

تاریخ ادیان

تاریخ تحلیلی ادیان و مذاہب در جهان از
اعازماً امروز

کتاب دوم

میتوپوری اساطیر و افسانه ها
تایپیف
هاشم رضی

تاریخ ادیان

تاریخ تحلیلی ادیان و مذهب در جهان از
اعازماً امرور

کتاب دوم

میتوالوثری اساطیر و افسانه ها

تایف

هاشم رضی

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

چاپ این کتاب با سرمایه انتشارات کاوه در چاپخانه سپهر به پایان رسید

دانشمند و کاوشگری که پی جوی و خواهان حقیقت و راستی است
واز طریق پژوهش‌ها و تحقیق‌های خویش بر مجموعه دانش‌های بشری
می‌افزاید، بایستی از کلیه فشار‌های خارجی در آماه باشد، و تا آن
جایکه در خود تو انسایی بشری است لازم است خویشن را از دوستی‌ها
و کینه‌ها و حب و بعض‌های بیجا آزادی بخشد.

Franz Boas

فرانز بواس

بخش یازدهم :
کهانت و سحرپزشکی

۱- از جادوکاری تا دیانت

طرح مسایلی مقدم بر روش‌های نخستین افسونگرانه ، معرفت‌های نخستین ،
سیستم غیرعقلی و پایداری آن ، خرافه‌های نخستین و دین
اولین ، افسونگری ، سهم افسونگری در دین

قبل از آن که ابتدا به کاوش‌ها و گفت و گوهایی را درباره امکان‌سازش‌هایی
میان فلسفه و دین و در عنایی وسیع و گسترده ، روابط و پیوندهای مشترک آن‌ها
انجام دهیم ؛ و ملاحظه نماییم که با وسائل و بینش‌های نو و تئوریهای جدید حدود
مشخصه و نمایانگرانه دین و فلسفه کدام است و سرانجام موضوع‌ها و پدیده‌های
مشترک و همانند در دین و فلسفه هر یک در این دو مکتب فکری چه گونه حل و فصل
و تفسیر و باز گوشده‌اند ؟ — لازم است مسایلی را مقدم داشته و در روشی و نمایانگری
آن‌ها کوشایی ورزیم. این موارد و موضوع‌ها عبارتند از : نخستین صبغه‌های و اکنشی
بشر در برابر مشکل‌ها و پیچیده‌گی‌های طبیعت که رنگی تند از اعمال و افعال
جادوکارانه و افسونگرانه دارند ، و معرفتی درباره چه گونگی سرچشمه‌های دینی
که نوع آن‌ها موجب تبیین روش‌های دینی هتمایزی گشته است ، و ترقی و تعالی
درجاتی فکر که وسائل نقش‌گرفتن و نمایان گشتن دین و نحله‌های دینی شده‌اند ؟
و به طور کلی بحث و کاوش و گفت و گویی در آن فاصله از زمانی که هاویه میانگین

افسونگری و دین شناخته شده است.

بشرط قبل از آن که پیرو سیستمی عقلی باشد، تابع پذیرش روشی غیرعقلی بوده است. و این نیز بنا به مقتضای فکرناپخته و اندیشه ابتدایش بوده است. از سویی دیگر ادامه روش غیر عقلی را در زمان حاضر می‌توان ناشی از مشکل بودن گذرگاه عقلی و سهولت و آسانی پذیرش احساسی و غیرعقلی توجیه نمود. به همین جهت و بر مبنای همین روش است که ملاحظه می‌نماییم دین‌های بزرگ و کوچک، بر جسته و بی اهمیت پیشین تا این اندازه با الذهان و طبایع بسیاری در عصر ماسارگار و نزدیک است.

به هر انجام خرافه‌های نخستین، کارهای جادویی اولین بشرها که برای تسخیر نیروهای طبیعی و در بند و آرام‌نگاه داشتن آنها انجام می‌شد، وهم به کاربستن روش‌هایی مبنی بر اصول تقلیدی برای پیش‌گیری‌های بیماری‌ها و آرام نمودن نیروهای غران و بندگسل طبیعی و بسیاری دیگر از این گونه افعال و اعمال که در قاموس و فرهنگ نوین بشری از آن‌ها به عنوان جادو و افسون یادمی شود، پیش در آمد آن چیزی بوده است که دین خوانده شده - هر گاه نیک‌بزنگریم این گونه‌اعمال و افعال جزء تفکیک‌ناپذیر ادیان ابتدایی می‌باشند و چه دین‌های کهن و چه دین‌ها و مذاهب تازه ترقی و خالی از این گونه اعمال نمی‌باشند، و در حقیقت همان گونه که در بعض‌های گذشته و کتاب اول تذکرداده شد - این موارد تا اندازه‌ی بی نیز الحاقی می‌باشند و جنبه‌های خرافی و جادویی و افسونگرانه در سیستم‌های دینی بنابر اغراض و عواملی به دست بعض کسان - بعد از پیدایش دین‌ها در آن‌ها وارد و منضم و تقویت می‌شوند.

۳- نخستین پیش‌نمایان

دوران افسونگری، افسونگران نخستین، کاهنان و نقش آنها،
جهان پراشباح، شیوه‌های نظری و عملی، شعایر دینی
و نقش‌های افسونی، چه گونگی نکوین مراسم

در آن زمان وهنگامی که از آن به عنوان دوران قبل از شکل گرفتن دین نام می‌بریم؛ یعنی دوران سلطه و نفوذ قاهرانه افسونگری وجادوکاری - افسونکاران و جادوگران نخستین پیامبران قبیله‌ها و عشیره‌ها بوده‌اند که با گذشت زمان و دگرگونی نسبی افکار و توسعه و گسترش اقوام جای خود را به کاهنان بازسپردند؛ کاهنانی که واسطه و میانجی توده و خدايان بوده و امور ساحری، پزشکی، سیاسی، سپاهی و رتق و فتق امور قبیله‌یی و قانون گزاری و رهبری قبیله یا عشیره و قوم به کلی با آنان بوده است.

بشرهای ابتدایی پس از خلق جهانی پرازاباح و ارواح و معتقد شدن به شیوه جان‌پنداری *Animism* دست به توجیه و تأویل مسائل پیچیده و مبهم طبیعت یا زیدندوانی سوم و جب پیدایش دوروش عملی و نظری برای آنان گشت: در شیوه نظری بنابر قیاس نسبت به خود، جهان و اجزاء و عناصر آن را هم چون خود دارای جان و روانی پنداشته و برای آنان خواست‌ها و امیالی هم چون: - خشم و غضب، مهر و کین، شهوت و همیل جنسی، شکم باره گی و ... قایل شدن و کوشیدند تا این گونه امیال منتسب به عوامل و عناصر طبیعی را که موجب بروز: تندرو و ساعقه، توفان و زلزله، باران و خشک سالی، شب و روز، تاریکی و روشنایی، سردی و گرمی و پدیده‌هایی دیگر می‌شدند به وسائلی به سود و نفع خود بر گردانند و از این رومرحله دوم؛ یعنی قسمت عملی آغازمی گشت و آن نیز عبارت بود از په کاربستن شعایر موضوعه و مراسم دینی و نیایش‌ها و دادن قربانی‌ها و خواندن ادعیه و اوراد و انجام مراسم دیگر که صبغه و

رنگی از جادو گری و افسونکاری داشتند. حال هر گاه مطالعه‌یی اجمالی نسبت به این شعایر و فریضه‌ها و مراسم به جای آوریم متوجه خواهیم شد که چه گونه دین و جادو در آغاز به هم بسته بوده و جدایی ناپذیر بوده‌اند. و در صورت و شکلی جادو چه گونه روح دین به شماررفته و چه حصه و سهم قابل ملاحظه‌یی در دین‌های بعدی بشریت داشته‌اند. و اصولاً واحد فرهنگی عتیق و باستان چه گونه در حیطه قدرت کسانی به نام جادو گروپس از آن کاهن قرارداشته است و این کسان چه سان در سیر تاریخ نقش گذاشته و به چه نحو در بستر تاریخ تغییر ماهیت و شکل داده‌اند^۱.

۳- درمان‌گری دینی

مقام افسونگر در اداری‌بیشین، کاهن فرمانروای عمومی جامعه، شعایر دینی و روح مقوم انسون، روش سومری‌ها و کاهنان پزشک، شیوه پزشکی مذهبی و کارخدايان، ثنویت و تنازع سومری، اشباح و ارواح، روش یونانی، افسون و علم و دین، معابد اسکله بیوس، زایران و یماران، تیجه و حاصل

شگفتی این که هر مشکل و گرۀ بسته‌یی در اداره نخستین- باز گشاویش مستلزم دخالت مستقیم افسونگر و اعمال نظر مستقیم او بود، و پس از آن در دورانی پیش‌رفته تقره‌وضع مشکلی که پیش می‌آمد، وجود کاهن لازم می‌بود. حال می‌خواست این مشکل و نایه سامانی هر بوط به وضع طبیعی بوده باشد، هم چون در خواست باران از دیاد محصول و جلوگیری از توفان و زلزله و آتش فشان و سایر تهدیدهایی که به سیله عناصر طبیعی آیجاده‌یی گشت، و یا مشکل‌هایی که در وجود و داخل تن انسانی

۱- البته بایستی توجه داشت که تمام مباحثت این بخش درباره سحر و جادو و وا بسته‌گی آن با دیانت، راجع است به نخستین صور ادیان قبله‌یی و ادیان باستانی در نقاط مختلف جهان باستان.

هم چون بیماریهای بینان می‌گرفت، و یا داوریهایی میان کسان و افراد و افراد و خدایان و سرانجام وضع قوانین و سایر امور رأس تمام امور کاهن قرارداشت و محک داوری و کار کاهن نیز مراسم و شعایر دینی بود که همواره آگاهانه و یانا آگاهانه نگی از جادو و افسون برای ارعاب و جلب توجه و رمز و پیچیده گی به آنها بر می‌زد. برای نمونه و شواهدی می‌توانیم به بازآوری نمونه‌هایی مبادرت و اقدام ورزیم. البته این نمونه‌ها که برای بازرسانی و نمایاندن مرزمشترک دین و صور افسونی آورده می‌شود انتخابی است عمومی از قبیله‌ها، عشایر، اقوام و ملل باستان که به شکلی کلی و گسترده در جاهای خود از آن‌ها یاد می‌شود.

کاهنان کشور باستانی سومرازو سایل و افزارها و شیوه‌های پزشکی معمول زمان خود برای بیهود بیمارسود جویی نمی‌نمودند، بلکه معتقد بودند که بیماران را می‌بايستی با خواندن اوراد و ادعیه و پرپاداشتن اعمال و مراسمی جادو کارانه شفابخشید. سومریان پس از آن که از درمان بیماری ناامید شده و در مانده می‌گشتهند دست به دامان کاهنان می‌برند. کاهن سومری از داروها و وسایل و افزارهایی خاص استفاده نمی‌کرد، چون معتقد بود که بیمار به موجب ارتکاب جرمی نسبت به خدایان مورد بی‌مهری آنان قرار گرفته است. مثلاً کاهن با پرسن‌هایی سعی می‌کردوهی کوشید تا دریابد آیا مریض نسبت به بعضی مجرمات تخطی و تجاوز نموده است و آیا در انجام مراسم دینی تعلل ورزیده و در اهداء هدایایی برای نیاگان دوچار قصوری شده است یا نه! هر گاه از این رهگذرها به نتیجه‌یی نمی‌رسید - می‌کوشید تا در کتف نماید بیمار تاچه اندازه به مراسم دینی و خرافات شایع هم چون طلس اندازی و فال‌بینی و چشم زخم و همانند این موارد عقیده دارد. چون برای کاهن از این روش‌ها نیز نتیجه‌یی عاید نمی‌گشت به این اندیشه منتقل می‌شد که با استی ریشه بیماری مریض خارج از اهانت به مقدسات و بی‌عقیده گی و هتك حرمت خدایان بوده باشد، آن گاه فکر

می کرد که بیماری باستی در نتیجه اعمال دیگران و اقدام دشمنان وجادوی ناپکاران نازل شده باشد - از این روی به روی دیگر شروع به مداوا می نمود . اگر از این رهگذرهم گشایشی حاصل نمی آمد و کاهن موفق به تسخیر و شناخت ودفع ارواح خبیثه و روان های سر گردان و مزاحم نمی شد شروع به نام بری از تمام ارواح خبیثه و سمبول های مشهور زشتی و شامت می نمود تاروح خبیث و همزاد مزاحم رفع مزاحمت نماید^۲ .

سومریان و کاهنان آنان به نوعی تناسخ معتقد بوده اند که نظایر آن را می توان میان بسیاری از اقوام و قبایل آفریقایی و استرالیایی و حتا هندوان بازیافت . اینان گهگاهی بیماری راناشی از حلول ارواح سر گردانی می دانسته اند که زمانی؛ یعنی در حین حیات علایقی و دشمنی هایی آن ارواح را به زندگان بیماری که در شان حلول نموده اند باز بسته می داشته است - واژه همین رهگذر متوجه می شویم که پیوند هایی میان جادو و افسون بادین تاچه حد روشن و ریشه دار و عمیق می باشد ، و این موضوع آن گاهی روشن تر و آشکار اترمی گردد که تأثیر فرهنگ سومری را در فرهنگ هندی مطتمع نظر قرار دهیم .

- نمودارهای بسیار از این روش را نزد ملل و اقوام گوناگون بازمی یابیم . فرازr **Frazer** و سومر **Sumner** بسیاری از این وجوده را میان اقوام مختلف و گوناگون ابتدا می نموده اند و همانندیهای بسیاری را نیز میان این رسوم جادویی و دینی نشان داده اند . ایرانیان نیز از دیرگاه به این رسوم و اعمال آشنا می داشته و این امور، بدیله بدسان سومریان میانشان رایج و شایع بوده است . برای دفع بیماری صرع و غش که معتقدند از اثر سلطه همزاد و یاجن ها و شیاطین و ارواح شریر ایجاد می شود به مراسم و دست آویز هایی متول و متشبیث می شوند که همانندی بسیار فراوان و نزدیکی با کارهای کاهنان سومری داشته و دارد . شکستن تخم مرغ برای آشنا می یا کسی که نظر زده و مراسمی که طی آن انجام می دهد و نام کسان را یکان بر می شمرند نظیره بی از کارهای سومریان می توان پنداشت .

اثر عمیق دوران جان پنداری و تصور جهانی مملواز ارواح و شیاطین و جادوان را در فرهنگ هلال حاصل خیز به خوبی مشاهده می نماییم. یک فرد سومری محیط اطراف خود را آگنده از شیاطین و جنیانی می پنداشت که در کمین اند تابه هر نجوى که شده باشد گزندی بدوزسانند و برای این اشباح پرسه زن صور و شکل های مخفف و ترسناکی در ذهن داشتند. به شکلی که از الواح بازمانده سومری بر می آید هفت روح خبیث یا جن بوده اند که بیش از سایر جن ها به ایداء و صدمه رسانی بشر هادست یازی می کردند و کاهنان نیز برای دفع آنان به بالین بیمار، مضمونی به شکل ذیول در قالب اوراد و ادعیه می خوانده اند^۲ :

آنان در در طه بی عمق و هاویه بی عجیب می زیند و هفت تن می باشند، هفت تن می باشند! در آسمان نیرو می گیرند و در ژرفای اقبانوس به خود می بالند، در حالی که هفت تن می باشند. آنان از قید عالیق و عناصر آزادند: نه به جنس نه هستند و نه در قالب ماده بی شناخته می شوند، نه بستگی به خانواده بی دارند و نه در زنجیر محبت پدری یا مادری و فرزندی اسیرند، نه می زایند و نه زاده می شوند. هم چون تندی غران و سر گردان و خشمگین اند. تهی از مهر و محبت و گوش گرفته از ندب وزاری اند و هم چون اسبابی سر کش که در دشت و صحرارشد کرده باشند می مانند.^۴ لیکن گاهی خواندن این اوراد نیز مؤثر نمی افتد، و کاهن مجبور می شد تا شیوه بی دیگر انگیزد و این بار برای بیهوبد بیمار از خدا یان در خواست کمک می کرد

۳- به موجب تحقیقها و کاوش هایی که شد این گونه عقاید سرچشمه اش میان اقوام سامی نژاد بوده و پس از مدت زمانی در زین های سامی نیز داخل شده و به دو دسته نیک و نیک زشت یا اهرمن صفت واهورا خو تقسم شده اند و این مسأله در مسیحیت و پس از آن در اسلام بسیار قابل ملاحظه می باشد.

واین نیز موردی است که در هم آمیختگی دین و جادو، وجادوکاران و مذهبداران و مراسم ساحری و شعایر دینی را در زمانهای کهین بازمی‌نماید. لوحه‌هایی در باره‌داروها افزارها و روش‌های پزشکی از سومریان باقی مانده است^۵ که به موجب یکی از آنان حتاً نسبت جادویی به خدایی به نام ئله آ داده شده است و این لوحه که در خواست کمک‌کاهنی را از «ئله آ» خدای روشنایی و نیکی بازگومی کند نشان می‌دهد که میان نیایش‌های مقدسین ما و نحوه درخواست‌های آنان تاچه اندازه مشابهت و همانندی وجود دارد.^۶ به هرانجام کاهن پس از خواندن اوراد وادعیه‌یی که در بردارنده در خواست‌هایی از «ئله آ» می‌بود از نقش و قسمت خدایان شروبدی و اهرمنان و ارواح شریر نیز غافل نبود و هدایایی به پیشگاه آنان عرضه می‌داشت تا جسم بیمار را ترک کنند و از آن پس آن هدایا ضمن مراسمی سوخته می‌شد.

مواردی بسیار پیش‌می‌آمد که این تدبیر نیز چاره ساز نمی‌آمدند و با این وضع کاهن نیز کوتاه نیامده و نا امید نمی‌گشت. او نماینده‌یی مذهبی و واسطی میان خدایان و توده خلق بود و دامنه افسونگری و خرافه‌ها نیز بسی بی‌انتهای بدهشمار بود؛ این که به دست آویز‌هایی دیگر متشبث می‌گشت. این دست آویز‌های دگرباره نمایانشده روشی در ادیان بعدی است که تناسخ و حلول خوانده می‌شود و دامنه‌اش به شکلی که ملاحظه می‌نماییم از کهن‌ترین روزگاران تادوران ما هر زمانی بدهشکلی در عقاید و خرافات و دین‌ها تجلی نموده است. کاهن سومری چون معتقد بود که بیماری ممکن است در اثر حلول و هبوط ارواحی در بدن زنده‌یی صورت گرفته و حادث شود، به همین جهت سعی ورزید تا به وسائلی آن روح را از جسم بیمار گریزان

5— SAMUEL KRAMER : From the Tablets Sumer

6— ea خدای شهراری دو Eridu

۷— به کتاب چهارم - قسمت سومرنگاه کنید.

نماید تا سلامتی از دست رفته اعاده یابد : مثلاً داروهایی متعفن و تهوع آور به بیمار می خوراند تاروح مزاحم از ناخوش بویی و تعفن آنها گریزان گردد و یا موادی را که از سوزاندن آنها بوهای آلوده و کثیفی بر می خاست در آتش اندخته و دود آن را به طرف بیمار می پرآگند تا بدین تمهید روح شریر بدن بیمار را ترک گوید .

این بود اند کی از روشن طبابت و درمانگری افسونی وجادویی کاهنان سومری، و به شکلی که ملاحظه شد ، شناختی حاصل نمودیم به این که چه گونه پیوندها و وموارد مشترکی میان افسونگری و دین در کهن ترین ازمنه تاریخی وجود داشته است . این امر میان جمله اقوام کهن و تمدن های باستانی برقرار بوده است . طب مصری با تمام پیش رفتگی و عقلانی بودن خویش از تأثیرات جادویی و افسونی خالی نیست . دریونان باستان نیز مداخله مستقیم افسون و جادو در مذهب واشرتالک این هر دودرسایر شئون فرهنگی مایه شگفتی است . دریونان باستان اسکله پیوس^۱ و پس از او پیروانش در پزشکی و درمانگری از تأثیر جادویی و مداخله مستقیم مذهب سود می بردند ، اما بعدها که «اسکله پیوس» صورتی افسانه‌یی یافت و در زهره خدایان

- درباره شخصیت [اسکله پیوس Asklepios] میان تاریخ نویسان و پژوهندگان اختلاف نظر می باشد و برخی را نظر بر آن است که این شخص فردی واقعی در تاریخ وجود که به شکلی عادی زندگانی کرده وهم چون دیگران مرده است . گروهی اورا تجسمی غیر واقعی و شخصیتی افسانه‌یی می شناسند - هم چنان که بعضی هم موجودیت اورا با اساطیر درهم ریخته و جنبه خدایی بدو بخشیده اند

اما آن چه که قابل توجه می باشد این که اسکله پیوس را برخی از کاوش کران و تاریخ گزاران تجسم [ایم هوتب Imhotep] پزشک بزرگ مصری میان یونانیان می شناسند . ایم هوتب خود دارای شخصیتی افسانه‌یی می باشد . سال تولد اورا سه هزار سال پیش از میلاد مسیح می دانند و در مصر باستان تا بدان بجا تعالی یافت که جزو خدایان درآمد و به اولقب [مرد آساش بخش] دادند .

محسوب گشت^۹، بر مبنای روش و نامش، پیروان او مذهبی پدید آوردند و در سراسر یونان و کشورهای تابع یونان و روم به نام او معبدهای عظیم برپا داشتند و همان گونه که گفته شد پرستش او به صورت آیین و روشی مذهبی در کشورهایی بسیار منتشر شد.

این روش مذهبی بیشتر هبتنی بر اصول روان‌شناسی بوده و دور از شیوه کار هصر^{۱۰} نیز نیست. کاهنان معبدهای اسکله پیوس بادقت جا و مکان بنای معابد مورد نظر را تعیین می‌کردند، این معبدها همواره در بالای بلندیهای خوش آب و هوا احداث می‌شد، جاهایی دور از شهر و بعید از سر و صدا و جنبش‌های حاد زندگی. اطرافش با غذا و چمن زارهایی قرار داشت و همواره این اصل در نظر گرفته می‌شد که از مجاورت

۹- به گونه‌یی که گفته شد درباره شخصیت «اسکله پیوس»، شناختی روشن و قطعی به دست نیست. به هر انحصار هر گاه انسان بوده باشد، چنان که این امر دور از امکان نیز نیست به واسطه محبویت و شخصیت بر جسته‌اش، هم چون بسیاری از قهرمانان که به مرتبه خدایی ارتقاء می‌یافتدند، به مقام خدایی رسیده است. یونانیان باستان را عقیده برآن بود که او همیشه در مقام خدایی قرار داشته است. مادر او [نمف Nymph «پری دریایی»، کورو نیس Coronis] بسی زیبا و دلربا، و پدرش [آپولون «خدای شعر و موسیقی» Appollon] بوده است. در اساطیر یونانی چنین آمده که «نمف کورو نیس»، به «آپولون» و فادر نبوده و در اثر حادثه‌یی به دست «آپولون» کشته می‌شود، و شاید در اثر همین حادثه و بی‌سرپرستی ماندن باشد که «اسکله پیوس»، در کودکی بدوسیله یکی از موجودات نیمه انسانی و نیمه‌اسبی به اسم [خیرون Cheiron] بزرگ شده است. «خیرون» آن اندازه از «اسکله پیوس»، مطالب و شیوه‌هایی در پژوهشکی آموخت که از اسرار درمانگری و جان بخشیدن به مردگان آگاهی یافت و به همین سبب [زه اووس Zeus] خدای خدایان نسبت به او خشم گرفت و به وسیله رعد و برق اورا کشت:

PIERRE GRIMAL : Dictionnaire de la Mythologie Grecque et Romaine

چشم‌هی معدنی و آب گرم کوهستانی برخوردار باشد. زایران این معبدها و پرستش گاه‌ها را هایی دور گروه گروه و دسته دسته - گردآلوه و غبار گین برای شفایابی به سوی این معابد می‌شناختند و اینان درواقع نمونه‌یی از زایران روسی و ایتالیایی و فرانسوی در قرون میانه بودند. آن‌چه آنان را به سوی این شفا گاه‌ها و درمان‌گاه‌های مذهبی می‌کشاند، اعتقادات و پندارهای دینی‌شان بود، و آن‌چه نیز که برای درمان‌گری پذیرایشان بود، معبد و پرستش گاهی و به کار زدن و انجام افعال و اعمالی که آمیخته‌یی از سحر و افسون و خرافه‌ها و مراسم دینی می‌بود محسوب می‌گشت.

این جانیز شنیت و دو گانگی جسم و روح به روشنی به نظر می‌رسد و در این شیوه به شکلی که اینک ملاحظه خواهیم نمود آمیختگی عجیب و شگرف علم و افسون و مذهب و دین را ملاحظه می‌نماییم: - دیوارهای معبد پوشیده از کتیبه‌هایی بود که شرح شفایافتن درمان شد گان را بدان جاها نقر کرد بودند و زایرین بیمار وظیفه داشتند که آن کتیبه‌ها را که جمله‌شرح شفای درمان یافتگان می‌بود مطالعه نمایند و این نیز نوعی تلقین است که علم روان‌شناسی کنونی از آن بسی سود می‌جوید. از آن پس بیماران موظف بودند در آب گرم و معدنی معبد که تبرک شده خدایان بود تن‌شویی کنند، و پس از آراستگی و صفا و تمیزی هدایایی به خدایان تقدیم دارند. خواب و استراحت و حالت رؤیا و خلسه بر نامه بعده و اصلی محسوب می‌گشت. آنان معتقد بودند که به این وسیله است که تن آزردگی‌شان درمان یافته و سلامتی از دست رفته را باز می‌یابند. معتقد بودند که در حالت خواب و رؤیا ارواحشان از قید و حصار تن آزادی یافته و بدین وسیله اسکله پیوس می‌تواند با آنان سخن گفته و درمانشان نماید.

بادقت و ملاحظه‌یی در این روش آگاهی می‌یابیم که چه‌همانگی شگرفی میان روش فوق و شیوه هسمر برقرار می‌باشد و یونانیان باستان چه‌شگفت افسون و علم

ودین را درپناه خدایان درهم جوش نموده بودند . خوابیدن و برخورداری از آرامش در چنین معابدی باش رحی که گذشتکاری بس سهل و آسان می‌بود . محل و مکانی دور از هیاهو و جنبش‌های شهری، صدای ریزش ملايم کاهنان سپیدجامه در راهروهای وسکر آور کوهستانی، ترددورفت و آمد سبک و ملایم کاهنان سپیدجامه در راهروهای معبد - تن آزرد گان را به خواب آسایش بخشی فرو می‌برد ، به ویژه که این غبار آلود گان و تن بیماران راههایی دراز و طولانی را پیاده پیموده بودند . در این معبدها همواره به تعداد فراوانی از مارهای مقدس و تربیت یافته فراهم بود و معتقد بودند که مارها از اسکله پیوس بوده و بهنگام خواب از بیماری نزد بیماری دیگر خزیده و محل دردمند و جای جراحت وریش بیمار را لیسیده و به وسیله نیروی مقدسشان موجب التیام جراحت و شفای درد می‌شوند . در کتبیه‌های بازمانده یونانی صورت هایی از نزد روهدایایی که توسط این بیماران به خدایان تقدیم می‌گشت و چه گونگی شفای افتگی درمان شد گان و اعمال مذهبی و دینی‌شان ثبت است که بهنگام خود در قسمت یونان از آن موارد یاد خواهیم نمود .

هر گاه در تمام ادوار باستانی به کاوش پردازیم ، اقوام پیشین را تهی از این گونه روش‌ها نمی‌یابیم . از جادو و سحر و افسون بود که کهن‌ترین روش‌های دینی و مذهبی به وجود آمد ، همان‌سان که افسون و جادو را به گفته فراز ر مادر علوم می‌توان برشمرد ، نسبت نزدیک‌تری هم چون همسایه نزدیکی بادین می‌توان به آن داد . همان جادوگر باستانی ترین قبایل انسانی است که به کاهن بدل می‌شود و همان کاهن است که گذشته از اداره تمامی شئون قومی و قبیله‌یی و ملی وظیفه درمانگری و پزشکی را نیز بمعهده دارد . میان بابلی‌ها ، سومری‌ها ، آشوریان ، یونانیان ، فینیقی‌ها ، ایرانی‌ها ، رومی‌ها ، اقوام عبرانی و بسیاری از اقوام کهن حیریان بر همین منوال بوده است .

۴- روح شعایر دینی

منشأ سحر و جادو ، پیدایش شعایر دینی ، ستیز انسان و طبیعت ، سرچشمه‌های دینی ،
دیانت و نسخیر طبیعت ، نفوذ در نیروها برای زیستن ، شخص یافتن نیروهای عناصر
طبیعی ، نفوذ سحر و جادو در شئون فرهنگی ، اولویت جادو بر دیانت

پیدایش و تکوین مراسم جادویی و شعایر دینی زایدۀ مبارزه و ستیز میان انسان و طبیعت است .^{۱۱} در دنیا یی که طرفی از آن انسانهای بی‌توان و بی‌تجربه و بی‌سلاح گرد بسته بودند و جانبی از آن را نیز نیروهای ناشناخت و تندر آسای طبیعت در اشغال داشتند ، آدمی بسی ضعیف و بی دفاع بود . جمله تمہیدات و وسیله انگیزی‌هایش را توفانی به یغما می‌برد ، گاهی حاصل سالیان دراز رنجش را زمین با لرزشی فرو می‌خورد ، زمانی طغیان آب بی محابا تمامی وسایلش را به ژرفایی کشید ، وقتی نیز در اثر سرمایی نابه هنگام مجبور می‌شد مکان مأнос و مأله خود را بگذارد و بگذرد .

به همین جهت انسان ابتدایی برای بهزیستی و آسایش زندگانی و کنترل یا تفوذ یافتن در نیروهای طبیعت شروع به چاره‌اندیشه نمود و از روی ذهن ابتدایی و الگوی فکری خویش ، طبیعت را قیاس به خود نمود و معتقد شد که نیروها و اجزایی طبیعت نیز هم چون او دارای روح و خواسته‌ها و امیالی می‌باشند.^{۱۲} با این اندیشه ، جهانی پدید آمد پر از اشباح و ارواح؛ اشباح و ارواحی که دارای تمایلاتی

۱۱- البته موضوع فوق به عنوان انگیزه و علتی یکتا و واحد تلقی نمی‌شود و همان گونه که در کتاب اول تذکر داده شد ، مبارزه و ستیز میان انسان و طبیعت یکی از علل پیدایش اندیشه‌های اوهام مذهبی و دینی گشته که موجب آن آدمی‌توانایی یافته تا بر بسیاری از نیروهای طبیعت شخصی بخشیده و به گونه‌های مختلف مشکلات و پیچیدگی‌های خود را بدان وسیله توجیه نماید . وهم چنین در بخش‌های آینده و مباحثی که خواهد آمد درمورد سرچشمه‌های مذهبی بازهم گفت و گو خواهیم نمود .

بودند و انسان برای شفود در آنان به چاره گری پرداخت و کوشید تا با وسایلی موجبات خشنودی‌شان را فراهم سازد. نه بر آن که تنها به خشنودی و رضایت آن‌ها به کوشید، بلکه در صدد بیرون آمدتا از نیروهای آن‌ها به تفعی خود سودجویی کند و از همین جاست که سحر و افسون آغاز می‌یابد.

همان گونه که در بندهای گذشته ملاحظه گشت، شفود سحر و جادو در تمامی شئون فرهنگی بشر ابتدایی رخنه و اثرداشته است. پژوهشکی و طب، روابط اجتماعی و سازمانهای قبیله‌یی، اخلاق و آداب و وسیله انگیزی‌هایی برای وضع مادی زندگانی و امرار معاش، هم چون: کشت‌کاری و دروگری و شکارورزی و آذوقه گردآوری، و سرانجام گونه‌های متفاوت هنرهاي سمعی و بصری^{۱۳} و دیگر آنها هم چون: پیکر تراشی، معماری، رقص و موسیقی، نقاشی و دیگر کارهای تفتی جملگی از منشاء سحر و جادو اثر برداشته و از آن اصل مشتق شده‌اند. البته این نسبت اشتقاق نبایستی پدید آور نده این توهمندگری که سحر و جادو به عنوان اصلی شناخته شده که دیگر شئون فرهنگی و اجتماعی زاییده شده از آن اصل به عنوان فروع و شاخه‌هایی گردند، بلکه منظور و هدف از این اسناد نمایاندن اثر نخستین سحر و جادو است در سایر شئون فرهنگ و تمدن بشر اولیه.

این اثر عمیق و غالب بعدها به وسیله دیانت در جمله امور یدی و فکری بشرها مؤثر افتاد؛ به این معنا که سحر و جادو که نخستین مرحله سلوک و مماثات انسانها با نیروهای طبیعت بود، در مرحله‌یی فراتر و پیشرفت‌هه قر به دیانت تغییر شکل داد – بدون این که در اصل اساسی خودش خلل و فتوری روی دهد، و بعدها

۱۲- این موضوع نیز از دو جانب به روی آنی می‌یسم *Animisme* و نیایرستی راه می‌بزد که در قسمت هر دم شناسی *Anthropologie* درباره آن‌ها بازگویی خواهیم کرد.

۱۳- *Phonétique . Plastique*

زمانی هم گام با دیانت ره سپرد و زمانی نیز خود به تنها ای پیش رفت و موحد علوم و دانش هایی شد.

به هر انجام روح شعایر دینی را از دو سو می توان مورد کاوش و گفت و گو قرار داد - و این دو سو یکی از لحاظ مقایسه‌بی است که از شعایر دینی و قانون مدنی می شود^{۱۴} و دیگری کاوش و پیگیری بی است که علل نفوذ شعایر دینی را بازگویی می نماید و آن نیز مبتنی بر مقایسه‌بی است میان سحر و دیانت و نمایاندن علل روانی نفوذ شعایر مذهبی و بیان ساحرانه آنها.

۵- اصالت سحر و جادو

در باره تقدم سحر و جادو، عقاید جامعه شناسان، تحقیقات فرازد، تعریف او درباره دیانت، وضع فکری بشرفیل از دیانت، اصالت و تقدم سحر و جادو، نتایج حاصله بعد از دوران جادویی، آغاز دیانت، کاوش‌های مارت و مخالفت با فرازد، اصالت دیانت، در باره مانا، تحقیقات دیگران، کراولی و کاوش‌های او، نتیجه و حاصل

در باره مسئله سحر و جادو و دیانت، و این که تقدم و تأخیر با کدامین از این دو می باشد جای بحث و گفته است. کسانی هم چون کراولی Crawley، کاردینگتون Cordinaton، مارت Maret، آندرولنگ Andrew leng، فراز Frazer و دیگران که در قسمت‌های آینده مجملی از آرا و عقایدشان را ذکر خواهیم نمود هر کدام به نسبتی طرفدار تقدم دیانت و یا سحر و جادوی باشند.

فراز نخستین فردی است که به واقع کاوشی پرداخته و عمیق را در زمینه دین و جادو و مماسات آن دو فراهم آورد که در همین بخش از آنها یاد خواهیم نمود. او چنین توجیه و تفسیر می کند که: - دیانت عبارت است از سازش آدمی با نیروهای قوایی

^{۱۴}- برای آگاهی هایی در باره قانون و دین، قانون آسمانی و قوانین کشوری و چکونگی های این هردو واولویت و نفوذ یکی از آنها در دیگری به: کتاب اول - بخش دوم نگاه کنید.

که برا او برتری دارند و انسان اولیه به این گمان بود که این نیروها زندگیش را اداره نموده و بر پایه هایی می گردانند . البته این خود نوعی جبر Determinisme نخستین محسوب می گشت که منشأ و مبدای سرگشتنگی بشر و اتفاق ها و رویدادهای طبیعی بود . فرآمدن اعتقاد نیز مقدم بر پدید شدن شعایر و فرایض دینی بود؛ به این معنا که نخست آدمی دارای اعتقاد یا معتقداتی گشت و آن گاه بر اساس آن معتقدات خود به خود شعایری پیدایی یافت . جادوگران با کار کردهای خود می کوشیدند تا از نیروهای مزاحم و محذب قوای طبیعی و نیروهای مرموز و نامریی جلوگیری نمایند ، در حالی که کاهن ها بدادن رشوه و هدايا و کفاره موجب نارضايی آنان را فراهم می ساختند .

به این ترتیب هر گاه نیک بنگریم در همه جا قبل از آن که دیانت پای بسته و مستقر گردد ، یک دوره جادوگری وجود داشته است . چون از آن گاهی که بشر بدوي واولیه به تدریج بسیاری از اعمال افسون گرانه و جادوکارانه خود را بی تبعجه و عبتدید ، کم کم نوعی دلسردی و یأس از این روش در او تکوین یافت و ترس و هراسی از طبیعت و نیروهای مرموز و نامریی در ذهنش مقام گرفت و این ترس و هراسی که مایه می نیز از احترام داشت آهسته مقدمات دیانت را پدید آورد و آدمی شروع به پرستش نمود * .

به هر انجام کاوش های فراز در باره سحر و دیانت در این مضمون خلاصه می شود که : در اذهان بشر های ابتدایی نخست سحر و افسون پدید آمد ، آن گاه دیانت واز آن پس علوم طبیعی برای خود جا و مکانی جست و جو کردند . و هر کدام از این ها قبل از آن که تکاملی یافته باشند جای خود را به دیگری واگذاردند .

مارت از جمله کسانی بود که سخت از نظرات فراز را نقد نمود و نظرش کاملا

* FRAZER, SIR JAMES GEORGE : The Golden Bough

عکس نظریه فوق بود؛ دال براین امر که سحر و جادو جنبه اولویت بر دیانت نداشته و اصولاً منشأ اثری از لحاظ سازش‌های دیانتی و یا روش‌هایی دیگر نمی‌باشد. هارت معتقد بود که: منشأ و مبنای کلیه فعالیت‌های جادو گرانه و دیانت منبعث و جدا شده از یک اصل و نیروی ما فوق الطبیعه‌یی محسوب می‌بود که به تنها یی موجود پیدایش اوهام و افکاری می‌گشت. هارت برای اثبات نظر خود بیشتر بر تعاریف و کاوش‌های کاردینگتون Coldington، یعنی اسقفی که در باره زبان اقوام‌اسکن جزایر جنوبی اقیانوس کبیر مطالعات ارزنده‌یی داشت تکیه نموده و بهره‌مندی برد. این بهره‌بری نیز بیشتر بر کلمه مرموزم mana منعطف بود. «مانا» ماده‌یی محسوب می‌شد از جنس خدایان که اطلاق آن بر یک آلت و حلولش در یک انسان و همانندیش با یک علامت سمبلیک و رمزی یکسان شمرده می‌شد. این نیرو یا ماده مرموزی‌پیوندی با جادو گری و افسونکاری ازسویی، وارتباط بادیانت و یک اصل اعلای آسمانی و ملکوتی ازسویی دیگرداشت [در بخش‌های آینده از «مانا» به تفصیل بحث و گفت و گو شده است]. هارت از این رهگذر خلاف نظر فراز را ثابت نمود که می‌گفت جادو گری اصلی مقدم بر دیانت بوده و دیانت و پرستش جانشین آن شده است. اما با تمام این احوال «مانا» و اصول پرستش دیانت در پولی نه زی Polynesie و هلانه زی Melanesie معنایی دوپهلو را افاده می‌نمود که اطلاقش بر جادو گری و دیانت هر دو یکسان ممکن می‌بود*.

نظری معتدل تر که جنبه تقدم و تأخیر را از جادو و دیانت بازمی‌ستاند، مبنی بر این بود که سحر و دیانت دواصل تلفیقی و هم‌گام محسوب می‌گردند که تمامی شئون فرهنگی و اجتماعی بشرهای نخستین و اقوام ابتدایی بر روی آن جریان داشته است. این نظر آوری از جاتب‌کردنی Crawley بود که به روان‌شناسی علاقه‌یی

شدید داشت و از روی نوشته‌های بالدوین اس بن سر Baldwin Spencer و گیلن Gillen به تبع و کاوش در اقوام استرالیایی، به ویژه قوم آرونتا Arunta نمود. جادو و دیانت قوم «آرونتا» منبع سرشاری بود برای تحقیقات کراولی، چون میان این قوم سحر و پرستش بدان سان همبستگی داشتند که جدا نمودن آنها به عنوان دو اصل جدا از هم کاربیهوده‌یی می‌نمود. کاوش‌های کراولی این نظر را می‌رسانید که: سحر و دیانت عنصر و معجونی در هم آمیز محسوب می‌گشت و هر نوع کوششی برای تفکیک آنها شیوه‌یی بود بی‌حაصل. هر چیز و امری در جریان زندگانی بیرون از دو حال نبود: یا جز و محرمات و پرهیز شده‌های آتابو Tabou می‌بود و یا مقدس محسوب می‌گشت. ازدواج و عروسی، کشت کاری و شکار و رزی، مراسم و رودجوانان به جرگذمردان، مراسم بلوغ و مرگ و تدفین هر کدام به نسبت از دو حال فوق خارج نبودند. از سویی دیگر این جنبه‌های دو گانه پرهیز و مقدس بودن پیوندی راستین و عمیق با دیانت داشت اعم از آن که منسوب به خدايان و امور ما فوق طبیعی یا ارتباط به سحر و جادو می‌داشت. دیانت و جادو شاخه‌یی جدا گانه از زندگانی به شمار نبود، بلکه عنوان اصلی را داشت که جنبه‌ها و شئونی دیگر بر آن گسترش پیدامی کرد*.

البته در این باره، یعنی اولویت سحر یا جادو بر دیانت و شیوه عکس آن و سر انجام نظری میانگین براین دو، ویا در مرحله‌یی نقی این هر دو در سیر تاریخ اندیشه گزاری آدمی مبحثی است که در بندهای آینده از آن به تفصیل بیشتری سخن گفته آمده و در بخش منشأ دیانت نیز در باره آن کاوش‌هایی خواهد گشت.

۶ - دیانت و سحر پزشکی

شمن‌ها و حکیم‌باشیان، اصل دیانت و سحر، تداوی‌های جادویی، درمان مذهبی میان ایرانی‌ها، جراحی میان بومیان فی‌جی، مراسم بلوغ و درمان دیانتی بومیان آروتنا، مراسم توتمیک و نابوها و درمان کری، مراحل صحیه و ترکیه جوانان نازه بالغ آمیختگی عجیب سحر و دیانت در استرالیا، افسانه‌بی اساطیری درباره پزشک و طبیب، سحر در مقامات عشقی، مراسم سرخ پوستان بلاک فیت

گفته شد که سحر و جادو در میان اقوام بدouی و مملل باستان اکثراً زیر بنای اجتماع و شئون فرهنگی را تشکیل می‌داد. فرازه سحر و جادو را مرحله‌بی قبیل از دیانت تعریف کرده بود که بشر بدان وسیله می‌کوشید تا نیروهای مرموز و قوای طبیعت را تسخیر نماید، و آن گاه که از این دهگذر آدمی طرفی نه بست، از راهی دیگر شروع به کار و کسوش نمود و بر اثر شکست نخستین، شروع به پرسش نیروهای مرموز و عناصر طبیعت نمود. دیانت در دامان سحر و افسون متولد گشت. در همین مرحله است که کاهنان و شمن‌ها در حالی که مقتدای دینی و پیشوای روحانی می‌باشند، کار ساحری و افسون‌گری را نیز به عهده دارند. شمن‌ها یا حکیم باشیان هم جادوکارند و هم پیشوای دینی، دیانت و ساحری را که در این مرحله خط فاصل وحدت‌میز و شاخصی ندارند باهم ویک جا دارا می‌باشند.

در این مورد نه بر آن که تنها ملل متمدن باستان سهیم بودند، بلکه اقوام ابتدایی و قبایل اولیه نیز نمونه‌هایی رسا و جالب ارائه می‌دهند. قبایل سرخپوست ایرانی بیماری‌هارا با تشریفاتی خاص که نشانی از افسون‌گری دیانت هردو داشت درمان و مداوا می‌کردند. برخی از تن آزردگی‌ها و بیماری‌هایی بود که به وسیله رقص‌هایی ویژه درمان می‌گشت و به وسیله این رقص‌ها ارواح خبیثه را دفع کرده و در اعاده سلامت بیمار می‌کوشیدند.^{۱۶} ایرانی هنگامی که کسی بیمار می‌شد به رویش خاکستر گرم پاشیده و آن گاه دسته‌جمعی باهیا‌هو و سروصدرا در حالی که آلت‌های مخصوص و حق جقه مانند خویش را که از سنگ لاک پشت ساخته شده بود

تکان می دادند گردنش به رقص می پرداختند. ^{۱۷}

حتاً نوعی جراحی های بدوی و بدون فایده نیز بر اصل و مبنای سحر و دیانت انجام می شد و این امر را میان بومیان مجمع الجزایر فی جی ^{۱۸} و جاهایی دیگر دیده اند . این بومیان در این قسمت رسمی داشتند بس تقرت آور و اشمئزاز اذکیز آن را عملی طبی بر شمرده و معتقد بودند انجام آن به خاطر اعاده صحبت و پیش گیری از بعضی بیماریها انجام می گیرد و آن چنین بود که : چوب مخصوصی را از مجرای بول به خایه دان فرو برد و در نتیجه آلت مردی طرف به شکل دردآوری شکافته می شد . البته در اثر چنین عملی که پس از مدتی بهبودی یافت به اصل تولید مثل و کار جنسی خللی وارد نمی ساخت وهم چنین برخلاف ادعای آن بومیان نیز جزر نج و دردی جان کاه هیچ ثمر طبی بی بر آن متوجه نبود . هم چنین این بومیان نظیر عمل فوق را به روی زنان نیز انجام می دادند و به وسیله نوعی چوب مخصوص که سر آن را به شکل ویژه بی تراش داده و تیز می نمودند داخل فرج زنان را خراش

- ۱۶- همان سان که در قسمت بابل و سومر و ایران و کارهای کاهن ها و حکیم باشیان اقوام و مللی دیگر ملاحظه شد ، بیماری را نتیجه حلول ارواح خبیثه و شیاطین می دانستند و کار و اعمال نظر مردگان بود که صحت وسلامت زندگان را هدف سهام جان کاه خود قرار می داد ، و این نمونه بی خاص میان اقوام اروپایی و آسیایی بود ، بلکه در مصر و قبائل آفریقایی و استرالیایی و سرخ پوستان امریکایی و اقوام خاور دور نیز ریشه بی عمق داشته است . ریشه این عقاید را در خرافات و فولکلور Folklor ملل متعدد این زمان نیز در می بایم . توجیهاتی که این زمان از جن زدگی ، حلول جنیان در ابدان انسانی و نفرین مردگان می شود هیچ فاصله بی باعثاید آن اقوام ابتدایی ندارد .
میان این عقاید ، یعنی بیماری را نتیجه حلول ارواح خبیثه و تقریباً مردگان دانستن باشیوء مرده پرستی و نیا پرستی را بطریق مستقیم برقرار است و اصل دینی این نوع درمان گری ها ناشی از همین شیوه پرستش می باشد .

17- MORGAN LEWIS : The league of the iroqwois

18- Fiji

می دادند .^{۱۹} این امر میان بومیان آرونتا^{۲۰} ساکن استرالیا نیز شایع بود. این رسم بسی دامنده‌تر از اعمال بومیان فی‌جی بود و همراه با مراسمی بود که جنبه‌های تو تمیک را در خود ملحوظ می‌داشت. این بومیان عمل فوق را به هنگام رسیدن جوانان به سنین بلوغ انجام می‌دادند و آن‌چنان بود که نوجوانان طی مراسمی خود را آماده می‌کردند تا عمل شکاف دادن زیر مجرای بول در آنها انجام گردد . نخست نیزه‌یی را که مزین به پرهای رنگین عقاب می‌بود فراهم می‌آوردند ، آن‌گاه مردان گردا گرد هم به زانو نشسته و در حال حرکت‌های خفیفی آوازی را دسته جمعی زمزمه می‌کردند، سپس گروهی که به عنوان گارد تشریفات شناخته می‌شدند به پشت روی زمین دراز می‌کشیدند ، از آن پس جوانان بدین وسیله شروع می‌کردند که هر کدام مدت چند دقیقه نیزه مخصوص مزین به پرهای عقاب را به آغوش گرفته تا بدان جهت از شدت دردی که در انتظارشان بود کاسته شود . پس از انجام کار فوق مردی به روی شکم بر زمین دراز می‌کشید، آن‌گاه مردی دیگر نیز به روی آن یک می‌خوابید و از آن پس جوانی را که در مرحله بلوغ و آستانه عمل قرار داشت .

۱۹- البته رسم فوق الذکر که از لحاظ جنبه‌یی بدان اشاره نمودیم دارای منشاً و ریشه‌یی است که در جاهای بی‌جیده و نامفهوم می‌نماید. کسانی‌چون هکلنان Mac lenan و لبلاک Lubbock در تأیید عقاید فی‌سون Fison معتقد بودند که تحمل این درد در نیزه دورانی که کلیه زنان جامعه‌یی تعلق داشتند به کلیه مردان همان جامعه که از لحظه طبقه با وصلت آنها می‌انتهی به عمل نمی‌آمد و با فرآمدن و پیدایش شیوه تلک همسری یا همان فوچامی آن رسم منسخ گشت و افراد برای جبران آن تن به این درد و رنج در دادند و اطلاق نسبت پزشکی به این عمل نیز نسبتی بود از بزرگی اجرای این قانون و پرداختن جزیه و کفاره دوران هرج و مرچ جنسی :

FISON, LORIMER, AND HOWITT: The kamileroi and the kurnai
20- Arunta

به روی این نرمگاه جان دار دراز کش می کردند ، کسی که متصدی عمل جراحت بود آلت تناسلی جوان را محکم در دست گرفته و مجرای آن را باز می کرد تا برای عمل آماده گردد ، آن گاه دست یارش با چاقویی سنگی محل مورد نظر را شکاف می داد . آن گاه جوان عمل شده مجبور بود تاخونی را که از او می رفت به دوی سپر مخصوصی که ویژه این کار بود به ریزد . پس از عمل نوجوانان دورانی را می گذارند که طی آن مجبور بودند از محرومات و تابوهایی احتراز جویند و به اصطلاح دورانی از تز کیه و تصفیه را بگذرانند که همراه با شعایر مذهبی و آدابی مربوط به توتمیسم^{۲۱} بود . این مرحله تا بهبود یافتن زخم و التیام جراحت به درازا می انجامید و جوانان موظف بودند تا از خوردن گوشت جان دارانی هم چون: مار، مارمولک، موس خرمایی پردار، نوعی مورچه خوار که شباhtی به جوجه تیغی داشت خودداری نمایند - چون به زعم آنان خوردن گوشت این نوع جانواران بهبود زخم را به تأخیر می انداخت .^{۲۲}

بومیان آروفتا واقع در استرالیا آن چنان سحر و جادو را بادیانت و اساطیر درهم بافته و تئیده بودند که به آسانی نمی شد آنها را جدانموده و حد شاخص بر ایشان آشکار کرد . این بومیان اصولا در باره پیدایش پزشک و طبیب افسانه‌یی داشتند که اصل دینی آن آشکار و اجزای اساطیری و افسانه‌یی آن نیز سخت جلب نظر می نمود . آنان طبق افسانه‌ها و اساطیر خود مدعی بودند که در ادوار پیشین

21- Totemisme

۲۱- گمی لئن و اس پن سر در این مورد گزارش می دهند که قبل از انجام این عمل جوانان را ختنه می نمایند و بومیان فوق الذکر هیچ گونه دلیلی منطقی یا غیر منطقی برای انجام چنین اعمالی نمی توانند ارائه دهند و اصولا چنان ازماهیت عملی کار جنسی و نتیجه آن که تولید مثل است بی خبر ند که اطفال را نیز نتیجه عمل مقابله جنسی نمی دانند و برای پیدایش کودکان به افسانه‌ای ناممقوول پای بند می باشند .

یک طبیب و پزشک به وسیله ارواح آفریده شد؛ و پس از چندی به دست روحی کشته گشت؛ بدین قرار که: طبیب روزی فردیک مکان ویژه‌یی خفته بود، روحی از این خواب‌زدگی استفاده کرده و با نیزه زبانش را سوراخ کرد، و در پی آن با نیزه‌یی دیگر که به جمجمه‌اش فروبرد اورا کشت. آنگاه روح اورا کشان کشان به غاری برده و شکمش را از امتعه و احشاء تهی نموده و به جایش مقداری «کوارتن» نهاد، پس از آن جسد طبیب را به جای نخستین بر گردانده و به نیروی افسون و سحری که در خود داشت به او جان دمید. پزشک پس از این جریان مدتی را در دیوانگی به سر برداشت تا حال نخستین خودرا بازیافت و شروع به درمان بیماران نمود بدان شکل که به وسیله شعاع‌هایی که از سنگ‌های کوارتن داخل بدنش به بیماران می‌افگند موجب اعاده سلامت آنان می‌شد. این پزشک و طبیب از نیروی دیگر نیز برخوردار بود و به موجب آن می‌توانست هم چنان که باعث سلامت و بهبود می‌گشت، به نیروی سحر و جادو جانستانی نیز بنماید و به طور کلی از جمله کسانی بود که مهرش موجب سلامت و قهرش سبب و انگیزه مرگ می‌شد.^{۲۲} این پزشک برای برقراری و حفظ قدرتش ناچار از اجرای فریضه‌ها و شعاییری نیز بود که از جمله تابوهای محسوب می‌شدند و عبارت بودند از نه خوردن چربی، گوشت و نشنویدن

۲۲- در فرهنگ مردم شناسی فروید و فرویدیست‌ها و بستان روان‌کاوی از این موضوع در کادر روانکاوی Psychoanalyse سودجویی می‌شود و این فقره را ازلحاظ‌سازمان روانی انسان معاصر مورد استفاده قرارداده و در مجموعه شواهد خود گرد می‌آورند: مطابق دستان نور روان‌شناسی و سیستم فرویدی، اساس روان‌آدمی برآمیخته‌یی از احساسات کین توزانه و مهرجویانه قرار دارد که به نسبت هرگاهی به مقتضای حوادث بیرونی و حالات روانی، کین یا مهر غالب می‌آید و این حالت را در فرهنگ اصطلاحی روانکاوی Ambivalence با دوگونگی عواطف می‌نامند:

LAFORYUE. ALLENDY : La Psychanalyse Et Les Nevroses

صدای عوو سگان و نابوییدن استخوان سوخته که در صورت شکستن این محramات قدرت خود را ازدست می داد .

این شیوه سحر انگیزی وجادو گری نه اینکه بر پدیده هایی مفهوم و ملموس یا عینی در زندگانی روزمره مصدق داشت ، بلکه بر مقاومتی دیگر نیز هم چون جلب متعشو و جفت های جنسی و دیگر از این گونه موارد نیز سلطه می ورزید . بومیان استرالیا هر گاه دل به زنی می باختند به دستور جادو گر و افسون کار قبیله کمر آویزی تهیه می نمودند که بر آن مهره می بعنوان تزیین نشانده شده بود و به این مهره اورا دو کلمات مقدس و دعاها و عزایم رمزی خوانده و دمیده شده بود ، و این مهره را خاصیت آن بود که برق را در خود جذب می کرد . مرد دل باخته به هنگام رقص این کمر بند ۱۰ به کمر می بست و آن مهره که برق را در خود جذب می کرد ، پرتوش به دید گان زن مورد نظر چنان اثر می گذاشت که تمامی وجودش را تسخیر نموده و در هنگام با مرد عاشق می گریخت .^{۲۳}

سرخپوستان بلاک فیت^{۲۴} واقع در ناحیه هونتاوا برای شفای بیمار مراسم

۲۳- این امر ، یعنی جلب متعشو و برگرداندن توجه او به عاشق که به وسیله سحر وجادو انجام می گشت در تمامی ملل و اقوام متمدن باستان و قبایل ابتدایی و ملل متمدن و با فرهنگ عصر ما مورد سودجویی بوده است . در این قسم کارها همواره از جادو و دیانت به مدد هم سودجویی می شده است هر گاه در محیط خود به کاوش و تحقیق در این امر به پردازیم به عیان متوجه خواهیم گشت که چگونه از برخی آیات و اوراد مذهبی و افعال و کارهای جادو گری برای این قدر استفاده می شود . در این قسم خاصیت برخی از گیاهها را بایستی از نظر دورداشت که هم در عصر ما مرسوم است و منشأ این تجویز را نیز می توان نوعی تو تمیسم گیاهی محسوب داشت و از سویی دیگر لازم است به این اصل نیز توجه داشت که گیاههای قابو *Tabu* و مورد پرهیز نیز در این میان نقشی در خور توجه داشته اند ، نگاه کنید به :

FRAZER. SIR JAMES : The golden bough

جالبی داشتند که به عنوان «رقص چپق» مشهور بود و از شعایر کهن‌آنان بهشمار می‌رفت. این بومیان در حالی که بدن‌های خود را با رنگ‌های سرخ و سیاه آراسته کرده واورا دوازدهی‌یی را زمزمه مانند و گروهی می‌خوازندند، رقص و پای کوبی نیز هی نمودند، در آتشی که میان جرگه آن‌ها بود گیاه‌ها و مواد به خصوصی هم چون عود که رایحه‌یی عطر انگیز داشت می‌سوخت و موظف بودند هر کدام به نوبت از چپق مخصوصی که با پرها یی تزیین شده بود به کشند و فرو افتادن یکی از آن پرها نیز بدشگون بوده وعواقب وخیمی را برای بیمار درپی داشت.

رابرت لووی در کتاب ارزنده‌اش به نام «دیانت بدوى²⁵» در این باره کاوش‌هایی ارزنده به عمل آورد که اشاعه این شیوه بینش و فکر را در باره بیماری در مناطقی وسیع نشان می‌داد. لووی تأکید کرد که مردم بدوى و ابتدایی مرض و بیماری را چیزی می‌دانستند که در بدن آدمی مقام می‌گزیند و لازم است تا به کمک دیانت و اوراد و عزایم آن را زایل و بر طرف ساخت. این اعتقاد در سراسر امریکای شمالی از هکزیک تا آلاسکا منتشر بود و رواج داشت. هم چنین از آلاسکا تا سی بریه می‌شد اثر آن را جست وجو نمود و میان اسکیموهای سگرین‌لند نیز شایع بود. تایلور²⁶ نیز در تحقیقات و کاوش‌های خود نمونه‌های بسیاری از این امر را در اروپا، افریقای جنوبی، استرالیا و هاله نشان داده بود.

۷ - دیانت و شکل‌های جادو

تقدیم سحر و جادو، منشاً افسون و سحر، فراز رو طرحی از شناسایی جادو، گیاه زربن و شاخه طلابی، خواص جادویی این گیاه نزد مسیحیان، گیاه بوسه در برقانی، سوئد، یک افسانه اسکاندیناوی، مرگ الاهه بالدور، گسترش جادویی این گیاه در ادوار باستان، روابط آن با دیانت

موافق با طرح و تفسیر فراز، همچنان که در بندهای گذشته اند کی اشاره

رفت سحر و جادو مقدم بردیانت و پرستش بوده است. اما سحر و جادو خود چگونه پدید آمد و بنیان گرفت. تفسیر فرازr بسی مشکل و در هم پیچیده و مبهم است. او برای یافتن منشأ سحر و جادو و تفسیر آن از: فلکلور، اساطیر، دیانت و اصطلاحات بی‌شمار بدوى مدد می‌گیرد. عنوان کتاب عظیم او درباره جادو و دیانت خودوجه تسمیه‌یی جادویی و سمبولیک دارد.

عنوان کتاب بزرگ فرازr «شاخه‌زرين»²⁷ است و کنایه‌یی است از می‌سلطو²⁸ یا گیاه بوسه که خود در طول تاریخ سرگذشتی شگرف دارد. در این زمان، هنگام عید میلاد مسیح، فروش و داشتن گیاه بوسه امری است در ایج و شایع. یکی از سنن باستانی که واپسی به گیاه بوسه می‌باشد، مجاز بودن بوسیدن هر دختری است که در زیر این گیاه فراچنگ آید و این چنین عملی منافاتی با موائزین و آداب اخلاقی ندارد. مراسمی که به عنوان جشن‌ها و عیدها و برخی امور از قبیل گره گشایی‌ها و چشم زخم و سایر اعمال انجام می‌گیرد جمله همراه با جادو و سحر‌هایی است که از گذر گاه این گیاه بر می‌خیزد. مسیحیان در روز عید و جشن مقدسین²⁹ که در روز اول نوامبر هرسال انجام می‌گیرد بر آنند که هر گاه شاخه‌یی از این گیاه زرین را باطلسم و یژه‌یی همراه کنند، مسلمًا از جادو و اعمال ساحرانه درمان و بی‌گزند می‌مانند.

نویسنده کتاب شاخه زرین که بیش از هر چیز به روی گیاه‌ها تکیه و اهتمام می‌ورزید، بر روی این مطلب هر چه بیشتر متکی گشت. در بر تاری از این گیاه برای حفاظت گله‌ها بهره بری شده و آن را در آغل احشام بر سقف می‌آویختند. در سوئد این گیاه را برای طلا یا بی مورد سودجویی قرار می‌دادند. در یکی از

27- *The Golden bough*

28- *Mistletoe*

29- *All Hallows day*

افسانه‌های اسکاندیناوی نیز موجب قتل خدایی به نام الاهه بالدور می‌گشت^{۵۰} خواص جادویی این گیاه، و گسترش و انتشار آن میان اقوام و گروه‌های گوناگون بشری و شواهدی دیگر موجب آن گشت تا از مرز وحدتاریخی میلاد مسیح به عقب به گردد و تاریخ اعتقادات و پندارهایی درباره آن مربوط به زمانهایی دراز قبل از میلاد گردد. نمونه‌ها و شواهد و مواردی دیگر دال بر مراسم بتپرستی وفته‌تی شیسم^{۵۱} که مربوط به این گیاه می‌گشت موجود بود که کاوش گری هم چون فراز را تحریص و ترغیب به مطالعه بیشتر آن می‌نمود.^{۴۲}

هر چند میان سحر و دیانت برای وجه تمیز تفاوت‌ها و تعاریفی قابل می‌شوند، لیکن هر گاه نیک بنگریم هیچ کدام را خالی از تأثیر دیگری نخواهیم یافت. در جوامع و میان اقوام بدی اغلب اوقات از دیاد ممحصول و مرغوبیت آن و حفظش

۳۰- افسانه‌کشته شدن بالدور الاه حاصل خیزی و بارآوری اقوام اسکاندیناوی سرچشمۀ جالب و منبع سرشاری بود برای تحقیقات فراز. او که سرگرم یافتن علل و منشاء قتل کاهن - سلطان و مفهوم درخت متبرک بود، عطف توجهی به این افسانه نمود. طبق روایات اسکاندیناوی - بالدور الاه حاصل خیزی و بارآوری در خواب مرگ خویشن را مشاهده نمود. رب النوع فریگا Frigga از این پیش‌گویی به هراس افتاده و برای پیش‌گیری از هر نوع حادثه سویی که منجر به قتل الاه بالدور می‌گشت جمله موجودات جان دار و بی‌جان را در محفظی گردآورده و بالدور را تابو اعلام داشت که به موجب آن کسی نمی‌توانست او را لمس نماید. فریگا در این اخطار از احضار و اعلام خبر به گیاهی ناجیز به نام گیاه بوسه غلت‌ورزید و از این غلت لوكی Loki خدای شر و هر من خوی بهره برده و شاخه‌یی از آن گیاه را به هوتر Hother خدایی نایین داد تا به سوی بالدور پرتاب نماید، و بدین وسیله بود که الاهه‌مزبور به قتل رسید و جسدش بر فراز نایی از بن شاخه‌های خشک به خاکستر تبدیل گشت.

31- *Fetichisme*

۳۲- وجه تسمیه کتاب بزرگ فراز را شاهد رفت که از این گیاه پدید آمد و آن چنان است که هر گاه شاخه تازه این گیاه را به برنده و خشک کنند رنگه زرد زرینی به خود می‌گیرد و هم چون شاخه‌یی زرین و طلایی می‌گردد.

به عهدۀ سلاطین و یا کاهن‌ان بود که وظیفه سلطانی را نیز انجام می‌دادند.^{۳۳} البته چنین کاری، یعنی حفظ محصول مرغوب منضم آداب و تشریفاتی بود که رنگی بی‌غش ویک دست از سحر و جادو داشت.

از همین گذر گاه است که فرازو به تقسیم انواع جادوها دست می‌یازد. سحر و جادو در نخستین مرحله خود به دو شکل تقسیم می‌شود: نخست شکل جادوی تقلیدی است که میان خواست آدمی و طبیعت رابطه‌یی در ذهن انسان بدیعی ایجاد می‌شود. انسان ابتدایی همان‌سان که برای خود تشخّص و نیز وی فکریه‌یی قابل است قوای طبیعت و نیروهای مرمزپراگنده در آن را نیز به خود تشبیه نموده و برای آنان نیز هم چون خود شخصیتی قابل می‌شود.

۸- تقسیم سحر و جادو

منشأ جادوی تقلیدی، عوامل موجود، طبیعت و انسان، دست برد در طبیعت، دید بشر ابتدایی در باره طبیعت، جلب کمک ارواح و خدایان، چگونگی روش تقلیدی، نظریه سازی، بستکی زندگانی انسان با طبیعت، عقاید فراز، کاوش‌های مانهارد، تغییرداز کارهای طبیعت، جادو در فصل‌ها، جادو گردایاک، شفای بیماران، تولید باران در جزیره‌ساموا، تولید باران میان کافرها، کودک وزنان کودک خواه، آبستنی تقلیدی در قبیله دایاک، نمایش حاصل‌خیزی و هرج و مرچ جنسی، جادوی مسری و نمونه‌های آن

در بندهایی که گذشت گفته شد که به عقیده برخی از کاوشگران و پی‌جویان سحر و جادو مقدم بر دیانت و پرستش بوده است، وهم چنین اجمالاً از شیوه مخالف آن؛ یعنی تقدم پرستش و دیافت گفت و گو کردیم. در این بند نیز در ضمن شرحی در باره چگونگی شکل‌های گونه گون جادو از مبحث فوق یاد خواهیم کرد.

منشأ جادوی تقلیدی از کجا است، و چه عواملی موجب پدید آمدن آن گشت؟ آدمی پس از آن که طبیعت را به خود تشبیه نمود، در صدد برآمد تا با

تمهیدات و انگیزه هایی در اورسون نموده و تمایلات خود را بر آورده سازد و برای این منظور به ساده ترین روشی دست برد و این روش تا اندازه بی رسانندگی دید بشر ابتدایی از طبیعت و برداشت و فهم او است از نیروهای آن . روش تقلیدی چنان بوده است که انسان برای جلب کمک و نظر ارواح و یا خدایان طالب و خواهان هر فعل و کاری که بوده همانند آن را با تشریفاتی انجام می داده است و نظیر آن را ازار ارواح و یا خدایان در خواست می نموده . آن چنان که از ظاهر و مفهوم این اعمال بر می آید ، انسان بر آن بوده تا بدین وسیله خدایان را به تقلید از خود و ادار سازد . نظایر چنین اعمال و کارهایی را میان اقوام بدوی بسیار می توان یافت .

پس متوجه می شویم که انسان ابتدایی براین پندار بود که برای برپا داشتن وایجاد پدیده های عظیم طبیعت که زندگی وی با تارهایی بی شمار به آن بستگی داشت از آنها تقلید نماید . همین که بشر دست به تقلید از طبیعت برای خواست خود می زد ، در زمانی کوتاه فوراً بر اثر توافقی رمزی یا به زعم آنان نفوذ غیبی ، نمایش کوچک

۳۳ - مبنای کاوش ها و پژوهش های فراز درباره جادو ، مبنی بر رسم سلطان کشی است و در این باره تحقیق خود را از افسانه بی شروع نمود :

در بیشه بی به نام آریسیا Aricia که در ایتالیا و نزدیک دریاچه بی به اسم نمی می قرار داشت ، در دوران رومی ها مردمی کاهن که عنوان سلطانی داشت با مشیری آخوند متوالیا گرد درختی می گشت . این [کاهن - سلطان] جانشین و قایم مقام کسی بود که اورا کشته بود و سرانجام خود نیز به دست کسی دیگر که زمانی جانشین او می گشت کشته می شد .

تفسیر این افسانه و رسم ، فراز را به راههایی بس مبهم و نوشنده و کاوش هایی سر در گم رهنمون گشت . او گفت موافق با اساطیر تنها برده و غلامی گریز نده توانایی داشت تا شاخه بی از درخت را بشکند . واين شاخه همان «شاخه زرین» می بود که آنها ایس Aeneas شاهزاده ترویا قبل از نزول به جهان زیرین به اشاره غیب گو و پیش بین از درخت جدا ساخته بود . به هر انجام هرگاه برده و غلام توانایی می یافت که شاخه بی از آن درخت را بشکند ، این حق را داشت تا با کاهن به جنگ دودر صورت کشتن او ، خود جانشین سلطان گردد .

او که در محیطی محدود و با سایلی اندک و حقیر انجام یافته بود، در صحنه عظیم طبیعت، در پنهانه گاه کوهها و دشت‌ها و بیشه‌ها و جنگل‌های انبوه و دریاها و خشکی‌ها باعزمت وابهت و مقامی بس شگرف و دامنه دار تکرار می‌گشت و این بود فلسفه روش تقلیدی در جادو و دیانت؛ که اصل زیرین و اساس راستین آن را نیاز بشر به پدیده‌هایی هم چون از دیاد محصول، آمدن باران، بر طرف شدن خشک سالی، رفتن زمستان و باز آمدن بهار و تابستان و نظایر آن تشکیل می‌داد.^{۴۴}

بشر ابتدایی با ابداع روش جادوی تقلیدی نه بر آن که خود را به طبیعت و عناصر آن و بسیاری از نیروهای مرموز نزدیک ترمی دیدواین نزدیکی موجب بر طرف شدن هر اس و قریش از این نیروها و عناصر می‌گشت، بلکه به شکل اتفاقی که امری بعيد نیز نمی‌نمود به خواست‌های خود بازمی‌رسید و خدا یان تقلید و اعمال اور انتظاره کرده و به خواست‌هایش عطف توجهی می‌نمودند. انسان بدی چنین گمان‌هی کرد که هر گاه تن و اندام خود را با پوشش‌هایی از شاخ و برگ سبز به پوشاند و از انواع و اقسام گل‌ها و ریاحین برای خود زینت و پیرایه فراهم آورد، طبیعت خاموش و خشک و غم انگیز را کمک نموده تابه او تأسی جوید و باقتل و برخاک کردن زمستان

۴۴ - پیش‌گام فرازه در چنین تفسیرها و فرضیه‌هایی ویلهلم هانهارد Wilhelm Mannhardt بوده است و اساساً بسیاری از گفته‌ها و نوشته‌های فرازه اقتباس‌ها و برداشت‌هایی است از تحقیقات هانهارد درباره درخت پرسنی، بیشه پرسنی و دشت پرسنی. تحقیقات داشمند فوق درباره فولکلور اروپایی که در زمینه‌های: روح، آب، غله و درخت و پرسنی‌گیاهان و روییدنی‌ها انجام گشت مورد استفاده بسیاری از داشمندان بعدی قرار گرفت که در زمینه دیانت و سحر و جادو به تحقیق و تتبیع مشغول بودند. کشن خدا و سلطان کشی نیز را بطور مستقیمی داشت با شیوه توتمیسم Totemisme و رسم قربانی، در موضوع اخیر برستون اسمیت Robertson Smith کارهای جالبی انجام داده بود که در قسمت منشأ دیانت و بخش‌های آینده از آن به تفصیل سخن خواهیم گفت.

به عنوان نمایشی تقلیدی مقدمات ورود بهاررا فراهم کرده است.

این شکل جادو، یعنی روش تقلیدی را غالب جادو گردایاک^{۳۵} در بورنه^{۳۶} انجام می‌داد. این جادو گر برای شفای بیماردست به نمایشی می‌زد که در خلال آن ظاهر به مردن و شفا یافتن می‌کرد و به این وسیله بیمار را شفا می‌بخشید. شکلی دیگر از روش تقلیدی آداب باران بود. هدون^{۳۶} رسم تولید باران را در جزیره ساموا بروشنی شرح می‌دهد. او به طور کلی درباره برگزاری این گونه تشریفات به وسیله بومیان می‌گوید: این بومیان هر امری را نه جدی و نه همسخره آمیز تلقی می‌کردند، بلکه هر کاری را بد شکلی می‌انگین، و برخی اوقات در نظر بیننده کاملاً به شکل هزل آمیزی انجام می‌دادند، چنان که کودکانی دبستانی می‌باشند که سر گرم تفریحات و بازیهایی باشند که ازانجام آن‌ها منع شده‌اند.

به هر حال بومیان برای تولید باران ابتدا چهار تکه از برگ‌های بهم تابیده نارگیل را که نشان ابرهای بارانی بود و میان هر کدام از آن‌ها قسمتی را به عنوان ابر توفانی و تاریک، تیره نموده بودند در میان صحراء پهن می‌کردند. این چهار قطعه برگ به هم تنیده که نشان ابر بارانی بسودند، محوطه‌یی را در صحراء محاط می‌کردند و آن گاه میان آنرا در زمین سوراخ می‌کردند. از آن پس بخصوصی را که در زبان بومی دویم Doim می‌خوانند و آن عبارت بود از قطعه سنگ تراشیده شده‌یی به شکل انسانی، با برگ‌هایی ویژه می‌آراستند. مقداری از برگ‌های گوناگون و گیاهان رنگارنگ را ریزه ریزه نموده و با بت آراسته در برگ موزی می‌پیچیدند. آن گاه برگ مزبور را از آب پرساخته و میان سوراخی که تعبیه نموده بودند قرار می‌دادند. آن گاه بود که کاراصلی ساحران و جادوان شروع می‌گشت. آنان در حالی

که مشعل‌هایی به دست داشته و حقیقت‌های مخصوص خود را تکان می‌دادند، سروده‌یی را چنین زمزمه می‌کردند :-

ابرها در آسمان به هم می‌سایند.

ابرها باران زا در آسمان به هم می‌سایند.

به همین زودی باران سیل آسا فروخواهد ریخت.

ابرها باران زا نزدیک آمده و انجمن ساخته‌اند.

کراندهای ابرها به هم سوده شده‌اند.

به سان خط‌های طویل گرد آمده‌اند.

گردبادها بی آبستن ازمه و باران از دریا سر بر کشیده‌اند،

تاهم چون شب همه جارا تیره گون سازند.

برگ‌های تار گیل از رطوبت آویخته می‌شود.

باران سیل آسا همراه باعه.

کراندهای ابرها تیره گون به هم می‌سایند،

و یک دیگر را در هم می‌پوشانند.

کراندهای انبوهایی از گردبادها باران را به هم می‌سایند.^{۳۷}

در مجمع الجزایر بابار Babar واقع در مالزی Malaisie زن جوانی که

۳۷ - میان قبیله کافر Kaffir ها نیز چنین رسمی مرسوم بود. هنگام مراسم تولید

باران، کاهن وجادو کار قبیله ضمن مراسمی با بومیان به دشت و صحراء اندormی شدند. آن‌گاه

کاهن به بلندی درختی فرازرفته و مقداری آب را به پایین می‌ریخت. از همین قبیله روایت

می‌کنند که هنگامی به سال خشک سالی بومیان کشیش مبلغی را به فشار و تهدید و ادار ساختند

تا در هوای خشک و آفتاب سوزان چتری به دست گرفته و ضمن راه رفتن مراسمی را انجام دهد،

بدان نشان که باران می‌بارد :

در آرزوی کودک است عروسکی را از پارچه سرخی درست کرده و به آن‌گوش گرفته و پستان به دهانش می‌گذارد و در حین انجام این اعمال اوراد و عزایم خاصی را می‌خواند. این زن به وسیلهٔ پیک‌هایی بومیان را از بچه دار گشتن خود خبر می‌کند تا بدین وسیله نزدش آمده و اورا خوش آمد و تهنیت به گویند.^{۳۸}

در قبیلهٔ دایاک Dayak واقع در بورنهٛو جادو گر برای این که زن آبستنی به آسانی وضع حمل نماید، او نیز حرکات زن دردمند را تقلید و تکرار می‌کند. به زمین دراز کشیده و به خود می‌پیچد. ناله و فریاد می‌کشد و بعضی اوقات نیز در اثر سخت زایی و دیر آمدن بچه از رحم، جادو گرسنگی را به شکم خود بسته و از آن پس آن را به سوی زمین رها می‌کند. به نشان آن که این روش در زن اثر گذاشته و کودک از رحم خارج گردد. این رسم در قبیلهٔ دایاک همانند همان آدابی است که جادو گر برای شفای بیمار دست به آن می‌یازد و از آن رسم نیز سخن گفتیم.

شیوهٔ بی دیگر نمایش تقلیدی حاصل خیزی است و آن رسمی است بس وسیع و رمزی که تعاویر و رمزهای بسیاری را در خود گردآورده است. در نزد بعضی از اقوام وقبایل رسم بوده است که در فصل بهار از میان خود بهترین، زیباترین و ورزیده‌ترین زن و مرد را به عنوان شاه و ملکه انتخاب نموده و به هم ترویج می‌نمودند، به این امید که مزارع و کشت گاهها و درختان و نهال‌ها نیز عبرت آموخته و شکوفان گردند. حتاً میان بعضی از قبایل چنین شایع بوده که شاه و ملکه انتخاب شده را در مزارع

۳۸- رسمی مشابه با شیوه فوق که اثر تلقینی داشته میان کاهنان و جادوان زولو Zoulou مرسوم بوده است. این کاهنان و جادوان آدمیانی را که در جوانی به دست مرگ می‌رفند آلت‌های تناسلی‌شان را پریده و پس از کوییدن خشک نموده و به شکل گردی به عنوان به غیرت آمدن و بارور گشتن به روی مزارع می‌باشیده‌اند:

FRAZER SIR JAMES: Adonis Attis, Osiris

مقابل همگان هم آغوش نموده و مقاومت علی آنان را همگان نظاره می کرده اند، بدان نشان که طبیعت دیگر هیچ بهانه‌یی نداشته و بر سر غیرت آید. درجاوه رسمی عیان تردرمزارع برنج به وسیله کشاورزان انجام می گیرد که در کشت زارهای زنان خود هم خوابگی می کنند.^{۵۶}

39— BRIFFAULT ROBERT: The Mothers

جشن‌های کشاورزی که بهتر است آن‌ها را جشن‌های جنسی به نامیم به همین سادگی‌ها و بر مبنای موارد ذکر شده نیز نبوده است. این جشن‌ها برخی اوقات میان بسیاری از اقوام و قبایل بدان سان اشتراکی و همگانی بوده است که تنها متناسب نمودن آنها را به جشن‌های کشاورزی دور از روشی راستین می نماید. در این جشن‌ها که غالباً در موقعیت بذرافشانی انجام می گیرد زن و مرد بدون رعایت هیچ نوع رسوم و سنن و تشریفاتی به پای کوبی و دست افشاری مشغول گشته و سرانجام همگان بی رعایت و مراعات و هیچ قید و بندی به هم خوابگی و عمل جنسی می پرداخته اند. این گونه مراسم در جاهایی به ویژه کامرون کنگو و میان کافرها و قبایل هوتن توت Hottentot و بان‌توو Bantu دیده و مشاهده شده است.

کاوش‌گران و دانشمندان برای این چنین رسمی سه علت قابل شده اند: نخست آن که بدین وسیله یادی از گذشته خود می کرده اند! گذشته‌یی که از آزادی در روابط جنسی برخوردار بوده وزن اشتراکی بوده است. دوم آن که این فرصتی بوده برای ازدیاد نسل و به ثمر رسیدن آرزوهای زنانی که شوهر انسان عقیم بوده اند. سوم و باز پسین دلیل آن که با عملی تقليدی به زمین به فهمانند که از محافظه کاری زمستانی دست فرو هشته و بذرها بی را که در شکم دارد به سرعت و گستردگی به پرورداند.

رولی Rowley یکی از مبلغین و اشاعه دهنده‌گان مسیحی در این باره می نویسد:-

جشن‌های درو و حاصل خیزی زمین همانندی و شباهت بسیاری با جشن‌های باکوس Bacchus در نزد یونانیان دارد. این رسم تابдан پایه شرم آور است که ممکن نیست کسی اجرای آن را مشاهده نماید و شرم زد و نداراحت نشود. این رسم برای تمام آن کسانی که دین مسیح را پذیرفته اند نیز مورد اجرایی دارد و اصولاً هر کسی که در آن جا حضور داشته باشد مجبور شدن می نمایند تادر جشن شرکت نماید. زناکاری و آن چه کبدان نام فحشا می نهند در چنین هنگامی به هیچ روی کاری رشت و نکوهیده محسوب نمی شود. زنا

نوعی دیگر از جادو، جادوی هسری بوده است که ریشه‌های فراوانش را میان باباتک Batak های جزاير فیلی پین مشاهده نموده‌اند و آن نیز رسمی است شایع در اقطار واکناف جهان که مظاهر فراوانش را در همین زمان میان ملل متعدد بسیار

در کمال اوچ خود رواج دارد و این در حقیقت نتیجه محیطی است که فراهم می‌شود، وستنی که بسیار سالم‌تر بوده و برای بومیان نتایجی آزادانه و بندگسل دافراهم می‌آورد که به موجب آن به نداهای نفس خود پاسخ مثبت می‌دهند.

این گونه جشن‌ها در روز گاران گذشته و ادار فاریخی بسیار مشاهده می‌شود که جنبه‌یی عمومی داشته است: مانند جشن‌های باکوس Bacchanalia در یونان، و جشن زحل Saturnalia نزد رومیان، و جشن دیوانگان Fête des Fous در فرانسه، و جشن بهار در انگلستان May day.

هر گاه نیک‌بنگریم همانند جشن‌های فوق این زمان به صورت عمومی و پسندیده می‌باشد محیط‌های متعدد رواج کامل دارد و هر گاه روی Rowley کشیش مبلغ مسیحی چشمی به اطراف و محیط خود می‌گشود این چنین زبان به مذمت و نکوهش گزند آسانی نمود چون جشن‌های این زمان به اسم کارناوال Carnaval نمونه زنده می‌باشد از آن جشن‌های بومی و باستانی که از آنها به نکوهیدگی نام می‌بریم.

در بعضی جاها جشن‌های کشاورزی به صورت شعایری بوده است ساده تراز آن‌چه که در فوق اشاره رفت و در ضمن خونین تراز آن: از جمله در نزد مردم پاؤ‌نی Pawnees و هندیان گوایا کمیل Guayaquil رسم بر آن جاری بود که مردی را می‌کشند و جویش را هنگام بذرافشانی به زمین می‌پاشیدند تمام‌محصول بیشتر و بهتری به دست آید. لیکن بعدها این قربانی از شکل انسانی به طریق حیوانی متحول گشت. هنگامی که محصول به بار می‌آمد و فصل دروفرا می‌رسید، آن را دمز و تعبیری می‌دانستند از تجدید حیات مردگرانی شده و به همین جهت بوده است که مرد قربانی شده به صورت یکی از خدایان در آمده و تقدیش می‌نموده‌اند. از همین رهگذر است که افسانه جهان‌گیر قربانی شدن خدا در راه بندگانش و تجدید حیات و رستاخیز پر زماندار وی پدید آمده است:

FRAZER . SIR JAMES: The Golden Bough

می توان یافت، این جادو بدان طریق بود که : مو، ناخن، پوست، دندان، بندناف، آب بذاق و سرانجام هر چیزی از اعضا و جوارح شخص مورد نظر را به دست آورده و آن را با طلسما برای گزند رسانیدن و یا تسلط بروی به کار می بردند. ویناخ Reinach بسیاری از این موارد را به دست می دهد.⁴⁰ در قرون میانه و هم این زمان، وهم در ادوار باستان به شکل های گونه گونی مرسوم بوده و هست که برای جادو کردن کسی صورت مویی، سنگی و یا چوبی اورا ساخته و سوزنی میانش فرو می کردند. هندیان پر و تندیسه و پیکره شخص مورد نفرت و کین خود را ساخته و آن را می سوزانند، بدین معنا که روح شخص مورد نظر سوخته گردد.⁴¹

در حاله رسمی وجود داشت که ازدواج نوع جادوی تقليیدی و جادوی مسری بهره می بردند. به این ترتیب که ناخن های یک نفر را به دست آورده و در آدمکی مویی نهان می کردند و مدت هفت شب آن آدمک را روی آتش گرفته و کلماتی را زمزمه مانند ادا می کردند دال بر آن که این مجسمه بی نیست در دست من، بلکه جگر و دل و امعاء فلان کس است که می سوزانم. میان اقوامی از اروپاییان که دزدی پیشه داشتند رسمی بود حاکی از جادوی مسری. به این ترتیب که از استخوان ساق پای مرد بی نی لبکی می ساختند و معتقد بودند که با آن نی لبک هر جایی که به خواهند مورد دست برد قرار دهند، نوایش ساکنین آن جارا به شکلی در خواب فرو خواهد برد بدان سان که مرده اند.⁴²

40- REINACH : ORPHEUS : A History of Religions

۴۱- کشورهای متعدد امروزه نیز بسیاری از این روش‌ها را در تسخیر و جادوی کسان به کار می بردند و مردم عصر حاضر که این گونه باشگفتی به جادوگری‌ها و ساحری قبائل و انسان‌های بدوی می نگردند خود در خرافه پرستی دست کمی از آنان ندارند. مظاهر بسیاری از این نوع جادوها را در کشور خود، یعنی ایران مشاهده می کنیم که بسیاری کسان با اعتماد و ایمان عجیبی نسبت به آنها باور داشته و در کار بردشان می کوشند.

42- FRAZER SIR JAMES : The Golden Bough

۹ - جادوگر - کاهن - سلطان

مراحل نطور و نکامل جادو، واکنش ذهن آدمی، تقدم اعتقاد، پیدایش شعایر، کارنخستین جادوگر، از جادوکاری تا کهانت، وجه تمایز جادوگر و کاهن و کارآنها، سحر و جادو نوع اولیه دیانت، جادوگر در لباس کاهن، از کهانت تا سلطنت، تغییر مرام ساحری بعد دیانت، هم‌گامی افسونگر، مراحل میانگین ساحری و کاهنی

هر گاه براین امر تمکین و تصدیق شود که سحر مرحله قبل از دیانت بوده است، بر مبنای آن‌هی توان مراحل تطور و تکامل جادوگر را در جدندی نمود. طبق رویدادهای طبیعی و آن‌چه که به وسیله حوادث طبیعی و واکنشی در ذهن انسان بدروی به وجود می‌آورد، نخست اعتقاد پدید آمد و از آن پس شعایر و فرایص. اعتقاد بدروی را که در مرحله نخستین فعل و انفعالهای ذهن بشری به وجود آمد، و تنها اعتقادهای مبهمی بود در باره بعضی چیزها - نبایستی با اعتقاداتی که همراه با ایمان بود و در مراحل بعدی تکوین یافت یکی دانست.

جادوگر در نخستین مراحل هی کوشید تا از بعضی حوادث جلوگیری نماید و یا بر عکس برخی از پدیده‌های لازم را در طبیعت که به موجباتی صورت فعلیت نمی‌یافتد تسریع نموده و وقوعشان را میسر سازد. در این مرحله هنوز بشر و انسان بدروی تقاویت بسیاری میان خود و نیروهای طبیعت قابل نبود و آنها را عناصری برتر از خود نمی‌شمرد. اما کاهن هیچ‌گاه نمی‌کوشید تا با حیله‌وقدرت در طبیعت نفوذ کند، بلکه او سعی‌می‌کرد تا با اهداء و پرداختن کفاره و جریمه و قربانی آن‌ها را راضی و رام سازد. در حقیقت این دو نوع شکل دیانت مرحله تطوری است در ذهن بشر و دگرگونی‌یی که در باره پیشش او به وقوع پیوسته است، مدت زمانی انسان با جادوسر کرد و با تمہیدات و انگیزه‌ها و وسائلی کوشید تا طبیعت و عناصر آن را به دل خواه خود به گرداند، لیکن از این رهگذر سودی عایدش نشد. او هم‌چنان که در کوشش خود پایمردی واستقامت می‌ورزید، طبیعت نیز در قوانین خود لا یغیر

بود. زمانی سیل بینیان کن سرازیر می شد و هستی اش را بهینگما می برد، هنگامی خشک سالی بی قوت و غذاش می کرد، وقتی زلزله حادث شده و بی خان و مان و فرسوده اش می ساخت، زمانی آتش فشان و حوادث بی شمار دیگری مانع زندگانی و رفاه و آسایش اورا فراهم می ساخت. حیله هایش، تمہید اش و تهدید اش در آنها برای سکون مؤثر واقع نمی گشت. براین پایه و مبنای انصار و قوای طبیعی را از خود برتر پنداشت و به مقیاس نفس و شخصیت خود صدر هر یک از قوای طبیعی شخصیتی را بر نشاند که هم چون خودش دارای تمايلاتی بود، لیکن از لحاظ نیرومندی و قوه قهریه بسی والاتر و برتر از او بود.

جادوگر که در دوران سحر و افسون مصدري محسوب می شد و واسطه‌يی میان آدمیان و طبیعت، نیز از این نهج فکر و تطور ذهنی بر کنار نبود پس دگر گونی بی بر اثر این حوادث پدید آمد و سعی نمود تا با پرداخت کفاره و هدایا و قربانی در آنها، یعنی نیروهای مرموز دسوخ و تقود نماید. و این امر مستلزم پدید شدن آداب و تشریفات و رسومی شد که هر چه پیش تر رفت بر افسردگی و پیچیدگیش افزوده گشت، و دیانت و پرستش پدید آمد.^{۴۲}

در طی این دگر گونی فکری جادوگر مقامش را حفظ نمود و شیوه کارش را دیگر گون ساخت و عنوان کاهن به او اطلاق گشت. جادوگر آدمی نیمه شیاد، موقع شناس و زرنگ بود که با کمال همین موقع شناسی واستعانت ادعاهای خویش مقام خود را تثبیت و مراحل تکامل آن را در تور دید. همین جادوگر بود که جای گزین شورای شیوخ و ریش سفیدان اقوام بدوى گشت، و آن گاه با حفظ همین سمت به هنگام گسترش دیانت مصلحت امور مذهبی شد و عنوان کاهنی را در حیطه خویش گرفت و بالنتیجه با توسعه و گسترش قبایل به عنوان [سلطان - کاهن] شناخته شد.

پس مرحله تغییر سحر و جادو را به دیانت که همراه با آن تطور و تکامل جادوگر نیز صورت فعلیت پذیر فته می توان چنین تعریف نمود : بر مبنای فوق در همه جا پیش از آن که فحوه بی از دیانت به شکل شناخته بی تکوین یافته باشد ، یک دوران نسبی سحر و جادو مستقر یوده است . اما چه گونه این دوران سحر و جادو دگر گون گشته و دیانت و شیوه پرستش به وجود آمده است ؟ بایستی گفت که افسونگر و ساحر در طول زمان و جریان حوادث و رویدادها چون بسیاری از افسون‌ها و جادوهای خویش را بی ثمر دید ، از روش خویش دل سرد شده و بالطبع باقدرت و تشخض فزون از خودی که برای عناصر طبیعی یافت و قابل شد ، نسبت به این نیروهای نامری و قادر تمدن بیم و ترسی در دلش پدید آمد که آمیخته به احترام و تقدیس بود ، و از آن پس برای نیل به خواسته‌ها و آرزوهای خویش شروع به پرستش نمود . از همین رهگذر است که مقام ساحر از جادوگری در مرحله دیانت به کهانت و کاهنی ارتقاء یافت .

۴۳- از همین رهگذر می‌توان شیوه‌های پرستش را بر حسب دوران‌های زندگانی بشری بخش بندی کلی نمود . خدايان و شیوه پرستش دسته‌ها و گروههایی که در حال وبا مرحله کشاورزی، شکارورزی، شبانی و گلهداری و مرحله‌ی خارج از این سه؛ یعنی آذوقه گردآوری و براساس آن زندگانی را اداره نمودن بوده است متفاوت و گونه‌گون می‌باشد . هم‌چنین از علل دیگر که شیوه‌هایی گونه‌گون در پرستش به وجود آورده است بایستی از شکل تقسیمات و سازمانها و قبایل بشری صحبت نمود . خدايان دوره کشاورزی و روش دیانت کشاورزان به شکلی کلی با خدايان و طرز پرستش شکارورزان تفاوت دارد . شبانان و دوران گلهداری بشرها مرحله‌ی است که با آن دووجهه تمايز بسیاری دارد و آذوقه گردآوران نیز به همین نسبت برادر گرگونی کار خود و برخورد هایی که با طبیعت دارند ، دیانت شان تغییر می‌نماید . به همین نسبت دیانت از لحاظ تشکیلات و سازمان‌های گروههای بشری دگرگونی می‌باید . دین و دیانت در میان یک قبیله و عشیره و قوم و ملت بسیار متفاوت می‌باشد و در کتابی دیگر، یعنی ادبی از این همه سخن خواهیم گفت .

۱۰- کار و مقام کاهن

سحر و جادو منشأ علوم و دانش‌ها ، عقيدة دوران ، تفسير و تعریف فراز راز علم و جادو ،
تکاپو و ارزش جادو گر در شناخت واقعیت از سحر تعلم ، کاهن نخستین و چه اشتراق
جادو، پیچیدگی شعایر دینی و پیدایش طبقه‌بی‌جديد ، وجه ارتباط ساحر
و کاهن ، قدرت کاهنان و تعارض با دولت

همان گونه که تصور جان و حر کت در اشیاء موجب پیدایش شعرو سرو دشد و
دنیابی از سحر و زیبایی از روشن آنی می‌سم *Animisme* پدید آمد؛ سحر و جادو
نیز وسیله تکوین و پیدایش هنر نمایشی و دانش‌های بشری گشت. البته به عقيدة
دوران *Durant* این مبالغه‌بی شگرف می‌باشد و در حقیقت فراز بیش از حدی
که بایستی و لازم است ممکن است غلو و رزیده باشد، اما لازم است تذکرداده شود که امری
بعید نیز نمی‌باشد و هر گاه به صورتی نسبی و در طول زمان به این امر نظر بی‌فکنیم
متوجه خواهیم گشت که علوم و دانش‌ها از سحر و جادو متولد و زاده شده‌اند. فراز
در باره این موضوع چنین می‌گوید: در حقیقت ما در علم سحر و جادو است و ریشه
افتخار آمیز علوم به خرافه‌ها و موهومات و توجیه گریهای انسان نخستین و جادوان
اعصار اولیه باز می‌رسد. در حقیقت امر، هر گاه جادو گری در انجام خواست‌ها
و منظور‌های خویش به ناکامی‌ها و شکست‌هایی برخورد، از پای در نمی‌نشست،
بلکه به تکاپو و حر کت می‌آمد تا گریز گاهی برای فرار از بن بست و دست‌یابی
به امری ممکن نایل آید و به موجب آن توانایی یابد تا نیروهای مرموز طبیعت و
یا به زعم خود خدایان را به اطاعت از خواسته‌های خویش واردard. به این شکل بوده
که تکاپوها و فعالیت‌های جادوان کم کم راه تسخیر طبیعت را می‌گشوده است.
جادو گر برای حفظ مقام خود و تثبیت موقعیتی که داشته معرفت‌های مادی خویش
را که در ضمن تجریب‌ها به دست می‌آورده از مردم عادی و عامی مخفی و پنهان می‌داشته

تا مردم چنان تصور نمایند که تسخیر طبیعت و کارهای مثبت جادوگر وابسته به شخص خود او و همان نیروهای ماورای طبیعی می باشد و این درست همان بینش و نحوه فکر مردم این زمان است که برای برخی از داروها و یا پزشکان خاصیتی سحری فوق طبیعی قایلند . به هر انجام به این ترتیب بود که از جادوگری به تدریج و هرور زمان پزشکی و علم شیمی و شناخت و استخراج فلزات و علم نجوم و هیأت به وجود آمد .^{۴۴}

بایستی به این امر توجه داشت که نخستین عاملی که راساً و مستقیماً از سحر وجادو مشتق شد ، کاهن و عالم روحانی است . به همان نسبت که دیانت گسترده تر می شد و آداب و مناسک و شعایر دینی پر پیچ و خم و مبهم تر گشته و صورت رمزی به خود می گرفت ، مرد عادی و عامی دیگر نمی توانست تا تمامی وجمله این شعایر و آداب را در ذهن خود جای دهد و متصر کر سازد . عمل به آن ها که زیر بنای زندگانی فردی و اجتماعی مردمان را تشکیل می داد با تشریفاتی عجیب و مبهم و شگفت عجیب می گشت که به وسیله کاهنان وضع می گشت و همین امر موجب پدید آمدن طبقه بی قدر تمدن و با نفوذ در جامعه آن روزگاران گشت که سیطره و گسترده گیش تا زمان ماهمن چنان کم و بیش به نظر می رسد . این طبقه خاص و دسته معین از مردمان کارشان حصر بر این بود تا به وظایف دینی و انجام آداب و تشریفات صحیح آن مبادرت ورزند .

در این مرحله وهمچنین در مراحل بعدی ارتباط میان ساحر و کاهن گستته نمی شد ، وهم چنین بر پایه این امر روابطی استوار میان دیانت و سحر برقرار بود . ساحر قدرت داشت و توانمند بود تا با وسائلی اسبابی انگیزد تا جدایی موقتی میان روح و جسم خود انداده و روح خود را به ارواح و خدایان نزدیک گرداند تا با بوحی و الهامی که از آنان می گرفت در بهبود زندگانی افراد مؤثر افتد، و به این

وسیله نیازها و دعاها خود را مستحاب گرداند. گاهی در دوره بعد از ساحری نیز از این رهگذر سود فراوان برد و هم او بود که هم چون جادو گر دعاها یش در پیشگاه خدایان مورد قبولی می‌یافت و واسطه‌یی بود میان خدایان و انسان‌ها که در خواست‌ها و نیازهای آدمیان را در معرض اراده خدایان قرار می‌داد و به عنوان میانجی‌یی مصلح اجابت آن‌ها را در خواست می‌نمود.

مردم ابتدایی و انسان‌های بدی برای نیروهای راه گیر و مرموز طبیعت اهمیت فوق العاده‌یی قایل بودند و چنین گمان می‌بردند که این نیروها و پیچیدگی‌ها در سر هر پیچ زندگانی شان رادع و مانع می‌باشند و تنها پیشوایان روحانی و کاهن‌ها می‌باشند که قادرند براین موانع پیروز آیند. در نتیجه همین امر بود که رجال دین و کهنه قدرت‌شان با دستگاه دولت برابر و شاید افزون از آن گردید. چنین است که از دیرگاه تا این زمان قدرت کاهنان و پیشوایان دین و کشیش‌ها همواره برابر با حکومت و مردان جنگ و نبرد بوده است و در طول تاریخ به نسبت زمانی شمشیر و ارباب زور و قدرت وزمانی کاهنان و کشیش‌ها بر مردم حکومت کرده‌اند. بهترین و زنده‌ترین مصدق این امر را می‌توان در تاریخ هصر و یهود و اروپای قرون میانه مشاهده نمود.

۱۱ - روش یک طبقه دینی

رواج پیدایش ارباب انواع، پیچیدگی تقدیم نزد و قربانی، میانجیان انسان‌ها و خدایان علل پیدایش طبقه‌روحانیون، بسط قدرت و نفوذ آنان، دین دست افراد کاهن، بی‌نقشی کاهن در پیدایش دین، اصول فطری و کار توده انسانها، کاهن گسترندۀ خرافات، نقش و ارزش نسبی طبقه روحانیون

در ضمن شیوع دیانت و بوجود آمدن آداب و شعایر و فرایض بی‌شمار دینی، به مقتضای زمان و چگونگی وضع پرستش ارباب انواع و خدایان متعدد؛ و آداب و شریفاتی که برای تقدیم نذور و قربانی‌ها مرسوم گشته بود، طبقه‌خاصی در اجتماع

و گروه مردم پدید آمد که به موجباتی هردم آنان را واسطه وهم چون میانجی بی میان خود و خدایان قرار دادند. همین مسأله که در اوان صورت غیرمشخص و نامعینی داشت به زودی طبقه منشکلی را به وجود آورد که همان گروه کاهنان یا روحانیون باشد. کاهنان در اوان کارشان : طلس انداری ، فال زنی ، رمل گیری، سحر انگیزی و پیش گویی بود.

اما وضع این طبقه نوزاد به همین فرج و پایه به قرار نماند. بلکه کار آنان به شغل و پیشه بی درآمده و منبع درآمده پرسود گشت. اعضای این طبقه با تفویز خرافی که در اذهان داشتند کار و قلمرو خود را بسی گسترش داده و برای حفظ منافع مادی و موقعیت خویش فرمانروایی را نیز در حیطه خود کشیدند. پس قدرت معنوی یاریاست مذهبی و نیروی مادی تشکیلات قومی و سیاسی را نیز با این دست آویز که نمایندگان خدایانند در دست گرفتند.^{۴۵}

درباره کاهن لازم به تذکر است که او دین و دیانت را به وجود نیاورد، بلکه او بدان گونه که یک مرد سیاسی از تمایلات و عادات و موقعیت بشری استفاده می نماید، وی نیز از تمایلات دینی و شعایر و عقاید و مرامسم دین به سود خود بهره برداری می کند. دین ساخته شده یک فرد ویژه نیست و عقاید دینی به وسیله کاهنان یا روحانیون و وابستگان معابد نیز صورت فعلیت نیافته است، بلکه دین و عقاید دینی به وسیله فطرت توده های بشر به هستی راه یافته است. طبع انسانی در بجهوده تنها بی و معارضات و گرفتاریها و پیچیده گی های طبیعت لبریز از ترس و هراس می شود. آرزوها و احساس هایی درونش شعله بر می کشد و خود را در جهانی وسیع بسیار کوچک و تنها می باید، این که می خواهد به جایی تکیه کند و پناهگاهی در برابر این همه مشکلات برای خود بیابد.^{۴۶}

البته تردیدی ندارد که کاهن سعی در بسط موهومات می‌نماید و می‌کوشد تا مردم را در حالتی خرافی دور از منطق نگاهدارد و فکر آنها را در حیطه دل خواه خود تشییت کند، و این در واقع کار او است؛ چون سود و تفعش این طور اقتضامی کند اما نبایستی خدماتی را نیز که آگاهانه یا ناآگاهانه از جانب این گروه و طبقه نسبت به انسانیت، اخلاق و علم شده نادیده انگاشت. به وسیله همین کاهن است که مبادی تعلیم و تربیت فراهم آمده و به مردم آموخته و تلقین گشت. کاهن به عنوان پیک فرهنگ بشری و حلقه اتصالی میان نسل‌ها بوده است. به وسیله کاهن بوده که هنر در قلمرو دیانت پرورش یافته و نصیح و کمال گرفت و سر انجام مبنای عظیم اخلاق پی‌دیزی گشت که ستون عظیم انسانیت بر شمرده می‌شود. همان گونه که دیانت لازمه زندگانی بشری بوده و به جبر تاریخ پاسخ گفته است، طبقه روحانیون و کاهنان نیز بر حسب اقتضای جبر تاریخ به وجود آمده وقدرت یافتد و بالآخره همان جبر تاریخی که بدانان موجودیت بخشید، همان جبر تاریخ نیز بنابر مقتضیات زمان، به‌هنگامی که وجودشان را بی‌ثمر دید از صحنه تاریخ طردشان نمود. به هر حال اگر در صحنه تاریخ کاهنی پیدا نمی‌شد، مردم خود چنین کسی را خلق می‌نمودند.

۴۶ - بایستی آگاهی داشت که در طی مباحثی که می‌گذرد شوری و یافرشیه خاصی مطرح نمی‌گردد، بلکه موافق با مطلب بر اساس توضیح گفتارهای کوتاه فرضیه‌هایی در صورت کلی عنوان می‌شود. برای آگاهی از فرضیه‌ها و تئوریهای دینی و منشأ و اساس دیانت به بخش‌های آینده نگاه کنید.

بخش دوازدهم دیانت و هنر

۱- منشأ مذهبی هنرها

دیانت منشأ نخستین هنرها و جنبه‌های رمزی هنر اقوام بدوی، دیانت منشأ نقاشی، نظرات اوپس می‌سون درباره هنر سرخ پوستان، نقاشی در خدمت جادو و دیانت، مبانی مذهبی در هنر کنده کاری، پیکره‌ها، نظرات هدون درباره دیانت و هنرها، هنر و شیوه توصیسم، هنر و تقلید از طبیعت، تصاویر غارها و منشأ جادویی آنها، نظرات هربرت زید، تیلود و هنر در حیطه اصالت جان، فرو به نیوس و فرضیه نقاشی غارها، منشأ تصویری هنرها،

خاستگاه و منشأ هنرها نیز مذهب و دیانت است. در تمامی شئون فرهنگی هر گاه بادیده‌یی پی‌جویانه و منشأ یاب نظر بر افگنیم، ریشه‌های عمیق دیانت را در آنها یکان یکان باز خواهیم یافت. در مباحث کتاب اول یادآوری آمد که دین و مذهب بدوی و ابتدایی چگونه باستی مطالعه و ارزیابی گردد؛ وهم‌چنین فهرستوار و بهشکلی کلی ملاحظه نمودیم که دیانت زیر بنای اساسی پدیده‌هایی هم‌چون هنر و ادبیات، طبابت و پزشکی، معماری و بناسازی، اخلاقی و سیاست و سایر پدیده‌ها می‌باشد، و شناخت هریک از موارد فوق بی‌آن که معرفت به اصل آن داشته باشیم، شناختی است سطحی و بی‌مایه.

در بخش نخست از این کتاب، یعنی بخش یازدهم اساس سحر و جادو و روابط آن را با دیانت و مرحله پزشکی و طبابت مذهبی و جادویی شرح دادیم و در این

بخش نیز از خاستگاه هنرها و ریشه‌های عمیق دینی آن‌ها سخن می‌گوییم. هنر اقوام بدوی غالباً جنبهٔ سمبولیک و رمزی پیدا می‌نمود، و این بدان گونه بود که نخست جنبهٔ نوعی تقلید را داشت که منشأش عمل طبیعت بود^۱ البته به شکلی دقیق نمی‌توان اذعان و ادعا نمود که منشأ نخستین [نقاشی] دیابت باشد، لیکن آن‌چه به طور مسلم می‌توان برآن گردن نهاد تأثیر مستقیم دیابت براین امر است. در مدت زمانی کوتاه از پیدایش آن، هومس Holmes از دانشمندانی که در این راه مطالعات شایانی کسب کرده بود، بر آن اعتقاد داشت که نخست نقش نگاری و نقاشی که به اشکال هندسی بنیان داشته، در طول زمان بدلت به تصویرهای نارسایی از طبیعت گشته و سپس در اثر تمرین و ممارست، تقلیدی کامل از طبیعت و اشیاء طبیعی شده است. او تیس هی سون Otis Mason محققی دیگر که دربارهٔ هنر سفال‌کاری سرخ پوستان باستانی پوئبلو poueblo تحقیق‌هایی انجام داده بود، چنان عقیده‌مند بود که در اثر پیشرفت‌هایی ابتدایی، نخست شکلهای هندسی رواج گرفته و شایع شد، آن‌گاه نقاشی در خدمت جادو و دیانت درآمد—به‌این قسم که نقوش و تصاویری شایع شد که معرف و رسانندهٔ عالیم رمزی و سمبول‌های

۱- شاید بتوان براین نظر و رأی کاسینگ Frank Hamilton Cushing که نقاشی تقلیدی بوده است غیرمستقیم از طبیعت تکیه نمود. این دانشمند در حالی که سرگرم مطالعه و تحقیق در ظرف‌های سفالین قوم زونی Zuni بود متوجه گردید که [طومار] میان این بومیان نشان باد است، و آن‌گاه که برای منشأیابی به کاوش بیشتری دست یابید متوجه شد که به هنگام وزش باد برخی از بوتهای بدقعات متواالی گرد ساقه‌های شان می‌گردیدند و برخاک و ماسه نرم بیابان براثر این وزش و چرخش شکل‌هایی طومار مانند برجای می‌مانند. پس میان طومار و باد ارتباطی وجود داشت که موجب تداعی می‌گشت و بر آن مبناطور سبل و نشان باد شناخته می‌شد:

CUSHING, FRANK HAMILTON: A Study of Pueblo Pottery,
U. S. Bureau of Ethnology Annual Report

تو تمیک بود و یا شکل‌هایی که نشان‌دهنده آداب جادویی و سحری به‌شمار می‌آمد. در حقیقت همان گونه که سحر و دیانت به هم آمیخته بود، اثر آن و این آمیختگی در سایر مشتقات و پدیده‌های مذهبی که از دیانت‌متاثر می‌شدند نیز هویدا و آشکار می‌گشت. وارد شدن مظاهر سحر و دیانت در هنر نقاشی از جمله توفیق‌هایی بود برای نشان دادن واقعیات زندگانی بدوى؛ چون این تصویرها نشان‌دهنده مراسمی وابسته به سحر و دیانت بود که اغلب انجام مراسم و شعایر ساحرانه و دینی مردمان بدوى را نشان می‌داد.^۲

مبانی مذهبی هنر در کنده کاری و پیکره‌سازی بسیار بیشتر صدق نمود؛ یعنی راهی بود کوتاه و بی‌دغدغه برای مطالعه در منشاء دیانت و شناخت آن. میان برخی از اقوام و قبایل که هنر پیکره تراشی و تصویر نگاری در مرافق اهل بسیار پستی بود، اصولاً تشخیص اشیاء هنری را دوچار اشکال و ابهام می‌نمود. اشیایی به دست می‌آمد هم چون دست افزارهایی به گونهٔ تیشه که از سنگ مرمر سیاه پرداخته شده بود و در موارد گوناگون مذهبی به وسیلهٔ کاهنان از آن‌ها استفاده می‌شد. این‌ها اشیای مقدس و یا وسیله‌یی برای نوعی تقدیم و دور نمودن ارواح شریسر و امثال آن سودجویی می‌گشت. لیکن محققی به نام استمول په *Hyalmar Stolpe*

۲- او تیس می‌سون برای هنر تصویری سه مرحله قابل می‌شود که مرحله‌های نین آن، معرف دورانی است که این هنر تحت نفوذ و خدمت دیانت و جادو درآمده است. مرحلهٔ نخست نیز پیدایش شکل‌ها و صوری بود هندسی شکل که جنبهٔ رمز و تقلید هر دو را باهم داشت. لیکن هی سون سومین مرحله‌را دورانی می‌داند که تصویر نگاری بدل به خط شد. او منقاد بود که در مرحلهٔ دوم، یعنی علایم رمزی تو تمیک هم چون استعاراتی بوده در زبان عادی، و در طول زمان اعلایم هرچه کوتاه‌تر شد تا از آن خط تصویری متولد گشت. او خود می‌گوید: خط تصویری در طول زمان هرچه بیشتر مختص و کوتاه شدتا بدان‌جا که با قیماندهٔ علایم و نقوش تصویری در مرحلهٔ کامل‌تری بدل به حروف الفبا بی شد.

چنین توجیه نمود که این اشیاء مرمرین متعلق به یکی از خدایان وارباب انواع می باشد که به احتمال پیوند و ربط نزدیکی با شیوه نیاپرستی در دیانت داشته است. هدون Haddon که با هیأت اکتشافی قنسکه تورز سفر کرده و در مورد هنر قوم پاپوان Papuan ، یعنی بومیان ساکن جنوب اقیانوس کبیر صاحب نظر است در باره منشأ هنر بدوی وابتدایی از چند مورد سخن می گوید . این دانشمندان هنگامی که در باره شماره بی چند از تیرهای بومی کاوش می کرد ، موفق شد تا یک سلسله از این تیرهای را پشت سر هم قرار دهد . برخی از این تیرهای با تصاویر دقیق و روشنی از تماساحها زینت شده بود و هم چنین در برخی از آنها متوجه شد که از دور و تسلسل و دنبال هم قراردادن کله و متقارهای یک نوع مرغ لاشه خوار بزرگ چگونه طرح های طوماری دقیقی به وجود آمده است . آنگاه با انجام کاوش ها و مطالعاتی در باره دیانت و شیوه تو تمیسم Totemisme که در آن ناحیه رواج داشت متوجه شد تماساح و آن پرنده بزرگ هر دو به شکل دقیقی ارتباط با تو تم های آن بومیان دارد و این مورد نیز شاهد زنده دیگری بود از اهمیت تزیینات در شعایر مذهبی و به عبارتی دیگر تأثیر مستقیم دیانت در هنر .

البته دانشمند و محقق نام برده عقیده بی جزئی نداشت دال براین که منشأ هنرها را یکسره مشتق از دیانت به پندارد ؟ بلکه او سرچشممهایی چند برای هنر بر می شمرد . از جمله دیانت که بدان تا کید بیشتری می ورزید . اصولاً بعید نمی نماید هنرها سرچشممهای متنوعی داشته باشند اما آن چه که قابل توجه و مورد نظر است آن که بعضی از رشته های هنری مسلمان ریشه خالص مذهبی داشته اند ، و عموماً لازم است تا در کادر مباحث هنری از بخشی مستقل به عنوان هنرها مذهبی گفت و گو به عمل آید .

همان گونه که هومنس Holmes معتقد به اصلت ناتورالیسم Naturalisme در پیدایش هنر بود ، هدون نیز به این امر تأکید می ورزید که انگیزه خلق هنر تقلید

از طبیعت است . اما او یکسره و بی بحث و کاوشی دیگر بر این امر حزم و حتم نمی ورزید ، بلکه بالحنی محکم می گفت که هیچ بعید نمی نماید که انگیزه خلق هنری از دیانت مشتق شده باشد .^۲

هربرت رید Freud آرایی درباره Sir Herbert Read که همچون فروید

۳- هنر : آنچه امر وزه مورد قبول و هماهنگی نظر کاوشگران و پژوهندگان می باشد این

است که بایستی برای فهم و شناخت دقیق هنرها و یا مسایلی در این زمینه از سرچشم و مبدأ آنها شروع نمود . این مسائل را هرگاه در بحثی عمومی و کلی که صرفاً برای شناخت موجودیت و علت وجودی آنها کاوش به عمل آید از میانه و یا هرگونه دیگری مورد کاوش‌یدن قرار دهیم شیوه‌یی ناراست است که نمی‌تواند شناختی حقیقی و منطقی را عرضه نماید .

البته مباحثی است که برپایه‌های علوم و دانشها و دستانهای گوناگون قرار دارد و روش‌های مختلف نیز که خود هر کدام شیوه‌یی ویژه و طرز فکر و تبیین متفاوتی دارند - موجب آن می‌شوند که حتا در مورد فوق ، یعنی اینکه برای درک و شناختی درست از هنر بایستی جریان آنرا از منشاً آغاز نمود اختلاف‌هایی قابل می‌شوند لیکن آنچه مهم است و مورد قبول اکثریت دانشمندان و کاوشگران می‌باشد این است که هنر صرفاً امری است اجتماعی و در آغاز زندگی بشریت جزیی جدا ناشدنی ، طبیعی و ضروری در زندگانی بوده است؛ بدین معنا که با تغذیه ، کار ، عقاید و محیط زندگی انسانی آمیخته بوده و جزیی تفربیحی و ذوقی یا خارج از جریان زندگی مادی نبوده است . به همین سبب بایستی آغاز بحث و کاوش در هنر - از زندگانی انسانهای پیش از تاریخ ابتدا و شروع شود .

ونگهی در هر رشته دیگری نیز که هنر را امری اجتماعی و همبسته زندگی نمی‌داند بایستی برای سیر و شناخت درست و عمیق آن از حالات‌های ابتداییش مورد کاوش قرار گیرد ، چون هنر پدیده‌یی نیست که در زمان جدید وجود آمده باشد ، بلکه تا پداجاکه از تاریخ آنگاهی داریم ، هنر هم وجود داشته است .

اصلی است که بی‌تر دیدمی نماید - و آن اینکه علت وجودی و بقای هر پدیده‌یی وابسته به سود و زیان آن است : می‌گوییم قدمت زمان با عمر بشر هماهنگ می‌باشد ، پس بایستی دید چه گونه انسانهای ابتدایی و نخستین که در کی از هنر نداشتندند به هنر پردازی

هنر بر مبانی روان شناسی داشت اندواع هنرها را طبقه بندی و در سه قسمت پخش نمود، به این قسم: تصاویر و تقویش انتزاعی - تصاویر هندسی شکل یادگر گونی یافته مناظر و چیزهای طبیعی - تصاویر مبالغه آمیز.

می پرداخته اند، آیا این هنر پردازی و اثر آفرینی برایشان امری ذوقی و خارج از نیازمندی های روزانه بوده و یا پدیده بی بوده است که به موازات زندگانی مادی قرار داشته و بلکه مکمل آن بوده است؟

البته برای پی جویی درباره این امر پژوهشگران، فلاسفه و دانشمندان بسیاری به کاوش پرداخته اند و نتیجه تحقیقاتشان در امری مشترک و همبسته است و آن این است که هنر نیاز درونی بشر بوده است و امری فطری و غریزی محسوب می شود، همان گونه که آدمی را نیازمندی به خواب و خوراک و فرونشاندن غریزه جنسی می باشد، احتیاج به هنر آفرینی و هنر دوستی دارد و این پدیده نیز به همان اندازه برای حفظ و صیانت زندگی لازم است که شور جنسی و خواب و خوراک مورد لزوم می باشد.

هرگاه به ژرفی و تیز تگری آرا و عقاید پژوهندگان را در باره منشأ هنر مورد جستجو قرار دهیم به موارد گوناگونی برخواهیم خورد که بعنوان منشأ هنر ذکر شده اند و هر کدام نیز عده بی پیرو، معتقد و هوا خواه دارند. نظریه اول که از آن اندکی گفتگو خواهیم نمود نظریه بی است دال براینکه هنرها ناشی از غریزه بازی می باشند؛ یعنی اینکه بازی منشأ اصلی هنرها بوده و سرانجام بازیها هستند که بر اثر تکامل مبدل بدعاالی ترین اشکال هنری می شوند. کسانی از فلاسفه، دانشمندان، روانشناسان و جامعه شناسان که براین عقیده باور دارند عبارتند از:

اسپنسر Spencer، شیلر Schiller، کانت Kant، باومگارتن Baumgarten، کوزن Cousin، شوپنهاور Schopenhauer، بندوکروچه Clapared croce، گویوگر Guyau، منینگر Meninger، بندتو بارد Bendetto croce، افلاتون و بسیاری دیگر از دانشمندان.

پیدایش هنر و بازی و تکوین و تحولات آن از دورترین ایام - یعنی از دوران انسان ابتدایی تا به امروز مورد مطالعه و کاوش قرار گرفته است، علما و پژوهندگان این گونه نظر

رید در کادر بخش‌های فوق از هنر رمزی یا سمبولیک یاد کرد و این سمبولیسم هنری را بر کنده کاریهای بومیان گینه‌جديدة یا پیکر تراشی بومیان آفریقا تعمیم

می‌دهند که فعالیت‌های حیاتی اصولاً برای جلب نفع و پیش‌گیری و دفع زیان است. حال توجیه هنر که مبنای آن بر اصل ذیپرستی و بوجود آوردن ذیپایی است چه گونه پیدا شده و ظهور کرده است.

دینامیسم حیاتی، انسان و حیوان را به کار و کوشش می‌کشد حیات روانی افراد همیشه به طرف عمل و صرف نیروگرایش دارد، گرایشی که موجب دور کردن شداید و ناراحتی‌ها و جلب آسایش‌ها ولذا یذ است. احساس، حافظه، میل و حرکت انسان و حیوان جهت جلب لذایذ و دفع شداید است، لیکن باستی متوجه شد که آیا این اصل‌کلی است و زندگی تنها بر قانون نفع منکی است؟ پاسخ این سوال هنفی است، چون تجربه‌وآزمایش ثابت کرده است که قانون نفع در تمامی حالات و کیفیات زندگی صادق نمی‌باشد بدین علت که نیروی وجودی انسان برای رفع حوایج و تأمین بقای صرف می‌گردد و مازاد آن در راههایی مصرف می‌شود که در آن هدفهای انتقامی مورد نظر نیست. ساده‌ترین و بی‌آلایش‌ترین این فعالیت‌ها جهت صرف‌قوای مازاد «بازی» است و بنا بر این مبنای است که می‌گوییم فعالیت‌های هنری شباهت و پیوند نزدیکی به بازیها دارند

این نظریه خود به چند نوع تعریف شده است :

۳- نظریه کانت-ایمانوئل کانت Immanuel Kant با مقایسه میان هنر و کار همچون بوکر Bucher وجه همانندی هنر و بازی را می‌رساند : کار عبارت است از کوششی که مداومت آن موجب اشیاع از خودش فی نفس فعالیتی ناخوش آیند باشد، ولی تیجه‌ی مادی و انتقامی را متنضم باشد، در صورتیکه هنر عبارت از فعالیتی است خوش آیندو نوعی بازی است که جز خود هدفی نداشته و صرفاً بیان حالتی نفسانی باشد :

FELICIEN CHALLAYE : Esthétique

پس بدین وسیله مشاهد می‌کنیم که کانت بازی را منشاً هنر دانسته و هنر را دارای هدفی خارجی نمی‌داند بلکه معتقد است که هدفش در خودش و صرفاً بیان حالتی نفسانی می‌باشد: از کسانی دیگر که همچون کانت مسئله را توجیه می‌کنند باستی از اسپنسر و شیلر نام برد. اسپنسر می‌گوید :

داد. این نوع هنر رمزی و استعاره آمیز رابطه و پیوند مستقیمی داشت با شبوه جان پنداری یا اصالت جان [آنی میسم *Animisme*]. بدین گونه که اعتقاد هنر و بازی پدیده‌هایی همانند که از تراکم واژدیاد نیروها به وجود آمده و هدف شان کاستن و مصرف فیروهای مزبور است.

SPENCER : Principles of Psychology

لانگه Lange نیز معتقد است که: هنر از بازی می‌تراود و بازی فشار نیروی زاید ارگانیسم می‌باشد که بر اثر مصروف گشتن آن سرخوشی و سرمستی ایجاد شده و فرد متلذد می‌گردد:

LANGE : das wesen der kunst

اینان تقریباً باعقیده‌بی از یک جهت به موازات نظرات فروید پیش می‌روند. در فرویدیسم Freudisme هنر نتیجه تصعید *Sublimation* یا برتر شدن امیال واپس زده شده *Refoulement* می‌باشد: یعنی صرف نیرویی که سرچشمه اش درون آدمی بوده و ارضا ناشدن و تخلیه نشدنش موجب عوارض بعدی می‌شود. در تعاریف کانت، اسپنسر، شیل لر و لانگه نیز بازی و هنر عبارت است از صرف نیروی باقیمانده ارگانیسم که تراکم و تمرکز آن موجب عوارض بعدی می‌شود. البته برای یافتن و تطابق نیرو در سیستم کانت و اسپنسر و دیگران با «میل» در مکتب فروید دچار ابهام زیاد نخواهیم شد، چون تحقیقات هنینگر و گلاپارد از لحاظ توجیهات جدید مؤید نظرات کانت و اسپنسر می‌باشد. به هر حال ارگانیسم انسانی قسمی از نیروهای خود را صرف امور و کارهای لازم زندگی می‌نماید و برای صرف نیروهای باقیمانده که تراکم و تمرکزشان موجب ناراحتی در زندگی می‌شود به حرکاتی بی‌هدف دست می‌یابد که موجب هنر آفرینی می‌شود.

شیل لر می‌گوید:

تنها یک حادثه و اتفاق مردم اولیه را از حال حیوانیت بدرآورده و داخل عالم انسانی کرده و آن حادثه و حال عبارت است از: تمایل به ظاهر و آرایش؛ یعنی هنر و بازی ... هرگاه نیک بنگریم واقعیت اشیاء اثر و معلول خود آنهاست، اما ظاهر آرایی آنها اثر و پرداخته آدمی است. از نظر شیل لر تمامی فعالیتها بی‌که جنبه انتقامی نداشته و بی‌آلایش باشند در قلمرو وسیع بازی مطالعه می‌شوند.

به وجود روح و بقا و جاودانگی آنرا مجسم می ساخت و بی شک طرحی بود مورد نظر تایلور Taylor آن طرح انداز دبستان اصالت جان . این شکل هنر که در واقع

۳- هنر و تزیین کاری- نظریه‌یی دیگر دالبر آنست که هنر از آرایش و تزیین پدید می شود . اکثر و جمله طرفداران این نوع بینش پی روان داروین Darwin می باشند . داروین معتقد است که حیوانات و به ویژه نرها هموار و سایلی می انگیزند تا بدان و سایل جلب جفت برایشان تسهیل شده و بالنتیجه اعمال جنسی را با موقیت انجام دهند . داروین و پیروانش نمونها و مثال‌های زیادی از حیوانات و خود آرامی آنان ارائه می دهند که اکثراً هنگام نیازهای جنسی بدان تزیین‌ها و خودآرایی‌ها پرداخته‌اند . به همین نسبت آدمی نیز برای جلب جفت و فرونشاندن شور جنسی به تزیین خود و محیط اطرافش پرداخته است ! و از این رهگذر هنر پدید آمده که با او استگی و پیوند مستقیمی که به اعمال جنسی دارد می تواند حافظ و عامل بقای نوع باشد .

DARWIN : Descont of Mann and Selection in Relation to Sex

۴- هنر واصل ملکوتی- نظریه‌یی دیگر که کانت و کسانی چون سنت بو Remy de gourmont و رمی دو گورمون Sainte beuve به آن باور دارند این است که برای آدمی جنبه‌های کشف و شهود Intuitionisme و کرامات ملکوتی قابل می شوندو در واقع همان گونه که گفته شد باز مسأله بر اصل و مبنای نیروی اضافه ادارگانیسم می باشد . کانت درباره هنر از لحاظ منشاً و علت وجود و از جنبه تعریفی دو بازگویی دارد : آدمی بنا به جبر و اقتضای فطری برخلاف جانوران و حیوانات ، به رنگ‌ها و شکل‌ها بی آنکه هدفی انتفاعی ساخته باشد عشق و دوستی و تمايل می ورزد و خود به خود از تناسب و آهنگ و زیبایی لذت می برد .

IMMANUEL KANT : Critique of judgement

کانت در جایی دیگر می گوید : در حقیقت ، عنوان هنر را بایستی به چیزهایی نسبت نمکرد ، که به آزادی و دور از جنبه‌های انتفاعی و مقدمات سود جویانه قبلی به وجود آمده باشند ؛ بدین معنی که پدید آمده اراده‌یی باشند که منشاً و اساسشان تشفی حسن زیبا پرستی بوده باشد :

PIERRE GUSTALLA : l'esthétique

هسته اصلی و مرکز اساسی اش ریشه مذهبی بود به شکل بارزی از شیوه پیروی از اصل و طبیعت دوری می‌جست و اما این دوری جویی بدان سان نبود که بـالمره

پس پدیدن توجیه ملاحظه می‌شود که منشاً هنرها بایستی غریزه زیبا پرستی باشد.

۵ - هنر و نیازهای زندگانی - نظریه‌یی که این زمان بیش از هر زمانی ریشه یافته واذهان را به سوی خود جلب نموده؛ نظریه‌یی است دال بر آن که منشاً هنرها نیازمندی‌ها و احتیاجاتی است که از لحاظ معیشت و برگذاری زندگانی بشر اولیه لزوم پیدا کرده است، یعنی هنرها تکوین یافته و شناخته شده امروزی، کماز آن تلذذ معنوی و تلطیف روانی حاصل می‌آید، روزگاری بدون اینکه دارای این‌لذت یابی و لطف و زیبا سازی باشد، موجود زندگانی و اسباب معیشت و تسهیل دشواریهای کامل‌امادی زندگانی بوده است. بدلایل و آثار و نمونه‌هایی که امروزه در پرتو داشته‌ای چون: باستان‌شناسی، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی و تاریخ ادبیان

Histoire Des Religions – Archéologie – Sociologie – Anthropologie
و سایر رشته‌ها به دست آمده نمی‌توان اعتماد زیادی به: غریزه جنسی غریزه بازی، غریزه جمال دوستی و سایر غراییز نمود، و نگهی اعتماد داشتن و قبول نمودن چنین غراییزی خود از لحاظ اصول علمی قابل قبول به نظر نمی‌رسد.

البته ممکن است هر دسته‌یی از دانشمندان، فلاسفه و پژوهندگان برای اثبات نظرات خود دلایلی چند ذکر نمایند که متین نیز به نظر بر سد، لیکن هنگام تحلیل و نقد علمی در برابر دلایل قوی‌تر و ارزش‌تری اهمیت خود را از دست میدهند.

هرگاه گرفتار تعصب و تثبیت نوعی اندیشه فرار نگیریم و نخواهیم به نظریه‌یی جنبه کلبت به بخشیم، بایستی نظریه روانکاوان را در باره منشاً و پیدایش هنرها پیدا کریم. البته ممکن است کسانی با این نظر و دستگاه به مخالفت برخیزند، ولی بایستی این پند و یا اخطار فرودید را در نظر داشت که مخالفین خود را دعوت می‌نمود قبیل از هر نوع مخالفت بیهوده‌یی از سر تعصب و اغراض - نظرات و دستگاه روان‌شناسی او را به دقت مطالعه نمایند فهم و توجیه و تفسیر و بازگویی فرود در مسائل هنری و فلسفی مستلزم شناخت و مطالعه درست دستگاه روان‌شناسی او می‌باشد [نگاه کنید به کتاب آینده یک پندار- اثر فرودید ترجمه نگارنده].

گفته شد که بنا بر نظریه هیرن Hirn و اصحاب او بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی، هنرها در آغاز برای تسهیل زندگانی و امر گذراندن معیشت به وجود آمده و پدیده‌یی کاملاً اجتماعی و سازمانی مادی دارند، پس برای این اساس برای شناخت چگونگی آن لازم

منزه از شکل‌های طبیعی باشد، بلکه صوری بود دیگر گون یافته و تحریف شده. رید معتقد بود که سمبولیسم *Sinbolisme* به هیچ روی موجود طرح و یا روشی

می‌آید معرفتی به جیات اجتماعی انسان اولیه حاصل شود.

انسان از دو جنبه لاحاظ است که از جانوران دیگر متمایز نیست: سخن‌گسیبی و ابزار سازی. از جنبه دیگر که بایستی به آن توجه شود، اجتماعی بودن آدمی است. بشر از همان ابتدا دارای زندگی اجتماعی بوده است و به تفاوت از عده‌های دنفری به بالا به اشتراک زندگی داشته است. نظام توالد و تناسل پرورش کودک نیز در انسانها با سایر جانوران متفاوت است. البته زندگی اولیه آدمی از لحاظ کیفیت و ماهیت با حیوانات تفاوتی چندان نداشته است. نه تن پوشی و نه در جان پناهی می‌آمد، نه با کشاورزی آشنا بوده است و نه صنعتی می‌شناخته، خوراکش را میوه‌های وحشی خود رو و شکار حیوانات تأمین مینموده خمیده پشت و به کمک دست‌ها جست و خیز نموده و بر فراز درختها استراحت مینموده است، جست و خیز به روی درختان که به کمک دست و خصوصاً انگشت‌ها انجام می‌شد و احساس خطر که با نیروی دراکه‌یی توأم بود موجب گشت تا دستها یش ورزیده و حواسش نیرومند شود و رشد این دو موجب گشت تا آدمی با اطمینان بیشتری بدروی زمین سکنا گزیند. با حواس نیرومندش خطر را پیش‌بینی نموده و با دستهای رام شده و تربیت یافته‌اش ابراز بهسازد، پس از تکامل این مرحله در ساختمان بدنی انسان، ابراز سازی رایج شد. برای تسهیل زندگی احتیاج به داشتن وسایل آتش افروزی، ابزارهای چوب بری و تراشکاری، بهویژه سلاحهایی برای شکار و مقابله با حیوانات در نده احساس شد و بشر برای نخستین بار از سنگ، چوب و استخوان سودجویی نمود. ابزارها و ساختهای و بعبارتی دقیق تر صنایع دستی به طور قطع برائرنیاز و احتیاج صرف مادی پدید آمد. انسان از همان آغاز برائرنیاز و احتیاجی که داشت مجبور شد ابزار بهسازد، سلاح تهیه نموده و تنپوش فراهم نماید، و جان پناهی بهسازد تا از تضرفات درندگان و توفانهای طبیعت درامان بماند. به طور کلی آدمی پیش از آنکه به مدد ذوق هنرمند شود، برائرنیازمندی پیش دور و صنعت گر شد.

پیدایش و توسعه و تکامل ابزار موجب شد تا اجتماع افراد و اشتراک مساعی آنان قوام بیشتری یابد. ابزار آهسته استقرار یافته و جزو اصلی زندگی به شمارشده، لیکن بشرها بدانگونه که می‌خواستند و به آن اندازه‌یی که نیاز داشتند نمی‌توانستند ابزار تهیه

برای اعتلای زیبایی و زیباپرستی محسوب نمی‌شود و از رهگذر این که به طرحی بی‌حوالی و بسیار موجز و ساده از شیء و پندار یا تندیس راضی است، بی‌شك موجب

کند و نگهی ساختن و پرداختن ابزارکار همه‌کسی نمی‌بود و تنها عده‌یی برای استمرار و مداومت، تخصصی‌می‌یافتد. براین مبانی بود که روزبه‌روز نیاز به زندگی اشتراکی و گروهی بیشتر احساس می‌شدو برایر همین نیاز نیز گروهها گسترده‌تر همبسته‌تر و مشکل‌تر می‌شدن و این معاونت‌ها و گسترده‌گی‌ها نیز به بهبود ابزارسازی کمک‌های شایان توجهی می‌نمود.

از سویی دیگر باستی قبلاً از طرح مقدماتی به چگونگی هنرها از لحاظ کمیت اشاره می‌بeshود. تحقیق در چگونگی هنرهای ابتدایی از دoso به نتیجه می‌انجامد: کاوش و جستجو در جوامع ابتدایی و چگونگی زندگی آنها پژوهش احوال وزندگانی اقوام ابتدایی زمان حاضر؛ دوم تحقیق در آثاری که از مردمان پیش از تاریخ به وسیله زمین به ما رسیده است و این قسمت را از لحاظ یافته‌های هنری به پنج بخش اصلی می‌توان تقسیم نمود: نقاشی، کنده‌کاری، حکاکی، مجسمه‌سازی و نقش اندازی بروی گل.

حال باستی پس از مرحله ابزار سازی گامی پیش نهیم و شکلی دیگر از هنر را علت یابی نماییم. زندگانی گروهی و اجتماعی که برای بقا واستقرارش مستلزم کار دسته جمعی بود، وزن و آهنگ را بوجود آورد بدؤ افرادی که در داخل اجتماع و گروهی زندگانی همبسته می‌داشتند برای افهام مطالب و مقاصد خود به دیگران متول به اشارات و ابداع اصواتی شدند، این اصوات کوتاه کم کم پس از گذشت قرنها هر یک معرف و وجه شاخص کلمه و چیزی شدند و بدین ترتیب زبان به وجود آمد. وزن و آهنگ نیز پس از آن بربایه زندگی گروهی پدید آمد. گروهی که باهم در قایقی پارو می‌زدند، جمعی که مشغول ساختن و پرداختن چیزی بودند، عده‌یی که جایی را خراب یا بنا می‌کردند، و افرادی که متفقاً سر به دنبال شکاری داشتند در صورت ناهماهنگی مسلم است که توفیقی نمی‌یافتد و هر گاه بدانگونه که هم اکنون به شکل عینی و تجربی مشاهده می‌کنیم هماهنگی و توازن در کارشان وجود می‌داشت منجر به توفیق و پیروزی می‌گشت. پس وزن و آهنگ بر اثر کار دسته جمعی قهرآ به وجود آمد.

به همین جهت است که برخی از دانشمندان و پژوهندگان منشاً هنرها را کار، بدویژه کار دسته جمعی می‌دانند. **دالامبر Dalembert** در دایرۃ المعارف - جلد یکم

^۴ هیچ شرح و بسط و توضیحی نمی‌شود.

Encyclopedie-I می‌گوید: منشاً هنرها را باستی در کار و فعالیت‌های بشرهای اولیه جستجو نمود. بی‌شك اولین آثار هنری همراه با توازن وهم آهنگی اعضای آدمی واشیای کار پدید آمده است. پسندیده آنست تا مفهوم «وزن» را از حرکات متوازن کارگران اخذ نماییم نه آوای پرندگان....

تجویه و معنای مورد نظر دالاهبر را عالم و زیبا شناس نامی آلمان به نام بوکر Bucher در مفهوم وسیعی بیان داشته. بوکر معتقد است که کارهای گروهی در دوران اولیه حیات بدون شک منجر به «وزن و آهنگ» گشته است. انسانهای اولیه به هنگام کارهای گروهی، حرکات و اعمالشان تولید وزن می‌کرده؛ اما تنها وزن وهم آهنگی کارها به تنها بی موجب کشش هنری نبوده‌اند بلکه همراه این حرکات و در مقطع هر ضربه جانفرسایی نفس باشد و صدایی از سینه خارج می‌شده است. افراد ضمن کار بر حسب احتیاج سخنانی به یکدیگر می‌گفته‌اند. و این سخنان به مقتضای هم آهنگی ضریبها و توازن اعضا خود به خود دارای وزن و آهنگی می‌شده‌اند و این نخستین شکل «شعر و ترانه» بوده که منجر به پیدایش موسیقی گشته است:

KARL BUCER : Arbiet und Rythmus

باری هرچه بشر عمر می‌گذاشت و پیش میرفت زندگی اجتماعیش با رورتر و گسترده‌تر می‌شد، کارش فروتنر، ابزارها زیادتر و تجاربش عمیق‌تر می‌گشت. زبان بدان گونه‌غمی و وسیع می‌شد که قادر بود تجارب و حاصل‌کوشش و مواردی که بر اثر جهد و گذشت قرن‌ها به وجود آمده و شناخته شده بود به آن وسیله به نسل‌های بعدی انتقال یابد. خوراک‌دیگر آن خوراک‌های ابتدایی و ناپخته و ساده نبوده، پوشش‌ها کامل و خانه‌سازی پیش‌رفت کرده بود. با تمام این احوال‌هنوز مشکلات بسیار و مواردی ناگشوده در زندگی‌شان وجود می‌داشت. این مشکلات تمامی بر محور طبیعت و امور طبیعی دور می‌زد. قادر نبود تا حوادث طبیعی را فهم و توجیه نماید، وجود شب و روز، ماه و خورشید، ستارگان، توفان، خشکی و بارندگی، زمین لرزه، آتش‌نشان، رویش و بالندگی‌گیاهها، خشکی و بی‌باری درخت‌ها؛ گرما و سرمای فصل‌ها و سایر پدیده‌هایی که بی‌برهم اتفاق می‌افتد وزندگی زمانی قرین نعمت و آسایش و زمانی دستخوش سختی و عذاب می‌نمود بی‌آنکه علت آنها را

تیلور عقیده داشت که برخی از نقاشی‌هایی که از حیوانات شده، جنبه‌تقلیدی دارد؛ تقلیدی که وابسته به سحر و جادوگری بود و برای تسخیر و شکار حیوانات

درک نماید. از برخی حوادث و رویدادهای طبیعی که زندگیش را برهم می‌ریخته‌می‌هرا سید و از پدیده‌هایی که نعمت و آسایش به همراه داشت استقبال دوستانه می‌نمود. قربانی، پیشکش، تحف وهدایا برای این دو نوع پدیده‌ها که بعدها به صورت خدا یان گوناگون درآمدند و سرانجام در پیکره وجود دو خدای نیکی و بدی متمرکز شده و اهریمن و اهورا مزدا یا خدا و شیطان شناخته و خوانده گشتنده تساوی نثار می‌نمود. برای خدا یان خشم و پدیده‌های طبیعی هراسناک بدان جهت که خشمان را تعديل و مبدل به مهر نماید، و برای خدا یان آسایش بخش و مهر بان برای آنکه پاسخان داشته و قدردانی کند.

لیکن این پاس داشتن و قربانی نمودن و تحفه دادن‌ها نه چرخ طبیعت را از کار باز میداشت و نه موجب جلوگیری از توفان یا زلزله و آتش‌شان می‌گشت، بلکه ب شهر چه پیشتر میرفت به مشکلاتی دیگر نیز برخورد می‌نمود که از عهده توجیه و تبیین آنها بر نمی‌آمد. در خواب حوادثی را می‌دید، به جاهای دور دست سفر می‌کرد، وقوع حوادث طبیعی همچون : توفان و زلزله را مشاهده می‌کرد. دوستان مرده‌اش را می‌دید و هنگامی که از خواب بیدار می‌شد خود را برهمان نقطه‌یی که ساعتی بالحظه‌یی پیش استراحت کرده بود می‌یافتد و جز وجود حقیقی و فعلیت یافته‌یی نیز قادر نبود برای خواب خود تصور نماید. برکنار برکه آبی تصویر خود را مشاهده می‌نمود، در آفتاب سایه خود را می‌دید که اورا تعقیب می‌نماید و امثال این رویداها .

حاصل این‌حوادث چون برایش قابل فهم و شناخت نبود موجبات ترس و سرگشتنگی اش را فراهم می‌آورد. اما کم کم سرانجام اندیشه بشری برای موردها علی‌قراشیده و موجباتی پرداخت، چون به قول تسوایل Zweig آدمی در هیچ مرحله‌یی نتوانسته تا پدیده و رویدادی را بدون علت درک کند و موجودیتی برایش قابل شود، تصورات و واقعات فوق منجر به ایجاد مفهوم روح و جان شد. بشر برای خود جدا از پیکر مادی و ملموس نجیزی نامی‌بی و غیر مادی تصور نمود که در مواقعي می‌توانست همچون پادتن را ترک کرده و کارهای انجام دهد و برای تعریف این متولی به تشییه‌اتی همچون باد و سایه شد — به همین جهت در اکثر زبانها مفهوم روح و روان با باد و نفخه و بعضی اوقات سایه یکی می‌باشد. کلمه

به کار می رفته است. گراندگان این عقیده بسیاری از تصاویر جانوزان را که بر دیوارهای غارهای اسپانیا و آفریقا کشیده شده از این نوع می دانند بوشمن Bochiman های آفریقا هنگامی که می خواستند به شکار حیوانی دست یازند، نخست تصویر آن حیوان را با مراسم خاصی بر دیواره ویا زمینه یعنی تصویر نموده و آنگاه تیرهایی چند بر آن فرو می برند. نقش هایی که بر دیواره های غارهای

عربی «شب»، و کلمه انگلیسی «گوست» Ghost به معنای سایه و روح می باشد و از اینجاست که در اکثر زبانها لفظ «روان» در اصل به معنای «باد» بوده است. چنین است «روح» و «نفس» و «نفخه» عربی و «نفس» عیری و «یواوا» Uawa جاوه‌یی و «وانک» استرالیایی و «جولیبو» julio آزنک و «پسوخه» Psuche و «پنه‌یوما» Pneuma یونانی Wang و «آنیما» و «اسپی ریتوس» Spiritus لاتین و «آتمان» Atman و «پرانا» Prana سانسکریت و «دوچ» Duch اسلام.

بعد از این مرحله آدمی برای توجیه و تبیین طبیعت موجودات دیگر نیز از لحاظ قیاس به نفس همانندی قابل شده و تمامی جمادات، نباتات و اشیاء دارای جان و روانی همچون جان و روان خود پنداشت و مانند آناکسیمن Anaximenes استدلال کرد که چون قوام انسان به روان است؛ پس دوام زمین نیز وابسته جان زمین است و سراسر عالم جان دارد و دم میزند. بدین طریق اعتقاد به جان داشتن همه کائنات یا به قول تایلر Tylor جان پنداری Animisme ذهن انسان را فراگرفت و جهان جولانگاه انواع قدرت‌های مزبور پنداشته شد – واين قدرت‌های هرموز و ناشاخته در حیات اقوام به نامهایی همچون «مانا» Mana «مانی‌تو» Manitu «اورندا» Orenda «واکاندا» Wuanda «آرونگ کوییل‌تا» Arung-Kuulta و دیگر نامها خوانده شد.

باتصور این گونه پندارها انسان ابتدایی می کوشید تامحیط خود را رام و بزیر فرمان آورد. در همین مراحل است که «افسون تقلیدی» پدید می آید. بشر برای دست یابی به دشمنان و حیوانات لازم می داند ثابت همزاد یا جان آنها دست یابد و برای نیل به این منظور صورت و شکل دشمنان خود را نقاشی نموده و در محلی محفوظ می دارد به این گمان که با این عمل همزاد و بالنتیجه دشمن مورد نظر خود را به چنگ آورده – ویا به دیوارهای غارها حیوانات و جاندارانی را نقاشی نموده و چیزی نوک تیز با جنگک افزاری به آن نقش فرو

اسپانیا یافت شده نیز جمله میانه آن‌ها زدگی‌ها و خزاش‌هایی به نظر می‌رسد که گویا جای اصابت چنین تیرهایی بوده است برای تسهیل شکار. و این رسم در مورد شکار حیوانات شباهت خاصی دارد با آن نوعی از ساحری و جادوگری در باره انسان که مجسمهٔ مومن اورا ساخته و سنجاقی در سینه‌اش جهت هر گوچ و جادو فرمی برده‌اند.

می‌برد به این تصور که به حیوان مورد نیاز دست یافته و آنرا شکار نموده است؛ یا چنان‌که در همین زمان مرسوم است مجسمه‌ی کوچک از دشمن ساخته و به قلب آن سنجاقی فرمی برند به این امید که دشمن مورد نظر به کام مرک رود.

از سویی دیگر جانوریا گیاه و چیزی دیگر را که مورد پرستش اوست و به اصطلاح «توتم» Totem خود را به شکل مجسمه‌ی از همان جنس درآورده و یا نقاشی می‌نماید تا همواره برای نیاش نزد خود داشته باشد و یا برای جلب نظر و تسبیح «توتم» خود. خود را به آن شکل درآورده و با اعمالی رفتار و حرکات جانور مورد نظر را تقلید می‌کند. برای اینکه دشمن را خوار و ذلیل و شکست خورده نماید، تصویر اورا به شکل زار و بیچاره بی نش می‌کند. برای رویش وبالندگی نباتات و گیاهان و غلات هنگام بذرافشانی رقص سمبولیکی انجام می‌دهد تارویش گیاهان سریع انجام گیرد و با جفت خود بروی زمین اعمال جنسی انجام می‌دهد تا زمین به سرگیرت آمده و همچون او خوب آبستن شده و محصل دهدو... پس به این شکل که مشاهده می‌شود چیزهایی که امروزه به نام هنر‌شناخته می‌شود و همواره از آن تلذذی روحانی متصور است منشای کامل‌مادی داشته و ظاهراتی از برای بهتر زندگی نمودن بوده است. منشاً هنر انگیزه‌هایی بوده که ارزندگی واقعی و برای ادامه زندگی نشأت یافته است و سایلی بوده که بدان وسیله انسانها برمشکلات فایق می‌آمده‌اند. هنرها بر حسب سیر تکاملی و پیشرفت علوم و دانشها هر گرهی از مشکلات که به وسیله آزمایش های علمی و تجربیات بشری گشوده شده از ارزش علمی هنرها کاسته شده و به ارزش معنوی و روحانی آنها افزوده گشته است تا بدانجا که اعمال اولیه پسر به خاطر فایق آمدن به مشکلات به شکل‌های: رقص، موسیقی، نقاشی، پیکر تراشی و سایر پسیدیده‌های هنری که جنبه مبنوی دارند درآمده است.

البته این مبحثی بود که امروزه دانشمندان علوم اجتماعی پدید آورده و برای آن

فروبهنیوس Leo Frobenius مردم شناس آلمانی که مطالعات او در بارهٔ هنر افریقایی شکفت و بس اعجاب انگیز است نیز همین عقیده را در بارهٔ نقاشی

گفتگوها می‌شود . اما نبایستی یکسره این نظرپیش‌آید که گفتار واستدلال این دانشمندان دپروهشکران یکسره قابل قبول می‌باشد و در زندگانی ابتدایی اصولاً تلذذ هنری مفهومی نداشته و آدمی ازغیریزه زیباپرستی بهره‌بی نداشته است .

عده‌بی دیگر بر آنند که خصیصه‌های آثار هنری بشر کاملاً از آثار و پدیده‌هایی که نیاز طبیعی آنها را موجب شده است منمایزو قابل تفکیک می‌باشد . هرگاه به یک ساختمان یا کاخ و بنای امروزه بنگریم و به همان نسبت پرده‌بی نقاشی را نگاه کنیم این امر به خوبی مشهود می‌شود . ویا هرگاه به مجسمه و پیکره‌بی ظرفیت با تمام ریزه کاریها و یا یک اثر نقاشی با تمام بدایع وسایه روشنایش بنگریم که متعلق به هزارها سال پیش است و به همان‌گونه به خانه‌ها معبدها و کاخهای بازمانده قرون گذشته که محصول نیاز طبیعی بشرها بوده است نگاه کنیم و جدی تر و جدایی این دو خصیصه به خوبی آشکار می‌شود .

پس در طی این بحث کوتاه نظرات متفاوت و گوناگونی را از قدر گذراندیم . جایی منشاً هنرها غریزه بازی، جایی تزیین کاری و جایی انگیزش هنری غریزه جنسی و جایی کارومکانی توازن و آهنگ بود . البته از این تئوریهای عده که بگذردیم به توجیهاتی دیگر می‌رسیم که به تناوب می‌توان آنها را به یکی از انگیزش‌های عمدۀ هنری هنری هنرها می‌شمارند . ریبورقص را فاصله‌بی ما بین بازی و هنرها دیگر می‌داند اما نظریه Adam Smith دانشمند انگلیسی و Ribot روانشناس نامی فرانسوی «رقس» را منشاً هنرها می‌شمارند . ریبورقص را قرارداد و از پیش قدمان این نظریه اسمیت صریحاً بر اولویت رقص بر هنرها دیگر قرارداد و از پیش قدمان این نظریه می‌باشد . اما بوگر در تئوری خود بر تقسیم انواع گوناگون کارها تکیه بیشتری می‌کند و رقص را پیدا شده از کار و توازن و آهنگ در کار می‌داند و این نظریه با توجیه ریبورقص اختلاف چندانی ندارد .

Sergi سرژی دانشمند ایتالیایی برای اولین بار مطالعاتی در وجوده سمبولیک رقص به عمل آورد و توجیه کرد که رقص زبان روان ناخودآگاه بوده و میان خواسته‌ها، امیال و هوشهای بشری است که به صورت حرکات متوازن واشارات و رموز بروزمنی نماید .

قارها ابراز می‌نماید. پیدایش این نظریه: یعنی این که تقاضی‌های باستانی به روی دیواره‌های غار با مراسم جادوگری و دیانت همراه و عجیب است بر اثر مشاهده‌ی بی‌عینی برایش حاصل شد. او که با راهنمایان و مستخدمین آفریقاًی خود در گنجو سفر می‌کرد، هنگامی از آنان خواست تا آهوبی برایش شکار نمایند. لیکن همراهان بومی او که از کوتاه قدان آفریقاًی بودند از این تقاضا و قبول آن سر بر تافته و توضیح دادند که شکار آهوبدون انجام ورعایت تشریفات و مراسمه‌ی خاص امکان ناپذیر است. روز بعد فرو به نیوس صبح هنگام ناظر تشریفات مذهبی آنان بود از برای شکار آه. نخست یکی از کوتاه اندامان بومی تصویر آهوبی را به روی زمین ترسیم نمود. آنگاه درست مقارن با همان زمانی که نخستین انوار و پرتوهای آفتاب بر روی آن تصویر افتاد، وی تیری بر کمان نهاده و به طرف

طرفداران اولویت رقص و مقدم بودن این هنر که در اس آنها: اسمیت، دیمو و سرژی را می‌توان نام برد با دلایلی بسیار برابر اثبات عقبه خود می‌کوشند. ریبودر کتاب مشهورش به نام «روانشناسی عوطف» تلفیقی ما بین هنرهاي سمعی Phonétique و هنرهاي بصری Plastique قایل گشته و گفته مبدأ هنرهاي بصری راهم رقص تشکیل می‌دهد. ریبودر از شرح و گفتارهاي متعددی پیکر تراشی و تقاشی راهم صورتهاي از هنر رقص بر شمرده است. داروین Darwin وهم فکر انش هنر را بر مبنای جنسیت و غریزه تناسلی توجیه می‌کردد و دسته‌ی دیگر منشأ هنرها را سحر و افسون می‌دانند «افسون تقلیدی». گروهی دیگر منشأ هنرها را سحر و جادو و اعمال و فریضه‌های مذهبی دانسته و از «Totemism» Totemisme برای اثبات نظرات خود سود می‌جویند. هنر در اقوام اولیه امروزی هم هنوز رنگ سحر و افسونگرانه خود را محفوظ داشته است. بشرهای اولیه براین تصور بودند که به وسیله اعمالی مرموز و حرکاتی وهم انگیز قادر به جلب موافقت ارواح بوده‌اند و به همین علت اسبت که هنرها مولود مراسم جادویی و مذهبی تلقی می‌شوند:

LEVY BRUHL : Les Fonction Mentales Dans les Sociétés Inférieures

4- READ SIR HERBERT: Art and Society

تصویر آهو پرتاب کرد. در همین حال همسر آن بومی کوتاه اندام در حالی که دست‌هایش را به حالت نیایش به سوی خورشید افراخته بود، اورادو غرایمی می‌خواند. پس از اجرای چنین مراسم و شعایری بود که کوتاه قدان با تیر و کمان در کمال سهولت آهوبی را شکار نمودند و هنگام بازگشت تصویر حیوان را با مقداری از مو و خونش پاک کردند و این چنین اعتقاد داشتند که هر گاه چنین تشریفات و شعایری را انجام نمی‌دادند، خون حیوان دامانشان را گرفته و به مرگشان می‌کشند.^۵

منشاً هنر تصویری را سرانجام به هنر نحو و شکلی که به خواهیم توجیه و تقسیم نماییم، ناگزیر از دوراه در طریق مشی تکامل است که هر دو راه نیز به دیانت و مذهب بدون واسطه باز می‌رسند. شکارچی **کرومگنون Cro magnon** بوشمن و اسکیمو از روی جانورانی که همه روزه با آن‌ها سروکار داشتند و زندگی شان با آنان آمیخته بود تصاویر می‌کشیدند و این تصاویر که در حدی طبیعی و اغلب مبالغه آمیز و تحریف شده می‌نمود برای مقاصد جادوگری ترسیم می‌یافتد. در زمینه این چنین نقاشی‌های زمانی نیز آدمیانی را نیز تصویر می‌کردند در حال انجام پاره‌بی از اعمال اجتماعی. روشی دیگر که هنر تصویری در طریق تکامل در نوردید، نوعی تمايل بود به اکس پرسه سی و نیسم *Expressionisme* که به طور کلی جنبه مذهبی داشت و گاهی شیوه‌بی بود رساننده ارتباط و پیوندهایی با قوتیم Toteme. مبالغه در تصویر اشکال و تصاویر آدمیان و جانوران به نوعی نقاشی باز می‌رسید که ثمره اش دگلهای توتمی بود که سرچ پوستان در شعایر و مراسم خویش بسیار بدان و غبت داشتند. البته مبالغه در تصاویر منجر به شکل‌هایی دیگر نیز می‌گشت هم چون: پیکراشی سیاه پوستان آفریقایی، سنگ‌تراشی بومیان جزیره ایس قبر Easter در آقیانوس کبیر و بت تراشی سن او گوستین Saint

در گولومبیا Augstin .

البته هنر سمبلیک که از هر راهی به اصل جادویی و دیانت باز می‌رسد، در آخرین مرحله تکاملی خود قرار ندارد، بلکه این نوع هنر آن گاهی فرامی‌رسد که از مرز خود پا فرانهاده و در راه تقلید از طبیعت، جنبهٔ صرف غلو و تأثیر مذهبی را فرو گذاشته و به ناتورالیسم به پیوند نداشت.

۲. رقص و موسیقی در خدمت دینات

رقص و موسیقی جزء لایتفک دینات، سه نوع رقص، رقص‌های ورزشی، رقص‌های تقليیدی و تونمیک، رقص‌های جذبه‌بی و مذهبی، رقص‌های مذهبی و داهای سیلان، رقص ارواح، رقص نیاپرستی، جشن مذهبی خرم من چینی میان بومیان نروبریاند، رقص‌های مذهبی کواکیوتل‌ها، رقص جادویی و مذهبی ولوف‌های آفریقای غربی، رقص ارواح بومیان هایی‌تی، رقص‌های تقليیدی و مبانی تونمیک، بومیان استرالیا و رقص‌های تونمی، شعایر و تشریفات رقص بازو و عقاب، رقص تقليیدی و جانودی سرخ پوستان، رقص گادمیش مراسم و رقص شکار آهو، رقص مذهبی بومیان داهومی

هر گاه در مقام قیاسی میان هنر‌های تزیینی و یا هنر‌های تصویری با رقص و موسیقی از لحاظ تأثیر متقابل آن‌ها در دین و مذهب برآید، بی‌شک اثر بخشی رقص و موسیقی را در مذهب بسیار اساسی تر و دامنه دارتر از هنر‌های تصویری خواهیم یافت. همان‌گونه که اشاره رفت و مؤکداً تذکر داده می‌شود دینات به شکل بسیار بازو گسترشده‌بی در تمام شئون مادی و معنوی اقوام ابتدایی رسوخ و جریان دارد. لیکن رقص و موسیقی را در حقیقت اصولاً نمی‌توان خارج از دین و مذهب قبایل ابتدایی دانست، چون این دو، جزء لایتفک دین به شمار رفته و در تمامی تشریفات و مراسم و شعایر دینی و مذهبی به شکل بارزی تجلی دارند. در بارهٔ تقدم و تأخیر رقص یا موسیقی و آواز و تقدیم این دو بر سایر اشکال هنری

سخن بسیار است.^۳ اما آن‌چه که مهم و در خور بحث و گفت و گوهای ما می‌باشد،

۶- بسیاری از کاوش‌گران و پژوهندگان رقص و آواز را از جمله کهن ترین هنرها بر می‌شمرند. حیات، خود موزون و آهنگین می‌باشد: دم فروبردن و برآوردن، تپش قلب، راه رفتن، برخورد بال پرنده‌گان، جنبش نوسانی یک‌مار، خرزش یک کرم و مواردی دیگر همچیع کدام بیرون از قاعده وزن و آهنگ نمی‌باشند. وزن و آهنگ حتا در مواردی همچون: عمل جنسی و تولید مثل، و در دزايمان میان موجودات پستاندا همراه با نوعی توالی حرکات و آهنگ وزن است. حین انجام کارهای گاه ضرباتی متواتی و همراه با وزن و آهنگ موقود انجام قرار گیرد کار سریع‌تر، منظم‌تر و لذت‌آورتر می‌باشد. هنگام رژه رفتن ضرب و آهنگ موجب تهییج خاطر سر بازان وتلذذ آنان می‌شود. این مسأله: یعنی لذت‌بردن از انجام کارهایی که بروفق ضرباتی منظم و حفظ وزن و آهنگ به عمل آید در نهاد بشری ریشه‌یی عمیق دارد.

میان نظراتی دال براین که رقص و موسیقی کدام یک کهن‌تر بوده و جنبه اولویت‌دارند، گونه‌گونی‌هایی موجود است.

برخی را عقیده بر قدم رقص و گروهی را نظر بر اولویت موسیقی می‌باشد و باطبع دسته سومی نیز براین عقیده‌اند که رقص و موسیقی هردو به موازات هم به وجود آمدند. آن‌چه که مسلم است میان رقص و موسیقی اقوام بدی و ابتدایی روابط بسیار نزدیکی برقرار است و به همین نسبت نظردادن درباره قدمت یکی بر آن دیگری کاری است بس مشکل.

ویلهلم وونت Wilhelm Wundt در حالی که ازلحاظ تقدم برای رقص ارزشی قایل می‌شود، اما بلاfacile از موجودیت سرود و آواز به موازات آن نیز سخن می‌گوید: - در کاوش‌هایی که در قسمت کارهای تجربی و نظری به عمل آمده، مسلم گشته که آن‌چه در همه جا بدی ترین شکل هنر، و با وجود آن بدیت ارزش‌دار ترین و کامل ترین نوع آن را تشکیل می‌دهد، ترانه و یاسرود حماسی نیست، بلکه رقص است که به همراهی آوازی یک نواخت و بی معنی به عمل می‌آمده است:

WUNDT . WILHELM : Volkers psychologie

واگنر Richard Wagner نیز براین عقیده بود که موسیقی از رقص پدید آمده است. داروین Darwin که به این موضوع رغبتی چندان نشان نمی‌داد، برای رقص و موسیقی منشائی جنسی قایل گشت که بعدها فروید برآن تکیه ورزید. داروین برآن بود

تحقیق و کاوش در آن قسمت از این پدیده ذوق بشری است که مستقیماً با دیانت پیوند و ارتباط دارد.

به طور کلی رقص را به دو قسمت می‌توان تقسیم نمود. بخشی را رقص‌هایی می‌توان محسوب داشت که جنبه‌های مذهبی نداشته و صرفاً برای جشن‌ها و تفریحات برگزار می‌شوند و این قسم را رقص‌های ورزشی می‌نامند^۲، اما بخش دوم را بایستی

که موسیقی اقوام ابتدایی همانند آوازپرندگان بوده که هر یک از آن‌ها در برآ بر جفت خویش و از برای جلب او به آوازه خوانی و رقص می‌پرداخته است و این عمل صرفاً مبنای جنسی دارد. اسپنسر Spencer معتقد بود که موسیقی ازاوزان کلام احساساتی که در آن دانک و میزان صدا متغیر است مشتق گردیده، و به طور کلی آواز در نظر او یک نوع فرم انت茂وزن بود بالحنی بلندتر.

والاشک Walaschek در کتاب عمیقش به نام «موسیقی ابتدایی» علاوه بر کاوش‌ها و فرضیه‌هایی که انجام داد، به نقد و انتقاد کسانی هم چون داروین و اسپنسر نیز پرداخت.
والاشک گفت : اصل اساسی و ممیز در موسیقی کلیه اقوام ابتدایی عبارت از وزن یا دیتم مرتب و مشخصی است که همواره جنبه‌یی ثابت را حفظ می‌نماید. رقص اصولاً و به طور کلی چیزی نیست الا بیان وزن در قالب حرکت و به همین جهت است که دیتم موسیقی و رقص هردو باهم به وجود آمده؛ و در حقیقت مlodی چیزی است که بعدها برای تکمیل موسیقی بدان افزوده گشت:

WALASCHEK . RICHARD : Primitive Music

ظاهرآ عقیده فوق تأثرازه‌یی به نسبت عقایدی دیگر که اظهار شده بود، منطقی و قابل قبول به نظر می‌رسید. عقیده‌یی دیگر نیز از جانب ارنست گروس Ernest gros که رقص‌های بدوي را به دو شاخه اصلی تقسیم نموده بود ابراز گشت، دال براین که: منشا رقص و موسیقی هردو دیتم است... آواز بسیار ابتدایی ازدواجاً سه نت نزدیک به هم تشکیل می‌شود که از مجموع آنها نوعی تکرار ساده و بی‌هیجان به وجود می‌آید که به هیچ روی با دگرگونی‌های نظر گیردانگ و میزان صدا در کلام احساسی شباهتی ندارد:

GROS. ERNEST : der Anfang der Kunst

رقص‌ها و پای کوبی‌هایی به شمار آورد که منظور از آن‌ها نمایاندن رسوم و آداب مذهبی بوده و با مراسم و تشریفات بسیار بیشتری برگزار می‌شوند. رقص تقلیدی خود به چند شاخه تقسیم می‌شود که جمله آن شاخه‌ها با دیانت بهوسیله رشته‌های استواری پیوند دارند.

رقص‌های تقلیدی را در نخستین مرتبه می‌توان صورتی توتمیک بدان‌ها بخشید و منظور از شکل بخشیدن توتمیک آن است که این رقص‌ها تقلیدی است از جانوران و حیواناتی که عنوان توتم را دارا می‌باشند. از جمله عبارتند از تقلید، گاو‌کوهی، شتر مرغ، بوزینه، کانگورو، فیل و حیوانات بسیاری دیگر.

۷- درباره تقسیم رقص‌های ابتدایی و قبایل بدؤی در حقیقت نمی‌توان تنها به دوشیوه تقلیدی و ورزشی به عنوان دو اصل اساسی قانع شد - چون رقص‌های اجتماعی نیز میان این قبایل و بومیان رواج بسیاری دارد که زبان دمزی و سمبولیک آن‌ها بیان اصولی اجتماعی است رقص‌هایی که در ساموا مرسوم بود و یا رقصی موسوم به «به‌هیر بودا» *Bhere buda* در آفریقا و یا رقص آب جودرقیلۀ آزاند *Azand* واقع در سودان. نوعی رقص دیگر که نمونه‌یی از آن را که رسم و داهای سیلان بود و در فوق درباره‌اش گفت و گونودیم، نمی‌توان نه در ضمن رقص‌های اجتماعی محسوبش نمود و نه ورزشی، بلکه نوعی رقص است که جنبه جذبه و شور و بی‌خودی دارد هم چون سماع صوفیان. رقص و سماع صوفیان برای یکی‌شدن با خدا و پیوستن بدوا نجام می‌گیرد و داهای نیز معتقدند که روح قبیله به نام یاگو در ضمن این رقص در آنان حلول می‌کند.

غمروس که بدؤاً دو تقسیم از رقص به دست داده بود، بعد به سه شاخه اصلی معتقد شد: نخست رقص ورزشی یا اجتماعی که هدف آن رفاه و آسایش عمومی می‌باشد - دوم رقص‌های جذبه‌آور و شورانگیز که به حالت‌هایی حمله مانند پایان می‌بادد و منظور از اجرای آن‌ها حلول ارواح مقدس و مراسم و انجام تشریفات مذهبی می‌باشد - سوم رقص‌های تقلیدی و نمایشی که آن نیز ریشه‌یی مذهبی داشته و اغلب تقلیدی است از جانورانی که عنوان توتم را دارا می‌باشند.

پروفسورد سلگمن Seligman که درباره و داهای جزیره سیلان کاوش های نموده است ادر تحقیقات خویش یاد آور می شود که این بومیان که در حال اضطراب هستند که بدان ها رقص ورزشی اطلاق شده است، بلکه رقص اینان جمله تقلیدی بوده ورنگی عمیق از مراسم مذهبی شان دارد.

این بومیان گروهی بودند بسیار بدی و غارنشین که کشت آن ها را سیب زمینی هندی تشکیل می داد و از راه شکار تغذیه می نمودند. دیانت آن ها شمنیسم Shamanism بوده و به وجود ارواح شریری معتقد بودند که در زبان محلی آن ها را یاکو Yaku هی نامیدند و بر آن بودند که با تشریفاتی خاص هی توان دشمنی و شرارت این ارواح را به دوستی و کمک تغییر داد.

در رقص های این بومیان اغلب شمن ها شر کت داشته و دایره اصلی آن را اداره می کردند، وبعضی اوقات نیز دستیاران و معاونین آن ها در رقص ها شر کت می نمودند. نوعی رقص داشتند که برای توفیق در امر شکار بر اجرای آن دست می یازیدند و آن چنان بود که روح یکی از نیاگان بزرگ آنان به نام گانده Kande که شهرتی بسیار در شکار، به ویژه شکار گوزن داشت در جسم یکی از شمن ها حلول می کرد. این رقص را هنگام شکار بریا می کردند و معتقد بودند که پس از اجرای این رقص، ظفر و توفیق شان در شکار قطعی است.

نوعی دیگر رقص میان وداها هرسوم بود که جنبه هی جذبه هی و بی خودی داشت هم چون سماع صوفیان. در این رقص معتقد بودند که در واپسین مرحله آن یاکو یا موجود مأ فوق الطبيعه یارو حی که بدان اعتقاد داشتند در آن ها حلول می نماید و آن رقص چنین بود که برای کمک از روح مخصوصی به نام «تیر» بر پا می شد. در این رقص افراد به فواصل نامعینی به شکل غیر منظم گردان گردید تیری که در روی زمین نصب شده بود می چرچیدند. هر قدمی که به شکل نیم دایره بر می داشتند ناگهان

تنه خود را به شدت عقب کشیده و نیم چرخی می زدند و در همین حال بود که به شدت بادست بر بدن خود می کوفتند و چون میان این گروه هیچ گونه افزار نوازنده‌گی وجود نداشت، همین کوفنن کار کوفنن بر طبل را انجام داده و نوعی وزن بود برای تنظیم حرکات. اند کی که از این گونه چرخش آنها می گذشت سر های خود را نیز به شدت به جلو وعقب می افگندند و با این عمل صدای های پریده و مقطعی از گلوبیشان بیرون می آمد. این رقص سحری و دینی آن قدر ادامه می یافت که افراد تک تک به ارتعاش افتاده و به حمله‌ی دوچار می شدند که در آن ضمن یا کو در شان حلول نموده و بی حال نقش زمین می شدند.

مالینووسکی Malinowski از جشنی به نام جشن خرمن چینی میان بومیان مجمع الجزایر تروبریاند نام می برد که در ضمن اجرای مراسم آن بومیان معتقد بودند ارواح نیز در آن شرکت می کنند. این جشن و یا رقص که ارواح عادی از جهان زیرین در آن شرکت می نمودند پدیده‌ی بود بسیار جالب. در این رقص که به نام هیلامیلا خوانده می شد و مدت دوهفته طول می کشید زنان و مردان به اشکال مختلفی شرکت می کردند و سرانجام طبالان در سحر گاه آخرین روز ضرب مخصوص و شورآوری را شروع میکردند که موافق با آن ارواحی که از جهان زیرین در این مراسم شرکت نموده بودند به قرار گاه خودشان باز می گشتند.

کواکیوتل Kwakiutl ها، یعنی سرخ پوستان شمال غربی امریکا رقصی داشتند جذبه‌ی که در آن حالت شور و بی خودی هم چون رقص و داهای سیلان جریان داشت و منظورشان از آن رقص ارتباطی بود بانیوهای ما فوق طبیعی. بواس Boas به وجه اختلافی میان این دور قص جذبه‌ی که هر دواز منشأ و مبدی مذهبی شاخه می شوند اشاره کرده می گوید میان قوم ودا اغلب این گونه رقص‌ها ویره شمن‌ها می باشد، در صورتی که میان کواکیوتل ها هر کس مجاز، بلکه مجبور است تا در رقص

جذبه‌ی شر کت نماید، در این رقص نیز اصول و قواعدی موجود بود که رقصندگان برای رسیدن به سرحد جذبه وحالت ارتعاش و حمله مکلف به انجام دقیق آنها بودند. میان همین قبیله سرخ پوستان گروه و جمعیتی بودند معروف به انجمن وال کشنده *Killer Wahle Society*، و رقصی داشتند که تقليیدی بود از حرکات والماهی و به ظن قریب به یقین میان وال ماهی و روش توتیک آنان رابطه نزدیکی برقرار بود. میان اسکیموهای آلاسکایی نیز نوعی رقص جذبه‌ی وجود داشت که بسیار عجیب‌تر و شگفت‌تر از رقص جذبه‌ی وداها و کواکیوتل‌ها بود. در این رقص یکی از شمن‌ها تقليیدی می‌نمود از یکی از حیواناتی که بی‌شک از برای آنان مقدس بود و معتقد بودند که روح آن حیوان در بدن دشمن جای گزین می‌گردد. این رقص بسیار سریع و با حرکاتی تند و دیوانه وار آغاز می‌گشت که موجب حالتی ارتعاش آور و پس از آن حمله‌ی سخت درپی داشت.

میان ولوف Woloff های آفریقای غربی رقص سحر آمیزی وجود داشت که حالت جذبه‌ی شدیدی ایجاد می‌نمود و منظور از آن یافتن ساحره‌هایی بود که در جنگل پنهان شده و بومیان را می‌آزدند. برای این ساحره‌یابی از وجود مدوپ Mdeup یازنی بهره می‌برندند که شمی داشت قوی برای یافتن ساحره‌ها وهم چون کسانی بود در عصر ما و میان ملل متبدن امروز که به نام واسطه‌ویا هدی یوم خوانده شده و واسطه‌هایی هستند برای احضار ارواح در دستگاه مذهبی Medium جدید اسپری قیسم Spritisme. بهر حال «مدوپ» یازن ساحره‌یاب، طی تشریفاتی همین که صدای طبل مخصوصی را می‌شنید که به وسیله طبال کوفته می‌شد، بی اختیار به رقصی دیوانه‌وار با حرکاتی تند و عصبی شروع می‌نمود. در این رقص زن مزبور قسمت بالای تن خود را به جوانب مختلف و بدون رعایت تنظیم حرکات تکان میداد و با حرکت‌های تندی که به سر و گردن خود وارد می‌نمود عدد عصبی پشت گردش

تحریک شده و هر آن در حالت گیجی و جذبه عمیقی فرو می‌رفت تا سرانجام از پای در می‌افتداد. پس از آن که مدتی می‌گذشت و از حالت بیهوشی به در می‌آمد نام ساحره و مکان پنهانی اورا فاش می‌ساخت. ولوف‌ها معتقد بودند که روح موافق و صمیمی در تن «مدوپ» حلول کرده و این راز را براو فاش می‌ساخت.

جفری گور Geoffrey gorer از مراسمی شایع میان بومیان هایی تی نام می‌برد به اسم **ودون** Vodoun که پیوندی مستقیم با روان پرستی دارد. مطابق با کاوش‌هایی که به انجام آمده، این شکل رقص مابین دو دمان **داهومی** آفریقا و غربی نیز دیده شده است. این رقص یا مراسم «ودون» ابتدا گروهی و دسته جمعی است. به این معنا که نخست عده‌یی در آن شرکت می‌نمایند. آن گاه روح ویژه که بایستی در بدن رقصندگان حلول نماید، در ظاهر یکی‌را برمی‌گزیند. آن گاه است که یکی از رقصان ناگهان به سنتی افتد و به‌این طرف و آن طرف یله می‌رود و این درست هنگامی است که **Loa** یا روح موزد نظر در تن آن کس حلول نموده. در این حالت رقص را ارتعاشی فرا گرفته و پلک‌هایش به سنگینی به هم می‌آیند، لیکن او در همان حال جذبه وی خودی به رقص ادامه می‌دهد. دیگران در این هنگام از اطراف و کناره‌های صحنه رقص خود را کنار می‌کشند، چون رقصی که روح در بدنش حلول نموده، ممکن است به حرکات تند و تشدید آمیزی دست یارد. در همین هنگام است که کارکاهن شروع می‌شود و وظیفه او تسخیر و به‌بند کشیدن روح است و در غیر این صورت روح به جسم آن کسی که رفت و به‌دیگران صدمه و آزار می‌رساند.

رقص تقلیدی گرایشی دو جانبه دارد بـا دو نوع دیگر رقص؛ یعنی رقص جذبه‌یی و رقص اجتماعی و ورزشی. رقص‌های تقلیدی اغلب رقص‌هایی هستند که بومیان طی آن با تشریفات و مراسم عجیبی از حیوانات تقلید می‌کردند. این

رقص‌ها در بیشتر اوقات به‌وسیلهٔ هاسک‌ها و صور تک‌هایی ترس آور، بہت آعیز و عجیب اجرا می‌گشت. بومیان ضمن این رقص‌ها می‌کوشیدند تا در نمایشی از حرکات، صداها و اشارات حیوانات مورد نظر تقلید نمایند. به طور کلی این گونه رقص‌ها نمایشی بود سمبولیک و رمزی از داستان زندگی جانوران، که بومیان معتقد بودند خانواده‌ها و کلان‌های باستانی شان از این جانوران پدید آمده است. پس این رقص‌ها تنها از الگوی تو تمیسم منشعب و جدا می‌شد که به عقیده‌یی قدیم‌ترین روش دیافت است. این قبیل رقص‌ها بنیادی نیز داشت بر مبنای ته‌آتر که اجرا کنندگان آن‌ها در قبیلهٔ و قوم منصب و مقامی داشتند والا که در طی زمان با تبحیر و ورزیدگی شان در این حرفه بدان افزوده می‌گشت.

بومیان استرالیا شعایر و مراسم بسیاری داشتند در بارهٔ تو تم که آن شعایر و رسوم را با تشریفاتی بسیار بربپا می‌داشتند، و آن‌چه در این تشریفات جلب نظر می‌کرد، گستردگی رسوم و آداب و مجلل بودن آنها بود. اصولاً هر نوع تشریفات و آداب و رسومی زیر بنایش به‌اصل تو تمیکی می‌رسید. جشن‌ها و اعیاد بزرگی داشتند که آن‌ها را گوروبه‌یی Corroboree می‌خوانندند. در طی جشن‌ها و اعیاد مراسمی بسیار و پی درهم انجام می‌گرفت که جملگی با تو تم‌های آن‌ها ارتباط داشت. در موارد مختلف و گوناگون رقصان خود را آن چنان با پرهاي عقاب و رنگ‌های گوناگون می‌آراستند که به‌هیچ روی صورت و اندام حقیقی شان آشکار نبود. در این مراسم همواره چورین گماهای بسیاری را حمل می‌کردند و در ضمن

- بومیان استرالیایی که اعصار و ادوار گذشته و باستانی خود را آل چهرین گما می‌خوانند معتقد بودند در آن اعصار به قدری میان پدران و نیاگان‌شان با نباتات و حیوانات نزدیکی و مودت برقرار بوده که آن‌ها را از خود دانسته و میان خود و آن‌ها تفاوتی قابل نمی‌شده‌اند. این نیاگان در سفرهایی که می‌نمودند و تشریفات و مراسم خود

از تشریفات بر پا داشتن و عظمت مراسم حمل فورتون جاها نیز غافل نبودند. یکی از هیجان انگیز ترین رقص‌های توتمیک آنان رقصی بود به نام «رقص عقاب و باز». عقاب میان بومیان ساکن استرالیا به اشکال مختلفی مورد پرستش و تقدیس بوده است. افسانه‌هایی بسیار درباره منشأ کلان Clan های خود به این پرنده نسبت می‌دهند و قبایلی نیز هستند که به شکل رسمی این پرنده را جزو نیاگان اولین خویش شمرده و خود را به عقاب منسوب می‌دارند.

تشریفات و مراسم باز و عقاب به راستی اعجاب انگیز بود. در این رقص دو نفر مدار اصلی شرکت کنندگان را تشکیل می‌داد. موهای پیچیده و آنبوه این دو نفر را بارشته‌هایی پوستی بر فرقشان به شکل مخروطی در می‌آوردند و با شاخه‌های نرم درخت فلوس سه عدد چورین گما به سر هر یک می‌بستند که هر کدام از آنها بیه پا دراز داشتند و بر فراز هر یک از آنها پرهای عقاب و باز چسبانیده بودند. بر شانه‌هایشان نوارهای پهنه که با الیافی زرین بافته شده بود می‌نہادند و هم چنین

چورین گما Churinga هایی همراه می‌بردند که همان توتم Totem های مخصوص شان بوده است. این چورین گاهای عبارت بودند از قطعه سنگ‌هایی پیضی شکل و یا تکه چوب‌هایی به همان قواره که روی آنها را با نقش‌ها و علامیم رمزی مقدسی منقوش و محاکوک نموده بودند. توتم‌ها مختلف و اشکال این چورین گاهای گونه‌گون بود و هر کدام متعلق به مناطق وحدود معینی بود که با قراردادن آنها در آن مناطق معین، منتظر شان آن بود تا نشانی از خیمه گاه و مزار نیاگان خود را مشخص سازند.

عقیده‌یی درباره این توتم‌ها داشتند که از لحاظ نسب بردن و خانواده شایان اهمیت بود، به این گونه که هر گاه زنی در نزد یکی و یا مجاورت یکی از این مناطق توتمی آبستن و باردار می‌شد، معتقد بودند که روح یکی از نیاگان آنها در بدن آن کودک حلول کرده و بالطبع طفل متعلق به آن توتم بود:

SPENCER . SIR BALDWIN . AND GILLEN : Across Australia

کمر بندهایی طلایی به کمرهایشان بدپهمنی می‌بستند. اندام آنها را جابه‌جا پرهاي رنگ شده باز و عقاب می‌پوشانید که فوacial آنها را به رنگ‌های تندي‌الوان کرده بودند. یکی از این دونقر دردهان خود مقدار علف خورد شده‌یی را در محفظه گیاهینی به عنوان قطعه‌یی گوشت نگاه می‌داشت. آن گاه این دونقر به فاصله‌یی از یکدیگر به روی سپرهایی مجدب می‌نشستند. پس از آن صحنه‌اصلی شروع می‌شد و این دو بازوان خود را هم‌چون بال بال زدن بازوی عقاب به حرکت آورده و به روی هم خیز بر می‌داشتند. در حال تقلید صرف باز و عقاب گردید یکدیگر دایره‌وار می‌چرخیدند. از آن پس خود را از حیطه هم کنار کشیده و آماده حمله می‌گشتند، به طرف یکدیگر خیز برداشته و با سر می‌جنگیدند و هر لحظه متنهز فرصتی بودند تا تکه علفی را که نشانی از قطعه‌یی گوشت میان دو پرنده متخاصل بود از هم بر بایند. این جنگ و سریز مدتی ادامه می‌یافتد و پس از آن دو تقلید گر خود را از جرگه تماشاچیان و نظاره کنند گان که تنها از مردان قبله تشکیل می‌شدند کنار کشیده و دور می‌شدند. چورین گاهایی که بر سر آنان بود بسی سنگین و آنها را در التهابی عظیم فرومی‌افگندند. اینان حین دور شدن هم‌چنان به حمله و دفاع ادامه می‌دادند و در حال بال زدن با جمعیت و گروه نظاره کنند گان فاصله می‌گرفتند تا سرانجام یکی موفق شده و بابه دست آوردن تکه گوشت هر اسم نیز خاتمه می‌یافتد.

میان اغلب قبایل سرخپوستی که روش دیانت آن‌ها مبتنی بر اصل تو تمیسم بود، رقص‌های تقلیدی جانوری امری بود بسیار شایع، که همراه با آداب و شعایر سحری و دینی بود. آنان اکثراً محافل رقصی داشتند جدا گانه که هر کدام نام حیوان تو تمی را بر آنها می‌نہادند. بسیاری از قبایل بودند که به گاو میش‌های کوهی به نظر تقدیس نگریسته و خود را از اصل آن حیوان می‌شمردند و به همین جهت رقص گاو میش یکی از شایع‌ترین رقص‌های تو تمیک این گونه قبایل بود.

سرخ پوستان سوکس و اجیب‌وی *ojib way* و من دن Mandan ماسک‌ها و صور تک هایی داشتند از کله گاو میش‌های شاخ دار . اینان این ماسک‌ها را بر صورت کشیده و تن‌های خود را بار نگه‌ها و پرها یی زینت می‌دادند و هم‌چنین برای تکمیل تشا به و همانندی یا کدم گاو میش را نیز از پس خود آویزان می‌نمودند . در این گونه رقص‌ها تعداد رقصندگان میان قبایل گوناگون تفاوت می‌کرد ، لیکن اغلب نصاب چهل و چهار نفر حفظ می‌شد و اینان دو به دو در حالی که به یکدیگر شاخ می‌زند حركات گاو میش را تقلید می‌کردند ،

تر و من مایکلسون Truman Michelson معتقد بود که این رقص‌ها ارتباط بسیار نزدیکی دارد با توتهم‌های سرخ پوستان ، در این رقص‌ها تقلید شکار حیوانات و حرکات و رفتار دقیق آنها که باوسواس و نوعی هراس انجام می‌گرفت ، رفتار و نحوه دیانت رمزی‌شان را آشکار می‌ساخت . این گونه رقص‌ها په نظر بسیاری از کاوش‌گران و صاحب نظران شباهتی دارد با کهن ترین نمونه‌های هنر تصویری ، یعنی نقاشی‌هایی که بر دیواره غارها بر جای مانده است و بی‌شك مر بوط به امور و شعایر دینی وجادو گری بوده است .¹⁰

ریچ‌وی Ridgway که در باره‌منشأ ترازدی‌های یونان پژوهش می‌نمود ، نظر داشت که منشأ ترازدی ، بازی‌ها و رقص‌هایی بوده است که بر مزار یا قهرمان بر پا می‌کرده اند و این امر به شکلی که آشکار است ارتباطی مستقیم داشت با نیا گان پرستی . از سویی دیگر رقص‌هایی بود جنسی که توشه‌یی کمتر از دیانت و سه‌می بیشتر از سحر وجادو داشت . فرازه از دسمی میان بومیان جزایری واقع در کناره‌های گینه جدید نام می‌برد که اتحاد مرموز میان خورشیدوز مین را بار قص و آواز خوانی

جشن گرفته و در ضمن بی پرده و آشکارا این اتحاد را به شکل واقعیتی می‌سان دو جنس مخالف نشان می‌دادند. این مراسمی است به گفته فراز در واقع مربوط به سحر و جادو.

ملویل هرسکوو تیس *Melville herskovitis* از رقص مذهبی عجیبی با ریشه‌های شگفت‌تر جنسی، میان بومیان داهومی در آفریقا غربی صحبت‌می‌کند که بسی اعجاب آور است. دیانت این بومیان پرستش برخی از خدایان آسمان است که هر رب‌النوع خدایی آین پرستش ویژه‌یی دارد. مراسم ورود را این کیش‌ها هریک نزاسم و تشریفات پیچیده مخصوصی دارد که گاه چندین روز به طول می‌انجامد. این تشریفات آمیخته‌ای است از آداب جادویی، واغلب شعایر مذهبی که اساس آن را رقص و موسیقی تشکیل می‌دهد. نخست طبل‌ها را با خون پرنده گانی ویژه و مقدس متبرک می‌سازند. آن گاه طالبان و خواهند گان ورود به آین و کیش مورد نظر بایستی مدتی در یکی از نیایش گاهها و یا پرستش گاههای مخصوص به انجام تعلیمات و شعایری رمزی که تحت نظر زنان مقدسه‌یی قرار دارد، انجام وظیفه نمایند پس از مدت مورد نظر که نوکیشان در پرستش گاه تحت تعلیم و تربیت آین جدید قرار گرفتند، هنگام خروج نزدیک می‌شود و مراسم اصلی از این وقت آغاز می‌شود و آن نیز به مراسم **لگبا** *Legba* شهرت دارد. لگبا در می‌تو لوزی Mythologie و دین این بومیان به یک اندازه صاحب شهرت است و او فرزند **ماوو** *Mawu* خدای آسمان است. لگبا را که مظہر تقدیر و سرنوشت‌می شمارند خدایی است در صفات و اعمال هم چون خدایان یونانی. او هر چند که دارای صفاتی هم چون هرزگی و نیرنگ بازی است، لیکن بومیان به او عشق می‌ورزند و میان آنان دارای حسن شهرتی است. بومیان هنگام جشن ورقصندگی این خدا را به صورت و شکل دختری نمایش می‌دهند با کلاهی حصیری و لبدار و پیچینی به رنگ ارغوانی از الیاف نخل که عمدتاً به حالت شوخ و مسخره آمیزی مجسمش می‌کنند.

به هنگام جشن و رقص، طبال شروع به کوفتن بر طبلی که از خون پرند گانی ویژه رنگین شده است می نماید و از آن پس دخترشوخ رقصنده که مظہر لگبما است با گامهایی در حال رقص به طبلها نزدیک می شود . همین که به مقابله طبال می رسد از زیرالیاف نخل که به عنوان کمر آویزی گرد کمرش بسته شده و در وجه رمزي و سمبولیک موی زهار مرد است قطعه چوبی را بیرون می آورد به شکل آلت رجولیت، به رنگ تیره پوستان آفریقا یی . این شیا که به صورت برآمده و در حالت افقی است در دست دختر رقصنده تا نزدیک درخت بزرگی که عده‌یی از زنان گردش نشسته‌اند حمل می شود . آن گاه زن یادختر رقصنده به حالت مخصوص در مقابل درخت بزرگ وزنان نظاره کننده به تقلید حالات استمنایی مشغول می شود ، به این صورت که با دست راستش آلت چوبی را به منتها الیه ران‌ها یش نزدیک کرده و بعد عقب‌می کشد و همین عمل را با دست چیش که پارچه سفیدی در آن قرار دارد و به احتمال دستمالی است ویژه تکرار می نماید .

از نمونه‌هایی که در این باره ارائه گشت می توان تأثیر شدید و مقابله رقص و دیانت را دریک دیگر سنجید . رقص و موسیقی از اجزایی اصلی در دیانت محسوب می شوند که بی آن‌ها اصولاً آداب و مراسم مذهبی را ونقی نمی بود . تشریفاتی همراه با رقص و موسیقی در دیانت جمله قبایل و اقوام ابتدایی به نظر می رسد و میان قبایل بدوي و اقوام ابتدایی در آسیا، آمریکا، اروپا، استرالیا و آفریقا این امر بی استثنایه نظر می آید . بازمانده همان تشریفات و رقص‌ها و موسیقی‌ها را نیز این زمان در دیانت زنده‌می توان مشاهده نمود . مراسmi که این زمان در کنیسه‌ها، کلیساها، معابد و پرستش گاههای بودایی انجام می شود ریشه هایی بس عمیق دارد در بستر تاریخ و مذاهب و ادیان باستانی و بدوي که امروزه بدین اشکال تحول یافته و باقی مانده‌اند .

دیانت و سحر و جادو پیوندی نزدیک با عواطف و احساسات آدمی دارد و رقص و موسیقی نیز زبان عواطف و احساسات و امیال درونی و مبهم انسان‌ها است ؛ پس عجب

نمی نماید که رقص و موسیقی این گونه با دیانت اقوام ابتدایی عجین و آمیخته است.^{۱۱}

۳- مراسم استرالیایی

مراسمی دیگر از بومیان استرالیایی، مراسم آنگک وارا، موعد اجرای این مراسم، شیوه عملی و انجام مراسم، تزیین نودتون جا، چه گونگی تزیین، آرايش باخون آدمی، حمل نیزه مخصوص و تشریفات آن، آوازها و مراسم نوحه کری، حمل علم و کتل، مراسم و شیوه پایان آن

بومیان مراسم و تشریفاتی دیگر نیز داشتند به نام آنگک وارا Engwara که در ماه سپتامبر شروع و به ژانویه خاتمه می یافتد. تشریفات مراسم فوق بدین سان بود که زمین را کنده و تپه‌یی کوچک بر پامی کردند. آن گاه این تپه را با شاخه‌های درخت مخصوصی تزیین می نمودند. از آن پس به برپا داشتن نورتون جا Nurtunja نیزه ویژه‌یی می پرداختند به بلندی هشت پا و آن را با گیاهان و ساقه‌های علف و کمر بندھای پوستی و دیگر آویزه‌های رستنی تزیین می کردند. بر فراز نای این نیزه تشریفاتی که به زبان بومی بدان نورتون جا اطلاق می کردند یک دسته پر شتر مرغ و عقاب نصب می نمودند. این پرها را با خون به نیزه الصاق می کردند و این خون به این ترتیب به دست می آمد که هر یک از بومیان بازوی خود را بریده و مقداری خون از بازویش به روی سپر مخصوصی می ریخت و این خون را گاه اتفاق می افتد که از آلت تناسلی مردان بومی می گرفتند. برخی از پرهاران خست با گل اخرا سرخ فام کرده و آن گاه به دگل یا نورتون جا می چسباندند. در این مراسم شش عدد چورین گارا نیزه‌یمت نموده و حرکت می دادند.

۱۱- خواهند گان برای آگاهی‌های بیشتری درباره رقص و موسیقی و همچنین مبانی و ریشه‌های اجتماعی و افرادی آن و انواع افزارهای نوازنده‌گی و تاریخ پیدایش و تحول شکل های رقص و موسیقی به «تاریخ فرهنگ بشر» اثر نگارنده رجوع نمایند.

آن گاه بود که بعد از تمہید این مقدمات مراسم اصلی شروع می شد . نیزه مخصوص را بومی معینی حمل می کرد ، در حالی که در پس او شش نفر با هیأت مخصوصی به حر کت می آمدند . راه رفتن این بومیان هم چون بود که نظامیان ما در حال مراسم رژه رسمی گام می زندند ؛ همراه آهسته تر . به شکلی قدم می زندند که زانوهایشان به شکم‌ها یشان سوده می شدو بدين منوال بود که «نورتون جا» را تا محل مخصوص حمل می کردند .

کسی که حامل نیزه مقدس بود باروشه مخصوص حر کت می کرد و آن که عهدهدار تزیین نیزه بود با صدای کشیده و نعره‌مانندی ، در حالی که با دست ارتعاشی بدان می بخشید تمہید می کرد تا کسانی که در مراسم حاضر نشده‌اند به جمع مستقبلین به پیوندند . مردان غایب به سرعت خود را به محل اجرای تشریفات بازمی رسانیدند و مدتی کوتاه در برابر نیزه به رقص می پرداختند . از آن پس حاملین مخصوص نیزه در حالی که با گام‌های مخصوص خود که در اثر آن زانوهایشان به شکم‌ها اصابت می نمود «نورتون جا» را به جانب جماعت حاضر در تشریفات و مراسم خم نموده و آن گاه به حالت نخست بر می گردانند و این درست شباهت داشت به انجام مراسmi در نوحه سرایی و عزاداری مسلمانان که در روزهای عزا و مرگ مقدسین وزعماء دین دسته‌ها و گروههایی با هیأت‌های خاصی حر کت نموده و چیزهایی بس سنگین را به نام «علامت» با خود حمل نموده و در موقعی مخصوص دگل فنری و بلند آن علامت را به جانب مستقبلین و نوحه گران خم نموده و تکان می دهند .

از آن پس مراسم در شرف پایان قرار می گرفت . به این گونه که چند نفری مخصوص ، ضمن شعایری دستهای خود را بر شانه های حاملین «نورتون جا» قرار داده و بدین وسیله مراسم پایان می یافتد . آن گاه نیزه مقدس را تکه‌تکه نموده و هر قطعه آن را به روی شکم یکی از سالمندان قبیله می نهادند ، چون معتقد بودند که

افراد سالدار از مشاهده اين تشريفات مقدس آن چنان به هيجان اندر ميشدند که روده هایشان به هم می پيچيد و تنها خاصيت جادوبي و شفائي مقدس تکه هاي نيزه قادر بود تا اين پيچش را بر طرف سازد.

۴- دیانت و هنرهاي مصور

انگيره نخستین معماري و پيکر تراشي اصل دیانت است، مقبره سازی و گور، مجسمه سازی افراطی مذهبی، دوران تعارض مذهب و مجسمه سازی، نقاشی و دیانت، نقش مجسمه سازی در بت پرسنی و یك تاپرسنی، خدايان یکتاپي، خدايان چندگانه پرسنی، مجسمه سازی و نقاشی تخطی به قدرت خدای یگانه، پيکر تراشي و خدايان یوناني، تحریر و سازش مسيحيت با نقاشی و پيکر سازی، مسيح و مریم پيکر تراشان، نقش مجسمه سازان در قوام مذهبی، بازپسین نمونه هنر مذهبی

آيا باستانی ترین شکل معماري را در معنای وسیع و گسترده اش منسوب به چه امری در زندگانی بشرها می توان نمود؟. البته هر گاه از نیاز نخستین انسان ابتدائي که بی شک ساختن و برپا داشتن پناهگاههايی برای زیستن و در امان بودن از رویدادهای طبیعی هم چون: سرما و گرما، برف و باران و توفان و سیل و سایر حوادث بوده است چشم فروپوشیم، می توان نخستین انگizerه بناسازی و پيکر تراشي را منسوب به دیانت نمود و آن ساختن گورها و پرداختن پیکره خدايان می باشد. با این وصف می توان به يقين ادعا کرد که بنا سازی و مجسمه سازی در آغاز نوعی بازی و یا وسیله‌یی برای هنر نمایی نبوده است. این دو يادگار تاریخ آدمی، پيوندي فزديك و غير قابل تفكیك بایمان، یعنی هسته دیانت دارد در راه تکاملی و باروری آن. البته همواره میان دیانت و مجسمه سازی و یا مقبره سازیهايی که در آنها از نقش های بر جسته و محکوك و منقول استفاده می شده است روابط فزديك و دوچانبه‌یی وجود نداشته است. مذهب در مسیر تاریخ ویا آن چه که این زمان بدان

اسناد می‌دهند در راه تکامل و پیشرفت، رهانی نیز وجود داشته که با این یار و مدد کار قدمی و باستانش به جنگ و سبیل برخاسته است. مذاهی که این گونه هنرهای تحریر کرده‌اند، بت‌ها را بدان روی برآورد اخته و منهم نموده و ساختن و پرداختن شان را جزء مجرمات بر شمرده‌اند که تعارضی با خدای شان داشته است. و در حقیقت بدین وسیله صحنه‌یی بر مقام بت‌ها و خدایان چویی و سنگی بت‌پرستان بر نهاده‌اند.

در حقیقت زعماء و علماء مذهبی، هنر پیکر تراشی را نوعی مستقیم از تخطی و دخالت در کار و اختیار خداوند تلقی می‌نمایند؛ چون پیکر تراش به وسیله کارش در کار خداوند مداخله‌یی می‌نماید عظیم و نابخشودنی در مذهب جدید، و یا آن مذهبی که بدان‌ها صفت آسمانی بودن و کتاب مقدس داشتن را اطلاق می‌نماییم، خدایک تا است و بسی توانا و مقتدر و بی رقیب که کسی را یارای معارضه و تقلید با او نیست. پس با این وضع ساختن پیکر آدمی مداخله‌یی است در کار این خدای توانا - مداخله‌یی در کار خلقت او که مستقیماً زرگ ترین شاهکارش را که شاید بتوان معجزه‌اش نامید، مورد تقلید قرار می‌دهد

این ادیان و یا بهتر یه گوینیم مذهبی که از اشکال سلب اعتماد نموده‌اند و پایه و مبنایشان بروحی و قوانین کتاب‌های مقدس می‌باشد، تنها با آن چه موافق و هم‌گام می‌باشد که اراده و خواست «خداؤنده» را به رساند و با آن چه که مشابه با این اراده و خواست و منتهای از طرف بندگان ابراز شود مخالفت وریده و آن را گناه می‌شمارند. به هر انجام تنها راه گریز بشرها از این محدودیت ساختن و تصویر کردن پیکرهای و شمایل مقدسین می‌باشد

لیکن جای سخنی باقی است در این که آیا این ایزد ناپیدا، بی‌جسم و جان و بی‌مکان و جا آیا در واقع دارای آرا، اراده، غایید و قوانینی هست که از قید و بند احساسات بشری پاک و منزه باشد؟ و آیا آن چنان در عدالت و نیکی او یقین می‌توان

ابرازداشت که موجب استواری ايمان بinde‌اش گردد؟ هنگامی که يهود در پیمان گرهن [تورات] بند گانش را به ناسزاهاي زياده‌بي مفتخر می‌کند، وهم چون يك پادشاه آشوری از در تهدید بر می‌آيد که گمانی از جنگ وقت و غارت دارد، آيا می‌توان آن را پدیده‌بي از يك فكر خدايي دانست، يا بروزا حساسات بي عنان و بند يك انسان با احساسات سرکش و تند. آيا دلایل عقلانی ارمیای نبی که بدان موجب بت شکنی های بسیاری می‌نمود آدمی را به ياد دلایل و احساسات همانند و مشابه رو بس پیر رهمنوی نمی‌نماید که « وجود » عالی خودش را با سرهای جدا شده از تن ارضا می‌نمود؟!

حال هر گاه مسأله را از سوی دیگر مورد دقت قرار دهیم، صورت زیبا و انسانی خدایان یونانی را بی هیچ شایبه تردیدی در پیکره های مرمرین شان باز خواهیم یافت. مشر کان یونانی برای خدایانشان پیکره و صورت ساختند و این پیکره ها صورت ها نیز بسیار جالب و زیبا و دوست داشتنی جلوه نمودند. لوکرس^{۱۲} این دخالت های مذهبی را به عنوان جنایت تلقی نموده و مواردی هم چون قربانی ای فی ژنی^{۱۳} را در محراب معبد دیان^{۱۴} به باد انتقاد و هجو گرفته، آن چنان که

۱۲- لوکرس *Lucréce* شاعر لاتین گوی مشهور رومی که يك قرن پيش از ميلاد مسيح در روم متولد شد. [براي آگاهی از شرح احوال و عقایدش به كتاب سوم نگاه کنید]

۱۳- ايفی ژنی *Iphigénie* دختر آگاممنون *Agamemnon* سرکرده یونانیان در جنگ تروا که پدرش می‌خواست او را برای دیان *Diane* الاهه شکار] = آرتمیس در معبد او قربانی نماید، اما دیان از قربانی نمودن این دختر چشم فروپوشیده داشته و ماده غزالی را فدية او قرارداد و ايفی ژنی را به عنوان دختر کاهنی از برای خود انتخاب کرد

۱۴- دیان *Diane* یا دیانا *Diana* همان آرتمیس *Artémis* الاهه شکار یونانی است که رومیان او را به نام فوق خوانده‌اند. این الاهه با تمام زیبایی و دلربایی که

فراموش نمی‌شود . البته این افسانه‌یی است از دوران طلایی اساطیری ؛ یعنی دوران مجسمه‌های زیبای مرمرین - و هنگامی که هنوز پیکر و صورت خدايان به شکل های زیبا و فریبای بعدی نقش‌هستی نیافته بود، و خدايان را جز در صور تک‌های مهیب و غول‌هایی هیبت انگیز جلوه نمی‌دادند . لیکن هنریونانی ، وضع طبیعی و روحیه مردم یونان ، و سرانجام دیانت و مذهب آنان چنان در تصورات مذهبی و چگونگی خدايانشان مؤثر واقع شد که خدايانی مرمرین با صورت‌هایی بسیار زیبا و پارساوش ارزیزدست پیکر تراشان بیرون آمد؛ خدايانی در اوج قدرت و سیرت و زیبایی انسانی هم چون زه‌اووس^{۱۵} ، آته‌نا^{۱۶} ، آپولون^{۱۷} و .

دارد، دوشیزه‌یی است خالی از عشق و محبت. علاوه به چیزی دل نمی‌بندد، بر اثر جریاناتی نیاز از عشق چشم فروپوشیده است . از لحاظ سلسله نسب خدايان او دختر زه‌اووس Zeus خدايان و خواهر آپولون Apollon خدای موسیقی و هنر است . دیان چون از عشق و هوس منور است کاهن‌ها و ندیمکان او نیاز از این امر باستی سخت به پرهیز ند، چون این الاهه‌گناه عشق و هم بستری را به هیچ روی نه بخشیده و کاهنه یاندیمهای خود را که به چنین کاری دست یازند به شدت تنیه و اغلب موارد هلاک می‌نماید . قربانیان خشم اورا اکثر زنانی تشکیل می‌دهند که برخلاف وی، قدرت پایداری در برابر هوس‌های عاشقانه خود را نیافتداند.

۱۵- زه‌اووس Zeus که رومیان بدوز و پی قرنام داده‌اند خدای خدايان می‌باشد . او در آغاز خدای نور و آسمان بود که کم کم قدرت مطلقی به دست آورده و به عنوان قدرت‌مندترین خدايان شناخته شد . زه‌اووس خدايانی است پر هوس و عاشق پیشه که اغلب کارها و افعالش بی‌منطق و بسی دور از اخلاق است . او برای هم بستری و هم خوابکی بازنان زمینی از هیچ حبله‌یی فرد گزاری نمی‌نماید و همواره در تلاشی است عظیم تاقدرت مطلقه و ریاست خود را میان خدايان محفوظ نگاه دارد . زه‌اووس بسیار بشردوست و حامی درمان‌گان و فروافتادگان می‌باشد نسبت به خانواده، ازدواج، دوستی، مهمان نوازی، قلم اجتماعی و امنیت عمومی توجهی خاص داشته و علاوه بر این‌ها خدای مخصوص و محافظ یونان و یونانیان نیز می‌باشد .

۱۶- آته‌نا Athena الاهه عقل و خرد که رومیان او را می‌نرووا

هر گاه به تاریخ یونان باستان نظری افگینیم، مشاهده خواهیم نمود که در و زدها وستایش های بسیاری است که برای خدايان به سوی **الهپ^{۱۸}** از جانب هنرمندان و

نامیده‌اند. این الاهه از جمله جمع ده خدای بزرگ یونان بوده و در پرستش ساقه‌فی باستانی دارد و از جمله خدایانی است که حتا پیش از جدایی یونانیان از سایر آریایی‌ها، مورد پرستش بوده است. آن‌ها همان رب النوعی است که میان هندوان آریایی واک نامیده می‌شده است. این الاهه فرزند زه‌اووس و یکی از محبوب ترین خدایان یونانی است که پرستش اور آتن از جاهایی دیگر بیشتر رواج داشته است، چون اهالی آتن اورا خدای حامی خود و شهرشان می‌دانسته‌اند و وجه اشتقاد آتن نیز از نام همین الاهه می‌باشد.

۱۷- آپولون Phoebus با فیوس Apollo با خداوند جنگ و آفرودیت Aphrodite الاهه عشق و زیبایی از مشهور ترین خدایان یونان به شمار می‌رود. آپولون خداوند شعر و هنر و موسیقی است و به همین روی هنرمندان بیش از بیش به او پرداخته و در آثار خویش به عنای بین مختلف ازوی یاد کرده‌اند چون خدای مخصوص و ویژه‌شان می‌باشد. منشاً این خدارا از آسیا دانسته‌اند و کاوش‌گران و پژوهندگان برآند که این خدا و شیوه پرستش او از آسیای صغیر و احتمالاً از عرب بستان به یونان رفته است. گروهی نیز اصل این خدارا از ازو پای شالی برشمرده‌اند که به وسیله کشتن رانان یونانی به یونان راه یافته است. به هر انجام آن چه که محقق است این که آپولون خدایی اصیل یونانی نیست و به احتمال قوی از خدایان اقوام آریایی نیز نمی‌باشد. اما یونانیان به اندازه‌ی دیگر پرستش او جلو رفته و آن اندازه افسانه‌ها و روایات درباره‌اش سروده‌اند که اندک اندک به صورت یکی از اصیل ترین خدایان یونانی جلوه نموده است. آپولون علاوه بر این که خدای شعر و موسیقی بود، خدای شب‌انی و پیش‌بینی و غیب‌گویی نیز محسوب می‌گشت و از لحاظ سلسله نسب فرزند مشروع زه‌اووس ولتو دختر آفتاب محسوب می‌شد.

۱۸- مقر خدایان بزرگ واصلی یونان قله کوه **الهپ Olymp** است این کوه در قسمت شمال شرقی یونان، یعنی در مرز مقدونیه و دریای اژه واقع است که بسی بلند و مرتفع بوده و از دو طرف شمال و جنوب به تفاوت دارای شبیه تند و نرم است. دامنه‌جنوبی آن که روی به یونان دارد، دارای آن چنان شب تندی است که بیشتر به صورت صخره‌یی عمودی می‌نماید که سه هزار متر ارتفاع دارد.

نويسندگان فرستاده می شود. گريزيب آن چنان بی آلايش و صميمانه در بزرگداشت خدايان الله درود می فرستد که گوئي از اصل مسيحيت الهام گرفته است، و اين نيسث جز نقش پيکر تراشان که آن سان صورت هاي زيبا يي به خدايان بخشيده اند. البته شك نيسث که پرستش گاهها و معبد هاي بت پرستان ازنظر گاه اين که در آن جاهما قرباني ها و فال زني هاي مي شد فاقد حالتی مينوي بودند؛ اما تجسم خدايان و پيکرهایي بدان زيبا يي، تصوری انساني و عالي درنهاد پرستش کنندگان و مردم باقی می نهاد چنان که پس از فیدياس مردم یونان زمين دیگر تواني می نيافتد تا تحت تأثير وسلطه خدايان قهار و جبار آسياي باستان درآيند. تنها با قياسي ميان نقش مجسمه سازی و تأثير آن در ديد مردم نسبت به مذهب و دین و خدايان، ميان یونان ومناطقی دیگر، می توان به نقش اين هنرپی برداشت.

پس از گسترش مسيحيت چنین نظر گيرمی آمد که پيکر تراشي و تصوير پردازی بایستی برآفتد، و اين نبود جز دیگر گونی ها و تحولاتی که در دین رخداده بود چون پيکر تراشي باسابقه بی که در ساختن و پرداختن بت ها و خدايانی در هيأت انساني داشت سمبل و نشان کفر و بت پرستی شناخته می گشت و اين همان حادثه بود که به شکل بسیار قوی تری در اسلام پدید آمد و پيکر تراشي و نقاشی رابه عنوان دخالت و شراکت در کار خدايان واحد يك سره تحریر نمود. به هر انعام قبول و مجاز بودن پيکر تراشي در آغاز پيدا يش مسيحيت، برای آنانی که بر کفر و زندقة دست یافته بودند امری ناممکن می آمد. لیکن عادت و خصلت اروپا ييان که در تاریخی بس سال دار و کهن به تجسم انساني خواي داشت، توانايی نمی یافت تا برای گوینده پیمان نو [=انجیل] تصویری در ذهن به سازد؛ به ویژه که مسیح خود به عقیده کاتولیک ها خدا بود، منتها خدايی که در قالب انساني هبوط کرده بود پس آیا چنین خدايی اجازه نمی داد تا تصویر و پيکره اش در نظر ستایش کنندگان و پرستش گرانش هجسم باشد؟.

پیکر تراشی در آغاز مسیحیت سخت رانده و ممنوع شده بود ، اما نقاشان و تصویرگران در مدت زمانی به عنایین و دست آویزهای گوناگون کتاب مقدس را مصوری نمودند . این تصاویر در آن دوران خفگی واختناق بسی بی روح و خالی از حقیقت جلوه گردی نمودند خدا در شکل‌هایی مختلف ترس آور و غیر بشری و مهیب جلوه داشت که حالت قهارش غول‌هایی را گردش جمع آورده و تأثیر آسیایی اش کاملاً آشکار بود

اما سرانجام سلطه آسیایی بر کنار و فرنگ یونانی پیروز گشت . پیکر تراشی از قید و تحریم مذهب خلاصی یافت و نیروی بینش اروپایی توانایی یافت تا روح رحمت و بخشش وستایش را به شکلی انسانی در هنر مذهبی بردمد . در این زمان بود که پس از دورانی فترت ؛ پیکر تراشی و تصویر اندازی شکفتگی یافت . مسیح با چهره بی انسانی که در آن سیرتی ملکوتی و نورانی جلوه داشت ظاهر شد . پیکرهایی که نمایان گاه آرامش و داد گردی و سمبل بخشش و مررت و فرزانگی بودند پدید آمد . هریم در حالی که عیسی ارباب آغوش داشت ، بالب خند تسلیم گونه اش حالت صبر و رضا و بر دباری را نشان می داد و می رساند که حاضر است تا بخشش گناهکاران را پذیرفته و شفیعی از برایشان نزد خداوند گار گردد .

این تلاش‌ها موجب آمد تا پیکر تراشی پذیرفته مسیحیان گردد . هنر موجب آن شده بود که دل‌های سخت و ناپذیر اراست و نرم گرداند . مقدسین و برگزیدگان مذهبی و شهیدان در پیکرهایی بس زیبا که صفات انسان‌شان که آن‌ها را ملهم از دین می‌پنداشتند ، ممرو گذرگاهی برای جلوه گردی یا خود نمایی یافتد .

لیکن این پرسش به جا می‌مائد که به چه جهت روحانیان با این هنر بهستیز و چنگ پرداختند ؟ . چون این هنر و سیله‌یی بود از برای قوام و توانمندی دین ؟ و دست آویزی از برای رسانیدن عشق به خداوند و حقیقت از طریق زیبایی و زیبادوستی .

پاسخی به این پرسش در سطور فوق داده شد، اما آن چه قابل ذکر است این که در این مرحله نیز دین انعطاف نشان داد و دانشمندان دینی و روحانیان در نشستها و کنکاش هایی که کردند. توانستند تاموجبات تلفیق هنر و دین را پس دید آورده و با تعبیر و تفاسیری از کتاب مقدس، پیکر تراشی را در قلمرو مذهبی مجاز به شمار آورند. پیکر تراشی یک سره در قلمرو دین و مذهب باقی نماند، چون به زودی راهی و راههای دیگر یافته و عنایتی مستقل یافت برای پاسخ به نیازهای بشری. بشر امروزی دیگر تنها به مذهب نمی‌اندیشد، چون نیازمندیهای بسیاری دیگر دارد که پدیده مذهب به عنوان فرعی ناجیز از آن نیازها به شماری رود و بالطبع به همین نسبت هنر مجسمه سازی و نقاشی بیشتر در جهت نیازهای اصلی و عمومی راهی گذاشت. پیکر تراشی و پیکره سازی کم کم برای مردان بزرگ و دانشمندان و قهرمانان ملی از در کار گزاری درآمد و به عنوان شاخه‌یی فرعی نیز در خدمت قدیمیش؛ یعنی مقبره سازی نیز باقی ماند.

در زمان‌های باستان مصری‌ها از این هنر برای جاودان ماندن مردگان سود می‌بردند و در عین حال از آن بدین گونه استفاده می‌بردند که از حضور خدا یا مطمئن باشند. پس بدین گونه که ملاحظه می‌شود، هنر مجسمه سازی هم چنان به عنوان هنری مذهبی پایداری ورزیده و در این زمان بیشتر برای تجسم جاودانگی مردگان در گورسازی مورد استفاده است:

۵- نخستین ساخته های مذهبی

ساده ترین نمونه‌های معماری، نخستین ساخته‌های دینی، دلمن‌ها یا گورهای اولیه، نوس از مردگان و مقابر، نمونه‌های ابتدایی ترین هنرها مصور، گورهای باستان، قبرهای بحرین، زیگورات‌ها یا پرستش کاهها، زیگورات‌چوغازنیبل، نقش معابد در تمدن‌های ابتدایی، رابطه شناخت هنر و مذهب، تمودارهایی در مصر شاید بتوان از ساده‌ترین و بدبوی ترین ساخته‌های مذهبی – و یا غیر مذهبی –

از دولمن Dolmen ها نام برد . این‌ها خانه‌هایی مسکونی بود که اموات و مردگان را نیز در آن‌ها به خاک می‌کرده‌اند . این ساختمان‌ها بسیار ابتدایی و ساده بوده است وازنگ‌های بزرگ و سراسری که هنر Monhir نامیده می‌شود به شکل عهودی بنا می‌شده . ابتدا چند سنگ عمودی را بر زمین استوار کرده، آن‌گاه قطعه سنگی نیز به عنوان سقف بر آن کارهی گذاشته‌اند . می‌توان چنین حدس زد که بشر ابتدایی نخست در این پناهگاه‌ها زندگی می‌نموده است و آن‌گاه پس از مرگ یکی یا چند تن از ساکنین، آنان را در آن‌جا دفن نموده و سپس آن‌جان پناه را ترک می‌نموده است و البته باز به احتمال می‌توان این معنا را نسبت به برداشت و عقیده‌یی کرد که بشر ابتدایی از مردگان داشته است . این امر در قسمت‌های جلوتر تاریخ نیز ملاحظه گشته و اقوام و قبایلی بنابر اصل ترین از مردگان و شگرف بودن این پدیده، مردگان خود را به جای گذاشته و از آن منطقه می‌گریخته‌اند . وای چه بسا که تمہیداتی نیز می‌اندیشیده‌اند تا مردگان مکان جدیدشان را باز نیابند

نمونه‌های ابتدایی قرین هنر‌های مصور را بایستی از گورها و مقبره‌ها به دست آورد . گورهای باستانی واقع در بحرین، الجزایر، تروا، مصر و بسیاری از جا‌های دیگر را ائمه گرنمونه‌های هنرمذهبی می‌باشند . از مطالعه و تحقیق و کاوش مختصراً و کوتاهی می‌توان رابطه و پیوند مستقیم هنرها را با مذهب درک نمود . آثاری که از تمدن فراموش شده خلیج فارس، یعنی بحرین به دست آمده نموداری است مستقیم از هنرها بی‌که انگیزه وجودی آن‌ها تنها مذهب بوده است . قسمت قابل توجه و اعظم آثار مکشووفه در بحرین مستقیماً از گورها به دست آمده است . سراسر بحرین در آغاز کاوش‌های باستانی پوشیده از تپه‌های بزرگ و کوچکی بوده که پس از نخستین کاوش‌ها آشکار گشت که جملگی مقبره می‌باشد و این یکی از شگفتی‌های باستانی در این منطقه به شمار می‌رفت . در قسمت‌هایی دیگر هم چون رأس القلعه، بربه، محرق، کویت و جاهایی دیگر معبادی چند کشف و نمایان شد که می‌رساند این قسمت‌ها

شهرهایی مذهبی بوده است. آثار به دست آمده از گورها گوناگون و از لحاظ دوران
بهای تاریخی و پیش از تاریخ بسیار جالب توجه می باشد.¹⁸

از باستانی ترین هنرها معماری هایی که در خور بحث باشد، بایسثی آز زیگورات¹⁹ ها
پرستش گاههای باستانی نام برد که به راستی موجب شکفتی بشر این زمان می باشد.
به طور کلی در قسمت خاورمیانه هر یک شهرهایی که رمانی مهد تمدن و فرهنگ
دنیا ایران را شامل می شده، یعنی آن قسمتی که در این زمان ایران و غریق را
 تشکیل می دهد، زین تقویز و سلطنه عبادی قرار داشته است که «زیگورات» نامیده می شده
است. این زیگورات ها عبارت از برج های عظیم و مرتفع و هر می شکلی بوده است که
هر چه به رأس هرم نزدیک می شده از سطح آن کاسته می شده است و پله کافهایی داشته
که به بلندترین نقطه پرستش گاه؛ یعنی محراب مقدس راه می یافته است. برج
مشهور بابل که سر به آسمان می سوده جزیکی از همین زیگورات ها نبوده است که
این زمان به همت و کوشش باستان شناسان دهها از آن ها کشف شده است که از
آخرین و در ضمن باعظامت ترین و مهم ترین آن ها می توان زیگورات چوغازنبیل را
نام برد که میان صحرا ای خشک در جنوب غربی ایران کشف شده است. کشف این
پرستش گاه از لحاظ تاریخ ادیان و کمک به شناسایی مذاهب بسیار ارزشمند و قابل توجه
می باشد و در کتاب چهارم، ضمن ادیان و مذاهب فراموش شده و مناطق ناپیدایی مذهبی
از آن یاد خواهیم نمود.²⁰

18- P. V. GLOB AND T C BIBBY Scientific American
[Oktober 1960]

۱۹- زیگورات Ziggurat مشتق و گرفته شده از کلمه Ziqquratu آشور-
بابلی است.

20 - GHIRSHMAN, ROMAIN Scientific American
[January 1961]

داشتن آگاهی‌ها و اطلاعات عمیق‌تری درباره هنر ابتدایی مستلزم توجه و کاوش در چگونگی مذهب و دیانت و آثار مذهبی، به میزه مقبره‌ها و پرستش گاهه‌ها می‌باشد. هنر ابتدایی مصری بیان سمبول‌های دیانت آن قوم است. ظروف به دست آمده از ابی دوس *Négadah Abydos* و نقاده *Will durant* که این قوم در ادوار مختلف از انواع زورق و سفینه‌ها، رودخانه نیل و بسیاری دیگر از حیوانات و مظاهر طبیعت می‌باشد و اگر به گفته ویل دورانه *durant* بزرگترین و قوی‌ترین جانداران تا حقیر ترین آنها هم چون موش و سوسک را مورد پرستش قرارداده‌اند نظری بر افکنیم کلیدی برای تصاویر ابتدایی و شناخت آن‌ها به دست می‌آید، به‌ویژه که این نقش‌ها و پیکره‌ها و حکاکی‌ها اغلب در مقابر و معابد دیده می‌شوند و بیش از آن که جنبه تزیینی داشته باشند باز گوکنده هوارد مذهبی و ترجمان مراسم دینی می‌باشند.

۶- مصر

مقایسه هنریونان و مصر، سبک حجاری و عقاید دینی، معبد کارنالک در مصر، معبد پارتئون در یونان، پیوند مستقیم هنر و مذهب مصری، هنر مصر در خدمت احیای جهانی دیگر، مقبره‌ها و آثار هنری، فلسفه هنر و تربیت و مومیایی در مذهب مصری، مذهب وهم آهنگی طبیعت و خوی انسانی، تحولات مذهبی و دیگر کوئی هنرها، دین ایختنان و تأثرات هنری

موضوع و اصلی است درباره اختلاف‌هایی میان شیوه‌های معماری نخستین که رمز و کلید فهم و شناخت آن تنها شناخت عقاید دینی اقوام می‌باشد. مقایسه‌دونمنه از معماری یونان و مصر باستان این مطلب را می‌رساند و آن نیز دو معبد و پرستش گاه کارنالک *Karnak* در مصر و پارتئون ^{۲۱} در یونان می‌باشد

معبد کارناک واقع در قب Thèbe دارای سد وسی و چهارستون است که هر یک از این ستون‌ها بیست و یک متر بلندی دارند.^{۲۲} پرستش گاههای مصری دارای عظمت شگرفی هستند، ارتفاع بیش از اندازه وسعت خیره کننده‌شان اعجاب‌آمیز است در ساختن این معبد‌ها از سنگین ترین مصالح ساختمانی سود جویی شده و قطعات سنگ‌های سخت ویک پارچه‌بی اصل اساسی شان را شامل می‌شود. در صورتی که پرستش گاههای یونانی از این سنگینی و خشمنی بی‌بهره بوده و در عوض از ظرافت و تناسب قابل توجهی برخوردار نداشت. به طور کلی امتیاز و تفاوت اصلی میان معابد یونان و مصر در این است که پرستش گاههای مصری میان پر، سنگین و تاحدی خشن هستند؛ در حالی که معبد‌های یونان میان خالی و بهره‌مند از ظرافت و سبک‌می باشند و این نیست جز پندارهای مذهبی شان و تأثیر آن‌ها در هنر.

این معنا را دیودوروس مورخ یونانی آغاز مسیحیت موجز و مختصر چنین مفهوم می‌نماید که: مصری‌ها این جهان را دنیا بی ناپایدار، و آن سرای را مکانی جاودان می‌دانستند. و به همین جهت بود که آرامگاه‌های ابدی خود را جاهایی جاودان پنداشته و در استحکام و عظمت و استواری مقابر و اهرام کوشایی می‌ورزیدند.²³ این معنا را با توجهی به مقابر، اهرام و معابد مصری می‌توان ملاحظه نمود.

لویی هورتیک Louis hourticq

۲۱- پارthenon از مشهورترین و با عظمت ترین پرستش گاههای یونانی است که در آتن واقع و مرکزی‌ترین آلهه Athena با می ترو و Minerva الهه عقل و خرد می‌باشد. این بنا به وسیله فی دیاس تزیین شده و از سنگ مرمر و به سبک ویژه‌بی پرداخته آمده است.

۲۲- تاریخ بنای این پرستش گاه به تقریب [۱۲۰۰-۱۱۰۰ پ-م] است.

23- DIODORUS SICULUS : Library of History . Leob Classical Library

در شرحی کوتاه مطلب را چنین بیان می‌کند: شاید این موضوع به شکل آشکار و تأکیدآوری قابل گفت و گونباشد که هنر مصری به طور کلی از: معماری، پیکر تراشی، نقاشی و سایر خرده هنرهایی که کاملاً جنبهٔ تزیینی داشته‌اند تنها برای ارضای یک منظور و هدف معین؛ یعنی سامان بخشیدن و قوام دادن زندگانی پس از مرگ، یعنی عمر جاودانی که در گورهای گندید موجودیت یافته است. مقبره‌های مصری دژهایی بس استوار و ناگشودنی بوده است. آنان مردمانی بوده‌اند که مرگ ادواری طبیعت را با خود سنجیده و در اثر این قیاس به مرگی ابدی ایمانی نداشته‌اند. همان‌سان که طبیعت در فصول معینی زندگانی را از دست هشته و در موسماهایی دیگر زندگی از سرمی گرفته، انسانی نیز همین سان به مرگی وقت دچار آمده و دگر باره روح و همزاد در قالبی هبوط می‌نمود. به همین جهت جسد‌ها را مو می‌ایی نموده و در اطاق‌هایی مخصوص که گرداگرد آن را افزارها و وسائل زندگی وزینت‌آلات و مجسمه‌های کوچک و بزرگ پوشانیده بوده است قرار می‌دادند تا مرد و سایل زندگانی را در دست رس داشته باشد، در این مقبره‌ها زندگانی نیمه تمام نخستین را ادامه دهد تا آماده ورود به دومین مرحلهٔ حیات گردد. رمز پیکر تراشی مصری برهمنامه استوار است و آنان براین بودند که با ساختن پیکره‌ها و قراردادن آن‌ها در گور، جسمی اضافی برای مرد تدارک کرده‌اند تا در صورت پوسیدن و متلاشی شدن جسد مو می‌ایی شده، روح پناهگاهی مطمئن و ناپوسیدنی برای هبوط و ادامه زندگی داشته باشد.

در مقبره، در تابوت، کنار جسد مو می‌ایی شده همواره مجسمه‌یی که به عنوان جسم قابل اطمینان مضاعفی برای هبوط روح ساخته می‌شده قرار داشته است که به شکل صاحب جسد مو می‌ایی پرداخته می‌شده است و همان گونه که تذکر داده شد این برداشت والگوبی بوده در عقاید مذهبی که هبناش طبیعت وزایش و مرگ روح

^{۲۴} نباتی در مصر بوده است.

به طوری که گفته شد در همین مکان‌هایی که جنبه مذهبی دارند، چون: اهرام، مقابر و معابد است که به نقاشی‌ها و مجسمه‌ها و آثار هنری دیگر دست رسانیده‌اند کنیم. نقش بر جسته‌های مصری بر دیوارهای اهرام و دخمه‌ها و پرستش گاه‌ها جملگی دمایان گر مراسم، آداب و رسوم مذهبی می‌باشند. از مصر باستان هزاران مجسمه سنگی، مفرغی و سفالی بر جای مانده است و این مجسمه‌ها از عظیم ترین‌شان یعنی ابوالهول که در نزدیکی اهرام سه گانه قرار دارد وهم چنین مجسمه عظیم و بیست متری ایپ سام بول [Ipsamboul] گرفته تا پیکرهای سفالین و گاه گلین کوچکی که در کناره‌های جسد‌های مومنیایی شده قرار داشته، جملگی معرف مفاهیم دینی و فلسفی می‌باشند.

آن چه که گفت وقابل تعمق است هم آهنگی طبیعت و خوی انسانی است در مصر. هم چنان که هوای خشک مصر دوام اشیا و بقای آن‌ها را تضمین می‌کند، به قیاس - طبع مردمان این سرزمین نیز خواهان و طالب بقا و جاودانگی شده است. ساختن مقابر و اهرام عظیم، مومنیایی نمودن جسد‌ها و نهادن پیکرهای کوچکی کنار آن‌ها، ترسیم مراسم مذهبی بر دیوارهای و کنده کاری‌های از دروغی و مجالس میهمانی و ضیافت جملگی با اندیشه جاودانگی خواستن و بقای بشری توأم بوده است. تحولات و دیگر گونی‌های مذهبی در هنر مصری نیز بسیار مؤثر بوده است. هر

۲۴ - سرشاری عشق انسانی نسبت به ادامه زندگانی، آرزوی وضعی بهتر و زندگی بی شایسته‌تر با شرایطی بهتر موجب اندیشه‌های مذهبی درباره زندگانی دومی شده است کمتر قوی و ملتی را مشاهده می‌کنیم که دستگاه مذهبی واصل دیانت شان فاقد جهانی دیگر باشد، منتها این جهان دوم در ادبیان ومذاهیان مختلف و میان اقوام و قبایل و ملل گوناگون تقسیمات و چگونگی‌های مختلفی داشته است برای آگاهی نگاه کنید به کتاب اول -

چند هنر مصری تابع قیود و سنت‌های بی‌شماری بوده است که جنبه پیشرفتگی را از آن حذف می‌نموده، لیکن تحولات مذهبی اثری تکان دهنده داشته قوی ترازنی و قیود. شیوه یکتاگرایی *Monotheisme* ایخناتون^{۲۵} و ستایش‌های بی‌شایبه او برای

Amenhotep ۲۵ - به سال [۱۳۸ پ - م] پس از مرگ آمن هوتب سوم پسرش آمن هوتب چهارم بر تخت نشست و این همان فرعونی است که بعد‌ها به نام ایخناتون Ikhnaton سلطان ضد مذهبی و آزاده و شاعر پیشه تاریخ مصر باستان شناخته شد. ایخناتون دارای اندامی ظریف و جمجمه‌بی بزرگ و چشمانی درشت بوده که خوبی حساسیت از آن‌ها نمایان بوده است. به محض آن‌که به سلطنت رسید بی‌محابا و ملاحظه از در مخالفت با دین آمون برآمد و کاهنی که به دست آویزان دین و شایر ناهنجار و بت پرستانه آن به اغفال و اعراض مردم مشغول بودند هدف تضیيق و دشمنی اش قرار گرفتند. او که دارای اخلاقی وارسته و نمونه‌بی از پاکی و امانت بود از این‌که مشاهده می‌کرد گروهی از زنان در معبد کرنک Karnak به ظاهر در عنوان کنیز کان و هم‌خوابگان آمون و در حقیقت وسیله خوش‌گذرانی و عیش و عشرت کاهنان بودند سخت به هیجان آمد. دغل کاریها، حبله بازیها و نادرستی‌های کاهنان که به نام وی بر مردم بسی فشار آورده و بی‌عدالتی‌هایی درباره شان مرتكب می‌شدند، طبع حساس انسان دوستش را متأثر می‌ساخت. این همه فسق و فجور که در پرده دین‌داری و تقدس انجام می‌شد و این همه قربانی و خون‌دیری که محراب‌های معابد را رنگین می‌کرد و آن همه طلسم‌ها و تمویذها که یک سره مردم را درجهل و نادانی و سیطره خرافات نگاه داشته بود چنان‌aura بر انگیخت و تهییج نمود که قدرت و نفوذ کاهنان را به هیچ انگاشت و در کمال شجاعت و همت اعلام کرد که تمام آداب و شایر و رسوم دینی بی‌بیان و کثیف و بت پرستانه است، نقش خدا یان جملگی دروغین و جهان را تنها خدایی است بگانه که همان آتون Aton است.

ایخناتون چنین گفت که جهان را خدایی است یگانه و ما فوق تمام خدا یان دروغین که در خورشید است وهم اوست که پر اگنده روشی و زندگی بر روی زمین می‌باشد. این شاه شاعر پیشه و حساس چنان مجدوب خدای خود شده بود که دلش از شادی و سروری آسمانی لبریز گشت و به معین جهت نام نخستین خود را از آمن هوتب که در آن کلمه آمون

خورشید تأثیرشگرفی در هنر نمود که هنرست گرای و مقید مصری را به راهی نو و زنده هدایت کرد تتحول مذهبی که این یکتا گرای^{۲۶} مصری که خود فرعون نیز

وجود داشت به نام ایخناتون ، یعنی «خرسندی خورشید» بنگرداند .

سرا نجام کارش به ناکامی کشید . کاهنان توطنده کردند و در این توطنده جمعی ازا و باش را تحریک به شورش نمودند اوضاع داخلی نا آرام و وضع خارجی در هم و مغشوش بود سرا نجام به نگامی که به سال [۱۳۶۲ پ - م] در سن سی سالگی از جهان رخت بر می بست دلی آزرده از ملت ناشایسته اش داشت که نسبت بدوبی سپاسی روا داشته بودند در این اوآخر نگامی که گورش راشکافتند ، ورقه ولوحی از طلا در آن یافتد که حاوی آخرین سرود - عاشقانه اش درباره خداش بود -

نفس گرم وزنده بی را که از سینه تپان تو برمی آید تنفس می کنم .

هر صبح گاهی جمال و زیباییست را می ستایم ، و با اشتیاق چشم به آن دارم که نوابی لطیف و جان فزایت را با پیک باد شمالی بر گونهایم حس کنم
تاجوارح واعضاًیم با پیک وزان توجوانی بازگیرد
دستت را به جانب من دراز کن و چنان خواه که روحت با هستیم بیسامیزد و در آن زندگی جاوید یا بهم

آن گاه مرا به نامم به جاودانگی یاد کن که این نام هر گز هستی را فراموش نکند
۲۶ - توحید و یکتا گرایی ایخناتون در تاریخ مصر باستان بی سابقه نیست . مدت هایی در از قبل از فرعون نام برده رسم جاری پرستش خدای خورشید آمون رع Amon - ra بوده است؛ منتها این خدایی جهانی و یکتا شناخته نمی شده بلکه تنها خدای مصر بوده است . لوحه بی هم اکنون در موزه انگلستان از زمان آمن هو تپ سوم باقی است که سرودی در مضمون توحید و ستایش خورشید از دو معمار به نام های سوتی Suti و هور Hor شناخته شده است :

BREASTED The Development of Religion and Thought in Ancient Egypt

بود ایجاد نمود ، همان گونه که روحی جدید و تازه در کالبد مذهب مصری بر دمید ، موجب گشت که هنرمندان از عالم پندار به واقعیت و طبیعت جاندار روی نمایند اگرچه مدت این مذهب تو ، وزندگانی آور نده آن و دوران هنری که در بستر این حوادث پدید شد بسیار کوتاه بود ، اما در همین زمان کوتاه نیز آثار هنری جالب ابداع شد که به جای نقش‌ها و مجسمه‌های خشک و خشن و پراز زاویه‌های هندسی آثاری موزون با حرکاتی دلنشیان و جنبش‌های طبیعی و انحنای و برجستگی‌هایی جالب که دور از هر گونه تصنیع و تظاهری بود به وجود آمد که هماهنگی شگرفی داشت با سرود خورشید ایختناتون .^{۲۷}

۲۷ - شاید سرود سرورانگیز و ستایش گرانه ایختناتون از خورشید - یکی از جمله سرودهای بلند مصري باشد که از آن زمان به جای مانده است. این سرود بی‌شك از زیباترین نمونه‌های ادبی مصر باستان است که قسمت‌های کوتاهی از آن را نقل می‌نماییم -

ای سرچشمۀ زندگانی وای آتون زیبا
وه کام گرفتنت ازافق آسمان چه دلکش است
سر اسرزمین را با اناوار زرد گونت به زیبایی می‌کشی ،
چون تو زیبایی ، درخشنان و بزرگی و در عظمت مافوق هر زمینی .
جمله خدا یان کوچک واسیر تو اند ،
ومحبت و بزرگی تو آنان را به تنظیم آورده است
هر چند از زمین گاه ، به آسمان بسیار دوری ،
لیکن اناوار جان بخشت به زمین رشته بزرگی تو است
به هنگامی که رخ در فتاب فرومی پوشی
زندگی از زمین رخت بر می‌بندد ، و به سان مردگان جنبش ازاوبار سفر می‌گیرد ...
به هنگامی که سرازافق دگرباره بر می‌کشی ، زمین زرین می‌شود
و چون به هنگام روزانوارت را بر می‌افشانی ،
تاریکی دی جنبشی از برآبرت به دور رانده می‌شود ...

۷ - بین النهرين

مقایسه و وجود اختلاف مذهب مصر و بین النهرين، تأثیر در هنر دو منطقه، عقاید سومریان درباره جهان دیگر و اثر مذهبی در هنر، نقاشی با بلیان، مقایسه محدود میان هنر و دیانت، سخنی و خشونت در مذهب آشوری، هنر آشوریان، زندگانی هادی و خدایان، چگونگی ساختمان معابد، هنر مرگ و هنر زندگی، معابد بابلی، برج ها یا زیگورات ها، شکل فنی زیگورات ها، دستگاه سلطنت مادی در معابد، هنر و مذهب آشوری

در بین النهرين آن گونه که هنر و مذهب در مصر باهم آمیخته بودند، نبود. همان گونه که در قسمت مصر ملاحظه شد هنر و دین در آن سرزمین به شکل تار و پودی به هم تنیده شده بودند. هنر محدود نیز نبود، بلکه زمینه بسیار وسیع و گسترده

ای آفرید گاریکنایی که برآبری نداری،

تو زمین را آن چنان که برآن بود آفریدی.

به هنگامی که گردت حصار تنها بی بزرده بودی

جنپندگان را از که ومه،

و آن چه که بر روی زمین است،

و سر زمین های بیگانگان از سوریه تا کوش:

وزمین مصر...

به تنها بی هزاران صورت می پردازی؛

جمله چشمها از سر زمین های دور و نزدیک،

در همه حال تورا در برابر خویش می بینند،

چون تو بر فراز فای زمین آتون روزی

جایت همواره در قلب من است:

و جز پسرت ای خناتون،

کسی دیگر عظمت و شناخت تورا در که نکرده.

برای آگاهی از ترجمه کامل و تفسیر و توضیح این سرود به کتاب چهارم، قسمت مصر

رجوع نمایید

داشت . اما در بین النهرين نسبت به مصر ، هنر دامنه‌ی محدود داشت که در زمینه مذهبی نیز محدود نمی‌شد . در مصر فرعون‌ها جزو خدایان بودند . خدایانی که پرستش شان از بتها و دیگر خدایان به‌شکل زنده تر و جدی‌تری صورت اجزاء‌ی داشت و به‌همین سبب ساختن و تراشیدن پیکره آنان نیز در کادر هنر مذهبی شناخته هی شود . اما در بین النهرين شاهان و سلاطین عنوان قهرمانان را داشتند و گاه اتفاق می‌افتد که به‌شکل یکی از نیمه خدایان در عی آمدند و این نیز امری بود نادر^{۲۸}

از سویی دیگر بایستی مقایسه‌ی میان توجه به جهان زیرین بین النهرين و دنیای دوم مصر بر افکنیم . به‌طور کلی می‌توان برخلاف تأیید و تأکید اساطیر سومری و بابلی درباره جهان زیرین ، بابلیان و سومریان و سرانجام کناره نشین‌های فرات و دجله را مردمانی دانست که بیشتر بادید مادی به‌زندگانی می‌نگریستند . آنان بیشتر و به‌اندازه قابل توجهی زیادتر از مصريان به‌زندگانی این جهان اهمیت قایل شده و درباره زندگانی دوم هسامحه و تعلل می‌ورزیدند . این نیز دو مبنی دلیلی می‌تواند تلقی گردد درباره تفاوت در جاتی میان زمینه وسیع هنر مصری و سطح محدود هنر هلال حاصل خیز

نقاشی هیان بابلیان نقشی داشت فرعی و تشریفاتی بود برای تزیین پیکره‌ها .

۲۸ - همواره در تاریخ اقوام و ملل باستان قهرمانان مقامی بس رفیع داشتند که اغلب به مقام خدایی ارتقاء یافته و گاه در سلک یکی از خدایان بزرگ متسلک می‌شدند . این امر در روم و یونان باستان بسیار رواج داشته است وهم چنین میان بسیاری از قبائل ایندیابی حتا در آفریقا نیز دیده شده و میان سرخ پوستان آمریکای شمالی نیز بی شناخت نیست . در سوهر گیل گمش Gilgamesh از جمله قهرمانانی است که به مقام خدایی بازرسید وهم چنین اوتان اپیش تیم Utanapishtim پادشاه خردمند شهر شرویاک یعنی یکی از پنج شهر پیش از توفان نیز از جمله شاهانی است که مقام خدایی یافت :

پیکره‌تر اشی در بین النهرين بسیار محدود و بدبوی بوده. پیکره‌ها جملگی همانندو سخت‌خشن می‌باشد. همه پیکره‌ها دارای هیأت‌های مشابه وهم سانند. شاهان و سلاطین همه یکسان با عضلاتی بس قوی و در هم رفته تراشیده شده‌اند و گویی مجسمه‌هایی هستند که از یک ماشین خارج گشته‌اند.

پس به شکلی که ملاحظه می‌شود از همین مقایسه محدود میان هنر و دیانت مصری و هنر و دیانت بین النهرين نتیجه گرفته می‌شود که دیانت می‌تواند تاچه‌پایه‌یی در اعتلا و گستردگی هنر و فراوانی آثار و ساخته‌های هنری مؤثر افتد. خوی‌خشون و جنگاوری آشوری را در مذهب و ساخته‌های هنر آشوری، و خوی‌نرم و مذهب انسانی یونانیان را نیز در پیکره‌های مرمرین خدايانشان ملاحظه می‌نماییم.

به هر انجام پایین‌نشینان رودهای دجله و فرات که سومریان نامیده می‌شدند سرزمین‌شان بسی حاصل‌خیز و اغلب به کشاورزی و تجارت اشتغال می‌ورزیدند. روح حادثه‌جویی و جنگاوری‌شان نیز بر آرامش خواهی و صلح طلبی فزونی داشته‌است. به همین جهت است خدايان آن‌ها به جنگ و سینه ترغیب‌شان نموده و خدايانی هم چون ان‌لیل، خداوند و فرمانروای زمین، آنو خدای آسمان، شاه‌آس خدای خورشید، آهـآ خداوند دریاها فن ناری‌اسین خداوند و الاهه ماه، اشتار الاهه عشق و زیبایی، ادد خدای تند و آذربخش، ارش‌سکی‌گمال خداوند خاک و زیر خاک، هردوک خداوند گار شهرها فی نیب خداوند جنگ، نرگمال خدای جهان زیرین و . همواره میان خود به توطئه و کنکاش و جنگ سرگرم بوده‌اند²⁹

سومری‌ها بسیار کم به پیکره‌سازی می‌پرداخته‌اند و شاید یکی از علل این امر کم بودن و نایابی سنگ در این منطقه از تمدن جهان باستان بوده باشد. با این که

29 - Enlil . Anw . Shamash . Ea . Nannar . Sin . Ishtar

Adad . Ereshkigal . Marduk . Ninib . Nergal .

میان خدایان خود ، خدایی به نام اورورو Oruru که الاهه پیکر تراشی بوده داشته‌اند ، با این وصف همان گونه که ملاحظه شد پیکر تراشی در سومر ، و اصولاً تمدن‌های بین النهرین نمود و اعتلایی نداشته است .

همان گونه که گفته شد اعتقادات دینی مصری‌ها و سومری‌ها دارای وجود و جوهر اختلافی به‌ویژه در قسمت اعتقاداتی درباره زندگی دوم بوده است . سومریان برخلاف مصری‌ها برای سرای پسین وجهانی آن سوی جهان مادی ، ارزشی چندان قابل نمی‌شدند . در بعضی مواردهم چون خیام فیلسوف و استاد ایرانی بر آن بودند که آن جهان را موردی مجھول است و بازآمده بی از سرای پسین به این جهان نیامده تا حقیقتی از آن سرزمین را تأیید نماید .^{۳۰} به همین موجب توجه چندانی نسبت به تدفین مردگان روا نمی‌داشتند البته این امری قطعی و جزئی نبود؛ چون در جهان باستان و تمدن‌های ابتدایی و همچنین تمدن‌های زنده امروزی^{۳۱} کمتر موردی دیده

۳۰- تا چند زنم به روی در بیان خشت
بیزار شدم ذ بت پرستان کنشت
خیام که گفت دوزخ خواهد بود؟
که رفت به دوزخ و که آمدز بھشت؟

البته این که اجمالاً تذکرداده شد که در بین النهرین اعتقاد و گرایشی چندان به جهانی واپسین نداشته‌اند ، به نسبت مقایسه‌بی است که با سرزمین مصر و پندرهای آن قوم بستگی داشته و این که شعری از خیام شاهد آمد بایستی تظرداشت که در می‌تولوزی سومری و با بلی نمونه‌هایی از بزرگش بشرها و کسانی دیگر در سالک قهرمانان و نیمه خدایان و خداوندان گازان از جهان زیرین به دست آمده . نگاه کنید به :

تاریخ ادیان : کتاب اول ، بخش دهم . کتاب دوم بخش چهاردهم
آنده بک پندرار : پیوست بخش پنجم - تاریخ اعتقادهای مذهبی

۳۱- نمونه‌های عقاید و مراسم فوق را در تمدن فعلی و ادیان زنده این زمان هم مشاهده می‌نماییم . این امر را میان مسلمانان به شکل آشکاری می‌توان مشاهده نمود . زیرا قبل از مرد چوب انار و یا چوب محکم و استواری دیگر قرار می‌دهند تا به هنگام رستاخیز و یا مورد سوال و جواب قرار گرفتن داوران جهان زیرین در حال ایستادن به آن تکیه دهند . زیرا زبان

می‌شود که در تزیین گور و مقبره و حتا همراه کردن چیزهایی با مرد در دل خاک تغافل ورزند. در بین النهرین همان‌سان که میان طبقات اجتماعی تفاوت‌هایی فاحش موجود بود، وهم‌چنان که در بابل زمین تنها بزرگان و اشراف و فرمان روایان در سرزمین بی‌تفاوت تاریکی و روشنایی مقام داشتند و کهتران طبقاتی را در آن سرزمین پسین راهی نبود - مراسم تدفین به گونه مصریان نیز تنها در باره شاهان ووابستگان نزدیک بدانان اجرا می‌شد. پس وسائل زندگی و اسباب و پدیده‌های هنری را تنها برای شاهان به گور می‌نهادند و در این قسمت به هیچ روی هنر آنان در نقش و نگارهای مقبره‌ها و تندیسه‌ها و پیکره‌ها با هنر مصری و اهرام و مقابر سرزمین نیل قابل مقایسه نبود.

در مقام قیاسی از لحاظ طرح معنوی و درونی می‌توان هنر مصری را هنر مرگ و هنر سومری را هنر زندگی نام‌نہاد. سومه ریان به ساختن کاخها و قصرهایی پرداختند که وسایل زندگی و آسایش در آن‌ها مراعات می‌گشت. معابدی که خدا یا انسان از آن جاهای پر زندگی، مردم نظارت می‌نمودند، جاییگاهی بود برای بهره وری از

مردگان تربیت و خاک مقدسی می‌گذارند تا داوران از هیبت تقدس آن خاک تخفیف و مراعاتی در حال مرده مرعی دارند. در فولکلور ایران نیز مواردی است که چیزهایی گرد مانند رادر دهان مردگان می‌کنند تا با پراندن و فوت کردن آن گردها در چشم انداز داوران بگرینند. در این زمان با عجایب و شگفتی که حاصل تمدن معاصر است به آداب تدفین مردگان در زمان‌های باستان نگریسته می‌شود، در صورتی که در مواردی متmodern معاصر بر گذشتگان خود پیشی گرفته‌اند. این امر را به وضوح در قبرستان‌ها می‌توان نگریست. آرامگاه‌های در اطاقی قرار دارد که دیوارهایش منقوش و مزین به تصاویر و لوازم زندگانی است. شبی‌ها در آن مکان‌ها برای روشنایی چراغ‌ها می‌افروزنند و نزدیکان مردگانه‌گاه به آن جا آمده و قبا مردگان هم چون کسانی در قید زندگانی صحبت و درد دل می‌دارند. قربانی‌ها و پیش‌کش‌ها و نذرها یی که در مواقیع معن پرای مردگان می‌شود، دست‌کمی از اعمال تمدن‌های باستانی ندارد.

اذات و تنعمات دنیوی . جنبه‌های زندگی زمینی حتا در خدایان سومری و بابلی نیز به‌شکل قوی و توانمندی جریان و رسوخ داشت . این خدایان هم چون ممالکان بزرگ دارای مال و منال و املاکی وسیع بودند که در توسعه و گستردگیش بسی کوشایی می‌ورزیدند . هریک از خدایان حامی و سلطان راستین شهری بودند که نماینده‌یی را به‌عنوان شاه مجازی آن دیار از جانب خود مأمور می‌کردند . نن نار Nannar الاهه و خداوند گار ماه حامی و سلطان واقعی شهر اور عیا بود . این خداوند گار هم چون شاهان زمین خاکی ، درباری بس وسیع داشت که راهبان و کاهنان بسیاری در خدمتش بودند کسانی نیز به‌عنوان وزیر و معاون داشت که کارهای درباری اور ارتق و فتق و تمثیت می‌کردند : مثلا وزیر جنگ ، وزیر تشریفات و وزراپی دیگر به خدمت آماده داشت به همین جهت است که معبد او در شهر اور پرستش گاهی بس عظیم بود که در سازمان داخلی آن تشکیلاتی بس عظیم و شاهانه بر پا بود .

معابد و پرستش گاهها اغلب هم سطح با خانه‌ها بنا می‌شد ساختمان این معابد به مناسب فقدان سنگ ، با آجر بنا می‌یافتد و اکثرآ مکعب شکل بودند موافق با خانه‌سازی و طرح‌های بناسازی در ادارات و دوایر دولتی و بناهای شاهی حیاطی وسیع هیان معبد قرار داشت که گرداگرد آنرا غرفه‌ها و حجره‌هایی که برای پرستش و انجام فرایض دینی و جایگاه کاهنان و کاهندها و رو سپیان مقدس بود تشکیل می‌داد . کنار معابد برج‌هایی قرار داشت که آن‌هارا زیگورات Ziggurat می‌نامیدند و این برج‌هایی به‌شکل مکعب بودند با طبقات مختلف که هر طبقه‌یی از طبقه زیرین کوچک‌تر بنامی یافت . این برج‌ها جنبه‌های پرستشی و دینی داشتند و به‌عنوان ضریح و آرامگاه خدای صاحب معبد تلقی می‌شدند . در ضمن کاهنان به‌عنوان رصدخانه و کارهای نجومی نیز از این برج‌های بلند بهره می‌بردند .

برای مثال می‌توان از برج شهر او را یاد کرد. این برج مجاور پرستش گاه فن نار الاهه ماه و دارای چهار طبقه بوده است که هر طبقه در قسمت فوقانی از طبقه تحتانی کوچک‌تر و قسمت زیرین آن به تنها ی شانزده مترا بلندی داشته است. برج نام برده شده دارای سه رشتہ پلکان یک سد پله‌یی بوده است که زایران را به زیارت گاه می‌رسانیده. صالح ساختمانی این برج بنابر معمول بسیار ابتدایی؛ یعنی از گل و خشت خام می‌باشد که نمای خارجی آن را با آجر پوشانیده‌اند. طبقات برج نه بر آن که از لحاظ سطح و اندازه بایک دیگر متفاوتند، بلکه از لحاظ رنگ و سمبل‌ها نیز هفاهیمی گونه‌گون را ادامی کنند. در طبقات این برج‌ها هر رنگی سمبل ورمزی دارد. حیاط و صحن داخلی سفیدرنگ و طبقه‌نخستین به رنگ سیاه که شاید سمبل و کنایه‌یی از جهان زیرین بوده است رنگ داشته – طبقه‌دوم به رنگ سرخ که کنایه‌یی از جهان خاکی بوده است و سومین طبقه به رنگ آبی؛ یعنی مظاهر آسمان و چهارمین طبقه‌یا محراب و گنبد برج به رنگ ذرین که کنایه‌یی از خورشید می‌باشد ملون بوده است.

حجاری‌هایی که با نقش‌های برجسته بر سنگ از سومر باقی‌مانده، بر خلاف پیکر اشی وضعی که در این قسمت دامن گیر هنر سومری بوده است – قدرت و ارزش فراوانی دارد. این نقش برجسته‌ها اغلب به اشکال مسلسل و پیاپی بازگو کننده داستان‌هایی می‌باشد که عبارتند از موضوع‌های جنگی و مذهبی. یکی از این نقش برجسته‌ها در حالاتی مختلف شاه اور نامو Urnammu را در حضور نار خدای ماه نشان می‌دهد و این نقش‌ها بر دیوارهای مقبره‌یی نقش است.

هنر آشوری هنری است با فقدان ظرافت واصل نیرومندی و بزرگ پردازی. آشوری‌ها بهار باب انواع و خدایان گونه‌گون عقیده داشتند و خدایانشان جملگی عنوان خدایان نگهبان را دارا بودند. تجسم این قوم جنگاور و خشن از خدایانشان

همراه بازورمندی مفرط و توانایی زیادی بود و به همین جهت در پیکره‌ها و نقش اندازی‌های خدایان می‌کوشیدند تا این قدرت و نیرومندی را به نحو احسن افاده نمایند و این معنارا در پیکره عظیم و نیرومند گیل‌غمش Gilgamesh که ساخته دست هنرمندان آشوری است و چهارمتر و هفتاد ساله‌تر طول دارد مشاه می‌کنیم.

۸- هنر و دیانت ایران

وجوه سمبلیک و اثرات مذهبی، آثار مفرغی لرستان، نقش بر جسته مذهبی در کوران گون، آثار کیش زردشتی در هنر ایرانی، مقابر مادها، قسلط اسکندر و تأثیرات یونانی، هنر و دیانت اشکانیان، چگونگی مذهب و رونق پارسیان، آثار زردشتی در هنر اشکانی، آزادی مذاهب، کونا گونی هنرها، تأثیر دیانت یونانی در هنر اشکانی، سفال‌کاری و تابوت‌های سفالین، تدفین اشکانیان، هنر ساسانی، وحدت مذهب در زمان ساسانیان، مانی و هنر نقاشی، تأثیر هنر ساسانی در جهان

هنر ایرانیان نیز در وجوده رمزی و کنایه‌بی خود نقش‌هایی از تأثیرات مذهبی دارد. از آثار مفرغی که در لرستان به دست آمده تا اندازه‌بی بازگو گر عقاید مذهبی قومی است که در سلسله جبال زاگرس سکنا داشته‌اند. از پیکره‌ها و مجسمه‌های کوچکی که در این مناطق بافت شده می‌توان حدس زد که پرستش بعضی پرندگان و حیوانات مرسوم بوده است. هم چنین است حجاری‌های ایران باستان که هم چون نقش بر جسته‌های آشوری، باپلی و سومری نمایان گرحوادث و جنبه‌های مذهبی و ماجراهای تاریخی می‌باشد.

از جمله مهم‌ترین این حجاری‌ها که به سال [۱۹۲۴] در گوران گون واقع در فارس پیدا شده است نقش بر جسته‌بی است مربوط به دو هزار سال قبل از میلاد این نقش بر جسته‌بی است کاملاً مذهبی که در آن الاهه‌بی با پرستش گران دیده می‌شوند. این الاهه به روی تختی شکفت که از همار چنبره‌زده تشکیل یافته بر نشسته

ودوشاخ از تاجی که بر سر دارد بیرون زده است . الا هه جامی به دست دارد و به این می مازد که بر آن است تا از مایع مقدس آن جام به پرستش کنند گان تیاز کند . آثار مذهب زرده است و تأثیر اعتقادات این کیش در هنر ایرانیان به آشکاری دیده می شود . این تأثیر باشکل مستقیم بدرویژه در قسمت حجاری و نقش بر جسته قابل روئیت است . در زمینه معمازی قبل از زرده است ؟ یعنی از زمان مادها پیش رویهای زیادی نصیب ایرانی ها بوده است . بسیاری از مقابر زمان مادها در دامنه کوهها و صخره ها کشف شده که از تزیینات آن ها به تأثیرات دیانت در هنر آگاهی حاصل می آید . هنر همان گونه که ملاحظه کردیم به شکل شگرفی تابع تحولات مذهبی و فکری است ، و این امر را از زمان سلط اسکندر بر ایران زمین در کمی نماییم . در حقیقت تأثیر مستقیم دیانت و هنر یونانی را در ایران بایستی از همین زمان دانست و تأثیر این دیگر گونی از هنر های زمان سلط اسکندر به بعد مقایسه هنر این زمان با ادوار پیشین روشن می شود . تابوت های سفالینی که از زمان اشکانیان به دست آمده و یافته شده هایی دیگر در مقابر این قوم مبهمات و تاریکی هایی را که درباره دیانت اشکانیان در تاریخ وجود داشته تا اندازه بی بطرف می نماید

با آثار محدودی که به دست آمده است می توان اند کی تقدیر مزداییم و کیش زرده سی را میان اشکانیان تأیید نمود . لیکن آن چه که مسلم است اشکانیان نخست از آیین زرده است به کلی بیگانه بوده اند و شیوه پرستش آنان نیایش نیروهای طبیعی ، به رویژه ماه و خورشید بوده است . لیکن بعد از سلط پارتبه سلاطین این قوم کم و بیش به آیین ایرانیان زرده شی گردیدند . در پشت سکه های بلاش اول نقش آتش گاه تقر گردیده است . هم چنین تاج گزاری تیرداد اول در معبد ناهید صورت گرفته و آتش گاهها و پرستش گاههای نیز به وسیله شاهان اشکانی برپاشده است . اما با تمام این احوال اشکانیان در باره مذهب هم چون ساسانیان سخت گیر نبوده و تسامح

می‌ورزیدند. در این زمان یونانیان تابع اشکانی به آزادی در معابد خود مراسم دینی شان را انجام داده و پارتی‌ها به پرستش ها و خورشید از آزادی برخوردار و یهودیان از جانب آنان حمایت می‌شدند. به همین سبب است که هنر در این زمان به گونه‌هایی متفاوت تحت تأثیر مذاهب مختلف نشوونما یافته و در اشکالی نمایان گردیده است. یکی از ارزش‌ترین نقاشی‌های یافت شده از زمان اشکانیان آثاری است که از گوه خواجه واقع در سیستان به دست آمد. این اثر احتمالاً میانه قرن یکم میلادی نقش پذیرفته و تأثیر مستقیم و شدید دیانت یونانی در هنر ایرانی را می‌نمایاند. تزیینات در زمینه این نقاشی به وسیله گل‌ها و نخل‌ها و برگ‌های نیلوفر و خطوط وسطوح هندسی انجام شده. در قسمتی نقش زیبای اروس Eros رب النوع عشق یونانی را ملاحظه‌می‌کنیم که بر اسبی سرخ نگسوار است. در قسمتی دیگر شاه و ملکه یونان را مشاهده می‌نماییم که بندبازان و رامش گران نیز درزواایا نقش شده‌اند.

از مظاهر دیگر در خشان هنر اشکانی سفال‌کاری است که در قسمت تابوت‌سازی بهره بسیاری داده است. این تابوت‌ها رمز تدفین مردگان پارتی را آشکار می‌کنند و از جانب دیگر نشانی است که آنان به شیوه زرتشتی سلوک نموده و مردگان خود را در هوای آزاد قرار نمی‌داده‌اند تاطعمه حیوانات و پرندگان گردند، ^{۳۲} بلکه نزد

۳۲- روایت هرودوت Hérodote مورخ باستان یونانی در باره دفن مردگان به وسیله پارس‌ها که روایتی نادرست و تحریف شده‌می‌باشد موجب آن‌گشته تارسوخی در عقاید بسیاری از خاورشناسان گذشته نزدیک بینماید، در صورتی که هرودوت در این باره بسیار سطحی آن‌دیشیده و از مظاهر امر تتابع نادرستی گرفته است، او می‌گوید که:

جسد مردگان قبل از دفن بایستی به وسیله سگی یا پرندۀ بی شکاری تکه تکه گردد.

در مورد معان من به این روش نزدشان اطمینان کامل دارم، چون آنان این عمل را در انتظار عام انجام می‌دهند. در هر حال پارس‌هایی نیز هستند که مردگان را قبل از دفن در خاک با مومناندود می‌کنند و...

آنسان شیوه گویی تدفین مرسوم بوده و از بیر کت این شیوه و رهگذار همین آین است که این زمان تابوت‌هایی سفالین در کمال تقاضت و زیبایی ره آورد ما از آن تمدن شده است. اشکانیان مردگان خود را در تابوت‌هایی سفالی نهاده و دفن می‌کردند. اما از یافته‌های باستانی دونوع تابوت به دست آمده است. شکل نخست که جهت بزرگ سالان بوده از جانبی پهن و از سویی دیگر باریک بوده است که مرده را از سر در طرف پهن‌تر در تابوت می‌خواهند. این تابوت‌های سفالین رساننده چیره دستی شگفت این قوم است در هنر سفال‌سازی. لعاب بسیار شفاف و صاف و یا کدست بوده و به رنگ‌های تیره گوناگونی از آبی سیر، سبز تیره رنگ و گاه دورنگ روشن و تیره و به ندرت رنگی روشن می‌باشد. زمینه این رنگ‌ها با گل، نخل، مو، گیاه و بعضی رستنی‌ها به شکل بسیار زیبایی طراحی شده که گاه باتصاویری از زنان، سربازان، رفاقتگان و شکل‌های دیگر انسانی شکل اندازی گشته است. نوعی دیگر تابوت‌سفالین نیز می‌ساخته‌اند شبیه به پاپوش‌هایی راحتی که دارای سرپوشی بوده و مرده را از سر پهن آن درون می‌کردند. نوع سومی از تابوت‌ها نیز دست‌یاب شده که به شکل سبوهای دهان گشادی می‌باشد و این شکل از تابوت‌ها ویژه کودکان بوده است.

HÉRODOTE : Histoires . Livre I [clio]

اما با یستی توجه داشت که عقیده زرده‌شیان و عمل آنان درباره این که مردگان خود را تا اندازه بی در مجاورت هوای آزاد قرار می‌داده‌اند موجب این توهمندی تاریخ نویس یونانی گشته، چون در مواقیع ممکن بوده است که پرندگان و یا بعضی حیوانات به لاشه مرده حمله نموده و گوشت او را به ینما برند.

مبناً این قسم رفتار با مردگان نیز مبنی بر دستور پیامبر ایسراوی فروخت و عقیده ایرانیان درباره مقدس بودن عناصر چهارگانه بوده است. ایرانیان چون خاک را عنصری مقدس می‌دانسته‌اند بنابراین عقیده از دفن مردگان به خاک امتناع می‌ورزیده‌اند و بر آن بودند که دفن مرده در خاک موجب آلودگی این عنصر مقدس می‌شود. به طور کلی در ایران باستان از سه طریق برای گور کردن مردگان استفاده می‌شده است: مرده را درون تابوتی

توجه شدید پارتیان را در تدفین، از دقت و ظراحت و تقاضی که در ساختن این تابوت‌ها مرعی می‌داشتند می‌توان حدس زد؛ چون این سفال‌ها که در کمال استادی و زیبایی ساخته شده در بر ابر سفال سازی غیر مذهبی قابل مقایسه نمی‌باشد. انواع طروف سفالینی که از اشکانیان به دست آمده از خم و سبو و پشقاپ و تنگ و غیره فاقد طرح‌های شایسته وزیبا و عاری از تقاست و شفافیت و تقاضت تابوت‌ها می‌باشد.

دوره ساسانیان دوران تحولات مذهبی، تعصبات دینی واستحکام مبانی دیانتی ویژه، یعنی کیش زردشت است. پارس زمان ساسانیان، پارس مذهب دیانت است. این سلسله به هیچ روی اهل تسامح و تساهل در مورد دیانت نبودند. این دوران، زمان اعتلای کیش به دینی پیروزی مطلق اهورا مزدا می‌باشد. در همان زمانی که اشکانیان در مورد مذهب با تساهل و چشم پوشی رفتار می‌کردند، معبد ناهید در استخر پارس مقدمات پیروزی به دینی و آینین زردشتی را فراهم می‌آورد. هیربدان و روحانیان پرستش گاه ناهید ساخت در تلاش بودند و ساسان وهم گردانش در آن معبد مقامی رفیع داشتند

پس از پیروزی اردشیر بر اردوان پنجم، ساسانیان در امر وحدت مذهب کوشش فراوانی مبنول داشتند. سلطنت و فرمانروایی این سلسله مواجه بود با انتشار دیانت چند در نقاط گوناگون ایران. مذهب و آینین بودا در شرق از جانب چین و هندوستان انتشار می‌یافتد. در غرب ایران مسیحیت ریشه عمیقی دو اینده بود و یهود نیز که خود ریشه‌یی باستانی و رواجی فراوان داشت. ساسانیان برای وحدتی در فرهنگ ایرانی

سنگی نهاده و در دخمه‌یی می‌گذارده‌اند، و یا مردگان و مردمی را درون سردا بهی که در دل کوه می‌کنده‌اند نهاده و جلو آن را مسدود می‌نموده‌اند. شیوه سومینی بود که اغلب در موقعاً و هنگامه‌های جنگی از آن سود جویی می‌گشته، بدین طریق که با کمی وقت و خطری که دامن گیر بوده اضطراراً سر بازان کشته شده را در دخمه‌هایی سر بازمی‌نهاده‌اند و این‌ها همان دخمه‌هایی هستند که به نام دخمه‌های لشکری معروف بوده‌اند.

وبسط و توسعه قدرت سیاسی از را وحدت مذهب و رواج آیین زردشتی به کار پرداختند.

در آغاز نوعی تئلیث و سه گانه پرستی تقسیم شد . یعنی تئلیشی که از پرستش اهورآمزدا در قالب آناهیته مظهر آب - و میترا مظهر خوردشید - و زروان مظهر آتش تشکیل می شد . این تئلیث به صورت سه مذهب مستقل شروع به توسعه نمود . آن گاه مدتی نگذشت که دو آیین نوپیدا آمد . همانی در زمان شاپور اول ادعای پیامبری نموده و آیین او گروندگانی یافت . دیگر مزدک بود که با آوردن آیینی که بیشتر جنبه اصلاحات اجتماعی و انقلابی داشت در زمانی کوتاه پیروانی یافت . لیکن این هردو ناجوانمردانه و با کمال قساوت و وحشیگری از جانب شاهنشاهان عادل ساسانی با پیروانشان قتل عام شدند . مانی دانشمندی بود بزرگ و هنرمندی شایسته که هنر او نیز هم چون آیین و مذهبش تألفی بود از هنر مختلط اقوام مسیحی، یونانی و بودایی . تأثیرهایی و پیروان او در هنر ایران غیر قابل تردید است ، هنری که در هنر اسلامی نفوذ نموده و به شکل ارمغانی ره آورد کشورهای اروپایی شد . مانویان را می توان بی شک به وجود آور نده شیوه ریزه نگاری یا مینیاتور در ایران و هبدع فن تصویر در کتب خطی دانست . شیوه نقاشی مانویه را می توان به یقین دن باله نقاشی ساسانیان دانست که تأثیر عناصر خارجی در آن زیادتی گرفته و یکی از بزرگترین و سرشار ترین منابع نقاشی و فن مینیاتور و مصور کردن کتابهای خطی در هنر اسلامی گشت

معماری سازان با تحولات دن باله روش اشکانیان است و این تحولات تا اندازه بی تحت نفوذ تحولات دن بی می باشد . در شهرسازی طرح ها به کلی دگرگون گشت و در بنای پرستش گاهها و معابد و برج های آتش سبک های نوینی به وجود آمد . سقف های هلالی و گنبد زرمعماری ، به ویژه در ساختمان آتشکده ها بسیار رواج یافت مهم ترین آتشکده زمان ساسانی آتشکده بیشاپور است . آتشکده فیروزآباد و برج

وابسته به آن نیز بسی قابل توجه می باشد. در این برجها که اغلب مجاور آتشکده‌ها بنا می شد؛ بر فراز نایش آتش مقدس می سوخت و این طرح برای آن بود تا آتش مقدس در فضایی بلند و آزاد به سوزد. طرح ساختمانی آتشکده‌ها اغلب عبارت از تالاری بوده که به وسیله چهارستون بر پامی شده و روی آن راسقف گنبدی می پوشانیده است وزیر این گنبدها آتش مقدس همواره در مجمرهایی مخصوص می سوخته است در آتشکده‌ها از نقاشی کمتر و در قصور و کاخها بیشتر استفاده می شده است. نقاشی‌های دیواری اغلب روی گچ کشیده شده و حاشیه آن‌ها را گچ بری می نموده‌اند. موضوع نقاشی‌ها کمتر مراسم مذهبی و بیشتر نمایش صحنه‌هایی از جنگ و تصاویر شاهنشاهان در حالات و کارهای مختلف بوده است. هم چنین است موضوع نقش برجسته‌ها و حجاری‌ها که حاوی موضوع‌هایی مذهبی و تزییناتی تشریفاتی است در تفاخر و بزرگ داشت شاهان.

۹- دیانت و هنر یونانی

چکونگی دیانت و مذهب یونانی، از روشن‌های غیر انسانی تا دیانت انسانی، نیا پرستی، آثار هنری در مقابر، دیانت در کرت و موکنای مقایسه با یونان، روابط متقابل، خدايان یونانی، مجسمه سازی و نقش بر جسته‌ها، روش تدفین و تابوت‌های سفالین، نقاشی، روش نخستین معماری و ساختمان معابد، خدايان نگهبان شهرها، طرح ساختمانی معابد، مفبره‌ها و نقش بر جسته‌ها، انگیزه‌های اعتلای هنر یونانی

هر گاه بر آن باشیم تا از جمله تمدن‌های کوچک و بزرگ باستان و قبایل ابتدایی در این مبحث گفت و گو نماییم بی شک سخن بسیار به درازا خواهد انجامید، لیکن برای پایان این مقال ناگزیر از آنیم تا از مواردی دیگر، وهنر اقوام و مللی ذکر ناشده در این بخش اند کی دیگر سخن گوییم از یونان کمتر یاد خواهیم نمود چون مهد پیکره تراشی است. مجسمه‌های یونانی در جهان باستان بی بدل و بی همتا

بوده است و موضوع این پیکره‌ها نیز جملگی پرداختن اندام خدایان بوده است. تجلی آرزوهای نوین، تحولات و تکامل بی‌چند و چون هنر، پیکره تراشی، نقاشی، سفال کاری، نقش بر جسته‌ها و سرانجام معماری یونانی بر مبنای دیانت یونانیان استوار بوده است.

مذهب و دین یونانیان که نوعی قوانین اجتماعی را بر مبنای آزادی‌های کلی و انسانی دربرداشت، دست آویزی مستقیم بود برای تحول و تکامل هنر. همان گونه که یونانیان درمورد بینشی کلی و جامع عادت داشتند مسایل و عناصر انسانی را به صورت انسانی آن بنگرند، این مطلب را کاملاً بر دیانت و نحوه مذهبی و خدایان خود نیز تعمیم داده بودند. مذهب در یونان باستان بر اصل نیاپرستی استواری داشت و البته این دورانی بود متأخر از لحاظ روش نام برده شده. یونانیان قدیم نیز هم چون ملل و اقوامی دیگر، هنگامی که از قربانی کردن دست فرو هشتبند، از برای چیران آن، به جای قربانیان زنده‌یی که برای اموات و مردگان و خدایان خود می‌کردند، به ساختن مجسمه‌ها و پیکره‌هایی برای نهادن در مقبره و معبد اکتفا نمودند. برای پرستش و تقدیس نیاگان خود، تصویر آنان را کشیده و در خانه یا معبد می‌نهادند. از جانبی دیگر نقشی که مذهب و دیانت این قوم در اعنهای هنر داشت این بود که تصویر خود و یا عزیزان خویشتن را کشیده و در معبد یا پرستش گاه بر می‌نهادند تا خدایان آنان را مدنظرداشته و از حمایت خودشان آنان را برخوردار نمایند.

برای شاهدی که مدد کار این معنا باشد، لازم است تا تنها نظری به نحوه دیانت باستان مردم کرت Crete و موکه‌نای Mukenai بر افگنیم تامل احظه شود که مقاهم هراس آورو دله ره انگیز و معانی مبهم و تیره مذهب این سرزمین‌ها تأثیری مطلوب بر هنرها ریبا نداشته است. به راستی قیاس در این مطلب چه شگفت این مسئله را می‌شناساند که میان هنر و دیانت تا چه اندازه روابط نزدیک و متفاصل وجود دارد. برای

دست یابی به این مسأله تنها کافی است که یونان را با تمدن های بزرگ دیگر جهان باستان در مقام قیاس قرار دهیم.

در یونان خدایان با چهره ها و رفتار و کرداری انسانی در المپ جای داشتند معابد آنان نیز نشانی از زندگی زمینی داشت و خالی از مفاهیم مجرد و گاه هول آور ادیانی دیگر بود و همین نحوه بیش و دین موجب آمد که مجسمه سازی و نقش بر جسته اندازی ودها هنر دیگر تحت سلطه و تقدیم قوام یا بند و نیرو بر گیرند. درجهان هر گاه از مذهب کاتولیک بگذریم، هیچ دینی به اندازه دیانت یونانی در هنر تأثیر نداشته است، چون امروزه جمله نوشه ها، ساختمان ها، مجسمه ها و سایر آثار ادبی و هنری که از یونان باستان نزد ما موجود می باشند، به منظور های دینی تهیه شده و نمایش گر مفاهیم مذهبی می باشند.

وجه تشابه و همانندی تدفین اشکانی و یونانی را نیز در مطالعه سفال کاری یونانی باز می یابیم. یونانیان مرد گان خود را در خم هایی سفالین کرده و به گور می کردند و بی شک این رسم است که میان اشکانیان هرسوم شده و آنان نیز بر حسب روش یونانیان مرد گان خود را این گونه به خاک می کرده اند. بر خم های بزرگی که برای منظور تدفین و به جای تابوت به کارمی رفتند تصاویری از عزاداران نقاشی می شد، لیکن امری منحصر و مقيید نبود - چون تصاویر ارابه سواران و حیوانات و گاه نیز گل و بوته و نقش هایی برای تذهیب و حاشیه کاری در این خم ها به نظر هی رسد. این خم ها که به سبک تزیینی دیپولون Dipulon نقاشی شده و اغلب در نزدیکی دروازه کهرامی کوس Keramikos؛ یعنی محله سفال گران به دست آمده است اغلب به

همین شکل نقاشی شده اند ۲۲

۳۳ - این هنر یونانی بدو و به شکل ابتدایی خودش گمان نمی رود که از تأثیرات شرقی برخوردار شده باشد. خم ها و گلدان های به دست آمده از یونان به دو دسته اصلی از لحاظ طرح فنی نقش ها تقسیم می شوند: در آغاز زمینه ها تنها به یک رنگ، آن هم رنگی تیره و غیر

همان گونه که سبک تزیینی دیپولون موجب پدیدآمدن روش‌هایی نوین در تزیین‌های تابوت‌های سفالین گشت، سبکی دیگر نیز در هنر مجسمه سازی و پیکرره تراشی در پهلوپونهسوس Peloponnesos آغاز شد که وجهه همت خویش را بر حسب معمول دیانت و مفاهیم مذهبی قرارداد. این مکتب در آغاز اساس کارش تجلیل و بزرگ داشت مردگان بود و به همین جهت می‌توان آن را مبتنی بر شیوه نیاگان پرستی دانست. هنر این مکتب ابتدا با برافراشتن ستون‌هایی ساده به خاطر ویاد بود مردگان آغاز شد. اما همین ستون‌های ساده موجب تحولاتی شگرف را فراهم آوردند. سپس حجاران سرستون‌ها را تراشیده و منتش ساختند واز آن پس تکامل به سرعت شروع گشت و اشکال بر جسته‌یی بر این ستون‌ها نقش شد که هر اسم تشییع جنازه را نشان می‌داد. مکتب فوق سپس به قهرمان پرستی پرداخت و پیکرها بی‌شمار از ورزش کاران و قهرمانان به پرداخت. لیکن تخیلات مذهبی همواره پیروز می‌شد، به همین جهت پیکر را تراشی در راه پرداختن شکل خدایان برآمد و تعداد بی‌شماری

شفاف جلوه داشته است. تصاویر خشک و به شکل هندسی و دارای زوایایی بسیار کثیف بوده است و به طور کلی هیچ گونه زیبایی و جلوه‌یی نداشته‌اند. اما از اواخر قرن هشتم دکر گونی هایی چند در این نحوه نقاشی پدیدآمد که به سرعت راه تکامل سپرد. زمینه‌های سفالین به دور نگ شفاف تغییر یافت و به جای خطوط مستقیم وزوایای بسیار، خطوط منحنی و انکسارهای مورب و مقعر معمول گشت. صورت جانوران و شکل‌گیاهان نیز مورد استعمال بسیار یافت واز همین جاست که نفوذ هنر شرق با اتحادهای بسیارش در هنر بدیوی یونان شروع به تأثیر نمود.

گفته شد که منشأ تدفین قوم پارت را می‌توان منبعث از روش یونانیان دانست. با تذکری که در قسمت هنر و دیانت اشکانی داده شد، ملاحظه نمودیم که فرهنگ و هنر یونانی بالامانع در زمان اشکانیان در ایران گسترش داشته است و بازمی‌توان سربازی اشکانیان را که از روش تدفین مردگان از کپیش و رسم زردشتیان پدید شده از تأثیر شگرف رسوم و فرهنگ یونانی دانست. اما آن چه قابل گفت و گو است این که سفال‌کاری اشکانیان و تابوت‌های سفالی آنها از لحاظ هنری بر تابوت‌های سفالین یونانی بسیار برتری داشته است.

مجسمه از خدایان پدید آمد که در سرحد زیبایی و شکوه بودند.

نقوش بر جسته یونانی دارای قدمت و زمان بیشتری می باشند و این امر بدان گونه است که افسانه های زیادی درباره این قدمت به وجود آمده است^{۴۴} نقش بر جسته سازی و حجاری و کنده کاری برای تزیین مقبره ها و گورها و پرستش گاهها رواج پسیار داشت و برای موارد دینی و خدمات مذهبی از مجسمه سازی مهم تر بود. نقش بر جسته آریس تی یون Aristion در مقبره اش که به وسیله آریس توکلس Aristokles در [۵۲۰ پ-م] به وجود آمده و در موذة آتن موجود است یکی از بهترین این نوع هنر است اغلب نقش بر جسته ها را رنگ می کردند، همان گونه که مجسمه ها و پیکره های تراشیده شده را نیز به رنگ می آلاییدند. در حقیقت هنر نقاشی بیشتر در خدمت مجسمه سازی و نقش بر جسته کاری مورد استعمال داشت تا این که به صورتی کاملا مستقل شناخته شود^{۴۵} بسیاری از این نقوش بر جسته که به شکلی کاملا

۴۴- در مورد قدمت نقش بر جسته و منشأ آن افسانه های زیادی موجود است. پلی نی

افسانه بی را که درباره منشأ این هنر زبانزد است این گونه بیان می دارد که : - Pliny دختر کی عاشق پیشه به هنگامی که معشوقش در روشنایی به جانب دیواری ایستاده بود و سایه اش بر دیوار نقش بود، از سایه نقشی کشید. آن گاه پدرش به نام بو تادس Butades که شغل کوزه گزی داشت ذمینه این نقاشی را با گل پر کرده و آن قالب را پخت و بدین طریق نقش بر جسته به وجود آمد :

PLINY : Natural History

۴۵- نقاشی در یونان باستان به شکل جدا بی یافته و وجه تمایزش ، آخرین هنری است که در یونان به وجود آمد و با دیرپایی پس از جمله هنرها بی دیگر نیز از میان رفت. از نقاشی یونان باستان چیز قابل توجهی به عنوان نقاشی در دست نیست ، ولی این دست نامده ها نمی توانند دلیلی بر قدران آنها باشد . چنان که از اشعار یونانی و اشارات ادبی بر می آید می توان استنباط کرد که هنر نقاشی به شکل مفهوم آن در ایام و زمان آناکرئون Anakreon رواجی داشته است

COTTERILL : History of Art

طبیعی رنگ می شدند در معابد باقی مانده است که نمایانه تسلط هنرمندان یونانی در شیوه نقاشی و ذوق اختلاط و امتزاج رنگ‌ها و طرح‌های طبیعی می باشد.

در معماری یونانی مردم هوکه‌نای Mukenai سهم قابل توجهی دارند و این انتقال از عصر آگامنون Agamemnon تا ترپاندروس Terpandros انجام شد. سبک این معماری‌ها از لحاظ شکل اصلی مربع مستطیل بود که از دوسو؛ یعنی از خارج و داخل در ساختمان آن‌ها ستون‌های بسیاری به کار می رفت. این ستون‌ها در ابتدا فاقد نقش و طرح و حتاروش‌های شیاری و مارپیچی بودند و سرستون‌ها نیز به شکل مربع و کاملاً ساده ساخته‌می شد. این سبک معماری در آغاز ورودش به یونان کاملاً جنبه مادی و دنیوی داشت و به طور کلی بر کنار از تأثیرات دینی بود و تنها روشی بود که در ساختمان قصرها و خانه‌ها از آن استفاده می شد. اما همه‌ین روش غیر دینی به زودی در اثر انتقال به یونان جنبه کلاسیک معماری یونانی را که جنبه‌یی صرفاً دینی دارد احرار از نمود. کاخ‌های مجلل و دربارهای وسیع شاهی هوکه‌نای کم کم به معبد‌ها و پرستش گاه‌ها تغییر شکل داد، چون سلطنت و شیوه خود کامگی شاهی به زوال می گرایید و آزادی و دمکراسی طبیعه‌اش آشکار می گشت. خدایان نگهبان شهرها به جای شاهان بر نشسته‌های یونانی‌ها نیز برای پرستش این خدایان نگهبان که در مفهوم نماینده شهر بودند نیازمند معبد و پرستش گاه می شدند.

معابد و پرستش گاه‌های نخستین از چوب و گل و آجر ساخته می شد و این اقتصادی اقتصادی زمان بود. اما بعد از کم کم با احتلالی تمدن و فزونی ثروت، به کار رفتن سنگ در بناها فوراً استعمال یافت، به ویژه پس از سال [۶۰ بیم] که راه تجارت یونان و مصر گشوده شد ساختمان معابد به سرعت از سبک چوبی و گلی به سبک سنگی گرایید و این به کار رفتن سنگ نخست در سطح خارجی بناها مورد استعمال پیدا کرد و مدتی از سنگ به عنوان مواد تزیینی بهره بری می شد تا این که تقریباً در حدود سال

[۵۸۰ پ-م] وسال‌های پس از آن سنگ مرمر برای ساختن معابد اختصاص یافت. در ساختمان معابد توجهی قابل ملاحظه مبندول می‌گشت و در زیبایی آن جهدی بلیغ انجام می‌شد. معابد پرستش گاهها از دو قسمت بیرونی و درونی تشکیل می‌شد که در زیبایی و جالب بودن قسمت بیرونی آن جهدی بیشتر مبندول می‌داشتند، چون قسمت داخلی معابد ویژه خدایان و کاهنان و خدمت گزاران معبد بود و انجام مراسم پرستش همواره خارج از معبد و در قسمت بیرونی آن انجام می‌گشت.

به طور کلی یونانیان شوق آن را داشتند تا خدایان محبوب و انسانی خود را ستایش و تکریم نمایند و وسائلی برانگیزند تامهر و عطوفت و نظرشان را جلب کنند. پس سخت به ساختن و پرداختن پیکره‌های خدایان خود، خدایانی که در سرحد زیبایی و جمال بودند پرداختند و نقش بر جسته‌هایی از صحنه‌های زندگانی پرسرو و پیروزی‌شان فراهم آوردند. معابد لبریز از ثروت‌های سرشار و آثار هنری می‌گشت که یونانیان به‌پاس کامیابی‌هاشان در زندگانی، آن‌ها را تقدیم و پیش‌کش می‌کردند.

از انگیزه‌های دیگر اعتلای هنر یونانی، روش مذهبی نیاپرستی آنان را بایستی نام برد که افزاره‌های بسیاری از پرداخته‌های هنری را با مردگان بر گورهای نهادند و در مواردی که مرده را می‌سوزانیدند نیز اشیایی را بر خرمن و تل هیزم نهاده و با مرده به خاکستر تبدیل می‌کردند. در زیبایی مقابر می‌کوشیدند و آن‌ها را لبریز از هجمده‌های گلین و هر میرین می‌کردند. دیواره‌های مقابر را با نقش بر جسته‌های زیبایی حجاری می‌کردند که اغلب موضوع آن‌ها را جدا شدن زندگان از مردگان باحالتهای سکون و خاموشی خاصی تشکیل می‌داد.

هنر و دیانت به شکلی که تا کنون ملاحظه شده پیوستگی عمیقی باهم دارند و این امر در تمام تمدن‌های گوناگون قابل ملاحظه است به ویژه در قسمت یونان و مصر که بایستی برای آگاهی‌های کلی و وسیع‌تری به قسمت‌های مربوط به مصر و یونان و ... رجوع گردد.

۱۰ - هنر والهام دینی

خلق هنری آفرینشی دینی است، فن والهام، لزوماً صال‌اللهام، هندوستان و آیین‌برهمتی، پیدایش کیش بودا، تعالیم بودا، بودیسم سرچشمۀ زاینده‌هنرها، حماسه‌ها و سرودهای مذهبی، وظایف هنرمندی، دیانت و هنر، تأثیرگذاری هنرمند، دید درونی هنرمند، بی‌ارزشی مشاهده عینی، اختصارات هنرمندی، مجسمه‌سازی و دیانت، معماری و معابد، نقاشی‌ها و نقش بر جسته‌ها و رمزهای مذهبی

خلق یک اثر هنری، همانند آفرینشی است در دین برای هنرمندانه‌ها احاطه بر هنر کافی نیست، بلکه نیز بایستی از ایمان والهام مذهبی برخوردار باشد این اصلی است برای یک هنرمند هندی، هنرمندی که خود را مؤمنی اصیل و خدمت گاری از برای معبد می‌داند. هر هنرمندی که از پیشه خود اطلاعات فنی نداشته باشد، در ادوار زندگانی خود سقوط کرده و سرانجام به دوزخ خواهد رفت. پس هنرمند بایستی واجد دو اصل باشد اطلاعات فنی و والهام دینی هرگاه تنها اطلاعات فنی در هنرمندی موجود بوده نش هنری است بی‌ارزش و به همان نسبت تنها الهام و ایمان نیز برای یک هنرمند نمی‌تواند کافی باشد

هندوستان بزرگترین مرکز افکار مجرد مذهبی است. مذهب برهمایی و شیوه بودایی به شکل حیرت آوری در اذهان هندی رسونخ دارد. در جهان ملتی را نمی‌توان همچون ملت هندوستان نشان کرد که عمیقانه اندیشه‌یده باشد و در برآ بر مسایل مرگ و زندگی این گونه کنجکاوی کرده باشد. اصل فلسفی آیین هندووها چنان که از سرودها و نوشته‌های آنان و بالاخص از اوپانیشاادها^۵ بر می‌آید اعتقاد به یک روح مجرد جهانی است روحی مطلق و عظیم که تمام ارواح فردی از آن سرچشمۀ گرفته و بدان نیز خواهد پیوست. میان این جدا شدن و

پیوستن از روح مطلق سلسله‌مراتبی است مبتنی بر تسلسل که به تناسب می‌انجامد. هر روحی در هر دوره‌یی از زندگانی بایستی طریق تکامل را به پیماید تا در دوران زندگانی بزرگ خویش از مرحله‌یی فروتر به مرحله‌یی عالی‌تر به پیوندد تا سر انجام به نیروانا Nirvana بازرسد. رسیدن به نیروانا در حقیقت همان پیوستن به روح مطلق و مرحله «فنای فی الله» در تصوف اسلامی است ارواح فردی در صورت ناکامیابی در دوران زندگی، به درجات پست‌تری منتقل می‌شوند. البته این شیوه‌یی است که از دو سو درجات صعودی و نزولی آن از روح نباتی به روح حیوانی و روح انسانی و سرانجام کمال مطلق باز می‌رسد، و به همان تسبیت درجات پست‌تر را پیمودن از روح انسانی به روح حیوانی و روح نباتی انجام می‌شود. به این جهت راه برای هر کسی باز است تا به تصفیه و تزکیه روحی پرداخته و سرانجام راهی به سوی کمال مطلق باز نماید. اما این شیوه‌یی است بس‌دشوار و طولانی و به همین جهت برای جمله نقوص وصولش به آسانی میسر نیست. به همین روی پرستش خدایان باستانی، یعنی خدایان قبل از برهمن‌ها و اصول آموزشی اوپانی شادی میان توده دوباره شایع می‌شود، لیکن این بار خدایان پرستی در حوزه روحانیتی وسیع وارد می‌شود و از اعتقادات برهمنی تأثرات بسیار برمی‌دارد.

خدایان عبارت بودند از تثلیثی که برهما Brahma [خدای دانش]، و ویشنو Vishnu [خدای عشق و زندگی]؛ و شیوا Shiva [خدای نیرو و اراده] گوشه‌های سه گانه آن بودند. ترتیب پرستش این خدایان کم کم با آداب و تشریفات بسیاری آمیخته و صورت اجرایی یافت.

حمسه‌ها و سردهای هندی نیز جملگی شکل مفاهیم دینی‌شان را می‌رسانند و مجتوی آن‌ها کوششی است از جانب افراد برای نیل به حقیقت و مطلق. افسانه راما یانا Ramayana و داستان حماسی هیهاب‌هاراناتا Mahabharata و سردهای مقدس

بهاگاوارادگی تا *Bhagavad-gita* و اوپانی شادها و وداها و... جملگی تلاش هایی عظیم هستند در راه جست وجوی حقیقت و نشان دادن راه تصفیه و تزکیه.

پس از آیین برهمنی، در هندوستان بوداییسم ظهرور کرد بودا نخست با شعایر و مراسم برهمنان پرورش یافت. روح تشنگ بودای جوان پس از سیر و تفکری در جهان معنوی واضح اصول و شیوه‌یی نوردی بافت شد. بودا در تفکرات خود به این اصل دست یافت که آدمی را یک سلسله در دو رنج در انتظار است و روش وصول به نیروی مطلق و محو در هستی و دست یابی به «نیروا» مستلزم قبول و تحمل درد و رنج بسیاری است.

بودا تعلیم داد که وجود را واقعیتی مستمر و چندان نیست و سرچشمۀ آلام وزایندگی دردها و رنج‌ها خودبینی و خود خواهی است. تنها راه چاره و گریز از درد و رنج، و نجات فردی که خواب و خیالی بیش نیست ظفر بر نفس و نیازهای نفسانی است. فرد بایستی خودرا دربرابر هستی از نیازمندی‌ها و حوایج نفسانی حفظ نماید و وسائلی برانگیزد تا در خیر مطلق مستحیل گردد. بودا سخت به انتقاد از مراسم و شعایر پیشین پرداخت و گفت راه وصول به حقیقت و بازرسیدن به سرچشمۀ معنویت انجام شعایر پیچیده مذهبی و تشریفات ادای نذور و قربانی نیست، بلکه کلید این راه به خود فروشدن و به تفکر پرداختن و رعایت اعمال و کردار خیر می‌باشد.

مدتی نزدیک به نیم قرن بودا در هندوستان و اطراف درۀ گنگ *Gange* به سیاحت و تعلیم پرداخت اصول تعالیم و آموزش‌هایش به زودی نه تنها در هندوستان، بلکه در تمام خاور دور منتشر گشت و اساس معتقدات مذهبی بسیاری از مردم زمین را فراهم آورد و همین معتقدات بود که سرچشمۀ زاینده و پر جنبش هنرهای زیبای ملل بودایی مذهب را شامل شد.

در آغاز این بند گفته شد که اساس کار هنرمند هندی به رهمندی از الہام است و

برای آن که هنرمندی از موهبت الهام بهره‌ور گردد لازم است تا به تفکر و تصفیه و تزکیه نفس به پردازد. بدین نحو که در جهان اندیشه و تفکر فرو رود تا با باز رستن از علایق زمینی شایسته‌تر مورد الهام قرار گیرد. در این تفکر لازم است که در باره اثری که قصد به وجود آوردنش را دارد به شایستگی بیندیشد و چنان خود را غرقه در جذبه نماید که قبل از آفرینش تمام جزئیات اثر هنری در اندیشه‌اش نقش بندهد. هنر هندی وابسته به قوانینی است که اثر شخصی هنرمند را کمتر می‌پذیرد و قوانین کلی در هنر قبله وضع و مدون شده است. هر هنرمندی لازم است تا به این قوانین آشنایی یابد و به شکل فنی هنر احاطه پیدا کند. الهام و احاطه فنی دور کن اصلی هنراست. هیچ اثر هنری بدون رعایت قوانین هنری هنر نیست. هنرمندی که حالات دست را در کارهای مختلف همچون تعلیم، تفکر، رقص و کارندازی چگونه می‌تواند نقاش یا مجسمه‌ساز قابل و مورد اعتمادی باشد؟ جمله این قوانین از پیش برای هنرمند فراهم شده است. در هنر هندی دیدگاهی را ارزش‌کمتری است و آن‌چه در درجه نخستین اهمیت قرار دارد دیدگاهی است. به همین جهت هنرمند هندی از روی طبیعت زنده به کار نمی‌پرداخت، بلکه مدل او قبل از درزهنش فراهم می‌شد و این وجه امتیاز هنر هندی است با هنر هنر غرب زمین. به این معنا که هنر هندی کلی و غیر فردی است و در آن رعایت اصل دیدگاهی نمی‌شود، در صورتی که در هنر غرب زمین برخلاف این شیوه مورد عمل است.

دوران اعتلای هنر هندوستان از [۳۰۰ تا ۶۰۰ م] می‌باشد فاہسین Fahsien سیاح چینی از هنر پیش رفته و معماری شگرف هندوستان با عظمت و بزرگی یاد می‌کند. در این عصر طلایی پیشرفت هنرها زیبا منحصر به پاره‌ای از آن‌ها نبود. بلکه رقص، موسیقی، ادبیات، فلسفه و حکمت، نقاشی، پیکر تراشی و نقش بر جسته به حد اعتلای خود رسید.

بر اثر رطوبت هوا و فشار نامساعد عوامل طبیعی آثار باستانی از هندوستان بر جای نمانده است. قبل از این که سنگ در ساختمان معبدها و پرستش گاههای اوبناها معمول گردد، چوب از مواد نخستین در بناسازی بوده است و بهمین جهت اکثر آن میان رفته است. قدیم‌ترین نمونه ساختمانی که بر جای مانده است معابد بودایی است به نام اس توپا Stupa که از سنگ و آجر ساخته شده و به شکل گنبدی می‌باشد. یکی از عظیم‌ترین این اس توپاها، معبد Sanchi Stupa می‌باشد ساختمان این معبد بر فراز گاهی ایوان مانند به شکل دایره بناسده که گنبدی نیز آن را پوشانیده است. چهار گوش این بنا با چهار در بزرگ تزیین شده به خارج ارتباط پیدامی کند و گرد آن را نرده‌هایی از برای راهنمایی از لحاظ ورود احاطه کرده است. بر فراز گنبد نوعی بنای کوچک مستقل ساخته شده که بر آن چتری که نشان سلطنت است بر پا داشته‌اند. درها و نرده‌ها واعظم قسمت‌های این معبد از سنگ‌های حجاری شده و نقش بر جسته‌های جالب پوشیده شده است، لیکن آشکار است که در زمان‌هایی پیش از آن به جای سنگ از چوب بهره بری و استفاده می‌شده است.

تزیینات، نقش بر جسته‌ها، نقاشی‌ها، پیکره‌ها، نوشته‌ها و خطوط جملگی معترف سمبل‌های مذهبی هستند، سمبل‌هایی شگرف وزنده و جاندار. هنر هندی به زیبایی جالبی در تزیینات این معبد جلوه گر است، هنری که پر و لبریز از حرکت و جنبش و بسی آرامش بخش و پرسکون وابهت است. هماهنگی شگرفی میان ابهت و آرامش بخشی دیانت و هنر هندی برقرار است که اثر خلسله از آن می‌ترسد نقش‌های سردرها تمامی نشان دهنده رموز آیین بودایی است: درخت مقدس، چرخ، بودا در شکل‌های گوناگون که جملگی نشانی از رمز و کنایه دارند بودا گاه در صورت پرنده و گاه به شکل فیلی در حالات تناسب نشان داده شده است. اصولاً در عماری و حجاری و نقاشی نخستین، بودا را در شکل وهیأت رسمی خودش مجسم

و جلوه گر نمی ساختند، بلکه شکل های اولیه زندگانی اورا که از دیر گاه در این جهان می زیسته نمایان کرده اند. قسمت هایی دیگر از این سر درها را نقش بر جسته گروه پیروان پرمی کند که در حالات متفاوت عبادتند.

اساس درک هنر، به ویژه هنرهای باستان و هنر اقوام ابتدایی درک مذهب و دیانت آنها است و این امر بالا خص در هنر هندی قابل توجه است. در قسمت پایین یکی از ستون ها در دریاد dryad مجسمه زنی است که به درختی آویزان است. طرح و سبک درخت ابداعی و نو، و مجسمه زن لبریز از تناسب و لطافت وزیبایی است. نقش درخت و انسان باهم نمایاننده رمز سمبولیکی است که از دیر باز میان انسان و درخت وجود داشته است. البته این رمزی است از نظر هندوها مر بوط به اصل تناسخ- ولی در ادیان سامی دارای مقاومتی دیگر است. لیکن اندیشه هندی در باره پیوندهایی از لحاظ تناسخ میان انسان و درخت؛ میان اقوام و ملل دیگر بی سابقه نیست در اساطیر یونان و رم و قبایلی دیگر این موضوع دارای سوابق بسیاری است گذشته از معابدی که نمونه بی از آن شرح و تفسیر شد بندهایی مستطیل شکل دیگر جهت عبادت و نیاش ساخته و پرداخته می شده است. در ساختمان این گونه معبدها نیز در آغاز از چوب استفاده می شده است که بعداً سنگ جای چوب را گرفته. در شیوه ساختمانی این تالارها از روش ساده بی الهام گرفته است. دو جانب تالار مستطیل شکل را دور شته ستون های نزدیک بهم که جملگی منقوش می باشند با میانهایی مدور و سرهایی در اشکالی موزون و همانند تشكیل می دهد که به مجرایی با سقف مدور پایان می یابد. معابدی دیگر نیز از سنگ در دل کوه ها و به شکل غارهایی مصون از گزند حوادث طبیعی بر جای مانده است.

قسمت عمده هنر پیکر تراشی هندی را مجسمه های بودا تشكیل می دهد. در این مجسمه ها بر طبق اصول هنری هندی آن چه مهم و در خور توجه است شکل فردی

و دید عینی رعایت و ملاحظه نشده است و تنها منظور نشان دادن حالات و شیوه درونی پیامبر مورد نظر بوده است . این مجسمه‌ها اغلب بودا را در حال نشسته و آرامش کامل می‌نمایاند درحالی که چشم‌های مجسمه بهسوی پایین متوجه است و این نیز رمزی است مبین حالت درون‌نگری و تفکر صرف . مجسمه‌ها بسیار ساده و بی‌شایبه هی باشند . حالت نشسته چهارزانو و شیوه دست‌های برهم نهاده است که از آنها آرامش و سکونی روحانی دیده می‌شود . پیکر تراشان در کار خود هدف مجسم ساختن صورت عینی را نداشته‌اند ، بلکه می‌کوشیدند تابا وسیله هنر خود حالات تفکر و جذبیه بودا را بازرسانند و در این کار به نسبت بسیاری توفیق یافته‌اند .

نقاشی هندی نیز همانند هنر‌هایی دیگر در خدمت مذهب بوده است . از باستانی‌ترین نقاشی‌های هندوستان که به دست آمده‌می‌توان این معنارا به شکل دقیقی فهم کرد . مهم‌ترین آثار نقاشی به دست آمده از غارهای آجانتا است که عبارتند از یک سلسله معابد بودایی واقع در هند مرکزی . در این نقاشی‌ها اغلب به شرح زندگانی بودا پرداخته شده است که از توالی آن‌ها زندگانی بودا را می‌توان در موقعیت‌های مختلف تشخیص و تمیز داد . نقاشی‌ها بعضی اوقات بنابر اسلوتناسخ بودارا در شکل هایی دیگر نشان می‌دهد ، از جمله در هیأت فیل بزرگ سفیدرنگی بودا را مشخص کرده‌اند . در تصاویر دیگر گدایی بودا را مقابل انتظار اقوام و کسان ثروتمندو صاحب جلال مجسم نموده‌اند . در تصویر دیگر بودا را میان گروه پیروانش نشان داده‌اند که بالباسی فاخر و بزرگ‌تر از تصاویر پیروان می‌باشد . این تصویر بسیار جالب و ارزش‌مند می‌باشد و بودارا محتشم‌انه باتاجی از فیروزه نمایان ساخته‌اند که در حالت رقص می‌باشد ، چه رقص نقش بزرگی در تعالیم مذهبی هندی‌ها داشته است .

به طور کلی هنر هندی از ابتدا در خدمت آیین بودایی بود و کوشش هنرمندان آن بود که داستان زندگانی و تعالیم بودا را در آثار خویش منعکس سازند و این

آثار بـه ویژه در هنرـهایی کـه در معبدـها به جـای ماـنده جـلوه گـری مـی کـند نقـش بر جـستـهـها، مجـسمـهـها، تقـاشـیـها و خـرـدـهـهـای دـیـگـر تـجـرـد اـزـمـادـه و حـالـاتـ مـعـوـی و سـکـونـ و آـرـاـمـشـ خـاصـی رـا کـه مـحـتـوـی آـیـینـ بـودـا است نـشـانـ مـیـ دـهـنـدـ. هـنـرـمـنـدـ هـنـدـی فـرـدـیـ مـتـقـیـ و پـرـهـیـزـ گـارـ بـودـ کـه هـدـفـ هـنـرـشـ بـیـانـ زـنـدـ گـانـیـ درـوـنـیـ هـوـسـیـلـهـ رـمـوزـ و قـنـونـ هـنـرـیـ بـودـ و بـنـاـبـرـاـینـ اـصـلـ دـیدـهـ فـرـوـهـشـتـهـ اـزـ تـجـسـمـاتـ مـادـیـ کـارـیـ بـهـ جـهـانـ خـارـجـیـ نـداـشـتـ.

موارد ذکر شده به خوبی تقویـذـ دـیـانتـ رـا درـ هـنـرـهـا نـشـانـ دـادـ و مشـاهـدـهـ شـدـ کـه چـگـونـهـ هـنـرـ تـحـتـ تـأـثـیرـ دـینـ و مـدـهـبـ جـلوـهـ گـرـیـ مـیـ نـمـایـدـ. درـ قـسـمـتـ رـقصـ و مـوـسـیـقـیـ کـوـشـشـ رـفـتـ تـأـنـمـوـنـهـایـ اـزـ اـیـنـ هـنـرـ رـا اـزـ اـقـوـامـ و قـبـایـلـ اـبـتـدـایـیـ بـرـایـ باـزـ گـوـبـیـ مـطـلبـ بـهـعـنـوـانـ شـاهـدـ نـقـلـ و تـفـسـیـرـ نـمـایـمـ و درـ قـسـمـتـ هـنـرـهـایـ مـصـورـ و پـیـکـرـ تـراـشـیـ و مـعـمـارـیـ اـزـ مـلـلـ مـتـمـدـنـ باـسـتـانـ سـخـنـ گـفـتـیـمـ الـبـتـهـ بـاـیـنـ کـهـ اـیـنـ بـخـشـ اـزـ حدـ پـیـشـ بـیـنـیـ شـدـهـ اـفـزوـنـیـ گـرفـتـ، لـیـکـنـ بـهـرـ حـالـ بـدـانـ گـونـهـ کـهـ بـاـیـسـتـیـ بـهـ مـطـالـبـ مـوـرـدـ نـظـرـ پـرـداـختـهـ نـشـدـ و اـزـ دـیـانتـ و هـنـرـهـایـ تـصـوـیرـیـ اـقـوـامـ و قـبـایـلـ اـبـتـدـایـیـ سـخـنـیـ بـهـ مـیـانـ نـیـامـدـ و هـمـ چـنـینـ اـزـ هـنـرـ مـسـیـحـیـ و اـسـلـامـ نـیـزـ بـحـثـیـ اـنـجـامـ نـگـشـتـ؟ـ چـونـ درـ قـسـمـتـهـایـ اـخـیرـ دـامـنـهـ مـطـالـبـ آـنـ اـنـداـزـهـ و سـعـتـ و گـسـتـرـدـ گـیـ دـارـدـ کـهـ بـاـیـسـتـیـ درـ قـسـمـتـهـایـ اـدـیـانـ اـبـتـدـایـیـ، مـسـیـحـیـتـ و اـسـلـامـ بـهـ شـکـلـ مـسـتـقـلـیـ مـوـرـدـ بـحـثـ قـرـارـ گـیرـنـدـ.

بخش باددهم

- KATHERINE . B SHIPPEN *Men of Medicine*
SAMUEL KRAMER *From the Tablets Sumer*
PIERRE GRIMAL *Dictionnaire de la Mythologie Grecque et Romaine*
FRAZER SIR JAMES GEORGE *The Golden Bough*
MARETT ROBERT RANULPH *The Threshold of Religion*
CRAWLEY ALFRED *The Three of Life*
MORGAN LEWIS *The League of the Iroquois*
FISON LORIMER AND HOWITT *The Kamilaroi and the Kurani*
LAFORYUE ALLENDY *La Psychanalyse et les Nevroses*
ROBERT LOWIE *Primitive Religion*
HANDDON ALFRED CORT *Headhunters Black White and Brown*
HOERNLE *Studies in Contemporary Metaphysics*
FRAZER SIR JAMES *Adonis, Attis, Osiris*
BRIFFAULT ROBERT *The Mothers*
REINACH *A History of Religions*

بخش دوازدهم

- CUSHING FRANK HAMILTON *A Study of Pueblo Pottery, U. S. Bureau of Ethnology Annual Report*
FELICIEN CHALLAYE *Esthetique*
SPENCER *Principles of Psychology*
LANGE *Das Wesen Der Kunst*
DARWIN *Descent of Man and Selection in Relation to Sex*
IMMANUEL KANT *Critique of Judgement*
PIERRE GUSTALLA *L'esthetique*
KARL BUGER *Abriet Und Rythmus*
LEVY BRUHL *Les Fonction Mentales Dans Les Société Inférieures*
READ SIR HERBERT *Art and Society*
FROBENIUS LEO *Afrikanisch Kultur*
WUNDT WILHELM *Volkers Psychologie*
WALASCHEK RICHARD *Primitive Music*
GROS ERNEST *Der Anfang Der Kunst*
SPENCER SIR BALDWIN AND GILLEEN *Across Australia*
MICHELSON TRUMAN *The Buffalo Head Dance of the Thunder Gens of the Fox Indians Bureau of American Ethnology Bulletin.*
P.V. GLOB AND T G BIBBY *Scientific American [Oktober 1960]*
GHIRSHMAN ROMAIN : *Ssientific American [January 1961]*
DIODORUS SIGULUS : *Library of History Leob Classical Library*
HERODOTE *Histoires . Livre I [Clio]*
PLINY : *Natural History*
COTTERILL *History of Art*

بخش سیزدهم
قلمرو جامعه‌شناسی و مردم
شناسی و مسأله‌آنی میسم

۹- نفی فطریت

اجتماع و طبیعت عامل احساس دینی، نفی مفاهیم فطری، شیوه‌های متفاوت و مختلف در افکار، از افلانون تالیب نیست، لاک بر هم زندگه اساس فطریت، عقاید و دلایل لاک، از دم مراعات روش علمی در تحقیق ادبیان و مذاهبان، نقش عوامل طبیعی و اجتماعی، تشابه و تضاد در اصول فطری

قبل از هر چیز این مبحث بایستی مورد نظر باشد که: آیا انسان با یاک احساس مذهبی و نیاز دینی زاده می‌شود، یا براین که احساس مذهبی و نیاز دینی در ذهن او وجود نداشته و طبیعت و زندگانی و اجتماع این حس را به او بازمی‌دهند؟ البته این مطلب موضوعی است که در فلسفه و دانش‌های نو پسیار مورد پژوهش قرار گرفته است و اختلاف نظرهایی نیز در این مورد نظر گیر است. لیکن آنچه که از تجربه، مشاهده و علم بر می‌آید این است که مفاهیمی فطری وجود ندارند و احساس دینی قبل از حیات موضوعی است متفقی. هر نوع بینش و مفهوم یا مفاهیمی از راه اکتساب و تجربه در ادوار زندگی برای انسان‌ها حاصل می‌آید و این بینش‌ها و مفاهیم و یا به صورتی کلی شیوه‌های فکری و اندیشه‌گری مبنا و منشأ و مبدأشان تأثیرات محیط (زندگانی) وضع جغرافیایی زمین، چگونگی محیط اجتماعی، اصل ذرای، آب و هوا و سایر پدیده‌های اثر گذار نده می‌باشند. هر گروه و دسته‌یی از بشرها با زاده شدن خود شیوه‌هایی متفاوت و گونا گون از اندیشه‌ها و افکار و مفاهیم کلی و یا جزئی را به جهان

نمی آورند، بلکه جملگی با اذهانی پاک و بی تفاوت زاده می شوند و محیط های متفاوت و شرایط گوناگون زمینی و جغرافیایی و نژادی و اجتماعی به نسبت آنان را به گروهها و دسته های مشخصی از لحاظ فکر و اندیشه و عادات و رسوم تقسیم می نماید.

تا زمانی قبیل از لایک اصل فطری بودن تصورات تقریباً اصلی مسلم شناخته می شد. از لحاظ تاریخ این شیوه با افلاتون شروع می شود^۱ این شیوه اندیشه که با افلاتون شروع شد با فلاسفه و کسانی هم چون دکارت Descartes و لیب نیمس Leibniz پایان یافت و یاسلطه و قدرت و تمامیت خود را از دست فرونگاه داشت. لیکن این شیوه اندیشه ایده آلیستی و آرمانی هم چنان کم و بیش در رشته های دانش بشری خود نمایی می کند و اساس فکر فلاسفه یی چون هتر لینک Maeterlink و دوان شناسانی چون یونگ Jung را فراهم آورده است^۲

- افلاتون که درباره وجود تصورات فطری بسیار تأکید می ورزید، در حقیقت خود تحت تأثیر اندیشه های مذهبی مشرق زمین قرار داشت. او اصولاً عالم را تذکری می دانست و برای نفس معلومات و آگاهی های اولیه و ما قبل تجربی قابل درحقیقت آن چه را که امر و ذکشف و شهود و بینش درونی *Intuition* نام می نهند، افلاتون به ذهن نسبت داده و اصلی فطری برایش قابل می شد و همین نظریه است که لیب نیمس و دکارت نیز آن را قبول نمودند و به ویژه دکارت بسیار برابر آن تأکید ورزید

اساس تعریف و توجیه افلاتون همانند موارد دیگری از فلسفه اش مبتنی بر عقاید سocrates می باشد. در حقیقت آن چه را که افلاتون تذکر می دهد جز شیوه های ایده ایمان *Maietique* سocrates نمی باشد سocrates معتقد است که آموختن دانش ها و علوم امری است واهی و بی فایده، چون تمامی علوم و دانش ها و به طور کلی دانستنی ها در ضمیر هر فردی به شکل نا آگاهانه یی وجود دارد و تنها امری که مهم است شیوه بیدار ساختن و آگاهی یافتن به این تصورات عمیق فطری می باشد که آن هم با روشن زایمان امکان پذیر می شود برا آگاهی از روش «زایمان» سocrates نگاه کنید به رساله *Ménon* اثر افلاتون و کتاب «أسوی دوان کاوی» ترجمه و مقدمه نگارند.

پس هم چنان که لاک می گوید، وجود مفاهیم فطری اصلی است غیر قابل قبول و این امر به حکم طبیعت و مبنای اصلی اختلاف عقاید و شیوه‌هایی مختلف در باره اموری هم چون اخلاق، عدل و ایمان به ثبوت می‌رسد. به همین جهت برای هر نوع بحث و کاوشی در دانش‌ها و مباحثی هم چون تحقیقاتی درباره اصل و منشأ ادیان و روان‌شناسی و شیوه‌هایی دیگر باستی یک‌سوه به اصول ماوراء طبیعی وغیر علمی وایده آلیستی پشت پا زد. آرمان گرایی و درون بینی این زمان به ماهیچ نمی‌آموزد، بلکه آن چه در راه تحقیق و کاوش مهم و مردنظر است اصل توجه علمی و تحقیق است از راه مشاهده و تجربه کاوش برای راه‌یابی به اصل و منشأ نحوه‌های فکری در تاریخ ادیان و مذاهب بشری نیز از این کادر و بینش بیرون نیست و هر نوع تحقیق و پژوهشی نیز که از راه اصول روانی به عمل بیاید بازشکی به عوامل اجتماعی می‌شود.

۳- در قلمرو فلسفی

جان لاک و نظراتش درباره نفی فطریت، کتاب لاک به نام تحقیق در فهم انسانی، تشریح موضوع فطریت ابتدایی، اختلاف عقاید در اخلاقیات، راه شناخت، طریق مشاهده و تجربه، عالی مشابهت عقاید و آراء، مظاهر فطریت در کودکی و نفی آن، نشانهایی از مراسم و عادات، نتیجه بحث لاک

جان لاک [John Locke 1632-1704] فیلسوف و متفکر بزرگ انگلیسی از

- آلفرد گوستا ویونگ Alfred Gustav Jung روان‌کاو مشهور و برجسته و همکار فروید می‌باشد که پس از مدتقی در اثر اختلاف‌هایی در نظرات اساسی از فرویدیسم انشاعاب کرد. یونگ معتقد بود که جزا روان ناخودآگاه فردی، روانی ناخود آگاه اجتماعی یا فوق فردی نیز وجود دارد. بنابراین عقیده روان چون آینه‌ای است که تمامی پدیده‌های فکری پدران هر قردم در آن مستقر است و این مهم‌تر، می‌گوید این روان حتا قبل از تولد هم وجود دارد. به این سان مشاهده می‌کنیم که یونگ روش روان‌کاوی را با عرفان و بینش درونی در هم‌آمیخته و دستگاهی نو به وجود می‌آورد.

نخستین کسانی است که در مورد غیر فطری بودن تصورات کاوش‌ها و پژوهش‌های بسیاری کرده است و حاصل این تحقیق‌ها و پی کاوی‌ها کتاب عظیم و بزرگ [تحقیق در فهم انسانی *An Essay Concerning Human Understanding*] می‌باشد لاک بخش دوم این کتاب را چین شروع می‌کند: - میان بعضی کسان نظری است مسلم مبتنی بر این امر که در ذهن و اندیشه نخستین ما برخی از اصول و تصورات فطری موجود می‌باشد. به این معنا که پاره‌یی از معلومات و دانستنی‌های اولیه به شکل نقوشی بر ذهن بشری حکم بوده و نفس در اولین برخورد وجودی خود آن را در می‌یابد. و به طوری که آدمی این نقش حکم شده بر ذهن را به شکل مفاهیمی فطری با خود به این جهان می‌آورد. البته این امری است نادرست و غلط که عدم درستی آن را می‌توان به خواسته‌یی که هنوز فکر ش مشوب نشده ثابت نمود. در مباحثی که از این پس می‌آید بر آنم تابه این مسأله روشنی بحث می‌کنیم که افراد انسانی چگونه با بهره‌بری صرف و کامل قوای طبیعی خود، و بدون دخالت انفعالات فطری و نهادی به تمام شناسایی‌ها دست یافته و از راه اکتساب به آن‌ها شناخت و معرفت حاصل می‌نمایند هم‌چنین به طوری عمومی این امری غیر منطقی خواهد بود که حقایق گوناگون و متفاوت را به انفعالات نهادی و اصول فطری نسبت دهیم، در حالی که مأخذ می‌توانیم به نیروهایی در خودمان شناخت حاصل نماییم که صلاحیت درک و معرفت حقایق را به شکل اکتسابی دارا می‌باشند.

اصلی دیگر درباره اصل فطری نبودن، اختلاف عقایدی است که در باب قواعد اخلاقی به حکم طبیعت موجود می‌باشد و آن نیز بر بنای آن اساسی است که هر قوم و ملتی گونه‌یی برای خود آرزوی سعادت و توفیق می‌نماید. البته مواردی است هم چون اعتقاد به وجود خداوند و صفات او که بر اثر گسترش و عمومیت آن ممکن است آن را جزیی از تصورات فطری برشمرد، اما این نیزار جمله فطریات نیست، بلکه

امری است که به واسطه اهمیت و ارزشش به موجب تأکید عمومیت پیدا کرده است و ار آن به جای خود سخن خواهم گفت.

از سویی دیگر ممکن برخی براین امر اصرار و رزند که این وجودان است که ما را از شکستن و نافرمانی از قواعد و قوانین اخلاقی بازی دارد و این نیز دلیلی است بر اساس باطنی قوانین اخلاقی واصل فطری بودن آنها.

البته من در این ورد تردیدی ندارم، لیکن ایرادی است که بایستی با توجه به آن فکریست. همان گونه که برخی بسیار از مردم از طریق مشاهده و تجربه به شناسایی بسیاری از اشیاء آگاهی می یابند، نیز ممکن است به همان نسبت به تعدادی از قواعد اخلاقی هم دست یابی پیدا کنند و به لزوم وجودی آنها ایمان حاصل نمایند، بی آن که آن قواعد از اصل فطرت برضمیرشان نقش بوده باشد.

از طرفی دیگر مشابه آرا و عقاید ممکن است به واسطه و بد و موجب تشابهی حاصل آید که بر اثر رفاقت و دوستی و یا نزدیک بودن عقاید و رسومی در برخی از کشورها پدید آمده باشد. در جماعتی این تشابه و هم سانی ها موجب برانگیختن وجودان می شود و این تحریک و انگیخته شدن وجودانی نیز نیست جزو قضاوت و داوری وجود افراد در باره صحت و یا نادرستی اعمال ما. لیکن هر گاه وجودان و تشابه قواعد اخلاقی دلیل اصول فطری باشد، به همین نسبت ممکن است اضداد هم فطری باشند، چون میان توده بی که دارای وجودان های همانندی هستند - برخی چیزهایی را القزام می کنند، در صورتی که بعضی دیگر از همان مورد القزام دوری جسته و آن را تقی می کنند.

موارد تشابه و همانندی، و یا تضادهای مراسمی را که مبتنى بر اخلاق می توان قرارداد، آیا میان ملل واقع و امی نمی توان ملاحظه نمود؟ البته این امر چه بسا قابل مشاهده و روئیت می باشد. آیا ملت ها و اقوامی وجود نداشته اند که میان آنان

عادت براین جاری بوده که کودکان و اطفال خود را در مزارع و بیشهزارها و جنگل ها در جریان حوادث رها می کرده‌اند تا از سرما و گرسنگی هلاک شده و یا طعمه حیوانات وحشی گردند، و یا اقوامی نبودند که کودکان خود را در خاک دفن می کرده‌اند؟ در صورتی که این اقوام و ملل به این اعمال به همان نظر می نگریسته‌اند که به عمل تولید مثل و به وجود آوردن این کودکان نگاه می کرده‌اند و آیا در برخی از جوامع رسم براین جاری نیست که هنگام تولد کودک هر گاه مادر زندگی را بدرود گوید، کودک را نیز با او به خاک می سپارند؟ هم چنین آیا به حکم فال زن و ستاره شناسان مبنی براین که بخت و طالع فلان کودک نوزاد بد شگون و شوم است کودک مورد نظر را محکوم به مرگ نمی کرده‌اند. این گونه موارد که هیچ گونه ناخلاقی نیز بر آن متصور نیست میان اقوام و مللی یافته می شود، در صورتی که همین اعمال میان بسیاری از ملل و اقوام مخالف با اخلاق واصل انسانیت تلقی می گردد. جاهایی رسم است که پدر و مادر را در سنین معینی می کشند و هم چنین رسمی دیگر موجود است مبنی براین که پیر زنان و پیر مردان را در قبایلی کشته و از گوشت‌شان تغذیه می کنند. در قسمتی از آسیا بیماری را که بدو امیدی ندارند در بیابان می نهند تا از گرسنگی و آفات طبیعی جان بسپارند میان قوم تو او پی نامیوس Tououpinambos راه وصول به سعادت ابدی و جای گیری در بهشت خوردن و نوشیدن گوشت و خون انسانی است. میان ترک‌ها روحانیانی که مقامی رسمی دارند به کارهایی دست‌یازی می کنند که زبان از باز گویی‌شان شرم دارد.

البته هر گاه براین مبحث مطلب جریان پیدا نماید، سخن بسا به درازا خواهد کشید، تنها بایستی به این نکته توجه داشت که اصول اخلاقی و هم چنین اصول سیاسی و قوانین مدنی در بمقابل بسیاری از جهان ناهم آهنگ می باشد. آن چه که در نقطه‌یی اخلاق صرف خوانده می شود، در جایی دیگر از شروع و موارد ضد اخلاقی

تلقی می‌گردد و به این موجب دلایل فوق الد کرنه همانندی و تشابه و نه تضاد و نه آهنگی هیچ کدام دلیلی بر اثبات مفاهیم و تصورات فطری نمی‌تواند باشد.

۳- مراحل تطور ادیان

شیوه‌هایی در تفسیر ادیان، لزوم دخالت عوامل طبیعی، طرد ایده‌آلیسم در تفسیر، اصل روانی، نقش جامعه شناسی و مردم شناسی، نظرات دانشمندان وابسته به این دو داشت، شیوه‌هایی درباره تفسیر ادیان، روش‌کلی جامعه شناسان و تفسیمات کلی

گفته شد که برای پی‌جويی و شناخت راستین نحله‌های فکري در جریانات اندیشه‌هایی که دین و مذهب را شامل شده و تشکیل می‌دهند، لازم است تا باشیوه‌هایی قابل اطمینان به بحث و تدقیق ابتدا نمود در کتاب اول ملاحظه شد که عوامل سازنده و تعیین‌کننده شیوه‌های فکری و اندیشه‌گری بشرها تحت تأثیر مستقیم عواملی چون: موقعیت جغرافیایی، آب و هوای فراز، محیط اجتماعی و دیگر پدیده‌ها سازمان می‌یابد و براین عوامل سازنده پدیده‌یی ناشناخت دیگر اثر می‌گذارد که بی آن که عاملی غیر مادی و هبهم باشد، تا اندازه‌یی مجهول است و بیشتر جنبه روانی دارد، اما جنبه‌یی روانی که خود تحت تأثیر شرایط محیط به وجود می‌آید^۴

3- LOCKE JOHN An Essay Concerning Human Understanding

۴- کتاب اول [نظمات مذهبی جهان] بخش سوم - بخش اول

۵- به صورتی عمومی جامعه شناسان بدو نوع بخش بندی درباره ادیان قابل بودند

که وابستگی مستقیمی داشت به محدودیت و گستردگی جامعه و افراد آن و نحوه زندگانی اجتماعی شان. در این عقیده جامعه شناسان، نژاد شناسان نیز اشتراک عیده‌دارند و شیوه‌یی از آن مبتنی است بر طرز زندگانی اقوام و قبایل ابتدایی. میان این اقوام و جوامع ادیان از لحاظ شیوه کار و طرز معيشت و مناسیبات مردم باطیعت تقسیم می‌شود و این اقوام عبارتند از:-

به هر انجام در کتاب اول از موضوع جامعه‌شناسی و مبانی صرف اجتماعی در موضوع ادیان سخن به اندازه کافی بدینان رفته و در این بخش از فرضیه‌ها و تئوریهای دینی از دیدگاه جامعه‌شناسان و مردم شناسان یادخواهیم نمود و با اهمیتی که دو دانش جدید جامعه‌شناسی *Sociologie* و مردم‌شناسی *Intropologie* در شناساندن منشأ و نقش و اصل اساسی ادیان دارند، ملاحظه خواهد شد که هر چه سخن در این مورد گفته شود، زیاده نخواهد بود. اما با وسعتی که تحلیل ادیان در قلمرو این دو دانش دارند و آرا و عقاید مشابهی که در این قسمت از جانب دانشمندان و پیکاوان ابراز شده، از جهت محدودیت این بخش و هم‌آهنگی با قسمت‌هایی دیگر از درازا کشانیدن بحث خودداری خواهیم نمود.

- ۱- آذوقه‌گرد آوران، شکارورزان و کسانی که از رهگذرها طبیعی معيشتی نموده‌اند.
- ۲- کشاورزان و کشتکاران؛ یعنی آن اقوامی که از راه کشت و زرع زندگی می‌کرده‌اند.
- ۳- گله‌داران و اقوام و جوامعی که از راه پرورش احشام و دامان زندگی می‌گزارده‌اند
- ۴- متمنین و مملل با فرهنگ که ادوار پیشین را پشت سر نهاده و به شکل گروههای انبوی با سازمان‌ها و تشکیلات وقوابین مدنی زندگی می‌کنند.

شیوه‌های پرستش میان این اقوام تا حدودی مشخص و نمایان است و ارتباط و پیوندهای مستقیم دارد با نhoe مادی و اجتماعی یا گروهی زندگی‌شان. مثلاً آذوقه‌گرد آوران بیشتر شیوه‌هایی دارند مبنی بر پرستش مظاهر طبیعی، هم چون ستارگان ماه، خودشید و... اینان به طور کلی در مرحله‌یی قرار دارند که به عقیده تیلور *Tylor* آنی همیشم *Animism* یا مرحله جان‌پنداری و تصور جان در تمایی اشیاء می‌باشد. هم چنین است شیوه‌های مذهبی میان جوامع اقوامی که در مرحله کشاورزی به سرمی برند و روش دیانت این گروه اغلب مبتنی است بر شعایری که بر مبنای پرستش زمین استوار بوده و جشن‌های بسیاری در فصل‌هایی ویژه به پا می‌دارند. گله‌داران و پرورش‌گران احشام و دامان نیز دارای روش‌هایی در دیانت هستند که پیوندی نزدیک دارد با نhoe کار و زندگی و محیط‌شان و سرانجام مذاهب و ادیان بزرگ و پیش رفته‌یی نیز هست که تنها میان جوامع و مملل متمنین ظهور می‌نماید.

یکی از مباحث و موضوعهایی که اساس کارهای گروهی از دانشمندان بر اساس آن استوار است، شیوه بینش‌هایی درباره تقسیم مراحل دیانت می‌باشد. مطابق کلی گروهی سیر تاریخ ادیان را از دیدگاه تاریخ و تقدم و تأثیر مذاهب می‌نگرند و در پسترهای تاریخ به ترتیب شروع به پژوهش نموده و با این سبک علاوه بر حفظ سنت تأثیر ادیان را دریک دیگر نشان می‌دهند. برخی ادیان را از لحاظ شیوه‌های پرستش بخش بندی می‌کنند که شامل دوران‌های خاص و متمایزی می‌شود، هم چون : مرحله یا دوران خدا ناپرستی، تو تمیسم، طبیعت پرستی، شمن پرستی [Shamanism]، بت پرستی، چند خدایی و سرانجام یکتا پرستی. بعضی نیز با روشهای محدودتر ادیان را دسته‌بندی می‌کنند^۵ از سویی دیگر دو دسته مشخص درباره ادیان و مذاهب به شکل محدود و گسترده‌بی بحث‌هی کنند گروهی تنها به تاریخ ادیان زنده و بزرگ هی پردازند، و برخی دیگر به اصطلاح، به تاریخ عمومی ادیان اعم از زنده و از میان رفته و بزرگ و کوچک از جهات مختلف و عمومی آن اشتغال می‌ورزند. اما آن چه که هم است تاریخ عمومی ادیان بایستی مورد بحث و کاوش قرار گیرد تا حق همه گزارده شده و نکاتی مهم و تاریک بازنماند و تقسیم‌ها، تفسیرها، منشأ یا بی‌ها، عقاید گوناگون و مباحثی که در این بخش مورد تفسیر و بازگویی قرار می‌گیرد نیز از همین دیدگاه می‌باشد.

۵- فرضیه مخالف در این باره نظریه هورگان Lewis Morgan بود که درباره عروسی نظرتش را صائب می‌دانستند، لیکن لو بوک برای نخستین بار به شکل مؤثری از فرضیه هکلنان Mac lenan دایر براین که عروسی دزجوامع و اقوام ابتدایی از راه تسخیر و نوعی شدت عمل و زور آن جام می‌شود دفاع کرد و بر همین مبنای نظر اصلی خود را درباره اولویت واصل سازمان پدرشاهی و تفوق و برتری مرد ثابت نمود.

۴ - مرافق تکامل ادیان

او بوك واحد پدرشاهي، تأثیر شيوه فكر او در توجيه ديانات، پنج دوره در مرافق تطور و تکامل ديانات، دوران بي خداين ولا مذهبی، عهد توتعیس و توجيه و تفسير آن: طبیعت پرستی، آنی میسم، شیا پرستی، روح و مردگان، نیاگان پرستی، دوران شمنیسم، شمنها یا حکیم باشیان و افسونگران، میانجیان، خدایان و بشرها، عهد بتپرستی و چگونگی خدایان یکتاپرستی و اخلاق

از جمله مردم‌شناساني که در باره دین و مذهب و مرافق تطور و تکامل آن کاوش و پژوهش نموده‌اند، بایستی از جان لو بوك John Lubbock نام برد. این دانشمند به‌طور کلی در طرحی عمومی پیرو عقاید داروین Darwin و نظریه تکاملی او به شمار می‌رفت. نظر او در باره اولویت پدرشاهی Patriarchate و نفی جنبه‌های کلی و عمومی هادرشاهی Matriarchate در آرا و عقایدش در باره فرهنگ و تمدن اقوام ابتدایی و هم‌چنین نحوه‌های دیانتی و جزء وابسته به آن، یعنی اخلاق بسیار مؤثر بود. این عقیده و نظریه از برای او با تحقیق و کاوش در باره اقوام بدوى حاصل گشته و همواره به آن توجهی بسیار می‌نمود.

نظر این مردم‌شناس در باره ادیان و مرافق و تطورات آن بر اصل تکامل استوار بود و برای سهولتی بیشتر در باره مطالعه در ادیان و تحقیق و کاوش‌هایی در باره روش‌های مذهبی به پنج دوره در باره مرافق تکاملی و سیر ارتقا‌یابی دیانت معتقد گشت، و از این دوران‌های پنج گانه چنین یاد کرد:-

۱ - دوران اولیه صفحه سپیدی می‌باشد که بر آن هیچ نقش آشکار و معینی وجود ندارد. پندارها، عقاید واوهام دینی صورت مشخص و شناخته شده‌یی بذاشته و هیچ گونه روشی مبنی بر وجود یک شیوه ابتدایی در پرستش نیز وجود نداشته است. این مرحله را دوران بی خدایی می‌توان نام گزاری نمود.

۲ - دومن دوران دامی توان دوران توقیسیم Totemism یا طبیعت‌پرستی

نام گزارد . در این دوران عقایدی درباره مردگان و چگونگی روح و روان وارواح مردگان و نیاگان به وجود آمد که راهی از نیاپرستی به تو تمیسم گشود ، به همین جهت این دوران را می‌توان دورانی گسترده و وسیع در چگونگی دیانت نخستین برشمرد که شمول و برآفتادگی آن بر بسیاری از عناصر و اشیاء و جانداران صحبت داشته است . در این دوران نخستین پندارهای روحی و روانی به وجود آمد که منجر به آنی هیسم یا جان‌گرایی *Animism* و تصور جان در تمامی اشیاء و مظاهر طبیعت شد ، و این مرحله خود بلافاصله طبیعت پرستی را موجب گشت که منشأ آن نیز تصور جان و روانی برتر و متفوق جان و روان وارواح بشری در مظاهر طبیعی بود . هم‌چنین نیز می‌توان مبنای شیائپرستی را بر اصل آنی هیسم قرارداد و همان اصل و منشأ طبیعت پرستی بر شیائپرستی نیز قابل اطلاق می‌باشد . تو تمیسم نیز خود اصلی بود که در منطقه‌یی وسیع به پرستش جا نوران و تو تم‌های قومی محصور بود و از سویی به پرستش اشیاء و گیاهان و یا به ندرت نگاره‌های آسمانی متهی می‌شد .

۳ - دوران سوم شمنیسم *Shamanism* یا دوران پرستش و تقدس جادوگران و افسونگران ، یا پزشکان و حکیم باشیان می‌باشد که به عنوان واسطه و میانجی‌یی میان خدایان و آدمیان به شمار می‌آمدند . عقاید دینی در این دوران مبتنی بود بر اعتقاد به خدایانی بر جسته و متخصص که از لحاظ نیرو و ویشن بر جسته‌تر و برتر از بشر بودند و طبیعت و خواستها و امیالشان نیز در مرتبه شهوات انسانی قرار نداشت . همین وجوه امتیاز و زیادگی نیرو و قدرت بود که آنان را در مقام‌هایی والاتر و بالاتر از انسانیان قرار می‌داد ، بدان گونه که تماس مستقیم از جانب انسان‌ها بدون وجود میانجی‌یی با آن خدایان می‌سور نبود ؛ و این میانجیان نیز شمن‌ها یا حکیم باشیان و جادوگران و افسونکاران بودند . در این دوران که شمنیسم خوانده شده ، میان قبیله وايل و طایقه و سرانجام گروههای فشرده و محدود بشرها هر گونه قدرتی در

حیطه و قلمرو شمن‌ها قرار داشته است و اینان با وسائل و افعال و کرداری که داشتند و با نیروی هرموز و روش مخصوص شان در اراده خدایان به نفع و یا زیان کسانی اثر می‌گذاشتند،

۴ - بتپرسنی در بخش بندی و سیستم **لوبوک**، مرحله چهارمین رادر تطور ادیان تشکیل می‌داد در این دوران اعتقادات ماوراء طبیعی و طبیعت فوق العاده خدایان دگرگونی گرفته و نوعی انحطاط پذیرفته و شکل مادی و انسانی به خود می‌گرفت که جنبه خرافاتی عمیقی داشت خدایان در این دوران نه بر آن که از لحاظ جسمانی و ظاهری در هیأت انسانیان تجسم داشتند، بلکه از لحاظ طبیعت نفسانی و خلق و خوی نیز تشابه و همانندی شگرفی با بشرها پیدا نمودند. البته قدرت این خدایان بسیار وزیاد بود، اما قادر تری که هیچ گونه مبنای عملی مستقیمی نداشت و هر چه بود تحت تأثیر و تلقین بشرها از این قدرت و نیروی شگرف خدایان بهره‌وری می‌گشت

۵ - باز پسین این مراحل، که فرازنای تکامل دیانت به شمار می‌آمد، دوران **یکتاپرستی** *Monothéisme* بود. این مرحله با تکامل تمدن و فرهنگ بشری به وجود آمده و پیش روی دانش‌ها و علوم تجربی و عملی نقشی عمده‌را در پیدایش آن ایفا می‌نمود. این دورانی بود که دیانت از جنبه‌های بسیاری تصفیه می‌شد و جنبه‌های لطیف و آسمانی بی‌پیدا می‌کرد که آهسته آهسته موارد الاهی و مافوق طبیعی در آن تحلیل رفته و خود به صورتی دیگر تحول می‌یافت که جز اخلاق چیزی نبود در این مرحله خدایی مصدر کلی آفرینش بود که از قدرت و نیروی ناتمام ولایز ال بهره‌مند و اورا آفریننده و مصدر بی‌منازغ هستی پنداشته وجودش را با پنداره‌ای اخلاقی یکی و قرین می‌شمردند

هر گاه بر آن باشیم که مرحله‌ششمینی نیز بر تقسیم **لوبوک** بیفزاییم باستنی

آن را دوران نهایی دیانت یا اخلاق به نامیم که نهایت تکامل در شیوه دیانت خواهد بود دانشمند مذکور خود به اصل اخلاق بسیار علاوه هند و شایق بود هر برتر اس پن سر Herbert Spencer درباره اخلاف نظرات و فرضیه‌یی داشت که هبتنی بود بر اصول عقاید و شیوه فکری لامارک Lamarck. اس پن سر به این امر باور داشت که اصول اخلاقی حاصل و ثمرة تجربیات موروثی می‌باشد که بر اصل تکامل بنیان داشته است. بدین معنا که اصول اخلاقی آن موارد و چیزهایی بود که انسان در مرأحل و طول زندگانی آن‌ها را مفید و سودمند تشخیص داده و برگزیده است و این امر خود موجب تغییر و تبدیلات و جرح و تعدیل‌هایی در ساختمان سلسله اعصاب می‌گردید. لو بولک درباره اخلاق با این فرضیه سخت مخالف بود و اصولاً چنین تعبیر و توجیهی مایه نقرت و ارزش‌جار خاطرش را فراهم می‌آورد. نظر لو بولک درباره اصل اخلاق عطف توجهی بود به اصل مسئله پدرشاهی و معتقد بود که اخلاقیات مسائلی هستند تحکمی که به وسیله قدرت پدری انتقال می‌یابند و این امر انتقال، در دو مورد مسائل دینی و مدنی نیز تغییری در هنشأ آن نمی‌داد.

۵- تکامل، بازگشت، انتشار و اشاعه

سه شیوه در تفسیر فرهنگ و تمدن، فرضیه تکاملی و نحوه کار آن، بازگشت یا سیر فهرابی و اصل انحطاطی و ایده‌آلیستی آن، مقابل مذهبی، عقاید رُوزگار مایسترو و مخالفت او باروسو، عقاید ویتلی، مخالفت تیلور یا سیر فهرابی و دلایل او، تیلور و اصل اشاعه و انتشار فرهنگ، تفسیر دو بازی پاتولی و پارچی زی، روش کاوش در مکتب اشاعه و انتشار، پیش‌روان این مکتب، لزوم رماعت مکتب‌های فوق در تفسیر فرهنگ و دیانت

بحث درباره آنی هیسم یا جان پنداری مستلزم غور و زرف کاوی است در عقاید و نحوه اندیشه گری تیلور Tylor. قبل از آن که در باب مبحث مهم و قابل توجه

فوق به گفت و گو و سخن به پردازیم، لازم است تا از دو شیوه قابل ذکر در مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی گفت و گونه‌ایم و آن دونظریه است دال بر تکامل و بازگشت به بدیعت. البته این عقاید منحصر به دو شیوه نام برده نیست، بلکه اصل سومی نیز در دو داشت فوق ازلحاظ تفسیر و توجیه دیانت، فرهنگ و تمدن مؤثر می‌باشد و آن نظریه‌یی است هبّنی بر گسترش و اشاعه دیانت، فرهنگ و تمدن و پنداشتن اصلی واحد برای آن‌ها

فرضیه تکاملی، نظریه‌یی است دایر بر آن که فرهنگ و تمدن از پست ترین هر احل خودشروع بهوده و راه تکامل پوییده تابه این مرحله از ارتقاء بازرسیده است. نظر تکاملیون که اکثراً فرضیه شان کم و بیش بر اساس نظرات داروین استوار می‌باشد، وسیله‌یی است در نسخ دین و دیانت از جنبه‌های الاهی آن در کادر دیانتی چون: یهودیت، مسیحیت و اسلام. نظر تکاملی مندرجات کتاب‌های مقدس و آسمانی رامتر و ک گزارده و مسایلی چون آفرینش جهان و انسان و چیزها و پدیده‌هایی دیگر را از نظر گاه نوشته‌های مقدس رد می‌کند و به همین جهت است که اکثراً اهل دیانت و روحانیان و زعمای مذاهب و ادیان آسمانی با آن سخت از در مخالفت و لجاج و سخیز در می‌آیند.

در برای این نظر، فرضیه‌یی است دال بر بازگشت به بدیعت و یا سیر قهرایی تمدن و فرهنگ. تیلور نخستین کسی بود که به مشکل مستدل و آشکاری با این نظر به مبارزه برخواست. بارگشت به بدیعت و یا سیر قهرایی تمدن هبّنی براین بود که اقوام و قبایل و جوامع وحشی و بی‌تمدن بازمانده‌های ملل و اقوام متمدنی هستند که روزگارانی در اوج تمدن و فرهنگ هی‌زیسته‌اند. به طور کلی این نظری بود بر الله: موافق عقاید مذهبی و تعالیم و گفته‌ها و نوشته‌ها و متون آسمانی. پس اقوام و قبایل رشدنا کرده، حوامی نبودند که بازمانده از تمدن باشند و یا عقب مانده تلقی گردند،

بلکه اینان اقوامی بودند که از مرافقی پیش رفته در بستر زمان به آن درجه از تنزل رسیده بودند. در این نظریه کسانی که صبغه وايمان مذهبی داشتند، به چاپکی در صدد برآمدند تا از توافق ضمنی بی که میان این نظر و کتاب‌های آسمانی وجود داشت بهره بری نموده و سودجویی نمایند و به همین جهت چنین گفتند که این روش و این شکل بدويت فعلی برخی از اقوام و قبایل، تحقق معصیت و گناه ازلی است که به صورت اجتماعی نمایانی یافته. پس تزادهای ابتدایی و بدوي و یا به عبارتی وحشی، پس از جوامع و ملل متمندن قدم بر عرصه گاه وجود نهاده اند و در حقیقت بازمانده آن اقوام و ملل متمندن می باشند – و در صورتی کلی معرف تجزیه آن جوامع متمندن

محسوب می شوند

یکی از برجسته‌ترین مدافعان این شیوه ژوزف دومایستر Joseph Conte de Maistre مایستر یکی از مخالفین عمده و سرسرخ روسو J.-J. Rousseau به شماره‌ی رفت و احتجاجات واستدلال‌های او در باره روسو و عقاید رومانتیکی او معرف سبک و روش اندیشه‌های او است. در قرن هیجدهم مردم فرانسه که در طلبیه گاه رومانتیسم قرار داشتند بر اثر نجوة فکر و استدلال روسو زندگانی، عادات، آداب و رسوم مردم وحشی را در حال طبیعی بسیار شایسته تر و بهتر از رسوم و آداب قراردادی تمدن می دانستند. در چنین جوامع بدوي و اولیه‌ی روابط جنسی آزاد بود و آدمی بدون هیچ گونه ممنوعیتی از عزایز خود که بی‌شک شایسته و خیرخواهانه بود بهره می برد. در برای همین طرز فکر و استدلال بود که مایستر قد مخالفت بر می افرادت و جواب می داد که بشن آن قدرت را نداشت که در حالتی خلاف طبیعت زندگانی کند و طبیعت هر چیزی نیز آن گونه بود که اراده و همشیت خداوندی بر آن قراره گرفت. البته تعریف و تفسیری که روسو از طبیعت می نمود، در حقیقت جنبه‌ی شاعرانه

ولطیف داشت، لیکن دارای کم بود و فقدان اصلی اساسی نیز به شماره‌ی رفت. جامعه شکلی سرمدی بود و وحشیان یا سرخ پوستان اصیلی که روسو از آنان به ستایش یاد کرد هی نمود، مردمانی بودند آرام و مطیع و در کمال رفاه زندگی طبیعی. لیکن این امری بود خیالی و دور از حقیقت! چون آن سان که از سفر نامه‌ها برمه‌ی آمد، سرخ پوستان و وحشیان آمریکایی موجوداتی بودند در نده خوب و بس وحشی و فقرت انگیز. واز همینجا بود که هایستر بروفق تعالیم کتاب عقدس نظریه سیر قهره‌ایی تمدن را بنا نهاد.

پس از هایستر فرضیه سیر قهره‌ایی و بازگشت به‌عهد بدویت از هنر تمدن والا مورد قبول متبدینین و ارباب ادیان و کلیسا واقع گشت و کسانی چون ویتلی Whately در این باره نوشته‌هایی زیاد انتشار دادند. اما این فرضیه‌یی بود نادرست که محکوم به فنا گشت و این امر نیز به وسیله تیلور انجام شد که قسمت زیادی از کار خود را منحصر بدان نمود تا نشان دهد که فرضیه سیر قهره‌ایی تمدن، نظریه‌یی است نادرست. منطق واستدلال تیلور این بود که هر گاه بتوان در طریق تکامل ادوات و رسوم و عقاید مرافق پیدا کرد، ظن قوی خواهد رفت که هیک رشته از مرافق تکامل وجود داشت‌است و این کاری بود که او خود انجام داد، یعنی به جمع آوری شواهد و آثار بسیاری در این راه دست یازید.

تیلور به تأکید تکرار کرد که هیچ گونه مدارک و شواهد دلایل صحیح و درستی دادست نیست که یک ملت و قوم متبدنی به درجه بدویت سقوط کرده باشد البته برای این امر نیز شواهدی زنده و قابل اطمینان در دست است. در مناطقی که اکنون اقوام بدوی بدون ادوات و آلات فلزی زندگی می‌کنند، هیچ گونه آثار و بازمانده‌هایی به دست نیامده است که دلالت بر وجود آثار فلزی در اعصار قبلی آن اقوام بینماید؛ و نگهی آثار و ادواتی که از طریق باستان‌شناسی از این گونه مناطق به دست آمده به

مراتب ناقص تر و ابتدایی تر از افزارها و ادوات و چیزهایی است که مورد استفاده فعلی آن اقوام می‌باشد و این خود دلیل متفقن و صریحی است در بارهٔ تکامل، نه سیر قهرایی و بازگشت به بدویت.

روش اشاعه و گسترش فرهنگ و تمدن، و شناختن منشأ و مبدی و واحد و یکنا برای آن در شاخه‌ها و رسوم و عقاید متفاوت و گوناگونش بیشتر در جامعه شناسی Misch-Sociologie مصدق پیدامی کند. البته فرضیه سیر قهرایی را بایستی از جدول نظرات و فرضیه‌های قابل اطمینان و درست حذف نمود و در حقیقت بدان اعتماد نیست؛ لیکن اشاعه و گسترش مبحث و فرضیه‌یی است که با به کار بردن روش تکاملی در کادر آن، می‌توان به نتایج مطلوبی دست یافت.

همان گونه که تیلور در قسمت مبارزه با بی‌اساسی فرضیه سیر قهرایی و بازگشت به بدویت کوشایی ورزید و روش تکاملی را بسی‌توان بخشدید، در مورد انتشار فرهنگ و اصالت اشاعه نیز ناخواسته دارای نظراتی بود که بعد‌ها بسیار مورد استفاده قرار گرفت. کاوش‌ها و تحقیقاتی تیلور در بارهٔ بازی پاتولی در مکزیک و بازی

۶- هنگامی که اسپانیایی‌ها تازه به مکزیک راه یافته بودند، در دربار شهر یار مکزیک موکتزو ما مشاهده نمودند که از جمله سرگرمی‌های عمده آنان نوعی بازی تخته است به نام پاتولی. تخته بازی عبارت بود از صفحه‌یی که از الیاف نخل بافته شده و به روی آن خط‌هایی رسم شده بود. این تخته به شکل صلیبی بود که طرفین آن را خانه‌ایی تشکیل می‌داد و باطبع این خانه‌ها نیز چهار گوش بودند و مهره‌ها به روی همین خانه‌ها حرکت می‌کرد. شکل حرکت مهره‌ها در خانه‌ای دو طرف صلیب از جهت بالا و پایین بود به شکلی که در تمام محیط تخته مهره‌ها گردش داشتند. برای خارج کردن مهره‌ها از تخته یا صفحه نیز قواعدی وجود داشت. بازی نخست بالا نداختن طاس‌هایی جهت تقدم پاتا خبر بازی کنان شروع می‌شد و این طاس‌هاد روی منقوش داشتند که رویی برند و رویی بازنده محسوب می‌شد. در مواردی دیگر به جای طاس از چهار دانه لوپیا استفاده می‌کردند که به سان طاس‌های بازی امروزی

پارچی زی *Parcheesi* در هندوستان و موارد مشابه این دو، او را به راه اصالت اشاعه و انتشار فرهنگ تا اندازه‌ی راهنمایی کرده بود. تیلور از این مورد تشابه و مواردی دیگر که حاصل مطالعات و کاوش‌هایش بود نتیجه گرفت که این بازی یا بازی تختند نزد دارای اصل و بنیان واحدی بوده است. شکی نبود که بازی پاتولی پیش ازفتح مکزیک به دست اسپانیایی‌ها در آنجا وجود داشته بوده است و از این امر چنین بر می‌آمد که در گذشته‌ی نسبتاً نزدیک روابطی میان آمریکا و آسیا برقرار بوده است. البته در همان اوقات، یعنی قبل از این که مکتب و روشهای به زام انتشار فرهنگ واصل اشاعه پیدید آید، محققان و کاوش‌گرانی دیگر با نظر قیلوور مخالفت ورزیده و مدعی شدند که این دو بازی مشابه و همانند بایستی در آمریکا و آسیا جدا

به تفاوت نقطه‌هایی بر آنها حکم یارسم شده بود. البته این بازی شباهتی بسیار داشت به بازی پارچی زی *Parcheesi* که در هندوستان معمول و شایع بود.

اشراف مکزیک سخت به این بازی دل پسته بوده و به وسیله این بازی قمارهای کلانی نموده و با اعتیادی عجیب سر طلا و جواهرات بازی می‌کردند. این مردمان حتا رب النوعی داشتند به نام ماکول شاکتل که خداوند میکده وهم چنین رب النوع بخت و اقبال بوده و بازی کنندگان برای برد بدومتوسل شده و نیازبرده و هدایایی در پیشگاهش تقديم می‌داشند.

همین موضوع بود که تیلور برای نخستین بار در مورد اشاعه پیش‌کشید و با مطالعاتی که انجام داده بود موارد مشابه و همسان بسیاری میان پاتولی مکزیکی‌ها و پارچی زی هندی‌ها یافت. در هر دو بازی طاس دیختن و قرعه کشیدن یکسان بود و حساب برد نیز به یکسان مورد احتساب قرار می‌گرفت. برد و باخت در هر دو بازی از شرایط اصلی واجرای شرط بندی نیز همانند بود. قواعد حرکت مهره‌ها و خارج شدن آنها از صفحه مشا بهت بسیاری داشت. بر اساس همین موارد نزدیک بود که تیلور عقیده‌مند به روابط نزدیکی میان آسیا و آمریکا شد و برای این دو بازی اصل واحدی پیشنهاد کرد و یا گفت که یکی مقتبس از دیگری است.

جدا و مستقل به وجود آمده باشد.

حال می‌توان بهوجه تفارق و نحوه جدا افتادگی دو مکتب تکاملی و اشاعه اشاراتی نمود. روش تکاملیون کلاسیک روشنی بود تاریخی، و هر گونه کاوش و پژوهشی که انجام می‌دادند از دورترین زمان تاریخی شروع نموده و به عصر حاضر پایان می‌دادند و در حقیقت تحقیقاتی که در کادر روش تکاملی انجام می‌شد، پژوهش هایی بود در اصطلاح عمودی. اما پیدایش روش و مکتب انتشار فرهنگ یا اشاعه وضع تحقیق را دگر گون نمود. مسیر نو و جدید روشنی بود در تحقیقات افقی و عرضی نه عمودی و طولی؛ به این معنا که روش تحقیق به این گونه در آمد که مطالعات و کاوش‌ها منحصر به تحقیقاتی شد در باره چگونگی انتشار و توزیع فرهنگ در پهنانی آفاق.

در این ضمن که مکتبی نو و ارزشمند پیدایش می‌یافتد، این پرسش اساسی مطرح شده و مطمح نظر قرار می‌گرفت که روش مطالعه و تحقیق در مکتب اشاعه و انتشار و توزیع فرهنگ چگونه می‌باشد؟ این سوال را تیلور خود مطرح و نیز برای نخستین بار خود جوابی به آن وضع کرد. در حقیقت می‌باشد این مسائل در این می‌شد که وجود تشابه مشخص را می‌داند و پدیده فرهنگی که دارای وجود مشترکی بودند چه امری روشن می‌کرد؟

نخست بایستی به نوعی تجهیزه از برای تقابل دست یا زید؛ یعنی دو پدیده مشترک نمارا به اجزای اولیه‌یی بخش نماییم و پس از این بخش گری هنگام مقابله و مقایسه فرا می‌رسد - هرگاه اجزایی بخش شده در دو پدیده دارای همانندی‌های زیادی بودند، احتمال بسیار می‌رود که باهم رابطه‌یی مستقیم داشته و مأخذ از یگدیگر و یا منشعب از اصلی دیگر باشند.

پس از این مورد دیگر راه تحقیقات باز شده بود. Ratzel به شکل دقیقی در باره اشاعه و انتشار به تحقیقاتی عینی و عملی پرداخت و پس از آن

فروبنیوس Robenius در راه کاوش‌ها و روش را تزل گام برداشته و در تکمیلش کوشید. هم‌چنین تحقیقات کسانی هم‌چون ویلهلم اشمیت، گرینر Graebner، آندرولنگ Grafton Elliot و آندرولنگ Andrew lang بسیار جالب توجه بود. الیات اشمیت ضمن تحقیقات و کاوش‌هایی که می‌نمود، متوجه شد که بی‌شك نمی‌توان برخی از «اجزای مرکب فرهنگی» را که در نقاطی از جهان معمول و منتداول است فکر نمود که بیش از یک بار اختلاع شده باشند. وی این موارد را عبارت می‌دانست از: مهرپرستی، مومنیابی کردن اجساد، اهرام و بنای‌های عظیم سنگی، علامت رمزی صلیب شکسته، هار پرستی، افسانه توفان، حال کوبی بر چانه زنان، سودا خ کردن گوش، مسخ سر و رسم کوود^۷ (Couvade) یا زایمان دروغی مردان

- ۷- کوود Couvade رسم عجیب و شگرفی است میان بسیاری از اقوام و قبایل ابتدایی که به موجب آن به هنگام زایمان زن، مرد را نیز بستری نموده و به وضع حمل دروغینی و می‌دارند. در این موقع وضع برخورد اطرافیان با شوهر بدان گونه بود که او مسیح واقعی بوده و هماقند بیماری باوی رفتاری کردد در باره نجوة این عمل کاوش گران‌علی ذکر نموده بودند که تعبیری بود گوناگون و متفاوت Max Muller معتقد بود که هنگام وضع حمل زن، مرد وجودی است مزاحم که ممکن است اعمالی را که ازوی سرمی زند و یا کارهایی را که انجام نمی‌دهد به طفل اسناد داده و بر اثر این اسناد کودک صدمه‌یی دیده و سالم به دنیا نیاید. به همین جهت مرد را در حال زایمان دروغینی قرار داده و امکان هر نوع عملی را ازوی بازمی‌گرفتند. حال هر گاه کوکش سالم به دنیامی آمد بداین نتیجه می‌رسیدند که این وضع به حال طفل مفید بوده و بر اثر آن شوهران را با تهدید به مراعات این کار وامی داشتند.

Tylor معتقد بود که این عمل نوعی همکاری است میان زن و شوهر و در حقیقت بداین وسیله مرد بمن دلداری می‌دهد. شوهر نیز هنگام وضع حمل به بستری رود

الیات اسهمیت معتقد بود که مومنیایی کردن با اشکالها و دشواریهای بی‌شماری که دارد و پیچیدگی شگرف عملی اش همکن نیست بیش از یک بار اختراع شده باشد. منشأ و آغاز این کار در مصر و اشاعه و انتشارش در قرن نهم می‌باشد روش مومنیایی کردن به اضافه آیین هنر پرستی و بناهای عظیم و سترگ سنگی به هندوستان برده شده و از آن جا به **مالزی Malaisie** و از ماله زی به جزایر جنوبی اقیانوس کبیر و سرانجام به آمریکای شمالی و جنوبی برآگنده شده است. مکتب اشاعه یا انتشار و توزیع فرهنگ به زودی مقامی بسیار مهم یافت.

وحرکات دردآلوده همسر را تقلید می‌کند و به این وسیله به اوعی فهماند که وی نیز درد و رنج می‌برد و این خود جهتی است برای دلداری و تسکین زن.

باخوفن Bachofen دارای نظریه‌یی دیگر بود در این مورد که می‌گفت این رسم عبارت از تحولی بود که در جامعه سازمان هادرشاهی به سیستم پلدرشاهی تغییر شکل یافته بود در این هنگام مجبور بودند عمل زایمان را به پدر و مرد منتب نمایند تا اورا مورد تظر و احترام عامه جلوه دهند. به همین جهت برای تحکیم مقام و موقعیت مرد در جامعه به فکر این تمهد آمدند تا چنین وانمود نمایند که پدر نیز سهمی در این باره داشته و در حقیقت مادری ثانوی محسوب می‌شود. تیلور نیز در این باره به کاوش و گردآوری شواهدی پرداخت، منتها او این گونه نتیجه گرفت که عمل و رسم کوود یا زایمان دروغین تنها باشیوه هادرشاهی ارتباط دارد، نه پدرشاهی.

آدولف باستیان Adolf Bastian نیز همان تظر را ابراز کرد که بعدها کراولی **Crawley** اظهار نمود و فرورد و پسیکانالیست‌ها نیز آن را منطقی یافتدند. کراولی معتقد بود هم چنان که می‌توان هر چیزی را از جزیان اصلیش منحرف نمود، به همین نحو نیز می‌توان فردی را از بلا یا بی که ممکن است برآونا زل شود حفظ کرد. پدر با به بستر دفن در هنگام زایمان زن، به این امر تظاهر می‌کرد که مادر است و در بدن رنج و درد با همسر انبازمی باشد و به این وسیله می‌خواست تابلا را از زن دور نموده و یا تخفیف دهد

گذشته از جنبه های افراطی و زیاده روی ها و اغراق هایی که به عمل آمد، روشی بود در خور اعتماد و این زمان مقامی چنان ارجمند را داراست که تقریباً هیچ نوع تحقیق و کاوشی خارج از کادر عملی آن انجام نمی شود در مورد شیوه دیانت و انتشار مذاهب بدون در نظر گرفتن روش اشاعه تحقیقاتی درست انجام نمی شود و با به کار بردن روش تطبیقی ارزش بی کم و کاست این مکتب آشکار می شود و به شکلی که در قسمت های بعدی ملاحظه خواهیم نمود، خواهیم دید که با روش تطبیقی چنگونه شیوه واصل اشاعه خود به خود وارد در جریان می گردد

این بود سهم مکتب اصلی درباره پژوهش و شیوه کاوش در فرهنگ و تمدن که برای روش توجیهی دیانت بسیار مؤثر و سود رسان می باشد. گذشته از مکتب انحطاطی و آرمان گرایانه سیر قهرایی، در روش تکاملی و اشاعه به همراه روش تطبیقی از مواردی است که در مورد هر گونه پژوهش و کاوشی درباره فرهنگ و تمدن از اصول اساسی به شمار می رود و تحقیق در دیانت نیز بی در نظر گرفتن این اصول نتایجی صحیح را آن چنان که بایستی به دست نمی دهد.

۶ - آنی میسم یا فرضیه جان پنداری

جان پنداری از مراحل مهم دیانت، نیلور و شیوه آنی میسم، کاوش گرانی دیگر، آنی میسم سرچشمه مسایل روحی، نیلور و کاوشهای او در این زمینه، شواهدی از آنی میسم یا صدور جان در اشیامیان اقوام ابتدایی، پدیده هایی که منشأ تصور روح و اصالت جان بوده اند

جان پنداری ^۸ یکی از مراحل عمده دیانت بشر های ابتدایی است که بسیار

- جان پنداری معادلی درست و رسا است در زبان پارسی که معادل آنی میسم

در زبان های اروپایی می باشد. از این اصطلاح در زبان پارسی می توان برابر هایی هم چون: اصالت جان، تصور جان در اشیاء و جان گرایی ساخت که جان پنداری خوش آهنگ تر و رساتر از اصطلاحات دیگر پیشنهادی می باشد.

گسترده بوده و شامل مسایل وسیعی هی گردد . تیلور را در حقیقت با استی سامان دهنده این روش دانست ، روشنی که امروزه منابع سرشاری از برای تحقیق و کاوش در دسترس کاوند گان می گذارد . در حقیقت با استی پس از روش تو تمیسم *Totemisme* آنی میسم یا شیوه اصالت جان را در دستگاه تیلور بزرگ ترین ، و در ضمن شاعرانه ترین و پژوهشی ترین مسائلی دانست در دیانت بشر ابتدایی شیوه جان پنداری یا تصور جان و روح در اشیاء و موجودات به انحصار روش های گوناگونی تعبیر و تفسیر شده است . پس از تیلور در این زمینه کسانی هم چون هربرت اسپنسر Spencer مارت Maret و دورکهیم Durkheim کاوش نموده اند و در این زمینه تأثیر آرا و افکار او گوست Conte Augste در تیلور را نیز با استی در نظر داشت

آنی میسم را با استی سرچشمہ یکی از اساسی ترین پدیده هایی دانست که بعدها به شکل مجردتری در دیانت های بزرگ و کوچک و فلسفه و تاریخ و سایر شیوه های فکری بشر ، به شکل اصل کلی روح تفویز گذاشت .^۹ از لحاظ همین اهمیت و شگفتی که قبل اثرات کلی آن در شناخت دیانت ابتدایی مشهود بود ، تیلور به کاوش و تبع در این زمینه پرداخت . او هنگامی که در این باره « تمدن اقوام ابتدایی »^{۱۰} پژوهش می نمود و کتابی نیز بسیار عظیم در همین مبحث با عنوان فوق منتشر ساخت چنین اظهار نمود که اقوام و جوامع ابتدایی و انسانهای وحشی نخستین به هم چیز جان و احساسات آدمی می بخشیدند و بر همین مبنای در دورانی از حیات بشری دیانتی عمومی و مهم رواج داشته که معنای آن بر اصالت جان و تصور روح و روان در کلیه

۹- برای آگاهی در باره روح و مسایل مربوط به آن به : کتاب اول - بخش نهم نگاه کنید .

موجودات بوده است . دانشمند فوق روشنی داشت هم چون فرازر *Frazer* که به شواهد و مدارک اندکی برای یک موضوع هرچند که کوچک و بی اهمیت نیز تلقی می شد اکتفا نمی ورزید و به سرعت با روشنی خاص به گرد آوری دلایل و شواهدی مبنی بر اثبات موضوع مورد نظر می پرداخت . مطابق با قوانین و رسوم کهنه انگلیسی حیواناتی که موجب قتل آدمی می شدند یا درختی که ناگهان فرو می افتد و موجب کشته شدن کسی را فراهم می آورد ، و یا چرخ ارابهی که کسی را زیر می گرفت و سرانجام نظایر این امور جرایمی داشت به این گونه که درخت ، چرخ ارابه و حیوان مقصراً شناخته شده و مطابق با قوانین لازم بود تا در راه خدا ایثار و به فقران و تندگستان فروخته شوند در آلمان رسمی بود بسیار دستور از لحاظ مضمون ! به این معنا که هر گاه صاحب و بزرگ یا خداوند خانه به مرگ می رفت . لازم بود تا خبر مرگ وی را به تمام حیوانات یا مزرعه و دهکده بازرسانند ، می بایست این فاجعه را به گوش زنبوران عسل و حیوانات ودامهایی که در خانه یا مزرعه سکونت داشتند باز گونمایند و حتا هنگام لمس اشیاء و چیزها نیز این خبر را تکرار می کردند که ارباب خانه فوت شده است . اسکیموها برخی از نگاره های آسمانی را گم شدگانی می دانستند که در پی جویی شیران دریایی سر گردان مانده اند . ژاپنی ها که در ساحل کشور خود فوران آب را مشاهده می نمودند چنین می پنداشتند که اژدهایی به هوا می پرد . در افسانه یی رویی بیماری دارای جان بوده و به شکل دوشیزه بی تحت عنوان **بانوی آفت شناخته می شد**

این امر میان اقوام ابتدایی نظایر و شواهدی داشت بسیار فراوان تر ، زولوها از به آب رفتن در تالاب ها و آبگیرها بیم زده بودند و چنین می پنداشتند که قوس قزح در قعر آب کمین نموده تا آدمی را به بلعد . ساکنان گروئینند و فی جی از Fi چنین می پندارند که آدمی دارای دو روح است که سایه یکی از آنها می باشد

که شب هنگام بدن را ترکمی گوید. اینان بایم واحتیاط به آب یا آبینه می نگرند چون بیمنا کند که مبتدا عنکس و باروان آنان در آب و آبینه افتاده دگر باره باز نگردد. هم چنین است ترین شدید بومیان واقوام بدوي در این زمان از عکس برداری و تصویر گیری - چون معتقدند که با این عمل روح آنان در ورقه یی از کاغذ و یا دورین عکسی محبوس می شود . باسوتو Basuto ها بر این پندارند که هر گاه سایه کسی در روی خانه افتاد جان او در معرض خطر می باشد ، چون ممکن است سایه اش یا غرق شود و یا اینکه سوسماری آن را به خورد .

افسانه یونانی نارسیس Narcisse وعاشق شدن او به خودش و در آب غرقه گشتن او نیز بر همین مبنای است . پوشانیدن آبینه میان ایرانیان به هنگام مردن کسی نیز بر همین اصل است ، چون من ترسند که روان مرده در آبینه منعکس شده و باروان کسانی زنده برود .

به هر انجام مسائل بی شمار و گونا گونی بود که پیش آمد های طبیعی را به تفع فرضیه اصالت جان و یا شیوه جان پنداری میان اقوام ابتدایی بزر می گردانند و جه لگی این مسائل و پیش آمد ها نیز روح و پیچیدگی وابهام آن و افزونی می بخشید . موضوع هایی هم چون انعکاس سایه در روشنایی ، فرو افتادن تصویر در زمینه شفاف آب ، خواب دیدن و خواب برگشتن و مرگ موجبات پندارهایی وسیع را درباره روح فراهم می آورد که آن نیز کمکی بود مستقیم به شیوه جان پنداری .

۷ - ارواح مردگان

مردگان و ارواح آنان ، پیوند با آنی میسم ، عقاید این سر ، مانیسم او ، گفته دوزانت ، شوابعده از اعمال زنده کان درباره مردگان ، وجود روح در اشیا و طبیعت ، علل آن ، روح پس از مرگ و تأثیر در زندگی زنده کان ، شیوه تدفین و سرگردانی ارواح ، پندارهای قبایل واقوام گونا گون ، مشابهت با اسپری تیستم

مسئله مردن و مردگان و ارواح آنان یا اصل بقا و عدم فوت شدن از جمله مسائل

مهمی است در چگونگی تکوین اندیشه‌هایی درباره اعتقاد به موجودات ما فوق طبیعی. این نظریه نه بر آن که درستگاه و فرضیه اصالت جان تیلور مقام مهمی دارد، بلکه اس پن سر نیز آن را مدارکار خویش قرارداد و دور کرده‌اند نموده است. اس پن سر در باره ارواح مردگان و تأثیر مستقیم ویک جانبه آن‌ها درباره معتقدات ماوراء طبیعی بشرهای ابتدایی اغراقی شکفت ورزیده و از همین جا است که وجہ امتیاز فرضیه مشابه او به نام *مانیسم* *Manisme* با آنی میسم تیلور مشهود می‌افتد. دوران *W. Durant* درباره تجلی ارواح مردگان می‌گوید:

انسان ابتدایی از این که در خواب اشباحی به نظرش می‌رسیده و مخصوصاً کسانی که به یقین می‌دانسته است مرد و از دنیارفته‌اند در خواب بر او تجلی می‌کرده‌اند، سختی بر ایندیشه و شبیه‌گیتی فرو می‌رفته. او دو چارترس و وحشت می‌شده است. او مردگان خود را با دست خود در خالک می‌گذاشت تا از بازگشت آنان در امان به ماندوم مخصوصاً غذا و احتیاجات دیگر وی را داخل گبور می‌کرد که نیازی به بازگشت نداشته باشد و زندگان از شر او در امان به مانند؛ گاهی وارث مرد خانه‌یی را که مرگ در آن در کرده بود برای مرده می‌گذاشت و از آن‌جا تقلیل مکان می‌کرد؛ در بعضی جاهای انسان ابتدایی در دیوار خانه سوراخی می‌کرد و مرده را از آن‌جا بپرون می‌برد و سه بار با سرعت گردخانه می‌گرداند و از آن‌جا دور می‌کرد و به خاک می‌سپرد، به این امید که روح راه بازگشت به خانه را گم نکند و دیگر هرگز نتواند به آن جا سر به زند.

از این پندار و پدیده‌هایی دیگر که ذکر شد واصل اساسی وجود جان یا روح در آدمی، بنابر [قياس کائنات به انسان *Anthropomorphisme*] طبیعت و اشیاء و جملگی چیزها دارای جان و روح شد. در شیوه تیلور مسئله ارواح به واسطه گسترش

و شمول بسیاری که دارند به دو دسته تقسیم می‌شوند، نخست روح و روان فردی است که پس از مرگ، هم چنان به حیات ویژه خود ادامه داده و موجب مسایل بسیاری می‌شوند. دوم ارواح و روان‌های دیگر و ارباب انواع. روان آدمی تصویری لطیف، یاسایه و شبھی است که علمت غایی و نهایی زندگانی و اندیشه‌گری فرداست. این روان و روح مستقلًا در اراده، فکر و وجودان آدمی تأثیری مستقیم داشته و بدون پیوستگی به جسم مادی قادر است بهزندگی خود ادامه دهد. روح در مواقعي می‌تواند برای وقت و گاه نیز به شکل دایم [= مرگ] تن و جسم را ترک گويد. روان غالباً صورتی غیرمادی داشته و ملموس نبوده و ظاهر عینی نیز ندارد، اما ممکن است که گاهی تظاهراتی جسمانی نیز از خود باقی گذارد. روح پس از مرگ به سکون و سکوت نمی‌گراید، بلکه هم‌چنان به تکاپو و فعالیت‌های خویش ادامه و با تسلط بهزندگان و یا حلول و تأثیر در حیوانات و اشیاء غیرجاندار موجبات اینداه و آزار و یا عقايدی هم چون سعد و نحس می‌شود.

افکار، پندارها و توهمندی که در بازه ارواح مردگان ناشی می‌شد جملگی از فلسفه جان پنداری مشتق می‌شدند. ارواح مردگان هم چون طلسها و تعویذ‌هایی بودند برای تأثیر در زندگانی زندگان از لحاظ نیک و بد و یا تأثیرات سعد و نحس. این امر اغلب مواقعي اتفاق می‌افتد که در باره آنان غفلتی از جانب زندگان سر می‌زد. یونانیان چنین اعتقاد داشتند که هر گاه مردگان خود را به شیوه‌یی درست به خاک نسبارند، ارواح آنان در کناره‌های رودا کرون سرگردان خواهند شد. اسلاموها بر آن عقیده بودند که روح قبل از آن که مراسم و تشریفات سنتی درباره مردگان انجام نشود هم چنان به شکل دردناکی سرگشته خواهند بود. قبایل ایروکوی Iroquois و ساکنان فیوزپلند براین پندار بودند که ارواح مدفون ناشدگان و یا آنانی که در میدان نبرد به قتل رسیده اند؛ هیچ گاه از آرامشی بر خوردادی

نخواهند یافت. افراد قبیله کورنای Kurnai از ازدواج مرد گان ترس و بیمی فراوان داشتند و هر گز نام مرد گان را به زبان نمی آوردند، چون در بین بودند که ارواح گفته‌های آنان را شنیده و باعث زحمت خودشان گردند.

می‌توان چنان پنداشت که هر اس گینی و هیبت ارواح مرد گان موجبات شیوه نیا گان پرستی را فراهم آورده باشد. ارواح مرد گان میان برخی قبایل بسیار ترس آور بودند. ساکنان جزایر ال او سین براین عقیده بودند که ارواح مرد گان مشترک کا بازند گان زیسته و در معیت آنان به کارهایی دست می‌برند. افراد قبایل آفریقایی هوتمن توت Hottentot کلبه مرد گان را متروک می‌گذاشتند و از آنان گزندی رساند. یاسکوت‌های ساکن سی بریه خانه شخص مرده را تهی می‌نمادند تا در متروکی به کلمی ویران شود.

۸- روح و حلول و احضار آن میان بدویان

عقیده شاله درباره مشابهت نظرات اسپیریت‌ها با بدویان درباره روح، ثائین روشن بدویان در آن دیشة کنونی، اندرولنگ مردم شناس درح گرای، نقد عقاید تیلور و آرای لنگ، کوشش برای اصالت ماوراء الطبيعه از طرف اندر و لنگ، درباره ارواح و آنی میسم، بازپسین کوشش‌های او

عقاید تیلور بسیار نزدیک با مسلک Spritisme یا احضار ارواح است و بین روح یاروان ابداعی او و پریسپری Prisperit در مسلک احضار کنند گان ارواح وجوده تشابه فراوانی یافت می‌شود که در بخش‌های آینده به آن اشاره خواهیم نمود، و در این بند به اختصار درباره این مبحث گفت و گویی می‌شود. همانندیهای بسیاری میان مبانی نظرات اسپیریت‌ها و افراد بدینی درباره چگونگی‌های روح و روان وجود دارد. شاله Challay در این باره چنین می‌گوید: - از دیدگاه انسان ابتدایی روان به بدن

پیوند هایی دارد ویژه و خود می تواند مستقلانه منشأ اعمال و کارهایی گردد. به هنگام زندگی بودن جسم می تواند بدن را ترک نموده و منشأ اثراتی خارجی گردد در حالی که در همان هنگام نیز قادر است نوعی عمل حضور را بر بدن انجام دهد^{۱۱}

تأثیر مسنتیم این گونه پندارها را بر گروندگان مسلک احضار ارواح در زمان جدید به خوبی مشاهده می نماییم. از مردم شناسان بزرگی نیز که در کاوش های خود تحت تأثیر اسپری قریب گرفتند باستنی از آندرولنگ Andrew Lang نام برد. این دانشمند درباره اشباح و ارواح موجودات هر اس انگیز مطالعاتی نمود و در واقع بر آن بود تا بداند به چه علت و موردی تیلور پدیده های روحی و ارواح را که انسانهای ابتدایی در که می نمودند در کادر خیالات واهی در آورده بود. به همچو روى نمی توانست از این فکر و وسوسه بگذرد که به احتمال قوی اوهام و خیالات شمنهایی حکیم باشیان افسونگر مکافاتی واقعی بوده است. او درباره فعالیت های مجردد ذهنی بدراه اغراق و مبالغه افتاد و همین امر نیز موجب انحطاطش گشت: - به طور کلی ما پر این اصل معتقدیم که بشر دارای اصالت ذهنی می باشد؛ به این معنا که او دارای نیروهایی ذهنی است که حیطه واقعی آن اغلب بر ما ناپیدا و مجهول می باشد. البته به این امر نیز توجه داریم که فعالیت و نیرومندی این قوای ذهنی، میان نیاگان و اجداد ما که دیانت را بنیان نهادند به مراتب بیشتر و قوی تر بوده است. این امر امکان دارد که این زمان نیز میان اقوام اولیه وجود داشته باشد، همچنان که میان ملل متمدن فعلی نیز پدیده بی ناشناخت تلقی نمی شود. همین نحوه هر گاه موجب اعتقاد به جدایی و تفکیک میان ابدان و ارواح نشده باشد ممکن است که در تأیید آن مطلب بوده باشد. هر گاه صحت این قوای درست و مثبت تلقی گردد، از نقطه نظر این که عقاید نوین

فعلی انکار وجودی آن‌ها را می‌رساند قابل اهمیت می‌باشد*

این عقاید که اغلب در زدفرضیه‌های فراز و تیلور ابراز می‌گشت همراه با شواهد و مدارکی بود که از آن‌ها معانی بی‌دوپهلو درک و مفهوم می‌گشت. لنگ در حقیقت می‌کوشید تا دوباره اصول ماورای طبیعی را به اشکال موجه‌تری از گذشته وارد دردیانت بنماید. او معتقد به حواس و یا حسی بود مأ فوق حواس پنج گانه، و سعی می‌کرد تابه وسیله‌هایمان حواس فوق حواس شناخته شده اصول ماورای طبیعی را توجیه نماید. او معتقد به این امر بود که یک فرد زولو که با نوشیدن مایعی از آینده و یا مسائل غیرقابل وقوفی برای شخص خودش در گذشته و گذشته نزدیک خبر می‌داد، صحبت دارد. و نگهی او به طالع بینی؛ فال زنی، پیش‌بینی وجود روح در جمادات و نباتات باور داشت و اعمال احصار کنندگان از واح را تأییند می‌نمود.

در باره ارواح و یا آنی میسم چنین اظهار عقیده می‌کرد که بدويان و بشرهای ابتدایی برای این به وجود روح و ظاهرات روحی در اشیاء و چیزها تظاهر می‌کرذند که در واقع روح وجودی و جانی واقعیت داشت، نه بزر آن که بنا بر فرضیه اوهام و تخیلات و ریا فلسفه‌یافی به چنین عقایدی گرایش داشتند**

تا دهه اول سده بیستم لنگ می‌کوشید تا اعتقاد بهما فوق الطبيعه و اصول از دست رفته ماورای طبیعی را دگرباره وارد دیانت نماید، لیکن او این رهگذر بیشتر شهرقی ادبی بهم زد، نه بزر آن که فرضیاتی ارزش‌ده را داخل دانش فوهردم شناسی بنماید. هر چند روش و خوی شکاک او بسیاری از عقاید رایج را در باره دیانت که در کادر مردم‌شناسی مورد مطالعه بود سست و بی ارج ساخت.

۹- پس از مرگ

روح و دوپنده اصلی درباره آن، بنا و اصل جاودانگی، تناسخ شکل پندار اول، تناسخ میان اقوام ابتدایی، تناسخ هندی، اسکیموها و قبایل یوروبا، الگون کوایین‌ها، آندرولنگ و فرضیه روحی او، زندگی پس از مرگ، شواهدی از پندارهای اقوام ابتدایی، زابطه این دو با آنی میسم، دوزخ وجهانی دیگر، سفر به جهان زیرین و بازگشت مردگان، شواهدی از بیوان و سومر

هر گونه باور و اعتقادی به روح و روان و جاودانگی آن از دoso به دوپنده مشخص می‌گراید، که می‌توان آن را در دوشیوه تناسخ و زندگانی پس از مرگ محصور نمود. اصل تناسخ را به شاخه‌ها و اشکال گوناگون آن می‌توان در هندوستان، فرق صوفیه و متصوفین؛ و قبایل آفریقایی و نقاطی دیگر مشاهده نمود. نوع دومین، یعنی اعتقاد به حیات پس از مرگ از جمله عقاید عمومی اقوام و قبایل و ملل می‌باشد.

الگون کوایین Algonquin ها که به تناسخ و حلول روح باور داشتند، کودکان مرده را در کناره رهگذرها به خاک می‌کردند تا ارواح آن‌ها در بطن مادرانی که از آن رهگذرها عبور می‌نمودند حلول کند. میان افراد قبایل پوروبای Yoruba واقع در آفریقا - جمله‌یی درود مانند شایع بود که به گوش نوزاد باز می‌گفتند؛ و آن جمله چنین بود: «توباز آمده‌یی؟» چون معتقد بودند که روح یکی از اقوام، بستگان و نیاگان آنها دگر باره مراجعت کرده است. این چنین اعتقاد و باوری موجب نوع دواج انتشار و خودکشی میان سیاهان و آن گروه از تیره پوستان آفریقایی می‌گشت که به برداشتن رفته بودند و به وسیله خودکشی بر آن بودند تا در زندگی بعدی فردی آزاد گردند

میان برخی از اسکیموها به تقاؤت رسمی بود مبنی بر اینکه از خوردن گوشت برخی از حیوانات احتراس و دوری می‌جستند. ذنی که خوراکش راه‌مواره گوشت شیر دریایی تشکیل می‌داد، از خوردن آن اباکرده و با گوشت پرنده گان سد چوع

می کرد، چون انگله کاک یا شمن و حکیم باشی افسونگر گفته بود که روح شوهرش در تن شیر دریایی حلول کرده است میان قبایل تلاس کلان Tlascalan واقع در مکزیک عقایدی بود درباره تناسخ که جنبه‌ی دیگر داشت و آن نوعی بود مشابه عقاید در جاتی هندی‌ها که تنها از لحاظ سلسله مراتب ارتقا یی در نوع پرندگان و جانوران انجام می گرفت. آنان معتقد بودند که ارواح اشراف پس از مرگ بدل به مرغان خوش الحانی می گردد، در صورتی که ارواح عوام و توده مردم به شکل راسوها و سوسماعلایی بیش در نخواهند آمد.^{۱۲}

کامل‌ترین شکل تناسخ میان هندیان معمول بود که حلول ارواح میانشان نسبتی مستقیم داشت با اعمال نیک وزشت افراد.^{۱۳} به این گونه که افرادی که مرتکب گناه و شر گردیده بودند آرواحشان تنزل رتبه و مرتبه یافته و هر بار ذر ذوران‌های متواتی به درجه‌ی تنزل می یافتمد و در جسم جانورانی پست‌تر حلول می گردند و به همین نسبت ارواح کسانی که اهل خیر و نیکی و ثواب بودند به تن‌تیپ در ابدان و قالب‌های شایسته‌تری حلول می نمودند و این سلسله مراتب ارتقا یی آنقدر ادامه می یافتد تا به فیروزانها واصل می گشتد.

تیلور معتقد بود که اعتقاد به حیات پس از مرگ و هم‌چنین بقا و جاودا نگی روح از آن جانشی می شد که مرد، گور را جایگاه خویشتن قرار می داد، و یامطابق با روایات و اعتقدات توده در همان نزدیکی مردن گاه خود اقامت گزیده و یا تردد می نمود و هنوز نیازمندی به غذا و خواراک و سایر لوازم زندگی داشت. تیلور در مورد حیات پس از مرگ کمتر به توضیح های قانع کننده پرداخت و بیشتر

۱۲ - نوع تناسخ‌هایی که از اقوام ابتدائی ذکر می شود مشابهت فراوانی دارد با تناسخ درجاتی میان هندیان و متصوفین. تناسخ و حلول ارواح در جسم پرندگان و حیوانات بسیار جالب توجه است و با مطالعه‌ی درباره تناسخ هندی به این وجود مشابهتها و سین درجاتی آن پی خواهیم برد

۱۳ - رجوع کنید به کتاب اول - نظمات مذهبی جهان: بخش‌های هفت و دهم.

مطابق با روش مألوف خویش به گرد آوری شواهد و موارد پرداخت.^{۱۴} الگون کواین ها مطابق با اعتقاداتی که درباره بقای مادی ارواح داشتند، همچون متمدنین و مردم با فرهنگ قرن ما برای مرد گان خود خیرات و مبرات می کردند سرح پوستان اطراف دریاچه هپورون Huron براین پندار بودند که ارواح مترصدند تا پس از برپاشدن زندگان از سرفسرة غذا گرد آمده و مانده های خوراک ها را به بلعند. بومیان کنگو به هنگامی که مرد گان خویش را به گور می کردند حفره بی از سطح گور تا دهان آنان باز می گذارند و در موقع معین از آن حفره ها خوراک و نوشابه در داخل گور می ریختند تا مرد گان تغذیه نمایند ساکنان شمالی آسیا به ویژه تورانیان بر گور مرد گان خویش خوراک و دستمال مخصوصی می نهادند و آن گاه خطاب به آنان چنین می گفتند که خوراک حاضر است آن را به خور و با دستمال دهانت را پاک کن

در یونان و به احتمال رم باستان به ارواح مرد گان میوه و نمک و نوعی شراب ویژه می خوراندند. همچنین در انگلستان قدیم چنین اموری درباره ارواح مرد گان بسی رواج داشت.

ارواح مرد گان همواره گردزادگاه و یا اقامات گاه خویش تردد و توطن نداشتند، بلکه اقوام و جوامعی دیگر نیز بودند که اعتقاد اتشان و رای این گونه مادیات بود و اقامات گاه مرد گان را مکانی می دانستند واقع در زیر زمین و این جهان زیرین در واقع جایگاه ویژه ارواح مرد گان بود در اساطیر ملل و اقوام زیادی به این جهان زیرین و یا سرزمین مرد گان از جانب قهرمانان سفرهایی شده است قهرمان افسانه بی فنلاند به نام وی ناموی فن Wainamoinen به این سرزمین سفر کرده.

۱۴ - برای آگاهی های کلی درباره مفهود و مقاهیم روح و حیات پس از مرگ و چگونگی های بهشت و دوزخ و فلسفه تحلیلی آن تگاه کنید به کتاب اول - بخش دهم .

در اساطير یونانی نیز دیونیزیوس و اورفه هر کدام به جهان زیرین و قلمرو هادس Hades سفر کرده‌اند. در اساطير نصارا نیز عیسا و پولس به دوزخ سفر نمودند. نمونه‌های اين سفرها بسیار است که در کتاب اول - بخش دهم به گستردگی از آن موارد سخن رفته است^{۱۶}

۱۰- سفر به جهان‌های زیرین

دیونیسوس و منشأ اساطيری او، نسل دوم خدايان، کیفیت زادن دیونیسوس، سفر وی به دوزخ برای رهایی مادرش، سفر اور فه به جهان زیرین جهت رهایی همسرش، نمونه‌های سفر به جهان زیرین در اساطير سومری، داستان زیبای ان لیل و نن لیل و سفرشان به جهان زیرین، سفر اینانا به جهان زیرین و ماجراي دموزی خدای شبانی، حمامه‌گیل‌کمن و سفران کیدو به جهان زیرین، نمونه‌هایی در پیمان‌کهن و پیمان نو

دیونیسوس Dionysos یا باکوس Bacchus در اساطير یونانی خدای

۱۶- قبایل بدوى و اقوام ابتدائي پدوا به مکانی معتقد بودند که جایگاه عمومی ارواح محسوب می‌شد و ارواح مردگان جملگی بدان مکان عودت می‌کردند. نزد بعضی از اقوام و قبایل این سرزمین جایگاهی بود خصوصی که تنها ارواح بزرگان، اشراف، رؤسا و سرکردگان، شاهان و شاهزادگان بدان جا می‌رفتند و ارواح توده و عموم مردم و قبران وزیرستان را بدان جا راهی نبود و این دسته از ارواح خود دوسرنوشت داشتند، که یکی بس درد انگیز والم آورد بود و آن دیگری بی تفاوت ویکسان. مطابق سرنوشت اولین، ارواح توده و عامه تا ابد در سرزمین هایی تاریک و ترس‌آور محکوم به سرگردانی و رنج و شکنجه بودند، حال خواه نیکوکار بودند و خواه دشت‌کار و عاصی. لیکن دومین سرنوشت عبارت بود از به هیچ گراییدن و به عدم پیوستن ارواح. یعنی ارواح طبقات پایین قوم و قبیله یا اجتماع پس از مرگ نابود شده و هیچ سرنوشتی اعم از نیک و بد نداشتند.

شراب و تاکستان و جذبهای عارفانه بوده است. پدر شر زه اووس یا [ژوپیتر] و مادرش سمهله Sémélé دختر کادموس Cadmos می‌باشد و به همین جهت مانند هرمس Hermes و آپولون Apollon و آرتهمیس Artemis از نسل دوم خدایان المپی به شمار می‌رود. سمهله که مورد علاقه زه اووس بود از او خواهش می‌کند تا با تمام نیرو و جلال خداییش بر او ظاهر شود وزه اووس نیز چنین می‌کند. اما سمهله طاقت نیاورده و به حالت برق زده بی نقش زمین شده و خاکستریش نیز به جهان زیرین، یعنی سرزمین هادس و جایگاه ارواح می‌رود. زه اووس در این ضمن دیونیسوس را که ششماهه بوده از بطن سمهله درآورده و به ران خود می‌بندد و پس از مدتی معین دیونیسوس دوباره متولد می‌گردد.

دیونیسوس پس از به رشد رسیدن به جهان زیرین سفر می‌کند و از هادس می‌خواهد تمامادرش سمهله را به او باز دهد و هادس پس از درخواست امتیازهایی با درخواست اموافقت کرده و مادرش را باز می‌دهد.

اورفه Orphée - Orpheus پسر آپولون نیز برای بازگرداندن همسرش اوری دیس به جهان زیرین و عالم ارواح سفر می‌کند. هادس خداوند دوزخ با خواهش او تنها به یک شرط موافقت می‌کند که به هنگام بازگشت به پشت خود باز پس ننگردد، لیکن اورفه نقض عهد کرده و بر اثر وسوسه در حین عبور به عقب می‌نگرد و به همین جهت همسرش را توانایی نمی‌یابد تا از دوزخ نجات دهد¹⁵

در اساطیر سومری نیز به چند مورد بر می‌خوریم که حاوی سفر کسانی است به جهان زیرین و آن موارد عبارت است از سفر انلیل Enlil و ننلیل Nanlil و سفر دموزی که به دنبال جریاناتی که محور آن اینانا Inana است و سفر انکیدو

Gillgamesh Enkidu به جهان زیرین که جهت بر آوردن میل گیل گمش انجام می‌شود.

داستان زیبای «ان لیل و نن لیل» که منتهی به سفر دوزخ می‌شود، در اساطیر سومری ضمن افسانه‌یی درباره پیدایش سین Sin خدای ماه آمده است: - هنگامی که خلقت و آفرینش بشر هنوز انجام نشده بود، سرزمین نیپبور Nippur تنها مسکن خدایان بود. مرد جوان این سرزمین ان لیل و دختر جوانش نن لیل و عجوزه‌اش، پیرزنی بود به نام نن بارشگونو که مادر دختر جوان بود. پیرزن هنگامی در صدد بر می‌آید تا وسایل ازدواج دخترش را با ان لیل فراهم آورد و بدین روی به تمہید می‌پردازد. به همین جهت دخترش را نصیحت می‌کند که با خود آرایی و عشوه طرحی انگیزد تادل مرد جوان را در کمند عشق کشیده و به آغوشش رود. دختر جوان پندت های مادر را به کار می‌بندد و با تمہیداتی زیبایی‌های فراوانش را به مرد جوان نموده و بهدام عشق خود اسیرش می‌سازد

ان لیل باب مراوده و معاشره را با دختر زیبا می‌گشاید، به گوشش سخن‌های سرور آمیز عشق زمزمه کرده و رازهای عاشقانه باز می‌گوید و سر انجام از او در خوابست هم خوابگی می‌کند. لیکن نن لیل این تقاضا را نپذیرفت و عشوه گرانه و از سرناز می‌گوید: -

... زهدان من بسی تنگ و کوچک است، توان هم خوابگی ندارد،

لبهایم آزمگین و بس لطیف است، پوسیدن نشاید ...

هنگامی که ان لیل از وصال دختر جوان خود را محروم می‌یابد، توصل به نسکو یار فرمان بردارش می‌جوید. نسکو قایقی فراهم می‌کند و ان لیل را با آن قایق نن لیل را هنگام زورق رانی در رودخانه ربوده و بردارش می‌سازد. حاصل این هم خوابگی سین خداوند ماه است

گروه خدایان را از این زشت کاری ان لیل خشم گرفت و حکم تبعید وی را

که سورشان می‌بود به جهان زیرین صادر کردند. ان لیل ناچار حکم مجمع خدایان را گردن گرفته و به اتفاق «نن لیل» که باردار بود بهسوی دوزخ روان می‌گردد. رسم چنان می‌بود که «ان لیل» بایستی جای نشینی از خود در دوزخ باز گذارد تا موفق به بازگشت از آن جایگاه محفوظ گردد، پس ناچار از طرح نقشه و عملی نمودن آن می‌گردد؛ به این شکل که در راه سفر خود از نیپ پور با سه تن از نیمه خدایان یا خدایان کوچکی بر می‌خورد که عهده‌داری جهان زیرین را داشته‌اند. به هنگام این سفر «ان لیل» به نوبت هر بار خودرا به صورت یکی از این خدایان در آورده و با «نن لیل» نزدیکی نمود. اکنون «سین» خداوند گار ماه دارای سه برادر از خدایان زمینی بود که می‌توانست از آنان به عنوان جانشینی استفاده برد، و به آسمان صعود کند.

داستانی دیگر از اساطیر سومری، جریان سفر دموزی خدای شب‌انی و اینانا [همان اشتار Ishtar الاهه زیبایی در اساطیر بابلی «رجوع کنید به کتاب اول - بخش دهم » است] الاهه عشق و زیبایی است به دوزخ که همسر هم نیز بوده‌اند جریان این داستان به شکل فشرده و کوتاه چنین است :

اینا نا ملکه آسمان و الاهه عشق و زیبایی به واسطه جاه طلبی و کنجکاوی و گشایش قلمرو فرمان‌روایی خود بر آن می‌شود تا به جهان زیرین، یعنی کورد Kur یا سرزمین بیگانه [معادل کلمه یونانی Hades هادس و عبری شول Sheol] سفر کند، پس خود را به فاخرترین لباس‌ها پوشانیده و گران بهترین جواهرات خود را نیز زینت خود می‌کند. معاندو دشمن سخت کین او ارش کی گمال Ereshkigal، یعنی خواهرش فرمان‌روای جهان زیرین و خداوند گار مرگ و تاریکی بود. اینانا قبل از آن که به سفر روی کند به نن شبادیار و مشاور خود دستور می‌دهد که هر گاه تا سه روز دیگر از سفر دوزخ باز نگشته، اجتماعی از گروه خدایان فراهم

آورده و بر او عزاداری کنند و از آن پس به ترتیب از ان لیل بزرگ و سرور خدایان برای او شفاعت کند – هر گاه او نپذیرفت به شهر اورد Ur نزد فن فا خدای ماه رفته و اورا شفیع وواسطه قرار دهد و سرانجام در صورت ناممیدی از این دو، به شهر اوریدو مقر انکی خداوند حکمت باز رفته و از او حمایت و شفاعت خواهد بی‌شک انکی جواب رد نخواهد داد.

پس از این دستورها اینانا روانه دوزخ گشته و از هفت دروازه آن می‌گذرد. از پس هر دوازه‌بی مقداری از زینتها و لباس‌هایش را به در می‌آورند تا سرانجام پس از عبور از دروازه هفت‌مین، وی را عریان و برهنه نزد ارش‌کی شمال و اونا کی قرار می‌دهند. آن گاه پس از مراسمی هفت خدای داور جهان زیرین چشمان مرگ‌زای خود را بر او دوخته وزندگی‌اش را باز ستانیده و به‌شکل اندامی خشک و بی‌جان از چوبی می‌آویزندش

فن شبار پس از گذشت سه روز و ببر گزاری مراسم سوگواری نزد ان لیل برای شفاعت می‌رود، اما سرور و بزرگ خدایان از خواهش او سر باز می‌زنند. آن گاه نزد نن نا خدای ماه روی می‌آورد، «نن نا» نیز بهانه می‌آورد؛ لیکن سرانجام انکی خدای حکمت دست مساعدت بر آورده و دو موجود دو جنسی و خنثابه نام‌های کور‌مارو و کالاتورو آفریده و نان و آب زندگی را بدانان بازمی‌سپرد تا به دوزخ رفته و با پاشیدن آن‌ها برآفدام خشک و بی‌جان اینانا دگر باره بدو زندگی بخشاریند.

اینانا دگر باره زندگانی یافته و به جهان بالا باز می‌گردد. لیکن برای بر با قوانین جهان زیرین بایستی جای نشینی برای خود به دوزخ باز فرستد و از این روی شیطان‌هایی از جهان زیرین به‌همراهش می‌باشند تا جای نشینی از برای خود بدانان سپارد. اینانا از شهرهای گوناگونی دیدن می‌کند، لیکن کسی را برای جانشینی

نهی یا بد تا این که به شهر کلاب که خدای نگهبانش دموزی، یعنی شوهر اوست باز می‌رسد. «دموزی» نه آنکه برخلاف سایر خدایان و بزرگان جامه‌ویژه‌سوگ به بر نکرده و از ماتم سر بازمی‌زند، بلکه لباس فاخر جشن و سوربه تن کشیده و به شادی می‌پردازد. ایننان را از این رهگذر خشم فرا گرفته واو را به عنوان جانشین خود به شیطان‌ها معرفی می‌کند. دموزی بسی تمھید کرده و لابه می‌نماید، لیکن مؤثر نیفتاده و به جهان زیرین برده می‌شود. [«دموزی» همان کسی است که در تورات، کتاب حزقيال نبی از او به عنوان «تموز» یادشده است]

افسانه‌ی دیگر که مشترک است میان اساطیر با بلی و سومری، حماسه‌^{*} گیل گمش و سفر انکیدو است به دوزخ. بر اثر ماجراهایی پیچیده و طولانی، به واسطه مشکلی که برای «گیل گمش» ارباب «انکیدو» پیش می‌آید، انکیدو حاضر می‌شود تا برای رضای خاطر سرور و بزرگ خود به سفر دوزخ رود. به هنگام سفر «گیل گمش» وی را پندهایی آموخته واز ارتکاب برخی از کارها بر حذرش می‌دارد. اما انکیدو در دوزخ پندها و دستورهای سرور خود را به کار نبسته و بدین موجب در دوزخ جاودانی می‌گردد. گیل گمش از این حادثه به آندوهی عمیق و فزون فرورفته و دست تمنا به سوی ان لیل بازمی‌گسترد، اما ان لیل ازیاری او دریغ ورزیده و قهرمان سومری نزد انکی خداوند حکمت نیاز می‌برد. انکی به او تو خداوند گار خورشید دستور می‌دهد تا روزنه‌یی به جهان زیرین باز گشاید تا دودوست به دیدارهم نایل آیند. او تو روزنه‌یی به دوزخ گشوده و انکیدو در برایر گیل گمش ظاهر می‌شود. دوباره دو یار دیرین یک دیگر را به آغوش کشیده و «گیل گمش» از وضع و چگونگی جهان زیرین از «انکیدو» بازپرسی می‌کند *

* KRAMER . SAMUEL NOAH Sumerian Mythology

WOOLLEY, C. LEONARD The Sumerians

برای آگاهی از چگونگی تفصیلی جریان‌های فوق نگاه کنید به کتاب چهارم -

قسمت سومر

در کتاب اول سموئیل در تورات نیز داستانی از برگشت از جهانی دیگر آمده است و آن جریانی است مر بوط به احضار سموئیل از آن جهان به وسیله شااول و ساحره بی : -

وواقع شد در آن ایام که فلستینیان لشکر های خود را برای جنگ فراهم آوردند^۱، تا با اسراییل مقابله نمایند، واخیش به داوود گفت: یقیناً بدان که تو و کسانت همراه من به اردو بیرون خواهید آمد^۲. داوود به اخیش گفت به تحقیق خواهی دانست که بنده توجه خواهد کرد. اخیش به داوود گفت: از این جهت تورا همیشه اوقات نگاهبان سرم خواهم ساخت^۳ و سموئیل وفات نموده بود و جمیع اسراییل به جهت اونو حجه گری نموده واورا در شهرش راهه دفن کرده بودند، و شااول تمامی اصحاب اجنه و فال گیران را از زمین بیرون کرده بود^۴. و فلستینیان جمع شده آمدند و در شونیم اردو زندند^۵. و چون شااول لشکر فلستینیان را دید بهتر سیدو دلش بسیار مضطرب شد^۶. و شااول از خداوند سوال نمود و خداوند اورا جواب نداد نه به خواب هاونه به اوریم و نه به انبیاء^۷ و شااول به خادمان خود گفت زن افسونگری را برای من به طلبید تا نزد اورفته ازا و مسائلت نمایم. خادمانش وی را گفتند اینکه زنی چادو گر در عین دور می باشد^۸. و شااول صورت خویش را تبدیل نموده، لباسی دیگر پوشید و دو نفر همراه خود برداشته رفت و شبانگاه نزد آن زن آمده گفت: تمبا این که به واسطه جن برای من فال گیری نمایی و کسی را که به تو به گوییم از برایم برآوری^۹. آن زن وی را گفت اینک آن چه شااول کرده است می دانی که چگونه اصحاب اجنه و فال گیران را از زمین متقطع نموده است؟ پس توجهرا برای جانم دام می گذاری تامرا به قتل رسانی !^{۱۰}. و شااول برای وی به یهوه سوگند خورده گفت: به حیات یهوه قسم که از این امر به توهیج بدی نخواهد رسید^{۱۱}. آن زن گفت: از برایت کرا برآورم؟ او گفت سموئیل را برای من برآور^{۱۲}. و چون آن زن سموئیل

رادید به آواز بلند صدازد وزن شااول را خطاب کرده گفت: برای چه مر افریبدادی، زیرا تو شااول هستی^{۱۲}؟! . پادشاه وی را گفت مترس، چه دیدی؟ آن ذن در جواب شااول گفت: خدایی را می بینم که از زمین بر می آید^{۱۳} او وی را گفت صورت او چگونه است؟ ذن گفت مردی پیر پرمی آید و به ردایی ملبس است، پس شااول دانست که سموییل است و رو به زمین خم شده تعظیم کرد^{۱۴}. و سموییل به شااول گفت: چرا مرا برآورده و مضطرب ساختی! . شااول گفت در شدت تنگی هستم، چون که فلستینیان با من جنگ می نمایند و خدا از من دور شده مرا نه به واسطه انبیاء و نه به خواب هادیگر جواب نمی دهد؛ لذا ترا خواندم تامرا اعلام نمایی که چه باید بکنم^{۱۵} سموییل گفت: پس چرا از من سوآل می نمایی، در حالی که خدا از تو دور شده و دشمنت گردیده است^{۱۶}*

۱۹ - دنیایی دیگر و مسأله جان پنداری

مظاهر دنیایی دیگر واصل جان پنداری، دنیای دیگر افواه بدی، نلوکان یا بهشت مکزیکی ها، سر زمین آفتاب یا پناهگاه ارواح نزد استرالیالی ها، سر زمین ارواح قوم فرانک و چگونگی سفر به آن، دو مفهوم کلی در باره دنیایی دیگر، دنیایی دیگر دنباله این جهان، دنیایی دیگر محل پاداش و کیفر، نمونه هایی از این دو مفهوم، عقیده تبلور در باره تغییر و تحول فرضیه روحی

بی شک مسأله دنیایی دیگر به شکلی واحد، واز آن پس مسایلی چون بهشت و دوزخ و اعراف یا مرحله هی میانگین واصل رستاخیز و پاداش و کیفر مسایلی بودند منبع از فرضیه روحی. بهشت اقوام بدی مکانی بود دنیایی و به مراتب سور انجیزتر و اعنتر از مسکن این جهانی. به طور کلی زندگی در بهشت نزد اقوام بدی

* تورات - کتاب اول سموییل - باب بیست و هشتم .

دنباله زندگانی این جهان یادوران پر رنج و مصایب بود با شرایطی بسیار شایسته نتر. چنین بهشتی نزد اقوام و ملل و جوامع ابتدایی نامهایی داشت گوناگون که در پنهان همین جهان قرار داشتند. بهشت مکزیکی‌ها *Tlocan* نام داشت و آن جا مکانی بود که چیزهای دوست داشتنی و مواد اصلی غذایی شان به فساد و آفت نمی‌گرایید، بلکه محصول: ذرت، کدوی شیرین و گوجه فرنگی در همه فصول کشت شده و هر گز روی تباہی و آفت زدگی نمی‌دید. بومیان استرالیایی سرزمین ارواح را مکانی می‌شناختند به نام سرزمین آفتاب و آن جزیره‌یی بود واقع در جهت شمال غربی *Tonga* که ارواح مردگان بدان جان می‌رفتند. یونانیان باستان پناهگاه ارواح را جزیره خجسته می‌نامیدند.

پروکوپیوس Procopius تاریخ نویس بیزانسی دربار ژوستی نیان [۵۶۵]-

[۵۰۰] از پناهگاه ارواح آن گونه صحبت می‌داشت که قوم فرانک *Frank* در پندران داشتند. در اساطیر فرانک مسکن و مأوای ارواح جزیره بر قانی بود و ماهی گیران فرانک نیز کارشان در موقع ویژه‌یی حمل ارواح به آن جزیره بود. کسانی که بنا بود به ارواح و سرزمین روان‌ها به پیوندند، قبل از تحت نیروی مجھولی و به وسیله ندایی درونی بدانان اعلام می‌گشت تا خود را آماده سفر سازند آن گاه شبانگاه در خانه‌هاشان مترصد می‌نشستند تا صدای کوشش در آگاهشان سازد. هنگامی که در را باز می‌نمودند کسی که به چشم دیده نمی‌شد می‌طلبیدشان تا از پس او روانه گردند. آن وقت بود که بلا درنگ بستر و مکان خود را ترک گفته و به دنبال نیروی راهنمایی ناییدا روانه کرانه دریا می‌شدند. در کرانه دریا قایق‌هایی را مشاهده می‌کردند که در انتظار حرکت بود، لیکن در آن قایق‌ها هیچ‌چیز به نظر نمی‌آمد. آن گاه هنگامی که پا درون قایق برمی‌نها دند و قایق به وسیله قایق ران هایی ناییدا به حرکت می‌آمد، مشاهده می‌کردند که قایق از خیل ارواح سفر

کننده و ناپیدا آن سان سنگمن گشته که بیش از انگشتی از لبه های گرداگردش با آب فاصله بی ندارد پس از یک ساعت به ساحل روبرو می رسیدند ، در حالی که این فاصله را با قایق های خودشان در مدتی بیش از یک شبانه روز می پیمودند . پس از رسیدن به ساحل ، و آن گاهی که قایق از خیل ارواح تهی می گشت ، مشاهده می کردند که قایق بدان اندازه سبک گشته که سطح زیرینش تنها به آب می لغزد . وقتی نیر که پیاده می شوند سکوت محض حکمران می باشد و هیچ کسی را نمی بینند ! اما ناگهان صدایی به گوش می رسد که هریک از ارواح با نام و نشان خود خوانده می شوند و هر گاه مسافران از جمله زنان شوهر دار باشند به نام شوهر انشان نام برده می شوند .^{۱۶}

درباره چگونگی دنیایی دیگر به طور کلی دو شکل و مفهوم می تواند وجود داشته باشد . به این معنا که دنیایی دیگر و یا جهان دوم ممکن است به شکل ساده بی دنباله همین جهان خاکی باشد که با شرایط مادی بهتری ادامه خواهد یافت . یا این که جهانی دیگر ، دنیایی تلقی شود که در آن به نیکویی ها و نیکوکاران این جهان پاداش و بهزشتی ها و بدکاران کیفر اعمالشان باز پس داده شود . پندار قبایل و اقوام ابتدایی اغلب بر آن بود که جهانی دیگر و یا زندگانی دوم که پس از مرگ اتفاق می افتاد ، دنباله زندگانی این جهانی می باشد . سرخ پوستان امریکایی ، سیاه پوستان آفریقایی ، قبایل ابتدایی استرالیا ، برخی از اقوام باستان ساکن بین النهرين یونانیان باستان و بسیاری دیگر از اقوام و قبایل به همین پندار بودند ادیانی مهم تر هم چون : بودایی ، مسیحیت ، اسلام ، زردشتیت و برخی از مذاهب وادیان دیگر دارای پندارهایی پیچیده تر و بعرنج تر بودند که مبنی بر اصل دوم ذکر شده ، یعنی اعتقاد به این که دنیایی دیگر محل باز پس دادن و پاداش و کیفر یافتن اعمال این جهانی بود محسوب می شد .

تیلور در باره تحول این گونه عقاید معتقد بود که پس از گذشت دوران توحش ابتدایی و انتقال اقوام و جوامع به مراحل نوینی در تمدن، اعتقادات پیش رفته‌تر و فیلسوفانه‌تری جای پندارهایی هم‌چون پرواز و سفرهای ارواح و تناسخ را گرفت و بهشت و دوزخ دیگر سرزمین‌هایی با مرزهایی جفرافیایی در این جهان شناخته نمی‌شدند، بلکه با اعتقاد به این که جهانی دیگر مکانی است از برای عقوبت و پاداش و کیفر اعمال دنیایی، بهشت و دوزخ خود به خودداری مفاهیمی مجرداً لحاظ مکانیت شدند و اعتقاد به وجود ارواح و خرافاتی دیگر در باره آن‌ها، به‌شکل افسانه‌ها داخل فولکلور اقوام و ملل گشتد.

۱۳- نیاپرستی

فرضیه‌روحی و عقایدی در باره شیاطین و ارواح موجودات فوق طبیعی، نیاپرستی اولیه‌پرستش مردگان، مراحل نکاملی نیاپرستی، چگونگی ارتقای مردگان به مقام الوهیت، عقیده تیلور، نیاپرستی مرحله‌یی میان ادیان نخستین و مذاهب مترقبی، نیاپرستی میان اقوام و ملل، نیاپرستی دزجین، چگونگی مفاهیم مذهبی نخستین‌چین، مفاهیم نیاگان‌پرستی در چین

عقایدی در باره شیاطین، موجودات روحانی، ارواح شریروسر گردن، اجنده موجوداتی ناپیدا که مکان‌هایی داشتند واقع در زیر زمین و یا ماوراء آن سوی ابرها، منبعث از فرضیه نخستین روحی و اصل اصالت جان بودند که در قالب‌هایی گوناگون به نام ادیان و آیین‌های متفاوت هر زمانی برای خود عرصه‌وجولان گاهی جستجو می‌کردند. نیاپرستی نیز پدیده‌یی نخستین در دیانت بود که شاخه‌والایی از مرده پرستی محسوب می‌گشت که خود پیوندی مستقیم داشت با مسئله جان پنداری.

تیلور چنین گفت که کهن ترین شیوه دیانت، شیوه‌یی بود مبتنی بر آیین نیاپرستی که از مرحله‌یی بسیار ساده آغاز گشت و به مراحل پیچیده و مهمی پایان گرفت.

ابتداً آین نیا پرستی بی‌شک منشعب بود از وسائل و تمہیدهای نخستینی که برای ارضی خاطر مرد گان به کار می‌رفت. این امر؛ یعنی ترضیه خاطر مرد گان همچنان در مراحلی پیش‌رفت تامنجر به مقام الوهیتی برای مرد گان گشت.

اصولاً شیوه اهمیت نیا گان یا ارواح مرد گانی که بعدها مورد پرستش قرار می‌گرفتند، بستگی مستقیمی داشت با نفوذ و قدرت آنان در زمان حیات و زندگانی نخستین‌شان در جهان خاکی. سکراولی *Crawley* در این باره برآن بود که اصولاً بقای روح بستگی داشت با شخصیت درجاتی صاحب روح در زمان حیات. به این معنی که این امر پیوندی داشت مستقیم با اعمال قهرمانی متوفا که یاد آن‌ها با چه قدرت و نیرویی به جامانده بوده است، و این امر نیز بستگی داشت به شخصیت مرده و شدت تأثیر خاطره او در اذهان زندگان و مهرو علاقه‌یی که در اذهان آنان به جای گذاشته بود. به طور کلی زندگانی فرد زنده‌یی موجب آن می‌شد تا پس از مرگ به صورت روحی مورد پرستش در آید و یا به وادی نسیان و سر نوشت ارواح عادی فروافتد و این خود نمونه‌یی نخستین بود از موارد پیدایش جهانی دیگر که بر اساس پاداش و کیفر استوار می‌بود. در این صورت می‌توان این مرحله را در نیا پرستی دورانی دانست که حلقة میانگین دو فرضیهٔ تیلور را تشکیل می‌دهد، چون تیلور به دو مرحله یاد و مفهوم از جهانی دیگر معتقد بود، نخست: این که زندگانی جهانی دیگر دنیاله زندگانی این دنیا محسوب می‌شد، و مرحله دوم دنیا یی دیگر که محلی بود برای پاداش و کیفر اعمال زشت و نیک این جهانی

به هر انجام به‌این نحو بود که یک نفر شخص شایسته و سزاواری، و یا یک تن قهرمان و به طور کلی هر کسی که در اجتماع دارای محبوبیت فوق العاده‌یی بود به مرور ایام و گذشت زمان بدل به یک نیای محترم و مورد پرستش در می‌آمد.

زولوها، و داهای ساکن سیلان، ژاپنی‌ها، چینی‌ها^{۱۷}، ایرانیان و یونانیان باستان

ورومی‌ها جملگی نیا گان خود را پرستش می‌کرده‌اند. اما نیا گان پرستی به‌شکلی که

۱۷ - درباره رواج واساسی بودن آینین نیا پرستی در چین باستان اغراق و زیاده روی هایی شده است. نیا پرستی را در چین می‌توان امری متأخر از لحاظ تاریخ ادبیان در آن کشور محسوب داشت. دوره تاریخی چین که با تأسیس سلسله شانگ Shang آغاز می‌یابد [۱۱۲۲-۱۷۶۶] دوران شیوع رواج نیا پرستی است به معنای اخص آن. اما در دوران پیش از تاریخ مذهب دارای صبغه‌یی بس پیچیده و مبهم بود. عده موجودات فوق طبیعی از خد و شماره بیرون بود و هر کدام در حیطه و قلمرو خاصی نفوذ و قدرت عمل داشتند. خدایان به طور کلی به دودسته تقسیم می‌شدند: خدایان آسمانی که مظہر نیکی بودند و ارتباط مستقیمی با طبیعت و امور طبیعی داشتند و خدایان زیرزمینی.

خدایان آسمانی عموماً خدایانی بودند نیکوکار که اموری چون گردش فصول و اعمال سالیانه کشاورزی و انتقالات و تنبیه و تحولات آب و هوادر حیطه قدرت آنان بود. خدای خدایان، موجودی بود بس ارجمند که در قطب شمال بر مسند قدرت و فرمان روایی قرار داشت. همان گونه که تذکرداده شد پرستش خدایان آسمانی ارتقا طی تزدیک داشت با وقوع حوادث طبیعی و مطالعات نجومی مراسم و تشریفاتی که به وسیله «شاه - کاهن» انجام می‌شد رسومی بود بس پیچیده که در فصول و موافقی کاملاً خاص انجام می‌شد و منتظر از اجرای آن مراسم ثبت موقعيت فصول مختلف می‌بود. شیوه‌های پیچیده و پر طول و تفصیل مقید بود به آفتاب، و این کره نورانی در تنظیم مراسم دینی نقشی بزرگ ایفا می‌نمود.

آن چه که قابل ذکر است این که از خدایان زیرزمینی موجودات شر و تیرگی کمتر سخنی به میان آمده است و شاید علت این امر آن بوده است که توده و مردم از شدت خوف و هراس کمتر یارای نام بردن آن موجودات را داشته‌اند. به طوری که گفته شد مکان این خدایان سهمگین زیرزمین قرار داشت و کار آنان نازل کردن بالوشور و آفات بود. درباره آینین پرستش این خدایان آگاهی‌های رسا و قابل توجهی در دست نیست، اما آن چه نیز که می‌توان از روی آن‌ها اطلاعاتی بدست آورد مواردی هستند بس وحشت انگیز. مراسم پرستش این خدایان همواره شب هنگام و در تاریکی انجام می‌شده و طی این مراسم آصل قربانی پیکی از اصول جالب بوده است. به این طریق که: گودالی در زمین حفر کرده و جا نور قربانی

در شیوه‌های دیانتی مورد بحث‌می باشد به همان پایه و درجه ثابت نماند، بلکه با پیدا آمدن ادیانی بزرگ که کم و بیش پایه‌یی داشتند بر بنیان یکتا پرستی، این آیین کهن نیز تغییر و تحولی پذیرفت. احترام به‌ائمه عیسیویان و گسترش مقام آنان پس از مرگ تا حد الوهیت نمونه‌یی است از این تغییر و تحولات در آیین نیا پرستی؛ و این امر را در بسیاری از ادیان می‌توان ملاحظه و مشاهده نمود، بهویژه درد و کیش منآخر مسیحیت

را زنده در آن جا می‌داده‌اند. مهم‌ترین قربانی‌ها که در موقع خاصی انجام می‌شد، قربانی خود «شاه - کاهن» بوده است که هنگام بروز بلاهای سخت بانجام آن مبادرت می‌ورزیدند. [نمونه استثنایی این امر در یونان نیز معمول بوده است و سر نوشته او دیپ Oedipus که سوفوکل Sophocles نمایشنامه‌آن را تنظیم نموده از این مقوله است] نمونه تبدیل یافته این امر، رسمی است که درازمنه‌یی بسیار متأخرتر، یعنی در دوره پادشاهان چو Chou [۱۰۲۷-۲۲۱ ب - م] رایج بود و به هنگام بروز خشک سالی و قحطی شخص امپراتور دست به دعا برداشت و هم‌چون همیشی گناهان مردم را به گردان گرفته و تقبل می‌نمود که آن چه از بلایا و آفات است بر سر او فرود آید. آن گامموی جلوی سر امپراتور را تراشیده و به پیشانی گاؤنر سیاه رنگی بسته و آن گاو را به جای امپراتور قربانی می‌گردند.

این رسوم و آیین مذهبی در چین بسیار متقدم تر بر شیوه نیا پرستی بوده است، حتا نمونه‌ایی بسیار بدیع تر نیز می‌توان در تاریخ مذهبی چین نشان داد. آن گاه در دوران هایی که آیین نیا پرستی رواج یافت، باز ستایش خدا یا ان بسیاری شایع بود و در موقع اهدای نذر و مراسم قربانی نخست امرا و وزرا و بزرگان برای خدا یا ان محلی و رب النوع های مورد تظر مراسmi انجام داده و از آن پس به اجرای مراسmi درباره نیاگان می‌پرداختند. طبقات مختلف مردم هر یک به فرآخور حالت خود نذری برای نیاگان اهدا می‌گردند و و شماره نیاگان موردنیزش نسبت به هر طبقه‌یی تغییر می‌کرد. به این ترتیب که شخص امپراتور به هفت تن از نیاگان خود پیش کش هایی تقدیم می‌داشت و امرای درجه یک به پنج تن و امرای جزء به سه تن و این تقلیل هم چنان در طبقات پایین ترا داده می‌یافتد.

DE GROOT . J. J M The Religion of the Chinese

LINTON . RALPH Tree of Culture

و اسلام نمونه‌هایی بس فراوان از این موضوع بافت می‌شود. به هر انجام مرد پرستی و آیین نیاپرستی در اعصار باستانی کلیدی است که بسیاری از مبهمات کیش‌ها و اعتقدات و رسوم کهن را بازگشایی می‌نماید.

۱۳- جادو و سحر به وسیله اعضا

ارکانیسم جدا و همبسته انسانی، چگونگی جادو بر روی اعضا منفصل، موارد سحر و جادو بر متعلقات آدمی، روح و تصویر و سایه از متعلقات، روح و سایه، احترام و اصل حیانی برای سایه، عقاید اسکیموها، دشمن‌کشی میان قبیله‌کورنایی، روح و سایه میان اقوام و قبایل مختلف

انسان‌های ابتدایی درباره اعضاً متفرق و هم‌بسته و به‌طور کلی ارگانیسم Organisme افراد همان نظری را داشتند که اعضاً فردی به حالات منفصلی نیز در آید و از همین جهت بود که سحر بر روی اعضا و یا چیزهایی متعلق به افراد انجام می‌گرفت. برای مثال می‌توان گفت ذخیره، موویا هر چیزی که از بدن فردی جدا شده و در مکانی باشد، طرف مختص ام تواند آن چیز را هم چون عضو و چیزی وابسته به فرد مورد استفاده قرار دهد و هر عملی که به روی آن عضو و چیز انجام شود چنان است که به روی خود فرد انجام گرفته باشد. این موارد تنها به اعضا و یا چیزهایی مادی محدود نمی‌شود، بلکه جادو از طریق نشانه‌ها عبارتند از جای پا و یا جای نشیمن گاه و حتا ممکن است صورت پذیرد و این نشانه‌ها عبارتند از جای پا و یا جای نشیمن گاه و حتا تصویر و سایه فرد نیز قابل نفوذ جادویی می‌باشد. به همین جهت است که اقوام ابتدایی تا این اندازه از عکس گرفتن هیأت‌های تحقیقی و مکتشفین ابا و ممانعت می‌ورزند. میان بسیاری از قبایل نگاهداری سایه یکی از اصول اساسی زندگی است که بستگی مستقیمی دارد به حیات آنان و اصولاً این اقوام و قبایل برای روح و سایه‌ها ییکسان

داشتمند^{۱۸} . به سایه بسیار حرمت می فردازند و هم چون دانته Dante گمان می برند

۱۸ - اقوامی هم چون الگون کواین‌ها ، زولوها ، مردمان تاسمانی ، ساکنان گروئنلند و فی‌جی و باسوتوها ، ساکنان استرالیا و مالایا برای سایه یاروح واژه‌یی داشتند همانند ویک تا بومیان نواحی غربی استرالیا و گروئنلند و مالایا روح و نفس را برای پر می شمردند . کشاورزان کوهپایه‌های تیرول معتقد بودند که روح هم چون ابر سفیدی ازدهان خارج می شود . سرخ پوستان امریکای شمالی و بومیان نیوزیلند، پیرمانی ، زولوها و بومیان گینه جنوبی جملگی براین پندار بودند که در عالم رؤیا ، ارواح نیاگانشان بر آنها ظاهر می شود . این امر نیز مطابق با شایعات پندارهای است که در عصر جدید بوسیله اسپریت‌ها رواج یافته ؛ به این مفهوم که اشخاص دردم مرگ و یا هنگام خطر بر نزدیکان و عزیزان خویش ظاهر می شوند .

از سویی دیگر همانند ساختن ارواح پرندگان قابل توجه است . همراه Homer در سروده‌های حماسی خود چهچهۀ ارواح را توصیف می کند . الگون کواین‌ها برای روح صدایی می شناختند هم چون جیر جیرز نجره . ساکنان نیوزیلند ارواح را موجوداتی می داشتند با صدای پرنده‌گان .

حال اصل این تشابه از کجاست ؟ در زبان‌های اروپایی کلمۀ روان Psychè مشتق از کلمۀ یونانی Pnuma است که معادل است با Spritus یا Anima در زبان لاتین که در اصل به معنای : باد ، دم و نفخه آمده است . به همین جهت است که همراه یونانیان باستان از Psyché مفهومی را ادا می کردند در معنای « نفخه حیاتی » و این امر در مشرق زمین نیز مورد استعمال است :-

پس یحییا شهادت داده گفت: روح را دیدم که مثل کبوتری از آسمان نازل شده برا او قرار گرفت :

انجیل یوحننا - باب اول - آیه ۳۲

تشبیه روح به پرنده‌گان در ادبیات ، به ویژه ادبیات منظوم ایران دارای سابقه ممتد و مورد استعمال بسیاری است چنان که در سروده‌های هر شاعری می‌توان به موارد متعددی از این مورد پر خورد نمود :

که مرد گان سایه ندارند. میان برخی از قبایل رسم است که هر گاه کسی به روی سایه دیس یا شاه قدم بگذارد بی درنگ به قتل می‌رسد. ساکنان هجر و تفلند و فیجی از سایه‌های خویش بسیار حراست می‌نمایند و معتقدند که در صورت عدم مواظبت ممکن است صدمه‌یی به آن‌ها و بالنتیجه زندگانی خودشان وارد آید وهم چنین است نظریز چنین رسمی میان باسوتو Basuto ها^{۱۹}.

این امر به طور کلی شامل تمامی وابسته‌ها و متعلقات شخص مورد نظر می‌شود، وازاين قبیل است نام شخص، سایه و تصویر او، نام لباس و اشیاء وابسته به فرد، لباس و یا هر شیء و چیزی که ازاو در دست باشد. فردیا افراد متخاصم برای تسخیر وجادو نمودن کسی می‌کوشند تا به یکی از متعلقات او دست یافته و بهوسیله ساحر و جادو گر، افسون خود را بر آن انجام دهند.^{۲۰} میان بعضی از اقوام و قبایل از جمله اسکیموها، انسان ازتن، روان و نام تشکیل شده است و به همین جهت است که هر نوع جادو و افسونی که برنام کسی انجام گردد هم چون است که بر جسم او اعمال شده باشد. رسمی که میان برخی از ملل و اقوام شایع است همین بر آن که متعلقات مرد گان را یا جمله سوزانیده و یا با او به گور می‌کنند بر خاسته از همین رهگذر می‌باشد.

TYLOR Primitive Culture [La Civilisation Primitive]

HAYS.H.R : From Ape to Angel

هاشم رضی اصول روانکاوی – تاریخ ادیان – کتاب اول نظمات مذهبی جهان.

19- FRAZER : Golden Bough [Le Rameau D'or]

۲۰- مواردی از این گونه افسون‌ها و جادوها را در این عصر می‌توان میان بسیاری از ملل متعدد هم چون اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها مشاهده نمود. اصولاً سحر و جادو به روی متعلقات جدا افتاده فردی برای صدمه رسانیدن و افسون نمودن فرد مورد نظر امر و زده یکی از شیوه‌های رایج در سحر و جادو میان تمام مردم جهان است و این امر به ویژه در مشرق زمین و ایران بسیار شایع می‌باشد.

آداب دشمن کشی در میان افراد قبیله کورنای Kurnai در تأثیر دهنده میان مطلب است و به شکلی که ملاحظه می‌شود جادو حتا بر مدفعه شخص مورد نظر نیز مورد عمل دارد در نظر افراد این قبیله دفعه مرگ به وسیله طلسهایی امکان پذیر بود. اغلب اوقات افراد این قبیله طلسهایی را که عبارت از ریگ سیاهی بود همراه داشتند و معتقد بودند هنگامی که این طلسه را مدفعه دشمن یکجا چال و در خاک کنند، دشمن به هلاکت می‌گراید. در این باب عقیده بی دیگر داشتند مبنی بر این که هرگاه موی دشمن را با پرهای عقاب به انتهای چوب دستی که مخصوص پرتاب کردن بود بسته و با روغن کانگور و آغشته و آتش زنند دشمن مورد نظر بسیار ضعیف و نحیف شده و بحتمل به هلاکت می‌رسید²¹

۱۴ - وجود روح در اشیاء و جانوران

زیر بنای آنی میسم، وسعت فرضیه روحی، تدبیل اصالت جان در ادوار بعدی، نائیر روح در ادیان بزرگ، اصل روح میان بابل و افوام، وجود روح و جان در طبیعت و کل هستی، تعبیر جهان خارجی به وسیله جان پنداری، جان گرایی و ادبیات و هنر، روح در جانوران و شواهدی از قبایل بدی، روح در اشیا و جمادات و نظیرهایی از آن

از علل وجود حیات وزندگانی در دنیای خارجی وجود روح میان جمادات و نباتات و حیوانات سخن گفته شد و این نیر همان اصل و اساس وزیر بنای آنی میسم یا جان پنداری تیلور است از مباحثی که گذشت متوجه شدیم که اساس این دیانت فخستین تا چه اندازه وسیع و قابل شمول است. در هر رشته بی دیدی ثابتوی از ادوار باستانی را در معتقدات این زمان می‌توان مشاهده نمود. روح که در آغاز تا این اندازه گسترش پیدا نموده و وسعت یافت زیر بنای اعتقادات ادیان بزرگ بعدی قرار

گرفت و اساس جمله دین‌های بزرگ را همین روح و اعتقاد به آن تشکیل می‌دهد و بی‌اعتقاد به این اصل هیچ یک از مسایل قابل توجه ادیان سامی و ادیان غیرسامی هم چون زردشتیت و آیین هندو و بودایی را نمی‌توان ثابت نمود اما آن‌چه که مهم است تعدیل اصالت جان در معتقدات ادوار بعدی است. در آغاز تمایل به وجود حیات در دنیا خارجی حتماً میان ساده‌ترین تمدن‌های نیز وجود داشت. چنین جو امعی ممکن بود معتقد به الوهیت، وجود ارواح، باقاو جاودانگی روان، زندگانی پس از مرگ باشد، اما دارای هیچ‌گونه اصول اخلاقی و قوانینی دیگر نباشد.

آبی که در جوی و بستری روان بود، بادی که می‌وزید، شاخه‌های اشجار که می‌پالیدند، ریشه‌ای روانی که هر گاه در نقطه‌یی مکان می‌گرفتند، خورشید و ماه و ستار گان که در گذر گاه زمان به تناوب زمانی در آسمان خود نمایی کرده و نور می‌پاشیدند، تندر و صاعقه، اشیاء بی‌جان و جمادات جمله‌گی دارای روح و روان و جنبش زندگانی بودند. پس روح تنها مختص و ویژه آدمی نبود، همان گونه که روح علت‌العلل و اصل جنبش در زندگانی آدمیان بود^۱ بر طبیعت و کل‌هستی نیز شمول داشت و هر چیزی و هر شیءی و جماد یا نبات و حیوانی روحی داشت خاص خود که جریان زندگی را در ش می‌گستراند. این اعتقاد به جهان جاندار که زندگی به شکل شایانی در ش نفوذ داشت موجب آن شد که آدمیان و انسان‌های ابتدایی جهان اطراف خود را دنیا یی پر از اشباح و ارواح به پنداشند و بر اصل این توهمند و بینش نیز شیوه‌هایی گوناگون در دیانت و نحوه پرستش به وجود آمد.^۲

این وسیله‌یی بود از برای تعبیر جهان خارجی و هر گاه آدمی دست به ابداع چنین روشنی نمی‌پازید، پسیاری از نمودهای طبیعت می‌بهم و بی‌شناخت می‌ماند. بر

روی همین اصل است که انسان قبل از آن که اشیاء را مجرد و فاقد شخصیت در نظر بگیرد، بنابر اصل برابر سازی کائنات به خود *Anthropomorphisme* برای آن‌ها شخصیتی قابل بود. بدین طریق نخستین شکل دیانت قبل از هر نحوه فکری برای انسان‌های ابتدایی پدید آمد که روشن بود به نام اصالت جان یا جان پنداری که بنابر اعتقاد به آن تصور جان در کل هستی منشأ و اصلش را تشکیل می‌داد و این در حقیقت برای دیانت جنبه‌یی داشت شاعرانه.^{۴۲}

این تصور و گسترش آنی می‌سم در ادواری نزدیک به زمان ما نه بر آن که تنها در ادبیات و آثار شاعرانه شمول دارد، بلکه گسترش آن در عالم هنر، فولکلور و موسیقی نیز به عیان مشاهده می‌شود. دنیایی مملو از ارواح، اشباح و شیاطین را در نوشته‌های ایب سن Ibsen و موسیقی و آنکنر Wagner و پاگانی نی به خوبی ملاحظه می‌نماییم. نزد یونانیان باستان و بسیاری از ملل و اقوام گذشته مظاهر طبیعی هریک خدایی شناخته می‌شدند با احساسات و خواست‌ها و تمایلات انسانی که در در ورنج‌هی برداشت، شادی و نشاط می‌کردند، قهر و خشم داشتند، مهر و عطوفت روا می‌داشتند و احساساتی نظری عشق و عاشقی از خود ظاهر می‌کردند. خدای آسمان نزد یونانیان باستان اورانوس Oranos و خدای ماه سهله‌نه Selene و خدای زمین گه آ Gaea و خدای دریا پوسی دون Poseidon و خدای جنگل‌ها پان Pan بوده است. نه بر آن که خدایان طبیعی و عناصر و اشیاء منحصر و محدود بهده و بیست یا

۴۳- این جنبه شاعرانه که بر خاسته از شیوه جان‌پنداری *Animisme* بود، بعدها هم چنان اصل رومان تیک و احساس انگیز خود را حفظ نموده و به شیوه لطیفی وارد ادبیات شد. احساس جان و روان که در نظر انسان ابتدایی شمولی کلی داشت بر تمامی اشیای طبیعت، در نظر شاعران سراسر روزگار اصلی کلی ولطیف و احساس انگیز بود. به نظر شاعران جمله سنگ‌ها، کوه‌ها، دریاها، رودها، درختان، ماه و ستارگان و تمامی نگاره‌های آسمانی، آبشارها و دریاها دارای حصه‌یی از جنبش زندگی هستند که ما آن را روح و روان می‌نامیم.

سد باشند، بلکه بسیار بیش از این‌ها می‌بوده‌اند.^{۲۴}

این اعتقاد پندهار همان گونه که اشاره شد، بر جانوران و حیوانات نیز شامل پیدا می‌کرد، و به شکلی که مشاهده و ملاحظه خواهد شد دانشمندان و احضار کنندگان ارواحی که در زمانی نزدیک به عصر ماروش مذهبی نوینی پی‌افگندند و آینی در دیانت مطابق با بعضی از استعدادهای علمی زمان بر ریختند، مردانی پی‌اجداد و نیا گان و تنها مانده‌نمی‌باشند، بلکه همان گونه که آنان در این زمان بانمایش‌هایی سر گرم کننده روح گاوان و گوسالگان و گربه‌ها را احضار می‌کنند، اجداد و نیا گانشان بسیار طبیعی تر و ساده تر به وجود روح در بدن این حیوانات قابل بودند.^{۲۵} میان پانی Pawnee ها، یکی از قبایل سرخ پوست آمریکایی - هر گاه که جنگاوری کشته ویا فوت می‌شد، اسبش را کشته و دفن می‌کردند و بر آن بودند که

۲۴- در این جا بایستی به این امر توجه داشت که از آنی میسم یا جان پندهاری شاخه‌یی دیگر نیز جدا می‌شود که به نام آنی **هاتیسم Animisme** شهرت دارد. این نظر عده‌یی دیگر از دانشمندان و کاوش‌گران است که در حالی که در راه و شیوه قیلورگام برمی‌داشتند، با قطرات نوینی از مکتب او جدا یی گرفتند. اینان معتقد بودند که نحوه برداشت و مفهوم حرکت از نظر انسان‌های بدی و ابتدایی به شیوه‌یی جدا از اصل روحانیت بوده است؛ به این معنا که آنان در عین آن که اشیاء و موجودات و جانوران را دارای حرکت و بالطبع زنده فرض می‌نمودند، در عین حال برای آنان اصلی مبنی بر روحانیت نمی‌شناختند و آنان را موجوداتی می‌دانستند زنده ولی قادر یک اصل روحی.

۲۵- نگاه کنید به بخش‌های آینده تحت عنوان اسپری تیسم یا دیانت نوین. برای موارد و آگاهی‌های فراوان تری نگاه کنید به :

DELLAN, GABRIELE : La Réincarnation

DELLAN GABRIELE Le Phenomène Spirite

روان اسب نیز به دنبال روح صاحبش روان می شود. نظریه همین امر میان اعراب کشنن شتر و میان هندوها ذبح گاو سیاهی بود که در انجام تشریفات تشییع به رسم آیین بر همنان انجام می شد. در این زمان نیز حرکت اسب یک افسر سپاهی به دنبال جنازه اش از بقایای همان مراسم و پندارها و اعتقادات می باشد.^{۲۶}

هم چنان تعلق این عقیده و پندار بر اشیای بی جان نیز شمول و گسترش داشت. همان گونه که سحر و جادو بر اعضا و متعلقات منفصل و جدا شده فردی انجام می شد و این مسأله نیز هم چون بود که بر عضوی وابسته به تن فرد انجام گردد، در مورد دفن اشیا و متعلقات فردی وابسته به کسی نیز قابل اجرا بود. به همین جهت بود که متعلقات شخصی فراعنه مصر واشیا و چیزهای مورد علاقه شان را با آنان دفن می کردند هردم تاسمانی را به هنگام مرگ با نیزه هایشان در گور می نهادند. اهالی سخروئنلند را با قایقه او تیرها یشان به خاک می کردند وهم چنین است دنباله چنین رسمی میان امریکاییان معاصر و بسیاری از ملل دیگر که تقنیک و در موادی کلاه خودهای سر بازان کشته شده را بالای گورشان نصب می نمایند.

- ۲۶- این امر، یعنی ذبح و کشنن اسب یا گاو و شتر و قطایر آن برای متفوا، در قالب انسانی آن نیز میان ملل و اقوامی شایع بوده است، فراعنه مصر باستان را هنگام تدفین تحت شرایط و آداب و موقعیت هایی با همسرانشان در مقبره ها زنده به گور می کرده اند. میان هندوها دفن و سوزانیدن همسر و زوجه منوفا امری شایع بوده. در چین باستان شاهان را با بسیاری از کنیز کان و خواجگان و بستگان زنده به گور می کرده اند. میان برخی از قبایل وحشی آفریقا هنگامی که ریس و سر کرده شان فوت می شد برای پیام رسانیدن به او و آگاه نمودن و یا استفسار از بعضی امور، پیام و مطلب مورد تقدیر را به گوش غلامی فرخوانده و فی الفور سر غلام را می بردند تا در جهان باقی پیام و مطلب را به ریس بازرساند

۱۵- آرای کلی درباره دیانت

شمول کلی عقاید تیلور درباره دیانت و شکل های فکری، تعریف فرهنگ، روش کاوش در فرهنگ و دیانت، روش تیلور در مردم شناسی، تکرار اوصال بقايا زیر بنای تئوریهای وی، تعریف اصل بقايا و چگونگی آن، شیوه هایی نوین برای کاوش درباره دیانت، اصل بقايا در افسانه و فولکلور و تفسیر بعضی افسانه ها، استر لاب وجادو، تحقیقاتی درباره جادو، جادو در دیانت، تفسیر جادو و شیوه جان پنداری، همانندی ذهن کودک و افراد بدوی، ذهن واصل و بدل اشیاء

دامنه عقاید و آرای تیلور در زمینه نوع اولیه و شکل فخستین دیانت به قدری گسترده و قابل توجه است که شمولی کلی می باید بر جمله پدیده های ذهنی انسان های ابتدایی. تعریف مشخص او درباره فرهنگ Culture و انتخاب مفاهیمی کلی در حیطه و قلمرو این لفظ، خود نمایانده و روشن گر روش اوست در کلیت بخشیدن. همان گونه که جان پنداری ویا به اصطلاح او آنی میسم زیر بنای دیانت وجادو است و هر شکلی در دیانت واقع در ادوار بدوی، شاخه هایی جدا شده و منشعب از این اصل است و به طور کلی آنی میسم خود کلیتی است قابل اطمینان در زمینه مطالعه درباره ادیان؛ فرهنگ نیز خود واحدی است که دیانت ویا دستگاه جان گرایی او جزیی از آن به شمار می رود؛ فرهنگ Kultur - Culture - Civilization یا تمدن عبارت است از آن مجموعه و یا کل مرکب وهم جزیی است که شمولیتی دارد بر اشکال فکری، همنزی و یادی انسان ها که عبارتند از: علم و دانش، معتقدات و آداب و رسوم، اخلاقیات و دین، قانون و سرانجام هر گونه عادات و استعداد هایی دیگر که میان انسانیان می شکند و هر فردی از جامعه، به عنوان جزیی همبسته از توده آن ها را فرا می گیرد^{۲۷}

۲۷- برای آگاهی هایی درباره دو واژه فرهنگ و تمدن و موارد استعمال و وجه اشتراق آنها و موارد استعمال و مفاهیمی دیگر نگاه کنید به - کتاب اول - بخش یکم - بند ۱

بینشی درباره چگونگی این فرهنگ، و نحوه اقدام هایی کاوشی از لحاظ جست وجو درباره شکل های مختلف آن میان اقوام و ملل و جوامع گوناگون، از جمله موارد مورد نظر این مردم شناس بزرگ است که راهی شایسته را می نماید تادر باره دیانت به عنوان جزیی از این کل اقدام نموده شود؛ متنها جزیی که در این کل مر کب، یعنی فرهنگ عنوان زیر بنا و سازنده را دارا می باشد.

تیلور می گوید شکل و چگونگی فرهنگ میان اقوام و گروههای گونه گون بشری، تا آن جایی که بتوان آنرا برابر و مطابق اصولی کلی مورد پژوهش قرار داد، موضوعی است که فتح بابی محسوب می گردد از برای مطالعه درباره قوانین فکری و افعال بشری. حال وحدت شکل به چه نتیجه و نتیجه در تمدن های اقوام و ملل دیده می شود، برچه مبنایی تکوین می یابد؛ این پرسشی است که به شکل ساده و روشنی بدان پاسخ داده می شود:- این وحدت شکل در تمدن اقوام و جوامع گوناگون تا اندازه زیادی ناشی می شود از روش ها و اقدامات یکسان و همانندی که علی مشابه نیز دارا می باشند. در طرح این مسأله موضوعی بر جای می ماند و آن درجات مختلف تمدن ها است که می توان آن درجات ناهمانند را نیز مراحلی از تکامل و سیر ارتقاء به شمار آورد. مراحلی که از لحاظ درجاتی سیری تکاملی را طی می کنند هر کدام حاصل تجربه های پیشین و تاریخ قبلی است که می کوشد تا هم خاص خود را در تکامل وبالنتیجه تاریخ آینده تشکیل دهد.

روش تیلور در مردم شناسی روشی بود بسیار پسندیده و منطقی. به همین جهت چه در زمان او و چه پس از آن شهرتی جهان گیر یافت و اساس کار بسیاری از مردم شناسان بزرگ قرار گرفت. وی مردم شناسی را شاخه بی از تاریخ می شناخت که مستلزم آن بود تادر خطی موازی با علم پیش روی نماید. تاریخ و هر نوع نوشه هایی که در زمینه های اجتماعی به شکلی خشک و جامد به شکل ضبط و قایع انجام می شد

عملی بود ناهنجار و خارج از شیوه‌یی راستین. این روشی بود که در تمام تاریخ، تاریخ گزاران و وقایع نگاران آنرا دنبال کرده بودند، در صورتی که در تاریخ نه بر آن که ترتیب حدوث وقایع به دنبال یکدیگر یا استی حفظ گردد، بلکه به همان نسبت با استی روابط میان حوادث نیز بیان شده و تأثیر آنها درهم به دنبال تطبیقی از لحاظ چگونگی تکاملی آنها نیز بیان گردد. توصیف تنها از تزادهای مختلف بشری همان ضبط وقایع است در کادر تاریخ نویسی متقدمین و گذشتگان. اینک او بر آن بود تابا بنیان گزاری مردم‌شناسی اجتماعی جنبشی در این شیوه به وجود آورد. به همین جهت روش خود را که شعبه‌یی از تاریخ می‌خواند، حصر نمود بر تجزیه و تحلیل و تطبیق تمدن‌ها و فرهنگ‌ها و بیان این موضوع که هر قوم و ملتی در طریق وصول به تمدن به کدام نقطه‌از فرازگاه تکامل ارتقا یافته است.

این نظری بود مبنی بر روشی تحقیقی در کادر سیر تکاملی فرهنگ لیکن تیلور به اغراق و تعصب خو نداشت و گرایشی عمیق ابراز می‌نمود درباره آن چه که روشی شایسته محسوب می‌گشت. نظری مبنی بر تحلیل و تطبیق فرهنگ‌ها و تزادهای که روشی نو و ابداعی محسوب می‌گشت، او را رهنمونی نمود به نخستین نظرات در باب اشاعه و انتشار فرهنگ. در این قسمت نمونهٔ بالارزش کارش را می‌توان مقایسه‌یی میان بازی پاتولی مکزیکی‌ها و پارچی‌زی *Parcheesi* هندی‌ها به شمار آورد.

نظری دیگر درباره اصل بقا و شیوه‌های نامفهوم و غیر معقولی بود که به عنوان رسوم و سنت و آداب میان بسیاری از قبایل و اقوام و ملل شایع و رایج بود. هکلنان Mac Ienan ابتداء از لحاظ بازگویی‌های سمبولیک و رمزی درباره بسیاری از آداب و رسوم متناول بحث و کاوش کرده بود، لیکن تیلور به تعمق و تدقیق بیشتری پرداخت. تجزیه و تحلیل‌هایی که وی در این قسمت انجام داد، شاخص آن بود که این رسوم و آداب که به نظر مقاومتی بیهوده و غیر عقلی شناخته می-

شوند بقا یای اصل‌هایی هستند باستانی که در اوان کار در هر نقطه و مکانی به تفاوت دارای معانی و مفاهیمی خاص بوده و متنضم فایدات‌هایی نیز بوده اند از سویی دیگر هر گاه النفات و توجهی به جنبه‌های فایداتی و مفاهیم عقلی آن‌ها ننماییم، این قدر مسلم است که این مراسم و آداب جنبه‌یی داشته‌اند تشریفاتی که به موجب ازین رفتن علل نخستین، معلول‌هایی گشته‌اندی جاذب . به این معنی که با ارتقای جامعه و تحول اجتماعی به دورانی نوین این مراسم و آداب نیز انتقال یافته‌اند، در صورتی که به موجب تحول و ارتقا علل موجه خود را از دست داده و به صورت مفاهیمی بی معنی مسخر شده‌اند .

پس به موجب این نظرات ابداعی راهی گشوده گشت برای تحلیل و شناخت فرهنگ و تمدن جوامع و اقوام اولیه. این روش از دو سو گسترد و مورد سودجویی قرار می گرفت : از یک سورا هنمایی بود برای کاوش و مطالعه درباره آداب و عادات و رسوم قبایل و گروههای بدیع معاصر که کمیت و کیفیت یا چندی و چونی فرهنگ و تمدن شان از لحاظ درجاتی برابر و معادل بود با تمدن و فرهنگ جوامع نخستین بشری . از سویی دیگر روشی بود مبنی بر مطالعه و پژوهش بقا یایی از آداب و رسوم و عقاید که در افسانه‌ها و اساطیر و فولکلور معاصرین وجود داشت

روش‌های تیلور و نظرات ابداعی وی که خود بیش از هر چیز درباره اصل دیانت و عقاید از آن‌ها سودجویی می نمود، شیوه‌یی بود انقلابی و سود رسان در مردم شناسی از لحاظ دیانت . وی خود از لحاظ نشان دادن اصل بقا در افسانه‌ها و اساطیر و فولکلور به کاوش و تفسیر پرداخت و تفسیرهایش هم چون بازگشایی‌های فرازد Frazer پیچیده و مبهم و گنگ نبود ، بلکه بیشتر گویای حقایقی بود که باعقل وفق می داد .

افسانه‌یی صربی که مورد تفسیر وی قرار گرفت، حاکی از عنا دودشمی اهریمنی

بود که بنایی را مرتب شب هنگام خراب می‌کرد این بنا دیواری بود معمول و سترگ که محصول کار سه سد کار گر در عرض روز محسوب می‌گشت. سرانجام مردم بر آن شدند تا برای اهربی قربانی بی منظور دارند تا از کار خود دست بدارد به این موجب ذنی را برای قربانی بر گزیدند تا هنگام ساختمان دیوار اورا لای مصالح ساختمانی مدفون سازند. به هنگام انجام این عمل ذن زاری کرد تاشکافی از دیوار باز گذارند تا وی از آن جا کودک خویش را شیر دهد. مجریان را رحم انگیخته شد و این استدعای اورا پذیرا شدند. مدتی آن شکاف به جای ماند و تابه امروز از آن شکاف جویی از آب آمیخته به شیر جریان دارد این افسانه حاوی نکته‌ای بود مبنی بر آن که اقوام صرب در دوزگاران گذشته برای خدايان خود قربانیان انسانی پیش کش می‌کردند. در بوهم نیز رسمی بود که به موجب آن از دریا گرفتگان و کسانی که در حال غرقه شدن بودند چشم یاری بر گرفته و اقدامی نمی‌نمودند و بد طور کلی نجات دریا گرفته را امری بدشگون تلقی می‌کردند و بر آن پندار بودند که خدای آب و شیطان دریا را از این عمل خشم فرا گرفته و طالع هیمونشان را به سرنوشتی شوم می‌گردانند. این نیز از بقایای قربانی انسانی بود در راه خدايان.

تیلووژ بر خلاف فرازه جادو را از لحاظ اصل بقایا چنین تفسیر کرد که سحر و ساحری از بازماندهای رسومی است که با نوع نخستین دیانت ارتباط داشته است سحر و جادو نیز عبارت بود از طالع بینی، پیش‌گویی، دشمن‌کشی، طلسه اندازی، فال ذنی و درمان گری. این نوع جادو گری‌ها میان جوامع کوچک و ملل بزرگ باستان به اشکال گوناگونی رواج داشت. اصولاً جادو و افسون وسیله‌ای محسوب می‌گشت برای برآوردن امیال و تمدنیات نفسانی انسان‌ها که اصل تلقین در حصول بدان‌ها هم‌چون این زمان نقشی شایسته داشت پیش بینی از لحاظ کف

بینی، از روی استخوان های مواضع مخصوصی از حیوانات و انسانها، فال زنی به وسیله اوراق بازی و اوراق گنجفه Taro، و احشای حیوانات و انسان ها، و به کار بردن چوب دستی های مخصوصی برای راهنمایی فلزات گرانبهای و گنجیابی از همین قبیل بود

استرلاپ و تطابق امور و انجام کارهایی با وضع نگاره های آسمانی و احیاناً بعضی فصول و عناصر طبیعی، مفتاحی است برای شناخت و تحقیق در سحر و جادوی اقوام ابتدایی بشری. نمونه بی از این افعال چنین بود خوابانیدن ماکیان به روی تخم با یستی در مواقع معینی انجام شود؛ یعنی به هنگام بالیدن ماه نو و بر آمدن به سوی بدر. بر کنند درختان لازم است تا در محقق و نادیده شدن ماه انجام شود. در لیتوانی از شیر باز گرفتن پسران و دختران از روی ماه تنظیم می شد و برای این کار فلسفه بی نیز داشتند به موجب این رسم پسران را به هنگام هلال ماه نو با یستی از شیر گرفت، در صورتی که این عمل را در مورد دختران با یستی هنگام افول ماه انجام داد. در مورد پسران این عمل تطابق و قیاسی بود با بالیدن و نمو ماه؛ چون معتقد بودند که پسران قوی بینه و درشت اندام خواهند شد، هم چنان که ماه روبرو نمود و بالش بود. اما مطابق مد و پسند روز که در تمامی قرون و اعصار بسی رواج داشته بر آن بودند تا دخترانشان ظریف اندام و نازک بدن گردند، از این روی هنگام افول و کاهش یافتن ماه را برای از شیر باز گرفتن دختران انتخاب می کردند این نوع اعتقاد، همانندی و شباهتی داشت به تطابق زفاف و عروسی بانگاره های آسمانی میان مردمان جزایر اورکنی Orkney واقع در قسمت شمالی اسکاتلند این مردمان تنها به هنگام مخصوصی از ماه عروسی را جایز می دانستند و آن عبارت بود از چهارده روزه اول هر ماه که این نگاره آسمانی از هلال به بدر کامل می گرایید. میان بعضی از قبایل کشاورز کشت نخود و لو بیا تنها در مواقع افول

ماه انجام می‌گرفت و معتقد بودند کشت‌شان در غیر این صورت بی‌حاصل خواهد بودند. تیلور همچنان که سرگرم تحقیق و کاوش در زمینهٔ جادو و جادوگری بود متوجه شد که تاچه اندازه این مورد برای شناخت فرهنگ و منشأیابی و عملت‌جویی رسوم و آداب مؤثر و سودرسان می‌باشد. جادو که تا آن زمان تنها روشی بود تفتنی که بیشتر با قریحه‌های ادبی واذهان تخیلی سازگاری داشت، کم کم اصلی به شمار افتاد که بی‌تر دید ارزشی عمیق داشت در پی جویی حقایق کارهای تیلور پرده از این حقیقت بر کشید و هویدا ساخت که تاچه اندازه مطالعه و کاوش در جادو، به بازسازی فرهنگ ابتدایی و تمدن کنونی کمک ویاری می‌دهد.

در ابتدا احکام و افعال جادویی و افسون‌گونه صوری نامعقول و کاملاً بی‌بنیان به نظر می‌رسیدند، در حالی که در پوشش و قشر ولایه سرد و بی‌خردانه این احکام و افعال، گنجینه‌هایی ارزش‌مند نهفته است که سهم بسیاری را در حصول نتایج شگرف فرهنگی اینها می‌نماید. نفوذ جادو میان بسیاری از اقوام و ملل آن سان عمیق و شگفتی آور است که به عنوان اصلی سازنده در حیات بشری تلقی می‌گردد در استرالیا و میان بومیان امریکای جنوبی برای اصل مرگ مفهومی شناخته نمی‌شود و هر دم این سامان عقیده‌دارند که کسی نمی‌میرد مگر آن که بانیروی جادویی به قتل رسد همچنین است برای جلوگیری از ازورود ساحران و ساحره‌ها به جاهایی که به وسیلهٔ بعضی چیزها از جمله نعل اسب و کوبیدن آن بر دیوار و سر در ممانعت می‌کنند. جن و جنیان نیز در سحر و جادو سهمی مؤثر داشتند اینان یا خود مستقیماً به انجام اعمال افسون‌گرانه به رفی آدمیان دست می‌یازیدند، و یا وسیله‌یی می‌شدند برای انجام اعمال جادوگرانه جادوان. در مشرق زمین شیاطین واجنه از آهن ترس فراوانی داشتند و این ترس ازفلز و آهن میان اقوام اروپایی نیز رواجی بسیار داشت و حتاً مطابق با فولکلور اروپایی تنها اسم آهن طلس و تعویذی بود از برای دور راندن

پریان و جنیان تیلور معتقد بود که پیدایش این اشباح به نام جن و پری در میانگاه عصر حجر قدیم و فلز جدید بوده که در نظر آنان زیان آور و افسر نگر تلقی می‌شده است. تحقیق درباره جادو، از لحاظ اصل بقايا و تکرار رسوم و آداب در تمدن‌های گونه‌گون ابزاری محسوب می‌گشت برای تحقیقات و کاوش‌های نوینی در باره شیوه فکر انسان‌های ابتدایی و اولیه تیلور در جریان مشاهدات^۱ تجربیات و کاوش‌های خود همواره به یک اصل می‌رسید و آن‌هم اصل اساسی دیافت بود، دیانتی که بر اساس آنی می‌سم مبتنتی بود و شاخه‌های دیگر دیانت فروعی محسوب می‌شدند از این اصل.

تیلور نیز هم چون فروید مشابه‌تی میان ذهن کودک و افراد بدوی بازیافت. هنگامی که درباره جادو و چگونگی آن مستقیماً دست به تحقیق زد، کار خود را از افزارهای بازی گرانه کودکان هم چون: عروسک، کشتنی نوح، تندیسه‌های گوناگون و چیزهایی دیگر آغاز نمود. در دنیای ذهنی کودک این‌ها تمامی موجودات واشیایی واقعی تلقی می‌شوند. محدودیت درجاتی ذهن کودک نسبت به بزرگ سالان ایجاب می‌نماید تا با وسایل کمتری ارضا گردد و آن چه که موجبات این رضامندی را با وسایلی محدود و کم میسر می‌سازد، نیروی تخیل شگرف کودکان است. کودکان در حالی که بر تکه چوبی سوارند گمان می‌برند بر کشتنی و یا کالسگه [وماشینی] سوارند، و هنگامی که عروسکی را به آغوش می‌گیرند، وجودش را هم چون طفلی راستین می‌پندارند. این عمل شباهتی فراوان دارد با کار بومیان تاسمانی در تاسمانی یک زن بومی چندین قطعه سنگ را جلو خود بر زمین نهاده و با خطوطی از رنگ‌های سیاه و سرخ رنگشان می‌زند به شکلی که باهم متفاوت باشند. این سنگ‌ها معرف آشنایان و دوستان از نظر غایب او محسوب می‌شوند که به‌این وسیله دیدارشان می‌نماید. زنان آفریقایی به‌یاد کودکان مرده خویش، عروسکانی به آغوش می‌گرفتند. در سومه‌اتر از نان

ناز اعروسک‌هایی به بغل می‌گیرند. در مجمع *الجزایر بابار Babar* واقع در *ماله‌زی Malaisie* زنان آرزومند کودک، عروسک‌هایی با پارچه سرخ درست کرده و پستان به دهانشان می‌گذارند²⁸ از این رهگذر تیلوور به اصلی اساسی پی‌برد که بعدها به عنوان موردی اصیل در روانشناسی هدن وارد گشت و آن‌چنان بود که - افرادی که از لحاظ وضع در جاتی فرهنگ و تمدن در مراتب پایین تر و پست‌تری قراردارند عموماً میان شیء اصلی و تصویر آن رابطه‌ی بسیار نزدیک فرض می‌کنند و به همین جهت بنا بر این پندار معتقدند که تصویری از اصل، همان اثری را دارد که اصل آن چیز می‌تواند داشته باشد و این عمل در حقیقت حاصل عمل ذهنی شخص بیننده نیز نبود.

این تعریف ارزنده تیلوور مفتاحی بود برای گشاویش روش تقلیدی. اقوام اروپایی اعتقاد داشتند که زنان ساحره و افسونگران می‌توانستند با فروبردن سنجاقی بر مجسمه مومن هر کسی، آن شخص را بیمار و یا معذوم سازند. شمن‌های سرخ پوستان برای کامیابی شکار و زان تصویر آهوی را کشیده و یا چیزی شبیه به آهوساخته و آن را آماج تیر می‌ساختند. - هم‌چنان که این کار را با تشریفاتی وسیع ترقابیل آفرینشی انجام می‌دادند. قبایل بدوى بسیاری برای تولید باران از دروش‌های تقلیدی سودمی برداشتند. افسونگران و حکیم باشیان برای آسان‌زایی زنان، اعمال در دانگیز زنان پا به زارا تقلیدی نمودند و این‌ها جملگی حاصل مشابهت‌های عمیق و بی‌چون و چرا بود در اذهان افراد بدوى میان اصل و بدیل.

۱۶- آنیمیسم و موضوع جن و پری

منشأ عقیده به جن و پری، فولکلور و داستانهای حماسی و قهرمانی ایران، ساحری و جادو، رابطه با جنیان، نقش پریان در داستانها، چه کونکی اعتقاد به جن و پری، نظر متکلمین و فقهای اسلامی، مکان و مأواهی جنیان، آثار و عالایم آنان، روابط بانسان‌ها، بحث متقدمان اسلامی درباره جنیان، حکایات و داستان‌هایی در این باره، اعراب و مسلمانان پراکنده این پندارها، میان ابرانیان باستان، منشاء علل اندیشه جن‌گیری و تفسیر جنیان، بحثی کلی درباره این موجودات و تحلیل موضوع

اعتقاد به وجود اجنه و شیاطین از بقایای آنیمیسم Animism یا جان‌پنداری است. شکل اعتقاد به جنیان و پریان در خاور زمین نوعی بوده و هست کاملاً رنگین‌تر از مناطق دیگر روی زمین. سامیان و شاخه‌هایی از آریاییان چون اعراب و ایرانیان در این امر بسیار غلو نموده و افسانه‌ها پرداختند. ادبیات و فولکلور این دو قوم سرشار از این گونه اغراق‌های زیبا گون و سرشار از تخیلات می‌باشد.

فولکلور و داستان‌های حماسی و قهرمانی ایران بعد از اسلام در ذهنیه‌هایی جریان دارد که شبهه‌هایی مبهم و حالاتی ابهام‌انگیز تر را بیدار می‌نماید. وسیله‌های جادو انگیزی و ساحری به موجب احضار جنیان انجام می‌شود. پریان خود نقش قهرمانان اصلی را دارا هستند غولان و اهرمان در بیان‌ها و جنگل‌ها و گاه شهرها زندگی می‌کنند. محیط‌های اطراف لبیریز است از ارواح و اشباح. جنیان در زیر زمین برای خود حکومت و سلطنت دارند، و گاه با آدمیان وارد در جنگ و بزم می‌شوند. عاشق شدن جنیان به انسان و بالعکس از موضوع‌های اصلی برخی از افسانه‌های افسون آمیز شرقی است.

این زمان اعتقاد به وجود جن و اجنه میان شرقی‌ها، به ویژه مسلمانان بسی سنتی گرفته است. در زمان‌هایی نزدیک به گذشته و حتا تا قرن نی پیش اعتقاد به آن را جزو معتقدات و ضروریات وجودی دین بر می‌شمردند، اما در این زمان بر اثر نداراستی

این آندیشه‌ها مورد تفسیرها و تعبیر چندی قرار گرفته است این حزم چنین اعتقاد داشت که هر کسی وجود این آفریده‌هارا انکار نماید و بر زندگانی همراه بازداور گ و خواب و خورشان شک ورزد و بر این موضوع به بدگمانی بنگرد که برایشان پیغمبر گسیل شده است، مرتد به دین بوده و جان و مال و خون او حلال است. متقدمین از فقها و متکلمین اسلامی در کتاب‌های فقهی و تفسیری و تأویلی خود چنان در ساحت و درستی این موجودات یقین کرده‌اند که هنا برای آنان قوانینی در عقد و نکاح وارث و احکامی دیگر قابل شده‌اند. وجود این موجودات که گاه و بیگاه مزاحم آدمیان و به ویژه زنان می‌شده‌اند، موجب آن آمد که زنان حاصل گناه خویش، و حرام زادگان خود را که محصول شهوت‌ها و گناهکاری شبانه‌شان بوده است نسبت به اینان دهند مطابق با آن چه که در افواه شایع وزبان‌زد است این جنیان همواره در مکان‌های تاریک و گوشه‌های دورافتاده هم‌چون زیر زمین‌ها و جنگل‌ها و بیابان‌ها و شب‌هنجام همه‌جا زندگی می‌کنند و به زنان عشق ورزیده و گاه نیز باردارشان می‌سازند. به همین جهت آبستنی‌های بی‌مورد زنان و لکه‌های کبودی و خون‌مردگی نقاطی از بدن‌شان را بدانان نسبت می‌دهند و در حقیقت این فرجی است برای آنان، هم چنان که مفتاحی است برای ساحران و افسونگران و تعویذگران و دعا نویسان. در مشرق زمین و به ویژه در ایران زمین دسته‌بی هستند به نام جن‌گیران که کارشان درمان و دور کردن این موجودات است از کسانی جن‌زده.

همان گونه که زمانی سحر و جادو از دیانت جدایی گرفت و از آن رانده شد، میان این دو پدیده نیز انتزاعی در گرفت که دیانت پادشاهی محسوب گشت از برای زهر جادوانه در اسلام گفتن نام مخصوص خدا موجب دوری آنان می‌شد، هم‌چنان که علامت صلیب در مسیحیت موجب بی‌اثری اقدامات واشر وجودشان می‌گردد ادیانی سامی هم چون یهودیت، مسیحیت و اسلام بر علیه اقدامات این موجودات

مزاحم تمہیدهایی اندیشیدند و در زمینه‌ی کلی سحر و افسون را از منطقه دیانت راند و آن را تحریر کردند

لیکن با تمام این احوال از قدیم زمان حکما و فلاسفه و متکلمین و فقهای اسلامی درباره این موجودات و یا به صورتی کلی تر درباره چندی و چونی احوالشان بحث‌ها کرده‌اند. این خلدون گفته‌است که ذکر نام جن جملگی در آیات مشابهات آمده است و فهم حقیقت آن را کسی جز خداوند گار نمی‌داند. کسانی نیز چون برخی از معتزله و فارابی درباره این موجودات سخنانی تردیدانگیز گفته‌اند. این سینا فیلسوف بزرگ ایرانی نیز به کلی وجود آن‌ها را انکار کرده است. اما آن چه که مهم و درخور توجه است، این امر می‌باشد که در قرآن و تفسیر و سیرت پیغمبر و احوال ائمه و صحابه و زهاد و معمتو رعین، نام جن مکرر ذکر شده و آن چه در این موارد آمده چنان روشن و بی‌پرده است که این تأویل‌ها و پرده‌پوشی‌ها را زاید جلوه می‌دهد. با این همه علمای دینی این زمان چاره و راهی جز تأویل ندارند.

درباره این آفریده که وهم و پندار عامه، مخصوصاً در حکایات و داستان‌ها رنگ‌های جالب بدوبخشیده است، از کتاب‌های کهنه اطلاعات تازه‌ای می‌توان به دست آورد. در روز گاران پیش از اسلام در یادیه‌های بی‌کران و ناپیدا‌های عربستان در نظر اعراب این آفریدگان همه‌جا پراگنده بودند. همه‌جا بودند اما هیچ‌جا خویشتن را نشان نمی‌دادند. با آدمی زاد میانه‌یی نداشتند و گاه رقابت و دشمنی نیز می‌ورزیدند. به هر صورت که می‌خواستند در می‌آمدند، لیکن مخصوصاً به شکل مار و کژدم و سوس‌مار روی می‌نمودند. چنان‌که وقتی طایفه بنی سهم مورد آزار آنان واقع شدند چندان کژدم و مار کشتنند که جنیان امان خواستند و از آزار آن‌ها دست کشیدند. این جنیان غالباً مایه آزار و گزند می‌شدند؛ اما گاه نیز روی خوش نشان می‌دادند و دل نوازی می‌کردند. پس اکه به قالب انسان راه می‌یافتد و او را

«مجنون» می نمودند [نگاه کنید به دو کتاب : اصول روانکاوی و بیماریهای جنسی و روانی اثر نگارنده]. این که شاعران قدیم عرب هر یک جنی می داشت که او را الهام می داد . از آن روی بود که هنرمند و شاعر تابی خود نمی شد ، دست خوش این جنون که قافیه پردازی و خیال انگیزی است نمی گشت *

گاه جن چنان مایه بیم و امید می شد که بعضی از اهل همکه اورا چون خدایان می پرستیدند و از آنها چشم باری می داشتند . این بیم و وحشت از جن ، در دوره مسلمانی نیز هم چنان دلها را آگنده بود . جن را آفریده بی می شمردند که از شعله آتش پدید آمده است ، در صورتی که شیاطین از دود به وجود آمده بودند و فرشتگان از نور گمان عامه آن بود که اینها به صورت که به خواهند درمی آیندوهر کاری که به خواهند بآسانی انجام می دهند ، اما چنان که اذنام آنها پیداست از دیده مردمان نهانی می مانند ، بدین سبب کار آنها همیشه مایه بیم و شگفتی انسان شده است . در اساطیر عرب داستان های شگفت در باب آنها آمده است . قصر معروف سلیمان را بر حسب افسانه ها ، معماران همین طایفه ساخته اند . بی شک عظمت آن چنان بنایی در دیده اعراب آن زمان چنان مایه حیرت و اعجاب بوده است که چنان شگرف کاری را بیرون از عده انسان می دیده اند . این افسانه که قصر سلیمان را هنرمندان جن ساخته باشند در اشعار دوران جاهلیت نیز به اشاره آمده است . نام بعضی از این طایفه نیز که فرمان بردار سلیمان بوده اند در بعضی کتاب ها ذکر شده است . و صخر جنی [صخر الجن] که سعدی اور امظہر رشتی شمرده است از آنها است . تویسندۀ الفهرست گفته است که عقربیت ها هفتاد تن بوده اند و جالب آن است که در بین نام شان بعضی نیز ایرانی است : فیروز ، کیوان ، فرخ ، هرمزد

شک نیست که داستان جن را اعراب و مسلمانان همه جا با خود برده اند و این داستان ها در هر جا و در بین هر قوم تازه با داستان هایی که خود آنها در باب دیوان و * برای آگاهی های کلی در این مورد نگاه کنید به «بیان الادیان» ویراسته نگارنده .

پریان داشته اند بهم در آمیخته است و صورتی دیگر گرفته چنان که دیوها که پیش از زردشت نزد هندوان و ایرانیان نیایش می شدند و بعدها به موجب اوستا: « آشکارا زنان را از مردمان می دبودند » و بر مردمان « اجحاف می کردند » چون بر اثر اعجاز نماز زردشت در زیرزمین پنهان شدند ناچار در آن جا با طوایف « جن » عربی تزاد خویشاوندی یافتند و در عهد اسلام چون دیگر بار ، در پیش چشم پندار عامه جلوه خویش آغاز کردند بسیاری از حالها و روش‌های طوایف جن را گرفته بودند و بعضی سیرت‌ها و شیوه‌های خاص خود را بدانها بخشیده بودند . بدین گونه، دیوان نیز که در باب آنها کریس تن سن Christensen رساله‌یی جالب نوشته است، مانند جن به هر صورت در آمدند و حتا در قلب انسان نیز راه جسته و او را « دیوانه » و « شیدا » کردند

این طوایف جن در ایران چون بادیوهاي بومي پيوند یافته ، خیلی زود تو والد کردند چنان‌شده که در طی چند قرن در هر بی‌غوله‌یی رخنه کردند . مزروعه‌ها و بیشه‌ها و خانه‌ها و حمام‌ها و مسجد‌ها و حتا گورستان‌ها از وجودشان پر شد در باره روابط جنیان با آدمیان داستان‌هایی عجیب هست که رنگ شاعرانه و خیال از گیز دارند . در باب آن رابطه‌های نهانی هم که گاه بین جن و آدمی زاد روی نموده است و ساخته وهم و پندر آدمی است افسانه‌های بسیار آمده است . چنان که در داستان‌های هزار و یک شب و هفت گنبد و امثال آن‌ها نیز صحنه‌های احوال و اخبار جن و پری رنگی و تابی دیگر یافته است . نویسنده کتاب الفهرست از حکایات راجع به عشق‌بازی‌های بین جن و انسان شانزده داستان بر شمرده است که داستان مشهور دعدور باب نیز از آن جمله است و نمونه‌هایی دیگر از همین داستان‌هادر کتاب‌هایی چون المستظرف - ابشهی و مصارع العشق - سراج و قزیین الاسواق - داود افلاکی نیز آمده است که خواندنی است . چنان که در باب رفت و آمددها و دید و

بازدیدهایی که بین طوایف جن بازاهدان و صوفیه روی داده است کتاب آکام المر جان فی احکام الجان را باید خواند.

تصور ارتباط بین جن و انسان اندیشه جن گیری و تسخیر جن را پیش آورده است و این پندار، جادو گران و کاهنان و معزمان و ظلسماں نویسان را با افسون‌ها و ظلسماں و صندل‌ها و بخورهاشان، چنان در خاطر ساده دلان قدرت و جلال بخشیده است که حتاً در عهد ما نیز بعضی در انکار این قدرت موہوم اهریمنی تردید دارند. در باب این کار افسون و جادو کتاب‌ها هست که مدعیان به مدد مندرجات آن‌ها به «تسخیر جن» می‌پردازنند و نکته‌ها و دقیقه‌ها در این باره یاد دارند. اما آن‌چهاین معزمان و جادو گران را بدین کارها موفق می‌داشته است چه بوده است؟ گمان عامه مردم در این باب ظاهراً همان بوده است که مؤلف کتاب الفهرست ذکر کرده است، می‌گوید: معزمان که جنیان و شیاطین را تحت فرمان درمی‌آورند می‌پندارند که په سبب‌نیاش خداوند و ترک شهوت بدین درجه نایل آمده‌اند و جنیان برای طاعت خدا و یا ترس از خدا است که سر بر طاعت آنان فرود آورده‌اند. در صورتی که ساحران از راه نیازها و قربانهای ناروا از طریق سر کشی و عصیان نسبت به خداوند، توجه و علاقه شیاطین و جنیان را جلب کرده‌اند. حقیقت آن است که این جن گیری، دنباله کار شمنان است و یادگاری است از دوره‌یی که در جامعهٔ بدوي، کاهنان هم روحانی بوده‌اند و هم پزشک، [نگاه کنید به بخش یازدهم]..

در هر حال، طوایف جنی، نژادها و دسته‌های گونه‌گون داشته‌اند. اما از همه سخت‌تر و هوول‌تر گیزتر غول بوده است: این غول‌ها در بیانهای دور بی فریاد، در کنار چشم‌ها وزیر بوته‌های مغیلان بر انسان کمین می‌گشاده‌اند و گاه مردم از همه جا بی‌خبر را، از راه به دربرده در بیان‌ها هلاک می‌کرده‌اند. در افسانه‌ها و اشعار کهن عرب از این شرین کاریهای تلخ و زهر آسود غولان روایت‌های شگفت‌هست و

این غولان که می‌توانسته‌اند هر صورتی را به‌خود به‌بندند در افسانه‌ها آدمی زادگان بی‌نوا را فریب می‌داده‌اند و به‌دام هلاکت می‌افگنده‌اند – با این همه، یک شاعر عرب - جایی ماجرای خویش را با غولی نقل می‌کند که حکایت از تجاوز انسان به غول دارد [هم‌چون موارد بسیاری در ادبیات پارسی که غولان زیادی به دست آدمی زادگان کشته، اسیر و گاه تربیت شده خوی انسانی می‌گیرند] می‌گوید که غول، چون در بیابان شعله آتشی که وی بر افروخته بود مشاهده کرد نزدیک آمد و شاعرهم، بی‌آنکه هیچ ترس و تزلزلی از خود نشان دهد سر او را با تیغ بی‌دریغ جدا کرد. شاعر این سر را توصیف کرده است و از روی آن چهره و اندام، غول را که در بیابان‌های مخوف عربستان، مکرر مایه آزار و گزند سواران نیزه گزار عرب می‌شده است می‌توان تصویر کرد. این غول که در واقع دختر جنی بوده است مطابق وصف شاعر، سری چون سر گر به وزبانی چند شاخه داشته است. ساق پایش نرم و بی‌گوش است بوده و پوستش چون پوست سگ آگنده ازموی می‌نموده است به این اندام و دیدار مهیب البته نیش‌غول را هم باید اضافه کرد که در تیزی و برشندگی مانند نداشته است و در اشعار و امثال عرب، و حتا در بعضی افسانه‌های خودمان نیز، از آن سخن رفته است و این همه، چنان دیداری وحشت‌انگیز به‌این آفرینده خیالی می‌باشد است که تنها اندیشه آن برای هلاکت گم شدگان آن بیابان‌های بی‌انتها کفایت می‌کرده است. در بین ماده غولان نوعی خاص بوده است که شاعران عرب آن را سعالات یا سعلا می‌خوانده‌اند، و گفته‌اند که قبیله‌یی از اعراب هم بوده است که از ازدواج انسان با سعالات بوجود آمده است.

جامعه‌شناسان که آثار آین تو تمیسم Totemism را در ادبیان جاهلی عرب جست و جو کرده‌اند شاید حق دارند که وجود جن را نیز نشانه‌بی از بقا یا آین تو تمیسم بشمارند. در هر حال این احتمال نیز هست که این طوایف جن و غول

یادگارهایی بوده‌اند از پروردگاران کهن عهد جاهلی که گرددش روزگاران آنها را هم مانند دیوان آریایی^{۴۹}، بدین سیاه روزی افگنده است.

۱۷- فهتی شیسم

اصالت جان قبل از تیلور، فهتی شیسم او گوست کنت، برس واضع فهتی شیسم، فرضیه اصالت جان و فهتی شیسم، نظرات کنت، قائل فهتی شیسم برآنی می‌سیم، تعریف تیلور از فهتیش‌ها، فهتی شیسم همان آنی می‌سیم است، جان و جنبش در فهتیش‌ها، موارد و شواهدی از اقوام ابتدایی، مقام فهتی شیسم در ادوار دیانت، موضوع توپیسم

قبل از تیلور مسئله جان‌پنداری و اعتقاد و باور به جنبش وجود روح در تمامی موجودات و اشیاء و دنیای خارجی به شیوه‌هایی دیگر بیان شده بود^{۵۰} لیکن نه به صورتی مدون و نه براین که با تعمقی ژرف و شمولی که تیلور بدان بخشد. قبل او گوست کنت در فلسفه تحقیقی *Philosophie de Positivism* خویش طی قانون Augste Conte مراحل سه گانه فکری بشری^{۵۱} از آن به فهتی شیسم *Fetichisme* تعبیر کرده بود^{۵۲} گشت درباره ادیان و یا دیانت بشرهای اولیه معتقد بود که آغاز دیانت بشری

۲۹- با استفاده از مقاله عبدالحسین زرین کوب تحت عنوان «جن» در شماره ۹ - ۸ مجله سخن از دوره یازدهم .

۳۰- بنا بر تحقیقات و روش تقسیم او گوست کنت از کاوش و مطالعه در فلسفه تاریخ این اصل آشکار می‌شود که هر دشته‌بی از داشت‌های بشری در طول زمان به تدریج مراحل را پیموده‌اند تا به درجه کمال و شکفتگی رسیده‌اند این سیر و تکامل منطبق بر الگوی مراحل سه گانه *La Loi Trois Etats* بی است به این شرح :

Etat Métaphysique

۱- مرحله فوق طبیعی یا الاهی

Etat Théologique

۲- مرحله فلسفی یا شناسایی

Etat Positive ou Scientifique

۳- مرحله تحقیقی و علمی

ممکن نبود که به شاخه‌ها و گونه‌هایی متفاوت تقسیم پذیر باشد ، بلکه عبارت بوده است از یک حالت مطلق و واحدی که بسیار بر اصل فه‌نی شیسم پایداری داشته است تعریف این حالت مطلق در کادر وحیطه فه‌نی شیسم از جانب گفت همان مورد تعییر و تقسیمی را یافت که تیلور بعد‌ها از آنی می‌شیم کرد . گفت گفت که منظور از این حالت مطلق همان تمایلی است که مضمر در وجودما است وجودگی برآنیم که کلیه اجسام خارجی نیز هم‌چون خودمان دارای جان و روحی جنبش گرانه می‌باشند امن‌ها به‌شکلی نسبی که از لحاظ شدت و ضعف متفاوت است تعریف گفت از فه‌نی شیسم ، سیستمی ساده در دیانت بود که بدون وجود میانجیان و کاهنان می‌توانست به موجودیت خود ادامه دهد و این اولین مرحله‌یی محسوب می‌گردد در دیانت که قبل از اشکال دیگر پرستش ، رواج داشته است.

در این مورد بعید به نظر نمی‌رسید که تیلور تا اندازه‌یی تحت تأثیر عقاید گفت

CONTE AUGUSTE Cours de Philosophie Positive

برای آگاهی‌های بیشتری درباره مراحل سه‌گانه فوق نگاه کنید به کتاب اول - بخش سوم و بخش‌های آینده همین کتاب ،

-۳۱- فه‌نی شیسم *Fetichisme* مأخوذه است از کلمه فه‌نی شو *Feticho* که واژه‌یی است پرتغالی به معنای طلس . این کلمه را پرتغالیان با خود به آفریقا برده و رایج ساختند . پرتغالی‌ها در قرن پانزدهم به هر چیزی که به عنوان طلس و تعویذ تلقی می‌شد نسبت فه‌نی شو می‌دادند و این طلسم‌ها عبارت بودند از تندیس‌های مقدس و معمولی تسبیح‌ها و تطرقبانی‌ها و دعاها و تعویذها و چیزهایی از این قبیل که اغلب برای آن‌ها خاصیت هایی جادویی می‌شناختند . کافتن پرتغالی در آفریقا هنگامی که به موارد و تظراتی مشابه با عقاید خود درباره بومیان برخورد ند ، برای توصیف اشیای مقدس و پیکره‌های دینی بومیان از واژه مأنوس خود استفاده کردند . بروس *Brosses* برای نخستین بار ضمن تحقیقات خویش در کتابش به نام آیین پرستش خدایان فه‌تبش *De Culte des Dieux Fétiches* این واژه را به کار برده و پس از آن نیز گفت درباره ادیان اقوام اولیه از آن یاد کرد

قرار گرفته باشد، اما این تأثیر در صورت وجود نقشی ناچیز داشته است. کاوش کاری و پژوهش‌های تیلور بسیار عمیق تر و دامنه‌دار تراز آن بود که بتوان آنها را در مقام قیاس قرارداد، در حالی که کنت تنها به مطالعاتی نظری و محدود - برای تبیین فلسفه و نظرات خود پرداخته بود. فرضیه تیلور که به آنی می‌سمم یا فلسفه جان پنداری و تصور جان در جهان خارجی مسما شده بود، تفاوتی داشت آشکار و بارز با فرضیه فهنه شیسم که کنت ارائه داده بود. نظر تیلور متنضم و وجودیک روح منفصل وجود اشدنی بود که به واسطه همین انفصالت مبتلاز معقبه بی می‌گشت که به معهادی مرگ و جهانی دیگر می‌انجامید، در حالی که کنت در فرضیه خویش به این موضوع التفات و عطف توجهی نکرده بود.

تیلور - فهنه شیش Fétich

فریندگی طلسم گونه و مقدسی را دارا بودند که در مراسم و انجام تشریفات مذهبی از آن‌ها استفاده می‌شد. البته با این تقدس و طلسم گونه بی که برای این گونه اشیاء شناخته می‌شد و این که این چیز‌های مقدس مصدزشها و معجزاتی قرار می‌گرفتند، می‌شد تصور نمود که دارای روح زندگی نیز می‌باشند.

شمنان و درمان گران افسون گر برخی اوقات تیجه بیماری و مرض را از بدن بیماران به صورت یک شیء که در موقع گوناگون متفاوت بود بیرون می‌آوردند، چون معتقد بودند که آن شیء محتوی روح بیماری می‌باشد. در تورینگ Turing واقع در آلمان و سیله بی بود که هر روز خود را به کسی دیگر منتقل می‌کردند. به این گونه که بیماریک خوش‌سماق کوهی را لمس می‌کرد و به همین وسیله بیماری از او دفع و در بدن کسبی دیگر قرار گاه می‌یافت. این رسم برابر و همانند رسمی است در فولکلور اروپای جدید که هر کسی بر بدن خود را گیلی داشته باشد درخت زبان گنجشگی را لمس نموده و درخواست می‌نماید تاز گیل وی را به خرد.

بومیان جزایر پولنی فهنه Polynesie استخوان‌های مردگان خویش را

محفوظ نگاه می داشتند، چون براین پندار بودند که استخوان ها حاوی روح مرد گان می باشد . من دن Mandan ها ، یعنی سرخ پوستان نواحی مرکزی آمریکا با جمجمه های خویشاوندان خویش سخن می گفتند و این رسمی است شایع میان مسلمانان که باشکلی دیگر ، که پرسر گورها با مرد گان سخن می گویند . آنچه از بازمانده های مقدسین و ائمه ادیان که بر جای مانده و تقدیس می شوند ، جملگی جزو فهیش ها می باشند و بقایایی از رسم معمول آیین فهتی شیسم تلقی می کردند که در عهود پیشین بسی رواج داشته است

برزیلی ها دست افزارهای بازی گونه خویش را که به شکل جتیجه هایی بودند ، دارای روح و روانی پنداشته و برای آن ها عود و عنبر می سوزاندند سرخ پوستان امریکای شمالی برای درمان و شفای بیماری ها افزارهایی داشتند از قبیل چنگال های جانوران ، پوست حیوانات و پرپرند گان و یا چاقوها و چپق هایی از سنگ . این فهیش ها و طلسم ها که نهایت و پایان مرحله بی از آنی می سم یا جان پنداری محسوب می گشت ، بر ذخیر بود که کم کم منجر به آیین بت پرستی می گشت . فهیش ها کم کم د گر گون گشته و تکامل می یافتد . آهسته آهسته بر حسب اندیشه بی ساده به شکل پیکره هایی از انسان و حیوان درآمده ورنگ و رویی می یافتد تاتابی ورنگی به آیینی نوبه بخشنده . بت پرستی آیینی بود در دنیا نت که نه شکل فراز گرفته بی به شمار می رفت که مربوط به عالی ترین مدارج فرهنگ و تمدن باشد و نه صورتی بود از عقاید فروافتاده ترین مردم بدی ، بلکه مرحله بی بود میانگین از مر احل پرستش . یهودیان سخت به مبارزه با بت پرستی برخاستند ، اما مسیحیان د گر باره آن را بار نگ ک و رویی تازه زنده ساخته و در دین وارد کردند؛ آن گاه اسلام آن را یک سره برانداخت . آنچه که از بت پرستی نو در زمان مسیحیان مستفاد می شد این بود که بت ها اصولاً تنديس هایی از ارواح بودند که صورت طلسم و فهیش پیدا کرده

بودند و بهمین جهت میان روستاییان کاتولیک‌امذهب رسم بود که در موضع برخیامدن نیازمندی‌ها و حوایج خود تندیس‌های مقدسین را مضروب می‌کردند.^{۲۴}

موضوع توتمیسم نیز مانع محسوب می‌شد در برابر کاوش‌های تیلور هرگاه بر آن می‌شد تا این آیین را مطابق با آرای کاوشگرانی که در این باره تحقیقاتی انجام داده و آن را کهن ترین آیین پرستش خوانده بودند به بذریرد، این نقضی محسوب می‌گشت برای فرضیه آنی می‌یسم. بهمین جهت گفت ممکن است علت پیدایش این گونه معتقدات مذهبی احترامی ترس گونه باشد نسبت به حیوانات توتمیک.^{۲۵}

۳۲- محصور ساختن کلیه امور، و گنجایی هر نوع پدیده‌یی فکری که مبتنتی بر روش‌هایی در دیانت می‌بود، در کادر ویژه و حصر یافته جان‌پنداری، موجب آن شد که تیلور با اتفاقی بر یک جهت از حقیقت امر غافل به ماند. این اتفاقی نظر بریک نقطه؛ یعنی آنی می‌یسم، مصدر این امر را فراهم آورد که تیلور جنبه‌های مادی و عملی فکر اقوام بدروی را مورد امعان نظر قرار ندهد. البته ممکن و بلکه فرض است که فه‌تیش‌ها را به عنوان افزارهایی برای جادوگری و افسون‌کاری بر شمرد، ولی هیچ دلیلی موجود نیست که هم‌چون جانداران و زندگان برای آن‌ها جان و روحی انگاشت. البته همان گونه که در مباحث قبلی ذکر شد تیلور آن اندازه وسعت نظر داشت که به سخت‌کوشی درباره فرضیه و مسأله‌یی ته پردازد و این امر نیز حاصل این عقیده بود که جادو با دانش و علم بیشتر مرتبط است تا با تکامل معتقدات دینی. این مسأله نیز که در مورد جادو و دیانت و تقدم و تأخر این دو، موردي از برای نا هم‌آهنگی در عقاید تیلور و فرازه می‌بود، در این نقطه به هم پیوستگی می‌یافت.

۳۳- نگاه کنید به قسمت «توتمیسم»

بخش چهاردهم :

می‌تولوزی - اساطیر و افسانه‌ها

۱- می‌تولوژی و افسانه‌ها

و شناخت فبلی درباره چگونگی می‌تولوزی، وجه استفان، مواقب تاریخی کلمه، موارد استعمال هومروس و پندار، وضع اعتقاد مذهبی در یونان قبلازقرن پنجم، داشمندانی که در این باره تحقیق کرده‌اند، عقبده لالاند، موارد استفاده از افسانه‌ها و اساطیر، تقسیم‌بندی اساطیر در یونان، نوعی تقسیم‌کلی، روابط قهرمانان زمینی و خدایان آسمانی زیربنای شناخت می‌تولوزی، ارتقای قهرمانان بر مرتبه خدایی

Velikovsky وبسیاری دیگر به پردازیم، متوجه خواهیم شد که تعاریف جدا از هم انجام شده هیچ‌یک به تنها بی رسانندگی کلیت مطلب نمی‌باشد. می‌تولوزی و افسانه‌ها جملگی پدیدشده از اصلی غیر حقیقی و عامیانه می‌باشند که حاوی عقاید، خواست‌ها و تفسیرهایی محسوب می‌گردند در پرده‌های رمزی و سمبولیک در این افسانه‌ها اغلب عوامل خارجی وغیر مشخصی نقش‌هایی ایفا می‌کنند و عناصر و قوای طبیعی اثراتی کلی دارند که در قالب افراد و عنصری شخصی مسخ شده و مصدر امور و وقایعی می‌شوند و آن چه که در این افسانه‌ها و اسطوره‌ها بایستی مورد توجه و تعمق باشد جنبه‌های سمبولیک و رمزی کارها و افعال قهرمانان است^۱. این افسانه‌ها و اساطیر که این زمان به نام می‌تولوزی^۲ مدون و مرقب شده و

1- LALANDE : Vocabulaire Technique et Critique de la Philosophie

۲- می‌تولوزی *Mythologie* عبارت از دو کلمه یونانی *Mithos* و لوگوس *Logos* می‌باشد. کلمه دمیت، به شکل دقیقی برای تعیین و حصر اساطیر و افسانه‌ها و یا می‌تولوزی به مفهوم این زمان به کار نرفته است. این کلمه در آغاز حاوی مفهوم قول و گفتار بوده که در مقابل *Logos* به معنای عمل و شناخت قرار داشته است. هومهروس *Homeros* از آن به معنای حکایت و سرگذشت *Le Recit* برداشت گرده. آعم از راست و یا دروغ پس از هومدروس - پندار *Pindar* در قرن پنجم پیش از میلاد از آن به مفهوم افسانه یا سرگذشت‌های وهمی و خیالی استفاده کرده است که درست در برابر *Logos* یا سرگذشت‌های واقعی قرار داشته است.

البته این مطلب و موردی است که پس از قرن پنجم رواج یافت و کلمه می‌توس به عنوان افسانه و یا داستان‌ها و سرگذشت‌های وهمی مورد قبول یافت، در صورتی که پیش از قرن پنجم این گونه مفهومی از کلمه فوق رواج و مورد قبولی نداشت، چون در آن ایام مردم یونانیان جمله افسانه‌هایی را که درباره خدایان شایع بود راست و حقیقت می‌پنداشتند.

اغلب به عنوان رمز شناسایی فرهنگ و تمدن اقوام مرده و از میان رفته از آن‌ها سود جویی می‌شود، حاوی آگاهی‌هایی کلی می‌باشد درباره شئون فرهنگی و تمدنی آن اقوام؛ که عبارتند از تجارت، اقتصاد، چگونگی آب و هوا، سیاست، حکومت، روابط افراد، دیانت، رسوم و عقاید، آداب، امور جنسی، وضع زنان و مردان و... .

افسانه‌ها و اساطیر خود به رویا سه‌دسته تقسیم می‌شوند که هر کدام بیان کننده دوره‌یی از ادوار زندگانی بشرهای نخستین می‌باشد. اساطیر و افسانه‌های یونان به سه مرحله اصلی تقسیم می‌شود که عبارت است از: مرحله حماسی و قهرمانی، مرحله ترازیک یادوران سوگ آوری و سرانجام مرحله فلسفی. البته این بخش‌بندی‌یی است ازمی‌تولوژی یونانی که درباره افسانه‌های اقوام دیگر مصدق نمی‌یابد

درباره شناخت این افسانه‌ها و بریک سوکشیدن پرده راز وابهام آن‌ها در نخستین وخله لازم است تابه‌یک اصل توجه داشته باشیم و آن این که به‌طور کلی در شناخت این اساطیر لزوم تقسیم دو مرحله قطعی است. به این معنا که می‌تولوژی هر قوم و گروهی به دو حصه کامل تقسیم می‌گردد. نخست افسانه‌هایی است که مربوط به قهرمانان آن گروه و قوم می‌گردد و این داستان‌ها حاوی کارها و افعال فوق العاده و جنگاورانه برخی از قهرمانان است که مورد ستایش و احترام و بزرگ داشت افراد قرار می‌گیرند. آن گاه اند کی نمی‌گذرد که مرحله دومینی بر اساس دوران نخست تکوین می‌یابدو آن نیز دوره‌یی است درباره خدایان و ارباب انواع که در حقیقت همان قهرمانان نخستین محسوب می‌شوند که در طول رمان اهمیت بیشتری یافته و مورد نیایش قرار می‌گیرند. همین اصل رسانندۀ این معنامی باشد و به این امر دست می‌یابیم که میان قهرمانان بشری و ارباب انواع یا پهلوانان آسمانی فاصله‌یی وجود ندارد و به طور کلی قهرمانان آسمانی پیدایی یافته از پهلوانان زمینی می‌باشد و این توجیه رسانندۀ عقیده آن دسته از فرزانگانی است که مفهوم خدار امنیعت از ذهن بشری می‌دانند و

می‌گویند بشر خدا را آفرید

در مرحله دومین؛ یعنی دوران ارباب انواع و خدایان - قهرمانان و پهلوانان بشری از دoso مورد تعبیر و تفسیر قرار می‌گیرند. این قهرمانان یا از جمله فرزندان خدایان به شماره‌ی آیند که از نزدیکی یکی از خدایان و یک فرد بشری تولید شده‌اند، و یا از جمله پهلوانانی بر جسته به شماره‌ی روند که مورد حمایت و تلطیف خدایان بوده و پس از مرگ در مقبر خدایان جای یافته و از گروه خدایان درجه دوم یا سوم محسوب می‌گردد. انواع پرستش و عبادت و اقسام آینه‌ای پرستشی از گذرگاه همین خرده خدایان به وجود می‌آید

پس این مورد در این نخستین مرحله مورد توجه قرار می‌گیرد که اساطیر و افسانه‌ها دارای معانی مجرد و اصول های فوق الطبيعه بی نمی‌باشد، بلکه کاملاً مبنی بر پایه‌هایی بشری و اجتماعی هستند که در طی قرون و اعصار تغییر و تحولاتی یافته و بر حسب تخیل‌های باور شاخ و برگ‌های بدان‌ها افزوده‌آمده و در سلک افسانه‌های خدایان بالصولی ماوراء طبیعی که هبتنی بر همان تغییر و تحولات اعصار و ادوار می‌باشد انتظام می‌یابند. این در حقیقت همان هبتنی ارزنده‌کار باس تید Bastide می‌باشد که بیش از هر چیز در پی کاوی افسانه‌ها، عطف توجه به ارتباط خدایان آسمانی و قهرمانان زمینی نمود^۳

۳- پیدایش افسانه‌ها

مبنای پیدایش افسانه‌ها، تفسیری درباره علل پیدایش اساطیر و دیانت ابتدایی، فرضیه شمسی ماکس مولر، فرضیه‌های ستاره‌بی و قمری، شواهدی در این باره، رئالیت و پیوند خدایان و اصل فلکی، عقاید دوپولی، فقدان وسائل ضبط حوادث در روزگاران گذشته، باستان‌شناسی و بازسازی فرهنگ‌ها و تمدن‌های فراموش شده

آیا پیدایی یافتن و تکوین شدن این افسانه‌ها و اساطیر بر چه مبنایی بوده است؟.

این پرسشی است در نخست ساده گونه، هم چنان که درباره مبدأ دیانت بدان پاسخ گفته می‌شود. در توجیه می‌تولوزی برخی از کاوش گران و پژوهش کنندگان همان اضطرار ذهنی بشر را مطرح ساخته و آن گاه بدان جواب می‌دهند و این جواب‌ها نیز اغلب همان پاسخ‌هایی است که برای دیانت و منشأ آن ایراد می‌شود : ذهن آشفته بشری در عرصه گاه وسیع طبیعت در تکاپوست تابراکی چگونگی و علت وجودی عناصر و پدیده‌های طبیعی مفاهیمی بر سازد تا به فکر کاوش گروپرشن کننده‌اش جوابی دهد. این جاست که آین طبیعی ماکس مول لر Max Muller مورد توجیه پیدامی کند. افسانه‌ها و یا به عبارتی دیگر دیانت محصول نخستین آزمایش‌های فکر بشری است برای شناخت و تبیین پدیده‌های طبیعی و منظور از این نیز دست‌یابی به عواملی است که موجب تحریک و انگیزه ترس و یا شگفتی آدمی می‌شود^۴ این نظر مول لر که به فرضیه شمسی مشهور گشت برابر نظرهایی است همانند فرضیه قمری که مواردی از آن در بخش گذشته ذکر شد و یا فرضیه اختری که در موارد توجیه و تبیین همانند همان فرضیه شمسی می‌باشد. بنابراین عقیده و فرضیه تعجب و ترس و یا سرگشتنگی بشرهای ابتدایی بر اصل انتقالات و یا تغییر و تحولاتی بوده است که بر اثر ظهر و پدیده‌های طبیعی به انسان نخستین دست می‌داده است . مثلاً در خشش خورشید موجب باروری زمین و از دیاد نعمت و وفور مواد غذایی می‌گشت، ابرها رامی پراگند و به تاریکی و ظلمت فایق می‌آمد. مانند و مشابه همین عقاید در سایر فرضیه‌های همانند نیز دیده می‌شود .

به طور کلی هم چون عقیده‌یی از دوره رستاخیز ادب و هنر [رنسانس] در غرب پیدایی یافته بود و دانشمندان پیوند هایی را که میان Renaissance ،

ارباب انواع و مظاهر طبیعی وجود داشت دریافتہ بودند . این امر به ویژه از جانب دانشمند و کاوش گری به نام دوپویی Dupuis درباره خدایان یونانی مورد تدقیق قرار گرفت و این دانشمند نمایاند که خدایان یونانی جز تجسم‌هایی از عناصر و مظاهر طبیعی نمی‌باشند . دوپویی را درواقع می‌توان نخستین فرضیه گزاری دانست که حاصل عقایدش در سیستمی به نام فرضیه اختری جای گرفت و پس از آن موجب پیدا آمدن عقایدی گشت که خارج از ارتباط عناصر طبیعی و خدایان نبود^۵ . این دانشمند که عقایدش درباره اساطیر و افسانه‌های باهی مفهوم ختم می‌شود که جمله اساطیر و افسانه‌ها و خدایان دارای یک اصل ستاره‌یی می‌باشند که به انحصار مختلف بایکی از نگاره‌های آسمانی هم منشأی می‌یابند ، هر گاه به حاصل تحقیقات مردم شناسان ادوار بعدی درباره اقوام ابتدایی و معتقدات‌شان دست‌یابی داشت بسی‌تفاخر می‌ورزید . زمینی که در این زمان به گونه‌یی آسایش‌مآب در آن زندگانی می‌کنیم ، از ابتدای پیدایی بشر پدینسان آماده و بی‌اشکال نبوده است . پدران و نیاگان‌ها بسی در عرصه گاه این کره مبارزه نموده و تکاپو نموده‌اند تاراهم معاش و شیوه زندگانی را همواره ساخته‌اند . رنج‌ها ، محرومیت و صدمات فراوان آنهاست که راه زندگی آرامی را باز نموده است . آنان ستیزه کردند ، کوشیدند و به نبرد خاستند تا عناصر وحشی طبیعت را دست‌آموز ساختند و راه را برای امرار معاش نسل‌های بعدی گشودند ، هم چنان که ما نیز هی ستیزیم تاراهم فراخ‌تر برای نسل‌های بعدی برپا داریم .

در روز گاران پیشین برخلاف امروز وسیله‌ای برای ضبط حوادث و رویدادهای تاریخی و محفوظ نگاه داشتن امثال 'ترانه‌ها ، افسانه‌ها و سایر ماجراهای وجود نداشته است ، به همین جهت پدیده‌هایی هم چون امور ذکر شده زمانی سینه به سینه نقل

می‌شده تا گرد فراموشی بر آنها نشسته و به دست نسیان و فراموشی می‌رفتند. بر مبنای این اصل است که در این زمان برای بازیابی جلوه‌های تمدن و فرهنگ قوم از دست رفته و مردی بی لازم است تاسینه زمین را شکافیم و برای دست یابی به مسئله‌یی درباره آن تمدن، به بقایای باستانی هم‌وسل شده و بر اثر آن‌ها و حدس و گمان فرضیاتی بناسازیم. این کار که ریشه‌دانش باستان‌شناسی را شامل گشت سودهای فراوانی عاید علم نمود و پرتوی بر تاریخ گذشته فراموش شده برآفگند. تمدن‌های بزرگی که در روز گاران گذشته وجود داشت و تا این اوخر آگاهی‌هایی درباره آن‌ها به دست نبود به همین نحو دوباره زنده شد و تا اندازه‌یی منظم گشت. در این راه‌عاملی که بیش از هر چیزی از آن سودها و بیرون‌هایی عاید داشتمدان شد، قول‌هایی بود که میان افواه منتشر بود و یاسنگ نبیته‌هایی حاوی افسانه‌ها و اساطیر که از دل خاک بیرون می‌آمد و شالوده زندگانی مردمان باستان نیز بر همین افسانه‌ها و داستان‌ها و اساطیر مبنی بود. این افسانه‌ها بودند که پرده از رمزهای بسیاری درباره : سیاست^۱، دیانت، تجارت و اخلاق و آداب و رسوم مملل متمدن فراموش شده بر گرفتند و از اموری که برای ما کاملاً مجهول بودند منظره‌هایی واقعی جلوه گر ساختند.

البته این گفته و روش شمول و کلیت قاطعی ندارد. برخی از این افسانه‌ها تنها حکایاتی هستند تقریبی که فاقد اصلی رمزی می‌باشند و تنها با یستی به شکل ظاهری شان قناعت گردد. لیکن قسمت‌های این افسانه‌ها حاوی معانی ثرف و عمیقی می‌باشد که همان گونه که گفته شد در ابتدا جنبه‌های حقیقی و اجتماعی داشته‌اند که بر اثر اعمال قهرمانی افرادی در افواه واژه‌ان وارد شده و از آن پس شاخ و برگ‌هایی یافته و در بستر زمان و تاریخ به صورت خدایان و ارباب انواع و افسانه‌هایی در باره آن تجول پذیرفته است

۳- حدودشناخت اساطیر

نحوه پیدایش افسانه‌ها، چگونگی کهنه ترین افسانه‌ها، روایات بهم پیچیده جادویی، صحنه‌ها و بازیگران اساطیر، اصال و حقیقت نسبی در اساطیر، روایاتی درباره تأسیس شهردم، افسانه هایی درباره اتلان‌تیس، شلی‌مان و پیدایش شهرتروپا، حقایق سرده‌های هومروز، حقایق جفرایابی و اصال فهرمان و شاهان، روایات کتاب‌های مقدس، عقاید مثبت کاوش‌گران جدید درباره اصال اساطیر، برخی از اساطیر یونانی، چگونگی شناخت اساطیر، اساطیر مختلف و جوامع و ملل کوناگون

از آن‌گاهی که بشرها از حالت گنگی و بی‌سخنی به درآمدند، وازان‌هنگامی که زبان و سخن گویی شکلی و تابی یافت و بشر توانایی پیدا کرد تا مقصود و منظور خود را ضمن محاورات بهوسیله سخن و کلمات بیان کند، افسانه گویی و داستان پردازی نیز بنیان یافت. از آن به بعد بشرها از برای یک دیگر افسانه‌ها گفته و به ساختن ترانه‌ها و امثال و پندیات پرداخته‌اند. آن‌چه که شگفت می‌نماید این است که کهنه ترین افسانه‌هایی که از بعضی ملل و اقوام برای ما بازمانده‌اند، اسطوره‌هایی ساده و جریانات وحوادثی بی‌پیچ و خم ارزند گانی ساده‌آن بشرهای نیست، بلکه اغلب عبارتند از حوادث بهم بافته و پیچیده‌یی که سرشارند از سحر و جادو و رویدادهای شگرف و درهم‌تنیده، در این اساطیر نخستین ویا ادبیات اولین، صحنه‌های داستانی، مملوند از قهرمانان و خدایان و نیمه خدایانی که به شگرف کاریهایی بس عجیب و نا باور دست می‌بازنده و جملگی آن اندازه قدرت و نیرو دارند تا با بی‌مهری های طبیعت ستیز و نبرد کرده و تمامی مراحل پیروزی را فرا چنگ آورند. اما این صحنه‌ها تنها منحصر به خدایان و قهرمانان و عناصر شخصی نمی‌باشند، بلکه جانوران، پرندگان، خزندگان و رستنی‌ها نیز به شکل بازی گرانی نقش‌هایی به‌عهده دارند. عناصر مجرد طبیعت، افلاک و نگاره‌ها آسمانی یک یک هنزاً اثر و بروز و حدوث داستان‌هایی هستند که پوسته‌یی از رمز و استعاره بر گردشان تنبیده شده و باز گویی و تفسیرشان لذتی عمیق برای خواهند

ارهغان می آورد. همین افسانه‌ها، اساطیر، ترانه‌ها و امثال هستند که در روز گارانی بس دراز سالمند گشته و در اثر این سالمندی، اصلمندی‌شان نیز تحولات و دیگر گونی‌هایی پذیرفته و به شکل امروزی بهما بازرسیده‌اند

اساطیر و افسانه‌ها تا دورانی نزدیک به زمان ما تنها جزو آن دسته از حکایاتی تلقی می‌شد که به کلی فاقد حقیقت بوده و تنها ساخته‌پرداخته فکر جمعی از افسانه‌پردازان ادوار کهن محسوب می‌گشت. اما از اوایل سده نوزدهم این گونه فکر به کلی نادرست تلقی گشته و کوشش‌های باستانی بسیاری از حقایق اساطیری کهن را ثابت نمود.

جمع و تلفیق افسانه و اساطیری درباره شهر رم که به وسیله ویرژیلی یوس *Vergilius* انجام و تدوین شد، و آرای پلوتارک *Plutarchne* نیز در همین زمینه، این زمان تا اندازه‌یی مورد قبولی یافته است^۱ داستان آتلانتیس *Atlantis* یا قاره

۶- ویرژیل - ویرژیلی یوس *Vergilius* مطابق با گفته‌هاش تأسیس و بنیان گزاردن شهر رم را به فرزندان آهنی *Enée* نسبت می‌دهد. اما پلوتارک - پلوتارخوس *Plutarchos* بعد از آوردن روایاتی چند بنیاد گزار حقیقی رم را فرمولوس *Romulus* یا رومی *Ruminalis* معرفی می‌کند -

تاریخ گزاران در حقیقت درباره وجه تسمیه شهر رم اتفاق نظری ندارند عده‌یی برآند که پلازین *Plagiens* ها مؤسس این شهر می‌باشند و چون قوم پرقدرتی بودند محل سکنای جدید خود را که پس از آوارگی‌هایی در آن جا توطن گزیدند - رم - نهادند، چه رم در زبان یونانی معنای قدرت را افاده می‌کرد. گروهی دیگر را عقیده‌آن است که پس از جنگ قریویا عده‌یی از آوارگان آن مرزو بوم به کشتی‌هایی نشسته و آواره دریاها شدند، باد آن‌ها را به سواحل تو سکان *Tosecan* رهنمونی کرد و چون به مضبب رودخانه‌تی بر *Tiber* رسیدند، پس از استراحتی مختصر زنان که سخت فرسوده شده بودند به رای و راهنمایی زنی شریف و محترم بدون آگاهی مردان کشتی‌ها را سوزانیدند. زنان نیز چنین کردند، اما بعد پیشمان شده و به آن زن که نامش رم بود شمات روا داشتند. به راهنمای

گمشده که سولون Solon ابندا از دانشمندان مصری مطالعی درباره آن شنیده بود و دو قرن پس از آن نیز افلاتون [پلاتون Platon] با نیروی تخیل بارورش آن را در کتاب خود به نام *تیماوس Timaeus* معرفی نمود، در این اوآخر [۱۹۵۲] به وسیله کشیشی آلمانی به نام پورگن اش پانوت Purgen Spannuth کشف شد^۷ پیدایی

اجباراً در سرزمین پالانتی يوم Pallantium رحل اقامت افگندند و معاش و کارشان بسی رونق گرفت و زمین های حاصل خیز بسیاری فرا چنگشان آمد آن گاه به پاس اقدام آن ذن، سرزمین مسکونی دارم نام نهادند

برخی راعقیده بر آن است که رم دخترای تالوس Italus و لوکاری Lucarie یا تلف Télaphé پسر هرکول [هراکلس Herakles] و ذن انه Enée و یا به روایتی دیگراس کانی Ascagne پسر انه بود که نام خود را به این شهرداد عده بی نیز گفته اند که رومانوس Romanus پساولیس و سیرسه Circè بود که رم را بنا نهاد هم چنین از کسانی نیز هم چون روموس Romus و رومیس Romis روایت هایی آمده است، اما قول اکثریت بر آن است که رومولوس بانی شهر رم بوده است که شرح حال وی را می نگارم -

PLUTARCHOS Les Vies des Hommes Illustres

در داستان رومولوس آن چه که از لحاظ تطبیقی مهم و قابل توجه می باشد شرح زاده شدن اوست که در جریان حوادثی در سبدی به آب افگنده شده و در جریان هایی به سلطنت و حکومت می رسد. روایتی دیگر از بالین و بزرگ شدن رومولوس به وسیله گرگان نقل شده که آن نیز بسی جالب می باشد.

۷- برابر با کاوش هایی که شده در آقیانوس اطلس میان جزیره ایسلند و قطب جنوب برجستگی عمیقی وجود دارد که دلیل تازه بی است در تأیید افسانه افلاتون درباره اتلان تیس Atlantis یاقاره گمشده. این برجستگی در عمق [۳۰۰۰-۲۰۰۰] متری به شکل فلاتی است که از شمال به جنوب آقیانوس اطلس امتداد دارد. مطابق با نوشه های افلاتون، گذشته براین، جزیره بی بس بزرگ و یا قاره بی میان اروپا و آسیا به نام اتلان تیس وجود داشته است که به موجب حوادث ارضی در آب فرو رفته است. شلیمان

شهر ترویا *Troia* به وسیله شلیمان *Schliemann* و کاوش‌های بعدی همچون کاوش دورب‌فلد *Dorpfeld* پرده از حقایقی نهفته در سروده‌های هومروس *Homeros* [ایلیاد *Ilias* — «ایلیاد» و — او دو سه‌یا *Odusseia* = «اویسه»] برداشت و اساطیر و افسانه‌هایی که مدت‌هایی بس مدید به عنوان گزافه‌هایی تلقی می‌گشت، ثبوتشان به حقیقت پیوست^۸

کاشف شهر افسایی ترویا عقیده داشت که این قاره حلقه‌یی اتصالی میان دو فرهنگ اروپا و یوکاتان بوده و تمدن و فرهنگ مصری نیز مأخوذه از تمدن و فرهنگ همین قاره گم شده می‌باشد

GEORG. EUGEN : The Adventure of Mankind

هم چنین تمدن کهنه و شکرف قوم ماها *Maya* نیز با تحقیقات تازه‌یی که به عمل آمده است مقتبس از همین قاره گم شده بوده است و روابطی تجاری میان قوم ماها و این تمدن کهن وجود داشته که طبعاً به تبادلات فرهنگی انجامیده بوده است:

WHITE. ANNE TRREY Lost Worlds

در آقیانوس کبیر نیز آثاری از تمدنی گم شده و بزرگ به نظر می‌آید مجسمه‌های عظیم و تناور جزیره ایس‌تر *Easter* [= پاک] و مهارت و هنر آوری بومیان ساموآ و تاهی تی مصدقی است برای گفته‌های راویان جزایر پولی‌نژی درباره ملل نیز و مندی که در این مناطق می‌زیستند. مظاهر ادبی و هنری و فرهنگ متعالی در این مناطق خود نشانی است که این بقایای تمدن و فرهنگی بس پیش‌رفته می‌باشد که اینک بقایایی از آن بر جای مانده. ۸- شلیمان *Scheliemann* در واقع یکی از چهره‌های درخشان تاریخ باستان شناسی جهان است. کشف‌های او جهان اساطیر و افسانه‌ها را به کلی دگرگون ساخت. مواردی که تا آن زمان افسانه‌هایی کاملاً خیالی به شمار می‌رفت، به وسیله این کاوش‌گران ایمان به صورت حقایقی جلوه گردید. دیگر سروده‌های هومر و دو سه‌یا *Odusseia* به عنوان پرداخته‌های تخیلی و قوی و باروری به شمار نصی رفت، بلکه منظومه‌های ایلیاد *Ilias* و او دو سه‌یا مبنای این قرار گرفت برای کاوش‌های باستانی. شهرهایی که در این سروده‌ها از آن‌ها ذکر شده بود کشف شدند، اقوامی که در بجوحه‌های جنگی و ستیز به آنان اشاره‌یی شده بود

نه بر آن که روایات اساطیری درباره مکان‌های جغرافیایی به وقوع و حقیقت پیوست، بلکه روایات پهلوانی نیز همراه با اثبات مکان‌ها آشکار گشت. روایات پهلوانی

به وسیله کاوش‌های باستانی شناخته و تأیید گشتند. چهره‌های قهرمانان با تمام سجايا و ذمایم اخلاقی شان آشکار شد و سرانجام دید جهانیان درباره اساطیر و افسانه‌های کهن دیگر گونی یافت.

هاین ریخ شلی‌هان به سال [۱۸۲۲] درخانواده کشیش تھی دستی به دنیا آمد. امردی بود با اندامی نمایان از تراز آلمانی و احساساتی کاملاً شاعرانه که از آغاز فکر ثابتی را در سرمی پرورانید. پدرش به آثارهومه روس عشقی فراوان داشت و هاین ریخ کوچک را با این افسانه‌ها پرورش داد. از همان اوان کودکی، محاصره ترویا و آوارگی‌های او و دوسره یوس چنان در رگه‌پی او اثر گذاشت و ذهنش را برانگیخت که تصمیم خود را تتخاذز کرد؛ تصمیمی که تا باز پسین نفس درباره وصول بدان تلاش کرد. از سن هشت سالگی اعلام نمود که زندگانی خویش را وقف کشف ترویا خواهد کرد و به ده سالگی رسالتی به زبان لاتین درباره جنگ ترویا نگاشت.

از سال [۱۸۳۶ تا ۱۸۷۰] مداوم تلاش و کوشش نمود تا ثروت هنگفتی فراهم آورد. به سال [۱۸۷۰] به نقطه‌بی واقع در شمال غربی آسیای صغیر به نام ترویس Tros رفت و مشغول حفاری و کاوش گشت. او برخلاف نظر کلیه محققین آن زمان بر آن بود که ترویایی هومه روسی یا ترویای پری یاموس Priamos [= باز پسین شاه ترویا که در زمان او یونانیان شهر اورا منهدم گردید] در زیر تپه‌یی به نام حصار لیک Hissarlik واقع در خاک قرقیزه قرارداد. مدت یک سال با کارگرانی زیاد و کوششی مداوم و سخت به حفاری و کاوش ادامه داد تا ناگهان به گنجینه بزرگی در دل خاک دست یافت. گنجینه بزرگ مکشوفه شامل نه هزار شیء ایضیین وزرین بود. و شلی‌مان پس از تحقیق و کاوش و مقایسه با آثارهومه روس اعلام نمود که گنجینه پری یاموس را کشف کرده است. در آن زمان منقادان و باستان شناسان نسبت شیادی و دروغ پردازی بدوی دادند، اما محققانی مانند ویرکو ویچهور Virchow و دورپ فلد Dorpfeld و بورنوف Burnouf به محل اکتشاف آمده و ادعاهای وی را قبول نکردند.

واساطیری است که مارا به سر گذشت اقوام آگاهی می‌دهد. این داستان‌ها و افسانه‌ها را نبایستی به دیده که آهنگی نگریست، البته اگرچه داستان‌ها در وایاتی هستند سخت

[۱۸۷۶] شلی‌مان که تحریک شده بود عزم کرد تا صحت حوادث حمامه‌بزرگ هوهه روس یعنی ایلی یاس [ایلیاد] را فیزیه ثبوت رساند و نشان دهد که شخصیت‌ها نیز وجود خارجی داشتند و آگامنون Agamemnon نیز سردار و شاهی بوده است واقعی. پس بارا هنما بی مطالبی که پوسانیوس Pausanius در کتاب خود به نام [وصف یونان «Hellados Periegesis»] نوشته بود درمهوکه نای Mukenai واقع در پهلوپونه سوس Peloponnesos شروع به حفاری و کاوش کرد. این نویسنده رومی گزارش داده بود که جهان‌گردان بسیار نقطه‌یی از شهرهی سنه Micene را به عنوان گور آگامنون زیارت می‌کرده‌اند. شلی‌مان با راهنمایی پوسانیوس در همان نقطه‌یی که تعیین شده بود شروع به حفاری کرد و عده‌یی مقابر پادشاهی با بسیاری اشیاء و لوازم فضی و مجال کشف کرد. در یکی از مقبره‌ها اسکلت مرد بلند اندامی پیدا شد که صورت پوش زرین دیش داری داشت و شمشیر مفرغی باشکوهی در کنارش قرارداشت. در این مقابر به اندازه‌یی جواهرات و نقاب‌های زرین و ظروف سفالین و اشیای سبین و زرین کشف شد که شلی‌مان بی‌درنگ به پادشاه یونان آگاهی داد که مقابر آتشزه یوسوس Atreus و آگامنون را پیدا کرده است. به سال [۱۸۸۴] نیز بد راهنمایی کتاب پوسانیوس قصر بزرگ و دیواره‌های عظیمی را که هوهه روس شرح داده بود کشف کرد. کمی پس از این ماجرا، شلی‌مان پیر در حالی که نقشه‌هایی وسیع برای حفاری در گرفت [کرمه قسمه در سرمه پرورانید، در عین خوش بخنی دیده از جهان فرو بست

[Krete] هر چند این مردی که سخت دیوانه هوهه روس بود در باره کشفیات و پیدایی‌های خویش دوچار اشتباه‌های مبالغه‌آمیزی گشت، لیکن کشف‌های او جهانی را ساخت به چنبش و تکانو آورد و پرده از روی بسیاری حقایق برداشت، چندان که دید معاصرین نسبت به وقایع جهان باستان یک سره دگرگونی یافت.

PENDLEBURY: The Archeology of Crete
LUDWIG :: Schliemann

در طول زمان با او تاریخ افکار تغییر کرده، لیکن همواره متنضم و قایعی تاریخی می‌باشد. به می‌تولوزی، داستان‌ها و افسانه‌ها نبایستی نسبت جامع و کلی وهم و خیال را انتبطاً دهیم. این زمان می‌تولوزی اصالت خود را نمایاند و کلید حل بسیاری از معضلات تاریخی گشته است و بدون فهم این داستان‌ها به راستی تاریخ باستان دری ناگشایاند و خواهد بود.

همچنین است روایات کتاب‌های مقدس درباره محل‌های جغرافیایی و اقوام از میان رفته و حوادث به وقوع پیوسته، که بسیاری از آن‌ها به همان گونه که ذکر شان رفته بود، کشف شد. تا زمان‌هایی نزدیک به عصر ما، از تاریخ مصر، ایران باستان، سومر، بابل و آشور و بسیاری دیگر از شهرهای باستانی که تنها ذکری و یا گزارش هایی وسیع درباره شان خوانده بودیم، آگاهی‌هایی به دست نبود و برخی از آن‌ها اصولاً جز افسانه‌هایی کودک و شانه تلقی نمی‌شدند، در حالی که این زمان درباره جزئیات فرهنگ و تمدن این شهرها و اقوام اطلاعات کافی به دست آورده‌ایم.

همچنان که قازمانی نزدیک اشارات گذشته راجع به مکان‌های جغرافیایی مورد نقی و ناقبولی بود، در این زمان نیز رسم براین جاری شده است که کسانی هم چون: پرسه‌یوس Perseus ، هرالکلس Herakles ، مینوس Minos ، تنهسه‌یوس Theseus ، یاسون Iason و . را شخصیت‌هایی کاملاً اساطیری و افسانه‌یی قلمداد نمایند. یونانیان هنگام نقادی و تیز نگری مدارک پیشین خود اطمینان داشتند که این اشخاص وجود خارجی داشته و واقعاً بر مکان‌های جغرافیایی کشف شده حکومت و پادشاهی می‌کردند. پس از دوره بدگمانی، و بعداز اندک زمانی از مرگ شلی‌های بسیاری از منقادان و کاوش گران و دانشمندان به نظر یونانیان تسلیم شده و معتقد گشته‌اند که این افسانه‌ها و شخصیت‌ها نیز مانند بسیاری از منابط جغرافیایی حقیقت موجودیت خارجی داشته‌اند.

داستان توفان یونانی را هم چون داستان توفان اقوام سامی و جوامعی دیگر می‌توان بهطن قریب به دقین حادثه‌یی واقعی تلقی نمود که بر اثر انقلابات ارضی پدید آمده بوده است.^۹ پیدایش شهرهای وسیلهٔ قهرمانان و بعد هامسخاین قهرمانان واستحاله‌شان در قالب خدایان حامی شهر، نیز متنضم‌من حقایقی تاریخی می‌باشد که در قالب اساطیر و افسانه‌ها شاخ و برگ‌هایی یافته‌اند.^{۱۰}

۹- موافق اساطیر و می‌تولوزی یونانی، گناه‌کاری و عصیان نوع بشره‌وجب خشم خدای خدا یان زهاؤس Zeus را فراهم آورد و اورا برانگیخت تا به وسیلهٔ توفانی سخت نوع بشر را برآورد آزاد، پس بنا بر خواست و فرمان او عناصر طبیعت به هم برآمده و توفانی سخت درگرفت. از این توفان تنها یک مرد به نام ده او کالی یون Deukalion و یک زن که همسروی بود به نام پوره‌ها Purrha در کلک کوچکی که فراهم آورده بودند بر نشسته و پس از آرامش توفان کلک و کرجی شان بر قلهٔ پارناسوس Parnasos فربو نشست و رهایی یافتند.

۱۰- استحاله یافتن و مبدل شدن قهرمانان به خدایان، چنان که تذکرداده شد، یکی از اشکالی است که در می‌تولوزی و اساطیر صورت پذیرفته و تکوین می‌یابد. یکی از زادگان ای یون Ion به نام کلک روپس Kekrops به کمک الاهه آته‌نه، در مکانی که قوم پهلاس گوی Pelasgoi در آن جاسکنا گزیده بودند، شهری ساخت به نام الاهه آتن [آته نای Athenai] موافق با اساطیر همین کلک روپس بود که به آتنی که آتن داد و دیانت و آداب و رسومشان را رونق و نظام بخشید و پرستش زه اویوس Atike زه اویوس را بدآنان آموخت. اصولاً نیایش خدایان اویمپ [اولومپوس Olumpos]، به ویژه زه اویوس والاهه آته‌نه در آتنی که منسوب به کلک روپس می‌باشد.

پس از کلک روپس، بازمانندگان و نوادگانش در آتن به عنوان سلطان، حکومت کردند. یکی از آنان به نام اهرخ‌ته‌یوس Erechtheus در آتن مقام خدایی یافت و معبد و پرستش گاه باشکوهی برایش به پا کردند. هم چنین کادموس Kadmos شخصیت قهرمانی دیگری شهر با اهمیت ته‌بای Thebai را که با آتن کوش همسری می‌زد پی افگند و به متدهش فرهنگ پیش رفده می‌بخشید. پس از کادموس پسرش پولودوروس

اساطیر و شناخت آن در واقع به معنایی وسیع و در حیطه‌یی بس گستردۀ مورد کاوش قرار می‌گیرند. اساطیر و افسانه‌ها حاوی و در بردارنده برداشت‌های انسان های اولیه‌ونیا گان ما است که در باره موضوع‌هایی بسیار گوناگون به‌شکل کنایه و سمبول‌هایی بیان شده‌اند. این حیطه و قلمرو گستردۀ شامل افسانه‌هایی قهرمانی که اغلب تشن و ضع تو حش سخت و قانون تنافع بقاء هی باشد، هستند و در جایی نیز نشان و بیان و کنایه‌یی از مبارزۀ انسان‌ها است با عناصر طبیعی به خاطر در پند کردن آنها برای زندگانی گاه هی تولوزی و اساطیر در بردارنده موانع ، پندیات و حکمت است و گاه بیان دارنده امثال و تعبیرات تشییه‌یی و شاعرانه برخی اوقات کوشش‌های بشر را برای دست یابی به منشا عالم و چگونگی تکوین هستی بیان می‌دارد و گاه در کار آفرینش به کنایه‌پردازی و تعمق‌های رمزی دست می‌یازد هر گاه در موارد مختلف و روش‌های گوناگون تحلیل و تفسیر افسانه‌ها و اساطیر باستانی تعمق ورزیم ، به خوبی و روشنی مشاهده خواهیم نمود که این اساطیر روح و آینینه تمام نمای اقوام اولیه و نظرات فلسفی و جواب‌های مفاهیم مشکل آنان

وازان پس نوه اش لاب داکوس Poludoros و بعد از لاب داکوس فرزند او لايوس Laios در ته‌بای سلطنت کردند او دیپ [او دی پوس Odipous مشهور که پدر خود را کشت و مادرش را ناگانه به همسری گرفت پسر همین لايوس می‌باشد. پس از او دی پوس پسرانش بر سر به دست آوردن قدرت به جنگ وستیز پرداختند تا سر انجام شهر عظیم ته‌بای منهدم و برآفگنده شد

به شکلی که از اساطیر برمی‌آید کسانی و قهرمانانی که این گونه شهرها را پی افگنده و فرهنگی را بنانهاده‌اند ، در ادوار بعدی مورد پرستش قرار گرفته و در دریف خدا یان درجه دوم و سوم مورد نیایش قرار گرفته‌اند. این موارد را به شکل‌های دل‌پسندی تاریخ گزارانی چون پلوتارخوس ، هفرو دوتوس و دیودوروس Diodorus و دیگران در نوشته‌های خود شرح کرده‌اند.

نسبت به وجود و طبیعت و مأ فوق طبیعتی باشد. این افسانه‌ها همواره متنضم و محتوی مقداری نسبی از حقایق مسلم تاریخی می‌باشند که مشتمل بر جمله اقوام و ملل است. در طول تاریخ گروههای گونه گون بشری به پرداختن افسانه‌ها و ساختن اساطیر دست یازی کرده‌اند و همین افسانه‌ها و اساطیر و امثال و پنديات است که معتقدات آنان را این زمان برای ما باز گویی می‌کند.

اساطیر از لحاظ ملل و اقوام گونا گون و چگونگی وضع اقتصادی، آب و هوای موقعیت جغرافیایی و سایر عوامل مؤثره طبیعی و تزاد مردمان روی زمین تغییر و دیگر گونی می‌یابد. در کتاب اول ملاحظه شد که فرهنگ و تمدن و نوع آن بر مبنای وضع طبیعی و عواملی هم‌چون چگونگی‌های آب و هوای، موقعیت جغرافیایی، تزاد، اقتصاد و دیگر عوامل به درجات و انواع واشکال مختلف گر گونی می‌یابد، پس به طریق اولاً، اساطیر، افسانه‌ها و ادبیات نیز از این نهنج و تأثیر عوامل بیرون نیستند. اساطیر هندی اغلب میان معتقدات درونی و مذهبی می‌باشد و افسانه‌هایی است در مورد اشکال مختلف که محتوی و مضمون شان جملگی بحث و تعمق در امور ماوراء طبیعی و مجردات است. هم‌چنین برخی از ملت‌ها اساطیر و می‌تلوزی شان از حمامه‌های پهلوانی و جنگی تشکیل می‌شود، در این نوع افسانه‌ها اغلب بحث و گفت و گو درباره منشأ پیدایش جهان، مسئله آفرینش واحوال و حالات خدایان انجام می‌شود. لیکن خدایانی که در این گونه افسانه‌های حمامی ذکر شان می‌رود، به طور کلی با خدایانی که در اساطیری هم‌چون افسانه‌های هندی نامبری و وصف می‌شوند به طور کلی متفاوت هستند. این خدایان در حمامه‌های پهلوانی بیشتر قهرمانانی بشری هستند بانی روهای فوق بشری و امیال خواسته‌های انسانی، سرنوشت آنان به سرنوشت بشرهای خاکی هم‌پیوندی داشته و در شکل جسمانی نیز انبازاندام انسانی هستند. اساطیری در این حدود، افسانه‌های یونانی و رومی و می‌تلوزی سلط

Celt ها می باشد

می تولوژی در حدودی دیگر، در همین زمینه حمامی؛ متعلق به بین النهرین،
بابلی ها، سومری ها و آشوری ها است.

افسانه ها و اساطیر این اقوام و مملل انسانی است و فاقد امور ماقبل الطبيعته مجرد هندی. اما انسانی نه به معنای اساطیر یونان باستان، بلکه اساطیری انسانی، از انسان هایی با خوبی در نده و جنگاوری و حیوانی. بسیاری از اقوام اولیه که در تاریخ نشان هایی از آنان به جای مانده است دارای هم چو اساطیری می باشند. در افسانه های این مردمان کشتن، یعنی زندگی کردن. مسایل جنسی به شکل بسیار بدی و اشتراکی و منحطقی مورد عمل است. همان گونه که در جنگ ها دشمنان را بی دریغ می کشند، خون ریزی انسانی نیز در راه خدایان خون آشام و خون طلب برایشان امری است کاملاً لازم و عادی.

افسانه های اقوامی دیگر نیز حمامی هستند و انسانی در این حمامه ها، اخلاق و انسانیت که مولد وضع و مفهوم مسایل مذهبی و معتقدات دیانتی آن اقوام و مملکت هی باشد بسیار مؤثرند. مبنای معتقدات مذهبی اقوامی بیشتر بر مادیات و اخلاقیات بنیان دارد تا امور ماقبل طبیعی. خدایانشان خدایانی خون خواره و خون بین تیشند، بلکه خدایانی هستند که اغلب در جوامعی که در حال کشاورزی به سرمهی بز مولد شده اند. انجام مراسم مذهبی، معتقدات عمومی، اخلاق و قوانین، زناشویی و مسایل جنسی، عشق و عاشقی، مردی و سلحشوری و جنگ و نبرد اینان خاستگاه هایی دارند صرفاً انسانی به معنای متعالی و آرام آن بهترین نمونه این اساطیر، اساطیر ایرانی است.

۴ - بحثی درباره اساطیر

ربیعه کلمه اساطیر و وجه اشتقاق آن ، نمونه های شعری ، در قرآن ، میان اعراب ، وجه اشتقاق آن و آرای دانشمندان ، اساطیر و مذهب ، تمثیلات دینی و مذهبی ، اساطیر مسیحی ، در ادبیات پارسی وجه تفارق اساطیر و تمثیلات ادبی ، تفسیر برخی از قصه های قرآن ، تمثیل و افسانه در تواریخ ، فلامر و خرب المثل ها ، استعاره و کتابه ، تمثیل های پارسی

اساطیر جمع عربی است از کلمه اسطوره فرهنگ ها جملگی این معنارا ضبط کرده اند . مؤلفان فرهنگ های همچون : غیاث اللغات ، مهذب الاسماء ، فرهنگ آندراج و هنتری الارب و دیگر لغت نامه ها جملگی معنای این کلمه را : افسانه ، سخن بیهوده ، یاوه و سخن باطل ضبط کرده اند؛ خاقانی می گوید :

قفل اسطوره ادستو را بر در احسن المل منهید

هم چنین است معنای این کلمه در مقام جمع : سخنان بیهوده و باطل ، افسانه ها ، اباطیل ، اکاذیب ، بیهوده ها ، احادیث بی سامان ، قصه های دروغ ، مولوی می گوید : که اساطیر است و افسانه ترند نیست تعمیقی و تحقیقی بلند

به طوری که ملاحظه می شود ، اساطیر در ادبیات پارسی و عربی و لغت این دو زبان به مفاهیم فوق تلقی می شود ؛ همان گونه که در عصری نزدیک به زمان ما از می تولوزی در ربان های اروپایی مفهوم می شد . اما البته این معانی در زمان مادیگر مفهومی آن چنان که در گذشته داشته اند دارا نمی باشند .

در قرآن نیز از اساطیر و افسانه های گذشتگان به همان مفهوم فوق یاد شده است .

يقول الذين كفروا ان هذا الاساطير الاولين . کسانی که کافر شده اند گویند این [کتاب تو] افسانه های گذشتگان است .^{۱۱}

اذا نقلتى عليه آياتنا قال اساطير الاولين . و قنی آیه های ما بر او به خواند ، گوید افسانه های گذشتگان است *

جلال الدین محمد بلخی [مولوی] می گوید

آن اساطیر اولین که گفت عاق حرف قرآن را بد آثار نفاق

۱۱ - سوره ششم «انعام» آیه ۲۵

* سوره هشتم و هشتم «قلم» آیه ۱۵ .

کلمه اساطیر در قرآن موارد متعددی بیان شده است:- سوره ششم آیه بیست و پنج، سوره هشتم آیه سی و یک، سوره شانزده آیه بیست و شش، سوره بیست و سه آیه هشتاد و پنج، سوره بیست و پنج آیه پنج، سوره بیست و هفت آیه شصت و هشت، سوره چهل و شش آیه شانزده، سوره شصت و هشت آیه پانزده، سوره هشتاد و سه آیه سیزده. در تمام این موارد اساطیر به همراه اولین [اساطیر الاولین] آمده است. اغلب مفسرین به استناد قول ذو نفر از راویان صدر اول، یعنی [الکلبی و مقاتل] گفته‌اند که آیه پانزدهم از سوره شصت و هشت [انعام] درباره نصر بن حارث بن کلده که از قبیله قریش و خاله زاده پیغمبر بوده است نازل شده. این کس که در سال دوم هجری در جنگ بلربه دست مسلمانان کشته شد تاجری و بازرگانی بود که به شهر حیره آمد و شدی داشت و در آن شهر اخیل روایات پهلوانی ایران را آموخته و در مکه برای قریش نقل می‌کرد و می‌گفت: هنگاه محمد برای شما از عاد و ثمود افسانه می‌گوید، من داستان رسم و اسفندیار را برای شما بازمی‌گویم، پس جماعت استماع و تعلیم قرآن را رها کرده و گزدوئی فرا می‌آمدند. به همین جهت است که در قرآن از حکایات او به اساطیر الاولین یاد شده است. نصر بن حارث نخستین کسی است که در تاریخ درباره روایات قرآن نسبت اساطیر را وارد کرد و از آن پس کسانی دیگر بیزدرا این راه گام نهادند. مولوی در مثنوی اشاره به این مورد، یعنی مخالفت بعضی از قریش با پیغمبر درباره این که چگونه ازنزول آیاتی در مورد قصص و امثال بر او خرده می‌گرفته‌اند نموده و چنین گفته است:-

کای گروهی چهل را گشته خدا
تخم طعن و کافری می‌کاشتید
که شما بودید افسانه زمن
قوت چان جان و یاقوت زکات

تا قیامت می‌زند قرآن ندا
هر مر افسانه می‌پنداشتید
خود به دیده دای خسان طعنه زن
من کلام حقم و قایم به ذات

لیک از خورشید ناگشته جدا
نور خورشیدم فتاده بر شما
برخی از داشمندان و کاوش گران ریشه اسطوره را از [Historia هیس توریا] ای
یونانی به معنای تاریخ و سرگذشت دانسته‌اند. نولدۀ که Theodor Noldeke این
لغت را کلمه‌ی آرامی دانسته و برخی دیگر نیز از همان ریشه یونانی می‌دانند که از
طریق سریانی به زبان عربی وارد شده‌است. دسته‌ی دیگر نیز معتقدند که کلمه‌ی ای است
کاملاً سریانی.

اساطیر عرب قبل از اسلام به طور کلی شکلی خاص داشته است و آن‌ها افسانه‌هایی
بوده‌اند درباره بتها و اصنام و غولان و جن‌ها و نگاره‌های آسمانی. در کتاب‌های مقدس
پیمان‌کردن [عهد عتیق، تورات]، پیمان نو [عهد جدید، انجیل] و کتاب مقدس
مسلمانان نیز اساطیر و روایات می‌تولوژیکی فراوان یافته می‌شود. البته هر چند
ساحت کتاب مقدس مسلمانان مبرا از آن است که در وصف می‌تولوژی درآید، اما
بسیاری از محققین جدید بر آنند که پاره‌یی از قصص انبیاء، هم‌چون داستان‌های
هابیل و قابیل و هاروت و ماروت، توفان نوح و داستان نمرود، و حکایات ^{همالقه}
وعاد و ثمود و شداد و ارم ذات‌العماد و دیگر داستان‌ها کم و بیش به می‌تولوژی
اقوام سامی هم پیوند است.

همان گونه که گفته شد، حدود حصر و مرز می‌تولوژی از جانب‌هایی با برخی
دیگر از شاخه‌هایی در فرهنگ بشری که جنبه‌ای دینی دارند در تعارض و تداخل قرار می‌
گیرد. این موارد نیز در کتاب‌های دینی بسیار آمده و اغلب بیان دارنده داستان‌ها و
حکایات و امثال و پنديات مذهبی است. برای شناخت بهتر مرزهای اساطیر، و آگاهی
شایسته‌تری درباره مفاهیم دیگر دیانت لازم است تابه شکل‌های ضرب المثل، Proverbe،
اسانه‌های اخلاقی Fable، تمثیلات رمزی Allégorie، تمثیلات دینی Parabole و برخی
دیگر از شاخه‌ها پی برد.

تمثیلات رمزی یا تمثیلات دینی چنان که از مفهوم آن‌ها بر می‌آید عبارتند از داستان‌ها و حکایت‌هایی که حقیقتی فلسفی یادیگاری در خلال آن بیان شوند و این بیان نیز همواره به شکل کنایه و استعاره عنوان می‌شود. مثلاً اندام استخوانی و ری اسکلت مردگی که داسی به دست دارد، تمثیل زمان شناخته می‌گردد، چون عمر انسان را درو می‌کند.

در ادبیات جهانی این گونه تمثیلات بسیار معروف‌اند. یکی از آن جمله موسوم به سیاحت مسیحی *Pilgrim's Progress* تألیف جان بن بان John Banyan اهل انگلیسی و دیگر همکه پریان *The Faerie Queene* تألیف ادموند اسپنسر Edmund Spenser می‌باشد که هردو نمونه‌کامل تمثیلات فلسفی می‌باشند.

در ادبیات پارسی، به نظم دومنوی: منطق الطیر سروde عطار نیشاپوری و سلامان وابسال منظومه جامی، و در شتر ترجمة قصه حی بن یقظان که اصل آن عربی و به قلم ابن سینا است و یکی از معاصرین او در قرن چهارم به فارسی ترجمه کرده و هم چنین ترجمة رسالتة الطیر نوشته ابن سینا به قلم قاضی عمر بن سهلان ساوجی نمونه‌های کاملی از این نوع حکایات رمزی می‌باشد.

قطعه‌زیبایی منسوب به مولانا جلال الدین رومی [آتشکده آذربایجان] موجود است که یکی از بهترین نمونه‌های کامل تمثیلات رمزی *Allégorie* می‌باشد. گوینده از افسانه باستانی فراسیاوش به توران و مزاوجت با فرنگیس دختر افراسیاب تا آن جا که منجر به آمدن کسی خسرو از توران به ایران گردید – تمثیلی رمزی مطابق معتقدات صوفیه ساخته است که چنین می‌باشد:-

گویند کز فرنگیس افراسیاب زاد
احوال خلق و قدرت و شادی و علم و داد
از بهر این نتیجه به توران تن نهاد

کسی خسرو سیاوش ساواوس کسی قباد
رمزی خوش است گر بنیوشی بیان کنم
زایران جان سیاوش عقل معاد روی

آمد به رسم حاجب و در پیشش ایستاد
بس سعی کرد و دختر طبعش بزن بداد
بیچاره با فرنگس شهوت به بود شاد
آمد میان آن دوشہ نسامور فتاد
کردند تا هلاک سیاوش از آن بازار
پنهان نشد که داشت ز تخم دوشہ نژاد
موجود گشت و بال بزرگی همی گشاد
از تو در آن به برد بهایران جان چوباد
دادش به زال علم که او بود اوستاد
بستد به لطف و چشم جهان بینیش بر گشاد

پیران مکر پیشه که عقل معاش بود
تا برد مرد را بر افراسیاب نفس
تا چند گاه در ختن کام و آزو
گرسیوز حسد ز پی کیمه و فساد
تدبیرهای باطل و اندیشه‌های زشت
زیر سفال سفله درخشندۀ گوهرش
گی خسرو وجود ذرت و یح عقل و نفس
گمیو طلب بیامد و شهزاده بر گرفت
ز آن جاش برد باز به زابلستان دل
سیمرغ قاف قدرتش از دست زال علم

برخی از قصه‌های قرآن، همچون : داستان موسا و خضر [سوره کهف «۱۸»]
آیه ۸۳ تا ۶۱] و قصه اصحاب کهف و قصه سلیمان و مور و قصه بلقیس و سلیمان
را از جمله تمثیلات رمزی شمرده‌اند .

از سویی دیگر باستی به امثال ، داستان‌ها و یا به قول فرانسویان Fable
ها اشاره کرد این داستان‌ها و امثال هر چند صبغه و رنگ دینی ندارند و
اغلب در موضوع پنديات قرار می‌گیرند، لیکن در قسمت می‌توانند اطلاع و آگاهی
از آن‌ها لازم به نظر می‌رسد. این داستان‌ها و امثال عادی پند و حکم در قالب حکایت‌هایی
شیرین است که قهرمانانش اغلب از عناصر غیر مشخص و جمادات و نباتات و رستنی‌ها
تشکیل می‌شود . نمونه‌های این نوع داستان‌ها در ادبیات پارسی عبارت اند از
کلمیه و دمنه، هرزبان نامه، سند بادنامه

کهن‌ترین امثال در خاور زمین عبارت است از امثالی که ندر تا و گاه و بیگانه
در پیمان کهن [عهد عتیق] آمده است نمونه‌یی از این امثال . مثل اشجار است که

بر کتاب سفر داوران آمده است

وقتی درختان رفتند تا بر خود پادشاهی نصب کنند و به درخت زیتون گفتند
بر مسلطنت نما ، درخت زیتون بها ایشان گفت آیاروغن خود را که به سبب آن خدا
و انسان را محترم می داند ترک کنم ؟ و رفته بر درختان حکم رانی نمایم ؟ و درختان
به انجیر گفتند که تو بیا و بر ما سلطنت نما انجیر به ایشان گفت آیا شیرینی و
میوه نیکوی خود را ترک کنم ؟ و رفته بر درختان حکم رانی نمایم ؟ و درختان به مو
گفتند که بیا و بر ما سلطنت نما ، مو بها ایشان گفت آیا شیوه خود را که خدا و
انسان را خوش می سازد ترک به کنم و رفته بر درختان حکم رانی نمایم ؟ و جمیع
درختان به خار گفتند که تو بیا و بر ما سلطنت نما خار به درختان گفت اگر به
حقیقت شما مرا به خود پادشاه نصب می کنید پس بیایید و در سایه من پناه گیرید
و گرنه آتش از خار بیرون بیاید و سروهای آزاد لبنان را به سوزاند !*

مثلی دیگر نیز در کتاب دوم پادشاهان ذکر شده و آن داستان « شتر خار
لبنان » است :

شتر خار لبنان نزد سرو آزاد Lebanon [کس] فرستاده گفت دختر خود را به
پسر من به زنی ده ، اما حیوان وحشی که در لبنان بود گذر کرده شتر خار را
پای مال نمود .*

این داستان در ادبیات پارسی نفوذ کرده و به شکل دختر پادشاه را به زنی
خواستن و موارد بسیاری در این موضوع شکل گرفته است. نمونه های آن در هزار
و یکشیب بسیار فراوان می باشد . ظاهرآ حکایتی که ناصر خسرو تحت عنوان
« کدو و چنار » به نظم در آورده بر مبنای داستان فوق می باشد :

* سفر داوران - باب نهم - آیه ۱۶-۸

* کتاب دوم پادشاهان - باب چهاردهم آیه ۹

نشنیده بی که زیر چناری کدو بنی
بر دست و بر دوید بر او بر به روز بیست
پرسید از آن چنار که تو چند روزه بی
گفتا چنار سال مرا بیشتر زسی است
بر ترشدم، به گوی که این کاهلی زچیست؟
خندید بس کدو که من از توبه بیست روز
او را چنار گفت که امروز ای کدو
با تو مراهنو ز نه هنگام داوری است؟
آن گهشود پدید که نامردو مرد کیست.
فردا که بر من و تو وزد باشد گان
در ادبیات پارسی همانند های این مثل فراوان است سعدی و خاقانی و
سنایی و مولوی و دیگر سرایند گان بسیار از این گونه امثال را به نظم کشیده اند.
از هندوستان نیز بسیاری امثال به نظم و شعر باقی مانده که اغلب آن در دو کتاب
هی تو پاده سا *Hitopadesa* و پان چاتانترا *Panchatantra* آمده است. داشمند
معروف آلمانی: ته او دور بن فی *Theodor benfey* مترجم پان چاتانترا معتقد
است که خاستگاه اصلی امثال و این گونه داستان ها مشرق زمین هی باشد وهم چنین
ضمن تحقیقی دقیق اعلام داشته است که آداب و رسوم بودایی در نشر این نوع ادب
در اطراف جهان سهمی فراوان داشته است *

در ایران باستان نیز از کهن ترین ادوار این گونه امثال رواج داشته است .
نzd اعراب هم کم و بیش این نوع ادب به وسیله مال و اقوامی دیگر رسوخی داشته
است . در هنر زمین انتشار و پیدایش این گونه امثال متأخر تر می باشد . کهن ترین
این امثال در یونان به شخصی منسوب است به نام اهزوپ *Esope* که مجموعه اش
در قرن پنجم پیش از میلاد جمع آوری شده و بعد ها مبنای امثالی گشته است منسوب
به لقمان حکیم . امثال اهزوپ اغلب هم چنان که داستان های کلیه و دمه و هرزبان
نامه از زبان حیوانات نقل شده ، از لسان جانوران است و در هنر زمین رواج و
انتشار فوق العاده بی دارد . از مشهور ترین و نامی ترین کسان در این فن کهار و پایان

وی را **Fabuliste** نسبت داده‌اند سلطان **قابل** نویسی می‌باشد [ژان دولافون تن **Jean de la Fontain** ۱۶۹۵ - ۱۶۲۱] می‌باشد

نوعی دیگر از اشکال ادبی که در کتب مقدس از آن شکل سود فراوانی شده است ضرب المثل‌ها می‌باشد. امثال سایر یا ضروب الامثال *Proverbes* عبارت است از کلمات و جملات کوتاهی که معانی بسیاری در برداشته باشد و همواره مفهومی رابه کنایه وغیر مستقیم نقل کند . در ادبیات جهانی این گونه سخن‌ها بسیار فراوان و شامل تمامی ملل و اقوام می‌باشد .

یکی از کهن‌ترین و جامع‌ترین این امثال، کتاب امثال سلیمان در پیمان کهن [عهد عتیق] می‌باشد که متجاوز از سی قرن عمر گذاشته است و چون بسیار سالم‌مند و اصیل است مبنای بسیاری از امثال سایر هر در ادبیات ملل باستانی شده است. این کتاب درسی ویک باب بهره‌شناخته تحریر کشیده شده است و در تعریف و فایدات های امثال چنین آغاز می‌شود :

امثال سلیمان بن داود پادشاه اسرائیل . به جهت داشتن حکمت و عدل ، و برای فهمیدن کلمات فطانت، به جهت اکتساب ادب معرفت آمیز ، وعدالت و انصاف و استقامت ، تا ساده‌دلان را زیر کی بخشد، و جوانان را معرفت و تمیز ، تا مرد حکیم بشنود و علم را به یافزاید ، و مرد فهیم تدابیر را تحصیل نماید ، تا امثال و کنایات را به فهمند ، کلمات حکیمان و غواصین ایشان را ، ترس یهوه آغاز علم است ، لیکن جاهلان حکمت و ادب را خوار می‌شمارند .*

ذوق استعمال استعاره و کنایه در کلام به صورت یک جمله موجز که از آن به مثل تعبیر کنند، در نزد همه‌ممل و اقوام جهان و در سراسر جوامع بشری وجود داشته است، ولی در نزد اقوام سامی بالخصوصه فرد مردم عربستان تکامل و ارتقاء یافته، و در

ادب آن قوم مقامی ارجمند حاصل نموده است، چنان که در قرآن امثال سایر ئ بسیاری آمده است که از لحاظ نظری و خوش کلامی بی مانند است [زنگاه کنید به قسمت اسلام]. بدان گونه که گذشت متوجه شدیم که امثال و یا داستان ها در قالب های گونا گونی در زمینه وسیع ادبیات جلوه گری نموده اند، اما آن چه که از نظر هی تولوژی و قسمت ادیان و مذاهب مهم و در خور توجهی باشد، تمثیلات دینی و تعلیمی [پارabol] است. این گونه تمثیلات نیز جنبه هایی عمومی میان ملل و اقوام اولیه ابتدایی دارند. در نزد اقوام ابتدایی بسیاری هم چون هوتنتوت Hottentot و زولو Zoulou ها و هندیان آمریکایی American Indians کم و بیش این گونه تمثیلات ملاحظه می شود. میان برخی از ملل و اقوام پیش رفتہ تر که از تمدنی بیشتر از اقوام فوق برخوردار بوده اند، این گونه تمثیلات کامل تر به نظر می رسد.

تعالیم اخلاقی به زبان حکایات و امثال و تشبیهات و مجازات در مذهب بودا فراوان است. بعضی از آنها را منتبه به خود گوتاما Gautama می دانند؛ مانند تشبیه معروفی که از او منقول است و انسان را به کوری تشبیه می کند که آن چه دیگران می بینند منکر می شود، و باید گفت که سراسر تاریخ سر گذشت این مرد بزرگ به صورت یک رشته تمثیلات تعلیمی در آمده است که غالباً ارزندگی فلاحتی و دهقانی مردم هند اقتباس شده است. گونفو سی یوس Confucius فیلسوف معروف چین و مؤسس مذهب اخلاقی معروف که پنج سال قبل از مسیح می زیسته هم چنان دارای مواعظ و حکم فراوان است که اکثر آن متن ضمن تمثیلات شیرین می باشد. یکی از جمله این مثل است که برای نمونه ثبت می شود :

یکی از شاگردان روزی ازوی پرسید که به مکارم اخلاق چگونه عمل توان کرد! حکیم جواب داد: اگر صنعت گری به خواهد هنر خود را نیکو بنمایاند همانا می باید که نخست افزار و آلات خویش را تیز کند، هم چنین مردان بزرگ کارهای

نیک از روی عقل و دانش آن وقت تو اند کرد که در مصاحبت یاران دانشمند و پسندیده اخلاق باشد.

دستور اخلاقی معروف: - «بهدیگر ان می‌سند آن چه به خود نمی‌پسندی» که آن را «قانون زرین» نامیده‌اند نخست در کلمات آن حکیم یافت می‌شود *

وجود امثال و حکایات اخلاقی در نزد یونانیان و پس از آن نزد اقوام لاتین، هم چنان از مراحل بدوی ابتدایی قدیم تا صورت کامل فنی که حاصل نموده، یک دوره تکامل قدریجی را در این فن نشان می‌دهد. حکایات و افسانه‌های فولکلور یک یونانی از ابتدا تازه‌مانی که به مجموعه اهزوب Esope منتهی شد صورتی کامل از تحول این رشته از ادب است. کتاب اساطیر افلاطون LES MYTHES DE PLATON به معنی حقیقی «اسطوره» نیست، بلکه غالباً تمثیلاتی است که از اندیشهٔ زرین و فکر پختهٔ حکماء یونان تراویش کرده است.

هم‌چنین افسانه‌های لاتینی از فولکلور رومیان قدیم که در قرون میانه منتهی به مجموعه فردوس Phédros گردید، و او امثال روم را در سدهٔ اول مسیحی گردآورد، تا آن جا که به کمدی الاهی COMÈDIE DIVINE اثر مشهور دانته Dante منتهی شد.

در ایران نیز از این گونه تمثیلات فراوان است و هزاران از این داستان‌ها نزد قبایل و عشایر بدوی و چادرنشین ایران‌مانند: لرها، بلوجها و کردها وغیره موجود است. حدائق‌نای این تمثیلات در شاهنامهٔ فردوسی آمده است. تمثیلات عرفانی و تصوف گونه‌در ایران به حدائق‌نای رسانیده است و کسانی هم چون: نظامی گنجه‌یی، فردوسی، اسدی توسي، جلال الدین رومی، سنایی غزنوی، سعدی، شیخ محمود شبستری، جامی، حافظ، ابوسعید ابوالخیر و بسیاری دیگر در این باره داستان‌ها سروده‌اند.

* The Savings of Confucius

* با استفاده از: امثال قرآن - تألیف - علی اصغر حکمت

۵- ادوار اساطیری

چگونگی تقسیم ادوار اساطیری، دو شکل تقسیم، اساطیر ملل بزرگ، سه مرحله در اساطیر: مرحله حماسی، مرحله تراژیک، مرحله فلسفی، تقسیم مرحله حماسی و پیزگاهی های مذهبی آن، فهم خدابان و روابط آنان با آدمیان، فهرمانان و مقام خدازادگی آنها، دوران تراژدی، دگرگونی شکل اساطیر، تغایر جدید، تغییر خدابان، صفات دیگر خدابان، چگونگی اساطیر دینی در این دوره، دوره فلسفی، آغاز تعقل و انحطاط خدابان، سوستاییان و رواقی ها، نقد احوال و اخلاق قهرمانان، رواجی خدابی، واپسین داوری ها، فلمرو اساطیر در ادبیات، شکل های مذهبی دراد بیان، امثال و تمثیلات مذهبی، نمونه هایی در کتاب های مقدس

ادوار اساطیری را میان هر قوم و ملتی نمی توان تقسیم نمود، یعنی مبادرت به تقسیم هایی مدون در زمینه می تولوزیکی کرد. اما به طور کلی اساطیر را نخست می توان از لحاظ وسعت و درجه گستردگی آنها تقسیم و آن گاه به بخش بندی دیگری در خود اساطیر مبادرت ورزید. برای مثال می توان گفت در تقسیمی از جهت نخست می توان اساطیر مللی هم چون روم، یونان، ایران و برخی ملل دیگر را از اساطیر برخی از اقوام ابتدایی و جوامع اولیه جدا نمود. این جدا اندازی نیز همان گونه که ذکر شد از لحاظ اهمیت ملل می باشد. می تولوزی در زمینه وسیع و قابل بحث آن، چون اساطیر یونان و روم البته به بخش ها و ادوار بیشتری تقسیم می شوند تا اساطیر اقوام و جوامع ابتدایی و بدبوی. در این قسمت پس از بحث و گفت و گوهایی درباره چگونگی اساطیر یونان، که بی شک هم ترین اساطیر جهانی است، به بحث درباره اساطیر درجه دوم و چگونگی های تقسیمات ادواری آن خواهیم پرداخت.

اساطیر یونانی در طول تاریخ پیدایش و تکوین خود، و بستر زمان که پیدایی یافته و شکل گرفته و از آن پس شاخ و بن گاهایی پیدا نموده و با عناصر خارجی آمیختند و بار اندیشه و نیروی ابداع و تخیل مردم و نسل های فراوانی جامدهایی

بس رنگارنگ به آنها برپاشانید، به طور کلی درسه مرحله مورد بحث و تحلیل و کاوش قرار می‌گیرند. تعیین و جدا نمودن صورت اصلی به شکلی یقینی و قانع کننده بر هیچ یک از این مراحل مقدور نمی‌باشد، چون این اساطیر بیان نمودن و تحقق پخشیدن به عناصر خیالی و امیال بشرهایی است که بر مدار اموری جغرا فیابی، مذهبی، فلسفی، پهلوانی و عشقی، روایاتی مختصر را بالنده نموده و هر کدام بر حقیقتی کوچک جزیی از تخیل و میل خود را افزوده کرده‌اند. پس مباحث و مواردی هم چون مذهب، طبیعت، اخلاق و عشق به مانند زیربنایی است از برای اساطیر که رو بنای آن اضافات و افزوده‌هایی از نسل‌ها می‌باشد و این تقسیم نیز از لحاظ رو بنا اغلب انجام می‌شود.

از این سه مرحله می‌توان به ترتیب از: مرحله حمامی، مرحله ترازیک و مرحله فلسفی یاد نمود. در هر یک از این مراحل سه گانه. سرایندگان و نویسندهای گان و متفکرین به روی خاص در تعبیر و تفسیر اساطیر کوشیدند. چهره‌ها و اشخاص اساطیری پیش از تاریخ در مرحله حمامی و پهلوانی صورت‌هایی صرفاً واقعی یافتد و شخصیت‌هایی از آن‌ها ساخته و پرداخته شدند که موجودیت و واقعیت شان را فرد فرد اهالی حس می‌کردند و در غم و شادی و دارندگی و ناداری شان انباز می‌بودند. از همین دوران مسایل مذهبی و دیانت اساس اصلی و راستین اساطیر را شامل می‌شد. در دوران حمامی خدایان خود از زمرة جنگاورانند، عشق می‌بازند و دست به دستان سازی و نیرنگ بازی می‌یازند، خشم‌شان بر سر قهرمانان زمینی علیه‌هم انگیخته شده و دسته‌بندی هی کنند تاهم را منکوب و مقهور سازند. نسبت به همسران خود خد عه ورزیده و برای تصاحب آنان از در فریب داخل می‌شوند. در صحنه‌های کارزاره بوط کرده و همراه حمایت شد گان خویش جنگیده وزخمی می‌شوند بر بساط شکم خوارگی بر نشسه و افراط می‌کنند. از شراب و پاده سر هست شده و از رایجه عدو

عنبر و نوای ساز و چنگ سرمست می‌گردند. در مرگ قهرمانان بھسوگ بر نشسته وزاری می‌کنند، واژه رجهت الگوی تمام نمایی هستند از انسان‌ها، جنگ‌اوران و قهرمانان، عشق‌ورزان و مستی کنندگان - با یک امتیاز که ارزندگانی جاودانی و جوانی سرمهد سرشارند.

در همین دوره قهرمانی است که تقدیراتی در باره آفرینش جهان و خلقت بشر و اصل و منشأ هستی را اساطیر مورد توجه و مطمح نظر قرار می‌دهد و این اندیشه‌ها، در واپسین مرحله، یعنی دوران فلسفی سخت اساطیر را فراگرفته و قلمروی وسیع می‌یابند که بافلسفه همراه است.

لیکن دوران حماسی، دوران پهلوانان، جنگ‌اوران و قهرمانان است. پهلوانان و قهرمانانی که هر کدام محبوب خدا و خدایانی می‌باشد و آن خدایان حمایتشان کرده و اینان نیز برایشان قربانی کرده و در اجرای اوامر و نیاشان کوشایی می‌ورزند. قهرمانان هومروسی شاید از دوره‌های پیش ازدواج ادبیات تروریایی وجود داشته‌اند، اما شخصیت آن‌ها از آن گاهی آشکارایی یافت که نویسنده‌گان و سرایندگان حماسی جزیبات اخلاقی و رفتار و زندگانی شان را بازدساختند. از این جمله هستند آخی له یوس [آشیل Achilleus] و آگاممنون Agamemnon و ههلن Helen و او دوسره یوس Odusseus و آخی له یوس جنگ‌اوری است خشن و تندخو، خشونت و سخت گیری او حوادثی شگفت به بار می‌آورد. در چنگ بی‌امان می‌کشد و چون رویین تن است چنگ افزاری تنش را خوین نمی‌کند^{۱۲} اما همین پهلوان رقت

۱۲- آخی له یوس رویین تن، تنها پاشنه پایش رویین بود و کسی از این راز بهم

خبری نداشت تا این که پاریس Pâris پسر پریاموس سلطان قریبا از این راز آگاه گشت و با تیری که به پاشنه پای او زد، وی را مجروح ساخت

قلبی دوست داشتنی و مهر بازی نیز دارد که دوست داشتنی جلوه گرش می نماید. این قهرمان را اطاعت از خدا یابن و قبول سر نوشت بسی شهره اش گردانید و در شمار قهرمانان جاوید در آمد. هه راکلس Herakles [هر کول] نیز از جمله قهرمانان جاویدانی است که مرتبه خدایی یافت. کهتر نوازی، عیاری، توان جنسی و قدرت خدایان در دوره حمامی برای این قهرمان حاصلی به بار آورد که در تاریخ اساطیر جهانی برای کمتر کسی به بار آورد. هم چنین می باشد قهرمانان ترویایی در حمامه ها و ادبیات و سرانجام اساطیر یونانی. پری یاموس Priamos شاه پیر ترویا و پاریس Paris، هکتور Hektor، هله نوس Helenos و تروی لوس Troilos پسران پری یاموس و هم چنین هله کابه Hekabe زن او و آندروماکه Andromache همسر هکتور و پولوکسلنه Poluxene خواهرش بسیار دوست داشتنی تر و مهر انگیزتر از قهرمانان مشابه یونانی می نمایند.^{۱۳}

در دوران حمامی قضاوت های اخلاقی و انتقاد از افعال و حرکات قهرمانان وجود نداشت و هم چنین به همین نسبت خدایان و خدازادگان نیز از این امر بر کنار می بودند. او دو سه یوس نامرد و دروغ پرداز که مکاری و حیله گری با خون در رگهایش جریان داشت ستایش می شد و خدایان نیز او را به خاطر همین صفاتش محبوب می داشتند. میان این قوم جنگجو این آخاییان ستیزه گر ملاک های نیکی و خوبی و اخلاق مبنی بود بر پایه هایی دیگر جز آن چه ما می شناسیم. آته نه Athene الاہه پرشور و شر یونانی هنگامی که او دو سه یوس را می نوازد، در باره اش مهر و رزانه این چنین می گوید : آن کسی که سر بر ابری و در گذشتن در شیوه های دروغ زنی و نیز نگه گری از تور ادا شته باشد، بایستی بسی گول و فرمایه باشد، حتاً گرچنان کسی از زمرة خدایان به شمار

۱۳ - جمله قهرمانان ذکر شده، پهلوانان وزنان یونانی و ترویایی می باشد که در منظومة ایلی یاس از آنان یاد رفته است.

رود، مردی پر تهور، باعیاری تمام در دغابازی و با تمام نیرو در دام گسترشی و نیرنگ زنی هستی، چنان می‌نماید که حتا در سرزمین خود از این جمله که آن قدر بدان گرایش داری و با وجودت آمیخته است، سرباز نز نی^{۱۴}

14- HOMEROS Odyssée

اخلان و قضاوت در باره آن، در شرایط متفاوت بسیار فرق می‌کند. قضاوتی که از جانب مادر مورد اخلاق و شیوه رفتار قوم آخایی می‌شود، قضاوتی است که در زمان صلح انجام می‌شود و این قضاوت بی‌شک در دنیای آشفته و بی‌سامان آن روزگاران که جنگ و کشنن اصل بقای اقوام و جوامع بود مصدقی ندارد. چون افراد قوم آخایی در موطن خودشان به چیزی حرمت نمی‌نهند و امنیتی نیز ندارند و همواره در جنگ و پای مال کردن حقوق هم قومشان هستند، به طریق اولاً این صفات در خارج از محیط برایشان بازتر می‌گردد، به همین جهت کشنن و انهدام و از میان بردن فرودستان و شکسته حالان برایشان عدل و کمال داد محسوب می‌شود. در آنان کمال فضیلت، هوش سرشاری است که در کمال قساوت در راه کشتار و انهدام صرف شود. لفظ فضیلت Arete در زبان این قوم به معنای صفت آرس Ares یا مارس Mars، یعنی مریخ و خدای جنگ است. فرد نیک و شایسته کسی است که با قساوت به جنگد و به کشد و منهد سازد، مرد بید نیز کسی است که ضعیف باشد، بزدل و ترسو و گول و ندادان باشد.

میان این قوم دزدی دریایی، تاراج و چپاول امری پسندیده و نیک است. تاراج و دزدی دریایی منبع اصلی معیشت و گذران زندگی شان می‌باشد، دزدی دریایی پیشه‌یی بود که سرفرازی داشت نه خفت و سبک سری:

THUCYDIDES History of the Peloponnesian

هرگاه از این گفته توسعی دید Thucydides نیز بگذریم، ازمن او دو سه یا [اوی سه Odyssée] چنان برمی‌آید که تجارت و بازرگانی به شیوه‌یی راستین امری مذموم و در خود نکوهش می‌باشد. هنگامی که از او دو سه یوس پرسش می‌کنند که آیا بازرگانی است که خواهان سودهای کلان است، وی را ساخت بندآمده و گمان می‌برد که مورد توهین و تحقیر قرار گرفته است. اما با سرفرازی و شکوهی بلندگیر نقل می‌کند که

پیدایش تراژدی و نمایشنامه‌های سوگ آور تحولی در نحوه اساطیر به وجود آورد و این در حقیقت راهی بود برای وصول سریع تری از برای اساطیر فلسفی – و یا داخل شدن دیدفلسفی در تفسیر اساطیر. قالب و شکل تراژدی دیگر افسانه و یا حکایت ساده‌یی به شمار نمی‌آمد، آن چنان که در مرحله حماسی به نظر هی رسد. تراژدی نظر گاهی را می‌گشود به سوی تفکر و تعلیم جدی درباره یک حادثه معین. نحوه رفتار و اخلاق خدایان در دوران ظهور و تکوین تراژدی تحولی عظیم یافت. سبک‌سری‌ها و اعمال دوراز خرد و مضمون‌کهشان تعدیل گشت. فکر پرشرهم چنان که تحول می‌یافتد و پس از دورانی سبک سری و شور ورزی به پختگی می‌گرایید و در این تحول و تکامل، قهرمانان نیز به جبران کم خردی‌هاشان در آثار تراژیکی به محاکمه و مجازات کشیده می‌شندند، همچنان هم عنان با این تحول در فکر بشر، خدایان نیز تحول یافته‌ند. فکر بشر در این دوران خدایان را مهر و روز و سرشار از عاطفه و در ضمن سخت‌گیر در اخلاق و رفتار جلوه گر ساخت.

در مراجعت از ترویا Troia زاد و توشهاش به پایان رسید و به غارت شهر ایس ماروس Ismaros پرداخت و خواربار و مواد مورد حمل آن را در کشتنی خود جای داد و از آن پس برای تاراج کشت زارها و به برده‌گی کشیدن زنان و کشتن مردان به رود آی گروب تووس [مصر] کشتنی داند Aignuptos

پرومته‌یوس از آن جهت که فن آتش افروزی را به بشرها آموخت از جانب زهاؤس خدای خدایان مورد خشم و غضب قرار گرفت و از آن پس جدالی سخت میان این قهرمان بشر دوست و پرخی از خدایان به ویژه زهاؤس درمی‌گیرد این قهرمان در آغاز پهلوانی دست یار خدای خدایان بوده و با کمک وی بود که زهاؤس به بسیاری از مشکلات که اهم آن‌ها مبارزه با غولان و دیوان بود فایق آمد اما پس از آن که برخلاف میل زهاؤس آتش را از آسمان به زمین برد به فرمان خدای خدایان در کوه‌های پارناس به زنجیر کشیده شد و رنج‌های فراوانی را تحمل نمود تا سرانجام به وسیله ههراکلس [هرکول] از اسارت رهایی یافت [به قسمت یونان نگاه کنید]

در این زمان اساطیر و نحوه و شکل تفسیرش، آگاهانه یانا آگاهانه به توسط و وسیلهٔ تراژدی نویسان در بوته آزمایش قرار گرفت. در نظر پینداروس Pindaros و هم‌چنین نویسنده‌گانی دیگر اساطیر شرح وصفی گویا بوداز کمال امیدها و امیال و خواسته‌های بشری. در این دوره نکاتی به نظر می‌رسد که حاکی از نظرات مخالف نمایشنامه نویسان درباره اساطیر و به ویژه خدایان می‌باشد. آشیل Achille آن‌چنان که بر می‌آید نمی‌توان گفت خود به خدایی زه اووس و اعمال اوایمان داشته است یانه، لیکن این موضوع که وی پرومئه‌تھیوس Prometheus [پرومئه] را در جدالی که با زه اووس داشت، یاور و خیر خواه بشر بر شمرد اهمیت شایانی دارد به عکس آشیل Hesiodos که پرومئه‌تھیوس را خیر خواه و نیک آور بشر می‌دانست، همسی بودوس عقیده داشت که وی مرتكب بزرگترین معاصی و گناهان شده و در حقیقت اعمال وی موجب دوری انسان‌ها را از سرچشمۀ نیک بختی فراهم آورده است.

همان گونه که هسته‌اصلی اساطیر در دوره حمامی مذهب و دیانت می‌باشد، در مرحلهٔ تراژیک و سوگ آفرینی نیز اساطیر اصالت مذهبی خود را محفوظ نگاه می‌دارند. خدایان با این که در این دوره نیز هم دردی و هم ذوشی را نسبت به انسان‌یان حفظ می‌کنند و رغم و شادی شان شر کت می‌جویند از دولحاظ با خدایانی که در دوره حمامی می‌شناسمیم تفاوت یافته‌اند. اصطکاک و ستیز می‌انشان اندلک‌تر شده و رفتار ناشایست و سبک‌سری‌شان نیز تقلیل یافته‌است. از سویی دیگر دنیا‌ی جدا گانه‌شان شکوه و ابهتی بیش و فزون گرفته‌است. به طور کلی فاصله‌میان خدایان و انسان‌ها در این دو دوره زیاد شده است و این نیز نتیجهٔ تحولی است از دوره‌یی به دورانی؛ یعنی از دورهٔ جنگ‌گاری و سلحشوری به رمان بعداز آن، که زمان تفکر و اندیشه در بارهٔ کرده‌های پیشین می‌باشد. اودیپوس Odipus که زمانی قبل از دورهٔ تراژدی موجودی نفرین شده و عاصی بود، و کارهایش موجب خفت و نا انجامی و سرافکندگی اعقاب لاپوس Laios به

شمار می‌رفت، در این مرحله به سیلهٔ ترازدی نویسی هم چون سوفوکلیس Sophocles به کلی تغییر ماهیت داده و به شکل قربانی اراده و تقدیر خدايان متجلی گشت.^{۱۵}

۱۵ - مطابق با نوشتهٔ نمایشنامه نویس مشهور یونانی سوفوکلیس Sophocles

پادشاه شهر تبس Thebes به نام لايوس Laius از همسران زوکاست Gocaste صاحب پسری می‌شد که او دیپوس می‌نامندش. بر این با پیش‌گویی ساحران غیب‌گویان او دیپوس قاتل پدرش خواهد گشت. لايوس اجباراً پسر نوزاد خود را بر کوهی منقطع [سی تهرون Citheron] می‌نھد تاطمعه حیوانات گردد – لیکن به موجب تحقیق سر نوش چوبان‌ها او دیپوس را یافته و در جریان حادثه کودک به دست پادشاه کورینت Corinth می‌رسد و به دستور او چون شه نزادان پرورش می‌یابد. به هنگامی که او دیپوس نوجوانی دلیل دلیل شهر «تبس» با پدرش «لايوس» برخورد کرده و بر اثر گفت و گوها و رویدادهایی ستیزی می‌انشان در گرفته و پدر ناشناخته به دست پسر کشته می‌شود.

او دیپوس در راه شهر به جانوری عجیب بر می‌خورد به نام اس فینیکس Sphinx این حیوان راه را بر شهر بسته و حسل و بازگشایی معما را از رهگذاران طالب بود. هیولا بدین صورت معما را طرح می‌نمود که در صورت ناتوانی و بی‌جوایی طرف؛ او را به کشد، لیکن هرگاه کسی جواب معما را بازدهد اختیار جانش به دست او خواهد بود قبل ازاوعده زیادی به دست هیولا کشته شده بودند، از این رهگذرخویی به مردم شهر دست داده بود و کسی را پروای عبور از آن راه نبود او دیپوس معما هیولا را حل نموده واورا به کشت مردم شهر به پاس این خدمت و شجاعت، و بر اثر فقدان شاه – او را به شاهی و سلطنت برگزیدند او دیپوس در مقام شاهی با مادر خویش که برایش ناشناس بود زناشویی کرد

پس از مدتی در شهر بیماری طاعون شیوع پیدا کرد جادوان و پیش نگران انگیزه شیوع بیماری را وجود گناهکاری بزرگ‌گما بین شهربان اعلام کردند او دیپوس بر شهر بیان و ساحران فشار می‌آورد تا هرچه زودتر گناهکار را یافته و او را به سرای گناهش قربانی کنند تا بلا از شهر رخت بر بندند. لیکن آگاه نبود که این گناهکار بزرگ‌گه جز شخص خودش که پدر

بر اثر هم چون وضعی، تغییری کلی در چگونگی اساطیر و نحوه شخصیت قهرمانان و کسان اساطیری به وجود آمد. قهرمانانی که زمانی شهر بودند و حتاً استایش می‌شدند، جای خود را به کسانی دیگر بازسپردند که مورد نظر نبودند. همچنان که پرومۀ ته یوس و اوادی پوس چنین شدند. ایفی گهنه یا Iphigeneia [ایفی ژنی]^{۱۶} نیز که زمانی قرار بود از جانب پدرش آگامنون در راه آرتهمیس Artemis الاهه کشی کرده و در اثر هم آغوشی باما درش صاحب فرزندانی گشته، کسی نیست سرانجام تهای رسی یاس Teiresias پیش‌گویی نایینا، اورا از این ماجرا می‌آگاهاند. اوادی پوس و مادرش ژوکاست بعد از وقوف به این ماجرا تاب نیاورد

اوادی پوس خود را کورمی کند و ژوکاست هم خود را می‌کشد

۱۶- ایفی گهنه یا [ایفی ژنی iphigénie] یکی از دختران آگامنون و کلی ته منه ستر Clytemnestre می‌باشد اما بایستی متوجه بود که در منظومه هومهروس به نام ایلی یاس [ایلیاد] به این نام ذکری از وی نمی‌شود لیکن در ادوار بعدی همان گونه که ذکر شد از جانب تراژدی نویسان مورد توجه قرار می‌گیرد مطابق با روایات اساطیری در ضمن جنگ ترو یا هنگامی که آگامنون مورد خشم آرته میس قرار گرفت و در یا خالی از جنبش و حرکتی که لازمه حرکت ناگران او بود گشت، در بندر اولیس کال خاس Calchas از پیش نگران معبد آن الاه آگاهی داد که ایفی گهنه نیما دختر آگامنون که با مادرش کلی ته منه ستر در هی سنه Micene به سرمی برداشته باشد از جنگ خارج شود. نخست آگامنون با این امر مخالفت ورزید، لیکن سپاهیان از این امر و مخالفت سردار خود به خشم آمده و سرانجام هه نه لاوس Menelaos پسر ارشاده اسپارت و شوهر هله لنه Helene [هلن] اوادوسه یوس [اوادیس] او را قانع کردند تا با قربانی دخترش موافقت کند، آگامنون در این راه برای جلب دخترش دستافی زد و او را به عنوان برقراری جشن نامزدیش با آخی له یوس [آشیل] به بندر اولیس فراخواند و آن گاه وی را به کال خاس جهت قربانی در معبد تسلیم نمود. آرته میس را بر دختر جوان شفت آمد و عاده آهوبی را به جای وی برای قربانی فرستاد و ایفی گهنه نیما را

شکار قربانی شود، از زمرة این کسان اساطیری محسوب می‌گشت که در دوران رواج و شیوع تراژدی اهمیتی به سزا یافته و افسانه‌ها و داستان‌هایی درباره او پرداخته شد. به شکلی که ملاحظه می‌شود شهرت فوق العاده‌بی که این گونه قهرمانان کسب کردند و به واسطه رواج ادب و دیانت و می‌تولوژی یونانی در اطراف واکناف و نقاط بسیاری از جهان آن روز پراگفته شدند، موجب گشت که در بسیاری نقاط روایات محلی را به قهرمانانی که شهرت بیشتری داشتند نسبت دهند. به همین موجب اساطیر باستان یونانی که بسیار انحطاط پذیر بودند و قابل انطباق با اساطیر و روایات محلی می‌شدند در تمام نواحی اطراف مدیترانه و حتا دورتر از آن پراگفته شدند. این امر در اوان به تدریج و نسبتاً به کندی صورت می‌گرفت، اما پس از سلط اسکندر [آلکساندر روس *Alexandros*] این شیوع و نفوذ بسیار به سرعت انجام گرفت و به هنگام تشکیل امپراتوری روم به کلی به شکلی آمیخته در جهانی وسیع منتشر گشت. به همین جهت اساطیر مذهبی و حمامه‌های پهلوانی بسیاری از ملل و اقوام با اساطیر یونانی به هم در آمیخت. برای تحقیق دردیانت و مذهب و همچنین جنبه‌های اساطیری اقوامی که در این رهگذر قرار داشته اند بایستی دقیقت کرد که به اصل راستین و اصلی‌شان دست یابی حاصل آید، چون خدایان و دیانت و به طور کلی مذهب این گونه اقوام با عناصر یونانی آمیخته شده و شکل اصلی و حقیقی‌شان زیر پوششی

جهت کاهنگی خاص خودش قبول نمود. دخترک مدت‌هایی در تورید واقع در شبه جزیره سرگرم انجام وظایفش بود. وظیفه اوانجام مراسم قربانی کسانی بود که برادر توفان دریا به آن ناحیه فرود آمده و پناه می‌آوردند. روزی میان کسانی که برای قربانی به معبد آورده شده بودند وی اورس تس *Orestes* برادر خود و پی‌lad *Pylade* را که از طراف هاتف دل فوی *Delphoi* [دلف] برای به دست آوردن تنديسه آرتله میس به آن نواحی آمده بود باز شناخت، پس از وظایف مذهبی اش تغافل ورزیده و با برادرش و پی‌lad درحالی که مجسمه را نیز بوده بودند به یونان گریختند.

قرار گرفته است.

از قرن سوم پیش از میلاد، با ظهور فلسفه و مکتب‌های گوناگون فلسفی اساطیر بار دیگر مورد نقد و تحلیل قرار گرفت. این بار تفسیر و توجیه‌هایی که از اساطیر به عمل می‌آمد صرفاً جنبه‌های مجرد و عقلانی داشت. فهم و شناخت دیانت به وسیله تفسیر اساطیر در این زمان راه‌هایی برای دیانت‌نوین می‌گشود؛ دیانتی که به خدایان رنگ تجرد و غیر انسانی بودن می‌بخشید و در نتیجه خدایان هرچه بیشتر از اشکال ابتدایی‌شان دوری گرفتند، افعال و حرکات و کارهایشان نیز مورد تفسیرهایی پیچیده قرار می‌گرفت.

مکتب سوفستاییان Sophisme و سوفستاییان در بیان اساطیر و تفسیر آن‌ها روش‌های نوی گشودند. کارانیان نخست انتقادهایی بود اخلاقی از اعمال و افعال قهرمانانی که کارهایشان روزی‌ستایش شده و پسندیده محسوب می‌گشت بحث و هدف نخستین اینان در باره کاینات، هستی و آفرینش بود، لیکن بعداً تنها انسان را بر گزیده و به قول پروتاگوراس Protagoras که: «انسان مقیاس همه‌چیزها است»، امور و نیروهای مافوق طبیعی پس رانده شده و همه‌چیز مورد حواس انسانی شناخته شده و دارای ارزش‌های نسبی محسوب گشتند.^{۱۷} اما تحول و تغییر در مکتب

۱۷- پروتاگوراس Protagoras فیلسوف و متفکر نامی قرن پنجم پیش از میلاد متولد در ابدへرا Abdēra می‌باشد که در آتن به آموزش فلسفه پرداخت. وی نخستین فیلسوف سوفستایی محسوب می‌شود و دوست پهرباکل لس Perikles بود. وی در کتابی که به نام «دریاره خدایان» نگاشت در باره آنان شک ورزید و موجودیت‌شان را مورد هزل و انتقاد قرارداد و این امر موجب تبعید او از آتن شد. فلسفه مادی و پیش رفتگی وی در این جمله معروف اعلام صدمی شود: «انسان مقیاس همه‌چیزهاست، آنچه که هست هست، و آن چه که نیست، نیست...»

Sofistai به همین قسمت تمام نشد ، بلکه شاخه سومی از این دبستان نیز پدید آمد که فلاسفه پیرو آن می کوشیدند تا بدان موجب انسان و کائنات یا طبیعت هردو را مورد بحث قرار دهند و امور انسانی و طبیعی را در یک دستگاه فلسفی گنجایی بخشنند . نامی ترین این فلاسفه عبارت بودند از : - سocrates [Sokrates] ، [Plato] افلاتون و [Aristotle] آریس توته لس .

لی یوس Marc Aurelius مارک اورل از ذمۂ پروردگان دوران اخیرند ریاضت و بی نیازی و اعتقاد به رمز و کنایه و عرفان، و توجیه دستگاه خدایان در صورتی واحد یعنی گامی فراسوی یکتا پرستی Monotheisme اینان را به سوی توجیه مذهبی صرف اساطیر رهنمونی کرد. زه اوسم دیگر خدایی زن باره و جنگاور و بزم جو نبود، بلکه وی اصل مجرد عقل و نخستین محرك و و علمت العلل و اصل هستی [L'etre ensoi] محسوب می شد. همان گونه که گفته شد با گرایشی که رواقی ها به توحید و یکتا گرایی در دیانت پیدا نمودند، زه اوسم و مقام او به شکل فزون از اندازه یی دربرابر سایر خدایان بالایی گرفت. برخی دیگر از شخصیت های اساطیری نیز تغییر مفهوم دادند، و تغییر مفهوم اینان نیز شکلی عارفانه داشت. عقاید و روش های عارفانه یی که تکوین می یافتو خود زاییده از فلسفه بودند برای کشف حقایق از اساطیر کوششی داشتند. **موز^{۱۸}**

۱۸- موتها الاهگان کوچک و از خدایان درجه دومی محسوب می شدند که الهام دهنده گان شعر و هنر بودند. موتها نه تن بوده اند و هر کدام از آنان الهام دهنده هنرمندانی چند محسوب می گشتند. و جملگی در حول وحش آپولون Apollon خداوند گار موسیقی و هنر در خدمت بودند. در آغاز این پریان نه کانه مشترکاً الهام دهنده گان شاعران و هنرمندان بودند، اما در طول زمان آهسته آهسته هر یک سرپرستی والهام یک یا چند رشته از هنرها را به عهده گرفتند. این تقسیم بندی چنین است

۱- **کلی یوو Clio** این موز ویژه تاریخ والهام دهنده تاریخ نویسان است.

۲- **اوته روب Euterope** پری بی است که بر نواهای موسیقی نظارت دارد. نی زنی و نظارت مستقیم بر «فلوت» از کارهای ویژه اویی باشد.

۳- **تالی Thalie** خداوالهه الهام دهنده «کومه دی Comedie» است. هنرپیشگان و نویسنده گان کومه دی جمله تحت سرپرستی این پری والهام های او انجام وظیفه می کنند. این پری را باعضا یی در دست و چهره پوشی مضحك و خنده آور مجسم می کنند.

۴- **هل پومن Melpomene** - پری والهام دهنده ویژه «تر اژه دی Tragedie»

Muse ها و سی دن^{۱۹} Seiren ها دارای مقاهمی عارفانه که همراه بارمزو کنایه

[سوگ آور] است. این الاهه همواره نویسنده‌گان داستان‌ها و نمایش‌نامه‌های سوگ آور را الهام می‌دهد. تجسم او باعصاری سنگین و بلند و چهره پوشی اندوهی‌زا می‌باشد.

-۵ **ترپسی کورد Terpsichore** الاهه‌الهام دهنده شعر و غزل و رقص می‌باشد. این پری همیشه چنگی‌آماده نواختن بدست داشته و چنگش مظہر هنر و شعر شناخته شده است. ترپسی کور از جمله زیبای ترین پریان نه گانه می‌باشد.

-۶ **اه راتو Erato** این پری الاهه شعر است، متنها نوع ویژه‌یی از شعر؛ یعنی اشعار بزمی و هوس‌زا. این «موز» الهام دهنده سرایندگانی است که در سروده‌های خویش از زن وزن بارگی و شراب و شراب نوشی و شکم بارگی و مستنی و هوسبازی سخن می‌گویند هم چنین از شاعران هزل‌گو و طنز زن نیز حمایت می‌کند. کلمه «اه روتیک Erotique» در زبان‌های اروپایی که به چنین سروده‌هایی اطلاق می‌شود، اذناه‌هایی از الهه گرفته شده است.

-۷ **پولیم‌نی Polymnie**. الاهه پری «خودساختگی‌های نمایشی» است [ژست Jest]. این پری گاه نیز الهام دهنده سرودهای پهلوانی است. تجسم وی همواره به حالت خاموش و به اندیشه فرورفتگی است، به حالی که انگشتی بر لب دارد.

-۸ **اورانی Uranie**. یارواراهنمای اخترشناسان و ستاره‌نگران است. تجسم این پری بدان شکل است که همواره کره زمین را بر دست و پرگاری نیز به انگشت دارد.

-۹ **کالی اوپ Calliope** از جمله بر جسته ترین پریان نه گانه به شمار می‌رود و موز ویژه سلامت و فصاحت و بلاغت در سخن است. در ضمن پری اشعار حماسی نیز می‌باشد و تجسم وی بدان سان است که همواره لوح و قلمی برابر خود دارد.

موزها پریان توضیح شده در یونان باستان مقامی ارجمند و والا داشتند. البته با نظر به رواج شعر و موسیقی واشکال هنرها در یونان، متوجه اقبال و توجه یونانیان به این الاهگان می‌شویم. پرسنل‌گاه اصلی این پریان در دامنه شرقی کوه اولم پوس Olimpos قرارداشت، اما چون خدایان والاهگانی دیگر در اطراف واکناف یونان دارای معابد و

بود گشتند . تصاویری که از اینان در مقابر رومیان مشاهده می شود ، معرف عقیده و ایمانی است که مردم آن زمان نسبت به سر نوش و آینده داشتند . موزه های عنوان پیک های نظام جهانی شناخته شده بودند ؛ جهانی که در آن نیک بختان و خجستگان زندگانی می کردند سی رن هانیز که در او دو سه یا *Odusseia* آن چنان آواز های هلاکت زایی داشتند ، کنایه بی از صوت و آواز خدایی معرفی گشتند . افسانه هایی که در او دو سه یا در باره بدن های پرنده گون و سرهای انسانهایی که از آن های نعمه هایی مرگ زابرون می جهید ، در این زمان در قالب و شکل پیک های امیدجلوه گردی یافتد .

نیايش گاههای بسیاری بودند در دل فوی *Delphoi* برای اینان در کنار معبد عظیم آپولون *Apollon* پرستش گاهی بس زیبا ساخته بودند ، چون این الاهگان همواره از همراهان آپولون خداوند گاریز رگ هنرها بودند .

پریان نه گانه در آغاز پریان چشم سارها بودند که بعدها در طول زمان به اشکال فوق نمایان گردی یافتدند . به همین موجب یونانیان اغلب چشم سارهارا تبدیل به معابد کوچک و زیبایی برای این الاهگان می نمودند و نیاز وهدیه بی نیز که از برایشان می آوردند عبارت بود از شیر و عسل که پریان را بدانها رغبتی بود .

تجسم این موزها همواره به شکل دوشیزگانی بسیار زیبا و فریبا انجام می گرفت . و حالت آنان نیز به تقاضت مریبوط بود به کارشان ، یعنی رشته هنرها بی که در قلمروشان قرار داشت . به همین جهت برخی خندان ، بعضی اندوهزا و چندی اندیشناک نموده می شدند . تجسم این الاهگان همواره با پوشش نازک و سراسری است که با کمر بندی به تن استواری دارد از این نه پری ، دو تاشان ، یعنی اورانی *Uranie* الاهه اختن شناسی و کلی یو *Clio* پری ویژه تاریخ همواره به شکل نشسته مورد تجسم ، و هفت تن دیگر شان ایستاده فمایش داده می شوند .

۱۹ - قوم سی رن *Seiren* مردمی بودند ساکن سواحل جنوبی آیتالیا که بدن پرنده و سر زن داشتند . این قوم با آوازهای سحر آمیز خود دریانوردان و گمگشتنگان دریایی را به دام هلاکت می کشیدند .

۶ - قلمرو عقلی اساطیر

اساطیر و لطف‌وزیبایی، شک و تردید لطفزدای اساطیر، آغاز شک‌ورزی درباره اصالت اساطیر، شک درباره دینات، نقش فلسفه، روش اپیکوری‌ها، تفسیر عقلی چندتن از قهرمانان و خدایان، منشأ انسانی اساطیر اساس روش تفسیر عقلانی، روش ولی کوسکی، کلیانی درباره تفسیر و روش عقلانی دینات و اساطیر

این مسئله اصولاً اصلی مسلم است که شک و تردید در باره این افسانه‌ها لطف و زیبایی آن‌ها را باز می‌گیرد. بدان گونه که اشاره رفت درباره اصل تاریخی بسیاری از این افسانه‌ها نمی‌توان شک ورزید و حقانیت و درستی بسیاری از این موارد که روزگارانی جز افسانه‌های دروغ تلقی نمی‌گشت، در این زمان ثابت شده است

از همان آغاز دوران فلسفی شک درباره دیانت وجود خدایان به وسیلهٔ فلسفه یونانی آغاز گشت. مکتب‌های فلسفی به موازاتی که درباره امور طبیعی و عقلی پیش رفته و کندو کار می‌کردند، درباره اساطیر نیز از لحاظ تفسیرها و بازگویی‌های عقلی دست به کار بودند. پیروان اه پی کوروس Epikouros [اپیکور ۴۳۲ - ۲۷۰ پ.م] یا اپیکوری‌ها Epicurianisme برای تفسیر اساطیر به کار بردند. روش عقلی را درباره دیانت وجود خدایان، از لحاظ تفسیرهایی که هنشاً اخلاقی آن صریح و فراوان بود، اپیکوری‌ها مورد دقت و سودجویی قرار دادند. اینان که به کلی منکر دخالت خدایان در کارها و امور بشری بودند، برای تفسیر اساطیر جنبه‌های بسیار ساده‌یی را بر گزیدند. هر خدا و نیمه‌خدایی، زمانی بشر ساده‌یی بوده که کار ممتازی برای بشریت وارتقای بشریت انجام داده بود. تریپ قوله موس Tirptolemos نجستین فردی بود که به کشت گندم دست یافته و بنه نهمنین جهت افتخاراتی کسب کرد که زمان آن را مقدس جلوه داده و مردم نیز به خاطر همین جهت به پرستش وی هم‌بادرت

ورزیدند، و این کار به تدریج صورت پذیرفته - تا از یک انسان به اضافه یک عمل بر جسته در طول زمان خدایی ساخته و پرداخته شده است. هه فایض تو س [وول کانوونو Vulcano] در ابتدا فلز کار و آهنگری ساده بوده است که تمام احترام و مقام وجنبه خداییش به سبب شغل وی بوده است که درجهان اساطیری بدان مقامها نایل آمده. اساطیر، قهرمانان، خدایان والاهگان، چملگی در صورت اولیه‌شان بشرها و آدمیان ساده‌بوده‌اند که به موجب یک کار، یک کشف و یک عملی که به سود بشری بوده، جنبه‌یی یافته و اساطیر به آن جنبه‌ها بسیار شاخ و برگ افزوده است تا از مدار طبیعی و قلمرو عقلی خارج گشته و جنبه‌هایی ما فوق طبیعی و خدایی یافته‌اند.

این نظراتی بود که به سرعت در یونان و یونانی نشین‌های تاریخ نضجمی گرفت واهمیت و گرایش بسیار به آن نیز از این رهگذر بود که این تفسیرها با عقل و حقایقی مسام کاملاً انطباق می‌یافتد. ستایش و پرستش آن‌گامم‌نون نه بر آن که در می‌سده‌ند Micene رواج داشت، بلکه در شهرهای دیگر نیز برای او تشریفاتی و هزارسمی قابل بودند. هم‌چنان در لاکونی که Lakonike [اسپارت، اسپارت]، مرآشمنی و تشریفاتی بسیار برای مهنه لاؤس Menelaos [منلاس] و هلهنه Helene [هلن] رواج داشت.

به این ترتیب کوششی بسیار برای تطبیق اساطیر و عقل به عمل می‌آمد که نتایجی بسیار نیز به بار آورد. این‌همان کوششی است که این زمان نیز از جانب کسانی هم‌چون وله‌ی کوسکی Velikovsky²¹ و بسیاری دیگر نیز به عمل می‌آید و قبل از این نیز به انجام آمده است²². وله‌ی کوسکی درباره اساطیر پیمان‌کردن [عهد عتیق]

21- VELIKOVSKY. IMMANUEL : Mondes en Collision

۲۲- نگاه کنید به: آینده یک پندار - اثر فروید - ترجمه بگارند - پیوست بخش

و پیمان نو] [عهد جدید] از این قبیل آرایی آورده است و مسایلی هم چون خروج بنی اسرائیل از مصر و عبور از دریای سرخ و مصایب نازله بر مصریان، و هم چنین بسیاری از شگفت کاری‌ها [معجزات] ای منسوب به پیامبران، هم چون شگفتی که به یوشع بن نون نسبت داده‌اند، یعنی توقف خورشید و ماه در آسمان^{۲۳} را مورد تفسیر عقلی و علمی قرارداده است. نمونه عالی و پیش رفته‌این کار در حقیقت همان فلسفه اووهمه روسی است که از آن سخن خواهیم گفت.

در تفسیر عقلانی اساطیر، موضوع اصلی منشأ انسانی خدايان بود. هر نوع تفسیری کوششی بود برای نشان دادن این اصل و همانسان که تذکر داده شد، حقایق مسلم تاریخی کمکی بود شایان توجه برای این شکل توجیه. مطابق با این تفاسیر عقلانی قسمت اصلی اساطیر را پیرایه‌ها شامل می‌شد و هر گاه اساطیر را از بوته آزمایش‌هایی می‌گذراندند جز حصه و قسمت اصلی داستان که صورتی کاملاً انسانی و طبیعی داشت چیزی باقی نمی‌ماند. زه اووس، هه فایس تووس، آرته میس، دهه تر، هس تی آ، پرومده یوس، آخی له یوس، هه راکلس، او دو سه یوس، هی تووس، پرسه یوس، تمسه یوس، یاسون و ... جملگی انسان‌هایی بودند که در طول زمان پیرایه‌هایی بسیار، در قالب اساطیر و خدايان جایشان داده بود.

۷ - اووهمه روس

تفسیر عقلانی اساطیر در گذشته، اووهمه روس وزندگانی او، کتاب تاریخ مقدس، سفر هندوستان، غاییدی درباره منشأ خدايان، مرزاشترا کی انسانها و پهلوانان، حدفاصل قهرمانان و خدايان، وجود صفات و اخلاق انسانی در خدايان، منشأ انسانی خدايان، چگونگی تفسیر اساطیر، می‌تولوزی به عنوان شعر، منشأ غایید اووهمه روس، ایم هو تپ مصری و اسکله بی یوس بونانی، زندگی و در شنو، مکتب اتفاقادی کورتی و کسان این دستان

همان گونه که در بند گذشته ذکر شد، در جهان باستان اساطیر و تفسیر عقلی

آن به گونه‌یی که گذشت رواجی داشته و نمونه‌های معتبری از آن را می‌توان نشان کرد، که از جمله نظرات اووهمه روس Euhemeros سی‌سی‌لی است که در قرن چهارم پیش از میلاد می‌زیسته و در دربار کاساندروس^{۲۴} Cassandros شهر تی‌داشته است. آن چنان که زبان‌زد و شایع است وی از دریای سرخ گذشته و پس از عبور از دریای عربستان به یکی از جزایر هندوستان به نام پانچایا Panchajāla رسیده و مدتی در آن‌جا رحل اقام‌افگنده است. وی در جزیره مزبور به نوشته‌های مقدسی دسترسی یافته است که موجب پیدایش ویا تشید و نیر و مبتدی این‌چیزی از عقایدی که داشته شده است. حال آیا این گفته‌ها درست است یا نه، نمی‌توان اظهار نظر روشنی درباره آن‌به انجام آورد، اما آن‌چه که مورد اهمیت است این‌است که کتابی درباره آن نوشته است به نام تاریخ مقدس [Hierā anagraphe]. بنیان این کتاب پر مبنای بحثی است که درباره اسطوره‌ها و افسانه‌های خدآیان شده است، واژلحاظ پیدایی جویی درباره ریشه‌های تاریخی اسطوره‌ها، اهمیتی شایان دارد. به طور کلی کاروی درشمار کوششی است قابل تقدیر که در ضمن آن خواسته است تابه می‌تولوزی و اساطیر و بهویژه دیانت یونانی حبشه‌یی عقلی بدهد.

شاید بتوان گفت که کتاب اووهمه روس اولین نوشته یی است در این زمینه، البته تا هنگامی که کهنه‌تر نوشته‌یی از این موضوع به دست نیامده باشد. اما بایستی به این تکنه اشاره شود که هسته‌اصلی اندیشه وی، قمکن آنست که جنبه‌یی

۲۳- این معجزه یوشع بن فون، یعنی توقف خورشید و ماه در آسمان به وسیله وی - شباهتی نزدیک دارد باشگفت‌کاری بی که منسوب به امیر المؤمنین علی، یعنی شق القمر است.

۲۴- کاساندروس Cassandros از ۳۱۶ تا ۳۰۶ نایب السلطنه و از ۳۱۶ به بعد پادشاه مقدونیه [ماکدونیا] Makedonia بود شهر تھسالونیکی Thessalonika را بنیاد نهاد.

کاملاً ابتكاری نداشته باشد، و چنین اندیشه‌هایی درباره توجیه و تفسیر عقلانی اساطیر و افسانه‌های خدایان به شکل‌های نامکتوب و یا بهروش پراگنده‌یی در نوشته‌های پیش از وجود داشته است. بعید نیست که وی از مراسم مصری که یونانیان سخت از آن متأثر بوده و تقلید می‌کرده‌اند الهام گرفته باشد. مصریان به مردگان خود پس از مرگ جنبه خدایی و الوهیت‌منی بخشدیدند و البته آن چنان که آشکار است جنبه خدایی بخشی درباره مردم بر جسته‌یی پس از مرگ انجام می‌شد. مثل ایم هوتب Imhotep که پزشکی مصری بود، پس از مرگ ابتدا جنبه قهرمانی، و پس از آن سمت خدایی یافت.^{۲۵} همانند همین موضوع نیز در یونان، در مورد اسکله پیوس^{۲۶} اتفاق افتاد، Asklepios

۲۵ - باستانی ترین پزشکی که از آنام برده شده، ایم هوتب [Imhotep] وزیر زoser بنیان‌گذارد سلسله سوم در قرن سی‌ام پیش از میلاد است. ایم هوتب مردی روش اندیش بود که از داشت‌های پزشکی، ستاره‌شناسی و معماری آگاهی داشته است. این مرد ممکن است همان سازنده نخستین هرم، یعنی هرم پله دار سقاره بوده باشد پس از مرگش، و گذشت سالیانی نامعلوم، ابتدا وی را به عنوان یک قهرمان و یک پزشک مقدس و مورد تظر خدایان مورد پرستش قرار گذاشت و سرانجام در زمان‌های بعد، قری دسماء به عنوان خداوند گار پزشکی و طب مورد پرستش قرار گرفت. درواقع ایم هوتب نخستین الکوی اسکله پیوس شناخته شده، همان‌گونه که رب النوع تجوت Thoth، یعنی رب النوع روش اندیشی و آزاد فکری نخستین نونه هرمس Hermes و مرگوری Mercury به شمار می‌رود.

در مورد علم پزشکی ایم هوتب چیزی چندان نمی‌دانیم، لیکن دیانت و خدایگان شناسی وی دلیلی است که مصریان باستان تخصص پزشکی وی را مورد تقدیر قرار داده بودند. البته این حوردهای تذکر است که کسانی که از بقراط [Hippocrates] پوکرات^{۲۷} نگفته باشند که کتاب اول تاریخ ادبیان ۴۷-۴۹] به عنوان پیش‌علم پزشکی نام‌گذاری شده باشست توجه داشته باشند که بقراط در نیمه راه میان ما و ایم هوتب واقع شده است:

میان انسان‌ها و خدایان موجودات متوسط و میانگینی فرض می‌شد به نام

برای آگاهی از روش پزشکی و احوال ایم هوتب نگاه کنید به بخش یازدهم و

*HURY B : Imhotep, the Vizier and Physician of King Zöser
and Afterward the egyptian god of Medicine
The Edwin Smith Surgical Papyrus*

۲۶- آسکله‌پی یوس Asklepios نامی‌ترین پزشک باستانی یونان مطابق با روایات در شهری که زمانی از مشهورترین شهرهای یونانی به شمار بود به نام اه پی دوروس Argolis و یا به قولی در محلی میان کوههای بلندشیه جزیره آرگولیس Epidauros که تاداهم پی دوروس، ده میل فاصله داشت سکونت داشت. زندگانی این پزشک باستانی با افسانه‌هایی قراوان در هم آمیخته و ارزاده شدن ثامرگش همراه با اسطوره‌هایی است که جنبه‌هایی لطیف و تنظرگیردارند این مرد را که نسبت خدا ذادگی به وی داده‌اند، از همان اوان مورد توجه خدایان بوده است چنان که زمانی از جانب هاتف معبده دل فوی Delphoi مورد خطاب آپولون قرار گرفت «ای اسکله‌پی یوس که آفریده شده بی تا بسیاریها فایق آیی و به جمله آدمیان شادی و نشاط بخشن»

PAUSANIAS Description of Greece

مطابق با آگاهی‌هایی که به دست است اکثریت قریب به اتفاق بیماران این پزشک جهان باستان از بیماری نجات یافته و سلامت می‌یافتد و این امر چندان دوام یافت که پلوتون Pluton خداوند گارجهان ذیرین [هادس Hades] از فروانی سلامت یافتنگان و این که کمتر مزده‌یی را هلمزد او می‌پویید به اندوه و خشم آمده و شکایت نزد زه اویس بزرگ خدایان بردا... زه اویس که خود نیز از این امر به رنج بود و جز به وسیله منگ نمی‌توانست آدمیان را تحت سلطه خود نگاه دارد، بنابراین این کار نزد زد که اسکله‌پی یوس را به وسیله صاعقه هلاک کرد

PINDAR : Odes Loeb Library

پس رازمنگه بنا خدایی، وی همان حربان را طی کرد که ایم هوتب گذراند در

یلان و پهلوانان، لیکن حد فاصلی میان قهرمانان و انسان‌ها از یک جانب، و میان قهرمانان و خدیان از سویی دیگر مرز دقیقی نبوده است به همین جهت نقل و انتقال و جا به جایی از دسته‌یی به دسته‌دیگر همواره امکان داشته است، و چون چنین امکانی اتفاق می‌افتد آیا ممکن نبوده است تا از برای جملگی خدايان ریشه‌های انسانی قابل شدو یا بر آن که آنان را با آدمیزاد مربوط دانست؟ آیا اساطیر یونانی دارای جنبه‌های فراوان انسانی و سرشار ازعواطف آدمیان نبوده است؟ هنگامی که داستان‌های گفته شده درباره خدايان جمله‌نمایاند ویژه‌گی‌ها و نقاط ضعف بشری بوده، چگونه ممکن بوده است تا کسی باور نماید و مقاعد شود که اصل و منشأ خدايان جدا از مبدأ و اساس انسانیان می‌بوده. در این مورد می‌توان گفت که بسیار پیش از اووهه مدروس، نقادان و مردان علم این نظر را داشته‌اند

آغاز به وسیله‌ردم *تمسالیا* Thessalia بعنوان قهرمان، واذآن پس به عنوان خدایی محلی و سرتاجام پس از گذشت زمانی چند درسراسر یونان به منزله خدایی مورد پرستش قرار گرفت. اهالی «امپی دوروس» برای وی معبد باشکوهی بربپا ساختند. در این معبد پزشکان کاهن که به انتسبت نام وی اسکله پوسیان نامیده می‌شدند گردآمده و آن معبد را تبدیل به آسایش گاهی عظیم نمودند که درسراسر منطقه وسیع یونانی آن زمان شهره گشت. مردم همه شهرهای واقع در نواحی دریای مدیترانه به آن معبد یا آسایش گاه روی می‌آوردند و برای حفظ تندرنشی خود جهد و کوشش می‌ورزیدند و به امید باز یافتن سلامت خویشتن در معبدی خواهیدند و آداب و تشریفات و قوانینی را با کمال دقیقت مراعات می‌کردند، و پس از بھبود یافتن، شرح شفای خود را که از معجزات اسکله بی یوس خداوند گار می‌دانستند پویه لوحدهایی از سنگ که هنوز در میان دیرانهای آن محل مقدس یافت می‌شود، حک می‌کردند

برای آگاهی‌های بیشتری رجوع کنید به بخش یازدهم و

که علم اساطیر و می‌تولوژی را تنها می‌توان به عنوان شعر تلقی نمود، منتها شعری که تنها جنبه ظاهری و رویه فریب‌نال آن برای تحریک اذواق کافی بوده است، وهیچ‌یک از این نقادان و مردان علم نیز توقع این را نداشته‌اند که مردم به این قبیل چیزها باور داشته باشند. به‌واقع حقیقت‌دین چیزی نبوده است که در اساطیر و افسانه‌ها جست وجو و کاویده شود، بلکه‌این حقیقت بیشتر در آداب و رسوم و انجام شعایر و جشن‌های مذهبی نمایان گری هی کرده، و در ضمن انجام این تشریفات مردم یو نان عشق سرشار به زیبایی و شکوه و جلال خود را آشکار می‌ساخته و شناخت و آگاهی خود را به اسرار الاهی نمایش داده و برادری روحی با یک دیگر را جلوه گرمی‌ساخته‌اند. متأسفانه انجام چنین تشریفاتی با آن‌همه پیچیدگی‌ها و اسرار، زمینه‌را برای نیز نگ بازی‌ها و شیادی‌ها و سودجویی‌های کاهنان و متولیان دینی فراهم می‌ساخته و به‌همین جهت به‌همان اندازه که اساطیر مورد انتقاد قرار می‌گرفت از اصل این مراسم و تشریفات خردگیری می‌شده است.

نوعی دیگر انتقاد و خردگیری نیز بر ضد روحانیون در جریان بود که به اساطیر سایه می‌گسترد و موجب انتقاد‌هایی در اسطوره و تاریخ پیدایش خدایان می‌گشت^{۲۲} این گونه انتقاد و خردگیری نخست به وسیله مکتب کورنی که در حقیقت بنیان گزارش آریس تیپ پوس کورنی Aristippos-Cyrene شاگرد

۲۲ - بایستی آگاهی داشت که به گفته سارتون Sarton کلمه ضد روحانی بسیار شایسته و سنجیده به کار رفته است و از این کلمه واکنش مردمی برآورد می‌شود که در هر مردمینی بالطبع نسبت به روحانیان وزعمای مذهبی ابرازمی‌گردد روحانیان معابد و پرستش گاههای یونانی قدرتی بس فراز این داشتند و از لحاظ خوی و صفات بشری طالب نیرو و خواسته‌های فراوان تری بودند و به همین جهت مردم نسبت به چپاول گران و استمار گفند گان خویش دشمنی می‌ورزیدند.

سقراط بوده تعلیم می شده است. فلسفه این شخص نیز هم چون استادش عقلی و اخلاقی بود. پس از او دخترش آرته Arete و دخترزاده اش آریس تیپ پوس کوچک و چند تن دیگر در اشعه و گسترش این فلسفه کوشایی ورزیدند که عبارت اند از: آنی پاتر کورنی Antipater و همه او دوروس ملحد Theodoros the Atheist و همه گهنسی یاس Anniceris Hegesias و آنی کهریس کوچک

هیچ بعید نیست که او همه روس از فلسفه مدرسه کورنی منأثر شده باشد، اما هیچ جهتی متصور نیست که درباره این امر به تحقیق پرداخته آید، چون همان گونه که بسیاری از یونانیان و در مقامی وسیع تر مردمان جهان طبعشان با موهوم پرستی پرورش یافته و خوی گر شده بود، فرزانگان و مردمی نیز بودند که اصالت عقل جزء طبیعت وجودشان بود و جز این نیز نمی توانست باشد^{۲۸} Rationalisme

۲۸ - با یستی متد کر شد که کتاب او همه روس به نام تاریخ مقدس Hieria Anagraphe به شکل کاملی به دست ما باز نرسیده است، بلکه فقط قطعاتی از آن کتاب به جای مانده است. اما دو تن افکار و آندیشه های وی را در قرن اول مسیحی نوشته اند که حاوی آگاهی های جامعی است: نجستین کس اهنی یوس Ennius است که نوشته اش به لاتینی، و دوم کس دیودوروس Diodorus سی سی لی است که نوشته اش به یونانی می باشد :

SARTON, GEORGE A History of Science . Ancient Science Through the Golden age of Greece

۸- نفوذ وهم مرزی اساطیر ملل

فریبندگی آداب و شعایر مذهبی ملل غالباً میان بیگانگان، تأثیر اساطیر دینی، سنتی ایمان مشاهده کنندگان، اساطیر مصری، مراسم سحری مصریان، خواب در معبد و تأثیر آن در یونان، ای سیس و اوسی ریس دو خدای مصری در مناطق یونانی، نمودارهایی از تأثیرات اساطیری مصر، ریشه اسرار اهل لوسي، منشأ اورفیس و آین دیونووسی، نفوذ اساطیر مصری در جهان خاور و باخت، اساطیر مصری در کتاب مقدس، درباره سه آین: اورفه‌یی، دیونووسی و اهل لوسي، نفوذ بابل، فی‌نی‌قی‌ید، فروگی‌یا تراکی‌یا، عقاید هردو دونوس درباره منشأ دبان و اساطیر یونانی در جهان و نمونه‌هایی از آن

در این بخش و اغلب بندها یی که در آن مباحثی مورد کاوش و تدقیق قرار گرفته است، سخن از اساطیر و افسانه‌های یونانی در میان بود، و این امر ممکن در اذهان اصلتی بی‌قید و شرط را برای «افسانه شناسی» [= می‌تولوژی] یونان فراهم آورد عناصر فرهنگی همواره میان ملل و جوامع در حال داد و ستد و دگرگونی می‌باشند. در بندها یی که گذشت به نمونه‌هایی از این داد و ستد پی بر دیم و در این بند نیز از تأثیر اساطیر مللی دیگر، به ویژه مصر در افسانه‌های یونان یاد می‌نماییم.

همواره آداب و شعایر و روش‌های گونه‌گون پرستش و عبادت مردم بیگانه، اثر فریبند و نفوذی شگرف در بعضی از ملت‌ها داشته است. از مدارک و چگونگی افسانه‌ها و اساطیر و مطالعه دره‌ی تولوژی مصری و یونانی این نکته مفهوم می‌شود که یونانیان و برخی از این ملت‌ها از دوار باستانی فریفتۀ حدایان مصر و سوریه شده‌اند. در مقایسه‌یی میان اندیشه‌های علمی که غالباً جنبه‌یی مخفی دارند، و افکار صنعتی که موجودیت شان در اشیاء موجود بوده و مستلزم بازیابی و اکتشاف می‌باشند، باستی گفته شود که آداب و تشریفات مذهبی در بر ابر چشم مردم به شکل قابل فهم و روشنی تصور آنگیز صورت می‌گرفته است. به هنگام نمایش تشریفات و مراسم مذهبی هیچ‌تماشا گری رای‌ارای گریز و نادیده گرفتن نبوده است و هر گاه بیننده خود دارای تمایلات ویژه‌یی در

دیانت نیز می بود باز هم تحت تأثیر و نفوذ آن مراسم جذاب و اثر انگیز قرار می گرفت. خدايان هصری به شیوه یی بس جذاب و فریبنده مورد پرستش قرار می گرفته اند، واين جذابی و فریبندگی نیزدارای کشش و جاذبه یی قوی بوده است. هر بیننده یی که بالطبع دارای تمایلاتی جدا از آن چه که مشاهده می نمود در قسمت دیانت می بود، با نگریستن به چنین مراسم و تشریفاتی می اندیشید که آیا این خدايان نمی توانند موجب برآمدن حدائق پاره یی از نیازمندیها و حاجات وی را فراهم آورند؟ چنین تماشاگری به هنگام فراغت از دیدار آن صحنه ها نیمی از دیانت و مذهب خویش را از دست فرو هشته و در دل حود آرزوها و تمایلات تازه یی می یافته است.

هصريان مردخواب را مهمان جهان دیگر و مصاحب مرگ می دانسته اند، و به هنگامي که چنین کسی در معبدی به خواب می رفته است چنان می پنداشتند که مصاحب خدايان است و با ارواح را زونیاز می نماید. اين نوع فکر به شکلی که ملاحظه می شود از مراسمی است مشترک میان یونانیان و مصریان^{۴۹}، و به اين ترتیب بوده است که خوابیدن و بهویژه خواب دیدن در معبد ارزش خاص و قابل توجهی پیدامی کرده است و اين گونه خوابها از جمله الہامات غیبی از جانب خدايان محسوب می شده است. اين امر بی شک دارای منشاء مصری بوده و یونانیان نیز آن را اقرباً نموده و در دیانت و اساطیر خود حفظ کرده اند^{۵۰}

۲۹ - در هندوستان نیز چنین رسمي و عقیده یی وجود داشته است و معتقد بوده اند که خواب یار نزدیک مرگ است وروح به هنگام خواب در جهان هایی دیگر به سر و گشت می پردازد. گذشته از صورت اصلی این عقیده که حاوی جدایی روح از بدن به هنگام خواب می باشد، مسئله خوابیدن به عنوان نوعی عبادت و مباح بودن آن در ادیان بهوضوح نظر گیر است به ویژه در مسیحیت و اسلام

البته نمی‌توان چنین قضاوت کرد که تأثیر ادیان شرقی در یونان از همان ابتدا صریح و آشکار بوده است، بلکه باستی گفته شود که این تأثیرات اغلب به اشکال مبهم و مسخ شده‌یی وارد دیانت یونانی شده است.^{۳۱} اما برخی از مواردی است که محسوس می‌کند که برخی عناصر مستقیم و به‌شکل صریحی داخل دیانت یونانی شده و از جمله پرستش ای سیس Isis خدای مصری است که از قرن هفتم پیش از میلاد در یونان آغاز شده است. هرودوتس Herodotus [هرودوت]^{۳۲} می‌گوید که زنان کورنه Cyrene «ای سیس» را می‌پرستیده‌اند در آن هنگامی که پایگاه نوکراتیس Noukratis در قرن ششم در دلتای نیل ساخته شد، انتشار رواج روز افزون مذهب مصری نیز نیرو گرفت و از آن پس بر گسترش زیاده آن هم چنان افزوده گشت. معابد مصری مختص به ای سیس^{۳۳} در یونان مرتب ساخته‌می‌شد و نوشته‌های مقدس مصری نیز رواج می‌یافتد و این معابد حتا در جزیزه مقدس دله لوس Delos نیز افراشته گشت. همان گونه که مذهب مصری منتشر می‌گشت و قوامی می‌یافتد به تدریج خدایان مصری و یونانی بهم نزدیک شده و جای یکدیگر را فرامی‌گرفتند.

۳۱- برای این گونه تأثیرات، یعنی تأثیرات شرقی در دیانت یونانی نگاه کنید به

CUMONT, FRANZ Lux Perpetua

32- HERODOTE Histoire . Livre IV- Melpomène

برای آگاهی‌های کلی درباره تأثیرات دیانت مصری و برخی از اقوام و ملل دیگر در دیانت یونانی و هم‌چنین تأثیرات دیگر نگاه کنید به کتاب دوم تاریخ هرودوتس [هرودوتس]

Herodote : Histoire. Livre II- Euterpe

۳۳- ای سیس Isis [ایزیس] نیز در اساطیر مصری یکی از اسطوره‌های قابل توجه

و عمیق می‌باشد. ای سیس یا مادر بزرگ به آن که خواهر «اویس ریس» بوده، بلکه همسر و فادر اویس نیز بوده است

^{۳۵} هرودوت-آمون- Amon ^{۳۶} را بازه او سو ای سیس را با پاده مهتر Demeter و او سی ریس Osiris ^{۳۷} را بادیونوس Dionusos ^{۳۸} و پاشت Pasht سرگربه بی را با آرتهمیس Artemis ^{۳۹} و تحوت Thoth ^{۴۰} را با هرمس Hermes و پات را با هده فایس تو س Hephastos ^{۴۱} یکی می داند قبل از این نیز در بنده گذشته از منشأ خدای پزشکی یونانیان و تأثیرات مصری آن، یعنی داستان اساطیری اسکله پی یوس و ایم هو تپ سخن گفتیم.

-۳۴- آمون Amon در ابتدا خدای بزرگ شهر Thebes [تب] بود که بعدها به عنوان خدای خدایان در سراسر مصر مورد پرستش قرار گرفت

-۳۵- ده مه تر Demeter یا سه رس Ceres الاهه گندم وزراعت و فرآورده های زمینی است

-۳۶- او سی ریس Osiris [او زیریس] خدای نیل که هرسال رستاخیزوی را در هصحر چشم می گرفتند و این خود رمزی از طغیان و فرونشستن نیل و شاید نشان سمبلیکی از مردن و زنده شدن زمین بوده است.

-۳۷- دیونو سوس Dionusos یا باکوس Bacchus که در روم با خدای باستانی ایتالیا لی بی رپاتر Liber pater یکی شده و در دوره کلاسیک، اصولاً خدای تاکستان و جذبه عارفانه بوده است

-۳۸- آرتهمیس Artemis یا دیانا Diana از بزرگ ترین خدایان یونانی و الاهه شکار است.

-۳۹- تحوت Thoth خدای حکمت که مصریان اغلب وی را به شکل بوزنده اند می تمايانده اند

-۴۰- هرمس Hermes یا مرکور Mercure = عطارد] خدای سفر و تجارت.

-۴۱- هده فایس تو س Hephaestos یا ول کان Vulcan خدای صنعت و

فلز کاری

اصولاً به ارزش اساطیر و فرهنگ پیچیده و دراز یونان آن گاهی می‌توان خوب دست یافت که مطالعاتی جدی و عمیق درباره اسرار و رموز مقدس و تشریفات و مراسم مذهبی وابسته به آن، که سبب تسکین و ترضیه نیازمندیهای عاطفی مردم می‌شده به انجام آید. آن اسراری که موجب نفوذ فوق العاده و وزف دیانت یونانی می‌شده است، قسمت عمده وقابل توجه از خارج به آن ناحیه‌رسیده و در دیانت یونانی رسونخ یافته است. این عقاید وابسته به دیانت و مراسم و تشریفات و شعایر نهاین که در افکار و اذهان توده و عامه مردم نفوذ داشته، بلکه در هنر و شعر و نمایش و فلسفه نیز عمیقاً ریشه داشته است.

از جانبی دیگر ریشه اسرار آه لوسی نیز به احتمال قوی از مصر است.⁴² بزرگترین خدایان [آه لوسیس Eleusis]، یعنی دهمه‌تر جلوه‌گاه مهر مادری را بالاوه مصری ایسیس، و تریپ توله موس Triptolemos خدای بذرافشان و مخترع گاو آهن را با اوی ریس مصری می‌توان مورد مقایسه قرار داد. البته اذهانی شیفتیه و بارور ممکن است در این راه هم چون کسانی مانند فوکارت Foucart به عبارتی راه بسپرند و به همین جهت دامنه مقایسه را بنا یستی بیش از اندازه گستردۀ نمود. اسرار آه لوسی البته از رمزهای مصری وجود استقلالی را دارا می‌باشد، لیکن همانندی‌ها و نزدیکی‌های بسیاری نیز به موارد مصری دارد. چنان بر می‌آید که بسیاری از سرودهایی که هومه روس [هومر] برای دهه‌تر سروده، و یا احساساتی که در نوشته‌های پینداروس Pindaros و سوفوکلس Sophokles و افلاطون و پلوتارخوس Plutarchos [پلوتارک] بیان شده، جمله‌همان تعبیرات کهنه باستانی مصر بوده باشد. برای نمونه می‌توان از جمله‌یی که سوفوکلس گفته شاهدی آورد: «هردمی که این اسرار و مناسک [Mysteries] را مشاهده می-

نمایند و پس از آن به جهان زیرین [هادس Hades] می‌روند، سه بار تقدیس می‌شوند، درواقع تنها این کسانند که به جاودانگی حیات باز می‌رسند در صورتی که در آن جا برای دیگران چیزی جزرنج و عذاب وجود ندارد ». ^{۴۳}

بی شک آداب و عبادت اورفه‌بی ^{۴۴} [Orphism] دارای اصلی است از فروعمی یا Phrugia و تراکیا Trakia، و این تأثیر تراکیایی Dionysian و فروعمی یا بی Phrugian را با دقت و تأمل می‌توان بازشناخت. هم‌چنین است منشأ مناسک و مراسم دیونو سوسی ^{۴۵} که به احتمال قوی خاستگاه اولیه اش از مصر و سرمه ^{۴۶} [Krete] کره‌ته بوده است و یا از مصر و کرت وارد دیانت یونانی شده و قلب مقدس دیونو سوس نشان جاودانگی و بازگشت ارواح است. هر گاه در افسانه‌شناسی [می‌تولوزی] یونان دقیق شویم به این برخورد جالب بازمی‌رسیم که از سده چهارم پیش از میلاد به بعد مراسم و آداب دیونو سوسی و اورفه‌بی با شعایر و مناسک الوسی ^{۴۷} درهم آمیخته شده است. ^{۴۸}

43- NAUCK, AUGUSTUS Tragicorum Graecorum Fragmenta

۴- کیش اهلوسی سی Eleusis آیینی است که بسیار شبیه است به آیین‌های اورفه‌بی و دیونو سوسی در این هر سه کیش شورو شهوت با عرفان و رمز ساخت به هم آمیخته شده و دارای مناسک و شعایری است پنهانی و رمزی البته این آیین‌ها در ماهیت به هم نزدیک و در کیفیت و رویه بیرونی آداب گونه گونه هایی دارند. آیین اهلوسی سی که قسمت عمده دیانت دولتی اهلوسیس Eleusis را تشکیل می‌داد شباختی بسیار داشت با کیش دیونو سوسی یا باکو سپرستی، و این امر را در تراشهایی که از سرده‌های گرایند گان آیین‌های فوق است می‌توان دریافت در مناسک سری اهلوسی سی نمایی خوانده می‌شد به این مضمون -

باساغرت، آن گاه که سرگان داشت، به گرد سرمی گردانی،

نفوذ اساطیر مصری در جهان خاوری و باختری بس شگرف و قابل تأمل است.
هر گاه از انگیزه هایی چند و کوتاه از بین النهرين در مصر پکندریم ، فرهنگ

و با تشنجی جنون آمیز و بندگستهات ،

به چمن های پر گل «اه لوسیس» ببا ،

ای «با کوس» که درودهایی فراوان بر تواباد

در سروده های اوری پی دس Euripides ، دسته خدمت کار پرستش گاه با کوس سرودی می خواستند که معرف توحش و افسار گسیختگی است ، شور و شهوت و جنون خون ریزی و خواستاری آزادی از قیود شهری و تمدن در این شعر موج می زند . از پاره کردن جانوری شادی می کنند ، از خوردن خون و گوشت حیوان به نشاط و مستی اندرمی شوند خواستار مستی های شب های بی سحری هستند ، تا به آغوش هم در تاریکی دیواندوار به رقصند و به تپه ها و سبزه ها یله کنند

EURIPIDE Les Bacchantes

۴۵ - برای آگاهی های بیشتری رجوع کنید به کتاب های بعدی ، قسمت یونان

برای آگاهی هایی کلی و مختصر درباره کشندهای فوق نگاه کنید به

GRIMAL, PIERRE Dictionnaire de la Mythologie Grecque et Romaine

و اطلاعات مفصل تری به : -

HARRISON. J - E Prolegomena to the Study of Greek Religion

CORNFORD. M From Religion to Philosophy

BURNET. JOHN Early Greek Philosophy

برای تظایر آینه هایی هم چون اورفه بی ، دیونوسویی و اهلوسویی در مشرق زمین نگاه کنید به قسمت تصوف [تاریخ تصوف جهانی] که در همین مجموعه [تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب در جهان] منتشر می شود .

مصری و اساطیر آن سرزمین را می توانیم از پرتوش و توان ترین و کهنه ترین نمودارهای فکری بشر به شمار آوریم اساطیر و می تولوژی یونانی مدت زمانی بس دراز است که به عنوان اصلتی بی منشاً قبول و شناخته شده است^۱ و اندک مدتی نیست که این منشاً یابی شروع گشته و مصر به عنوان خاستگاه نخستین فرهنگ و دیانت یونانی معرفی گشته است نفوذ مصری را که به وسیله یونانیان در جهان وسیع آن روز گاران پخش و گستردۀ گشت و تا این زمان دوام آورده، نه بر آن که در یونان و یونانی نشین‌ها و مستملکات فراوان آن به آشکارایی می‌توان مشاهده نمود، بلکه این نفوذ به شکل مستقیمی توسط اقوام یهود و اسرائیل نیز از طریق کتاب مقدس [پیمان کهن] در نیمی دیگر از جهان گستردۀ گشته و اشاعه یافت.

با دقت شواهدی متبین و قانع کننده از تأثیر اساطیر مصری بر موارد می‌تولوژیکی کتاب مقدس [تورات] می‌توان یافت. امثال سلیمان و هزامیر داود نمونه‌های زنده‌یی هستند از این موارد.^{۴۷}

بدروز گاره‌امورابی Hammurabi، هردوک Merduk جای خدای قدیمی ان لیل Enlil را گرفت، یعنی خدای بزرگ قدیم از آن پس به نام جدید هردوک خوانده

۴۷ - نمونه زیبا و زنده‌یی از این مشابهت، حماسه زیبا و شاعرانه ایخناتون با آمون هوتب چهارم Amonhotep IV است در سنایش آتون Akhnaton یا بجورشید - باعزمور سد و چهارم از کتاب هزامیر داود Aton. برای آگاهی از سرود ایخناتون نگاه کنید به قسمت مصر و:-

BREASTED The Development of Religion and Thought in Ancient Egypt

شد. به همراه این خدای جدید و تازه ماده خدایی نیز به نام ایشتار^{۴۸} Ishtar که ماده خدای عشق و زیبایی و باروری به شمار می‌رفت پدید آمد که این نیز جانشین ای نانا مادر خدای پیشین بود. ایشتار الاهه مظہر ماه بود و در دریاها «جز رومد» و در زنان «حیض» را اثر می‌گذاشت. فی نی قی‌ها پرستش این الاه را به همراه دریا گردیهای خود، در جزایر اشاعه دادند. این اشاعه و نشر به ویژه در قبرس [کوپروس Kupros] و سکی تهرا Kythera [کواترا]^[۱]؛ یعنی جنوب شرقی بهلوبونهسوس Peloponnesos بسیار وسیع و قابل توجه بود. بعد از آن یونانیان چنان پنداشتند که این الاهه از اژران دریایی نزدیک کواترا بر خاسته است و وجه تسمیه آفرودیته کواترایی نیاز از همین منشأ می‌باشد. ارتباطی کی از خدایان فی نی قی؛ یعنی استارت Astarte با ماهموجب پیدایش ماده خدای دیگری شد که دارای مبدی آسیایی است و آرتهمیس Artemis نام دارد که همان دیانا Diana رومیان است و پرستش آفرودیته و آرتهمیس در یونان نیاز از اعصار کهنه؛ یعنی قبل از زمان هومه روس وجود داشته است.

یونانیان در جهان بر جسته‌ترین کسانی بودند که موارد اخذ شده فرهنگی و تمدنی را آن چنان اعتلایی بخشمیدند که از حالت نخستین خود خارج شده و به هیچ روی قابل مقایسه باشکل اولیه‌اش نمی‌بود و این امر از آن‌جا مشهود می‌شود که یونان را با مللی دیگر مقایسه نماییم و یاد استان‌ها و اساطیری که مللی دیگر از یونانیان اقتباس کرده‌اند نمونه آوریم.

در ادبیات عرب، و اساطیر آن قوم دو داستان است که شباهتی بسیار دارد به افسانه های پنهان‌لوپه^[۲] یا Penelopeia همسر او دو سه یوس Oduseus و داستان سی‌سیف

: ۴۸ - به زبان سامی‌غربی استارت Astarte؛ به یونانی آفرودیته Aphrodite

Sisyph . به موجب می‌تولوژی یونان و روایت هومروس Homeros، پس از جنگ ترویا که او دو سه‌یوس و همراهانش در دریاها گم و سر گردان می‌شوند و مدت زمانی دراز می‌گذرد که دیگروی رامرد می‌پندارند، اشراف و سرداران ایتاقه Ithake را که زمین طمع به مقام شاهی و همسرزیبای وی پنهان‌لوپه‌یا می‌بنندند زن زیبا و پسرش تله‌ماخوس Telemachos [تلماک] که در تنگنا قرار گرفته‌اند به این مزاحمین و خواستاران که به فشارشان نهاده‌اند تمہیدی می‌بنندند. به این معنی که پنهان‌لوپه‌یا [پنلوب] بدانان تعهد می‌کند که صبر کنند تا بافتی را که به دست دارد تا آنها به باشد و پس از آن را به شوهری بر گزینند. همسر باوفا هر روز می‌باشد و شب هنگام آن چهرا که بر بافت، دگرباره بازمی‌کند. به این روی هیچ‌گاه این بافتگی را پایانی نبود، در صورتی که صبر نامردا آتیکه پایانی داشت و به حیلهٔ پنهان‌لوپه‌یا پی برده و جداً از اخواستار شدند تا یکی‌شان را به همسری بر گزینند. به روز موعود او دو سه‌یوس از سفر در ازش باز گشته و جملهٔ خواستاران را به هلاک می‌افگند. به همین موجب پنهان‌لوپه‌یا در زبان محاوره سمبول و نشان وفاداری و هم‌چنین کارش رمز عملی ناتمام شدنی تلقی گشته است.

همانند این داستان در ادبیات قبل از اسلام به صورت ضرب المثل زیرین قابل توجه است که: «آخرُ مِنْ نَا كَثِةُ غَزْلَهَا»^{۴۹}، و این حکایت را در عرب به ذنی از قریش نسبت داده‌اند به نام خرقاء یا امر ریطه بنت گعب بن سعد. به موجب روایات عرب این زن و ندیمه گانش به روز گاران تا شب هنگام مشتمی پشم را رسیده و چون سیاهی شب بر می‌آمد رسیده‌ها را بازمی‌کردند و مثل‌هایی در زبان عربی در این باره خاستگاهش از همین رهگنراست: «خرقاء وجدت صوفا»، و این مثل‌ذیگر: «اخسر و من الناقصة غزلها». و این ضرب المثل در باره کسی که چیزی به دست آورد و آنرا بی‌هوده از دست برده‌های مصدق پیدا کرد^{۵۰}.

۴۹- مجمع الامثال میدانی - جلد اول - ۱۷۲

۵۰- جمهرة الامثال - جلد اول - ۲۸۲

به موجب می‌توالوژی و اساطیر یونانی سی‌سیف نیز سنگ بازترین افراد پسری و دستان بازمادری است. این فرد در حادثی که اتفاق می‌افتد موجبات خشم زده اوس را فراهم می‌آورد و زده اوس برای انتقام جویی نخست او را به صاعقه بی از پای در آورده و از آن پس به جهان زیرین در افگندش. در آن جهان پر خوف و هراس وی را واداشت تا تخته سنگ ستر گی را در دامنه بی از کوه به طور دائم از پایین به بالا غلتاند. تخته سنگ مزبور پس از رسیدن به قله کوه به عملت سنگینی و مدور بودن دگر باره سر ازیر شده و به پایین کوه، جای اولیه اش بی‌حرکت می‌ماند و سی‌سیف مجبور بود هم چنان به این کار ادامه دهد. به همیت جهت «سنگ سی‌سیف» [Le Rocher de Sisyphe] به شکل ضرب المثلی در آمد که آن را برای هر کار در دنیاک و طاقت فرساوبی نهایت که پس از نزدیکی به پایان بایستی دوباره تکرار کنند به کار می‌برند.

دانستانی نیز در ادبیات عرب مشهود است به همین مفهوم که در ضرب المثلی چنین بیان شده: «اطمع من قالب صخرة.» و آن را به مردی از قبیله معد نسبت می‌دهند که سنگی بس ستر گ در زمین یمن دید که بر آن نوشته شده بود: «اقلبنی انفعك». پس از رنج بسیار چون سنگ را از گون ساخت، مشاهده نمود بر آن جانش نوشته شده است: «رب طمع يهدى الى طبع.» آن گاه از فرط پشیمانی چندان پیشانی بر سنگ کوافت که مغزش فرو ریخت.^{۵۱}

۹ - منابع اساطیر یونانی

تأثیر فرهنگ مصری در یونان، تذکرات هرودوتوس، اشارات پلو تار خوس، تأثیر مللی دیگر، علل تأثیرات مصری، فلاسفه بازیگران اندیشه‌های مصری، دیانت و علوم و هنر مصری در یونان، بازگشت به مصر و مرگ فلسفه یونانی در اسکندریه، تأثیرات فیقی‌یان، اثرات بابلی در یونان، منشأ موسیقی در یونان، تأثیر فروکی با، اشاره هرودوتوس به منابع اساطیر یونانی،

همان گونه که تذکر داده شد، باستانی‌ترین نوشته‌یی که در آن اشاراتی از

تأثیر فرهنگ مصری بر تمدن و فرهنگ یونانی شده است، همان تاریخ هه رو دو تو س
می باشد . از پلو تارک [پلو تار خوس] نیز مقاله بی درباره ای سیس واوسی ریس
با قی مانده به نام [Per isidos cai osiridos] که برای زن کاهنی از معبد دلفی *delfoi*
[= دل فوی] به نام کله آ Clea نوشته شده است.⁴⁶

اینک قبل از آن که به بحث کوتاهی درباره آرای هه رو دو تو س به پردازیم ،
از تأثیرات کلی ملل دیگر بر یونان سخن می گوییم . در سواحل شرقی آفریقا ،
کوره نه Kurene که یونانی نشینی آباد در سرزمین لی بوئه Libue قرار داشت ،
و مصر این شهر باستانی مقمدن واپس آن واقع بود . یونانیان خود به این امر
باور داشتند که بسیاری از عناصر فرهنگی و تمدن شان باز گرفته از مصر است . این
امر را در روایات اساطیر تاریخی یونان می توان بهوضوح ملاحظه نمود . با نیان نخستین
شهر های مصری یونانی بوده و از مصر باز آمده بودند ، همچون Kadmos و
داناؤس Danaos از سویی دیگر باور داشتند که دیانت و فرهنگ شان نیز از
خاستگاه مصری و از طریق فی قی به [فوئی که Fhoineke] و سرت
[کره ته] به یونان وارد شده است .

دوران فراعنه ساییس Sais [۵۲۵ - ۶۶۳ پ - م] عصر رستاخیزی
محسوب می گشت برای بهره برداری و معرفی تمدن و فرهنگ مصری . در این
عصر بازرگانی و سوداگری مصر پس از دورانی رکود ، دگرباره نیرومندی یافت
و هنر مصری بسی اعتلا پیدا نمود . بازرگانی مصری و ترقی آن موجب گشايش
بندهای نیل برای نخستین بار به روی سوداگران یونانی گشت . از سده هفتم به بعد
فرزانگانی هم چون : ثالس Thales ، پروتاگوراس Protagoras ، سولون Solon
، افلاتون platon و دموکریتوس Demokritus برای آموختن

فرهنگ مصری و مشاهده فرهنگی تعالی یافته بدان دیار رفتمد. این فرزانگان که تقوی غیر یونانی را برابر و وحشی می خوانندند، متوجه شدند که در جهان مردمی وجود دارند با فرهنگی شگرف که متجاوز از بیست قرن قبل از سقوط ترویا Troia فرهنگشان طالبی وزرین بوده است. کاهنی مصری خطاب به سولون گفته بود «شما یونانیان، کودکانی سخت نارسید، ادعا گر و بیهوده گوی هستید، که از گذشته‌المند چیزی نمی‌دانید.» هه کاتایوس Hekataios، آن جغرافی دان میله‌توسی، هنگامی که در برابر کاهنان مصری به خود بالندگی و شجره‌بافی پرداخت و به گزاره ادعا کرد که پس از پانزده نسل، نسبش به یک خدا باز می‌رسد، کاهنان با سکوتی محتشمانه و ادبی کوبنده به محراب و عبادت گاهش برده و پیکرۀ سه‌سد و چهل و پنج کاهن بزرگ را به او نمودند که به ترتیب از نسل یک دیگر بودند، و به این وسیله متذکر شدند که از زمانی که خدایان بر زمین حکومت می‌کردند؛ سه سد و چهل و پنج نسل بر گذشته‌است

در باره دیافت که اندکی توضیح شد و از این پس نیز گفته‌یی می‌آید. اما در باره چیزهایی دیگر: به احتمال قوی تالس هندسه‌را در مصر آموخت و هم‌چنین روی کوس و ته او در وسوس Theodoros هنرمندان ساموس Samos فن ریختگری ظرف‌های مفرغی میان تهی را از مصر آموختند. در زمینه‌هایی هم چون عاج کاری، بافتندگی و ریسندگی یونانیان روش‌هایی نوین را از مصر یان آموختند*.

شگرف اینجا است همان گونه که یونان در ابتدای بالندگی در آغوش مصر شکفت و فرهنگی شکوفان به بار آورد، در آغوش مصر نیز از نیروی حیاتی خود تهی شد و جان داد. فلسفه، دیانت و اساطیر و هنر یونانی در اسکندریه [آلکساندره] یا

* STRABON Geography

HERODOTE II- Euterpe

[Alexandreia] با فلسفه و دیانت و اساطیر و شاعیر مصری و یهودی در هم آمیخت، و بر اثر همین آمیختگی بود که دگر باره فرهنگ یونانی در قالب مسیحیت و صلحه فراخ روم زندگی بازیافت.^{*}

فی قی نیز در تمدن و فرهنگ یونانی نقشی قابل توجه داشته است. بازر گنان پر تهور صور [توروس TUROS] و صیدا [SIDON]، یعنی این دریا گردان یغما گرو بی باک، واسطه های فرهنگی جهان باستان بودند. فن کشتی سازی را به یونانیان آموختند و دیانت مصری را از طریق سرت به یونان رسانیده و ابداعاتی در رنگ کاری و بافتگی به کار زدند که در یونان رواج یافت، و به دست یاری و میانجی گری سرت و آسیای صغیر الف بای سامیان را به یونان رسانیدند.

بابل نیز، این خاور نشین ریشه دار وام هایی بسیار به یونان باز داد. اوزان و مقیاسات و ساعت آبی و شاخص آفتابی و واحدهای پول و اصول اسناد و روش هایی در محاسبه از ارمغان های بابلی بود که در فرهنگ پرونده یونانی قوام یافت. به مدد محاسبات نجومی بابلیان و تقسیمات سال و روز و ساعت و دقیقه آنان بود که تالس آن خردمند بزرگ موفق به پیش بینی کسوفی گردید.

منشأ مفهوم خaos [مادة بی نظام و تعینی که به عقیده «هژ یود» جهان از آن ساخته شده است] که هله سی یودوس Hesiodos [هژ یود] از آن نام برده بی شک منشأ بابلی داشته است. همانندی افسانه ها و اساطیری بابلی همچون: ایشتار Ishtar و تموز Tammuz با داستان آفرودیته Afrodite و آدونیس Adonis و داستان دمتر Demeter و پرسه فونه Persephone نیز از همین موارد است.

همان‌ان که ذکر شد نفوذ فروعی یا Phrogia نیز در دیانت یونانی بسیار نجالب توجه است؛ بهویژه در آیین هایی که سرشار از شور و شهوت و جنبندگی و به قول

راسل Russell افسار گسیختگی یونانی اصیل است می باشد. کوبهله Kubele ماده خدای فرو گیا بی سخت در دیانت یونانی رخنه داشت. موسیقی شهوت انگیز فرو گیا بی، با نام «دستگاه فرو گی یا» سخت میان توده شایع و موجب دردسر اصحاب اخلاق شد.*

این موسیقی که جزیی اصلی از آین دیونوسوسی به شمار می رود از فرو گی یا به داردانل [هلهلس پون توپ] Hellespontos واز آن جا به تراکیا Trakia رسید و آین باکوس [دیونوسوس] خداوند گار شراب یونانی را فرا گرفت.

این بود مختصر و سخن کوتاهی درباره تأثیراتی که از خارج در فرهنگ و تمدن یونانی به عمل آمده البته هر گاه بر آن باشیم تا از تفویض عناصر فرهنگی و تمدنی همسایگان نزدیک و شهرهای یونانی نشین واسطه نموده هایی آوریم، گفتار سخت به درازاخواهد کشید، لیکن اشارات هه رو دو توپ آن تاریخ نگار فرزانه جهان باستان درباره دیانت مصری و یونانی و تخلیط اساطیر، کمک شایانی است به فهم این مبحث:-

«من به طور کلی براین عقیده هستم که مهلا مپوس Melampus [پیش گوی معروف یونانی] به باری آگاهی های وسیعی که داشت ادعا و پیش گویی کرد و پس از آن که در مصیر مطالعاتی درباره دیانت و خدايان و مراسم آن دیاریان انجام داد، آن مراسم را به یونان وارد نمود و در این باره به خصوص در مورد پرستش دیونیسوس تأکید می ورزم. من همانندی تشریفات مذهبی مصریان و یونانیان را هیچ گاه زاییده تصادف و اتفاق نمی دانم، چون در این صورت این آینین باستی با مراسم و تشریفات یونانیان انباطاً پیدا نماید و در یونان نیز ریشه هایی که نه ترداشته باشد، وهم چنین بر آن که مصریان این تشریفات مذهبی را به هیچ روی از یونانیان نیام و خته اند. آن چه به نظر من بیشتر با

حقیقت مطابقت می کند، این است که مهلاهم پوس تشریفات مربوط به دیونی سوس را از کادموس Kadmos از اهالی صور [توروس Turos] و کسانی که با این شخص از فی نی قی به سر زمینی که این زمان به او سی Beoti نام دارد آمده اند آموخته است. [از جانبی دیگر به احتمال پرستش و جمله] اسمی خدایان از هصر بیونان آمده است. این اصل بی شک مورد قبول است که منشأ خاستگاه نخستین این خدایان پیدا آمده از اقوام برابر می باشد و منشأ خاصاً با کاوش هایی که در این باره به انجام آورده ام به این امر یقین دارم. هر گاه به ملاحظات و موارد استثنایی قایل شویم و اسمی خدایانی هم چون - پوسی دون Poseidon و دیوسکورها Dioskures [دو تن از فرزندان زه او س به نام کاس تور Kastor و پلوکس Pollux، و هدرا Hera] همسر زه او س [وهس تی آستیا Hestia] الاهه آتش و خانواده [و تهمیس Themis] الاهه عدل و دادوری [و شاریت ها Charites] الاهگان سه گانه بی که مظہر زیبایی و عشه و گری بودند، به نام های آگلائی Aglae، تالی Thalie و او فروسین Euphrosine [ونه ره آیده] دختران نهره Nerée و دوریس Doris الاهگان دریایی مدیترانه [را] از جدول خدایان یونانی خارج نماییم، اسمی دیگر خدایان از زمان هایی بسیار عتیق در هصر وجود داشته است. »

هه رو دو تو س هم چنین از منشأ دیگر مراسم و تشریفات مذهبی یونانیان سخن می گوید. عقاید او در باره اصل یونانی مراسم فاللوس Phallus [مراسم و تشریفاتی که طی آن پیکره و مجسمه بی را با آلت رجولیتی بس بزرگ و برآمده در کوچه و خیابان گردانده و مناسکی به جای می آورند. این مراسم مرتبه است با پرستش دستگاه های جنسی که در زمان باستان رواجی بسیار داشته است. نگاه کنید به کتاب: اصول روان کاوی. ترجمه نگارنده] بسیار جالب است. سارتون Sarton معتقد است که هم چون فوکارت Foucart در باره تأثیر و تفویض مصری مبالغه کرده اند، در صورتی که با

مقایسه‌هایی میان نوشه‌های شخص اخیر با هرودوتوس متوجه خواهیم گشت که مبالغه‌یی چندان نشده است.

۱۰ - ولادت خدایان

حماسه‌زین اساطیری یا منظومه «ته او گونی‌یا»، زندگانی و چگونگی شاعری هنسی‌یودوس، ارزش روايات اساطیری شاعر، روش شاعر در تفسیر اساطیر و ارزش آن، منظومه «کارها و دوزها» و محتويات آن، تفسیری از روش تحلیل اساطیری، زنان پهلوان و دوره‌اول مادر شاهی، نسب نامه خدایان، زنان نخستین و رابطه آنان با خدایان و بشرها

در تاریخ می‌تولوژی و اساطیر جهانی حماسه‌یی زرین وجود دارد که از لحاظ مطالعه و چگونگی خاص آن در تاریخ اهمیتی به سزا دارد، و این حماسه طلایی نسب نامه‌یی است درباره خدایان والاهگان و خدازادگان و پهلوانان و یلان که به وجود آورنده آن هنسی‌یودوس *Hesiodos* [«هسیود» ۷۷۷ - ۸۶۴ پ - ۲]^{۵۲} بوده و به نام ته او گونی‌یا *Theogonia* مشهور است. آگاهی از مضمون این حماسه دیدگاهی شگرف پدید می‌آورد در مورد اساطیر و موارد افسانه‌هایی درباره اموری هر بوط به دیانت درباره خدایان و آفرینش و خیر و شر و دیگر مسائل.

۵۲ - هسیود موطن اصلی اش شهر کوچک آسکرا *Askra* بوده است و پس از هومر [هومه‌روس] از محبوب‌ترین و نامدارترین سرایندگان کلاسیک یونانی است. درباره سال‌های زندگانی وی بدان چه که می‌توان اعتماد کرد و تاریخ نیز آن را تأیید می‌کند این است که به سال [۷۷۷ پ - م] زاده شد و به سال [۸۴۶ پ - م]، یعنی در اواخر زندگانی خود به جانب او نوئه *Oenoë* در لوکریس *Locris* رسپار شد و در همانجا نیز کشته شد. البته برخی از دانشمندان و تاریخ نویسان درباره سال زندگانی وی آرایی دیگر آورده و حتی تاریخ وی را به [۶۵۰ پ - م] نیز دسانده‌اند؛

زندگانی و شاعری همه‌سی یودفس خود نیز خالی از جنبه‌های اساطیری نیست. وی که بدوأ بهشبانی سر گرم بود، و به دنبال گله‌ها کوه و دشت را در می‌نوردید، ناگهان دریافت که خدایان هنر و پریان الهام بخش شعر، به کالبدش هوheit هنر شعر گویی دمیدند. به همین جهت از آن پس دست از چوپانی فرو هشت و به کار شعر پرداخت، پدان سان که به نظر برخی از محققان هم چون گاردنر Gardiner از هومهروس نیز در مقام شاعری پیشی گرفت⁵³

اشتیاق و علاقه‌مندی به افسانه‌های شگرف و اساطیری بسی سرشار و پرتوان بود.

سالیانی که وی در آن می‌زیست هنوز اعتقاد به خدایان و باور به افسانه‌های اساطیری و ماجراهای پهلوانی زنده و مورد قبول بود آشوب زمان و بدینی نسبت به اوضاع و چگونگی‌های جنگ‌های فراوان و اختلافات فاحش طبقاتی موجبی شد که مردمان چنگ به دامان اساطیر و افسانه‌ها و دیانت بروزند. همین‌وقت نیز از جمله‌این مردمان بود و سرودهایش فصلی نوین در اساطیر بازگشود که از لحاظ پیش و تحلیل نسبی ارزشمند می‌باشد. ازدواثری که ازوی به جای مانده، می‌توان در برآرde او قضاوت کرد. البته از این دوازه منظومه‌گارها و روزها Erga cai hemerai کمتر مورد نظر ماست، چون از دیدگاه بحث موردنظر، آن‌چه که اهمیتی دارد منظومه‌نسب نامه‌بی درباره خدایان به نام ته‌اوگونی یا⁵⁴ Theogonia یا «ولادت خدایان»، و چنان که

53- GARDINER Athletics of the Ancient World

۵۴- پوسانی پاس Pausanias چنان که در تاریخ خود تذکر می‌دهد واز آن برمی‌آید، به این مطلب اشاره می‌کند که برخی ازادبای بویوتی یا Boiotia که در قرن دوم میلادی زندگی می‌کردند، منظومه ته‌اوگونی یا را از همیود نمی‌دانستند، لیکن به یقین و بی‌شك می‌توان اطمینان داشت که این منظومه متعلق به خود شاعر می‌باشد و جمله محققان باستان به این امر اعتراف دارند: - نگاه کنید به کتاب فوق [53] از گاردنر

از نامش برمی آید حاوی افسانه واساطیر است .^{۵۰}

در منظومه « کارها و روزها » برای اثبات گفته های خود که جنبه ارشاد دارد ، گاه گاه از افسانه ها واساطیر به نحو بسیار دلکشی سخن می گوید ، که از آن جمله است افسانه پان دورا *Pendora* و حکایت « باز و بلبل *Ainos* ». کارها و روزها به طور کلی از لحاظ مطالب به چهار بخش قسمت می شود : اول پندنامه بی به برادر که هر ش پرسه یوس *perseus* دوم قواعد و روش هایی درباره کشاورزی و دریانوردی ، سوم دستورات اخلاقی و دینی ، چهارم تقویمی از روزهای سعد و نحس .

همانسان که گفته شد ، قسمت نخست شامل پند ها و اندرزهایی است همراه با تمثیلات و حکایاتی درباره ارزش انسانیت و نیکی . در همین قسمت است که شاعر افسانه مشهور و کنایه آمیز پان دورا *pandora*^{۵۱} را به شکل عالی می سراید و اصل

جلد اول و :

PAUSANIAS Description of Greece

۵۵ - دو منظومه *Theogonia* و *Erga Cai Hemerai* که از همیوود باقی مانده ، به احتمال قطعاتی از آن ، هم چون بسیاری از آثار کهن و متن های باستان از میان رفته و به دست ما باز نرسیده است . ازدوازهایی که این زمان موجود است برمی آید که کامل نیستند از این دو منظومه یکی ۸۲۸ سطر و دیگری ۱۰۲۲ سطر در دست است .

از آثار گم شده و از میان رفته همیوود ، قطعاتی از یک منظومه نجومی نیز به دست آمده است که در آن صورت های مهم فلکی را شرح می دهد و در ضمن نام بری از آن ها افسانه ها و اسطوره های مربوط به هر یک را نیز بیان می دارد

۵۶ - افسانه پان دورا که وابستگی به داستان اساطیری پرومیه ته یوس دارد ، در بند های آینده مورد تفسیر و پژوهش قرار گرفته است ، بدان *Prometheus* بند نگاه کنید .

آن مبتنی است بر اصل شر و بدی و این که رنج و زحمت از ضروریات زندگانی است. آنچه در این قسمت مهم و بسیار جالب توجه است، داستان تمثیلی ادوار جهانی است از ابتدا تازمان خود سراینده که مشتمل است پر پنجم دوران : دوران طلا، که بشر در آن دوران قرین صلح و آرامش و آسایش زندگانی بوده است؛ دوران دوم دوران نقره که دورانی بوده اند کی پست تراز دوره طلا؛ دوران سوم دوره مفرغ، چهارمین دوران، دورانی بوده که خدایان قهرمانانی را آفریدند تادر ترویا Troia به جنگند و عصر هومه روی را به وجود آورند؛ و سرانجام واپسین دوران، یا پنجمین دوره، دوران هردم آهنهای بود که اشاره‌یی است از عصر خود هله‌سی یودوس که به تلخی بسیار از آن یاد می‌کند^{۵۷}

قسمت‌های دیگر کتاب فوق قواعد و روش‌ها و دستورهایی است جهت کشاورزی و دریانوردی که جملگی باشیوه‌یی خاص سروده شده و ممتمنی است از خرافات و اوهامی درباره دریا گردی و بذر کاری. آنچه که در این قسمت‌ها جالب توجه و در خوراهیت می‌باشد، ریختن آب یا شراب بر خاک است که در ادبیات و تصوف اسلامی، به ویژه ادب و عرفان پارسی سابقه‌یی وسیع و ریشه دار دارد، و اشاره‌یی متقدم از آن را در گفتار هله‌سی یودوس بازمی‌یابیم.^{۵۸}

۵۷— نگاه کنید به بخش‌های آینده، تحت عنوان — افسانه‌های آفرینش.

۵۸— درباره این موضوع بایستی به «تاریخ تصوف جهانی» رجوع کرد. البته علل

این امر، یعنی قثار و فرودیزی آب و شراب بر خاک و مزار مردگان، و یا درجهان باستان برای هدیه‌خدايان ریشه‌هایی جالب توجه دارد و اینک گفتار شاعر انوزیبای هله‌سی یودوس را می‌آوریم —

و که چه زیبا و جان بخش است به آن هنگامی که من در پناه تخته سنگ‌کسا یه‌گستری به فراغت شراب مستی بخش بیل بیس *Bilbis* ولخته‌یی از ماست و شیر بزان؛ گوشت

در منظومه **ته او گونی** یا می باشد که شاعر سخت به اساطیر و افسانه های خدایان و قهرمانان توجه کرده و طرحی درباره دگر پرداختن آنها ارائه می کند . هرگاه به تقسیم ادوار اساطیری و نحوه های آن که در بنده های گذشته از آن های ابد رفت توجه نماییم - به این شیوه توجیه و تفسیر ، و یا این روش بینش بهتر آشنایی خواهیم یافت . این منظومه را دنباله یی نیز بوده است که شامل شرح حال و فهرستی از زنان پهلوان و جنگاور بوده که خنیا گران و سرود خوانان به هنگام ترنم به شیوه یی خاص از آنان یادمی کرده اند . به آن گونه که بر می آید ، این زنان بر جسته گانی بوده اند که حلقة اتصالی میان عالم خدایان و جهان بشری به شمار می رفته اند ، و جمله پهلوانان و قهرمانانی که بعدها از آنان یادشده ^۱ فرزندان همین یل زنان بوده اند . به هر انجام پس از آن که درباره سلسله نسب خدایان و شجره های هم بهم و پیچ در پیچ پدران و نیا گانشان سخن می رود ، لازم می آید تا این زنان پهلوان معشوقگان خدایان قرار گیرند و این مبحث آدمی را به این اندیشه و امیدارد که درین فان کهن روشه مبتنی بر سیستم مادرشاهی *Matriarchate* وجود داشته است و اصولاً خدایان مورد پرسش آن مردمان کهن نیز ماده خدایانی بوده اند که روشه یی شرقی را شامل می شده اند .

پروردۀ گاو و بزغاله در پیش داشته باشم . بدان زمان مرا چنان خوشی است که چون از خوردن آسودگی گیرم ، به سایه روی به سوی نسیم شمالی کنم و شراب درخشان به نوشم ، واژ چشمۀ سار پیوسته روانی که سرخوشنۀ جاذی است ، سه بار آب برخاک افشار نام بعنوان هدیۀ خدایان ، و در چهارمین بار شراب شارکنم .

۱۱- چگونگی و روش توجیهی اساطیر

مسایل نودر «نه او گوئی با»، نخستین مورد بحث پریان الهام بخش، آفرینش جهان دزاش خدابان، الهام پریان و پادختران زمادوس، وصف پریان، زایش جهان و خدابان، ماده اولیه، خدای زمین، خدای آسمان، خدابان کوهها و دریاها، فلسفه در شعر سراینده، توجیه فلسفی عالم و خدابان، ویژگی اساطیر همسی بودوس، پیدایش تی تان‌ها، برآفگنده شدن و به قدرت رسیدن آنان، قتل خدای آسمان و جنبه‌های تغییلی آن، کرونوس خدای خدابان، زمادوس و کارهای او

گفته شد که تفسیر و یا بازگویی همسی بودوس از اساطیر، مبحثی است جالب توجه - چون نقطه تحولی است انسانی از افسانه‌های خدابان و پهلوانان و بشرها، شاعر نخست ازموزها [موسای «ها» *Mousai*] یا پریان الهام بخش سخن می‌گوید و از اساطیری درباره آنان یاد کردی می‌کند، و این مسئله نیز به حق انجام می‌شود، چون همین پریان الهام بخش بودند که برای نخست بار روح شعر را در کالبدش دمیدند^{۵۹} برای توجیه عمومیت و عطف توجه بسیاری که در یونان باستان نسبت به اساطیر به عمل می‌آمد، بایستی به این اصل توجه داشت که یونانیان کهن ذهن‌شان بالاساطیر

۵۹- مکان نخستین این پریان الهام بخش یاموزها، بنا بر روایات اساطیری کوه هله‌لی کون *Helikon* بوده است و افسانه‌های بسیاری درباره این کوه وجود دارد. در شمال این کوه شهر قس پی‌یای *Thespiae* که با ته‌بای درستیز و کش مکش بود، قرار دارد، و به موجب روایات اساطیری در چشمی نزدیک آن، نارسکی سوس *Narkissos* [نارسیس] تصویر خود و یا خواهر محبوش را در آب شفاف آن دید

PAUSANIAS Description of Greece

بنابر روایتی دیگر، هنگامی که اسب بالدار په گاسوس *Pegasos* پا بر زمین کوفت و به آسمان نزول کرد، در اثر اضطرالاک سم اسب و سنگ، از زمین چشمۀ هی پوک رنۀ *Hippokrene* جاری شد که موضوع اشعار ذیبای گیتس *Keates* قرار گرفت
STRABON Geography

پرورش می‌یافتد و اسطوره‌ها را به طور کلی جدا و تنهی از حقیقت و نفس واقعیت نمی‌پنداشتند و همین اصل بود که مبنای سروده‌ها و تفسیرهای بسیاری را فراهم آورد. برای این‌چنین مردمی که فکر شان بالاساطیر پرورش یافته بود طبعاً والزاماً سلسله نسب خدایان و موضوع آفرینش جهان با یکدیگر پیوند و ارتباطی خاص داشت، هم چنان که این موضوع میان اقوام و مللی دیگر نیز جنبه‌یی اختلاط آمیز داشت. به هر انجام‌هه‌سی بودوس شاعر نیز دست به انجام چنین کاری زدونس نامه‌یی برای خدایان نگاشت و این عمل او کاری بود ضروری، چون به گفته دورانت Durant، همان گونه که تاریخ از نسب نامه شاهان بی نیاز نیست، دین نیز نیازمند نسب نامه خدایان است. تجسسین موضوعی که مورد سرایش شاعر قرار گرفت، پریان الهام بخش و نه گانه بودند که در مجاورت او در کوه هله‌لی کون استقرار داشتند. سراینده خود در باره چگونگی مورد الهام قرار گرفتن، از جانب پریان چنین می‌گوید: «دختران ذه‌اووس Zeus بزرگ بهمن نیز و بخشیدند و عصایی از نهال جوان زیتون هدیه‌امدادند که چیزی بس شگفت بود اور من دمی آسمانی دمیدند و به این وسیله الهام و بر گزیده شدم تا حوارث گذشته روزگاران و واقعات آینده جهان را زبانزد سازم.» آن گاه وی با نیروی تخیل خود، در حالی که پریان محبوبش را به عیان مشاهده می‌کند، چنین وصف شان می‌نماید که در دامنه کوه هله‌لی کون با پاهای کوچک و لطیف شان پای کوبی کرده و اندام‌هوس انگیزشان را در چشم‌ههی پوکر نه می‌شویند.

از آن پس به داستان و چگونگی زایش جهان می‌پردازد، زایش نه آفرینش - و این در حقیقت یکی از نکات مهم‌ته او گونی یا با نسب نامه اساطیری خدایان می‌باشد. داستان آفرینش در کادر این اساطیر بازآدشدن خدایان از یکدیگر شروع می‌شود، و این امر تابدان‌جا جریان و ادامه دارد که در کوه او لوموس Olympus [آلمسپ] جای برای خدایان تنگ می‌شود. روش تفسیری هله‌سی بودوس به فلسفه‌پیش‌رفته‌یی مانند است و

این امر در بعضی از قسمت‌های سروده‌هایش عیان می‌گردد. در ابتدا، که نه خدایانی وجود داشتند و نه مردمان و نه فرشتگان و نیمه خدایانی؛ خدایی وجود داشت بی‌تعین که خااووس *Chaus* نامیده می‌شد. از آن پس خدای زمین، یعنی گایا *Gaia* که پناهگاه استوار وایمنی بخش جمله‌موجودات گردید، پدید آمد. آن گاه خداوند گارزیرین، یعنی تار تاروس و پس از آن اروس *Eros* خدای عشق و زیبایترین خدایان، پیدایی گرفتند. خدای تاریکی و شب به نام اره بوس *Erebos* از خااووس زاده شد و خدای اثیر و روشنایی و روز نیز از اره بوس متولد گردید. خداوند گارزمین [= گایا] خدای کوه‌ها و آسمان، یعنی اورانوس *Ouranos* را زایید و از نزدیکی و قرابت آن دو، خدای دریا به نام او که آнос *Okenaos* [اوکیانوس] متولد گردید.

هله‌سی یودوس فیلسوفی است که به زبان شعر مفاهیم انتزاعی خدایان را به وسیله اساطیر بیان داشته است. حال او خود در این باره چه نظراتی داشته و آیا این که اساطیر را وسیله‌یی قرارداده برای گفتارهایی در رمز و کنایه از تکوین جهان و خدایان، برها پوشیده است— لیکن خود می‌توانیم مفاهیمی را از فلسفه شاعرانه‌وی استخراج نماییم: مقصود و منظور سر اینده از زاده شدن خدایان از یکدیگر در واقع چیزی جز بیان این مقصود نیست که جهان در آغاز عبارت از ماده‌یی بی‌تعین و نامشخص بوده است، آن گاه از پس و بطن این ماده بی‌تعین و یا به گفته سر اینده خااووس، زمین و جلوه گاههای آن— واز آن پس شب و روز و دریاها و آسمان پدید آمدند. علت و عامل این پیدایش نیز نوعی شوق و یاخواست شوق آمیز بوده است^{۶۰}

۶۰- شخص پخشیدن خدایان و افزوده نمودن معانی بی‌انتزاعی بدانان که در شعر

هله‌سی یودوس به نظر می‌آید، در حقیقت شکل نخستین فلسفه است که بعدها به احتمال قوی از نظرات او اخذ شد و بیان این گونه مفاهیم در کادر نظم و شعر که به وسیله شاعر فوق انجام شد، همان کاری است که بعدها شاعری دیگر در سیسیل [Sikelia] سی‌کدلی یا [به نام

اساطیری که همه‌سی یودوس در قالب شعر بیان می‌دارد، دارای ویژگی‌هایی هستند که جنبه‌یی خاص بدانان می‌بخشد. این اساطیر سرشارند از اعمال و افعالی شکرف که مباینتی بسیار باقوانین اخلاقی دارند. دنیا روابط جنسی بسیار گستاخانه، و اعمال خدایان بسی شنیع دور از ادب و اخلاق خدایگانی است. داستان تی تان Titan‌ها، یا نخستین خدایان و اساطیری در باره آنان یکی از فصول حماسه زرین اساطیری شاعر است. از آمیزش آسمان و زمین است که تی تان‌ها، یعنی این موجودات عجیب و رعب آور پدیده‌ی آیند، موجوداتی که برخی شان دارای پنجاه سرو سددست بودند. اما این موجودات نخستین چون مورد حمایت و مهر اورانوس خدای آسمان‌ها قرار نگرفتند، ناچار به جهان زیرین یا وادی تارتاروس Tartaros افگنده شدند. لیکن خدای زمین [= گایا Gaia] که از این کار اورانوس ناشادمان و ناراضی بود به تحریک تی تان‌ها دست یازی کرد و بدانان پیشنهاد کرد تا پدر خود را به کشنند. یکی از آنان به نام کرونوس Kronos انجام این مهم را پذیره شد و پدر را به قتل رسانید. زمین که از این امر بسیار شادمان و سرخوش بود، کرونوس را در مکانی پنهان ساخت و داسی را که دنداوهای آن سوراخ بود به او سپرد و روشی را که بایستی پیش گیرد به او الهام کرد. آن گاه خدای آسمان پهناور، خدای شب را نزد زمین برد، و خود که مشتاق عشق و رزی بود، زمین را به آغوش گرفت، کرونوس چون

امپهڈوکلس Empedokles انجام داد:

MILSSON, M : History of Greek Religion

ویژگی و تشخص یافتن این نوع اندیشه‌های لاهوتی با درفلسفه ایونیان به وضوح می‌توان مشاهده نمود. در واقع این داستان‌ها و ایطوره‌ها که رنگی کامل نمایان از عالم لاهوت داشت تأثیر عمیقی بر جکیمان ای یونی یا Ionia بخشید و سرمنشأ حکمت طبیعی آنان گشت.

این امر بهدید به خشم آمده و پدر را اخته کرد^{۶۱} و عضله را بدریا افگند. از قطره های خونی که بر زمین پاشیده شد، خدایان کیفر را متوالشند، ^{۶۲} و از کفی که گرد عضله قطع شده به روی دریا پدید آمد آفرودیته Aphrodite الاهه عشق و زیبایی پیدایی یافت^{۶۳}

بدین گونه بود که تی تان‌ها دوباره مقام خدایی را به دست آورد و در او لومپوس مستقر شدند. خدای آسمان را بر افگنده و سرخونوس را به جایش بر نشاندند سرخونوس نیز در این مقام با حواهرش ره یا Rheia زناشویی کرد.^{۶۴} در احوال «سرخونوس» پدر و مادرش چنین پیش گویی کرده بودند که وی سرانجام به دست یکی از فرزندانش سرنگون خواهد شد، و به همین جهت «سرخونوس» برای جلوگیری از وقوع تقدیر پیش بینی شده، جمله فرزندانی را که به بار می‌آورد؛ می‌بلغید.^{۶۵} اما برای تحقق سرنوشت یکی از فرزندان وی که زهاؤس نام داشت و مادرش ره یا بود در نهان به وسیله مادرش مورد مواظبت قرار گرفت. هنگامی که زهاؤس به جوانی رسید، سرخونوس را بر افگنده و اورا مجبور ساخت تا فرزندان خویش را که بلعیده بود از شکم خود بیرون راند و بدین نحو بود که «زهاؤس» تی تان‌ها را به قدرت رسانید.

این است روش به وجود آمدن وزایش خدایان و نحوه بی که سراینده در باره اساطیر و توجیه و تفسیر شان به کار برده است و براین مبنای است که منظومه ارزشمند تهاؤ^{۶۶} گونی یا تکوین یافته

۶۱- موارد فوق از لحاظ دانش روان کاوی [پسی کانالیز Psychoanalyse] بسیار ارزشمند و مورد استفاده است. برای آگاهی‌هایی درباره چکونگی تفسیرهای پسی کانالی تیکی و موضوع هایی هم چون موارد فوق به قسمت های مربوطه در کتاب «اصول روانکاوی» ترجمه نگارنده رجوع کنید

در اینجا آنچه که قابل تذکر است، مطالبی است ابداعی که همسی یودوس بدانان اشاره کرده است. برخی از افسانه‌هایی را که شاعر در منظومه‌خود شرح داده، هموهروس نیز با اندکی اختلاف و یا مختصر تر در سروده‌های خویش آورده است. اما بسیاری نیز هست که قبل از سراینده در جریان تاریخ اشاره بیی بدان‌هانشده است و شاید این موارد قسمت‌هایی باشد که زایدۀ تخیل بارور و سرشار شاعر بوده باشد. از جانبی دیگر نوعی شدید از فساد اخلاقی خدايان است که قبل از آن، بدان گونه‌سابقه نداشته است، و نسبت‌این گونه فساد اخلاقی به سرنشینان «اولوم‌پوس» به احتمال قوی در دوران تکامل اخلاق در جامعه و رواج نقدهای فلسفی تکوین یافته باشد، و یا بر این‌که به‌وسیله نیروی تخیل و بیانش تیره شاعر جعل شده باشند.

۱۳ - پر ومه ته یوس

وابستگی افسانه پان دورا و اسطوره‌هایی درباره پر ومه ته یوس، اساس ابداعی اساطیر همسی یودوس، چگونگی پیدایش افسانه پان دورا و دخالت عقاید شخصی شاعر، بدینی بدنان، نبرد تان‌ها بازه‌اوی و مغلوب شدن آنان، سرنوشت چهار تان بزرگ، نیرنگ‌های پر ومه ته یوس، شورای خدايان و آدمیان، خلقت نخستین آدم، اختلاف پر ومه و زه‌اوی، دزدیدن آتش خدايان، خشم زه‌اوی

افسانه پان دورا Pandora و اسطوره پر ومه ته یوس آتش آور، یا خدا بی که یار و یاور بشرها بود و به همین جهت نیز مورد شکنجه های بسیاری قرار گرفت، یکی از بهترین فصول سرودهای همسی یودوس می باشد. دید شاعر در این قسمت است که عقاید و روش تفسیری وی را روش‌هایی کنمد و به اساطیر رونقی بخشیده و تحولی در عقاید و افکار ایجاد می نماید. تفوذ و تأثیری که از این موارد در فلسفه‌های بعدی و ادیان و مذاهب متاخر پیدا گشته بسیار جالب توجه می باشد و حالتی شگرف و بهتی شگفت در خواننده نسبت به ذهن خلاق و تجیل عجیب سراینده پیدایی می یابد.

در افسانه پان دورا عقاید شخصی شاعر در باره‌زن، که همراه با بدینی است قابل ملاحظه می‌باشد و لازم است تا این بدینی را در شکل گرفتن افسانه فوق‌ذی‌دخل دانست. همان گونه که در بند گذشته اشاره کردیم، شاعر از دورانی طلایی سخن‌می‌گوید که عده زنان پهلوان نسبت به مردان قهرمان فزونی داشته و اکثر خدایان از جنس زن بوده‌اند. اما این قضاوتی است در باره گذشته و شمول آن بر زمان حال گسترش ندارد. چون سراینده در این هنگام از زن باحالتی کینه‌توزانه سخن گفته و گفته‌هایش با سرزنش های تلخی همراه است و بیشتر، بلکه جملگی زشتی‌ها و کارهای بد جهان را به پان دورا نسبت می‌دهد.

افسانه پان دورا ای زیباستگی و پیوندی دارد با اسطوره پرومده‌تیوس و اساطیری در باره او، و در واقع اعمال خیر خواهانه «پرومده‌تیوس» برای آدمیان است که منجر به حشم خدایان و سرانجام آفرینش زن می‌شود.

در واقع ابتدای افسانه‌های خدایان یا اساطیر یونانی با شورش و عصیان‌تی تان هاشروع‌می‌شود، عصیان و شورشی که در برابر خدایان اولوم‌پوس انجام می‌گردد. تی تان ها نخستین دسته‌خدايان بودند که با قدرت فرمان روایی می‌کردند، لیکن بعد از آن دسته نیر و مندتری از خدایان بهره‌بری زه‌اووس تی تان‌ها را مغلوب نموده و خود به خدایی دست یافتند. البته در این جای گزینی و فعل و افعال تی تان‌ها که حاضر به تسلیم نبودند، جملگی منکوب و مقهور و مقتول زه‌اووس دست نشاند گاش گشته‌اند. بزرگ وریس تی تان‌ها پاپت نام داشت که از سکلیمن دختر اقیانوس چهار پسر داشت. زه‌اووس به تدریج به نابودی این چهار پسر پرداخت. نخست منو تیوس را روانه ارب یا دیار خاموشی و ظلمت کرد تا جاودانگی در آن دیار یابد. آن گاه دومین را که اطلس نام داشت محکوم بدان کرد که به انتقامی دنیا، یعنی، کوهستان اطلس که در شمال مراکش و نزدیک جبل الطارق بود رفته و کرۀ زمین را تا ابد بردوش

خودنگاه دارد، سوهین که اینی همه نامیده می‌شد چون تقصیری چندان نداشت
مدتی از خشم زه او س درامان ماند، اما او نیز بعدها به مکافاتی گرفتار آمد

[Prométhée] پرمته‌تیوس از این چهار تن، تنها یک نفر، یعنی پرمته‌تیوس مجازات نشد چون او با دور اندیشی و مال بینی بی که داشت از آغاز نبرد خود را کمار کشید تا به موقع به طرف غالب به پیوند. هنگامی که شکست و درهم پاشید گی تیتان‌ها در جریان نبرد برایش آشکار گشت، خود را به زه او س نزدیک کرده و جانب وی را گرفت. به همین جهت «زه او س» نیز مقدمش را گرامی داشته و در اولوم پوس که مقر خدایان بود جایش داد. لیکن پرمته‌تیوس از این امر و مقام راضی نبود وزندگی پر عیش و نوش خدایان و شرکت در آن را خوش نمی‌داشت و کینه‌یی عمیق در دلش استوار بود و به دنبال موقعیت و زمانی بود تا عصیان ورزد و این سلطه و حاکمیت جبارانه را برآورد آزاد. سرانجام راهی برای انتقام جویی پیدا نمود که بس خطرناک بود دولتمه‌یی جبران ناپذیر به خدایان وارد آورد و سلطه آنان را دست خوش تزلزل می‌کرد. وی تصمیم گرفت تا علم و دانش خدایان را درزدیده و به آدمیان بیاموزد تا آنان را رقیب خدایان نموده و بدین وسیله از اطاعت و تسلیم بازشان دارد.

موافق با ساطیر و افسانه‌های درباره پرمته، وی سازنده نوع بشر شناخته شده است. مطابق با روایاتی در این باره، وی بادست یاری و کمک زمین و دریا؛ یعنی با کمک آب و خاک اولین انسان را که بعدها در مشرق زمین آدم نامیده شد، سازنده‌گی کرد. طبق روایتی دیگر وی با شکهای چشم خود گل اولین انسان را به سرشت^{۶۲} و هنگامی

۶۲ - پوزانی یاس ادعا کرده است که در منطقه فو سید بازمانده‌های گلی را که پرمته‌تیوس برای ساختن نخستین آدم به کار برده بوده است عیناً مشاهده نموده و حتا موافق با ادعای این تاریخ نگار، وی بوی لبومی را نیز که پرمته‌تیوس شیره‌آن را بر

که گل سر شته و قالب گرفته شد آته نا Athena دختر خدای خدا یان در او دم جنبش و حر کت دمید و به این گونه دارای روح و جان شد.

در آغاز میان خدا یان و آدمیان صمیمیت و بیکرنگی کاملی برقرار بود، لیکن سرانجام این یگانگی بر هم خورد، چون خدا یان تصمیم گرفتند که نسبت به آدمیان سلطه ورزیده و بدانان تحکم کنند. برای رفع اختلافات خدا یان و آدمیان ناچار از انقاد مجلس شورا شدند تا در آن حدود مال و قدرت و اختیار خدا یان و انسان‌ها شناخته و آشکار شود. شروع بحث و شورا زرقانی آغاز شد و موضوع این بود که قربانیانی که نثار خدا یان می‌شد چگونه باستی سهم بندی و قسمت شود. انجام این امر از جانب خدای خدا یان به پرورده‌ته یوس که مورد اعتماد جمله خدا یان بودوا گذار شد. پس پرورده‌ته یوس گاوی عظیم را به عنوان نماینده کلیه قربانی‌ها کشت و پوستش را بدرآورده و استخوان‌ها را از گوشت‌ها جدا کرد. آن گاه استخوان‌هارا تمیز نموده و جلایی سرشار از روغن بدان‌ها بزرد. پس استخوان‌های جلازده و شفاف راسویی، و گوشت‌ها را که پوست خونین و کثیف بر آن‌ها برافتد بود درسویی دیگر نهاد تا نخست خدای خدا یان یعنی زه او سهم خود را انتخاب نموده و حصة باقی مانده نیز سهم آده یان گردد. «زه او س» فریب ظاهر و جلا و شفاقت استخوان‌ها را خورد. پس آن‌ها را به عنوان نیمه سهم خدا یان قبول کرد. اما هنگاهی که از نیر نگ و فریب پروره آگاهی یافت در خشمی بس عجیب فروردست، امادیگر کار از کار گذشته و فریب بر او سایه انداخته بود. خدای خدا یان برای تسکین خشم و غضب شش تصمیم گرفت تا با آدمیان درافتند. پس برای این منظور آتش حیات جاودانی را لزوح آدمیان بیرون کشیده و آن جاودانان را به صورت موجوداتی فنا پذیر و هیر نده هستخ کرد. اماده این مورد نیز پروره‌ته یوس

گل افشا نده بوده، استشمام نموده است.

بهیاری آدمیان شتافت و محرمانه به جزیره لمنوس شتافته و شعله‌بی از آتش خدایان را که در کوره آهنگری هه‌فایس توس می‌سوخت دزدیده و به آدمیان داد، و به این ترتیب بود که آدمیان را از خرد و داشت خدایان برخوردار گردانید.

زه‌اویس بار دیگر ناظر عصیان و سرکشی پرومته گشت و نایره خشم بسی فزونی گرفت. وی مشاهده می‌کرد که نقشه‌ها بش به وسیله دست یارش خنثامی گردد، پس این بار دست به تمهیدی یازید که یکی از دلکش‌ترین فضول اساطیری جهان است و آن آفرینش زن، به خاطر مجازات و مکافات آدمیان است.

۱۳- آفرینش زن

فرمان خدای خدایان، آفرینشی برای تسکین خشم، هه‌فایس توس مأمور ساخت، هداهای آنهنای و هرمس و آفروندی‌ته، نقش و کارپیک خدایان، پیدایش زن، پان دورا هستی می‌گیرد، پان دورا هدیه‌بی از جانب «زه‌اویس» به «ایپی‌مه‌ته یوس»، جمعیه پان دورا، کسترنس رنج و بلا به وسیله زن

پس زه‌اویس فرمان داد تا خدایان دست اندر کار آفرینش شوند، آفرینشی که خشم اورا تسکین بخشد و آدمیان را بر حرمان ورنج اندرسازد. برای انجام این چنین کاری هه‌فایس توس **Hehpaistos** را مأمور ساخت تافوراً از آمیزش آب و خاک پیکره بسیار زیبا به سان پیکر و چهره خدایان بسازد و صدایی جذاب و لطف انگیز و نیرویی پر توان بدان به بخشد. آنهنای **Athenai** مأمور شد تا بد و با فندگی بیاموزد و آفروندی‌ته نیز بد و لطف وزیبایی و شهوتی بسیار و ناراحتی نا بود کتنده بی بخشد. به هرمس **Hermes** امر فرمود تا ذهنی هم چون ذهن سگان در وجودش و دیعه نهد و اورا لبریز و سرشار از خدوع و فریب و تیر نگ کند. او امر خدای خدایان جمله اجرا شد و پیک خدایان آوازی نافذ در نهاد او نهاد، واو را پان دورا^{۲۳} نام نهاد، چون جمله سر

نشینان اولوم پوس بهوی هدیه‌های داده بودند تا وی بدان وسایل مردان را بیازارد. زه اوس آن گاه پان دورا را به اپی‌مه‌ته‌یوس Epimetheus می‌بخشد. اپی‌مه‌ته‌یوس که از جانب برادرش پرومته‌ته‌یوس فرمان داشت تا هیچ نوع هدیه‌بی را از جانب خدایان نپذیرد، این‌بار چنان مسحور زیبایی و لطف و جذابیت پان دورا می‌شود که تعهد خود را به فراموشی سپرده و تسليم می‌گردد. پان دورا با خود جعبه‌یا سبویی - اسرار آمیز داشت^{۶۳} که محتوی جمله‌زشتی‌ها و دردها و مصائب بود، و براین جعبه سرپوشی نیز قرارداد است که مانع برون رفتن محتویاتش می‌گشت. «پان دورا» به محض وصول به زمین واردواج با «اپی‌مه‌ته‌یوس»، سرپوش را ز جعبه برداشت و به این وسیله تمامی محتویات زشت و درد آور آن سبو میان افراد پسر پراگنده و پخش می‌شود و امید که انتهای جعبه قرار داشت هم چنان بر جایش باقی می‌ماند.^{۶۴}

۶۳- کلمه «پان دورا» در زبان یونانی به معنای «همه هدیه‌ها» می‌باشد.

۶۴- «هنسی‌یودوس»، از این جعبه یا سبونامی نمی‌برد و این معنا و تصریح از قول

گریمال می‌باشد -

GRIMAL PIERRE Dictionnaire de la Mythologie Grecque et Romaine

۶۵- روایتی دیگر نیز در این باره آمده است. اغلب روایات همانند آن چه می‌باشد که در فوق نقل شد اما روایتی دیگر حاکی از آن است که جعبه فوق را پان دورا با خود از آسمان نیاورده بوده، بلکه آن را پرومته‌ته‌یوس خود به برادرش اپی‌مه‌ته‌یوس داده و به وی تصریح نموده بود تا آن را نگذارد، لیکن حس کنگناوی «پان دورا» تحریک شده و آن را گشود برادر گشودن آن ده هزار ذشی و بدی از جعبه به پرواز آمده و زندگی مردم را تلغی و زهر آگین ساختند بدین طریق «زماؤن» زنان را به مردان بخشدید تا مصدر شر و آزار باشند.

۱۴ - خشم خدایان و سرانجام پر ومهته یوس

داستان توفان یونانی، توفان نقش پر ومهته یوس، دنباله خشم خدایان پس از آفرینش پان دورا، فرمان خدایان و شروع توفان، راهنمایی پر ومهته به پرسش برای رهایی از توفان، نوح یونانی، جربان پس از توفان، آفرینش مجدد، بهبند کشیده شدن پر ومهته، رهایی وی به دست هر کول، راه یافتن در حلقة جاودانگان او لوم بوس سرانجام وی

داستان توفان یونانی؛ و از آن پس جان به در بردن زن و مردی از توفان و گسترش دوباره آدمیان به روی زمین نیاز حواشی است که پیوندی مستقیم دارد به اساطیری درباره پر ومهته یوس. و نگهی سرانجام «پر ومهته یوس» و شکنجه هایی که او می بیند از مواردی است که همه سی یودوس به تفصیل از آنها یاد کرده است. پس از آفرینش پان دورا، یعنی پیدایش زن جهت آزار و شکنجه مردان، خشم خدای خدایان فرو نشست و جهت انتقام جویی تصمیم گرفت تا نوع بشر را به نابودی سوق دهد. این عزم و تصمیم از آن روی بود که با وجود این همه مصیبت ها و آلامی که از جانب خدایان جهت انسانها هرعی می گشت، آنان باز سرتسلیم در مقابل اراده خدایان فرو نمی آوردند از این روی زه اوس به زود خانه ها فرمان داد تا طغیان کنند، و در راهها را فرمود تابلا آیند و آسمان را امر کرد که به بارد تا زمین در زیر آب پنهان گردد، – و این همان داستان توفانی است که وقوع آن را میان بسیاری از ملل و حتا قبایل می توان مشاهده نمود.

این بار نیز پر ومهته که هوشیار و مراقب نقشه های خدایان بود، به پسر کمک کرد تا تصمیم خدایان را بی اثر سازد و این اقدام او برایش بسیار گران تمام شد. پر ومهته یوس قبل از توفان به پرسش دوکالی یون^{۱۱} Deucalion و همسروی

۶۶ - دوکالیون Deucalion پسر «پر ومهته یوس»، و کلیمهذه^{۱۲} Clyméné یا

کله لی نو Celaeno می باشد که همسر او پی را Pyrrha، دختر اپیمهذه یوس Pandora، پان دورا Epimetheus

بی را Pyrrha دستور داد تا کشتی مخصوصی به سازند و به هنگام وقوع توفان سرنشین آن شوند تا از مرگ و نیستی رهایی یابند. پس آنان دستور وی را گردان نهاده و زمانی که توفان در گرفت به کشتی بر نشستند. توفان سختی در گرفت و ده روز هم چنان ادامه داشت. سرانجام روزدهم، هنگامی که آرامش نحسین کم کم سایه می‌افگند و آب فرو می‌رفت، کشتی آنان بر قله کوهی فرو نشست، دوکالی یون به محض فرونشستن کشتی، از آن به درآمد، وجهت خدای خدایان، یعنی زه اوس به نیایش و قربانی پرداخت، پس خدای خدایان را رحم آمده و به وی وعده داد که يك خواهش وی را به مرحله انجام درآورد. «دوکالی یون» نیز تقاضا کرد که نوع بشر دگرباره به وجود آید، و «زه اوس» نیز ناچار از موافق شد. به شکلی که ملاحظه می‌شد، این نیز از پیروزی‌های بشر یا «پرومته تهیوس» بر خدایان بود.

از آن پس دگرباره حالت و دوران صلح و سلم میان خدایان و آدمیان برقرار شد، اما این بار تقاوی بزرگ در این صلح و سازش به نفع مردم وجود داشت و آن این بود که آن حالت اطاعت محض و انقياد صرف دیگر از جانب آدمیان در مورد خدایان وجود نداشت، و انسان‌ها با تمام گرفتاری‌های ناشی از وجود زن و

زه اوس در «عهد مفرغ»، تصمیم به برانداختن نوع بشر گرفت، این زن و شوهر به راهنمایی «پرومته یوس»، سفینه‌بی ساخته و از هلاکت توفان گریختند. آن‌گاه خدای خدایان هرمس Hermes را نزد آنان گسیل داشت تا آرزویی کنند و آن آرزو بسرآورده گردد. پس «دوکالی یون»، تقاضا کرد که نوع بشر دگرباره به وجود آید، زه اوس پیام فرستاد تا هر کدام سنگ‌هایی به زمین پرتاب کنند، آنان نیز چنان کردند و از سنگ‌های «پی را» زنانی، و از سنگ‌های «دوکالی یون»، مردانی به وجود آمدند. بدین ترتیب پس از یک انهدام، بار دیگر انسانیانی به روی زمین پدید آمده و زندگی کردند.

زشتی‌ها و شامت‌ها و بدی‌هایی که جعبه‌پان دورا برایشان ایجاد کرده بود، پاس خدایان را نمی‌داشتند که ملک‌های «پر ومه ته یوس» دوست و خیر خواه بشر بدانان قدرت خیره‌سری واستقلال عطا کرده بود، و به همین جهت زه اوس خدای خدایان کارهای وی را به نسیان نسپرد و تصمیم گرفت انتقامی سخت و مدهش از او باز گیرد. پس به فرمان او همه‌فایس توں و چند تن از خدایان دیگر هاموریت یافند تا دستگیرش سازند، خدای صنعت و آهنگری و خدایانی دیگر بر حسب فرمان خدای خدایان، پر ومه ته یوس را دستگیر ساخته و به زنجیر کشیدند، آن گاه زه اوس فرمود تادر کوه بلندی واقع در قفقاز به تخته سنگی عظیم بر بندندش. «زه اوس» که سخت در آتش انتقامی گذاشت، عقاوی بسیار مهیب و در زده خوی را مأموریت داد تا هر صبح گاه بدان کوه رفته و سینه‌وی راشکافته و از جگر پرهته غذا سازد، اما هر شب هنگام جگر وی به محل نخستینش بازمی گشت و این شکنجه‌هم چنان ادامه می‌یافت. با تمام این احوال، قهرمان به بندشده و اسیر شکنجه‌دیده از عصیان و شورش خود دست بازنمی کشید و حاضر نمی گشت تادر بر ابر خدای خدایان زبان به عذر تقسیر گشوده و طلب آزادی نماید و همواره پیکه‌های خدای خدایان را که نزدش آمده و پیام وی را به اومی رسانیدند که در صورت اظهار ندامت و پیشیمانی آزاد گردد، به ناسزا و بد گویی گرفته و نسبت به «زه اوس» دشنامها می‌فرستاد، و تهدیدهایی کرد که در صورت آزادی، اور از تخت خدایی پایین کشیده و انتقامش را بازخواهد گرفت. با این وضع و گستاخی، زه اوس سخت از خشم رنج می‌برد، لیکن توانایی نداشت تا اورا نابود گرده و از میان بردارد، چون «پر ومه ته یوس» از رازی متعلق به وی آگاهی داشت که او خود واقف بدان نبود – و می‌ترسید که در صورت نابود کردن قهرمان زنجیر شده خود نیز معدوم گردد.

سرانجام خدای خدایان در بر این قهرمان بند کشیده سرتسلیم فرود آورد و

محرمانه به ههراکلس Herakles [--- هر کول] فرمان داد تاعقاب را با تیری به ههلاکت رساند و «ههراکلس» نیز چنین نمود و بدین شکل بود که پر ومهه ته یوس از بنداسارت و شکنجه رهایی یافت ^{۱۷} آن گاه در ازای این کار رازی را که بذند گانی و جاودانگی خدای خدایان و استنگی داشت فاش نمود این راز چنین بود که پسری که از زه اویس و ته تیس Thetis به وجود می آمد، قدرتی بیش از پدر به دست آورده وجای پدر رامی گرفت «زه اویس» که مدتی بود عاشق «ته تیس» یکی از زنان خاک شین بود، دست از عشق خود نسبت به اوی کشیده و اوی را به همسری یکی از مردم زمین به نام یلناس در آورد و به این ترتیب از وقوع حادثه بی که منجر به تزلزل مقامش می گشت جلوگیری نمود لیکن پس از این ماجراهای بازموائعی در کار بود تا «پر ومهه ته یوس» مقام خدایی

۶۷ - روایاتی که در این باب در اساطیر یونانی آمده، چند گونه است. روایت فوق مبنی بر آن بود که زه اویس به ههراکلس فرمان داد تاعقاب را با تیرزده و پر ومهه یوس را آزاد نماید. لیکن روایتی دیگر براین پایه است که هر کول بدون آن که مأموریتی داشته باشد، خود عقاب را از پای درانداخته و قهرمان بند کشیده را رهایی بخشیده است. «زه اویس» سوگند یاد کرده بود که هیچ گاه پر ومهه را از بند رهایی نه بخشد، لیکن خود از این امر پشیمان بود، و به همین جهت هنگامی که «ههراکلس» پر ومهه را آزادی بخشید قلبی از این عمل قهرمانانه فرزندش مسرور گشت آن گاه خدای خدایان برای حفظ سوگندش پر ومهه یوس را بر آن داشت تا انگشتی را که از فولاد همان زنجیر و یک قطعه از همان تخته سنگی که در قفقاز بدان بسته شده بود، همواره به دست کند. البته چون تمایل قلبی به آزادی پر ومهه بوده است، این هردو روایت را که در اصل نزدیکی و قرابتی باهم دارند می توان یکی پنداشت، مبنی بر آن که مستقیم و یا غیرمستقیم تمهد آزادی به دست خود خدای خدایان بوده است.

خودرا بازیا بد چون خدایان اعلام داشتند که پر و مته حق ورود به اولوم بوس، یعنی مقر خدایان جاودانه را ندارد تا هنگامی که یکی از خدایان یا نیمه خدایان حاضر شود زندگی جاوید خودرا بدو واگذارد از قضا در همان هنگام کی رون Kiron یکی از ساتورها که به وسیله تیری از جانب هله راکلس مجروح شده بود و مطمئن بود که از درد این زخم باستی تسا ابد رنج برداشت، حاضر شد زندگانی جاوید خودش را به پروهه تهیوس بازدهو خود برای رهایی از درد جان کاه تیر، جان دهد. پس به این ترتیب وی نیز در صفحه جاودانان وارد حلقه خدایان شد، وزه او س که به وسیله پیش گویی وی از خطری بزرگ رهیده بود، از این امر استقبال نمود.

۱۵ - اساطیر اقوام بدوی

چگونگی اساطیر سرخبوستان، سرخبوستان چی بوا، عقا بدیا خوفن در باره نو سازی اساطیر چگونگی اساطیر استرالیا، اساطیر بومیان آروتتا، اساطیری در باره آفرینش، اساطیر بومیان کرانه‌های شمالی استرالیا، بومیان جزیره ماری، افسانه‌های اساطیری در باره آفرینش، تحقیقات و آرای فرازد، نظرانی بدیع درباره تفسیر اساطیر و افسانه‌ها، سیستم گیاهی فرازد، تفسیری از اساطیر و افسانه‌ها، تفسیر یک افسانه، شواهد و آرا، پیوند اساطیر و افسانه‌ها با طبیعت و نباتات، ذهن انسان بدوی و جادوی تقلیدی، شواهدی در این موضوع، تیجه

در قسمت عمده‌یی از این بخش، ناخواسته‌دامنه بحث درباره اساطیر و می‌تو لوزی یا افسانه‌شناسی-به یونان انحصر یافت، و از این امر نیز گزیری نبود، چون در واقع شناخت اصلی و راستینی در مورد اساطیر و افسانه‌ها، بدون در نظر گرفتن نقش عمده یونان و می‌تو لوزی یونانی بی‌ثمر است البته در بنده‌های نخستین این بخش و قسمت هایی دیگر که مسماً مدقیقاً مدار بحث، اساطیر یونانی بود - از لحاظ تطبیقی و مقایسه‌یی از اساطیر و افسانه‌های دینی ملل و اقوام دیگری نیز سخن بهمیان آمد. اما در این

قسمت ، به اختصار و کوتاهی - کوشش می رود تا بحثی فشرده درباره امور کلی می تولوزیکی در کادر اقوام و مللی دیگر به انجام آید .

اس کول سکرافت Schoolcraft در حینی که از ادبیات سرخ پوستان چی پوا Chippewa سخن می گوید از اساطیر و افسانه های شگرف آنان به حیرت و شگفتی فرو می رود . وی متأسف می شود از این که به چه جهت تا آن زمان [۱۸۲۵ م] جهان گردان و سیاحان برای پژوهش و کاوش در این قسمت ها اقدامی ننموده بودند . مطابق با تحقیقات این مردم شناس ، اساطیر و افسانه های سرخ پوستان را می توان به دسته ها و انواع مستقلی تقسیم نمود . تمثیلاتی مشحون از پند و اندرز ، و افسانه هایی جهت تعلیم شجاعت و جسارت ، و قصه هایی برای ابلاغ نوعی فرامین و الهامات مذهبی او اساطیری درباره پهلوانان ویلان قبیله و قوم ، و استورهایی درباره آفرینش و خدایان و پریان ، و افسانه هایی در مورد قدرت های معنوی و پیش گویی های شگفت و ارتباط با مردگان و ارواح سرگردان و شیاطین ذشتی زا - این اساطیر و افسانه هایی کلی را شامل می شود . به طوری که از مطالعه این اساطیر بر می آید ، در نظر گرفتن جنبه هایی برای قیاس و تطبیق بالاساطیری دیگر بسیار جالب توجه می باشد

البته تا این زمان واند کی نزدیک به نیم قرن بعد از آن ، مورخین افسانه ها و اساطیر را در شمار اباظیلی غیرقابل توجه بر می شمردند و حتا حاضر نبودند قسمت هایی از این گونه افسانه ها را نیز که با حقیقت وفق می داد ، مورد دقت و توجه قرار نداشتند . این امر نه بر آن که تنها کار تاریخ نویسان بود ، بلکه به گفته اس کول سکرافت ، سیاحان و کاوش گران و دانشمندان بسیاری نیز که در این زمینه تحقیقات تاریخی و فرهنگی دست اندکار بودند ، نیز از این امر غفلت نمی ورزیدند . در همین هنگام و عصر بی توجهی بود که با خوفن Bachofen اصرار ورزید که می تولوزی یا علم الاساطیر بایستی دگرباره از جهتی تو مورد ارزیابی و کاوش قرار گیرد . با خوفن

معتقد بود که به طور مسلم افسانه‌ها تابع قوانینی منظم هی باشد که برای برطرف کردن هر نوع ابهام و تاریکی در مورد چگونگی مؤسسات اجتماعی هی توان آنها را مورد مطالعه و سودجویی قرارداد. افسانه و اساطیر حاوی حقایقی هستند در پرده اشاراتی، که می‌توان آنها را به منظور تشریح و دست‌یابی به طرز تفکر مردم باستان تفسیر و توجیه نمود.

اساطیر استرالیایی نیز سخت جالب توجه بود، و افسانه‌های اساطیری در این منطقه‌نگی خاص داشت. افسانه‌ها اغلب در این قاره دلالت‌می‌کرد بر حادث‌تاریخی، و شعایر و آدابی که در چشنهای اعیاد عمومی بر گزار می‌شد و صبغه خاص مذهبی بر مدار توتمیک را دارا بود. این اساطیر به شکل کامل آن اغلب میان قبیله آرون تا Arunta رواج داشت و در قسمت‌های هنرو دیانت و سحر و جادو اشاراتی به ذیوه آن‌ها شده و در این قسمت نیز موردی را برای مثال می‌آوریم:

بومیان قبیله «آرون تا» معتقد بودند که در اعصار کهن و دور، یا آل‌چه رین گما Ungambikula Alcheringa، مردان به وسیله دو موجود به نام اوون گمام بی کولا آفرینش یافته بودند. موافق با اساطیر این بومیان، این دو موجود هنگامی از آسمان باختری پر زمین فرود آمدند. آن گاه این دو خالق در روی زمین به موجوداتی عجیب و تکوین نایافته برخوردند به نام این ابر تووا Inapertwa، که دارای هیچ گونه شکل مشخص و ذمایانی نبودند. نه حس شناوری داشتند و نه نیروی بویایی و چشایی. این مخلوقات شگفت که همانند نطفه‌یی نابسته درون پوششی نفوذ ناپذیر جای داشتند، نه خوابی و نه خوراکی می‌شناختند، پس آن خدایان خالق با چاقوهای سنگی مقدسی که به همراه داشتند آنها را تراشیده و به صورت آدمیانی در آوردند. اسطوره‌یی دیگر که آن نیز جالب توجه است، افسانه‌یی است درباره آفرینش فحستین پزشک به وسیله ارواح، که در بخش یازدهم درباره آن سخن گفته شد.

درجاییری واقع در قسمت شمالی استرالیا نیز مطالعه اساطیر جالب توجه و متنوع است. آنچه که در این قسمت‌ها واصولاً میان بومیان این مناطق و قبایل اقوام بدوی دیگر قابل توجه و ملاحظه می‌باشد، اساطیری است در مورد آفرینش. این بومیان جملگی افسانه‌ها و اساطیری درباره خلقت دارند که بر حسب موقعیت جغرافیایی و مکان و نوع آب و هوا تغییر می‌یابند، و برخی از آن‌ها که بیشتر شان آمریکایی است صبغه‌بی شاعرانه و بسیار لطیف دارند. آلفرد هدون Alfred Haddon که کاوش‌ها و مطالعاتش در قسمت‌های شمالی استرالیا بسیار وسیع است و به ویژه در بغار تورزاز جنبه‌های کلی فرهنگی مطالعاتی عمیق انجام داده، معتقد است که اساطیر ساکنان جزیره‌های ازغنا و گسترده‌گی سرشاری‌مایه ورند. افسانه آدم و حوا ای این بومیان شکلی خاص داشته و کمتر در مطالعات می‌تولوزیکی عمومی بدنی شکل از اساطیری در مورد نخستین زن و مرد بر می‌خوریم

مطابق با اساطیر این بومیان در آغاز، تنها دونقر و حود داشتند. نخست مرد وجود داشت و به تنها یی زندگی می‌کرد. لیکن کم کم بر اثر مشاهده در طبیعت و ملاحظه پرنده‌گان و حیوانات، ملاحظه کرد هر نوع از جانوران بر دونوع می‌باشند. روزی جفتی لاکپشترا در حال نزدیکی و مقارب‌بتدید، به همین روی به نقص زندگی خود پی برده و بر آن شدت او هم جفتی برای خود داشته باشد. پس از مشتی گل، گاوی دریایی ساخت و به عوض چهار پا، بدان حیوان دوپا بخشید. شب هنگام که تاریکی پرده کشید نزدیک آن پیکره دراز کشیده و خوابید. باهدادان که روشنی - سایه شب را زدود و روشنی به همه‌جا نفوذ یافت، پیکره گلین را بلند کرده و دردها نش چند بار دمید. در نتیجه این دمیدن، مجسمه گلین اندک گرمی و جنبش یافت. پس آن را به آغوش خود نگاه داشته و بخطاب به او گفت: - گمان می‌کنم نام تو کاد Kod باشد. آن گاه هردو به جنگل خرآمان شده و فرازنای درخت مر جان بلندی یه آوازه خوانی پرداختند. چون

خورشید در دور دست‌های افق پنهان شد، از درخت فرود آمد و به گوشه‌یی به عشق بازی پرداختند. به هنگام معاشره نیز از آوازه خوانی دست فر و نمی‌داشتند و از همان‌شان پرهایی سفیدرنگ بیرون می‌ریخت. از آن پس به نقل مکان و سیر و گشت پرداختند تا سرانجام در جایی به نام آرپ Arp هردو بیمار شدند. به هر نحوی که بود از آرپ نیز به واپسین جا که تو موگ Tomog نام داشت کوچ کردند. دیگر زندگی شان پایان می‌گرفت، پس هردو دراز کشیده و به خواب مرگ رفتند.

فراز ربا کاوش‌ها و تحقیقات عمیق و پر امنه خود، راهی نو در تفسیر اساطیر گشود. نظرات و تحقیق‌ها و کاوش‌های وی بدان پایه وسیع است که در یکی دو بند نمی‌توان درباره آن‌ها حتاً توضیحات مختصری نیز داد. تفسیرهای فراز را Frazer که نویسنده توجیه‌شده سیستم گیاهی مشهور شده، پیوندی مستقیم دارد به روح نباتی و اصل طبیعت در تمدن‌های زنده و مرده، و فرهنگ‌های باستانی و معاصر، لجو جانه راه خود را در تمام شئون فرهنگی، بر اصل سیستم خاص خودش دنبال می‌کند.

در قسمت‌های گذشته تفسیر مختصر افسانه‌یی را که مدارکی کار فراز رگشت، باز گو کردیم. به موجب این افسانه، در بیشه‌یی موسوم به آریاسی Aricias، نزدیک دریاچه‌های Nemi واقع در آیتالیا، در عهد باستان مردی باشمیری آخنه مستمر اگرد درختی گشته و طواف می‌کرد. این مرد کاهنی بود در مقام سلطانی، و جانشین آن کسی بود که خود به قتلش آورده و کسی نیز که اورا می‌کشد جانشینش می‌گشت. این موضوع کلافی بود سر در گم که تفسیر اساطیر را با سیستم فراز به پیچیدگی های بسیاری درآفگند. کاوش‌هایی در فولکلور و سحر و جادو و ادبیات و آداب و شعایر جملگی مبتنی بودند بر تحلیل این نوع افسانه‌ها، و در تفسیر این گونه افسانه‌ها نیز همواره یک اصل نباتی و گیاهی مدارک را داشت. قتل سلطان کاهن و پیدایش جانشینی برای وی، سمبل و نشانی بود از طبیعت. سلطان بیشهه فنی هی در واقع یک سلطان طبیعت

بود که در تفسیر تحلیلی اش نمودار سپری شدن فصلی و فرار سیدن فصلی دیگر بود قتل سلطان از جانبی دیگر امری بود که برای جلوگیری از نقص بار آوری سلاطین را در او ان جوانی به قتل می‌رسانیدند. نمودارهایی از این امر میان بعضی از قبایل آفریقایی به نظر رسیده بود و فرازr صورت تعديل شده آن را در بابل آشکار ساخت. رسمی میان بابلی‌ها رایج بود مبنی بر این که با بابلیان سلطان واقعی خود را به مدت یک روز از سلطنت بر کنار می‌داشتند و آن گاه کسی را به عنوان جانشین بر جایش بر می‌نشانیدند و در همان روز نیز به قتلش می‌آوردند. فرازr در فوکلولور و افسانه‌ها و اساطیر ملل و اقوامی دیگر موارد بسیاری یافت که در جشن‌ها و عیدهای عمومی، کسی را به مدت یک روز به عنوان سلطانی بر می‌گزیدند – و بدین میان جهت این موارد را دلایلی متنیق شمرد بر قربانی کردن یک سلطان. این موارد در یونان، و به ویژه چین نیز نظایری داشت.

تمام این موارد و جمع آوری شواهد و دلایل از جانب فرازr برای آن بود که نشان دهد قوا و نیروهای طبیعت با سلطان رابطه و پیوندی مستقیم داشتند. پرستش درخت و سلطان نیز مواردی بودند در تأیید این نظر. در سراسر جهان مردمی بودند که به درخت پرستی خواهی داشتند در مناطقی بسیار از جهان مواردی وجود داشت در این موضوع که چگونه یک روح نباتی به شکل نمایشی و یا تمثیلی منهدم می‌گردید. این موارد در توجیه فرازr عبارت بود از نوعی جادوی تقلیدی که بدویان به وسیله نمایش آن آرزوی اعاده بهار و موسوم زایش طبیعت و دوران بار آوری را می‌نمودند ضمن نمایش مراسمی مربوط به جشن و عید یک شبیه سپید *Whitsuntide* در باویر مردم آدمی را به شکل درختی آراسته و اندامش را از شاخ و برگ گیاهان و درختان می‌پوشانیدند. آن گاه در هنگام معینی با انجام مراسم و کارهایی رمزی چنان وانمود می‌کردند که سر از تن آن شخص جدا کرده و به قتلش می‌رسانیدند. در ساکسونی

در آغاز بهار، ضمن یک جشن عمومی، یک نقر را به عنوان فردی وحشی به قتل می‌رسانیدند در بودهم نیز کسی را به عنوان سلطان می‌کشتند این امر، یعنی ارتکاب به قتل کسی در آغاز بهار جنبه‌یی داشت رمزی - حاکی از مردن و از میان رفتن زمستان و فرا آمدن بهار بار آور. جمله مراسم و فعالیت‌هایی از این گونه حاکی از مرگ و تناصح روح بار آوری محسوب می‌گشت

انسان بدوی با ذهن و اندیشه ابتدایی اش برای حصول به آرزوها یش در صحنه طبیعت، معتقد بود که برای ایجاد هر نوع پدیده‌یی طبیعی - کافی است تا نمایشی از آن را به شکل مصنوعی ترتیب دهد تا اصل آن به شکلی طبیعی در طبیعت تکرار گردد، و این نیز مدارجادوی تقلیدی بود که در بخش‌های گذشته به تفصیل از آن سخن به میان آمد. به همین جهت بشر ابتدایی هر چه را که از طبیعت می‌خواست، نظیر آن را تقلید می‌نمود. به هنگام خشک سالی یا نباریدن باران گمان می‌برد که به وسیله نمایشی مصنوعی حاکی از زیش باران، طبیعت نیز به عمل وی تأسی جسته و باریدن خواهد گرفت، و یا گمان می‌کرد که بازیور ساختن برگ و شاخ درختان به تن و آراستن خود بانباتات و گیاهان، زمین نیز از پوسته خشک خود به درآمده و جنبش بهاری و بار آوری را آغاز می‌کند، و یا با قتل زمستان و به خاک سپردن آن، تصور می‌کرد که به سپری شدن فصلی و فرا آمدن فصلی دیگر کمک کرده است

فرآز و بدین گونه برای تفسیر اساطیر راهی نو گشود. اساطیری در بارهٔ تموز^{۶۸}

- ۶۸ - در اساطیر بابلی افسانه رویش گیاهان با نام ایشتار Ichtar و قم موز

Tammuz همراه است. مطابق با اساطیر سومری قم موز برادر ایشتار است و در اساطیر بابلی گاه عنوان معشوق و گامپسروی را دارد. چنان که بر می‌آید این اسطوره مبنای بسیاری از افسانه‌هایی که حاکی از مرگ و درستاخیز است هم چون داستان: آفرودیته و آدونیس، و ایسیس و هوروس Horos، و کوبه‌له Kubele و آتیس Attis، و دهمه تر

خدای بابلیان و آتیس^{۱۹} Attis یونانی، اووسی ریس^{۲۰} Osiris مصری، Temmuz

پرسفون Persephon و دمیتر Demeter می باشد

موافق با اساطیر بابلی، تم هو ز پسر خدای بزرگ آتا Ea که زیر سایه درخت اهریدا Erida گو سندان خود را می چراند، ایشتار عاشق پیشه و سبک سر را به خود عاشق کرد. دایشتار در صدد آن برآمد تا خدا زاده جوان و زیبارا تصاحب کند، لیکن گرازی از پیشه به درآمده و تم موز را به هلاکت می رساند. پس خدا زاده نیز هم چون بسیاری دیگر به ارالوغ Aralug یا جهان زیرین و دوزخ فرومی رود. ایشتار که سخت دل بسته تم موز بود به دوزخ سفر می کند و در آن جا ملعوقش را در یکی از چشم‌های شفابخش شست و شوداده و زندگی می بخشد و دگرباره وی را به جهان زندگان بازمی گرداند.

جزیان کامل این افسانه را در قسمت «سومر و بابل» و خلاصه‌یی از آن را در «تاریخ تحلیلی ادبیان و مذاهب ایرانگارنده و تفسیر آن را در بخش‌های گذشته همین کتاب مطالعه نمایید.

۶۹- درباره آتیس Attis در روایت با اندکی اختلاف وجود دارد. آتیس یکی از خداهای آسیایی بوده که با تغییرات و تعبیراتی که داشته وارد روم و یونان گردیده و رواجی به سزا پافته است. در آغازی را پسر آژدیس قیس Agdistis یکی از الاهه‌های رودخانه سانگاریوس Sangarios می دانستند. به هر انجام وی مورد توجه و عشق شدید مادرش «آژدیس قیس» قرار گرفت و از جانب او به جنون دچار آمد. آتیس تحت تأثیر این وقایع خود را اخته و از مردمی محروم ساخت، در این حین عده‌یی از تماشاگران نیز به وی تأسی جسته و خود را اخته کردند. بعدها این رسم، رسمی گشت عملی که میان پرستندگان وی در آسیا عملی می شد و از شعایر مذهبی به شمار رفت.

«مطابق با اساطیر آتیس بعد از قطع عضو خود درگذشت، ولی به شکل دیگر زندگی یافت. به این ترتیب که به شکل گل از خاک گور سر بر زد و به زندگی ادامه داد اووید Ovide روانی دیگر در این باره نقل می کند، به این گونه که: در بیشه‌های فریزی جوانی بود، در نهایت حسن و زیبایی سی بل مادر خدایان بدو عاشق می شود و

وآدونیس^{۷۱} Adonis اسطوره‌هایی بودند که با قتل طبیعت یکی تلقی می‌شدند

تصمیم می‌گیرد تاوی را تصاحب نماید اما با او شرط می‌کند که بازنی دیگر عشق نباخته و همواره پسر بماند. آتیس این شرط را پذیرفته و به عنوان نگهدان خاص معبد سی‌بل به کار مشغول می‌شود لیکن دل عاشق پیشه‌اش به گرد عشق الاهی به نام سان‌گاری‌تیس گرفتار می‌شود [بایستی دقت شود که این نام با نام رودخانه «سان‌گاری‌یوس» Sagaritis در روایت فوق شباهت بسیاری دارد] سی‌بل که از این نقض قول سخت برآشته بود. الاهه مزبور را دچار مرگ و آتیس را نیز به جنون گرفتار می‌سازد آتیس که از این وضع برآشته و پشیمان بود، خود را از مردی انداده و دوباره مورد توجه سی‌بل قرار می‌گیرد.

۷ - ای سیس Isis، الاهه مصری به دست یاری پرسش هوروس Horos

پاره‌های پیکر شوهرش او سی‌ریس Osiris را گردآورده و دوباره بدان جان می‌بخشد.

۷۱ - داستان و اسطوره آدونیس Adonis، به احتمال قوی یکی از داستان‌های

رمزی بی‌نظیری است در مقام خود که در آن راز روییدن گیاهان و نباتات واز میان رفتن آن‌ها به شکل صریح و آشکاری بیان شده است این افسانه میداش از آسیا و ریشه‌ی سامی دارد و خود کلمه «آدونیس» عبری و به معنای «خداء» می‌باشد بدان گسونه که تحقیق شده سرگذشت آدونیس از افسانه‌های سوریه بوده و هله‌سی یودوس نیز به آن اشاره‌یی کرده است. درباره سرگذشت آدونیس به اندازه‌یی روایات مختلف و گوناگون وجود دارد که جمع آمدن و گرد شدن آنها خود کتابی بزرگ را شامل می‌شود به موجب مشهور تبریز این این روایات ته‌ای یاس Théias، پادشاه سوریه دختری داشت می‌را Myrrha نام که بر اثر خشم آفرودی ته مجبور شد با پدر خود هم آغوشی وزنا نماید. برای نیل به این منتظر هی را بادست یاری دایه خود هی پولی ته Hippolytè مدت دوازده شب در نهانی با پدر خود در آمیخت. اما سرانجام در شب واپسین، سلطان سوریه دریافت که زنی که دوازده شب نهانی و در تاریکی به آغوشش می‌آمد، جز دخترش کسی نبوده است. پس در شب دوازدهم که از این راز وقوف یافت قصد کشتن دختر را نمود. اما می‌را موفق شد که فرار کرده و به خدایان پناه پرد. خدا پان نیز بروی رحمت آورده و به شکل درخت هر Myrrhe در

فراز رحتا چنین اظهار عقیده کرد که مراسم مو گواری مر گ هسیج و جشن رستاخیز

آوردندش . ده ماهی که گذشت ، در درخت شکافی ایجاد شده و پسری از آن زاده شد که آدونیس نام گرفت . آفرودیته که از زیبایی پسر به شگفت آمده و خوش آمده بودش، اوی را در پناه خود گرفته و پرسه فون Persephon را مأمور پرورش او کرد پرسه فون نیز که سخت از زیبایی کودک ولطف او خوش آمده بود ، آدونیس را نزد خود نگاه داشته و از باز پس دادنش درین نمود برای این موضوع اختلافی میان آفرودیته و پرسه فون در گرفت که زه اووس خدای خدایان ، ویا به روایتی کالیوپ Calliope یکی از موزها برای حل آن اقدام کردند بنا بر این داوری قرار شد که آدونیس یک سوم سال را با آفرودیته و یک سوم دیگر را با پرسه فون و یک سوم دیگر را به دلخواه خود بگذراند آدونیس ترجیح داد که یک سوم دلخواه خود را نیز با آفرودیته بگذراند، و به این ترتیب دوسوم سال را با آفرودیته و یک سوم آن را با پرسه فون می گذراند .

در باره اسطوره آدونیس و تفسیر آن بی هیچ گونه شکی می توان داوری کرد . در این افسانه راز رویش نباتات و گیاهان به وسیله آدونیس که خود از درختی متولد شده و دوسوم سال را با آفرودیته الاهه عشق و زیبایی و بهادر در روی زمین ، و یک سوم دیگر سال را با پرسه فون در زیر زمین می گذراند ، بیان شده است .

البته همان گونه که ذکر شد ، روایات بسیاری از جانب مردم و اقوامی گوناگون در باره آدونیس بیان شده است که مشهور ترین آنها را باز گو کردیم . به موجب روایتی دیگر سان کرده ایس Cenchréis ، همسروزن سی نی راس [= به جای « تهای یاس »] ادعای کرد که دخترش سمیرنا زیباتر از آفرودیته می باشد . آفرودیته نیز در مقابل این اهانت معاشره با پدر و هم آغوشی با اورا در سمیرنا تلقین کرد پس دختر با تمهداتی به منظور خود رسیده و با پدر در خطا زنا کرد . اما پس از مدتی به زشتی کار خود پی برده و در صدد برآمد تا خود را از قید زندگی برهاشد . لیکن دایه وی ، اورا از این قصد منصرف کرده و راهنمایی پیش کرد تا در چنگل پنهان شود . آفرودیته که با او برس راه آمده بود به درختی میدلش ساخت ، آن گاه پس از مدتی سی نی راس ، پدرش پوست درخت

وی که میان کاتولیک‌ها هرسوم است، پیوندی است از آدونیس پرستی و مرگ و را شکافته و آدونیس را از آن خارج ساخت.

درباره حادثه‌یی که به مرگ آدونیس منجر شد، روایت است که خسادت آرس عاشق آفروزی ته، ویا به روایت دیگری کینه آپولون Apollon مسوب پیش آمدن این فاجعه و کشته شدن آدونیس گشت. محل این فاجعه و خون‌ریزی را برخی کوهسار ای‌دالی‌یون Idalion و عده‌یی سرزمین لبنان دانسته‌اند. دربی به‌لوس Bibelos رودخانه‌یی به نام آدونیس وجود داشت که هرساله هنگام برگزاری تشریفاتی در مورد قتل وی، آب آن رودخانه خون‌رنگ می‌شد.

بسیاری از اساطیری که در مورد گیاهان و افسانه‌هایی که درباره گل‌ها وجود داشت، پیوند مستقیمی داشتند با افسانه آدونیس درباره درخت هر Myrrhe افسانه‌یی بود مبنی بر این که از اشک‌های هی راسته. افسانه‌یی نیز درباره گل سرخ وجود داشت مبنی بر آن که این گل در اصل سفید رنگ بوده، اما روزی که آفروزی ته برادر خبر کشته شدن آدونیس، شتابانه به دیدارش می‌شناخت، پایش به خاری ساییده شده و خونی که از پایش فروچکید، گل‌های آن بوته را سرخ رنگ نمود. هم چنین روایتی است درباره این که شفایق نعمانی هم از فروزی ختن خون آفروزی ته به زمین روییده است. بی‌یون Bion شاعر یونانی سده سوم پیش از میلاد چنین سروده که از خون آدونیس بر زمین چکیده، آفروزی ته نیز اشک ریخته است، واژه قطره اشک او یک گل سرخ و از هر قطره خون یک شفایق نعمانی رسته است

پس از مرگ آدونیس، آفروزی ته برای خاطره دوست محبوبیش مراسم عزای شکوهمندی ترتیب داد که زنان سوریایی هر سال به هنگام بهار آن را تجدید می‌کردند مراسم این جشن چنین بود که همه ساله به هنگام بهار در ظرف‌های مختلف و گوناگونی بذرهایی می‌کاشتند و آن نهال‌ها را با آب گرم پرورش می‌دادند تا هر چه زودتر به بالد گیاهان و نباتاتی که بدین طریق می‌رویید و بالندگی می‌یافت، به زودی به مرگ زودرسی

رسناخیز در طبیعت . ذهن برای جو و مقایسه گرفراز رحتا جلوتر از این رفت و گفت قریم شمایل مصلوب عیسادر آغوش هریم عنرا نیز رو بند و کپیه بیی است از تابلوی نقاشان یونانی از آفرو دی ته که معشوقش آدونیس زیبا را در حال مرگ به آغوش دارد .

این بود روشی نو در تفسیر و توجیه اساطیر و افسانه ها البته توجه شدید و یک جانبی و تعصب فراز در مورد تحول کلیه موارد به یک اصل ؛ وی را از دست یابی به حقایق مطلقی بازداشت - هم چنان که ماکس مول لر Maxmuller نیز با توجه به یک اصل مطلق از تفسیر حقیقی اساطیر به دور افتاد . اما آن چه که مهم است حقانیت بسیاری از آرای فراز در این باره می باشد که قبل از وی مورد توجه چندانی قرار نگرفته بود .

هنگامی که مردم شناسان و جامعه شناسان به تفسیر اساطیر و افسانه ها دست یازیدند ، افقی وسیع و روشن در بر این پدیده های رمزی که نیز پدید آمد . دامنه فرضیه ها در ابتدا بسیار وسیع و یک جانبی می نمود . همان گونه که فراز در سیستم گیاهی خویش سختی و پایمردی می نمود ، از جانبی دیگر ماکس مول لر نیز در فرضیه آسمانی خویش تعصب می ورزید . در دو روش و سیستم نگاره های آسمانی و نباتی این دو دانشمند وجه تشابه هی بود از برای جست و جوی روشی مطلق در تفسیر

دو چار آمده و از میان می رفتد این نوع کشت را «نهال های آدونیسی » نامیده و این عمل ، سر نوش آدونیس و مرگ زود رس وی را به خاطر می آورد و پرستندگان آدونیس به این وسیله به مرگ جوان زیبایی که مورد علاقه آفرو دی ته بود می گردیدند با این توجه داشت که قرار سخت تحت تأثیر این افسانه بوده و در « شاخه طلایی The Golden Bough » در باز آدونیس قسمی نگاشته که کلامش به اوج زیبایی و خیال انگیزی رسیده است .

اساطیر و افسانه‌ها از جانبی دیگر، نظرات و روش‌هایی دیگر نیز بیان می‌گشت. آندرولنگ Andrewlang، تقسیمی دو گانه برای اساطیر و می‌تولوزی قایل گشت این تقسیم دو گانه حاکی از آن بود که اساطیر 'دسته‌یی از افسانه‌هایی می‌باشد لب‌یز از بیهودگی و موضوع‌هایی شرم‌آلوده و منحط، و دسته‌یی نیز در برابر دسته اول حاوی مواردی سرشار از ادب و اخلاق و عفاف می‌باشد. لنگ عقیده داشت که اصولاً بایستی دسته‌اول را نادیده انگاشته و از بحث و تدقیق درباره آن‌ها کوتاهی ورزیده شود البته این گونه اساطیر بنا بر عقیده او خود به خود ازمیان می‌رفت، اما با بی‌اعتنایی و مودد نظر قرار ندادن آن‌ها، این عمل انسانی و اخلاقی سریع تر انجام می‌شد اما درباره دسته دوم ادعا می‌کرد که شایسته است تا در قلمرو دیانت و مذهب حای داده شده و هر نوع بحث و تفسیر و گفت و گویی از اساطیر، مواردی در دیانت به شمار آیند.

نظراتی دیگر در این باره، آرای فرانز بواس Franz Boas می‌باشد. نظرات این دانشمند مردم‌شناس متکی بر اصل اشاعه و گسترش فرهنگ می‌بود. وی معتقد بود که اساطیر و افسانه‌هایی مشابه با دگر گونی‌هایی اند که در سراسر مناطق مسکون زمین رواج داشت دارای اصل و منشأ واحدی بوده‌اند به عقیده وی در این گونه افسانه‌ها، رکن و پایه اساسی و راستین عبارت از معنا نبود، بلکه موضوع مدار قرار داشت، و موضعی واحد بود که از منشای یک تا بــ خاسته و در مناطقی گوناگون و میان اقوام و مللی مختلف معناهایی گوناگون یافته بود.

میان اسکیمو‌ها داستان زنی که چندین توله سگ زاییده بود، منشأ پیدایش اقوام اروپایی محسوب می‌گشت. در قسمت جنوبی آلاسکا موضوع همین افسانه 'معنی‌یی دیگر یافته و منشأ کهکشان ورنگین کمان ورعد و برق' به شمار می‌رفت. در جزیره ونکوور منظور از آن پیدایش صخره‌های دریایی، و در مناطق داخلی

کولومبیای انگلیس مقصود از آن پیدایش یک تا بود شناخته می‌شد. بواسطه برای رسانیدن اصالت اشاعه بنیادها، به آوردن بسیاری از شواهد و مدارک دست یازید و خدمت عهم اور تأیید این مکتب، کارهایی است که در زمینه افزارها و ادوات انجام داده است.

برخی دیگر از داشتمان هم چون فروید، جونز، مالی نویسکی و دیگران^{۲۲}، اساطیر و افسانه‌هارا از لحاظ چیزهای عمیق‌ضمیر نا‌آگاه و مسائل جنسی مورد بررسی قراردادند و از این رهگذر نیز سودهای شایان توجهی درمورد افسانه شناسی به دست آمد.

نظر تیلور Tylor نیز در روش تقسیم و تفسیر اساطیر و می‌تولوژی هم چون کارهای دیگرش جالب بود. وی نخستین باری که درباره می‌تولوژی سخن گفت، آشکار بود که سرانجام نهایی رایش به کجا خواهد رسید در اولین کتاب خود به نام آناهوالک^{۲۳} افسانه‌یی مکزیکی را مورد توجه قرارداد. قهرمان این افسانه شخصیتی بود تاریخی به نام کوتزالکتل Quetzalcoatl که به مرور زمان ارتقاء شخصیت یافته و به درجه خدایی رسیده بود. این افسانه موجب آن شد که تیلور چندین بار تغییر عقیده به دهد، چون برای بار دوم مستقیماً ویا تحت تأثیر نظراتی جدید که ریشه می‌گرفت، قهرمان فوق الذکر را یکی از افسانه‌های شمسی شمرد. برای سومین بار در عقیده پیشین خود تعدیلی قابل شد و گفت که تنها قسمت‌هایی از آن افسانه است که ارتباط با حرکت خورشید دارد.

سرانجام وی برای سهولت کار، اساطیر را به دو بخش کلی تقسیم کرد: نخست افسانه‌ها و استکوره‌هایی که مبنی بودند برستنی تاریخی و دیگر افسانه‌هایی عینی

نمونه‌یی از افسانه‌هایی که مبتنی بودند بر سرن و آثار تاریخی، اسطوره‌یی بود تاریخی و رایج در امریکای شمالی، - و آن افسانه‌یی بود درباره گوزنی بسیار عظیم و بزرگ که سایر گوزن‌ها در برآ بر ش جملگی جانورانی بس حقیر و کوچک می‌نمودند ساق پا های آن گوزن بدان اندازه بلند و مرتفع بود که هشت پا برف نیز مانع گذرش نمی‌شد، و پوستش نیز بدان اندازه سخت و صعب بود که هیچ نوع سلاح و جنگ افزاری به آن کارگر نمی‌افتد. از میان دو شاهه این گوزن آلتی روییده بود که هم چون بازویی قوی آن را به کارگری برد. تیله و در تفسیر این افسانه گفت که این روایتی است که در بردارنده خاطره مبهومی است از اعصار باستانی درباره «ماموت».

موضوع افسانه‌یی دیگر که از لحاظ تقسیمی از افسانه‌های عینی محسوب می‌شود، نیز پیوندی دارد با «ماموت». اهالی سیبریه بقایای این حیوان را مشاهده می‌کردند که در عمق زمین، وزرفای آب‌ها و کناره‌های صخره‌ها جای گزین شده بودند. این ساکنین و بومیان از مشاهده این وضع گمان می‌کردند که ماموت یکی از حیوانات بزرگ و عظیمی است که در عمق زمین به وسیله نقب زنی زندگی می‌کرده است. از سویی دیگر چون این بومیان همواره جانور مزبور را مرده‌می‌یافته‌اند، گمان می‌کردند که در اثر برخورد باروشنایی و هوای خارج می‌میرد. این موضوع به اندازه‌یی شاخ و برگ یافت و بدان افزوده شد که موجب پیدایش داستان‌هایی بسیار شد و حتا برخی از اهالی مدعی بودند که در اراضی با الاقی عبور حیوان مزبور را از زیر زمین مشاهده کرده‌اند که بر اثر آن سطح با الاق و زمین پستی و بلندی می‌گرفته است. اثرهم چواندیشه و افسانه‌یی را حتا در چین می‌توان مشاهده کرد چون در نوشته‌های چینی ماموت را فن شو - Fan یا «موش نقب زن» می‌خوانند^{۷۳}

۷۳ - برای آگاهی‌های بیشتری از جنبه‌های دیگر درباره افسانه شناسی [نیز می‌تواند]

به تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب، تألیف نگارنده - بخش اول، نگاه کنید

بخش سیزدهم

PLATON , *Menon*

LOCKE JOHN *An Essay Concerning Human Understanding*

TYLOR *Primitive Culture*

FÉLICIEN CHALLAY , *Petite Histoire Des Grandes Religions*

LANG ANDREW *The Making of Religion*

LANG ANDREW : *Magic and Religion*

TYLOR , *La Civilisation Primitive*

GRIMAL PIERRE *Dictionnaire de la Mythologie Grecque et Romaine*

KRAMER SAMUEL NOAH *Sumerian Mythology*

WOOLLEY, C. LEONARD *The Sumerian*

DE GROOT. J. J. M *The Religion of the Chinese*

LINTON RALPH *Tre of Culture*

FRAZER . S . JAMES , *The Golden Bough*

HAYS. H . R : *From Ape to Anget*

FISON, LORIMER . AND. HOWITT *The Kamileroi and The Kurani*

CARPENTER EDWARD *Pagan and Christian Creeds*

DELLAN GABRIELE *Le Phenoméne Spirite*

DELLAN . GABRIELE : *La Reincarnation*

GRANT ALLEN *Evolution the Idea of God*

REINACH , *A History of Religions*

COMTE AUGUSTE *Cours de Phylosophie Positive*

- MULLER MAX *Essais Sur L'histoire des Religions*
 DUPUIS *De L'origine de Tous Les Cultes*
 PLUTARCHOS : *Les Vies des Hommes Illustres*
 GEORG EUGEN *The Adventure of Mankind*
 WHITE ANNE TRREY : *Lost Worlds*
 PENDLEBURY *The Archeology of Crete*
 LUDWIG : *Schliemann*
 BANYAN JOHN : *Pilgrim's Progress*
 SPENCER EDMUND *The Faeirie Queene*
 CASQUIN . E. *Etude Folklorique*
 HOMEROS *Iliad*
 HOMEROS : *Odyssée*
 THUCYDIDES *History of The Peloponnesian*
 LALANDE : *Vocabulaire Technique et Critique de la Phylosophie*
 BASTIDE . ROGER : *Elements de Sociologie Religieuse*
 HURY . B : *Imhotep the Vizier and Physician of King Zoser and
Aftervard the Egyptian God of Medicine the Edwin
Smith Surgical Papyrus*
 PUSANIAS : *Description of Greece*
 PINDAR : *Odes Loeb Library*
 SHIPPEN, KATHERIN, B *Men of Medicine*
 EUHOMEROS *Hiera Anagraph*
 SARTON, GEORGE : *A History of Science Ancient Soience Through
The Golden age of Greece*
 VELICOVSKY, IMMANUEL : *Mondes en Collision*
 CUMONT, FRANZ *Lux Perpetua*
 HENODOTE : *Histoir II - IV*
 FOUCANT, PAUL : *Les Mystères D'eleusis*
 NILSSON M. P : *The Minoan Mycenaean Religion*
 NAUCK. AUGUTUS : *Tragicorum Graecorum Fragmenta*
 EURIPIDE : *Les Bacchantes*
 GRIMAL, PIERRE : *Dictionnaire de la Mithologie Grecque et Romaine*
 CORNFORD. M *From Religion to Phylosophy*
 BURNET JOHN *Early Greece Phylosophy*
 MAHAFFY . J. P *What Have the Greekes Done For Modern
Civilization*
 STRABON *Geography*
 DURANT.WILL : *The Life of Greece*
 RUSSELL . B : *A History of Western Phylosophy*
 MAHAFFY *History of Classical Greeke Literature*
 TYLOR , EDWARD : *Anahuac or Mexico and the Mexician Ancient*

بخش پانزدهم :
قلمر و جامعه شناسی و مردم
شناسی در دیانات بدوي

۱- چگونگی دیانت بدوي

روش جامعه‌شناسی و مردم شناسی، نفی و تصدیق دیانت میان اقوام بدوي، ثبیت و تصدیق عمومی دیانت تحقیقات و مشاهدات عینی جامعه شناسان و مردم شناسان، دیانت خصوصی و مذهب عمومی، چگونگی کلی دیانت، دیانت ته آن در تاله

دودانش تازه‌پایی و نو جامعه‌شناسی *Sociologie* ، و مردم شناسی *Inthropologie* از اواسط سده نوزدهم موجب آن شدند تا یک باره رستاخیز و جنبشی در توجیه و تفسیر فرهنگ عمومی بشر پدید آید. هم‌چنان که ذهن و اندیشه بشری رو به سوی تکامل و تعقل می‌رفت، ایجاب می‌نمود تاروش‌های نو تازه‌بی نیز به وجود آیند تا شاخه‌های فرهنگ کلی را هم‌پایی این سیر تکاملی تفسیر نمایند. دودانش نام برده، از حمله روش‌هایی بودند که برای ارزیابی و تفسیر زندگانی عمومی انسان‌ها تکوین یافتد. بسیاری از مسائلی وابسته به فرهنگ بشری، از لحاظ بینش، توجیه و تفسیر در این دو علم نو بنیاد دارای مزه‌های مشترکی می‌باشند، و این امر به ویژه در امور روانی و عاطفی بیشتر مصدق دارد. اما در این موردمی قوان و وجه تفارق و صفت همیزه‌بی را یادآوری کرد و آن این است که در علم جامعه‌شناسی تو به مسائل فوق طبیعی و ریشه‌های آسمانی کمتر توجه می‌شود، و یا اصولاً طردمی گرددند در صورتی که در دانش مردم‌شناسی کوششی

برای این موضوع نیست. اما تفسیرهای قیاسی و تطبیقی خود به شکلی طبیعی این امر، یعنی نقی اصول مافوق طبیعی را انجام می‌دهد.

در کتاب اول «تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب» علاوه‌شده که روش جامعه شناسی و مردم شناسی در توجیه و تفسیر مسایل فرهنگی چگونه می‌باشد، و در این کتاب و این بخش نیز به شیوه تفسیرهای آرا و عقاید دانشمندان این دو علم می‌پردازیم. البته با استی در نظر داشت که در این بخش، همان گونه که در بخش سیزدهم همین کتاب مشترک کا از دو مبحث فوق تحلیلی به عمل آورده، تفسیر می‌شود.

سابق براین، یعنی ازاوایل سده نوزدهم که سیاحت و کشف جزایر و سرزمین‌های بدوى نشین آغاز یافت و مبلغان مذهبی و کشیشان نیز پای به این مناطق بازگشودند، نظری پدید آمد که طوایفی در اطراف واکناف جهان- زندگانی می‌کنند که دین و مذهبی ندارند. البته این امر نخست به وسیله سیاحانی بروز کرد که از روشن تحقیقی به دور بودند و چشم ان آنها به روی علم و دانش و فرهنگ بسته بود و تنها مذهب راعیار از آن عقاید و آداب و رسومی می‌پنداشتند که خود را شنیدند. دسته‌یی دیگر نیز کشیشان بودند که هم چو عقیده‌یی را ظهار نمودند و گمان می‌بردند که تنها مسیحیت مذهب و دیانتی است و هر چه جز آن باشد، عنوان دیانت را فاقد است. اینان هم چنان که کسانی هم چون سومنر Sumner و کلر Keller^۱ و تیلور Taylor و دیگران تذکر می‌دادند، به این امر عطف توجهی نداشتند که افکار و عقاید خاص هر قوم و قبیله‌یی اصول دیانت، رسوم و آداب و شعایر شان نیز رفتار و سلوک مذهبی همان قوم و قبیله می‌باشد.

نکته فوق، یعنی عمومیت دیانت و مذهب میان تمامی گروههای بشری و اقوام و قبایل گوناگون، از جمله مسایلی بود که نظر دانشمندان جامعه شناس و مردم شناس را ساخت به خود معطوف داشت. اینان در همان اوان تحقیق و تدقیق متوجه این موضوع

شدنند که اصولاً درجهان گروه، طایفه، جامعه، قبیله‌ویا هر شکلی از گردآمدگی بشرها را نمی‌توان یافت که فاقد تأسیسات و عقاید و رسوم و تشریفات مذهبی باشند؛ متنها نکته‌بی بود عمیق و اصلی مبتنی بر این که اشکال دیانت و مذهب و ایسته‌های آن در نقاط مختلف و میان جوامع گوناگون برخی اوقات به شکل فاحشی بایکدیدگر تغییر و ناهمانندی داشتند. دانش مردم شناسی و جامعه شناسی نیز که اصول نوین آن بر مشاهدات عینی و ملاحظات تجربی استوار بود، ایراد هر نوع اشکالی را دال بر نظری بودن نظرات فوق ردمی کرد.

استواری و گسترش دامنه‌های تحقیقات است که امروز وجود مذهب را حتاً میان بدوي‌ترین اقوام و قبایل ثابت کرده است. کاوش‌های دقیقی که بر مبنای مشاهدات و پژوهش‌های عینی به عمل آمده است، ثابت می‌کند که حتاً بدوي‌ترین اقوام و گروه‌های غیر هتشکل انسان‌های نخستین نیز دارای نوعی دیانت و مذهب بوده‌اند که حاوی تشریفاتی نیز بوده است. تزاد شناسان و دانشمندانی که زیگان بشرا امروزی را بشر نه آن در تال *Neanderthal* می‌دانند و تاریخ زندگانی آنان را به دور دست‌های دور باز می‌رسانند، معتقدند که این بشرهای نخستین نیز دارای مذهبی بوده‌اند که تشریفاتی را دارا بوده است و همان گونه که در قسمت «هنر و دیانت» مذکور شدیم، دست‌یابی و فهم نحوه دیانت این ابتداییان از روی گورها و مقابر شان برای ما حاصل شده است. نه آن در تال‌ها مردگان خود را به شیوه‌یی ویژه‌در گورمی نهادند و دست افزارها و جنگگ افزارها و دینگروسايلی که در گور این بشرهای نخستین به دست و دیده آمده، حاکی از نوعی عقیده‌این مردمان است به جهانی دیگر.

۳ - مشخصات دیانت ابتدایی

بینش جوامع متعدد درباره دیانت و قیاس آن به اقوام ابتدایی، چگونگی و شناخت عمومی دیانت، نظرات را دن درباره یکتا پرستی اقوام ابتدایی، نظرات مخالف تیلور، نفی یکتاگرایی میان اقوام برابر، بی شناختی مساله و چگونگی خدابان بزرگ که میان اجتماعات کوچک، شواهدی در این باره، منشأ خدابان طبیعی، نظر کلی تیلور، ارتباط موضوع مذاهب و منافع جوامع، مذهب و اجتماع، توجه به اصل و نظر به تحریفات، نقش روبرستون اس میت

موضوعی که بیش از هر چیز موجب بی شناختی و درگذرا کردن مامی شود، مبحث خوبی گری جوامع متعدد به نوعی دیانت و مذهب مترقی و پیش رفتہ است که بر اصل یکتاگرایی بنیان دارد، و مذهب و دیانت اقوام ابتدایی که بر پایه های شرک و چند تا پرستی و بت پرستی استوار است البته در اینجا به اصلی اجتماعی نیز باستی سخت توجه داشت و آن این است که مذهب و دیانت همواره بر الگوی جامعه و چگونگی وضع آن اجتماع وابستگی دارد. این مسأله و موضوع، یعنی یکتاگرایی و شرک یا چند خدایی محکم راستین نیست برای اعتدالی قومی و پستی فرهنگی قومی دیگر. جامعه شناسان و مردم شناسان در این باره دارای عقاید ناهمانند و گاه متضاد می باشند. کسانی مانند تیلور به طور کلی اصل یکتا پرستی را میان اقوام بدؤی نفی می کنند و این مسأله، یعنی نسبت یکتا پرستی به اقوام بدؤی را از تحریفات و ابداعات دعوت کنندگان و مبلغین مسیحی بر می شمرند. در صورتی که کسانی نیز هم چون را دن Roden به عکس این موضوع دارای آرا و عقایدی می باشند، را دن توضیح می دهد که پسیاری از اقوام ابتدایی و اجتماعات نخستین که دارای فرهنگی ساده نیز بوده اند، به وجود خداوند ایمان داشتند و از این دسته ها می توان از بومیان جنوی استرالیا و بومیان جزیره آندامان Andaman، و اقوام سلک نام Selknam منطقه قیر ادل فویگو Tierra del fuego نام برد، در حالی که متعدد ترین و با فرهنگ

ترین ملل باستان، همچون: یونیان، مصری‌ها و رومی‌ها مشترک بوده‌اند.

وضع تأسیسات و تشریفات مذهبی، پیچیدگی وابهام آن، یاسادگی و بی‌گری آن، بستگی به درجه و میزان اعتلا و یا فرو افتادگی تمدن ندارد؛ بلکه این چگونگی جامعه‌ووضع اجتماع است که در مذهب و چگونگی آن تأثیر می‌بخشد و از همه مهم‌تر مسأله اقتصاد است است.

در قسمت‌های مختلف کتاب اول، وهم‌چنین در بخش‌های گذشته همین کتاب تذکردادیم که: در گروه‌ها و اجتماعات نخستین بشرها، مذهب‌چنان تقویز و گسترشی عمیق در زندگی فردی و اجتماعی افراد داشت که کلیه سازمان‌های اجتماعی رنگی و تأثیری از دیانت بر می‌گرفت. ملاحظه کردیم که ادبیات، فلسفه، هنر و جلوه‌های گوناگون آن، اخلاق، درمان‌گری، سیاست، اقتصاد و بازرگانی، روابط اجتماعی و سازمان خانواده، نجوم و ستاره‌شماری و رشته‌های دیگر علوم، معماری و بنا سازی، سفر، جنگ و صلح و جملگی شئون فرهنگی و تمدنی پیوندی خاص داشت با دیانت و مذهب؛ در بخش‌های پنجم و ششم «تاریخ تحلیلی ادیان» نقش اقتصاد را نیز ملاحظه کردیم به طور کلی شکلی که مذهب در اجتماع بدان تشخیص می‌یابد، وابسته به عواملی است پیچید و مبهم، وهم‌چنان که ذکر شد درجه و میزان سادگی و پیچیدگی مذاهب و ادیان بستگی به درجه پیشرفتگی و یافروافتادگی تمدن ندارد موضوعی که مورد توجه تواند بود، و در سطور فوق بدان نیز اشاره‌بی گشت موضوع چگونگی شکل مذهب است میان اقوام و ملل و نسبت آن با فرهنگ و تمدن آنان، چه بسا اقوام و اجتماعات کوچکی که عالی ترین شکل دیانت می‌انشان برقرار است، و چه بسا ملل بزرگ و متمدنی که مظاهر شرک و بت‌پرستی و شکل‌های پسند دیانت را وجه عمل خود قرار داده بوده‌اند. البته چون این موضوعی است که دجامعه‌شناسی مستلزم مشاهده‌عینی و دیدار و کوش مستقیم است، بر حسب روش‌های

مختلف، طبایع فکری و سیستم‌های گوناگون، واذهانی که صبغه مذهبی و یا مادی دارند، مسایلی یکسان و مواردی همانند بذاشکال متصاد توجیه و تفسیر می‌گردد.

نظر را در نظر می‌گیریم که این نظر را درباره یک تاپرستی اقوامی ابتدایی و ساده فرهنگ گفته شد و اینکه ملاحظه خواهد شد که تیلور، یعنی این هردم‌شناس مبتکر و نوآور - چگونه نظر ای را مخالف در این باره اظهار می‌دارد. تیلور نخست برای مطالعاتی اساسی در موضوع خدایان پرستی، تقسیمی از وجوده گوناگون طبیعت و پرستش مظاهر آن به عمل می‌آورد. خدایان خورشید، الاهگان ماه، خدایان دریا، خدایان زلزله و قندرو صاعقه، خدایان توفان و دیگر عناصر و مظاهر طبیعی به تقسیم بندیها و طبقه‌بندیهای گوناگونی تکوین می‌یابند. تیلور معتقد است که این نوع پرستش‌ها، مراحل گذرانی بوده‌اند برای وصول به اصل یک پرستی. آن گاه می‌گوید این تعاریف مواردی نیستند که درباره دیانت اقوام بدوی مصدقی راستین داشته باشد، چون برای نمایاندن و مشخص ساختن اصول عقاید و شکل پرستش اقوام بدوی، نیازمندی به بازگویی‌های دقیق‌تری مورد احتیاج است. وی بر آن است که فنایستی صفات ذات باری و واجب‌الوجود، ویا خصایل نمایان خدایی بزرگ و یکتا را به یکی از خدایان بر جسته قومی نسبت دهیم، چون این‌ها خصایل و صفاتی هستند که زیبندی هیچ کسی جز ذات خداوند نیستند. با این تعریفی که پژوهنده بزرگ به دست می‌دهد، می‌توان مدعی شد که پرستش خدایی یگانه میان هیچ قبیله و قوم ابتدایی مرسوم نبوده است. اکثرًا ابراز این نظرات، و نسبت یک تاپرستی به اقوام و قبایل ابتدایی از جانب کشیشان مبلغ به انجام می‌آمد. دعوت گران ژوژوایت یا یسویون مبلغ در کافا داد عقاید مذهبی و اصول پندرهای خود را می‌کوشیدند تادر عقاید سرخ پوستان آن منطقه جست وجو نمایند و این امر تمایل قلبی آنان بوده و همین تمایل قلبی آنان را از کشف حقیقت که مستلزم کاریک محقق و کاوش کار بی‌طرف است باز می‌داشت. به

طور کلی در ادیان اقوام وحشی و قبایل ابتدایی، از لحاظ پرستش و اصول عقاید سیستم چند خدایی *Polytheisme* مرسوم بود، تنها بر حسب اصلی طبیعی همواره یا کسی از خدایان مقام والاتری کسب کرده و به اعلا درجه ارتقاء می یافتد منشأ این خدایان نیز ممکن بود از خاستگاههای گوناگونی بوده باشد؛ یعنی چندین خدایی یا یکی از نیاگان آن قوم بود که مشمول مرور زمان شده و تعالی یافته و یا یکی از نگارههای آسمانی و ارواح طبیعت به شمار می رفت و هانی تو *Manitou* خدای بزرگ سرخ پوستان مناطق کانادایی از این گونه خدایان بود. بومیان جزایر ان تیل *Antille* به خدای بزرگی باور داشتند به نام *Louquo* که سببول شگرفی بود، بدین نحو که در فواصل هر سه روزی هی مرد و آن گاه دوباره زندگی یافته و به بہشت صعود می کرد. خدای بزرگ اقوام ان کا *Inca* به نام پاچا کاماک *Pachacamac*، نخست یکی از تجسمات ارواح زمینی بود که به وسیله اقوام مزبور اقتباس گشته و وسیله یی از برای تکمل و ارتقای سیستم خورشید پرستی شان شد. خدای بزرگ بومیان استرالیایی نیز به نام بی هی *Bieme* از همین قبیل و خدای تندری بود که نظیر آن میان اقوام اسکاندیناوی *Thor* نامیده می شد. خدای اقوام امریکای شمالی نیز از جمله ارواح بد خیم طبیعی بود که به نام او کی *Oki* خوانده شده و یکی از اهernet آسمان نشین به شمار می رفت مردم گرین لند خدایی داشتند موسوم به *Torgarnsuk* که حکیم باشیان و درمان گران افسونگر در مواقعي خاصی در باره بیماری ها و اوضاع فلکی با وی مشورت می کردند – این خدا کمتر مورد پرستش مردم گرین لند قرار می گرفت و به طور کلی خدایی بود بی اهمیت برای اکثریت که نماز و عبادتی برایش انجام نمی شد. از این مهم تر خدایی بود متعلق به سرخ پوستان کانادایی که او را خدای بزرگ و آفریننده می دانستند این خدا آن دو گنی *Andougni* نامیده می شد و در مقابل عمل و فیاض به هیچ روی مراسم عبادت واه داده هدایا و قربانی برایش منظور بود. تسکات لی پو کا *Tescatlipoca* خدای بزرگ و عظیم

مکریکی‌ها نیز از تجسمات طبیعی و خداوندگار آفتاب بود. گذشته از این خدایان بزرگ که میان اقوام ابتدایی مورد پرستش بود و جنبه‌های طبیعی داشتند، تیلو ر میان زولوهای آفریقای جنوبی به خدایان بزرگی برخورده بود که اصلی داشتند مشتق از نیاگان پرستی، زولوهای آفریقای جنوبی خدای بزرگشان به نام اون **کولون کولو Unkulunkulu** مشتق از اولین آفریده بشری بود.

طی فاصله‌یی که میان چند تا گرایی و یکتاپرستی وجود داشت و تلفیق و جمع این در دیانت و پرستش در فلسفه خاص تیلو ر به نحو شگرفی توجیه می‌شد که بعزمودی پیوندی می‌یافتد با آنی میسم *Animisme* یادستگاه اصلت جان، یا جان‌پنداری او. از سویی دیگر این دانشمند نظری را مبتنی بر این که مفهوم و منشأ خدا مشتق از فرمان‌رو و یا سلطان، و یا یکی از پهلوانان ویلان قوم باشد، هر دو دانست. یعنی آن نظری را که فروید Freud و پیروان روشنوروان‌کاوی *Psychanalyse* بدان باور داشته و اساس کارهایی در این قسمت قرارداده بودند.

دو صفت ممیزه دیانت به تناسب هر یک در هرجامعه تعبیر و دگر گونی پیدا می‌کند. اصولاً شکلی که مذهب میان جوامع و اقوام گوناگونی پیدامی کند، وابستگی مستقیمی دارد به عواملی که شناخت صریح‌شان در واقع مشکل و برخی اوقات هم‌متع می‌باشد. میان برخی از جوامع و اقوام توجه به تشریفات و آداب و رسوم و شعایر به نسبت افزونی بیش از توجه آن اقوام می‌باشد نسبت به اصل قدرت آسمانی و خدا. هم‌چنین است واکنش ملل و اقوامی نسبت به اصل خدا و نیروهای مافوق طبیعی و توجه آنان به اصول. این مطلب از لحاظی دیگر نیز مصدق دارد و آن پیوند و ارتباطی است میان مذهب و سلسله مراتب روحانی و تأسیسات مذهبی و سلسله مراتب اداری و کشوری و مؤسسات اجتماعی. میان برخی از جوامع پیوند و ارتباط بین مذهب و سایر تشکیلات کشوری و اجتماعی بیش از ارتباط این عناصر میان ملل و اقوام دیگر است.

از جانبی دیگر ارتباط موضوع مذهب است با منافع زندگانی مردمی به خصوص. به این معنی که مذاهب وادیان هر کدام مستقلانه زیر بنا و موضوعی دارند که بیشتر با توجه به منافع زندگانی جامعه و به ویژه سود اقتصادی ملت تعیین می‌گردد. این موضوع رامی توان از قیاس و تطبیقی میان مذهب جوامعی که اساس زندگی و معيشت شان کشاورزی است، و جوامعی که در حال شکارورزی به سرمه برند مورد دقت و شناخت قرارداد. مذهب شکارورزان بیشتر دارای نکات و اندرزها و پندیات و حتائقوانین و روش‌هایی است درباره شکار، درحالی که دیانت اقوامی که در حال کشاورزی وزراعت هستند شامل اصول و اندرزهایی است که پیوندی مستقیم دارد با مسایل کشاورزی. متونی که از یونان باستان و سومر و مصر در دست می‌باشد و تنشانه‌ها و یافته‌هایی که از اقوام بیابان گرد شکارچی به دست و فراچنگ آمده این موضوع را به روشنی جلوه‌یی می‌دهد. هم‌چنین این مسأله، یعنی هم‌آهنگی مذهب با تأسیسات اجتماعی در باخته زمین به آشکارایی قابل توجه است. ماهیت و صورت مذهب در کشورهای باخته بر اثر گرگونی اقتصاد کشاورزی به اقتصاد صنعتی و ماشینی، و هم‌چنین پیشرفت‌های علوم دست خوش تغییراتی گردیده و این دگردیسه‌ها و استگی به تغییر نظر بشرها نسبت به زندگی حاصل شده است که موجب تأثیر در مذهب گشته.

درو اپسین قسمت این بند لازم است تا از نقش روبرتسون اس. میت Robertson Smith

به شکل کوتاهی در این مورد یاد کرده شود. تازمان این دانشمند و محقق بزرگ دیانت را به عنوان یک بنیاد فلسفی جدا افتاده‌یی مورد بررسی قرار می‌دادند و این امری بود معمول زمان که پافرا نهادن و تخطی از آن بی‌روشی محسوب می‌گشت. لیکن اس‌میت برای نخستین بار به شکل مدونی، سهم قابل توجه ویژه‌یی را که دیانت در شئون اجتماعی داشت مورد بررسی مستقیمی قرارداد. کاوش های اس‌میت در متون پیمان نو [انجیل]، و پیمان کهن [تورات] بررسی‌های اجتماعی را از دیدگاه دیانت قوا می‌پخشید و به شکلی که ملاحظه خواهیم کرد، روش او شاخص شیوه‌یی علمی گشت که سهم عمده‌یی را در روش تحقیقات معاصر و نوین بر عهده دارد.

۳- نظرات اجتماعی درباره دیانت

اصل اجتماعی و نظرات فلسفی ، روش تحلیل مکتب جامعه شناسی از مذهب ، اصول مافوق طبیعی منشأ دیانت ، نظرات مخالف ، نظر سومنز و بروول ، آرا و نظرات روبروستون اس میت، آداب و رسوم منشأ دیانت وایمان مطالعاتی درمورد جانوز پرستی و اصول اجتماعی آن ، تونیسم در سیستم اس میت ، تفسیر اجتماعی تونیسم ، قربانی عبادتی دسته جمعی ، توتم خواری و منشأ آن ، ارتباط خدایان و افراد در جامعه ، شکل دیانت اقوام سامی ، دیانت اجتماعی آنان ، روابط آنان با خدا و آن

البته آن چنان که از نام این مکتب ، یعنی جامعه شناسی برآمد ، آشکار است که هر نوع توجیه و تفسیری که از مذهب و سایر پدیده های فکری و معنوی بشری به عمل آید - مبنی و متنکی بر اصلی اجتماعی خواهد بود . نظراتی فلسفی درباره کاوش هایی در اصل دیانت ، از لحاظ جامعه شناسی و مردم شناسی در کار اجتماعی مطالعه می گردد و مذهب را به عنوان پدیده یی مجرد پنداشتن و از لحاظ فلسفی به تفسیر آن کوشیدن از حیطه تحقیقات جامعه شناسی خارج است . از جانبی دیگر بایستی به این مسأله نیز ساخت توجه داشت که دودانش فوق ، از لحاظ ارزش یا بی اصول مذهبی و یا حقانیت آنها ، و این که کدام یک از ادیان و مذاهب برتر و بهتر و کدامین بی ارزش تراست بحث و گفت و گویی نماید ، بلکه کار جامعه شناسی تحقیق در مبانی و منشأ اجتماعی ادیان و مذاهب و روابط و تأثیرات متقابل آنها در تشکیلات اجتماعی می باشد . این نوع بحث و گفته را نبایستی آن چنان تلقی کرد که اصول مافوق طبیعی در تحلیل های سوسیولوژیکی مردود و بی اثر است ، بلکه نظراتی بسیار از جانب دانشمندان این علم حاکمی از آن است که : مذهب ، یعنی اعتقاد وایمان به قوای فوق طبیعت . اما بایستی گفت که همین تعریف ، و مذهب را ایمان به قوای فوق طبیعی توجیه کردن - متنکی بر اصل و منشای اجتماعی است ! یعنی موجودیت قوای فوق طبیعی خود بر خاسته از نیازهایی اجتماعی است که از لحاظ معنوی تفسیرشان در قسمت روان شناسی قابل حل است .

نظری دیگر حاکی از عکس این موضوع است، و می‌توان گفت اغلب جامعه شناسان مذهب را پدیده‌یی می‌دانند که از سن، آداب و رسوم زاده شده است و زاییده ایمان به قوای فوق طبیعی نمی‌باشد. در بندی که گذشت به کوتاهی نامی از روبرستون اس‌هیت پیش تاز نظریه‌یی اجتماعی درباره مذهب برداشتم. آن چنان که از گفته‌های وی بر می‌آید اعتقاد وایمان به نیروهای فوق طبیعی اثر است، در حالی که برای دست یافتن به‌اصلی راستین لازم است تفاعلت جست و جو گردد. کتاب مهم و در خور توجه «مذهب سامی‌ها^۲» نیز بر مدار همین نوع فکر است و اس‌هیت کوشیده تا با روشی عقلانی، مبتنی بر شواهدی اصیل این نظریه را به اثبات رساند. وی تأیید می‌کند که مذاهب قدیم ابتدائاً شامل آداب و رسوم و تشریفات بوده است وایمان اثر همین تشریفات و رسوم می‌باشد: پس بنابراین اصل تفکر انسان ابتدایی ما قبل منطقی *Prelogique* بوده است، نخست رسوم و تشریفات پدید آمده و از دوام آن‌ها ایمان زاده شده است. اس‌هیت در کتاب بزرگ خود، یعنی مذهب سامی‌ها شواهد بسیاری از تورات، برای اثبات نظریه‌اش می‌آورد. وی عقیده دارد که هر نوع پرورش و بالندگی در مورد دیانت اقوام ابتدایی از طریق آداب و رسوم تکوین می‌باید وایمان اثر پیدا شده متأخری است که پس از گذشت دورانی معین از پس آداب و رسوم و تشریفات زاده می‌گردد. بنابراین نظر، در نقش علمت و معلولی، آداب و رسوم هستند که در حقیقت نقش علمت اصلی را بازی می‌کنند، نه ایمان. بلکه ایمان اثری است زاده شده از آداب و رسوم. این معنا از جانب روان‌شناسان نیز تأییده شده و جامعه‌شناسانی دیگر نیز از راههایی دیگر همین نتیجه را رسانیده‌اند. سومنر Sumner می‌گوید عمل مقدم بر فکر بوده است^۳ و این نیز همان نظری است که لوی بروول Levy Bruhl و دورکهیم Durkheim در اثبات آن

2- SMITH, W. ROBERTSON: *The Religion of the Semitics*

3- SUMNER: *Folkway*

کوشیده‌اند. در حقیقت قانون اشتراک^۴ در سیستم بروول^۵ همان تقدم عمل بر فکر در سیستم اس‌میت و سومفرمی باشد.

اس‌میت با مطالعاتی که در موضوع جانور پرستی به عمل آورده بود، متوجه این اصل شد که در یک سیستم دیانتی در یک اجتماع یا قبیله، همبستگی و پیوندی خاص میان خدای آن اجتماع و قبیله، با پرستندگان و نیایش گرانش وجود دارد. جو امع باستانی اقوام سامی، عبارت بود از قبیله‌های کوچک و بزرگی که دائماً باهم در حال جنگ و جدال بودند. دشمنان افراد یک قبیله در حقیقت دشمنان خدای آن قبیله محسوب می‌شدند و این امر و اشتراک، مبنی بر آن بود که افراد یک قبیله جملگی منسوب به خدای خود بودند. من باب مثل قبیله‌یی افراد خود را پسران و دختران چماش، یعنی خدای مورد پرستش اهل قبیله می‌دانست. البته هر گاه اس‌میت از تبلور تأثیر برداشته بود، ممکن بود که از این-انتساب، برای اثبات نیاپرستی سودجویی کند، اما اوی بدرآهی می‌رفت که هکله‌نان Mac Lenan گشوده بود، و هکله‌نان نیز سخت در راه تو تمیسم Totemisme مستغرق و مشغول کاوش می‌بود. به همین جهت اس‌میت از هر اشاره و موردی که مبنی بر ارتباطی میان جانور و انسان است، از برای غنی‌ساختن سیستم تو تمی استفاده می‌کند.

در این مورد وی اشاره به اساطیری می‌نمود که عبارت از جانور شدن آدمی زادگان می‌بود این طور بر می‌آمد که جمله زنان یک قبیله از قوم بنی اسرائیل مار مولک‌زاویده بودند. دسته‌یی دیگر این استعداد را داشتند که خود را مبدل به گرگ نمایند. در شبکه جزیره‌سینه در روز گارانی دور، یوزپلنگ آدمی کامل بوده است.

4- *La Loi de Participation*

5- *BRUHL LEVY: Les Fonctions Mentaes Dans les Sociétés Inférieures*

کاوش‌ها و تحقیقات وی هرچه بیشتر جلو می‌رفت و دامنه‌می‌یافت، بیشتر اصل اجتماعی دیانت واولویت تشریفات و آداب و رسوم رانمایان می‌کرد. در کادر تحقیقات این دانشمند، مسئله تو تمیسم رنگی خاص پیدا نمود که ارزش‌ها و ثمرات فراوانی به بار آورد. هر موضوع و موردی در مذهب تو تمیستیکی ارتباطی مستقیم و غیرمستقیم پیدا می‌کرد با این اصل اجتماعی و اشتراکی. گفته شد که وی بسیاری از مدارک و شواهد خود را از تورات اخذ کرد. طبق مندرجات کتاب حزقيال نبی اسرائیل در دورانی انحطاطی پیرو سیستم جانورپرستی شده و به عبادت بسیاری از جانوران، از جمله: سگ، موش و خوک دست یازیده بودند. شیوه کاهنان نیز که جامه‌هایی از پوست حیوانات به بر می‌کشیدند، بقا یابی بود از تذکار تو تمیسم، چون پوست جانوران را به عنوان جامه به بر کشیدن خود کوششی است برای اثبات نوعی خوبشاوندی با آن جانور.

موضوع‌هایی نیز که در انجیل آمده بود، شواهدی محسوب می‌گشت از ارتباط افراد در اجتماع از یکسو، و با خدا یا خدایان از سویی دیگر. در انجیل از سوزانیدن حیوانات به عنوان نذر و نیاز بسیار سخن رفته بود. در این موقع قسمتی از جسد حیوان قربانی شده را می‌سوزانیدند، یعنی بدین وسیله پاک و منزه ش می‌ساختند و پس از آن پرستند گان به خوردن آن پرداخته و سهم خدا نیز از دود آن فرستاده می‌شد.

این مراسم، یعنی تو تم خواری امری مقدس بود بر مبنای اصیل دیانت که حاکی از اصل اجتماعی دیانت محسوب می‌گشت. در هندوستان، آفریقا، استرالیا و بسیاری از مناطق آسیایی و امریکایی، به ویژه در مکزیک و میان اعراب چنین رسمی وجود داشت. هم چنین رسم هم کاسه شدن و نمک خوردن که به موجب آن روابطی میان هم کاسگان و هم خوراکان مبنی بر برادری و اخوت پدید می‌آمد، رسمی

بود مقدس و متدالوی میان اعراب که مانع خصوصت میان افراد یک قبیله می‌گشت. این نیز امری بود اجتماعی که به مناسبت اهمیت آن جنبه‌یی مذهبی یافته بود و میان بسیاری از قبایل ابتدایی و ملل بزرگ در ازمنه باستانی رواج داشت، و هم این زمان نیز امری رایج است میان ملل بزرگ و مقدمن که به موجب هم کاشه شدن و به اصطلاح نان و نمک هم را خوردن دست از خصوصت نسبت به یکدیگر بازمی‌دارند. در واقع می‌توان گفت این امر، صورتی بود تغذیل یافته از تو تم خواری که به موجب آن، تو تم یا خدای قوم در افراد یک قبیله حلول یافته و بنابراین میان افراد جنبه‌ی اخوت و برادری پیدا می‌کردند.^۶

در این سیستم، هر نوع قربانی و مراسمی وابسته به آن، در اصل انجام یک رشته نیایش و عبادات‌های دسته‌جمعی تلقی می‌شد. در این روش موضوعی که دانشمندان دیگر بسیار در بحث و گفتوگوی آن وقت صرف کرده بودند، مطرح نبود. یعنی این مبحث و مورد که ابتدا قربانیان را افراد انسانی تشکیل داده و از آن پس، بعد از مدت زمانی جانوران به جای آدمیان قربانی می‌شدند، جایی نداشت، چون انسان و جانور هم دریف، هر دو از اعضای کلانی واحد بودند و ممکن بود هر دوی آن‌ها را به جای یک دیگر قربانی کنند.

تغییر روش قربانی از یک سیستم تو تمیک و عبادت دسته‌جمعی به شیوه قربانی جهت رشوت دادن به خدایان و یا جهت برآورده شدن نذور و آمال و درخواست‌ها شکلی بود که بعدها پدید آمد و این شکل نیز خاستگاهش العاق دلایلی عقلانی بود از برای عمل قربانی. بی‌شك یک چنین استدلالی منجر می‌گردید به رسم عشاء ربانی میان مسیحیان که آن نیز نوعی عبادت دسته‌جمعی محسوب می‌گشت

۶- نگاه کنید به بخش‌های آینده، تحت عنوان «تو تمیسم» و کتاب اصول روانکاوی.

از آن پس اس میت با گام‌های سریعی در این راه پیش رفت که اثبات نماید خدا یان جزء لایتفک و همبسته‌یی هستند از جامعه‌یی که افرادش از پرستند گان همان خدا به شمار می‌رفتند. در واقع با این نظرات و کاوش‌ها هسته‌اصلی عقاید دور کره‌یم بسته می‌شد و وسائلی فراهم می‌آمد تا دیانت به شکلی ثابت و استوار در قسمت خاص جامعه‌شناسی راه یابد. اس میت با تحقیقات و سیعی که در زمینه اقوام سامی انجام داد، متذکر شد سامی‌های ادوار باستانی هر دمی بودند بی نظام و سبک‌سر، که اصول عقایدشان شامل اصولی تحمیلی نبود. در دیانت آنان جایی از برای مفهوم بزه و گناه وجود نداشت و هم چون یونانیان روابطی با خدا یانشان داشتند بر اصول متقابل. طرز اندیشه عادی این افراد و قبایل از لحاظ دیانت و خدا یانشان، اعتمادی است استوار و عمیق نسبت به خدا یان که پدیده‌هایی هم چون گناه و معصیت ساینه‌نقار و کدورتی بر آن نمی‌افگند. باطرد اصلی گناه و بی‌دغدغه بودن از حسن گناهکاری دایمی، اعتقادی راسخ در آنان تکوین داشت مبنی بر آن که آن‌ها و خدا یانشان با هم روابطی بر پایه‌های دوستی و صمیمیت دارند. البته بی‌شك مبنای این چنین اعتمادی، اعتقاد و باور افراد است به این که خدا یان نیز هم چون افراد جزیی هستند لا یتجزأ از همان جامعه‌یی که افراد در آن به پرستش‌شان مقام دارند.

این‌ها تحقیقاتی بودند در دیانت بر پایه تو تمیسم. اما تو تمیسم - اس هیت دارای مفاهیمی کاملاً نو و ابداعی بود، چون وی معتقد بود که تو تم خدای افراد یک کلان یا یک قبیله محسوب نمی‌شد و افراد یک قبیله نیز در واقع یک تو تم را به عنوان خدایی مورد پرستش قرار نمی‌دادند.

عقاید رو برستون اس هیت، عقایدی بود بسیار نو و بدیع که در زمینه جامعه‌شناسی مذهبی بسیار مؤثر افتد، و مبنای کار بسیاری از جامعه‌شناسانی را فراهم آورد که در این زمینه کاوش و پژوهش می‌کردند. از بر جسته‌ترین این کسان که مبحث

فوق را به سرحد تکامل فرا برد، و در جامعه‌شناسی مذهبی بدون فهم گفته‌ها یش، مفهوم اساسی در ک نخواهد شد امیل دور کرها یم، جامعه‌شناس به قام فرانسوی است که در بند بعدی درباره اش سخن خواهیم گفت.

۱۴- جامعه‌شناسی مذهبی

دور کهیم موجد نظر جامعه‌شناسی مذهبی، نظر این سرو انتقاد دور کهیم، انتقاد از آرای او گوست کنت، تأثیر عقاید اس میت در جامعه‌شناسی مذهبی، آرای ابتدایی دور کهیم، نقی و طرد جادو در دیانت، تراویش‌های مراسم دسته جمعی، پیدایش ماناو نیر و بی مرموز، تعریف اجتماعی دیانت، نشان و علامت یاتوت، پیوند و ربط توئم با نیروی مجہول مانا، مفهوم مانا میان اقوامی دیگر

دور کهیم که آراؤ عقاید بسیاری از جامعه‌شناسان را در ک کرده بود، به طور کلی دیانت را در قلمرو جامعه‌شناسی وارد نمود. وی به مرزهای مردم شناسی و قلمرو آن سخت انتقاد کرد و برای نخستین بار غیر مستقیم موارد مورد اشتراک این دو مکتب را تذکرداده و موجب شد که دودانش نو به هم پیوند یافته و مرزهای مشترک هم را بیابند. وی از اس بن سر Herbert Spencer، و کنت Comte که در مقام منازعه بودند، به تساوی به انتقاد پرداخت. نظرات او گوست کنت درباره فرهنگ و سیر اندیشه بشری، نظری بود بر پایه تطور، اول راحل سه گانه بی را که کنت برای تبیین جریان فکری بشر قابل شده بود، ناقص اعلام نموده و گفت:- کنت برای توجیه و تبیین فکر بشری تنها به یک قانون تطور قابل شده که به شکل محدودی در اسارت سه مرحله درمی آیند. در بحث تحقیقی کنت باستی «جامعه‌ها» موضوع بحث باشند، نه عالم انسانیت به عنوان جامعه‌یی واحد. کنت قبل از شناخت اجزای نسبی جامعه‌ها و موارد اشتراک واختلاف آنها، تنها به ذکر کلیاتی عمومی درباره پژوهیت پرداخته است، به این ترتیب است که از روش راستین علمی بندورافتاده است.

اس پن سر در قسمت جامعه‌شناسی به این نتیجه رسیده بود که به اصطلاح داروین Selection Naturelle است که جو امع تشکیل می‌گردند. دور کهایم با این نظر به مخالفت برخاست و به وضع فرضیه‌یی پرداخت که «وجود اشترائیک» نام گرفت و بسیار اهمیت یافت، بدان سان که در دو علم مردم شناسی و جامعه‌شناسی هردو شاخص عمل قرار گرفت. نظری از به کار بردن وجود اشترائیک نوی ادراک و استشعار بود و هم یک نوع نظم اخلاقی. به طور کلی وجود اشترائیک نوعی شراکت معنوی در فکر و احساس جماعت و فرمان برداری از آن بود.

آن چه که بسیار دروی تأثیر گذاشت و موجب عقاید نوین و ارزش‌هاش گشت، تأثیرهایی نبود که تحقیقات تیلور Tylor، درباره جان گراوی Animisme، و نظرات هارت Maretthe، و کاوش‌های محلی سر بالدوین اس پن سر، Sair Baldwin، و گنی لن Gillen درباره بومیان استرالیا، در او ایجاد نمود، بلکه بیشتر نظر صریح و مستقیم اس هیت بود درباره طعام مشترک و هم کاسه شدن و یا به اصطلاح توتم خواری مشترک. وی این فرضیه را که خوردن طعام مقدس به شکل اشترائیک بود پذیرفت و هم‌چنین این نظر را پذیرفت که قبایل توتمی ساکن استرالیا، پیرو قدیم ترین شکل دیانت بودند. با قبول این دونظر بود که روش و مشی وی در نظر اتش آشکار شد. طعام مشترک که پیوندی داشت مستقیم با توتمیسم، وجود اشترائیک را به وجود آورد، و قبول قدیم ترین شکل دیانت میان بومیان استرالیا، شکل باستانی دیانت را. بعداز بررسی و تحقیق در نظرات دور کهیم، لازم است تابه مختصراً از عقاید لهوی بروول Levy Bruhl آشنایی حاصل شود این آشنایی نیز گاه در ضمن بحث‌هایی درباره نظرات و آرای دور کهیم پیش خواهد آمد.

از آرا و عقاید کلی وی درباره دیانت، این امر مفهوم می‌شود که دیانت در سیستم وی روشنی است بر مبنای یک قاعده کلی سلوک اجتماعی. هم‌چنان که در دستگاه

و مکتب اس هیت دیانت به عنوان ایمان به نیروهای مأورای طبیعی و ارواح یا خدایان و خدا نقی گردید، دور کهیم نیز با همین عقیده مطالعاتی رادر باره دیانت شروع می‌نماید. به نظر وی مذهب ابتدا می‌شود از آداب و رسوم و تشریفات اجتماعی. آداب و رسومی که با گذشت زمان به شکل سنن قومی درمی‌آیند، خود به خود جنبه‌یی مقدس یافته و در کادر شعایر جای گزین می‌گردند. پس آداب و رسوم و تشریفات ابتدایی‌ترین شکل دیانت به شمار می‌رود. اما این پرسش در این هنگام مطرح می‌شود که منشاً این آداب و رسوم چه بود و خود از کجا به وجود آمده‌اند؟ برای دست‌یابی به یک چنین پرسشی دور کهیم راهی را پیشنهاد می‌کند که قبل از وی نیز مورد سودجویی بوده است. وی می‌گوید برای شناخت مفهوم و تشریح مذهب جوامع اولیه، بایستی به آداب و رسوم و تشریفات و چگونگی مذهب جوامع ابتدایی رجوع نمود، چون وجه تشابه و همانندی در فنار و کردار و آداب و شعایر جوامع اولیه و ابتدایی بسیار نزدیک است.

نخست در معتقدات انسان‌های ابتدایی وجه مشترکی به نظر می‌آید که عبارت است از اعتقاد به *مانا* Mana. البته در باره این پدیده نامشخص و بی‌شکلی که مرز مشترکی در دیانت و جادوی اقوام ابتدایی داشته بیشتر بحث خواهد شد. انسان‌های ابتدایی نیز هم چون بسیاری از جوامع و کسانی که از تمدن بزرگ و پر روند، نیاز به آن داشته‌اند تابه و سایلی - کوفتنگی و خستگی کار روزانه را خود دور کنند. به همین جهت هر چند گاهی یک بار گرد هم آمده و ضمن تشریفات و مراسمی که جنبهٔ صرف اجتماعی داشته به انعام مراسمی برای تحریک عوطف‌نشان مباردت می‌جنند. رکن اصلی و اساسی این تشریفات میان آنان عبارت بوده است از رقص و موسیقی و آواز. موسیقی و آواز اثکیزه‌یی است از برای تشدید و تحریک حرکاتی که به وسیلهٔ رقص به منصه ظهور می‌رسد و گاه، یعنی اغلب مواقع برای هم‌آهنگی و نظم و حرکات دسته

جمعی، رقص‌های گروهی که به وسیله موسیقی و سرایش به انجام می‌رسید، در آغاز آرام‌تر و پس از آن بدان گونه تشدید می‌یافتد که شور و نشاط بر همه‌شرکت کنندگان استیلا می‌یافتد. احساس‌های فردی از لحاظ تحریک و درجه تشدید، کاملاً تابع شور و نشاط گروهی می‌شوند. هر احساسی که در ذهن افراد شرکت کننده به وجود می‌آید، بدون مقاومت زیادی شکل گرفته‌وارث می‌باشد. جمله افراد در برابر اثرات خارجی حساسیت و پذیرش قابل انعطافی داشته و می‌کوشند تا آن را بیرون به رینند. در اثر این امر، نوعی واگیری عمومی پدید می‌آید و عاطفه ازیکی بدیگری سراست کرده و پس از آن توان گرفتن هم‌چون نیرویی بسیارقوی پیش‌می‌رود و هر لحظه نیرومندتر می‌گردد. بر اثر این امر و همبستگی و پیوند عواطف که در حال اجتماع بسیار نیرومندتر می‌گردد، جمعیت احساس می‌کند که دارای قدرتی فوق العاده و شگرف است و بنابر عقیده دور کهیم از احساس این تجربیات و ثمرات آن است که جو اعم بدوعی به‌اندیشه نیرویی هرموز به نام هانا در خود واقع می‌شدند.

از این امر، وی به مسئله‌یی رسید تعریفی که خودش از برای دیانت وضع کرده بود. در کتاب ارزنده‌اش به نام «شکل‌های نخستین دیانت^۷»، گفت که: — دیانت در واقع عبارت است از یکرشته اعتقدات به چیزهایی که جنبه تقدس دارند؛ با پیوست یک دستگاه روحانیت در جامعه، که از لحاظ کردار اخلاقی، افراد را در اجتماع متحده می‌سازد. پس همان گونه که در نخستین مرحله تذکر داده شد به این اصل می‌رسیم که دیانت از دیدگاه‌وی نوعی سلوک اجتماعی است. در دیانتی که دور کهیم تعریف کرده و در باره آن تحقیق می‌نماید، سحر و جادور اجایی نیست. البته پیش از وی کاوش گران و پژوهندگان بسیاری در باره مژهای مشترک دیانت و جادو آرا و عقایدی

را ذکر کرده بودند، اما وی اهمیتی را که دیگران به جادو داده بودند بسی مورد دانسته و آن را از مواردی خصوصی بر شمرد که جنبه‌یی فردی داشت، نه بر آن که از امور اجتماعی محسوب می‌گشت. دیانت و مراسم و تشریفات وابسته به آن مستلزم انجام تشریفات و شعایری بود دسته جمعی - در حالی که یک فقر جادو گر هر چند پیروان و دست یارانی چند داشت، لیکن عمل وی جنبه‌یی فردی داشت و مستلزم آن بود که به طوری منظم و قرار دادی در جامعه تکرار و عمل گردد.

موضوعی دیگر در ادیان و نوع کیش‌های ابتدایی، عبارت بود از نوعی علامت و نشانه که تو تم^۸ نامیده می‌شد. در جوامع ابتدایی وزندگانی اجتماعی آنان معمولاً نشان و علامتی وجود داشت که در زبان بومی تو تم نامیده می‌شد و این تو تم عبارت بود از حیوانی ویژه‌دو گاه یک گیاه و به ندرت یک شیء مخصوص که علامت و وجه ممیزه یک کلان و قبیله محسوب می‌گشت و پیوندی داشت با نیروی مانا در گروه. از اشیایی تو تمیک هم چون چورین گما Churinga و نورتون جالجا Nurtunja نیز درست هم چون حیوانات مقدس تو تمی استفاده می‌شد و این قسمت را در بخش «هنر و دیانت» مورد تفسیر قرار دادیم. تو تم و یا این نشان و علامت، هم چنان که علامت و نشان گروهی مخصوص بود، به منزله منبع مانا یا نیروی مقدس و مرموز جمیعت نیز محسوب می‌شد. این نیروی مقدس و اعتقاد به آن در تمامی مراحل زندگی انسان ابتدایی وجود داشت. اما میان هر جامعه و قبیله‌یی به نامی خوانده می‌شد. اقوام هـلـانـزـی Melanaisie این نیرو را مانا، و سرخپوستان Sioux، آن را وakan و قبایل ایروکوی Iroquois، آن را اوون داون Orenda، و میان بعضی از سرخپوستان آمریکا به نام‌های مانی تون Maniton و اوون داون Orenda خوانده می‌شد. این مسئله،

- برای آگاهی درباره موضوع تو تم و تو تمیس نگاه کنید به بخش‌های آینده و کتاب اصول روانکاوی ترجمه نگارنده.

موضوعی بود بس مهم که مارت Maret و کاردینگ تون Cardington و دور کریم، و تر هرزو Treger و بسیاری دیگر از مردم شناسان درباره آن به بحث و تحقیق پرداختند.

۵- مانا، نیروی نیروزا

تعریف مانا، نظر مارت، نخستین کسی که درباره مانا تحقیق کرد، تعریف کاردینگ تون، نارسا بی عمومی تعاریف، زندگی مذهبی بومیان جزایر جنوبی آقیانوس کبیر، روابط مانا و جادو و سحر، رابطه مستقیم مانا و نابو، وجود مانا در کسان و جاهای و اشیاء، مانا و نخستین تعریف از دیانت، دیانت بومیان حوزه جنوبی آقیانوس کبیر مستلزم شناخت و فهم مانا است، نیروی مانا در اشیاء، قابلیت افراد در کسب مانا، تمرکز مانا و جنبه تقدس، چیزهای مقدس و نابو، روابط میان تابو و مانا و چگونگی آن روابط

манا، نیرویی است مجھول و نیروزا که خود را به اشخاص و اشیاء و اعمال و امکنه می آمیزد. نیرویی است سیال و مقدس که در همه جا و همه کس مأمن و مکان می گیرد، و لهزاین مأمن گرفتن و مکان جستن است که جنبه تقدس به بعضی کلمات و کسان و جاهای و چیزهایی بخشد. از کسانی که مطالعاتی بسیار و کاوش هایی عمیق در زمینه مانا انجام داده اند، می توان از مارت Maret نام برد. نظریه‌یی که این مردم شناس انگلیسی وضع کرد و موضوع آن درباره صور اولیه حیات دینی بود، در نظر پژوهندگانی دیگر، بسیار مؤثر واقع شد.

به نظر مارت انگیزه و اساس جمله فعالیت‌هایی درباره دین و جادو، نوعی نیرو و قدرت ما فوق طبیعی بود که مانا نامیده می شد⁹. این واژه را برای نخستین بار اسقف کاردینگ تون در نوشهای خود درباره بومیان جزایر جنوبی آقیانوس کبیر یادداشت کرده بود: «مانا عبارت است از نیرویی معنوی و ما فوق طبیعی که جلوه آن به وسیله

نیرویی جسمانی و یا هر نوع قدرتی که آدمی دارا است انجام و تجلی می‌یابد. مانا هیچ گاه نیروی نیست که در جا و مکان و یا شیاً و شخص معینی تمرکزداشته و ثابت باشد، بلکه نیرویی است گستردۀ که پخش آن در تمام کسان و اشیاء به نسبت قرار می‌گیرد. اساس مذهب بوهیان مه‌لانه‌زی و پولی‌نهزی تحصیل و کسب نیروی مانا است، وجهت مصرف شخصی و استفاده غیر شخصی از این نیرو در کسب آن برای یک بومی تقاوی نمی‌کند. به این معنی که نیروی تحصیلی مانا خواه مورد سود شخص تحصیل کننده قرار گیرد، یا دیگران از آن استفاده کنند » درواقع تعاریفی که از این واژه به عمل آمده، جملگی نارساو جامع باز گویی قانع کننده‌یی نمی‌باشد و در هر تعریفی نوعی ابهام ملاحظه می‌گردد. مانا عبارت است از نیرویی که دارای دووجه مادی و معنوی است، ماده‌یی از جنس برق و خدا ایان که به شکلی همه‌جانبه در همه‌جا پرا گنده می‌باشد. برخی اوقات وجه اشتراکی با علامات و نشان‌های رمزی و یا برخی اشیا و کسان پیدا می‌کند. به طور کلی نیرویی است که در همه‌جا و همه‌چیز و همه‌کس وجود دارد. همان گونه که نیروی مزبور از لحاظ مادیت و معنویت دارای هردو وجه شناخته می‌شود، روابطی مشترک با جادو گری و دیانت نیز دارد. اما با شناخت‌ها و تعاریف به دست آمده، حد مشخص و مرز جداگانه‌یی میان دیانت و جادو گری با مانا وجود ندارد، بلکه در یک حال ممکن است مفهوم آن راهم به دیانت و هم به سحر اطلاق نمود.

زندگی بومیانی که ساکن جزایر حوزهٔ جنوبی آقیانوس کبیر بودند، سراسر پوشیده از *تابو*^{۱۰} *Tabou* ها و مناهی و موارد هور دپرهیز بود، و این نیز ارتیه‌اطی مستقیم داشت به نیروی مانا *تابو* در حقیقت عبارت از نوعی پرهیز نبود که به وسیلهٔ

۱۰- برای آگاهی از *تابو* به مبحث «توتیسم» نگاه کنید. برای اطلاعات بیشتری

نیز به کتاب اصول روانکاوی ترجمه نگارنده مراجعه نمایید

نیروی جادو مورد عمل داشته باشد ، بلکه صرفاً ترس و بیمی بود که از نیروی مانا تشکیل می شد. هنگامی که وجود یک ریس قوم و قبیله و یا یک سلطان تابو محسوب گشته ولمس بدن و متعلقات وی مورد پرهیز اعلام می شد ، دلیلش آن نبود که به موجب عواملی جادو کارانه این تابو تکوین یافته ، بلکه از این روی بود که وجود آن سلطان لبریز بود از نیروی مقدس مانا ، و به همین جهت بود که تابو محسوب می گشت . همچنین بود تابوهایی بسیار که در مورد زنان نیرویی اجرا بی داشت .

هارت از لحاظ دیانت وجود روح ، به جدا اندازی و تفکیکی که بومیان جزایر جنوبی اقیانوس کبیر در مورد ارواح قابل می شدن سخت علاقه مند شد ، و سرانجام ارتباط آن را با مانا کشف و فهم کرد . وی ملاحظه می کرد که بومیان تفاوتی بسیار میان ارواح قایل می شوند ، مثلاً نهال عشقه بی که ویژه آن نواحی بود ، فاقد تارون *Taronga*] = جان [شناخته می شد . یک خوک و یک آدمی زاد *Tindalo* دارای جان بودند ، لیکن وقتی که خوکی می مرد ، دو چار فقدان تین دالو [= روح] می گشت بقای روح بستگی داشت به شخصیت ، و تنها ارواح اشخاص بزرگ بود که جاودانی می شدند ، چون کسانی بزرگ از مانای حقیقی بر خورداری داشتند

از همین رهگذر شکل نخستین تعریف دیانت پدید می آید. دیانت عبارت است از نیروی مافق طبیعی که مطابق با مقتضیات زمان شدت و ضعف آن دگرگونی می یابد به این معنی که نیروی این پدیده فوق طبیعی متغیر بود ، اما هسته هر کزی جوهر اصلی آن همواره ثابت ولایتغیر می بود . هارت بر آن بود که مانا نیرویی همه گیره بود که در هر کسی و جایی و چیزی ممکن بود جای گزین گردد و حتاً به آن چیزی که در آن هبوط می کرد ، می توانست خدایی والوهیت بخشد بدون شناخت و فهم واژه مانا شناخت فرهنگ و مظاهر آمدن پولی نهادی ها و

مهلانهزی‌ها غیرممکن است فهم دو کلمه مانا و تابو در حقیقت کلید شناخت فرهنگ و دیانت این بومیان است. متأسفانه همان گونه که نمی‌توان معادل‌هایی رسا و قابل فهم که جامع نیز باشند از دو اصطلاح توتم و تابو به دست داد، به همان نسبت نیز نمی‌توان ترجمه و معادل اطمینان بخشی برای واژه مانا به دست داد. به هر انجام مفهوم‌ترین معادلی که می‌توان درمورد این واژه‌اخیر به کار برد، «نیروی اجرایی» است. به این ترتیب که در نظر پولی‌نهزی‌ها هر شیاً و فردی که قادر به انجام کارهایی بود خارج از حد و مرتبه معمولی، آشکار می‌گشت که از نیروی مانا برخورداری دارد. هبوط و تکوین ماناداری مناطق وسیع وحوزه عملی بسیار گسترده بود و در حقیقت مظاهرش امری نسبی را اشاعه می‌داد. هر چنگلک و یاتور ماهی گیری که بیشتر و بهتر در صیدماهی توانایی داشت، هر زمینی که حاصلی بیشتر به بارمی آورد، هر بذری که شکوفان تر می‌شد، هر دارویی که نتایج درمانی بهتری را به منصه ظهور می‌رسانید، هر پزشکی که بهتر در تداوی دست داشت، هر ساختمانی که استحکام بیشتر و پایداری فراوان‌تری در برابر حوادث طبیعی داشت، و سرانجام هر سلطان و یاریسی که موقیت افزون‌تری در کارسیاست و اعمال قدرت داشت، نشان می‌داد که از مانای بیشتری بر خور داری دارد. پس مانا نیرویی فوق طبیعی است که عامل فعالیت راستین اشیاء و کسان بوده و در حقیقت عامل شاخصه هر گونه ارزشی در اشیاء و کسان و جاها می‌باشد. مانا در واقع خاصیت واثری اضافی است که جنبه‌یی فوق طبیعی و معنوی داشته و به خواصی دیگر در اشیاء و کسان و امکانه افزوده می‌شود. بعلاوه این نیرو، مظہر و نمونه کامل و عالی و مایه تمام آن چیزهایی است که در جامعه‌یی مقدس شمرده می‌شوند.

میان بومیان جزایر پولی‌نهزی Polynesie در حقیقت مفهوم مانا به صورت دستگاهی فلسفی درآمده است، و به موجب آن کلیه اعمال و افعال و تجلیاتی که از

کسی ویا چیزی به شکل بر جسته و بهتری به منصه ظهور رسد، از یاکعنی مانا سرچشمہ می گیرد. مانا نیرویی است که لمس و دیده نمی شود، بی جان و بی ادراف است، در همه وجود دارد؛ وهم چو مفهوم و معنای ذور و نیرو است در نزد ما. تحقیل مانا و کسب آن بستگی دارد به قابلیت واستعداد افراد واشیا و جایها هم چون امواج رادیو در فضای منتشر است و تنها کسانی می توانند از آن بهره مند گردند که دستگاهی گیرنده داشته باشند و دستگاههای قوی تر نیز بیشتر و بهتر می توانند آن را جذب و کسب نمایند. همان گونه که گفته شد در اجتماع کسانی بهتر عی توانند از این نیرو بهرهور گردند که قابلیت بیشتری داشته باشند، مثلاً یک نفر ریس قوم و قبیله چه بسا دارای نیروی مانا بیشتری باشد از یکی از خدایان کوچک و پایین مرتبه. اشیا و افراد و مکانهایی که از مانا فراوانی برخوردار بودند و کسانی، یا چیزهایی که در تماس با این افراد و چیزها قرار می گرفتند، تابو Tabou محسوب می شدند و برخورد ولمس و تماس با آنها برای کسانی که دارای نیروی مانا کمتری بودند، تحریم می شد.

مفهوم مانا پیوندی مستقیم داشت با پدیده قابو، و این امر؛ یعنی این و باستگی موجب اعمال و کردار و شعایری فراوان را از برای بومیان فراهم می آورد. از جانبی دیگر برای شناخت بهتر مفهوم مانا، لازم است تا به تفاوت قابل توجهی که میان آن و مفاهیمی دیگر که همانند آن میان اقوام دیگر می باشد آگاهی یافت. سرخ پوستان Sioux مفهوم واکان Wakan و قبائل ایروکوی Iroquois اورندا Orenda و برخی دیگر از سرخ پوستان مفاهیمی دیگر هم چون مانا توون Maniton و . را آن گونه توجیه می کنند که در ذهن پژوهندگان همان مفاهیمی حاصل می آید که از مانا میان بومیان پولی نهضی حاصل می شود. اما بایستی متوجه اختلافی بزرگ و شایان توجه میان مانا و همانند های دیگر بود. سرخ پوست آمریکایی وجود نیروی

فوق طبیعی را به وسیله نوعی الهام و یا تجربه و احساسی درونی بر مبنای بینشی درون نگرانه *Intuition* درمی یافتد و می دانست که وجود یا نیروی فوق طبیعی در مکانی حاضر و جلوه گری دارد، چون احساسی از رعب و وحشت و یا به گفته گوولدن وایزر Golden Weiser احساس هیجان مذهبی می کرد. اما فردی از افراد پولی نهادی دارای چنین بینشی نبود تا به وسیله کشف و شهود و انگیزه ای احساس گرانه، این نیرو را درک کند. بومی پولی نهادی تا تجلی مانا را با انجام فعل و عملی ظاهری مشاهده نمی کرد، وجود آن را در نمی یافتد و بدان ایمانی حاصل نمی نمود، همچنان که انسان از جریان برق در سیمی که باردار نیروی برق است بالمس آن آگاهی می یابد. به همین جهت پولی نهادی ها لازم بود تا هر چیز و هر شیء و هر مکانی را که در اثر تماس با مانا خطر نالک شده بود، با علامت و نشانی بر جسته و متمایز نمایند. بر همین مبنای در پولی نهادی علامات و نشان های بسیاری در جاهای واشیا و کسانی مختلف حث و نصب می شد تا معلوم شود که شیء و یا مکان و فردی در حمایت نیروی مانا یا قوای جادویی قرار داشته و یا مقدس و غیر قابل لمس و حتا دیدن و روئیت می باشد.

به همین جهت مفهوم مانا پیوند می یافتد با کلمه تابو Taboo تابو نیز کلمه می بود مقتبس از زبان بومیان پولی نهادی. برای نخستین بار این کلمه را کاپیقان کوک Cook در نوشته هایش به کار برد. وی مشاهده می نمود که بومیان نسبت به اشیا و یا افراد و یا جاهای ویژه بی حرمت و احترام خاصی قایل شده و از آن ها پرهیز می نمایند و به زبان خود این چیزها و جاهای و کسان را *Tabou* ترجمه نمود. اما بعد از با تحقیقاتی که در جوامع تابو را به دشیاً مشخص *Marked Off* ترجمه نمود، همان اقوام تأیید گشت، همان وقبایلی دیگر به انجام آمد و نظایر آن در میان بسیاری از اقوام تأیید گشت، همان کلمه تابو عهودیت عام یافت. به طور کلی تابو به معنای چیزی مورد پرهیز و حرام و یا هر چیزی که برای خود شخص و دیگران تولید حرمت می نمود تلقی می گشت. بومیان پولی

نهزی معتقد بودند که در تابوی آن‌ها نیرویی مخفی وجود دارد که همان مانا می‌باشد. به همین جهت اعمال و دیدارها و رؤیت‌ها و برخوردها و لمس‌های حرام که تابو نامیده می‌شد همواره بستگی به مانا داشت. تابوها بسیار گوناگون بوده و نوع آن‌ها میان اقوام و قبایل گوناگون متفاوت است: زن، حالات مختلف زن‌هم چون دوران‌های خون روی‌های زنانه، زایمان و غیره، بیماران، کاهنان، رؤسای قبایل، جسد مردگان، برخی از مکان‌ها، برخی از رویدنی‌ها یا اشیا و چیزهایی خاص، لوازمی عمومی و . جزو تابوها در موقعیت‌های مختلف شناخته می‌شدند. از تابو همواره دو مفهوم متصاد حاصل می‌شود. اشیای پاک و ظاهر و اشیای ناپاک و نجس. این دو پس از تحول‌ها و دگرگونی‌های بسیاری در ادبیان بزرگ داخل شده و اولی مبدأ طهارت، و دومی منشأ نجاست و ناپاکی شده است.

۶ - دور کهیم و نظرات او

نظری صرفاً اجتماعی، جامعه‌شناسی منشأ همه‌چیزها، دیانت و اصل کلی آن، علوم و فنون و هنرها شاخه‌هایی از دیانت ابتدایی، راهی برای تعریف، ادبیان ترجمان جوامع، علاقه‌دور کهیم؛ به حل مسئله دیانت ابتدایی، منشأ نیروی مانا، مانا و توتم، آداب و نشریفات، سنت و شاعران، مانا و نشریفات و مراسم اشتراکی، تعابیر میان پاکی و پلیدی آغاز مذهب، کنایه و سمبولیسم، جامعه منشأ مذهب بدوي

در عقاید و آرای دور کهیم درباره دیانت و شکل‌های ابتدایی آن، به‌هر سو که نظر افگینیم مواجه باید نظریه تحرف اجتماعی خواهیم شد. اساس همه‌چیز جامعه است، خارج از جامعه چیزی وجود نداشته و هر نوع پدیده فکری چه فرودین و چه فرازین زاییده جامعه و صفت اجتماعی آن جامعه می‌باشد. دور کهیم نیز هم چون فرازr Frazer تسلسل مراتبی برای تاریخ فکر بشری از آغاز تا این زمان؛ یعنی از اوان توهمندان و اندیشه‌های خرافاتی و غیر علمی تصورات علمی و افکار منطقی قابل

می باشد و این در حقیقت نقطه تضادی است که ناهمانگی بی میان آراء عقاید وی با لهوی برول Levy Bruhl که در بسیاری از نظرات اشتر اکنی عقیده مخالف دارد به وجود می آورد. این دو جامعه شناس متفقاً در مورد اصالات اجتماعی دیانت در میان اقوام ابتدایی متفقند، اما دور کهیم درباره مقایسه بی قابل توجه که برول از ذهن ابتدایی میان و معاصران به عمل آورده و تفاوت فاحشی را میان این دو ذهن نشان داده، بدان گونه که درست از لحاظ تضاد مقابله هم قرار گرفته اند^{۱۱}، انتقاد نموده. وی معتقد است که برول دو چار مبالغه بی شگرف در این مورد گشته است که ذهن مردم ابتدایی را با ذهن معاصرین متضاد معرفی نموده و به این سان فکر و اندیشه ابتدایی را از فکر علمی دور و بعید دانسته است در حالی که فکر علمی و اندیشه های نوین منطقی زاییده همان افکار ابتدایی دینی و به طور کلی امتداد و دنباله آنها است و منشأ هردو نیز جامعه می باشد.

دور کهیم معتقد است که در مورد کاوش ها و پژوهش هایی که در دیانت و مذهب انجام می گیرد، لازم است تا از آرا و تجربیات شخصی، و تفسیرات قبلی و هر گونه بیانی که متنکی بر قیاس به نفس باشد چشم پوشی به عمل آید. روش و رویه بی را که وی پیشنهاد می کند این است که امور اجتماعی را بایستی هم چون اشیاء مورد بررسی قرار داد.^{۱۲} به طور کلی در جامعه شناسی مذهبی اصلی است مبنی بر روابط موجود میان جوامع و ادیان و این امر نیز بر آن اصل استوار است که ادیان همیشه ترجمان جوامع بشری هستند. اما آن چه که اهمیتی شگرف و شایان برای کارها و آرای این جامعه

11- BRÜHL LEVY : Les Fonctions Mentales Dans les Société Inferieures

12- DURKHEIM EMILE Les Règles de la Méthode Sociologique

شناس فراهم می آورد ، تحولی است که بعد از نظر اول ، از تأثیر عقاید اس هیت در وی پدید آمد . این تحول عبارت بود از اضافه نمودن و افزودن اصل روانی واولویت آن بر عامل مادی ^{۱۳} دیگر لازم نبود تاءعاً قاید و اصول معتقدات و مواردی دیگر هم چون شیاخشک وجامدی مورد بررسی قرار گیرند . سرانجام با افزوده شدن اصل روانی و عاملی معنوی بر عوامل مادی ، راهی برای تحقیق گشوده شد . محور فکر اقوام ابتدایی اصلی بود کلی و قابل تجزیه و تفکیک که در صورت تحلیل کلیه فعالیت های اجتماعی از آن بیرون می آمد اصل فکری انسان های ابتدایی نوعی دیانت بوده است که با تتابع تجربیات و اندوهه های عملی و فکری آنان ارتباطی مستقیم داشته و عواملی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و اخلاقی در کادر همان دیانت جای داشته اند .

البته بر عوامل فوق پدیده های هنری ، پزشکی ، معماری و چیز هایی دیگر را نیز بایستی افزود حال هر گاه در این زمان مشاهده می نماییم که مابدان گونه که آنان بوده اند نیستیم – و اصل فکری و سازمانی و مؤسساتی مدارای وحدتی بهسان وحدت اقوام ابتدایی نمی باشد ، لازم است متوجه باشیم که عوامل و پدیده هایی هم چون : قانون ، خانواده ، دولت ، اخلاق ، علم ، ادبیات ، اقتصاد ، حقوق و غیره ، جملگی مواردی هستند که در طول زمان بر اثر مقتضیات ، یکان یکان از مذهب جدا شده و بر اثر استمرار خاصیت مذهبی خود را نیز از دست فرو گذاشته اند . پس لازم است همواره متوجه این امر باشیم که این عوامل جمله جدا شده از همان اصل عمومی و فکری اقوام ابتدایی ، یعنی دیانت می باشد و فکر مذهبی سرمنشأ هر نوع افکار ، مکتب ها ، فلسفه ها ، علوم و هنر هایی می باشد که بعد ها در بستر زمان شکل گرفته و بالیده گشته و استقلال یافته اند .

دور کهیم توجه و علاقه فراوانی داشت به امور دینی و همش را بر آن گماشت تا این مسأله پیچیده و هبهم را که تابه آن زمان جواب صحیحی بدان داده نشده بود حل نماید. این امر را از چگونگی نوشه‌ها و آثار و مقالات فراوانش می‌توان به روشنی درک و فهم نمود.

قبل از آن که به اصول کلی عقاید و سیستم دور کهیم و پیروانش به پردازیم، لازم است تا از مبحثی که در بند گذشته مورد تفسیر قرار گرفت، مجملًا سخن گوییم. در نظر این جامعه شناس، اساس پیدایش مذهب از آن گاهی است که بشر ابتدایی موفق شد تا میان پالک و ناپالک، یا طیبات و خبیثات وجه تفارقی قابل شود. این تفاوت نهی و امتیاز نهادن نیز زایده اعتقاد به نیروی طبیعی و مقدس بود به نام *هانا*. *Mana* حال کیفیت این نیروی مرموز و مقدس چگونه بود؟ گفته شد که در جوامع، وقبایل ابتدایی، علامات و نشان‌هایی بود به نام *Totem*. این توتم‌ها که اکثر آناتی بودند گوناگون، در حقیقت مظاهر و نشانه‌یی از خود اجتماع و قبیله بودند و به عنوان منبع و موجدنیروی هانا تصور می‌شدند و بنابر همین اصل جنبه تقدس پیدا می‌کردند. اما تمرکز نیروی هانا تنها در این مظاهر و نشان جامعه، دست ا توتم قوم و قبیله محدود نمی‌باشد و با این که دارای قلمرو و قدرت فراوانی است، جای سایر منابع قدرت را نمی‌گیرد، و سایر منابع هر کدام به جای خود از این نیرو برخوردار ند. در بند گذشته ملاحظه شد که هانا، یعنی این نیروی مقدس و فوق طبیعی خود را به اشیاو کسان و امکنه می‌آمیزد و از این آمیختگی است که آنها را مقدس می‌کند. به این طریق است انسان بدی و بین پالک و ناپالک و مقدس و پلید امتیازی قابل می‌شود؛ و این امتیاز نهی - خود اصل اساسی پیدایش دیانت است.

پیدایش و منبع خود هانا یا نیروی مقدس نیز نهفته در خود اجتماع بود. این نیرو نه اصلی است منبعث از بیم نیاگان و اجداد و نه تجسمی محسوب می‌گشت از طبیعت

و مظاہر و عناصر آن؛ بلکه از تشریفات و مراسم اشتراکی افراد پدید می‌آمد. در مورد انسان بندی ابراز احساسات دسته‌جمعی امری بود ضروری و این احساسات به وسیله اعمال دسته‌جمعی هم‌چون رقص و پایی کوبی، موسیقی و آوازه خوانی ترضیه می‌شد البته این امر که دارای اصلی اجتماعی بود، بر اثر استمرار، به شکل سنت قابل احترام و مقدس در آمده و منجر به پیدایش شعایر مذهبی گردید. هنگام اجرای این شعایر شور و تکاپوی بسیاری میان افراد شرکت کننده در می‌گرفت، احساسات فردی در اجتماع بهم تلاقی کرده نیروی فوق العاده‌یی را تشکیل داده و افراد براین مبنای قدرت خود داری از کف می‌دادند.^{۱۴} این نیرو که این چنین اجتماع را تسخیر و بی‌خود می‌کرد همان نیروی مقدسی بود که همان خوانده می‌شد. بر اثر اجرای این شعایر دسته جمعی دنیای نوی به وجود می‌آمد که نیروی مقدس جنباننده و راهنمایش بود، این دنیا، عالم دیانت و پاکی بود که بر ابرش جهان ناپاکی و پلیدی‌ها وجود داشت.

این نیروی مقدس و مرموزی که تراویده و پیدا شده از انجام و برگزاری

۱۴- انکار و احساسات فردی و اجتماعی دارای کیفیت‌های متفاوتی می‌باشند. در واقع هر گاه به خواهیم افکار و احساسات یک گروه اجتماعی را در تمام قیاس باعوه اطف و احساسات فردی قرار دهیم، به کیفیت‌هایی بر می‌خوریم که کاملاً جنبه‌های متفاوتی را نشان می‌دهند هنگامی که فردی خود را وابسته و عضو جمعیتی دانست، به نوعی هیپ توپیسم (*Hipnotisme*) شخصی دوچار می‌شود. مثلاً چه بسا از فردی عادی و میانه حال درین بروز انقلابات و شورش‌ها و یا امر اسمی دیگر که جنبه‌های گروهی داشته باشد، افعال و کارها و کرداری سرزنش که درحال عادی و شرایط معمول هیچ گاه حتاً مبادرت به انجام چنان کارهایی را در تخيّل نیز راه ندهد. البته بر مبنای این کردار و اثرات اجتماعی است که افراد به درجهٔ قهرمانی ویرجستگی دست می‌یابند نمونه‌یی از این کسان زاندارک است که جلوه گاه فکر و احساس و خواسته‌های گروهی بود و در حقیقت نداهایی که می‌شنید نشانی از همین فکر و احساس گروهی محسوب می‌گشت.

تشریفات و رسوم دسته‌جمعی بود، به شکل‌ها و صورت‌هایی ممکن بود تجسم یابد و در نتیجه، مفهوم ارواح، نیاگان و خدایان را به وجود آورد. پس به این طریق نیروهایی هم چون مانا و مظاهر دیگر قدرت‌های دسته‌جمعی که به همراه آداب و رسوم و تشریفات دسته‌جمعی انجام می‌شد صور ابتدایی و نخستین مذهب و دیانت را تشکیل می‌دهند.

کنایه‌سازی، یعنی تجسم قوا و نیروهای مرموز به وسیله عالیم و نشان‌های ویژه، اصل دیانت را بنیان می‌نهد و به همین جهت است که دیانت همواره صورتی سمبولیک ورمزی پیدا می‌نماید. دور کمپیم عقیده دارد که نیروهای مرموز، یا نشان و توتم‌های قبیله‌یی عبارت می‌باشند از همان زندگی اجتماعی آن قبیله و قوم، و به زبانی دیگر نیروهای مقدس و توتم‌ها، یا علامات و نشان‌ها مظہر و نمونه‌زندگی اجتماعی همان قوم است که توتم و یا نیرویی در آن قوم به وجود آمده. براین هبنا چنین بر می‌آید که منشأ مذهب جز خود جامعه چیز دیگری نیست و این رهگذر است که فلسفه اجتماعی از برای مذهب وضع می‌شود.

۷- دیانت ابتدایی و بدوي

نقی منشأ ترس در دیانت، پیدایش مبدیی نو بر مبنای نیروهای اجتماعی، نقی اصالات فکر و احساس فردی، دیانتی بر مبنای مادی و معنوی، وجود اشتراکی و جلوه‌های آن، مفاهیمی که در کادر دیانت قرار دارند ارواح خیر و شر، مواردی دیگر

پس هم چنان که نیروی مقدس یا مانا، نیرویی نبود که منبعش از بیم نیاگان و یا تجسم عناصر و مظاهر طبیعی باشد، دیانت نیز ترس و واهمه از قوای گوناگون محسوب نمی‌گشت، بلکه عبارت بود از تجلیل توانایی و نیروی حیاتی که با نیروی ماندارمی‌هم آمیخت و این نیرو در کسان و چیزهایی جای گزین شده و بر اثر این جای

گزینی شکل نخستین دیانت پیدامی آمد. جای گزینی این نیرو در توتم که نشان و مظهر جامعه بود، به همان اندازه ارزش داشت که بعدها منشأ نیاگان پرستی شد،

یعنی نیروی مزبور مأمنی نویافت

در مکتبی که دور کهیم بنیان گذاشت، در حقیقت احساسات و افکار صرف فردی راهی نداشت. پندار روح و درک و فهم انفرادی در واقع جزئی محسوب می‌شد از وجود آن اشتراکی. وجود آن اشتراکی نیز شراکت معنوی بی بود در فکر و احساس گروه و فرمان برداری و تبعیت از آن. هر جا که وی در نوشته‌های خود از خدا و خدایی یاد کرده، به آسانی می‌توان به جایش دو واژه جامعه و اشتراکی را باز گذاشت. وی به شرح و تفسیر دیانتی پرداخته بود که در عین حال هم مادی بود و هم معنوی، و عوامل مادی و معنوی در کنار هم قرار داشتند، لیکن خود معتقد بود که صرفاً از لحاظ مادی به پی‌جويی درباره دیانت پرداخته بود. همچنان که او خود به منطق و نیروی استدلال زای آن ايماني عميق داشت، در دیانت نیز از برای آن مأمنی پیدا نمود و گفت که افکار و روش‌های علمی دارای منشأ دوری می‌باشند که منتهی به دیانت می‌گردد، و در واقع افکار علمی تنها نوع کامل قری از افکار دینی هستند، نه بر آن که خود مستقل اعلانی وجودی خارج از منشأ ذکر شده داشته باشند. نوع اندیشه منطقی همواره عبارت از تفکر بی طرفانه محسوب می‌شود. پس افکار علمی که دارای اصلی منطقی می‌باشند بایستی مورد پذیرش تمامی افراد واقع گردد و این نیز پیروزی شایانی است برای جامعه که در حقیقت ارزنده‌ترین جلوه گاه وجود آن اشتراکی محسوب می‌شود. در باره پدیده‌ها و مفاهیمی که در کادر دیانت قرار داشتند، همچون: روح، خیر و شر، جبر و تقدیر، خدا، ارواح خبر و شرو دیگر موارد به توصیحاتی دست یازید که جملگی به خود جامعه منتحو شده و به این خاستگاه اساسی بازمی‌پیوستند. وی معتقد بود که فلسفه و یادسنگ‌های فلسفی در شکل محدودش ممکن است جنبه فردی

داشته و کسی موجود حکمتی گردد. اما این امر در باره دیانت که عنوان کلی ابتدایی را داشته صادق نمی تواند بود. کلیه چیزهایی که غایت و آرمان گروهها و اجتماعات بشری به شمار می رفت، حاصل بر جسته ترین نوع وجودان اشتراکی بود. خدایان بزرگ پاره هایی از روح اجتماعی بودند که به شکل فراوانی صورت خارجی بدانان داده شده بود. شعایر و رسومی نیز بودند که جنبه های خیر و شریا شادی و اندوه را در خود مکنون داشتند و به همین جهت خواصی از خیر و شر، و خوش شگونی یا بدشگونی که برای ارواح شناخته می شد، ارتباط و پیوندی داشت با زمان و جامعه. یک رسم شادی زای مذهبی از روز گاری سرچشمہ گرفته بود که همگی افراد جامعه در شادی و نشاط بودند و یک روح خیر و خوش یمن نشان و سمبلی از آن شادمانی محسوب می گشت. عکس این قضیه در مورد ارواح شر و خبیث نیز مصدق داشت. روز گارانی که افراد جامعه را بر اثر انگیزه هایی غم فرا می گرفت، به حالت خمودگی و اندوه زایی فرومی رفته و این حالت نیز موجود روح شری می گردید.

۸- ارزش نسبی سیستم اجتماعی

افرات فرازین و تأثیرات فرودین، انتقادها، نظرات و ابرات لوى در نادوستی جامعه شناسی مذهبی، آرای دیگران، نظرات و خرد کیری های گولدن وايزر، سرچشمہ اصلی دیانت خارج از جامعه است، تجلیل ها و بزرگ داشت هایی از دور کهیم، افرات مستقیم آرای وی در جامعه شناسی مذهبی، پیروان او، نظرات جن هاری سون درباره منشأ دیانت، احالة به بند هایی دیگر

هر چند که آرا و عقاید دور کهیم افرات فراوانی در اندیشه های دیگران گذاشت و بسیاری آرا و عقاید وی را مورد پذیرش قراردادند. اما انتقاداتی فراوان نیز ازوی شده است که چون این خرده گیری ها، خود در پردار نده و محتوی آرای جمعی از

مردم شناسان و جامعه شناسان می باشد، از آن‌ها یاد خواهد شد.

وی با آن که از لحاظ اجتماعی به تحلیل قضایا با دست می برد، با این وصف هرگاه دقیق شویم خواهیم دید که کارش بیشتر بر مبنای نظریهٔ تکاملی استوار است. رابرت لووی *Robert Lowie* از جمله کسانی است که از نظرات دور کهیم، به ویژه در قسمت دیانت سخت انتقاد کرده است. وی به این امر اشاره نمود که میان دشت نشینان سرخ پوست آمریکا، دیانت بدان گونه که دور کهیم تعریف و تفسیر می کرد وجود نداشته، بلکه کاملاً میان این بومیان شیوه‌یی وجود داشت که به‌شکل صریحی عکس نظر او را ثابت می نمود. دیانت میان سرخ پوستان آمریکا به‌شیوه‌یی نمایان عبارت بود از یک سلسله تجربه‌های انفرادی. هم چنان که سالیان می گذشت، بسیاری از نظرات دور کهیم نیز از درجهٔ اعتبار فرو می افتد. نظری که برای خود او بسیار شایان اهمیت بود، هماناً قدمت تو تمیسم بود به عنوان کهن ترین شکل دیانت. اما بعداً آشکار شد که قبایل و اقوام و دسته‌هایی وجود داشته‌اند بسیار بدی تراز بومیان استرالیایی که نهادهای تو تمی بوده و نه از شیوهٔ تو تمیسم پیروی می کرده‌اند. لووی هم چنان خاطر نشان ساخت که میان مرحلهٔ پیروی توده از عواطف نامعین، تا مرحلهٔ ایجاد پندارهای واقعی، راهی وجود دارد بسیار دراز که در نور دیدن آن به‌سهولت و آسانی بی که دور کهیم گفته بود ناممکن به‌نظر می رسید. دربارهٔ اموری اجتماعی و انفرادی وی همه‌چیز را به‌هم می آمیخت. گویی وی در حقیقت منکر این بود که فرد اساساً به‌ابداع و اختراع و به وجود آوردن مرام و شیوه‌یی اعم از مادی و غیر مادی نایل آمده باشد. لووی هم چنان خاطر نشان ساخت که دسته‌های گونا گون اجتماعی هم چون توده همواره در عمل توازن و هم آهنجگی ندارند. در زندگی عادی اجتماعات مسلمان از لحاظ فکری روابط متقابله‌یی میان افراد وجود دارد.

بسیاری دیگر از دانشمندان عقیده دارند که دور کهیم بالاتساب یگانه منبع و

سرچشمۀ مذهب بهو جدان استراکتی با ذهن اجتماعی، خود بهیک عامل اسرارآمیز متولّ شده، و این امر وی را از تفسیر و توجیه منشأ دیانت بدان گونه که بایسنی بازداشتۀ است

گولدن وايزر Golden weiser نیز از لحاظ روان‌شناسی نظرات وی را بی ارزش راستین بر می‌شمارد. این دانشمند تذکر می‌دهد که این مسئله درست است که: آداب، رسوم، سنن و تشریفات در به وجود آوردن دیانت سهمی به سزا داشته‌اند، اما به طور کلی جامعه درایجاد این آداب و رسوم سهمی داشته، نه بر آن که خالق و موحد اصلی آن بوده باشد. به طور کلی جامعه‌یی که دارای حس مذهبی باشد، درست است که می‌تواند دست به کارهای فوق العاده و غیرعادی بهزند، اما بر اثر این امر نمی‌توان گفت که حس مذهبی را خود جامعه به وجود آورده است.^{۱۵}

اما این انتقادات، در برابر تجلیل‌هایی که از دور کهیم شد، ناچیزند. جای هیچ گونه تردیدی نیست که روش وی در جامعه‌شناسی بسیار ارزنده و ارزروی نهایت درجه علمی و قابل اعتماد بوده است. تفاوتی که وی میان روحیات فردی و گروهی قایل شد و درباره آن بسیار تأکید ورزید، اهمیتی فراوان یافت و روشی نو درباره تحقیق فراراه دانشمندان آورد. بسیاری از جامعه‌شناسان بزرگ پس از او روش اورامورد عمل قرار داده و به شکل مکتبه‌ودستان بزرگی درآوردهند. روش او به ویژه درباره مفهوم اجتماعی مذهب اساس مطالعات بسیاری قرار گرفت. از جمله کسانی که به روش او درباره دیانت کار کردند، بایستی از: **لهوی بروhl Levy Bruhl**، **جن هاری سون Jane Harrison** و دیگران که در بیندهای آینده درباره آنان سخن گفته خواهد شد، نام برد.

بانو هاری سون که مطالعات فراوانی درباره سرچشمۀ‌های دیانت یونانی به عمل آورده، راه و روشی را دنبال نموده است که دور کهیم و اس هیت بنیان

گزار آن بودند. هاری سون معتقد داشت که سرچشممه اعتقاد به خدایان، میان یو نانیان باستان از رسوم و سنت و تشریفاتی منبعث شده که جزو زندگی اجتماعی شان بوده است. کتاب وی به نام «سرچشممه های دیانت یونانی^{۱۶}» به شکل بارزی روش مستقیم سیستم دور کهیم را نشان می دهد عقیده به وجود خدایان پیدا آمده از رسوم و سنت و تشریفاتی است که یو نانیان در مورد زاده شدن، ازدواج و همسری و مرگ بر پامی داشته اند، واين مراسم همواره با جشن هایی که مشحون از رقص و سرود و موسیقی بوده همراه بوده است. از جانبی دیگر منشأ خدایان یو نانی عبارت بوده از عواطف و احساساتی که در جشن های گروهی برش رکت کتمد گان استیلا رافته و بعداً به شکل نیروهایی فوق طبیعی و سر انجام خدایان متتحول می شده اند.

البته تأثیر دور کهیم در توجیه و تعریف جامعه شناسی مذهبی بسیار فراوان بوده است و در مطالعات و مواردی که از این پس در ضمن این بخش انجام می شود، به تأثیر شگرف آرای وی در تفسیر جامعه شناسی مذهبی پی خواهیم برد.

۹ - چگونگی ذهن انسان بدوی

چگونگی ساختمان ذهن انسان بدوی، کارهای برول درابن زمینه، ذهن انسان بدوی در آغاز، پیروی از عواطف، عدم تعقل، فرد بدوی شاعری سور آلیست، قانون اشتراك، بی تفاوتی میان اشیاء و کسان و حیوانات، اشتراك در پدیده های طبیعی و بدویان، تفاوت ذهن انسان بدوی و بشر متعدد، شواهدی از بدویان و اشتراك ذهنی، قانون علیت، رابطه مکانی به جای علیت، پدیده وحدت و رابطه آن با قانون اشتراك، گستردگی و وسعت قانون اشتراك، اشتراك و مسائل مذهبی

مسئله بی که در جامعه شناسی و مردم شناسی بسیار مهم می نمود، چگونگی

ساختمان و نیروی مهمیه ذهن انسان بدوی می‌بود این مسئله و موردی بود مهم که در کادر روان‌شناسی حیطه‌عمل فراوانی می‌یافتد، این امر به‌وسیلهٔ مردم‌شناس مشهور فرانسوی، یعنی لویی لئوی بروول Lucien Lévy bruhl، همکار دور کهیم انجام یافت. وی خود تحت نفوذ دور کهیم بود، اما در موادی از استاد انتقاداتی نمود که در بندهای گذشته به چکونگی آن‌ها آگاهی یافته‌یم بروول که تحت تأثیر دور کهیم روان‌شناسی را از قلمرو کاوش‌های خود رانده بود، کارش - یعنی پژوهش در چکونگی اشتغالات اذهان بدوی ایجاد می‌نمود تا به روان‌شناسی روی آورد، و به این جهت برای تفسیر و دست یازی به موارد مجهول ذهنی، از ناچاری روشی خاص ابداع کرد که به روان‌شناسی بسیار نزدیک بود.

سایر دانشمندان هر کدام به‌نوبهٔ خود جنبه‌یی خاص مبتنی بر اصل خود آگاهانه به انسان بدوی بخشیده بودند، آنان انسان بدوی را گاه به صورت طبیعی دانی نامراد، و گاه به شکل یک نفر حکیم و دانشمند، و گاه به شکل یک فرد کمونیست با ایمان، و گاه به صورت مؤمنی عیسوی که معتقد به شیوهٔ تک همسری می‌باشد، و سرانجام به عنوان پاره‌یی از روح اجتماعی نشان داده بودند اما له وی بروول از دریچه‌یی به انسان بدوی نگریست که در آغاز جنبه‌یی مبهم و شاعر آنداشت. یعنی وی فرد بدوی را شاعری پنداشت سور آلیست.

گفت و گو و بحث بروول از همان نقطه‌یی شروع می‌شود که دور کهیم ابتدا نموده بود به این معنی که وی برای توجیه فعل و افعال ذهن‌های بدوی به جریان عواطف و احساسات عمومی اشاره نمود. وی گفت که اذهان افراد بدوی در آغاز هم‌چون صفحه‌یی سفید و پاک از هر نوع تشخیص و تمیز می‌باشد. اذهان این چنین افرادی تابع و پیر و جریان شور احساسات و عواطفی است که به هنگام تشریفات و رسوم و شعایر گروهی پدید می‌آید. اما هم‌چنان که گفته شد بروول معتقد بود که

شیوه فکر انسان بدوی تفاوتی بسیار را دارد با انسان متمدن ، و این مورد اختلافی بود میان عقاید و دور کهیم . چون جامعه‌شناس اخیر بر آن بود که افکار علمی تنها نوع کامل‌تری از افکار دینی می‌باشد و در حقیقت فکر علمی زمان مادنیاله همان اندیشه انسان‌های بدوی است . میان طرز ادراک افراد بدوی و انسان عصر جدید فاصله‌یی است بسیار قابل توجه بدویان به تجزیه و تحلیل مسائل و قضایا خوی نداشتند و علیت برایشان امری گم ، و توضیح اثری بی‌فائده بود .

ذهن انسان ابتدایی حاوی پدیده‌یی کلی است به نام اشتراک تصاویر و مفاهیم، و این همان امر است که در سیستم بروول به قانون اشتراک *La loi de participation* موسوم شده است . انسان ابتدایی بنابراین میان موجودات واشیا و خود تفاوتی قابل نشده و گاه دویاسه و جمله‌چیزها را نزدیک بهم و دریک ردیف قرار می‌دهد . این امر مولود وضع درجاتی و ذهن بشر ابتدایی می‌باشد، درجه و دورانی که بشر از لحاظ فکری دوران ماقبل منطقی را می‌گذرانیده است . تفاوتی بسیار قابل توجه که فکر ابتدایی و معاصر را از هم جدا کننده بخشد ، در همین امر هضم است . آن چه که برای اندیشه‌های متمدن تصویری شاعرانه و یا جلوه گاه چیزی و امری می‌باشد ، و در حقیقت بر اثر اندیشه ، نوعی وهم و صورت مجازی و غیر حقیقی جلوه می‌کند ، برای انسان ابتدایی امری حقیقی و قضیه‌یی راستین می‌باشد، بهویژه که این چنین پدیده‌یی دارای موضوعی باشد در حیطه و قلمرو معتقدات

برخی از اقوام ، به ویژه در استرالیا، آفریقا، و بعضی نقاط بومی نشین آفریکا ، بومیان میان خود و برخی از جانوران و حیوانات تفاوتی قابل نمی‌شوند، اما این اعتقاد به همانندی میان خود و جانوران ، بر مبنای نوعی تخيیشاً و ندی نیست، وهم چنین پنداری بر پایه این که خود را از بازماندگان آن جانوران بدانند نمی‌باشد – بلکه صرفاً این یکی‌دانی و اشتراک میان خود و برخی جانوران، خاستگاهش

از مجردات است. آنان هم چنان که خود را افرادی انسانی می دانند، به همان نسبت نیز خود را تویی و یا گاو میش و عقاب و چیزهای دیگر می پنداشند. هم چنین بسیار ایج است که برخی از پدیده های طبیعی را هم چون باریدن باران فراوانی خوردنی، عدم تعارض حوادث طبیعی و بسیاری از مرام و تشریفات را به شخصیتی ارتباط می دهند که نیرویی شگفت دارد، و در حقیقت این نیز اشتراکی است میان وقایع و برخی کسان. این در حقیقت همان اصل «عدم تنافض» یا نابودن با همانندی ها است که به اشتراک تصاویر و مفاهیم منتهی می گردد. در ذهن بشر ابتدایی، به موجب نوع اندیشه ماقبل منطقی هنوز تحقیک و جدا اندازی میان موجودات و اشیاء شکل نگرفته است. تمیز و تفاوت قابل شدن میان حوادث و اشیاء و کسان خارجی، در ذهن بشر بدوی - فقدان اصلی است که بشر متمدن بر اثر تجربه بدان دست یافته است.

پس به طور کلی اساس ذهن فرد بدوی بر پایه اشتراک است، اشتراکی در تصاویر، اشیاء، جانداران، مفاهیم سنن، حوادث بیداری و وقایعی که در خواب اتفاق می افتد. حوادث و تصاویر خواه مربوط به گذشته های دور باشند، خواه در خواب رخ داده باشند و یا جزء مبهمات و توهمات و یا صرفاً حقایقی صریح باشند، جملگی در نظر آنان از واقعیات به شمار می روند. هر گاه کسی در خواب مشاهده نماید که به سفر رفته، پس از بیداری این امر را صرفاً حقیقت پنداشته و مراسمی معین را که مربوط به سفر رفتگان است انجام می دهد. این امر و نظایر آن در آفریقا مانندهای فراوانی دارد. میان دشت نشینان سرخ پوست آمریکایی نیز هم چون روش هایی دیده می شود. هر گاه سرخ پوستی در خواب مشاهده نماید که مورد گزیدگی مبار و یا گزندۀ دیگری قرار گرفته، به هنگام بیداری به درمان هایی دست می بازد که واقعاً مورد گذش قرار گرفته است. نمونه‌ی دیگر از این اشتراک، عمل پیر

مردی از بومیان قاهی تی بود که جامه مردمبر و صی را که دوستش بود به تن کرده بود هنگامی که سفید پوستی با هراس ازاو علت این امر را پرسش نمود و بر حذرش داشت که بدان بیماری دوچار خواهد گشت، پیر مرد هنر بور با آسایش خاطر و لب خند سفید پوست را مطمئن کرد که مرد مبروص دوست وفا دارش بوده است و از ناحیه او خطری متوجه وی نخواهد شد

در نظر بشر بدوى، قانون علمیت هم چون منطق انسان متبدن بستگی به تسلسل زمان نداشت و هیچ الزامي نبود که معلول حتماً پس از عمل آشکارا بی یابد. اما این امر موجب آن نبود که هیچ گونه پیوندی میان علت و معلول وجود نداشته باشد، بلکه رابطه موجود میان علت و معلول، رابطه بی بود مکانی. از لحاظ این که اشیاء را با هم مشاهده می نمودند و یا وقوع حوادث از نقطه نظر محل و قوع باهم ارتباط داشتند، معتقد بودند که یکی بر دیگری مؤثر می افتد. در این مورد، مفهوم مکان معنایی وسیع پیدا می کرد. بدان گونه که حتا معنی زمان از دیدگاه آن ها با مکان ارتباط داشت.

این معانی و مفاهیم به روشنی دیگر نیز مورد تفسیر و تحلیل قرار گرفته است و آن به گفته کامینس Camins اصل عدم تعقل در شیوه فکری بومیان می باشد. این مطلب را در صفحات گذشته مورد بررسی قراردادیم و مشاهده شد که این عمل ذهنی عبارت است از اشتراک. البته این شیوه اشتراک ویژه اقوام و بدويانی بود که روش توتمیسم را در دیانت به کار می زدند. در شیوه توتمیسم یک نفر انسان در عین حال که انسان بود، حیوان نیز محسوب می گشت و ذهن فرد بدوى هیچ گاه در این امر ناهمانندی و تناقضی احساس نمی کرد. این نیز مورد تفاوت بسیار شکرگرف و عمیقی بود میان ذهن انسان بدوى و بشر متبدن. اصل تناقض که این زمان بر اندیشه انسان فرمان رواست، در شیوه عدم تعقل بومیان، روشنی بود بی اعتبار.

از سوی دیگر نوعی وحدت که خاستگاهش همان اشتراك بود، بر ذهن بدویان افتادگی و تسلط داشت. بسیاری از بدویان معتقد بودند که دارای چندین روح می باشند و این امری بود مر بوطبا اصل اشتراك. چون افراد از این راه با روح‌های چند گانه خود با جلوه‌های گونه‌گون زندگی و طبیعت مرتبط می‌شدند. این وحدت از جانبی دیگر نیز با اعتقاد به مانا *Mana*، اورندا *Orenda*، و مانی تون *Maniton*، و واکان *Wakan* و مفاهیمی دیگر به شکلی ویژه در می آمد که به گفته لین تون *Linton* به دستگاهی فلسفی همانندی می‌یافتد. چون این مفاهیم و نیروهای مرموز صرفاً وسیله‌یی بود برای اثبات این امر که تمام اشیاء دارای خاصیت واحدی هستند و به روش اسرارآمیزی در کار یکدیگر مشارکت می‌ورزند.

زهینه این مشارکت و یا اشتراك تصاویر و مفاهیم بسی وسیع و گسترده بود. در واقع بروول نیز از این رهگذر؛ یعنی بیش از اندازه بر موردی اتکاء ورزیدن، از روشنی که بایستی نتایج بهتری را به بار آورد. دور افتاد. میان بسیاری از گروههای بدوی عده‌ها از لحاظ دور و تسلسل مفهومی چندان نداشت، بلکه آن چه که مهم بود خواص رمزی آن عده‌ها مورد نظر قرار داشت و قانون اشتراك در اعداد نیز صادق بود. دانشمندان مردم‌شناس و جامعه‌شناس درباره تشریفات رقص و شکار که به شکلی مجازی برپا می‌شد - معتقد بودند که بدویان با این هر اسم تقليیدهایی از جنگ، شکار، حرکات توتم‌ها و مواردی دیگر را تجسم می‌بخشند. اما بروول گفت که این اعمال تقليیدی از عمل رسماً محسوب نمی‌گردد، بلکه در واقع شرکتی مستقیم است در خود آن اعمال هم چنین انواع جادو و سحرهایی که برای تخفیف دردها و تسريع برخی از موهاب طبیعی انجام می‌شد، نمونه‌هایی از مشارکت به شمار می‌رفت. دیانت و شعایر دینی و انجام برخی از تشریفاتی که وابسته به مذهب بود، مواردی بود از برای تشديده مشارکت. در اذهان بدویان فوق طبیعی و طبیعی مواردی

جدا از هم محسوب نمی‌شود، بلکه از هم منمايز نیز می‌باشد. اما با این وصف این دو، یعنی طبیعی و فوق طبیعی با هم آمیخته‌اند. جمله اموری که رنگی از دیانت را منعکس می‌کنند، در جوامع بدوی شکلی از تشدید مشارکت می‌باشد. واردشدن نوجوانان به جرگه بالغان، باشگاه‌های مردان، مراسم شکار و نبرد ورقص که به طور مجازی پیوند مستقیمی به شعایر توهمی دارند، مراسم شکار و نبرد ورقص که به شکل دسته‌جمعی تشکیل می‌شوند، نوعی مشارکت است قوی از مراسم راستین شکار که افراد کمتری در آن شرکت دارند

۱۰- گستردنگی تفسیرهای اجتماعی

کسرش و نفوذ عقاید دورکوهیم، ردکلیف براؤن و نظرات او، رسوم و شعایر و عواطف بشری، نیازمندی به شیئی به عنوان قوت یافته‌نشین که مظاهر جامعه باشد، روش آرنولد و ان‌کنپ، تفسیر پیروان او، دیانت زایبیده عواطف اشتراکی، دونوع عواطف، نظرات لوچی والیس، تورات از لحاظ اجتماعی، چگونگی تکوین یک تاکرایی میان یهودیان، نفوذ روان‌شناسی

تفسیر اجتماعی دیانت بدویان ریشه‌یی بس دراز پیدا کرد. آرا و عقاید دورکوهیم که ارزندگی فوق العاده‌یی داشت، تأثیری عمیق بخشنید و روز به روز بارورتر و پیش رفته‌تر گشت از کسانی که کار دورکوهیم را مبنای تحقیق‌ها و کاوش‌های خود قرار دادند، بایستی از آلفرد ردکلیف براؤن Alfred Redcliffe Brown نام برد ردکلیف براؤن که از فرضیه گذاران به نام دانش مردم‌شناسی به شمار می‌رود درباره دیانت و منبع و سرچشمه آن ابراز عقایدی کرد که هر چند بسیار به آرای دورکوهیم نزدیک می‌بود، اما وجه تفاوتی با آن داشت که نشان‌دهنده روشن‌بینی بیشتری بود. وی برآن بود که جمله عواطف اشتراکی طبعاً به صورت انجام مراسم و شعایری ابراز می‌گردند که جلوه‌یی روشن از دیانت را دارا می‌باشد. از جانبی دیگر برای

اشترال و تبیین و بهم پیوستگی این تشریفات و شعایر مذهبی، بنابر قانونی ضروری نیازمندی بهشیئی است که واقعیتی خارجی داشته باشد و به تواند به عنوان مرکز و نماینده گروه مورد عمل و نیاش قرار گیرد. البته چنین شیئی بایستی با تو تم باشد و یا

Fetiche یک فهیش

دیگر از کسانی که تأثیر روش دور کمیم در او به خوبی مشاهده می شود آرنولدوان گن فپ Arnold Van Gennep می باشد که به وسیلهٔ وی عقایدی مشابه بسیار رواج یافت . مطابق با این نظریه شکل های مذهبی و پیدایش شعایر و مراسم زایدۀ بحران هایی است که در زندگی عاطفی بشر پدید می آید . بر اثر به وجود آمدن چنین بحران هایی تعادل لازم در زندگانی از بین رفته و بشر برای بازیافتن آن تعادل نخستین به کوشش و تکاپو می پردازد این بحران ها به طور کلی دونوع است: بحران هایی که دامن گیر فرد در جامعه می شود، و بحران هایی که برای اعاده توازن و تعادل می شود. برای برقراری هم آهنگی روحی افراد، به دونوع تشریفات منجر و متحول می شود که هر کدام به روش خود تحت رهبری فردی صلاحیت دار و یا یک کشیش و کاهن صورت می گیرد و تأسیسات اجتماعی نیز از این رسوم تکوین می یابند

این عقاید درباره منشأ اجتماعی مذهب همچنان بالا می گرفت تا سرانجام به عقایدی صرفاً اجتماعی و بدون دخالت عواملی معنوی منجر گشت . لویی والیس جامعه شناس انگلیسی پیدایش دیانت را صرفاً از کشمکش های اجتماعی و طبقاتی ناشی دانست . البته برای آگاهی هایی در این باره می توان به کتاب «تاریخ تحلیلی ادیان - کتاب اول . نظمات مذهبی جهان» نگاه کرد، و مشاهده نمود که در کادر این چنین عقاید و آرایی چگونه از مسایلی همچون: دولت، اقتصاد، اصل جامعه و تضادهای طبقاتی به عنوان تعیین کننده صرف نام بری شده است . لویی والیس که تورات را از

جنبه اجتماعی مورد مطالعه قرارداد، نشان داد که چگونه یهودیان پس از جنگ و ستیزهای فراوان و یک سلسله نبردهایی که با اقوام دیگر نمودند و حل و فصل اختلافات طبقاتی که میان کشاورزان و زمین داران و اشراف و بردگان وجود داشت، به یگانه پرستی نایل آمدند. کشش این گونه عقاید از لحاظ افراطیش به توجه در قسمت اقتصاد صرف هنله شد و بینش سوسيالیستی به اصل اساسی اقتصاد عطف توجه نموده و آن را عامل اسامی محسوب داشت.

هم چنان که از این سوی، یعنی عطف توجه کامل به مادیت و دخالت ندادن امور معنوی در مورد پیدایش دیانت مسایل به سختی دنبال می شد از سویی دیگر مسایلی پیچیده تر مورد بررسی قرار می گرفت و آن دخالت روان شناسی، و پس از آن روان کاوی بود در امر دیانت. مسایلی سمبولیک و رمزی که لوسویین لهوی برول آن چنان به سادگی به آنها می نگریست، به وسیله کسانی هم چون : فروید Freud، مک دو گال Mac Dougall، ریورز Rivers و کسانی دیگر به کوره راههایی کشانیده شد که هر لحظه شکل مشکل تری از لحاظ فهم و تفسیر بدان می بخشید^{۱۷}

۱۷- بنای آگاهی از تفسیرهای پسی کانالیتی کی و پسی کولوژیکی نگاه کنید به

«آینده یک پندار» و «اصول روان کاوی» ترجمه نگارنده.

بخش شانزدهم :
روان‌شناسی و جامعه‌شناسی
در بازگشایی دیانت‌بدوی

۱ - تعارض سیر قهرایی و تکاملی

آندرولنگ و انتقادهایی دربارهٔ دانش مردم‌شناسی، خرد کیری بر مردم شناسان بزرگ، لئک و تیلور، فرضیهٔ سیر قهرایی، وجود یک‌تا پرستی میان اقوام ابتدایی، سرخ پوستان و استرالیا بیان یک‌تاگرایانی مؤمن، توجیه انحطاط، عقیدهٔ تیلور دربارهٔ یک‌تا پرستی بدویان، انتقاد از لئک

نظرات و آرایی دربارهٔ دیانت، منشأ و مبدأ آن، و عمل تکوین و پیدایشش در علم مردم‌شناسی، همواره مبتنی بر روش تکاملی نبود هرچند تنها آرا و روش‌هایی که ارزش مثبت بیشتری را واجد بود، همان روش تکاملی محسوب می‌گشت، اما در حاشیهٔ این روش، همان گونه که قبلاً توضیح داده شد. روش‌های دیگر نیز از برای تحقیق و کاوش بازگشوده بود که عبارت بودند از سیر قهرایی تمدن و نظریهٔ اشاعه و گسترش فرهنگ

از جملهٔ کسانی که نظراتی برخلاف فرضیهٔ تکاملی ارائه دادند، بایستی از آندرولنگ Andrev-lang، نام برده شود در بخش‌های گذشته از این دانشمند منتقدنام برده و دربارهٔ اش سخن‌هایی به میان آمد لئک، کسی است که بی‌محابا به انتقادهایی سخت از کسانی هم چون، فرازه، موله و تیلور، پرداخت. هر چند وی تا اندازه‌ی بسیار برا آروعقايد تیلور ایمان داشت و خود تا اندازه‌ی نیز

تحت تأثیر او بود ، اما اعتقادهایی ساخت که درمورد فرضیه‌جان پنداری *Animisme* به عمل آورد ، این موضوع را اثبات می‌کند که بهشیوه‌یی سخت مخالف نظریه تکاملی بوده است این مفهوم را در کتاب‌وی به نام « انگیزه تکامل دیانت »^۱ ، و « سحر و دیانت »^۲ که به سال [۱۹۰۱] منتشر شد می‌توان ملاحظه کرد .

لنگ ، براین عقیده بود که اعتقاد به خداوندی یک تا قادری مطلق ، در طول زمان از اعتقاد به گروه بسیاری از ارواح طبیعت ناشی می‌گردد . وی می‌گفت بی شک در قبایل و اقوامی که خدایان فرو مرتبه‌یی را پرستش می‌کنند ، زمانی اعتقاد به یک خداوند بزرگ و قادر و توانایی وجود داشته است که با احتاط آن اقوام و وقبایل ، خدای بزرگ و عظیمشان نیز مبدل به خدایان ضعیف شده اند . لنگ حتاً می‌گفت هیچ بعید و دور از اندیشه نیست که سحر نیز صورت احتاط دیانتی بزرگ وقابل توجه باشد . او ساخت به دانش مردم شناسی که به راهی خلاف ، راه سپرده است تاخته و معتقد است که مردم شناسی جمله هم و کوشش خودرا مصروف به نمایاندن آلودگی‌های طبع انسانی تجهیز نموده و از حقایقی بسیار تغافل ورزیده است . مواردی را که مشاهده می‌کنیم در این دانش مطمئن نظر قرار می‌گیرند نمایش‌ها و امور مرزی ، شعبدہ بازی ، سحر و جادو و امور جنسی و ریاکاری‌های کاهنان و تردستی‌های ساحران می‌باشد ، در صورتی که از مواردی که انگیز اندۀ حس شرافت و درستی و نیک نامی است ، موردی بهمیان نیامده . وی از این رویه تیلور ، ساخت اعتقاد می‌کند که عمداً از اشاره به موضوع یکتا پرستی میان قبایل و اقوام وحشی چشم فروپوشیده داشته است ، و همچنین تیلور را متهم می‌کند که مطالب خود را از روی سفر نامه‌ها و سیاحت نامه‌هایی که دارای فقدان ارزش‌های صحیح و علمی می‌باشند

1- LANG. ANDREV : The Making of Religion

2- LANG. ANDREV Magic and Religion

فرابهم آورده و دراین امر نیز نظرات و مکتب شخصی خویش را مرحج شمرده است. لنگ، مواردی را که دلالت بر روش یکتاپرستی میان اقوام ابتدایی می نمود، به دست داد. اهون Ahone خدای بزرگ سرخ پوستان پوهاتان Powhatan بنا بر عقیده آن دشت نشینان خدایی بود بزرگ ویک تا و جهانی. خدایی بود که نه از او قنده سهی داشتند و نه برایش قربانی می می کردند. همچنین سرخ پوستان زونی Zuni، ساکن نیومکزیکو معتقد به چنین خدای یکتاوی بودند. حال هرگاه چنین خدایان یکتاوی واجد اصول اخلاقی نبودند عجیبی نبود، چون لنگ اعتقاد داشت که دیانت در میان این مردمان دوچار انحطاط و فرمودگی شده است.

تیلور، معتقد بود که مبنای اعتقاد به خدایانی یک تا میان قبایل وحشی و یا گروههایی که به قول لنگ در راه انحطاط فراوان تاده بودند، ناشی از اعمال نفوذ مبلغان مسیحی است، و این در حقیقت امری بود که عیناً قابل مشاهده و روئیت می بود. واپسین عقیده مشرکینی هم چون اسکاندیناویان و شمالی نشینان اروپایی و بومیان استرالیایی و دشت نشینان امریکایی این موضوع را به وضوح می رسانید لنگ در این مورد اشاره به بی ارزشی مآخذ تیلور نمود و انتقادی سخت هجوآمیز نمود، در حالی که مآخذ خود او نیز مشکوک و غیرقابل اطمینان بودند.

به هر انجام هر چند که در ضمن انتقادهایی هجوآمیز و سخت، اساس بسیاری از نظراتی را که قبل از وی سندیت قاطع داشتند متزلزل کرد، لیکن خود او بیز در تأیید اپراز نظراتش توفیقی نیافت و نتوانست این موضوع را ثابت کند که بسیاری از خدایان اشکال انحطاطی اتفاقه دی از دورانی عالی تر می باشند. او تحت تأثیر ویتلی Whetely، قرارداشت و همچنان که وی تهلی، در ابراز عقاید خود مبنی بر سیر فقه ای توافقی نیافت، این پی روش نیز به همان سر نوشت دوچار شد.^۳

۳- در مورد آرا و عقاید «آندرولنگ» درباره دیانت و خرافات و سحر و جادو به بخش های گذشته رجوع کنید.

۳- پدیده‌های روانی

نشست آرا و عقاید درباره‌منشأ دیانت، آرایی درباره تفسیر دیانت از نظر فلسفه و زیبایشناسی، اصل دیانت و سلوک راستین بشری، رواج روان‌شناسی، مارت و عقاید او، آرای گذشتگان درباره انسان وحشی، عدم تعقل در اذهان بدویان، انتقاد از تیلور و لنگ، منشأ احساسی و روانی دیانت، نمونه‌ها و شواهد، واکنش رویدادهای خارجی، ترس از خون و مردگان، منشأ مختلط سحر و دیانت، تفسیر روان‌شناسی سحر و جادو، روان‌شناسی و دیانت، تلفیق و سحر

مباحثی در زمینه دیانت و منشأ آن در داشتن مردم‌شناسی قلمروی بسیار وسیع هی‌یافت. هرچه کاوش‌هایی نو تربه عمل می‌آمد، و هر اندازه که انتقادهایی نسبت به آرای دانشمندان اولیه این علم فزونی می‌یافت، به همان نسبت نیز دامنه معناً گسترده و متشتمت ترمی شد. از آن هنگامی که انتقاد بر آرا و نظرات تیلور شروع شد و فرضیه آنی‌هیسم *Animisme* اصالت بالامنازع خود را از دست فرو هشت، در واقع دانشمندان نتوانستند وجه اشتراك و تشابه‌ی میان عقاید خود در باب دیانت و منشأ آن ابرازدارند. دانشمندان مردم‌شناس سخت در تکاپو و تلاش بودند تاووس‌های دینی اقوام اولیه را به وسیله طرح‌ها و تفسیرهایی منطقی به مردم متمدن تحویل دهند، اما متأسفانه با تمام کوشش‌هایی که می‌شد هیچ گونه معنای جامع و کلی‌یی برای دیانت پیدا نشده بود و مسایلی همچون سحر، مفهوم روح و منشأ اعتقاد به خدایان هنوز از جمله مسایل حل ناشده باقی و محسوب می‌شد.

از سویی دیگر البته بایستی به تذکر این امر مبادرت شود که ممکن بود از نظر موازین زیمایی شناسی و فلسفه برای دیانت تعریف‌هایی شناخته محسوب می‌شد. اما این‌ها تعاریفی بودند در کادر هوادی ذهنی و ذوقی که کمتر با سلوک آدمی زادگان و جوه مشابه‌تی داشت از جمله کسانی که در انتقاد دستی چیره داشتند و بر خلاف اندرولنگ، خود نیز بنیان گزار فرضیه‌یی محسوب می‌شدند که در تکامل و پیشرفت

تعریف دیانت سهمی داشت، بایستی از رابرت رانولف هارت-Ranulph Maret تعریف دیانت سهمی داشت، بایستی از رابرت رانولف هارت-Ranulph Maret نام برد. وی که از جمله جانشینان قیلور به شمار می‌رفت - ابتدا به شکل تئتنی سر گرم مطالعه در مردم شناسی شد و بعد متوجه گشت که با نوشتن مقالاتی چند درباره دیانت ابتدایی، مردی سرشناس شده است.

روش کار و تحقیق هارت، سرشار از نوعی روان‌شناسی جالب توجه است. روش وی در حقیقت چون مقیاسی بود انتلاقابی و برخلاف سنتی که تا آن زمان مورد قبولیت یافته بودند، مورد توجهی جالب یافت. نظر وی درباره انسان و حشی و ابتدایی هنگامی که ابراز شد، اذهان را ساخت متوجه خطاهای گذشته نمود. به نظر وی کاوش گران و دانشمندان گذشته انسان ابتدایی و حشی را به شکل دانشمندی جلوه می‌دادند و یا می‌شناختند که در گوشی نشسته و سر گرم تعمق و تجسس درباره ماهیت جهان و رمز وجود می‌گشت و آن گاه که ازین مهم فراغت حاصل می‌نمود، می‌کوشید تا از راه تجربه، اعمال خود را با استنتاجاتش برابری داده و منطبق سازد. هارت، به توضیح این انتقادها پرداخت که از مفهوم نظرات قیلور، چنان برهی آید که انسان ابتدایی عالم‌سرا گرم تعمق در چگونگی رویاهای رؤیاها بوده است. هم‌چنین به نظر نگ، دیانت از نظر فردی و حشی به صورت پدیده‌هایی وهمی تجلی داشته است. اما هارت برا آن بود که مبادی دیانت هرچه مبهم تر و دورتر از تعلق می‌باشد. درباره کاوش نیز در دیانت های بدی اصلی مشترک وجود داشت که همان روش دوراز تعلق را نشان می‌داد و آن حس هیبت و یا حیرتی هراس آلوده بود که درین کلیه عواطف مذهبی وجود داشت.

هارت، نیز به آوردن شواهدی پرداخت. هرچه خارج از دایرۀ شناخت وحیطۀ عقلی می‌بود، منجر به روش‌ها و آداب و رسومی می‌شد در دیانت بومیان جزیرۀ ماداگاسکار هرچه را که فهمشان از شناخت آن قاصر می‌بود «خداء‌می می‌نامیدند. زمانی که برای نخستین بار این بومیان کتاب را مشاهده نمودند، با حیرت واژه خدا

را بدان اطلاق کردند. آن‌ها برای کتاب خاصیتی جادویی قابل بودند، چون ملاحظه‌می کردند کتاب با بعضی اشخاص به‌شکل مرموزی سخن می‌گوید. این مسئله‌بی بود عام میان بسیاری از نقاط بومی نشین. سرخپستان کری Cree، به‌هنگام صید ماهی، هر گاه که ماهی بی به ظاهر عجیب راشکارمی کردند، آن را در باره‌در آب رها کرده و برای حلول‌گیری از وقوع حوادثی که ممکن بود از خشم آن ماهی وقوع یابد. مدت پنج روز به انجام مراسم و عباداتی می‌پرداختند.

مارت، به‌اثرواکنشی حوادث و رویدادهای خارجی در ذهن بدويان پرداخت و از همین رهگذر جنبه احساسی و روانی در نظرات او نقطه ثقلی یافت. وی بر آن بود که مردم به‌شکل صریحی که رنگی غریزی داشت از مردگان و خون‌ترس و واهمه داشتند و همین امر موجب رواج و اشاعه مرده‌پرستی محسوب می‌شد و خون در تشریفات اقوام جنبه‌بی بسیار اصلی و پر معنی داشت. به‌هر انجام این ترس یا واهمه غریزی که آدمی را به لرز و امید داشت، احساسی بود اساسی که موجب انگیزش مراسم و تشریفاتی می‌شد.

نه این که دیانت، بلکه سحر و جادو نیز جنبه احساسی داشت. مارت، سخت به استقاد از فراز راز Frazer، پرداخت که سحر و جادورا نوعی علم تعریف کرده بود. وی چنین تعریف کرد که همواره ممکن است تمایلاتی شدید را در صورت عدم ارضای مستقیم، به‌شکل غیرمستقیمی ارضأ کرد. ابراز خشم و نفرت، یا عشق و دوستی - در سورت دست‌نارسی به‌طرف خشم و مورد نفرت و یا معشوق، ممکن است بر جسم بی جان و شئی فروافتد. عاشقی که به‌وسیدن تصویر معشوق خود اتناع می‌شود - و یا رد خشمگینی که به‌علت ناراحتی و رنجیدن از کسی به درودیوار لگد و مشت می‌کوبد، نمونه‌هایی صادق هستند از این جانشینی، - و این همان جنبه احساسی است که مارت در تعریف سحر بدان دست آویخت، و اثر مستقیم و یا غیر مستقیم روش

«پسی کانالی تیکی» [روانکاروانه] بر آن مشهود بود. عاشو و مرد خشمگین هر دو مرتکب اعمالی می‌شدند که چون به منظوری قابل استفاده انجام می‌گرفت و از راهی غیر واقعی، تسکینی واقعی ایجاد می‌نمود، به سهولت جنیه سحر را پیدا می‌کرد.

هنگامی که مارت برای توجیه و تفسیر در خط روان‌شناسی درافتاد، مسئله سحر و جادو در نظرش اهمیتی را دارا شد. سحر عبارت بود از عملی احساس‌انگیز. سحر و جادو رو شی صرفاً بی‌اثر نبودند. در این موقعیت جای آن نبود که به نقد اذهان بدويان پرداخته شود – چون این دانشمند به عدم وجود تعقل در اذهان بدويان سخت اعتقاد داشت و به همین جهت نیز بود که سحر و جادو عبارت بود از علمی که واجد اثر بودند و سحر در واقع عبارت از اصل تلقین و یا تشذیب و منعکس ساختن اراده به شیوه‌یی که رنگ مافوق طبیعی به خود به گیرد. برای فهم این موضوع لازم است تا قدرت اصلی تلقین میان مردمان اولیه در نظر گرفته شود. هر گاه به این مورد عطف توجهی گردد، در حقیقت معنایی نو از برای سحر دستگیر می‌شود. میان بدويان هر گاه مردی آزرده و خشمگین دشمنی را در پیش رویش لعنت و نفرین نماید و به خواهد که او دوچار بیماری و مكافات‌هایی گردد، نفرین‌ها ایش عملی می‌شود. تلقین که در عواطف و ذهن انسان بدوي سخت کار گر بود، گاه آن اندازه قوی و نیرومندی شد که ممکن بود طرف را واقعاً بیمار سازد. بر اثر این گونه موارد، بدويان معتقد شده بودند که تمایلات احساسی و شخصی را می‌توان در اذهان دیگران جای گزین ساخت. این مورد سابقه‌یی بسیار داشت میان اقوام و قبایل ابتدایی. بدويان بسیار اتفاق می‌افتاد که می‌مردند، چون خود را اسیر و دریند جادو و سحری می‌پنداشتند. میان قبایلی از بومیان جنگل نشین افریقایی این روش، یعنی تلقین آن اندازه قوی و نیرومند بود که از دور نیز انتقال می‌یافتد و چه بسا کسانی به وسیله تلقین از دور به بیماری‌ها و حتا مرگ دوچار می‌شدند. همین که این امر با تجربه

ثابت شد که منعکس ساختن تمایلات احساسی شخص به وسیله تلقین عملی انجام شدی است، پایه‌هایی از برای جادوگری و ساحری ریخته شد، و همان گونه که در فوق تذکر داده شد - جادو صرفاً عبارت از روشنی بی اثر نبود، بلکه عبارت از رشته اعمالی بود که اثرهایی مثبت داشت

چنان که بر می‌آید مارت تفکیک قابل توجهی میان سحر و دیانت قایل نمی‌شد، چون انگیزه کلیه فعالیت‌های دینی و جادویی را نوعی قدرت مافوق طبیعی محسوب می‌داشت بهترین نمونه‌یی که در این مورد می‌شد بیان کرد، واژه *манا*، *Mana* بود که گاردینگتون Cordington ضمن مطالعات خود درباره زبان جزیره‌نشینان جنوبي او قیاس کبیر بدان برخورده بود *مانا*، به معنی چیزی بود از برق و جنس خدایان که می‌شد آن را باعلامتی رمزی و یا یک‌شیأ و جاومکان و یا یک‌شخص یکی است. این ماده در عین حال که تعلقی داشت به عالم ملکوتی، در ضمن ارتباطی نیز با مور رمزی و جادوگری داشت. از این رهگذر بود که مارت، در انتقادی که بر صالت جادو و سحر فرازد نمود سودجویی کرد فراز که دیانت را پدیده‌یی می‌انست که جای گزین جادو شده و نخست، یعنی قبل از این که کاهن در جامعه و قوم عامتی داشته باشد، قدرت را در پنجه جادوگر جای گیر می‌دانست - در این وقایت عقایدش که زمانی سخت جالب توجه می‌بود، دچار تزلزل گشت

۴- روح در قلمروی نو

غوف روان شناسی در جامعه شناسی و مردم شناسی، کراولی و ضرورت وجودی دیانت، کاوش‌های درباره بومیان قبیله آروتا، اصول اخلاقی دینی بومیان؛ اشباح و ارواح، بی‌مرزی و آمیختگی جادو و دیانت، دیانت امرنی صرف اجتماعی، تحقیقه‌ای در باره روح، انتقاد از تیلور ولنگ و مارت، ذهن بدويان، منشأ اعتقاد به روح، روح زندگان و روح مردگان، شواهدی از اعتقادات بدويان، نسبت روح و جسم، چگونگی دیانت ابتدایی

تحقیقات و کاوش‌هایی از لحاظ روان شناسی آهسته آهسته در مردم شناسی، به

ویژه تفسیر دیانت راه می‌یافتد و در چههای نوینی بر تاریکی‌های گذشته می‌گشود. از جمله کسانی که بحث درباره منشاء دیانت را به شکل فوق دنبال کردند، بایستی از گراولی Crawley، نام برد اصل و هسته مرکزی عقاید و آرای وی ضرورت وجودی دیانت بود. دیانت چیزی خارج و جدا از زندگی محسوب نمی‌شد و شاخه‌ی از شاخه‌های زندگی نیز نبود - بلکه هم چون تاری بود که تنفس و پیچ و تاب آن در تمامی شئون و سازمان‌های اجتماعی محسوس بود

عقاید و آرای وی در کتابی تحت عنوان «درخت زندگی»^۱ نوشته شده که در حقیقت نقد و تجزیه و تحلیلی محسوب می‌گردد از کاوش‌های اس پن سر - Arontal Baldwin - Spencer Gilen و گیلن، در باره قبیله آروناتال واقع در استرالیا مرکزی. میان این بومیان ابتدایی اجزای مشکله دیانت به وضوح قابل رویت بود. اصول اخلاقی‌شان از مراسم و رود جوانان بالغ به جرگه مردان مشاهده می‌شد، و هر چیزی در زندگی شان از دو حال خارج نبود: یا تابو Tabu، و مورد پرهیز محسوب می‌شد و یا مقدس به شمار بود. این بومیان نیز هم‌چون اقوام و قبایلی دیگر ارواح و اشباح سرگردانی داشتند و ضمن اعمال و کردار جادوکارانه خود کارهایی انجام می‌دادند که مایه حیرت و شگفتی می‌شد. این اعمال جادوانه برای کارهایی متفاوت و گوناگون به انجام می‌رسید، هم‌چون تسکین خشم خدایان، دور کردن ارواح خبیثه، درمان بیماران و مواردی دیگر. همان گونه که تذکر داده شد سحر و دیانت میان این قوم اموری بودند در هم آمیخته که هر نوع کوششی برای تفکیک جدا کرد نشان امری بود بی‌حاصل. دیانت خود زندگی محسوب شده و شاخه‌ی خارج از آن نبود، اصلی بود که زیر بنای کلیه امور

اجتماعی از انفرادی و گروهی بر اساس آن قرار داشت. جمله امور و کارهای افعال از دو حال خارج نبودند یا تابو و یا مقدس شمرده می شدند، هم چون: عروضی، عزا و سوگ، رسیدن به سن بلوغ، خون روی وزایمان زنان، مرد، عشق بازی، شکل، خرمن چینی، کشت کاری، جنگ، اعیاد و جشن‌ها، اشیاء، جمادات و نباتات و حتا جاهای و مکان‌ها و بسیاری از امور و چیزهای دیگر.

کراولی، به زودی در خط زنجیری فرو افتاد که وابستگی مستقیمی داشت به مسایل روحی و هر چه که بدان می‌انجامید. کتاب‌وی که تحقیقاً می‌عظمیم بود درباره روح به سال [۱۹۰۷] منتشر شد و اورا با روشی ارزش‌دار داشت بی‌هیچ گفت و گوونقد و انتقادی از پیشروان عقل‌گرایی *Rationalisme*، در این مورد بر شمردند. او معتقد بود که آرا و عقایدی که تا آن زمان درباره منشاً و مبدأ روح بیان گردیده بود - ارزشی چندان نداشتند. نخست به انتقاد نظرات تیلور، ودبستان جان‌گمراهی *Animisme*، او پرداخت. رؤیا که به زعم تیلور منشاً پیدایش وايمان به روح بود، به هیچ وجه مبنای درستی نداشت - چون در نظر بومیانی که خواب می‌دیدند، رؤیاهاشان امری بود کاملاً حقیقی و آن‌ها را جدا از زندگانی روزمره خویش نمی‌پنداشتند. به همین جهت هیچ دلیلی وجود نداشت تاریخی موجباً انتقاد به روحی غیرعادی و کاملاً جدا از بدن گردد. هم‌چنین درباره آرای آندرولنگ و مارت به نقد و خرده گیری پرداخت. درباره مارت گفت که وحشیان نه بر آن که از اموات و مردگان به هیچ وجه ترس و هراسی نداشته‌اند، بلکه به خوردن گوشت آنان فیزیکاً نیز مبادرت می‌جسته‌اند. بومیان استرالیای مرکزی اغلب اوقات به خوردن گوشت و حتا خون آنها اقدام می‌کردند، و این امر در بسیاری از قبایل آفریقایی و آسیایی و امریکایی نیز دیده شده است. افراد قبیله آرونتا حتا در بسیاری از مواقع خون انسان زنده را می‌آشامیدند و این امر برایشان با نوشیدن هر نوع مشروب دیگری

هم چون شیر و آب تفاوتی نداشت. بنابراین کراوئی - تذکر داد که وجود هانا - به هیچ روی نمی توانسته است موجب اعتقاد به روح گردد، چون آن چه که از لحاظ تجربی و علمی قابل توجه می باشد، آن است که ذهن آدمی از طیق مجردات نمی تواند راهی به عالم محسوسات باز گشاید و این نیز اصل هسلمی در روان شناسی است.

فرد وحشی هیچ گاه مبادرت به تجزیه و تحلیل معتقدات خویش نمی کرد و اصولاً چنین اندیشه بی نیز برای او پدید نمی آمد. روان شناسان این موضوع را ثابت کرده بودند که ادرارک و حافظه بصری او در اثر استمرار و ممارست بسیار تند و حساس شده بود، و این نیز ناشی بود از تجربه و تسلسل روی دادهایی که نیازمندی های زندگیش در آن نهفته بود. هیچ گاه در اذهان و کلام یازبان وحشیان الفاظی وجود نداشت که دلالت بر مجرد بودن مفهوم و کلمه بی بنماید هر نوع تصویری که در ذهن او نقش می بست پدیده بی کلی بود که اشتراکی داشت با تمام اشیای دنیای خارجی.

پس از همین رهگذر است که متوجه می شویم چنین تصویری کم کم از جنبه خارجی و ملموس و مادی خودش دور شده و از منشأ اصلیش قابل تفکیک می شود. تصویر نقش شده در ذهن فردی بدروی، مفهومی مجرد نیست، بلکه نمودار نسخه بدل جمله اشیای دنیای خارجی می باشد و همین تصویر را است که با کلیت و شمول قابل ملاحظه اش کم کم از اصل خارجی خود به دور افتاده و معنایی غیر مادی می یابد. حال بایستی ملاحظه نمود که این تصویر و مفهوم تازه چیست؟ از لحاظ اشتراک و همانندی بایستی گفته شود که کاملاً خارج از آن مفهوم نخستین خارجی خود بوده و وجه اشتراک را دیگر با آن واجد نیست. مسئله مهم تر این که این تصویر و مفهوم جنبه یک پندار انتزاعی را نیز نداشته و فاقد می باشد، بلکه در حقیقت تنها یک اصل ساده و یک واقعیت روانی است. اینک نمی توان به قاطعیت این پرسش را مطرح کرد که: آیا عقیده بـ

وجود روح از همین جا ناشی نشده است؟

از این رهگذر است که سکراولی، نظریه جان‌غمرا ای *Animisme*، تیلور، رارد نموده و می‌گوید که برای جان بخشیدن به موجودات قادر روح هیچ گونه تداعی معانی‌بی ضرورت ندارد، و به طور کلی هر چیزی که بتواند در ذهن ایجاد تصویری بنماید، ممکن است دارای روح شود.

کار اساسی سکراولی، در این مورد بخش دو گانه‌یی است که برای روح زندگان و روح مردگان قابل می‌شود. میان این دو بخش جداگانه‌یی که وی به تعریف‌ش مبادرت ورزیده تفاوتی وجود دارد که وابسته به مردگی و جان‌داری جسم است و میان آن دورابطه‌یی نسبی برقرار است. روح فردی زنده، به همان نسبت جان‌داری و تشخیص جسم – زنده و جان‌دار محسوب می‌شود، اما روح شخص مرد چیزی عجیب و شگفت است که از جنبه‌ی ذهنی وجهی تر کیمی را ارائه می‌دهد. به این معنا که روح فردی مرد عبارت از ترکیبی از تصویر ذهنی زنده به اضافه تصویر ذهنی همان کس به شکل مرد بود.

تصویر ذهنی روح را با مطالعه در معتقدات دینی ملل و اقوام باستان و ابتدایی می‌توان تاحدی مشخص و روشن نمود. در مصر باستان روح یا *Ka* عبارت بود از تصویر کمال‌همانندی از مرد، نظیر و مشابه با تصویر ذهنی افرادی که با مرد در زمان حیاتش البت و نزدیکی داشتند. در برخی از جزایر جنوبی او قیانوس کبیر نسبتی بود میان جسم و روح ازل‌حاظ تناسب اندام. در جزیره هاروی *Hervey*، افراد تکیده دارای ارواحی لاغر و اشخاص فربه دارای ارواحی چاق بوده‌اند. این معنا از کار ساحران و جادوانی که در کار تسخیر ارواح بودند، به شکلی قابل توجه قابل ملاحظه بود. چون آنان برای ارواح فربه کمندها و ریسمان‌هایی کلفت و تاب دار، و برای

ارواح لاغر و تکیده کمندھای نازک به کار می بردند و این کمندھا از الیاف گیاهان فراهم می آمد بومیان آفریقای مرکزی معتقد بودند که پس از مرگ نزدیکان و خویشان، صدای انسان‌ها در گوششان باقی خواهد ماند. Andaman آنها انعکاس نور را در آینه روح می پنداشتند و همچنان از دور بین عکاسی و حشت داشتند - چون گمان می کردند که سفید پوستان بدین وسیله ارواح آنان را در جعبه سیاه رنگ و سحر آمیز خودشان حبس کرده و به همراهی برند. این امور، یعنی شناخت وجود روح میان آدمیان و یا حیوانات محصور نبود، بلکه شمولی عظیم داشت بر همه چیزها. در حقیقت عقاید گراوی چیزی جدید و شگفت بود - همان جان گرایی و یا اصالت جان قیلور بود که از لحاظ تعریف وجهی منطقی تر پیدا کرده بود. میان برخی از بومیان بدیع سراب روح آب پنداشته می شد بومیان ساکن فیجی Fiji برزخی داشتند بس شگفت. این برزخ عبارت بود از حفره عمیق و ژرفی در دل زمین که در واپسین درجات ژرفایش ارواح زنان و مردان و جمادات و بنباتات و کلیه آلات و افزارهای شکسته و از کار افتاده این جهان گذران به شکل عجیبی شناور و بر فراز و درین هم قرار داشتند و در این درهمی و آشفتنگی واژگونه و متلاطم بهسوی جهانی دیگر رهسپاری داشتند

موضوعی که ساخت جلب توجه گراوی - را به خود معطوف داشت و سرانجام به حل آن توفيق یافت، این مسئله بود که اکثر اقوام، ارواح را موجودات کوچکی می پنداشتند و آن امر استثنایی بومیان جزیره هاروی Harvey - یعنی تناسب جسم و روح از لحاظ فربه ولاغری در همه جا مصدق نداشت. بهمین جهت مردم شناس نامی فوق الذکر به سهولت علل این امر یعنی پندار این که ارواح موجودات کوچکی می باشد را شناخت تصویری که از قیافه یک فرد در ذهن آدمی نقش می بست، اغلب تصویر و انعکاسی بود از دور که به علت و موجب همین دوری و بعدنی بی

کوچک تر از واقع بود

بقای روح نیز امری بود نسبی به طور کلی همان گونه که این زمان نیز در جوامع متمدن مرسوم و متداول است، نسبتی است مستقیم میان بقای روح و شخصیت مفیت بقا بستگی به این داشت که یاد فرد متوفا باچه نیز و قادر تی د را ذهان باقی باشد. در جهش داشت نیروی شخص مرد نیز یا به موجب علاقه فراوانی بود که بستگان و خویشاونش بهوی داشته و یا ارزش های ویژه بی که وابستگی با شخص او داشته است. به این ترتیب یک نیای مورد احترام و بزرگ، یا یک مصلح قوم که شخصیتی بر از نده داشت و یا یک قهرمان، به مرور زمان مبدل به خدایی می شد که مورد پرستش قرار می گرفت، و این خود منشای بود از برای علت یا بی نیاز پرستی بر مبنای همین توجیه، یعنی اصل تصاویر ذهنی بود که سکر اولی - بنیان تعریف و منشأ دیانت های ابتدایی را باز گویی کرد. طبق این استنتاجات مراحل اولیه دیانت صرفاً عبارت بود از این که انسان بدی کوشید تا بر مدرکات خود از جهان خارجی و یا به عبارتی دیگر بر تصاویری که از طریق حواس در ذهنش جای گزین شده بودند تسلط یابد. در این باره پایستی به نکته بی سخت توجه داشت و آن عدم مداخله عقل است و تمیز در باره این تصاویر خارجی که در ذهن جای گیر آن شوند - چون انسان بدی همان گونه که میان جماد و نبات و انسان و حیوان تفاوتی قابل نمی شد، میان جمله پدیده های طبیعی نیز از آن چه که ماطبیعی و یا فوق طبیعی نام می نهیم ' تمیز و تفاوتی نمی شناخت.

۴ - مسائلی دیگر

وسترمارک و جکونگی بینش او رباره دیانت، مسائل جنسی و دربط آن بادیانت، نمونه‌هایی از شعایر مذهبی درباره عروسی و مسائل جنسی، تابوهای زنان، منشاً پرستش آلت جنسی، جادوی سحری، فوابد آلت مردی، شواهدی از این مسئله، خون حیض به عنوان دفع جادو آداب و شعایری درباره اعضا، علآل آن

هرچه در آرا و عقاید مردم شناسان و جامعه‌شناسان بیشتر بحث و گفت و گو شود، دامنه سخن بیشتر به درازا خواهد انجامید. هرچه که در این بخش گرد آمده و درباره اش کاوش و پژوهش شده است، مدعایی است براین امر، و عمل آن نیز این است که در این دو داشت به شواهد و روش‌های تشریفاتی و رسوم اهمیت و ارج فراوانی گذاشته می‌شود به هر حال آن‌چه که باستی تا اینجا مورد بحث قرار گرفته و در باز پسین صفحاتی که از این بخش مانده چند مطلب و مقاله را تفسیر می‌نماییم اما قبل آن به اختصار در باره آرای چند تن دیگر از مردم شناسان و جامعه‌شناسان در باب دیانت سخن گفته می‌شود.

از جمله باستی از عقاید ادوارد و سترمارک Edward-Westermarck نام برد تحقیقات و کاوش‌های این مردم شناس بیشتر درباره اخلاق جنسی است و کمتر در مورد دیانت بحث و فحصی به عمل آورده. وسترمارک از پیزوان مکتب آصلت تجربه به Empiricisme بود که شمی از فلسفه لا دریون Agnosticisme را داشت. به طور کلی جمله عقایدش تحت نفوذ فلسفه انتخاب طبیعی داروین Darwin قرار داشت و تأثیر عقاید هربرت اسپنسر Herbert-Spencer نیز در آرایش بسیار قابل مشاهده است. وی معتقد بود که دیانتی که مبنایش بر بنیان وحی و الهام قرار داشته باشد، روشی مثمر ثمر از بزرای بشریت نمی‌باشد. او می‌گفت دیانتی که از طریق وحی ابلاغ شود بر اساس واقعیات استوار نبوده و نمی‌تواند اعطای خوبی‌ختی نماید. اعتقاد بر خلاف ایمانی است که از راه تجربه و استمرار حاصل می‌شود و دیانتی که

اساس آن تنها مبتنی بر اعتقاد باشد - خوشبختی به بار نمی آورد کراولی Crawley، و فرازr Frazer، بارهای این مطلب و موضوع اشاره کرده بودند که دیانت زیر بنای اجتماع است و در کلیه شئون فکری و تأسیسات اجتماعی دخالت داشته است . بسی همین جهت کلیه مناسبات جنسی نیز با مقاصد دینی آمیخته بود . در این مورد حتا ناقص ترین شکل زناشویی و عروسی در جهان که میان بومیان استرالیا، یعنی قوم آرونتا Aronta، متداول بود، بدون مراسم مذهبی انجام نمی یافتد .

یکی از مهمترین مواردی که موجب ترس را برای بشر ابتدایی فراهم می آورد، و در کلیه قبایل جهان مشهود می گردید ، ترس و بیم بود از اعمال جنسی . در جزایز مادرگیز واقع در اقیانوس کبیر بلم از برای زنان تابو و مورد پرهیز بود . شبانی و گله بانی از برای زنان ، میان کافرهای آفریقا ممنوع بود . اعراب قبل از عمل جنسی اوراد و دعاها بسیاری می خواندند تا ترسان زایل شود . در کوستاریکا زنی که برای نخستین بار حامله می شد - تماهی اطراف و جوانب خویش را آلوده می ساخت و هر اتفاق سویی که در اطراف وی رخ می داد ، بدرو اسناد می کردند . زنانی که دوچار خون روی وحیض بودند نیز در بسیاری از قبایل تابو محسوب می شدند . بومیان قبیله ها اوری در نیوزیلند این امر را به سختی به مورد اجرا می گذاشتند *

مطلوبی دیگر منشأ و مبدی است برای پرستش آلات جنسی بـ بومیان اغلب معتقد بودند که هر چیز مقدسی که در جواریک شیءاً مقدس قرار گیرد ، خود نیز جنبه تقدس پیدا می کند ، و این نیز مدعایی بود از برای اثبات جادوی مسری . در

۶ - نگاه کنید به کتاب اصول روانکاوی ترجمه نگارنده . وبخش بعدی تحت عنوان

* «توصیسم»

این مورد شواهد و مواردی که از برای قدرت آلت تناسلی قایل بودند بسیار به دست است. برخی ازوحشیان معتقد بودند که آلت مردی یک فرد جنگاور را فایدتهای بسیاری است. در حقیقت همان گونه که نسبتی میان روح و جسم و روح افراد از لحاظ شخصیت قایل بودند، میان آلت مردی و شخصیت خود آن کس نیز همین نسبت را مصدق می دادند. به همین جهت هنگامی که در جنگ و نبردی بر سلحشور و جنگاوری بزرگ فایق می آمدند، فرد فاتح آلت مردی اورا بریده و بر خود می بست. نه به عنوان افتخار. بلکه به این وسیله می خواست قدرت جنگاور مرد را به خود منتقل نماید. این امر ماندهای بسیاری داشت در شئون دیگر، هم چون: گوشت خواری، مرد خواری، خون خواری و مواردی دیگر پوسته‌یی را که به هنگام ختنه از آلت جدا می کردند، هم چون حرؤ و تعویذی به همراه خود می کردند تا به آنان قدرت بخشد. بومیان استرالیایی ازمنی به عنوان دارویی نیرو و فزا و شفا بخش استفاده می برند. خون حیض نیز قدرتی داشت جادو گسل و برخی ازوحشیان بنا به گفتهٔ پلی نی Pliny خون حیض را روی گذرگاه درها و مکان‌هایی مورد نظر می پاشیدند به این توهם که جلوگیری از جادو افسون گردد.

همین گونه بود پیدایش آداب و شعایری در بارهٔ عضوها. دسته‌یی از اعضای بدن که در تماس بیشتری با جهان خارجی بودند، مستلزم رعایت و حفظ بیشتری می شدند. تغذیه و دفع پلیدی، آلت تناسلی و وظایف آن برای این اعضا وظایف و آدابی مذهبی تعیین می نمود اعضا بدن وسیله‌یی بودند برای تقرب به خدایان - به این نحو که بادادن ذره‌یی از اعضا در راه خدایان مابقی آن عضورا از لحاظ سلامتی بیمه می کردند. خال کوبیدن، قربانی کردن و ختنه جملگی اعممالی بودند که با این پنداره بوط بودند. میان مسلمانان در موقع سوگهای مذهبی: قمه زدن، سوراخ کردن بدن و داخل نمودن کارد و شمشیر در غلاف گوشتی تن، گذراندن قفل از

گوشت بدن، الصاق آینه و امثال آن‌ها که مستلزم ضرب و جرح اعضا بود، وسیله‌ی محسوب می‌شد از برای تقرب به اولیا و بالنتیجه خدا. بومیان جنگل نشین آفریقایی سرخ پوستان دشت نشین آمریکایی، استرالیایی‌ها، بومیان نقاطی بسیار واقع در آسیا را عادت خال کـ و بـی بـسـیـارـشـایـع بـود. بـوـمـیـانـ اـفـرـیـقـایـیـ قـبـیـلـةـ يـوـرـوـبـاـ Yoruba عمل ختنه را قربانی بـی مـیـ دـانـسـتـنـدـ درـرـاهـ الـكـبـاـ Elegba خـدـایـ عـشـقـ باـزـیـ.

۵- سرد نشینان و گرم نشینان، دیانت آفریقایی

مقایسه‌ی میان دیانت آفریقایی و اسکیمویی، دید معاصرین در باره زنگیان، وجوده اصلی دیانت جنگل نشینان آفریقایی، اصل مشترک دیانت آفریقایی نیاپرستی است، چگونگی نیاکان پرستی، مداخله مردگان در زندگی، ارج واهیت سحر و جادو، جادوگران بدخیم و تفسیر اعمال آنان، جادوگران بزرشک و کارهای آنان، عروسك‌ها و مجسمه‌ها و طلس‌ها، دیانت قوم باکان‌دا، چگونگی پرستش ارواح، زندگی پس از مرگ، خدایان غیر انسانی، معابد آنان، شیوه فربانی انسانی، مذهب پادشاهی دامومی، نیاپرستی، تفسیر ارواح، تناسخ و حلول، پس از مرگ، خدایان غیر انسانی، معابد، چن‌ها و قربانی‌ها

از استرالیا که بگذریم، یدوی ترین قبایل و اصولا زندگانی ابتدایی را باشیستی در نقاطی هم چون آفریقا، قطب و جاهایی دیگر جست وجو نماییم در این قسمت که بختی است در باره پندارها و مذهب اسکیموها و جنگل نشینان آفریقا، تقارنی به دست می‌آید از دسته‌ها و گروههایی که از لحاظ نژاد و موقعیت طبیعی و جغرافیایی به‌کلی از یکدیگر فاصله دارند؛ و این خود مورده است قابل توجه برای هر گونه قیاس و تطبیقی

این زمان فرهنگ آفریقایی اثربری شگرف بر اذهان معاصرین دارد زنگیان با خصایص اندامی و نژادی خود، و تصاویری که به همراه آداب و رسومشان وسیله

سیاحان منتشر شده و فیلم‌هایی که از زندگانی شان برداشته‌اند، مردمی بس عجیب و خون‌خوار ووحشی معرفی شده‌اند که پیر و هیچ سیستم اخلاقی و مذهبی نمی‌باشند. اما همان گونه که اسکول کرافت Schoolcraft این نوع دید و بینش نادرست را درباره سرخپوستان امریکایی نهی کرد، و دشت نشینان امریکایی را مردمانی معرفی نمود هم‌چون سفیدپوستان متمدن که صفا و صمیمیت و سادگی شایان توجّهی دارند، این چنین امری درباره زنگیان ویاتیره‌پوستان جنگل نشین افریقا نیز مصدق پیدا نمود. اینان مردمی بودند کوتاه اندام و تیره پوست، با موهايی تابدار و کرکمانند. لباس‌شان بر گشته و بینی‌ها پهن و فاصله چشمان زیاد. زندگی شان از لحاظ معیشت از زاههای گوناگون می‌گذشت شکار و برزگری و آذوقه گردآوری از مهم ترین ویا شاید تنها وسائل امرارشان محسوب می‌شد.

اما هر گاه بر آن باشیم تادر باره دیانت این زنگیان آگاهی پیدا نماییم، نخست اصلی عمومی و مشترک را بایستی مطلع نظر قرارداد که در جملگی قبایل و دسته‌ها شایع است و آن شیوه نیا پرستی است در این پرستش سر کردگان قبایل و طوایف و سرسلسله دودمان‌ها و سرانجام قهرمانانی که خاطره کارها و افعال بر جسته شان در ذهان نقش بسته بود، پرستش می‌شدند. مردگان دارای حیطه قدرت فراوانی بودند و توانایی داشتند تادر زندگانی زندگان و بازماندگان خود نظارت و دخالت ورزند. هم چنین مردگان می‌توانستند به زندگان آسیب و زیان رسانیده و یا بدانان کمک ویاری به رسانند. بر همین پایه بود که مرده پرستی رواج داشت و از برای جلب نظر مردگان تنها از راه نمازو و قربانی و هدایا ممکن بود توفیقی نصیب گردد. این اصل، یعنی نیاگان پرستی زیر بنای معتقدات مذهبی زنگیان بود - و تفاوت‌هایی که در هر فاصله از لحاظ دیانت به نظر می‌رسید برهمین اصل بود که شکل و صورت محلی می‌یافتد. علاوه بر نیاگان، خدایانی غیر انسانی نیز مورد پرستش

بودند. اما به تفاوت نواحی و مناطق شماره و کمی وزیادی شان دگرگونی های فاحشی می یافت از چند مرکز پادشاهی در آفریقا که بگذیریم، در همه جا آن چه اهمیت داشت؛ پرسش ارواح نیاگان بود و پرسش خداپان در درجهٔ فاحش پایین تری قرار داشت.

سحر و جادو میان زنگیان ازامودی بسیار هم و پر ارج بود. جادو چه بسا خانواده هایی را بر می انداخت و کسانی رامی کشت و یا به وسائل گوناگون از آن ها سود هایی متفاوت برده می شد. اصولاً قبایل زنگی آفریقایی به همه نوع جادو اعتقادی شگرف ابراز می داشتند. طبیب - جادوگر، که به اعمال جادویی دست می پازد در قبیله مقامی مهم داشت و از احترامی همراه باشیم و ترس زنگیان بر خود دارد. کسانی که عده دار انجام مراسم و تشکیلات دینی بودند متفاوت و شغل های متمايزی را دارا بودند. خدايان مختلف دارای آیین های پرسش گوناگون بودند که کاهنانی مخصوص؛ تشریفات و مراسم و شعایری را در خدا خانه های گوناگون از برایشان انجام می دادند. اما چریان پرسش نیاگان روشن دیگر داشت که زیر نظر مستقیم دیس طایفه و قبیله و یا بزرگ خانواده انجام می گشت.

جادوگران و ساحران نیز طبقاتی داشتند که کارشان بدان نسبت از هم متمايز بود. جادوگرانی بودند که تنها تو انسانی خبر دادن از گذشته و آینده را داشتند و یا جادویی دیگر نمی دانستند و یا می دانستند. اما آن را به کار نمی زدند. پزشکان جادوگر نیز کارشان مشخص و طبیعت از راه سحر بود که به طور کلی شفای بیماران مسورد نظرشان بود. به طور کلی در گروه زنگیان دو نوع جادوگر وجود داشت. جادوگران بدسرشت وزیان بخش و جادوان پزشک و طبیب. جادوگران بد خیم همواره هم شان مصروف برزیان جامعه و مردم مصروف می شد. اینان جز به زیان و ضرر جامعه کاری انجام نمی دادند و هر چه که می کردند صرفاً فعلی بود به زیان مردم.

این گونه جادو گران هر گاه گرفتار می شدند ، بی درنگ به قتل می رسیدند و مردم هر چند از آنان سخت در بیم و هراس بودند ، اما در قتل و نابودی شان نیز همراهی می کردند . زنگیان معتقد بودند که این دسته از جادو گران بدسرشت ، فطر تا و ذاتاً این شکل شده بودند که اغلب از راه ارث منتقل می شدند . برای علت وجودی این امر ، به وجود سیاله‌یی سفید رنگ که آن را ماده جادویی می نامیدند معتقد بودند . این ماده یا از راه توارث منتقل می شد و یا به شیوه‌هایی دیگر کسی که خواهان آن بود ، از آن برخوردار می گشت . حکم مخدوخت چنین جادو گرانی از جانب پزشک - جادو گر ، صادر می شد و هر گاه کسی به این صفت متهم می شد گزیری جز مرگ نداشت . پزشکان جادو گر که بعضی اوقات عنوان کهانت نیز داشتند در حالی که از محبوبیتی برخوداری داشتند ، به همان نسبت جادوان حرفه‌یی و بدسرشت منفور بودند در حالی که گروه اول به شکل انفرادی برای بهبود مردم جدیت می ورزیدند ، گروه دوم مجتمعی سری تشکیل داده و برای قتل و زشتی نقشه می کشیدند

همان گونه که توضیح شد ، پزشکان جادو گر از موقعیت مناسب و خوبی برخوردار بودند و کارهای آنان نیز عبارت بود از ساختن و پرداختن طلسم‌ها ، حرزها و تعلویزها و عروسک‌ها و مجسمه‌های جادویی . در نظر زنگیان آفریقا ، این مجسمه‌ها و تندیسه‌ها هر چند بی جان و ساخته‌دست آدمی بودند اما موجوداتی بودند واجد حواس و نیروهای درا که . منبع و سرچشمۀ قدرت و نیروی آنان از قربانی‌ها و هدایایی تشکیل می شد که گروه پرستند گان تقدیم می کردند . این عروسک‌ها و مجسمه‌ها به وسیله این هدایا و نیازها نیرو و توانایی یافته و می توانستند در خواستها و دعاهای مردم را بشنوند و آن‌ها را اجابت کنند . مناسبتی بود میان این تندیسه‌ها و پیکره‌ها با ارواح نیاگان و قهرمانان . ، چون این مجسمه‌ها قادر بودند تا در

سرنوشت افراد دخالت ورزیده واژ لاحاظ سعد بودن و نحس شدن سرنوشت ، افراد را بنوازنند و یا ذنبیه کنند. اصولاً نسبتی بود میان حد و چگونگی قدرت این عروسک‌ها و مواد اولیه‌یی که با آن ساخته شده بودند . بیشتر این مواد از گیاهان و جانوران به دست می‌آمد و گاه از برای افزایش نیرو و اطمینان بیشتر از گوشت و خون انسانی نیز در ساختن این مجسمه‌ها استفاده می‌کردند .

برای آگاهی بیشتر و کامل‌تری از دیانت و مذهب دوقوم : باگان داگان *Baganda* و داهومی *Dahomey* - در آفریقا یادمی کنیم . میان قوم باگان دا پرستش ارواح نیاگان صبغه و شکل خاص و جالب توجهی داشت که ادواری بودنها استمراری . این بومیان به مرده پرستی رغبتی شایان داشتند و معتقد بودند که ارواح پس از چند سال که از مرگ کالبدشان گذشت ، دگر باره به قالب یکی از نوزادان همان طایفه حلول کرده و بدین ترتیب دوران پرستش هر روحی تمام شده و پایان می‌یافتد . در این دوره فطرت ، یعنی از زمان مرگ تا حلول مجدد روح - از برای ارواح نذر و قربانی‌ها و هدایایی انجام و پیش کش می‌شد . مرد گان نظر لطفی به زندگان و بازماندگان ابراز می‌داشتند . اما هر گاه که مورد بی‌توجهی و بالاها نت نیز قرار می‌گرفتند ، مباردت به انتقام‌های موحشی می‌ورزیدند که در اثر آن بد بختی‌ها و تیره روزی‌هایی نصیب زندگان می‌شد . اغلب بیماری‌ها و ناگواری‌های زندگی معلول خشم مردگانی بودند که بدین وسیله از زندگان انتقام می‌گرفتند .

مهم‌ترین و بزرگ‌ترین خدایان اوگان دا به منزله ارواح بزرگ بودند به طور کلی اعتقاد براین بود که این خدایان نیز هنگامی همچون افراد عادی روی زمین زندگی کرده‌اند هر طایفه‌ای روح نخستین نیای خود را به عنوان بزرگ‌ترین خدای خود می‌شناخت . این روح که در هیأت خدایی بزرگ بود در کالبدهر پادشاهی که به سلطنت می‌رسید حلول کرده و بدین وسیله راهنماییش می‌کرد . بر همین مبنای

نیز بود که پرستش رؤسای طوایف و یاسلاطین رواج داشت.

به طور کلی، هر گاه از برخی موارد بازگذاریم، همانندی هایی چند میان دیانت این زنگیان و سومریان و بابلیان برقرار می باشد و این نیز از شگفتی های فراخنای عقاید بشری است. هر چند که میان زنگیان اعتقاداتی وجود داشت در باره خدايان بزرگ و این که در روز گارانی دور آنان نیز از ارواح عادی بوده اند، اما میان خدايان و ارواح نیاگان خط فاصل مشخصی وجود داشت. بزرگترین خدای او گماندا که معادل بود با دریاچه ویکتوریا - خدایی بود عظیم به قام موکاسا Mukasa توفانها در اختیار این خدا بود وهم چنین به وجود آورنده ماهیان و سرپرست حاصل خیزی ذمین محسوب می گشت، هر خدایی به شکلی جداگانه دارای یک یا چند پرستش گاه و معبد بود که کاهنی مشخص امورش را رتق و فتق می دادند. این معابد همچنان که هر یک دارای کاهنی مخصوص بودند، دارای املاک و مستغلاتی نیز بودند که بر دگانی در آن املاک کار می کردند و متعلق به معبد بودند. خدايان بسیار پرجسته دارای یک معبد اصلی و پرشکوه و چند معبد فرعی بودند. در معبد اصلی فقط پادشاهان و امراء و اشراف حق عبادت و دخول داشتند، و در معابد کهتر و فرعی - عامه مردم به عبادت می پرداختند.

در هر معبدی، همچون دلفوی Delphoi دریونان - یک واسطه و میانجی در میان [Medium] وجود داشت که مبتلا به هیسته ری Histeri می بود این کس واسطه بود میان پرستندگان و خدا نیایش گران حاجات و نیازمندی های خود را به وسیله کاهنان به اطلاع وی می رسانیدند و او نیز آنها را به پیش گاه خداوند عرضه می داشت. آن گاه به حالت خلسه و نوعی خواب روحی فرو می رفت و در آن حال سخنان نامفهومی بربان می راند که کاهن آن سخنان فامر بوط را به نوعی تفسیر و تعبیر کرده و بدسمع پرستندگان می رسانید. در این تصرفات مذهبی

اهدای هدايا و نذور و پیش‌کش‌ها و قربانی‌ها انجام می‌شد. مقدار و نوع و ارزش قربانی‌ها و هدايا مرتبط بود با مقام و شخصیت افراد که به آن نسبت کمی و فزونی داشت.

یکی از هر اس انگیز ترین مراسم قربانی انسان‌ها در این نقطه از جهان انجام می‌شد. و به راستی روش‌هایی بود در قربانی آدمیان سخت همیب و رعشه انگیز قربانی انسانی یکی از ارکان اساسی پرستش خدایان بزرگ محسوب می‌شد که نه اتفاقی، بلکه به شکل دسته‌جمعی اجرا می‌شد. بعضی اوقات اتفاق می‌افتد که از بیم پرورد خشم خدایان چندین سده‌نفر را یک‌باره به شکل مهیبی قربانی می‌کردند. در سراسر ناحیه‌یی که اقوام باستانی سکنا داشتند، سیزده جایگاه قربانی آدمیان قرار داشت که نقوص بسیاری را یک باره قربانی می‌کردند. در هر کدام از این جاهای سیزده گانه، قربانی کردن به شکل خاص و ویژه‌یی انجام می‌شد. در جایی اندام‌سدها تن قربانی را آن قدر با چماق‌های مخصوصی می‌کوییدند تا جان از بدنشان به در می‌رفت. آن گاه لاشه‌هاشان را در دشت و صحراء طعمه درند گان و حیوانات می‌کردند. در جایی دیگر با وسائلی بسیاری بسیاری شکنجه‌زا دست و پای قربانیان را در هم می‌شکستند و آن گاه بدن بی‌توان و جان دارشان را در کرانه‌های رودخانه‌ها و در رفاهه‌ها می‌افگندند تا طعمه «کروکودیل» ها شوند.

بوهیان داھومی نیز که در کرانه‌های غربی آفریقا سکنا داشتند، دارای کش و آیینی بودند که در حیطه خود، دستگاه و سیستمی در خور توجه محسوب می‌گشت. در اینجا پرستش عبارت از نیایش دو دسته از موجودات فوق طبیعی بود، که عبارت بودند از: ارواح نیاگان و خدایان ملی و محلی. این زنگیان در باره ذات یا جوهر روحی بشر فینشی داشتند به مراتب پیچیده تر و مبهم تر از مردم متمدن عصرها آفرینش وزایش افراد در قلمرو قدرت و کار ارواح نیاگان بود. هر فرد

داهومی روح یکی از نیاگان را وابسته و یا همزاد خود می‌دانست این روح یا وجود فوق طبیعی ابتدا کالبد آن فرد را از مواد و عناصر لازم فراهم می‌آورد و آن گاه تا پایان زندگی یار و مدد دهنده اش باقی می‌ماند.

غیب‌گویان و پیش‌نگران دسته‌یی بودند مورد احترام، و کارشان به طور کلی رقم زدن سرنوشت افراد بود. هر فردی دارای سرنوشتی بود معین که بسیه وسیله غیب‌گود رمواقع خاصی آشکار می‌گشت. لیکن باستی این توهمندی پیش نیاید که این غیب‌گویان دارای وجودها بی انفرادی و مشخص بوده‌اند، بلکه جنبه‌یی ناپیدا و غیرقابل روئیت داشتند و وجودشان تنها با احساس قابل درک و فهم بود. در واقع دسته‌یی از خدایان بودند که عمومی تر و سروکار بومیان با آنان بیشتر بود. این پیش‌نگران مجرد و ش را که در هر سال دویاشه مرتبه قابل احساس بودند. ممکن بود با الهدای پیش‌کشی‌ها و قربانی‌ها بر سر مهر آورده و سرنوشت را به شکل دلخواهی از آنان باز شنید.

این زنگیان در واقع به نوعی جبر *Determinism*، معتقد بودند که سرمنشائی در اختیار مردگان و ارواح نیاگانشان قرار داشت. برای تکوین و به وجود آمدن هر فردی، نخست روح نیاگانی ماده اولیه کالبد آن فرد را به وجود می‌آورد. روح آن فرد ماده فراهم آمده را به شکل دلخواه خویش درمی‌آورد و روح نیاگانی در جمجمه آن قرار می‌گرفت. روح نیاگانی که در جمجمه فرد به وجود آمده مأوا و مسکن گرفته بود، کار فکری آن فرد را تحت اختیار داشت و هنکاری که آن کس انجام می‌داد، در واقع خواسته روح نیاگانی بود. به هنگام خواب، روح تن را ترک می‌کرد و رؤیاها در حقیقت عبارت بودند از مشاهدات روح آزاد از قید ماده می‌حافظاً صلی هر فردی یا ک «مار» بود که جرثومه‌حیاتی آن فرد شناخته می‌شد و این مار بر ابر و مشابهی بود با بند ناف نوزاد. هر گاه از این «مار» یا محافظ زندگی به خوبی

و شایستگی پرستاری و مواظبت می‌شد، هنبع تولید ثروتی می‌گشت برای صاحب خود، به همان نسبت در صورت عدم پرستاری، موجب فقر و نکبت می‌گشت. جوهر اصلی و بی تعین فردی عبارت بود از پرتو کوچکی از الاهه ما او *Mawuug* که در اثر آن قوای ادراکی والهام و نیروی تمیز و تشخیص به وجود می‌آمد.

این نوعی از حلول و شکلی از تناسخ بود که زنگیان ساحل غربی آفریقا سیستم دینی خود را بر آن بنادر کرده بودند و شکلی بود در نقش فلسفی اش بسیار عمیق و پر دامنه، با فرا آمدن مرگ، جسم متلاشی می‌شد و دورانی از ادوار روح نگهبان به پایان رسیده و افراد جدیدی را مورد حمایت قرارداده و در کالبد آن‌ها حلول می‌کرد. این جریان هم چنان ادامه داشت تا این که شانزده بار تکرار می‌شد، یعنی شانزده بار به زمین باز گشت نموده و وظیفه خود را به انجام می‌رسانید.

روح ممکن بود بر اثر ناملاحظه گی و عدم مراقبت به سرنوشت شومی گرفتار آید؛ به این معنا که هر گاه فرد در طول زندگیش، اصل حیاتی خود را چنان که بایستی مورد پرحتش و مراقبت قرار می‌داد، آن جرثومه کوچک فردی، به جرثومه کلی طایفه و قوم منضم و افزوده گشته و موجب نیرومندی و تقویتش می‌گشت. اما هر گاه عکس این امر اتفاق می‌افتد، یعنی فرد بر اثر لایابالی گری از دقت و مواظبت اصل حیاتی تعامل می‌ورزید، روح یاغی شده و در کوه‌ها و دره‌ها و جاهایی هراس آور سرگردان و بلا تکلیف می‌ماند.

زندگی موقت پس از مرگ عبارت بود از احوال و افعال بسیار و چندی که اجزایی از تناسخ، عرفان و تصوف، ثنویت واستمرا و خدابی یکتا و برزخی می‌همرا نمایش می‌داد. پرتو ربانی که از الاهه ما او، به هنگام تولد به فرد افزایش می‌یافتد. پس از مرگ دگر باره به همان الاهه بازمی‌گشت روح فردی تبدیل به شبح و یا روحی مجسم می‌شد و هم چنان سرگردان و معلم می‌ماند تا بستگانش آین تدفین

را برایش انجام می‌دادند. مراسم تدفین مطابق با سن باستی سه سال بعد از مرگ متوفا انجام شود و هر گاه از این موعد می‌گذشت وزندگان و بستگان مردم سامحه و اهمال می‌ورزیدند، روح هم چنان سرگردان می‌ماند و موجب آزار و اذیت زندگان می‌گشت.

هنگامی که مراسم تدفین پایان می‌یافتد، روح که آرامشی یافته بود، نزد الاهه‌ها او، می‌رفت و پرتو ربانی نیز به همراه اسپر ایش بود تا هر گاه از سر راستی و درستی کردارش را باز گوکند، گفته‌های اورا تصدیق نماید. آن گاه پس از این مرحله روح به سرزمین مردگان می‌رفت و معادل زندگی زمینی اش در آن سرزمین معطل می‌ماند؛ اما باز در آن‌جا نیز بی‌کار نمی‌نشست و در زندگانی زندگان مداخله‌می‌کرد و سرانجام پس از گذشت موعد مقرر، چنان که قبل اشاره شد، نگهبان یکی از خویشاںش می‌گردید.

در طی هر سالی جشن بسیار بزرگی برپا می‌شد که ضمن تشریفاتی بسیار پیچیده نیاگان خویش را پرستش می‌کردند. جشنی دیگر نیز بود که جنبه‌خصوصی داشت و ضمن آن پادشاه از جانب عموم مردم نیاگان شاهی را نیایش می‌گرد. جشن عمومی چند روزبه طول می‌انجامید و برای اجرای آن افراد ملبس به جامه‌هایی رنگین ولباس‌هایی فاخر شده و با تمامی شکوه و تجملی که برایشان مقدور بود به جنبش و شادی درمی‌آمدند. این جشن‌ها اغلب اطراف و یاد رصحن بزرگ کاخ شاهی اجرا می‌شد و مراسمی بسیار عجیب و شگرف مورد نمایش قرار می‌گرفت. یکی از رعب‌انگیزترین صحنه‌های این جشن اجرای مراسم قربانی حیوانی و انسانی بود. برای انجام این مراسم سکویی بسیار بلند برپامی کردند که زیر آن ذژخیم مخصوص و نمایندگانی از ذژخیم‌های دورجه‌های گذشته می‌ایستادند. آن گاه از فراینای آن سکو مأمورانی ویژه عده‌یی از حیانورانی را که برای قربانی انتخاب شده بودند. به پایین

پرتاب می کردند. دژخیمان که در فرودین گاه سکونت‌نظر فرست بودند سر حیوانات را از تن جدا می کردند در این وقت شوروه‌یجان تماشا گران به حد اعلامی رسید و مراسم قربانی آدمیان شروع می گشت. نحوه این قربانی نیز همانند قربانی کردن جانوران بود این قربانیان انسانی جمله از مردانی ورزیده انتخاب می شدند که معمولاً نفراتشان به سی تن بالغ می شد. اینان را نیز از بالای سکو به زیر می افگندند و دژخیمان سر آن‌ها را نیز هم چون حیوانات می بریدند و جسدشان را برای تماشای خلق برچوب بسته‌بایی که قبل‌آماده کرده بودند، آویزان می نمودند. مراسم قربانی خاصی نیز رواج داشت که همانند رسمی بود در چین باستان که جهت امپراتوران انجام می شد. این گونه قربانی‌ها نادرانجام می شد هنگامی که سلطانی می مرد، در مراسم بسیار بزرگ و باشکوهی که برای تعیین جانشینی برپا می شد، گروه کثیری از زنان، فرزندان، زنده‌مان و درباریان سلطان متوفا را که روی هم متجاوز از چند سد نفر می شدند قربانی می کردند تا پادشاه در آن دنیا تنها نمانده و از فیض مصاحب دوستان و آشنا‌یان وزنان خود محظوظ باشد نوعی دیگر از قربانی بود که سادگی و اعتقاد بیش از حد این زنگیان را می رسانید. هنگامی که نیازمندی‌هایی مهم پیش می آمد و می خواستند در خواست‌ها و خبرهایی را به سمع ارواح برسانند، آن خبرها و درخواست‌ها را به گوش عده‌یی می گفتند. و آن گاه آن نفرات را سر می بریدند تا خبر را به ارواح بازرسانند.

به موازات مراسم و شعایر و تشریفات و آیین نیاپرستی، کیش و آیین دیگری نیز جهت پرستش خدایان غیر انسانی رواج داشت. این خدایان در اصل به سه گروه تقسیم می شدند: گروه خدایان آسمان، گروه خدایان زمین؛ و گروه خدایان تندر. در رأس خدایان آسمان *Ha* و *Mawu*، یا الاهه ماه قرار داشت که خدای خدایان و قادر مطلق محسوب می گشت. همسر وهم برابر او نیز لی زا

Iisa، یا خدای خورشید بود. خدایان زمین جملگی به استثنای یکی مذکور بودند. در نخستین حلقه این خدایان، دو خدای همزاد بودند که نخستین ژمرة عشق ما او و لیزا محسوب می‌شدند. مابقی خدایان زمینی عبارت بودند از زاد و ولد آن دو خدای همزاد. در رأس خدایان تندر فیز دومین فرزند مااو، قرار داشت که تندر و باران و آتش و دریا تحت فرمانش بودند.

این سه گروه از خدایان، هر دسته‌یی آیین پرستش خاصی داشتند و پیروان و پرستند گان این دسته‌ها تشکیل مجتمع و گروه‌های هتمایزی را می‌دادند که همانند انجمن‌های پنهان در سایر نقاط آفریقا بود. اما تشکیل چنان مجتمع و انجمن‌های پنهانی در پادشاهی داهومی سخت ممنوع بود.

معابد و پرستش گاههایی که برای سه گروه از خدایان ساخته و برپا می‌شد عبارت بود از کلبه‌هایی دایره‌مانند که سطح بیرونیش از الیاف گیاهان و کاه گل پوشانیده شده بود. در قسمت داخلی این پرستش گاهها که بسیار ساده بود، شکویی سخت از خاک رس برپا کرده بودند که پیکرۀ خدا به روی آن نگاه داری می‌شد کار کنان رسمی و غیر رسمی معبد عبارت بودند از یک کاهن بزرگ و عده‌یی کاهنان کوچک که زیر دست او امور را اداره می‌کردند. عده‌یی نیز در سلک اعضای غیر مذهبی قرار داشتند که به واسطه آگاهی به اسرار و رموز در زمرة محربان و مغازین معبد به شمار می‌رفتند. در هر معبدی عده‌یی از نوآموزان تبحث نظر مردم بیان مذهبی سر گرم آموزش بودند. این نوآموزان ضمن آموختن امور پنهانی و رمزهای مذهبی دورانی را نیز هم چون ریاضت و محرومیت می‌گذراندند. جنبه هنای مراسم و تشریفات و شعایر سه گروه فوق‌الذکر تقریباً هم سان و تنه‌دارم واردی جزئی اخلاف‌هایی داشتند، وجه مشترک و با اهمیت هنر سه معبد عبارت بود از حلول خدا در کاهن و یا تسخیر وجود او به وسیله قوای فوق طبیعی. به وسیله همین تسخیر بود

که کاهنان به حالت اغما و نوعی همیسته ری Hysterie، دوچار شده و کلماتی نامفهوم ادا می‌کردند که موجب تفسیر و تأیید قرار می‌گرفت. این کاهنان اغلب در مواقعي خاص، تظاهر به آن حالت مخصوص کرده و موارد خاصی را که تعلقی از جانب خودشان یا سلاطین در آن ملاحظه بود ابراز کرده و نوچه کاهنان نیز آن را شایع می‌کردند. هر گاهی که حاجت و درخواستی از خدایان داشتند، به همراه هدایایی که تقدیم می‌کردند، قربانیانی حیوانی و انسانی نیز در پیش گاه خدایان به انجام می‌رسانیدند. اعضای فرقه‌های مختلف تنها از روش لباس پوشیدن و آویختن زینت آلاتی به خود مشخص می‌شدند. وجه امتیازی دیگر میان سه گروه پرستندگان روشن بود که در موی سر خود از لحاظ برش موها معمول می‌داشتند.

۶ - دیانت قطب نشینان

چنگوکی دیانت اسکیموها، اصل شکار، شمن‌ها یا حکیم باشیان جادوگر، کارآنان، شیاطین و ارواح سرگردان، ترس بومیان، کارچندتن از شیطان‌ها، کری کواین و کالوفالینگ، ربانیت اصلی و آلهه سدنا، خداوند ژرفای دریاوجهان زیرین، ترس از مردگان، جشن آلهه سدنا، احضار آلهه به وسیله شمن‌ها، زخمی کردن آلهه و نمایش تمثیلی، نتیجه

دیانت اسکیموها آمیخته‌یی عجیب و شگفت بود از عواملی چند که راه به خرافاتی بسیار ترس آور می‌برد. اصولاً به طور کلی چون اقوام اسکیمو در حال شکار ورزی بودند، مذهب و دیانت آنان نیز همینی بود بر اساس شکار. در باره شکار عقاید بسیاری داشتند و در آینه مورد «تابو» های بی‌شماری کارشان را محدود و سخت گونه می‌نمود. شمن‌ها یا حکیم باشیان جادوگر مقامی والا داشتند. هر گاه شکار فراوان بود و یا کم، هر گاه شیاطین عصیان می‌کردند و یا عطوفت نشان می‌دادند، هر گاه در تنگی و غصرت فرو می‌افتدند و یا در فراغتی فردگی می‌کردند، هر گاه بیماری و مرض می‌باشان فراوانی می‌یافتد و یا در صحت و امان بودند

این جملگی را نتیجه کار شمنان محسوب می داشتند.

این شمن هاویا حکیم باشیان جادو گور را به زبان بومی آن جهه کوک *Angekok*، می خواندند و اینان منطقه عملی بسیار وسیع داشتند. اوهام و پندارهای بسیارشان درباره ارواح سر گردان و ارواح خبیثه و شیاطین بدخیم، برای شان ترس و بیمه فراوان به بارمی آورد که زمستان های سیاهشان را ظلمت گون تر می کرد، هنگامی که زمستان دراز قطبی با توفان های سخت و مرگ زایش فرا می رسید، ارواح مردگان و شیاطین نیز سر گردان می شدند، آن گاهی که به من های عظیم از دور دست ها می غلتبند و توده های بزرگ یخ یا صداهای دهشت انگیزی می شکست و بوران و توفان بازو زده های گرگان در شب های سیاه بهم می آمیخت - بومیان از ترس ارواح مردگان و شیاطین بی رحم و بدخیم به کلبه های خود پناه برده و دسته جمعی گرد می شدند. هر گاه کسی در خارج به چنگ این ارواح و شیاطین گرفتار می شد، هر گاه سختی به انتظارش بود و از آن گریزی نداشت. این شیاطین نه انسان را فرو می گذاشتند و نه از حیوانی در می گذشتند. شیطانی به نام کمربندی *Krikoin*، شب هنگام سر در تعقیب سگان می گذاشت، سگ ها بازوه کشیده و از وحشت فرار می گردند و چون ناچار سر به عقب می گردانند تا تعقیب گر را بنگرنند، از فرط هراس قالب تهی می کردند. شیطان مخوفی دیگر به نام کالوفالینگ *Kallo falling* در زمستان ها مترصد فرستی می بود تا شکار چیان را به دام اندازد - این شیطان مخوف زیر تخته سنگ های عظیمی از بین کمین می کرد و شکار چیان منفردی را که به شکار می آمدند به زیر آب کشیده و خفه می کرد. خدایان شان نیز از وحشت و هراس دست کمی از ارواح و شیاطین نداشتند. مهم تر و پر هراس تر از جمله خدایان الاهه سدنا *Sedna*، یعنی خدای زیرگاه آنان بود.

سدنا . خدای دنیای زیرین و بانوی رغب آور اعماق ژرف دریا ها بود

انواع جانوران دریایی در اختیار وی قرار داشت و به همین جهت هر گاه رنجیده خلیطه می‌گشت و از رفتار بومیان و پرستندگانش به خشم می‌آمد؛ جانوران را از مردم دریغ می‌داشت و با النتیجه کار شکار را کرد و کاسد می‌ماند. برای برسر مهر آوردن الاهه سدن جادوان پزشک جشن‌های بربای می‌کردند. در این جشن‌ها، از قصی دسته جمعی اجرا می‌شد و بومیان الاهه را نیایش می‌کردند. ضمن مراسم و تشریفاتی حکیم باشیان الاهه را از رفای دریا فرامی‌خواندند و وقتی که الاهه به روی زمین می‌آمد خاطرش را خرسند ساخته و با اعزاز و احترام روانه‌جای گاهش می‌کردند. اینان مردمانی بودند ساده دل و بسیار ابتدایی که از مردگان و ارواح ترسی بسیار داشتند. هر گاه میانشان کسی بدرود زندگی می‌گفت، جمله اموال واشیای متعلق به اورا جمع کرده و به وسایلی نابود می‌کردند. حتا در پاره‌یی اوقات مرده را ذره‌مان جایی که زندگی را وداع کرده بود باز گذاشته و به مکانی دیگر منتقل می‌شدند. این عمل را که با تمام مرارت وزحمتش متعقب می‌شدند، در اثر این پندار بود که روح تعلق خاطری به جایگاه پیشین و لوازم خود داشته و پس از هر گک تن نیز بنا بر عادت و اشتیاق و علاقه سابق، در اطراف و حول وحوش جای گاه خویش تردد و رفت و آمد می‌کرد. البته این نحوه فکر در نقاط بسیاری از جهان سایقه‌داشتند با اشکالی سخت‌تو از این.

کار مهم حکیم باشیان جادوگر دفع ارواح و شیاطین بود که عمل آن مستلزم تشریفات و مراسمی بسیار شایان توجه بود. شمن نخست برای انجام چنین مهمنی - انتهایی چادر و یا عقب کلبه به حالت غم‌زده‌یی می‌نشست. پس از مدتی به آهستگی شروع به زمزمه کلاماتی نامفهوم می‌کرد که سرانجام بهزو زه‌هایی همت و بلند منتهی می‌شد. در ضمن این سر و صد اهادست‌ها یش را به اطراف تکان می‌داد و از روح واسطه و میجاگذش کمک می‌خواست تایار پیش‌دهد. سرانجام هنگامی که به حالت حیزبه واغیما به روی

زمین می‌غلتید، روح محافظت و عده کمک بیهوده داد؛ آن گاه دو تن از تیر و مندترین شمن‌ها که سمت دست دست‌یار جادو گر نخستین را داشتند طنایی مخصوص را کف کلبه به شکل دایره‌بی می‌گستردند تا نمایشی از سوراخ یک‌سگه آبی را مجسم کند. یکی از آن دو شمن نیز نیزه‌بی که مخصوص شکار بود به دست می‌گرفت و متهز فرست می‌ایستاد. آن گاه شمن نخستین که از حال اعماء و جذبه به درآمده بود از آن‌ها کلبه پیش آمد و شروع به آوازه خوانی می‌کرد تا بدان وسیله الاهه سدنا را از اعماق دریا بیرون کنند. سرانجام الاهه جهان زیرین کم کم از زرفای زمین بیرون می‌آمد. حاضران آهسته آهسته آمدن او را درک می‌کردند صدای دم برآوردن‌ش را می‌شنیدند که نزدیک می‌شود. لرزش زمین را حسن می‌کردند و صداهایی نمی‌فهم را می‌شنیدند که همان صدای دریا و توفان بود. سرانجام زمین و محوله‌ی قی که زیر حلقة طناب بود می‌شکافت و سر الاهه بیرون می‌آمد. شمن نیرومندی که نیزه مخصوص شکار را به دست داشت، بدون ذره‌ی ترجم و شفقت، آن را با تمام نیرویش به سر الاهه می‌کوشت الاهه که زخم خورده بود می‌گریخت اما دو شمن قوی و نیرومند سر طناب را محکم نگاهداشته می‌کشیدند، لیکن سرانجام در این کشمکش الاهه پیروز آمده و می‌گریخت. آن گاه شمن با غروری تمام نیزه خونین را به حاضران نشان می‌داد. بومیان که از خشم الاهه زخم برداشته در بیم و هراس بودند حیره‌ها و تعویذ‌هایی به خود بسته و در جشنی که فردای آن شب برپامی‌شد، شرکت می‌کردند. هر گاه دو دیانت قطب نشینان و چنگل نشینان آفریقایی را باهم مقایسه نماییم، ومطلبی مهم تر این که زندگی و شیوه‌های ازدواج، حیات جنسی، مناسبات خانوادگی، تشکیلات اجتماعی و دیگر سازمانهای شان را باهم سنجش گیری کنیم، به اصول بسیاری دست خواهیم یافت که جایز اهمیت خواهند بود و در خلال آن تأثیر اقتصادیات، زمان، آب و هوای موقعیت اجتماعی، موقعیت طبیعی و چگرایی و نژاد را در افکار و عقاید در خواهیم یافت.

۷ - یک تاگهرا بی بدویان

آدولف بایس تی بان و تحقیقاتی درباره منشأ دیانت، اهمیت روان‌شناسی، سعد و نحس اساس اندیشه‌های دینی، روش تفسیر بایس تی بان از سعد و نحس، نیروی مرموز، تفسیر روان‌شناسی، شکل‌های بعدی دیانت، ویلهلم اس‌میت و موضوع یک تایرسنی میان اقوام ابتدایی، یک تاپرستی مبنای دیانت، الیوت اس‌میت و مکتب اشاعه و انتشار، عقاید او، اجزای مرکب فرهنگی و جریان انتشار آن‌ها، مومنیابی اجساد در مصر، عمل مومنیابی کردن

مباحثی چند رشته تسلسلی را درباره نقل آرا و عقاید مردم شناسان و جامعه شناسان درباره دیانت بذوی گسیخته داشت البته موارد تحلیلی در فوق از برای شناخت عمیق قری که همراه باشوأهدنی باشد ایجاد نمود - اما در این قسمت به دنباله عقاید مردم شناسان و جامعه شناسان بازمی گردیم

آدولف بایس تی بان Adolf bastian ، از زمرة آن دانشمندانی بود که به روان‌شناسی اهمیتی فراوان می‌داد اما شگفتی اینجا بود که وی از موضوع زوان شناسی برای تفسیر دیانت سودی نمی‌گرفت ، بلکه بالعکس دیانت را کلیدی می‌دانست برای شناخت بهتر و شایسته‌تر روان‌شناسی . وی معتقد بود که تجلیات روحی در واقع جلوه‌هایی است که بر حسب محیط مادی تکوین می‌یابد - بایس تی بان در در ضمن کاوش‌های خویش اصل وحدت جویی روحی را مطرح ساخت و تأیید و تأکید نمود که روح آدمی همواره در تکاپوی وحدت است . از این رهگذر بود که وی به کاوش‌هایی درباره ذهن بدویان پرداخت فرد وحشی در آن مرحله‌یی بود که قادر نبود تا میان دو جهان درون ذاتی و برون ذاتی خودش تمیز و تشخیص قابل شود، به همین جهت نا آگاهانه می‌کوشید تا قرایین از جهان درون ذاتی را در جهان برون ذاتی پیدا نماید .

کتاب مهم وی به نام «بشر در تاریخ»⁷ ، کتابی بود عظیم درباره اقوام بدوی

که کتاب عظیم تیلور را به نام « تمدن اقوام بدوی ^۸ » به یاد می آورد شاید در دستگاه روانی و توجیهی این دانشمند - پاک و ناپاک و تابو و مقدس با سعد و نحس در هم آمیخته بود - و آیا در واقع جمله این‌ها یکی نبودند؟ به هر انجام اعتقاد به سعد و نحس برای فرد بدوی اصلی بود اساسی که موجب انعکاس روانی آن‌پیدایش دیانت و اوهام و خرافه‌ها بود . هرگاه فردی که مشرف به سقوط در جایی بود ، با به‌چنگ گرفتن شاخه‌درختی نجات می‌یافتد، این روی دادی عادی و فراموش‌شدنی در زندگی اش محسوب نمی‌شد ، بلکه اثری داشت فوق العاده در روحیه‌وی. این حادثه‌یی بود که او، یعنی ذهن فرد بدوی قادر نبود جهتی علمی و معلولی برایش به قرار گیرد . در چنین احوالی، احساسات پیدا شده از این واقعه ، در ذهن فرد بدوی معنای عظیم و مبهمی می‌یافتد و فرد آن معنای عظیم و مبهم را متوجه آن چیزی می‌گردانید که موجب نجاتش گشته بود ، و به این نحو شاخه درخت لبریز از نیرو و قدرتی شگرف و اهمیتی مرموز می‌شد . هم چنین کودکی و یا بزرگ سالی افزار و آلتی را که برایش شگون و آیند داشت ، آن را سعدی شمرد و این زمان کودکی که با تیله‌پی باری می‌کند و به وسیله آن می‌برد، نیرویی مرموز برای آن قابل می‌گردد. این معنایی است روش و صریح در تفسیر روانی *Fetichisme* . این اصل بود که می‌تواند مقامات ملکوتی و نیروهای ماوراء طبیعی به وسیله آن تکوین یافته بود ادیان گونا گونی که براین مبنای پیدا آمدند ، برادر تماس میان اقوام و ملل دگر گونی‌هایی یافتند . اما این دگر گونی‌ها همواره از جانب اقوامی هم‌سان برهم اعمال و نفوذ می‌یافتد . بنیان واکنش و عکس العمل یک قوم نسبت به یک تمدن بیگانه ، تا اندازه زیادی معلول این امر بود که قوم مزبور قبل از برخورد - خود درجه‌یی از تکامل بوده باشد . اقوامی که در مراحل

نخستین تمدن بودند، بر اثر تماس و برخورد به شکلی غیر ارادی و نا آگاهانه، تمدن برتر را می پذیرفتند. اما دو قوم بدوي که تمدن شان در مراحل اولیه بود، در اثر تماس - روش های خود را ادراهم می آمیختند: مثلاً قومی که سنگ پرست بود، و قومی که ستاره پرستی را آیین داشت - هر گاه در اثر عواملی تماس پیدامی کردند، آیین ها و شیوه پرستش نخستین شان از میان نمی رفت، بلکه با آیین دیگر تلفیق و تألیف یافته و به سیر خود ادامه می داد.

از آغاز قرن بیستم که گمان می رفت بحث و گفت و گو درباره منشأ دیانت سنتی و کاستی گرفته، کسانی وجود داشتند که باز با جدبیت در پی این مهم بودند از جمله اینان ویلهلم اس. سمیت Wilhelm-Smith از کاوش ها و آرایش به جنبه عملی و علمی مردم شناسی هیچ گونه وابستگی بی نداشت اسن میت. با روشن تکاملی سخت مخالف بود و اصولاً آن را نه روشی می دانست و نه طریقی که بتواند نوعی شناسایی و معرفت برای بشری حاصل آرد. او به همان سختی که با روش تکاملی در افتاده بود، بالعکس با همان شدت فریفته آرا و نظرات آندرولنگ Andrew Lang گشته بود. اعتقاد به اصل یک تا پرستی به عنوان قدیم ترین شکل دیانت میان بدوبان، اساس نظرات او را شامل می شد. وی بر آن بود که دیانت میان بدوبان عبارت بوده از اعتقاد به وجود خدایی فوق العاده و یک تا و قادر مطلق، که اصل آفرینش جهان و انسان به وسیله او انجام گرفته بوده است. پس به زعم او یک تا پرستی منشأ کلیه شکل های دیانت بود، و روش هایی همچون Totemism آنی میسم Animisme، فهقی شیسم Fetichisme، نیا پرستی، اختر پرستی، پیکره و بت پرستی ر دیگر شکل ها؛ وهم چنین چند همسری، سحر و جادو، آدم خواری و دیگر چیزها. تحاطط هایی بوده که بعد از داده است. ویلهلم امن میت با تماهی مردم شناسان و جامعه شناسان از در مخالفت و انتقاد نز آمد و در این میان به کسانی دیگر غیر که

آرایی مخالف عقایدش داشتند سخت تاخت. تنها کسی که از این تاخت و تازها در امانت بود، هرشدش آندرولنگ - محسوب می‌گشت.

اس‌میت، برای اثبات ادعای خود دست به تألیف کتابی نزد دریازده جلد - تحت عنوان «منشأ اعتقاد به خداوند» کتاب بزرگ‌وی عبارت بود از تحقیقاتی ذرا باره اقوام بدواری و دیانت آنان که منطقه به منطقه با صبر و کوشایی فراهم آمده بود . وی مبنای فرضیه خویش را دین کوتاه‌قدمان تیره پوست قرارداد که به نظرش قدیمه‌ترین دسته جات بشری بودند. از آن جایی که این اقوام کوتاه‌قدم و تیره پوست در مجمع الجزایر آن‌دامان، فی‌فی پین و هم‌چنین نقاط بگون‌آفریقا زندگی می‌کردند که آن بود که هم‌چون خط‌ترنجیری گردشگران پراگنده‌اند .. او گفت که کلیه این اقوام در اصل یک‌تا پرستی مشترک کند و خدایی را پرستش می‌کنند پالاک و هنزا که قادر مطلق و آفرید گار جهان است اما وی درباره این موضوع که کلیه تحقیقات و کاوش‌های عینی که در آین قبایل به انجام رسیده و روش‌هایی هم‌چون سخزو و جادو گری، نیاپرستی و بتپرستی را می‌دانشان می‌خرزمی داشت، به نوعی تساکن ایجاد کرد و با گفته‌یی بسیار سست و سیله‌یی به دست داد از برای نفی گفته‌ها و عقاید شخص خودش. وی اظهار داشت که این روش‌ها در حقیقت آن‌چنان که بایستی واقعیت زیاد شده و شاخه‌هایی فرعی محسوب می‌گردند که بومیان چندان التفاوتی بدان‌ها نمی‌کنند.

نقطه مقابل ویلهلم اس‌میت ، از لحاظ شیوه کلی بینش، سکرافتون الیوت اس‌میت Grafton Elloit Smith - می‌باشد. وی هنگامی به مقصص مسافرتی کرد تا درباره جمجمه‌های انسان مومیایی شده تحقیقاتی به عمل آورد. پس از بازگشت به انگلستان، جمجمه‌های ماله‌زی نظرش را جلب نمود و وجوده اشترانکی میان جمجمه‌های ماله‌زی‌یی و مصری یافت. وی با مطالعه در آثار نکاملی‌ها و گرایش گران به سیز قهرایی، دو مکتب و روش رابی ارزش یافت و با مطالعاتی وسیع که به عمل آورده، از

اصحاب جدی اشاعه و گسترش گشت . در ضمن کاوش هایش متوجه شد که فرنگ دارای برخی از اجزای مرکب می باشد، همچون: مهر پرستی، بناهای سنگی بزرگ، مومنیایی کردن اجساد ، علامت رمزی صلیب شکسته ، مار پرستی ! رسم کوود *Couvade*. یازایمان دروغی، افسانه توفان و خال کوبی.

مومنیایی کردن اجساد موردی بود برای انتکای الیوت اس میت در مورد اشاعه آن. وی معتقد بود عمل مومنیایی باریزه کاری ها و دشواری ها و پیچیدگی های بسیارش به نظر نمی آید که بیش از یک بار اختراع شده باشد. این کار منشأش در مصر و تاریخ اشاعه اش از قرن نهم پیش از میلاد به بعد بوده است. این روش باشیوه ههر پرستی و ساختن بناهای سنگی بزرگ با استی از مصر به هندوستان و از آنجا به ماله زی و از ماله زی به جزاین حوزه جنوبی اقیانوس کپیم و از آنجا در آمریکای شمالی و جنوبی پراگنده و اشاعه یافته باشد

همان گونه که توضیح داده شد، افتشار و اشاعه مومنیایی دست آویز متفقینی بود برای الیوت اس میت . واو بر همین مبنای علل اولیه مومنیایی کردن را نیز شرح و تفسیر کرد. هنگامی که به جای دفن کردن ساده اموات در دل خالک، به کار بردن تابوت های سنگی متداول شد و هم چنین بقای روح و وجود جهانی دیگر مورد اعتقاد باستانیان قرار گرفت و در مقابر و تابوت ها جواهرات و اشیای پر بهای مرده را قرار دادند؛ دزدی از تابوت ها و مقابر امری عادی و رایج گردید، مصر پان چون در مواقعي مقابر سنگی و تابوت ها را به می دیدند، در شبکه ای و اعچاب هی مانندند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که خوردن گوشت مردم با استی از خواص سنگ باشد برای اثبات مدعای خویش اس میت، واژه یونانی «*Sarcophagus*» را شاهد آورد که معنای تحت المفعلي آن « گوشت خوار » است . یه این موجب عمل مومنیایی کردن ، نوعی اقدام بود برای پیش گیری از سوانحی به منظور حفظ مرده در برابر تابوت های سنگی.

۸- نظرهای اجتماعی

نظرات سومنزوکلر، نظر تقدیزی، دووجه نقدیز، نظر ووجه منقی «زندگی هراس آور بدیان»، کوشش جهت پیدایش تعریفی واحد، هماهنگی میان دیانت و سایر شئون اجتماعی، تعریف‌های گوناگون، چگونگی اعتقادات درباره دنیای پسین، منشأ اختلاف در باره تعریف دیانت، تعریف‌های اجتماعی را دین، عقاید انسانیت، نظرات دورکیم، تومیایی کردن درسم کودد

نظری دیگر تقریباً نظری عقیده آدولف بایان *Adolf-Bastian*^۱ موردی است که از جانب سومنر *Sumner* و کلر *Keller* در کتاب «علم جامعه»^۲ بیان شده است. در دستگاه تفسیری باش‌تی *يان*-آن چه که نسعد و خوش شگون ویا نحس و بد شگون شناخته می‌شود، در توجیه و تفسیر اینان تحت عنوان واحد دو جانبه‌یی به نام تقدیز تعبیری گزد. هر گاه‌ذر عقاید مردم شناسان و جامعه شناسانی دیگر نیز به تحقیق و تدقیق پردازیم، این توجیه و تعریف را غریب و جدا افتاده مشاهده خواهیم کرد. آن چه که پاپاک و ناپاپاک و تابو و مقدس شمرده می‌شود تیزاز این نهنج و روش بر کنار نیست. عامل کلی تقدیز دولبه و دوشاخه دارد: شاخه مثبت و شاخه منقی. حال هر گاه عطف توجیه به جنبه منقی و بد تقدیز بیفگنیم، مشاهده خواهیم نمود که این عامل، زندگانی ابتدایی بشر را لبریز و سرشار از وهم و هراس و بیم و وحشت کرده بوده است. ترس از بدیمنی و بخت بدیا و حسی و جنبه منقی فیروزی بهم، بشر ابتدایی را همواره در بیم حصار کرده بوده. انسان ابتدایی همواره اندیشه و تکاپویش گریز از نحسی و بدیمنی بوده و سخت در تلاش و چاره‌یابی بوده است تا چگونه از بد اقبالی جلوگیری کرده و برای بدست آوردن جهت مثبت تقدیز؛ یعنی خوش شگونی چه تمہیداتی بینندیشد. البته این چاره‌سازی‌های انسان ابتدایی به واسطه پایین بودن سطح اندیشه و عدم تفکر منطقی، آشکار است که به چه نحوی تکوین هی نماید. چون وی از

درک تسلسلی علمت و معلول و چدوث برخی، از نیروهای طبیعی عاجز است، با فقدان تعقل، این امور را منتب به قوای فوق طبیعی می نماید. تأمین خوش یمنی واقیال، و گریز از بد اقبالی و بد شگونی از عهده آدمی خارج و در حیطه قدرتی ویا قدرت هایی ماورای طبیعی و مرموز قرار دارد. حال برای جلب نظر این نیروهای مرموزو تأمین خوش بختی چه باید کرد؟ این جا نخستین مرحله پیدایش افکار و مراسم مذهبی است. هر گاه تهمامی اقوام و قبایل ابتدایی اجهان در موضوعی اشتراک عقیده داشته باشند، بی شک آن موضوع اعتماد به قوای مافوق طبیعی است که عدم ادراک بشر های ابتدایی از پیوند مسایل و معرفت به عمل خوش بختی و بد بختی موجب تکوین آن شده است. به همین مناسبت افراد ابتدایی خود به خود و ظایفی را در نظر گرفته و انجام داده اند تا موجب رضایت آن قوای پرموز فراهم آید. به طور کلی این موضوعی حیاتی و اساسی پوده است برای آنان - تاوایلی فراهم آورند و تمہیداتی به کار زنند تا توجه و لطف و عنایت قوای فوق طبیعی را به سوی خود بر انگیزند و بدان وسیله خوش بختی را برای خود تأمین و بد بختی را ارزندگانی شان دور سازند.

جامعه شناسان و مردم شناسانی دیگر نیز عموماً مذهب و دیانت را عبارت از نیازمندی بشردا نسته اند. حال نوع این نیازمندی ها متفاوت و گونه گون می باشد، سو هنر نیز در این مورد تأیید و تصریح می کند که مذهب و دین در اثر یک نیازمندی شدید به وجود آمده است و این نیازمندی عبارت است از لزوم تطبیق با قوای مافوق طبیعی و یا محیط فرضی که به نظر انسان ابتدایی کاملاً طبیعی و حقیقی جلوه کرده و تطبیق با آن ضروری بہشمار می رفت. اما در این جا نیز بایستی اشاره شود که محیط مافوق طبیعی نیز همان گونه که اشاره شد، خود معلول وجود عامل تقدیر می باشد. سو هنر توضیح می دهد که هر چند علم و دانش و هنر بسیاری از معضلات و مبهمات و عوامل اسرار آمیزند گی مارا به نیروی تعقل پوشان کرده اند، اما هم

چنان مواردی بسیار موجود می باشد که از حیطه علم و عقل گریخته اند و همچنان در پوشش ولاية‌هایی از اسرار باقی مانده اند، و در نتیجه شناخت و پی بردن به علت وجودی آنها موجب پیدا شدن قراری دیانت شده است، سومنر و کلر هر دو تکیه و تأیید بسیاری بر تقدیر و سرنوشت می کنند، تابدان جا که می گویند تقدیر ویا تأمین نیک بختی و گرین از بد بختی تنها اعمال و پیدا شدن مذهب و دین بوده است و هر گاه موضوع تقدیری وجود نمی داشت ویا به عنوان اصلی مورد توجه شدید در زندگی شناخته نمی شد، اصولاً مذهبی نیز پیدا نمی گشت. از سویی دیگر تأیید کرده و تذکر می دهد که دانش و علم نیز قادر نشد تا موضوع تقدیر راحل و روشن نماید و این موضوع هم چنان به صورت اصلی مورد نظر در جریان زندگانی باقی میاند، و باقی ماندن آن مذهب نیز موجودیت خود را حفظ کرد.

۹ - تعاریف جامعه شناسان و مردم شناسان

کوناکونی تعاریف، عقاید عمومی و کلی، مبنای اختلاف عقاید و صور بسیار آن، دیانت و فواین داجتمایع، اصل مشترک و اساسی تعریف های مختلف، وجه اشتراک برخی از عقاید، مبنای اختلاف و دونوع جهان بینی متضاد، تعریف بیندیکت، پارس و تفکیک اخلاقی، سومنر و نظریه حراست اجتماعی، رادین و تفکیک احساسات و رسوم، دور کهیم و اصل اجتماعی، تعریف لی پرت، فرازرو تعریف عمومی او، آس میث و نهی اصل ترس و بیم، مواردی دیگر

به همان نسبت که عقایدو آرایی بسیار متفاوت و زیاد درباره اصل و منشأ دیانت به انجام رسیده، تعریف هایی نیز از دین شده است که اصولاً دیانت چیست، و شامل چه اجزایی می باشد، - و یاقلمرو و حیطه عمل آن در اجتماع تاچه حد است و شامل تأسیسات دیگر اجتماعی نیز می شود یا نه؟ البته این موضوع با آرایی از دانشمندان درباره هنّشآ و مبدأ دیانت بی ارتباط نمی باشد: گروهی که یکتا گرایی را قدیم قرین

نوع دیانت می‌دانند، مسلم است که تعریفی از دین می‌نمایند که با عقاید کسانی که سرمنشأ دین را ترس و بیم از طبیعت و نیروها و عناصر آن می‌شمارند مغایر و متفاوت است هم چنین اختلاف است میان پیر وان او لویت آنی میسم *Animisme*، و تو تمیسم *Totemisme* از لحاظ تعریف دیانت. این امر پد طور کلی شمول دارد و به همین سبب دامنه تعاریف بسیار گسترده می‌شود.

حال بایستی متوجه شد که این فراوانی و عقاید و تعریف‌ها آیا مبنایی دارد یا نه؟ در حقیقت آیا بایستی معنایی واحد در باره تعریف دیانت وجود داشته باشد، یا تعاریفی چند؟ - پاسخ این پرسش ابتدای امر ممکن است مشکل به نظر جلوه نموده و تفکری را لازم آورد. اما موضوع بسی روشن است این مسئله بسیاری است که مذهب عبارت است از یک سلسله شرایط و مقتضیات که جامعه موافق با آن شرایط زندگانی و گذران خود را هم آهنگی می‌بخشد. حال هر گاه نگاهی به شرایط و مقتضیات عمومی جو امع مختلف جهانی پیغامبر، ملاحظه می‌شود که این شرایط و مقتضیات به اشكال بسیار مختلف در هر منطقه و مکانی وجود دارند، پس به همان نسبت مذهب و دین نیز به اشكال و گونه‌های متفاوت ظهور می‌کند.

جامعه‌شناسان تأکیدی کنند که بایستی تقارن وهم آهنگی میان دین و دیگر شئون اجتماعی و تأسیسات یک ملت یا یک جامعه‌یی وجود داشته باشد تا افراد بتوانند خود را با مجتمع آنها وفق دهند. هر گاه این هم آهنگی وجود نداشته باشد، یا افراد خود را در برابر دونوع قانون و دستور ناهم آهنگ مشاهده کنند دوچار سرگردانی خواهند گشت و لین امر ذر حقیقت موجب تشتمت جامعه خواهد بود. به همین جهت است که علاوه‌به می کنیم همواره میان قوانین دینی و قوانین کشوری تقارن وهم آهنگی نسبی بی وجود دارد و قوانین کشوری که خواسته ترند و در ذهن کمتر بشده اند، دستورها و فرامیں مذهبی را که خاستگاهشان سنن قومی است تأیید می‌کنند.

به هر انجام، به موجبات فوق و این که دریافت به شکل‌های بسیاری تظاهر می‌یابد، جست وجوی برای یافتن معنایی واحد و جامع برای آن را بسی مشکل و در حقیقت نامقدور نموده است. البته مواردی واجزایی در ساختمان مذهب وجود دارد که به موجب آن بتوان اتحاد و اتفاقی میان نظرات تعریف کنند گران برقرار کرد، ولی همچنان که گفته شد، این‌ها آرایی است درباره اجزاء نه کل. اغلب دانشمندان معتقدند که مذهب عبارت است از ایمان به قوای فوق طبیعی که منشأ آن نیز ناشی از بیتم و ترس است. لیکن همانسان که ملاحظه می‌شود این تعریفی است بسیار محمل و فشرده که شامل بسیاری از ارکان مهم دینی نمی‌شود، هم چون موضوع معاد و رساناخیز، روح و جاودانی آن و ایمان به خدا یا خدایان.

اعتقاد به دنیای پسین به اشکال گونه گونی هیان، اقوام و ملل گذشته وجود داشته است. جهان پسین در دیانت اقوام و ملل گونه گذشته به اشکال صریح و غیر روشنی نمایان است. یهودیان باستان به شکل روشنی نه عقیده به ماندگاری روح داشتند و نه ادامه زندگی را پس از مرگ در جهانی دیگر هی شناختند. لین توون Linton - درباره سامیان تذکر می‌دهد که آنان نیز همچون ملل و اقوامی دیگر به نوعی زندگی پس از مرگ عقیده داشتند. دنیای پسینی که می‌شناختند بسیار تیره و بی‌شكل بود، دنیایی تیره و مبهم که جمله ارواح در آن مأواهی گزیدند اصولاً موضوع بهشت و دوزخی در میان نبود و به همان نسبت موضوع و مسئله خیروش و ثواب و گناه و پاداش و کیفر نیز مطرح نبود^{۱۰} تصویر مجرم تیر این معنا هیان بوداییان قابل توجه است. آنان نه قابل بهزندگی پس از مرگ می‌باشند و نه به جاودانگی زدح عقیده دارند، اصولاً آن گونه که برحی از جامعه شناسان و مردم‌شناسان تذکر می‌دهند، عقیده‌مندی به روح مستلزم آن نیست که نسبت به خدا نیز ایمانی وجود

داشته باشد. به طور کلی میان جوامع ابتدایی اعتقاد و ایمان به یک نیروی مطلق جهانی اهری بسیار نادر و یا شاید بی اساس بود.

از سویی دیگر اختلاف داعم‌داری که در تعریف مذهب وجود دارد، منشأ و اساس آن عبارت است از دو نوع جهان بینی متصاد مادی و غیر مادی. اغلب جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان معتقدند که دین یک پدیده مادی و زمینی است که فقط برای مقاصد و هدف‌های عملی خاصی به وجود آمده است. بسیاری از جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان چون: بروول، دورکهایم، هاریون، آرنولد و انگلهپ Arnold، سمنر Sumner، استون kon Stevens و سومنر killere van gennep تأکید می‌کنند که مذهب از ابتداء تا این زمان همچنان‌گاه یک موضوع اخلاقی نبوده است، بلکه همواره شامل واریه دهنده رسوم و آداب و تشریفات و شعایز بوده است.

توضیح و تعریف بندیکت Bendict در این باره شایان توجه است وی معتقد است که منشأ و سرچشمه خصایل اخلاقی و بکارهای نیک و شایسته بی‌کهدر دیافت وجود دارد، اکتساباتی است که از خود جامعه وسیر زندگی اجتماعی به انجام آمده است. به طور کلی هسته‌های کزی و اساسی دین روحانیت نیست و هر گاهچنان‌هایی نماید بایستی با نظری کنجدکار به منشأ آن نگزیرسته شود. از کلمه‌مذهب و هدف آن بایستی این مفهوم حاصل شود که دیانت راه و مرآهی است که در تعقیب آرمان‌ها و ایده‌آل‌هایی می‌باشد، چون تعقیب و پیگیری هر آرمان و ایده‌آلی مستلزم وجود روحانیت و یا قضیلیتی هی باشد و این دو صفت و پدیده نیز امور اجتماعی هستند که در طول وسیر زندگی پیدایی یافته‌اند. حال اگر پس از شناخت این امر هر گاه بخواهیم به ارزش دین پی به بریم بایستی گفته شود که شاید ارزش مذهب در طول زمان تاریخ وابسته بوجود این کوته یعنی روحانیت و قضیلت باشد.¹¹

بارنس Barnes نیز همچون عقیده‌یی را ارائه می‌دهد به عقیده‌ای افزوده شدن پدیده‌هایی همچون اخلاق و عدالت به شکل اولیه دین، مفهوم دلنشیان و نظرگیر بعدی آن را بوجود آورده است و هرگاه ملاحظه می‌شود که دین و هدف در این زمان و گذشته براین، تا این حد مورد توجه پژوهش است بایستی آن را نتیجه افزایش اخلاق و عدالت برآن به دانیم، اما چنین مفهومی از مذهب که مورد پژوهش واقیوال است، باشکل نخستین آن وفق و سازشی ندارد، چون یک چنین صورتی در مذهب ابتدایی موجود نبوده است.

بهتر انجام‌همان گونه که تذکر داده شد، به موجب این که دین در جهان و میان اقوام و ملل و گروه‌های مختلف و متفاوت بشری به اشکالی بسیار زیاد وجود دارد، یافتن و وضع معنای جامعی از برای آن که شامل کلیه ایشکالش گردد، امری است بسیار دشوار و بلکه ممتنع. برخی از جامعه شناسان برآند که نه براین که دین پدیده‌یی است معلول اجتماع که شکل و چگونگی آن تحت تأثیر محیط طبیعی و جغرافیایی و نژادی و اجتماعی تکوین می‌یابد، بلکه خود وسیله‌یی است از برای حفظ و حراست جامعه. در رأس این کسان سوهمنر قرار دارد. همان شکل که صنایع، تولیدات، قوانین و جنگ‌اموری هستند برای حفظ جامعه؛ دین نیز پدیده‌یی است که به همان نسبت در حمایت و حراست از بشر ذی دخل می‌باشد¹² به عقیده این دسته از دانشمندان دین وسیله‌یی است که آدمیان را در برابر سرگشتنگی‌های فکری و حواidoth غیرمنتظره و ناگهانی زندگی حمایت می‌کند. اموری هستند که آدمی به عمل آن امور آگاهی نداشته و برای آسوده خاطری و گریز از سرگشتنگی آن‌ها را به قوای مرموز و نیروهای ما فوق طبیعی نسبت می‌دهد. سوهمنر تأکید بسیاری درباره تحول و دیگر گونی آداب و رسوم و سنن می‌نماید.

شکل و چگونگی آداب و رسوم و سنت، گونه‌های تلطیف یافته و تکامل شده روش‌های قبلی است. بشرطی گذراندن دوران‌های دراز زندگانی اصولی را هم چون اخلاق و عدالت و بینش‌های کلی درباره امور به‌شکل نسبی به دست آورده است، مذهب تنها این امور را جلوه و جلا پخشیده و به آن‌ها از لحاظ ارزش و شایستگی شان تقدس پخشیده است، ورنه به‌هیچ گونه در پیدایش و به وجود آوردن‌شان سهیم نیست.

رادین Radin به‌طور کلی از لحاظ مطالعه‌یی که مستلزم شناختی تحلیلی باشد، دین را به دو قسمت تقسیم می‌کند: نخست احساسات، و دوم عقاید و آداب و رسوم که پیوندی به احساسات دارند. آن قسمت از عقایدی که وابستگی شدید و مستقیمی به احساسات دارند، کانون عقاید مأموری طبیعی و نیروهای مرموز‌بی‌شوند؛ عقاید ذکر شده در حقیقت از آن عواملی محسوب می‌گردند که جزء‌الایتفاک احساسات بوده و از آن‌جایی ندارند. این عقاید پیوسته گرایشی به‌جانب نیروهای فوق طبیعی وارواحی دارند که قدرت شکر فی را دارا بوده و نفوذ مطلقی در انسان و سرنوشت او می‌تواند داشته باشد. اما در این تعریف با توجهی که به احساسات می‌شود و شمول آن که جنبه‌یی کلی پیدا می‌نماید، باید این توهمند حاصل شود که آداب و رسوم دارای نقش ناچیزی هستند، چه آداب و رسوم و عقاید نقش بسیار فهمی را در زندگانی افراد دارا می‌باشد. اما سطح احساسات در گروه‌های بشری یکسان و یک نوشت و نمود آن که باشد و نسبت احساسات و حس از طرف افراد مختلف به درجات متفاوتی تغییر شکل و جهت دارد. از سویی دیگر نسبتی از لحاظ شدت وضع و فرو روی و فراز گیری میان احساسات و عقاید و آداب و رسوم میان مردم برقرار می‌باشد. به هر نسبتی که پایه‌های حس و احساس در جامعه و گروهی بی‌بنیان قرار سست‌تر باشد - به همان نسبت آداب و رسوم و عقاید بنیان و پایه‌های استوارتری را دارا می‌باشند و افراد ظبیع پذیر اتری را نسبت به آن‌ها ارائه می‌دهند. جهت عیکس این موضوع نیز درباره بی‌پایگی و سستی عقاید و آداب و رسوم بقیه باشد که در اثر آن احساسات جنبه‌یی نیرومند

تر می یابند

روبرتسون اس. سمیت Robertson Smith که درباره اش در بینهای گذشته بسیار سخن گفته شد، دیانت راه را از ترس از قوا و نیروهایی نمی داند که هر موزو ناشناختند، وهم چنین می گوید دین زاده ترس و بیم بشری در برابر معاول هایی که علماش برای او ناپیدا و معجزه اول می باشند نیست، – بلکه عبارت است از کلیه روابط افراد دریک جامعه و قدرتی که شایستگی جامعه را خواسته و در واقع حافظ قوانین و نظم اخلاقی آن است¹³. فرازر Frazer – دین را اعتقاد و ایمان به نیروهای فوق طبیعی می داند و این نیروهای فوق طبیعت در واقع شمولی دارند به جمله قوایی که فوق بشری هستند¹⁴ البته درباره دانشمند مذکور در قسمت های گذشته بحث های مفصلی انجام گرفته است. لی پرت Lippert، مذهب برآ عاملی مؤثر از عواملی می داند که در اصل اساسی تنازع بقاء نقشی بسیار مهم دارد. این مورخ بزرگ فرهنگی در کتاب مشهور خودش به نام «تحول فرهنگ»¹⁵ می گوید که دین قدرت و نیرویی بسیار شگرف دارد، و این شگرفی آن چنان شگفتی بی را ایجاد می نماید که قدرت مذهب را هم چنان تا پس از مرگ نیز گسترش می دهد.

درباره دور کمیم Durkheim – نیز که سخن هایی بسیار گفته شد، ملاحظه کردیم که دیانت را عبارت می داند از یک سلسله عقاید و آداب و تشریفاتی که نسبت به اشیایی مقدس انجام می گیرد؛ یعنی آن اشیایی که به موجباتی حرمتی خاص یافته و جنبه تقدس پیدا کرده اند. همان گونه که در گذشته ملاحظه شد، این جامعه شناس

13- SMITH, ROBERTSON Lectures on the Religion of the Semites

14- FRAZER SIR JAMES: Tes Golden Baugh

15- LIPPERT JULIUS : Evolution of Culture

بزرگ در اثر عظیم خودش «صوراولیه زندگی دینی»^{۱۶} اصلی اصیل برای دین قابل شده و آن اصل وایستگی جدایی ناپذیر مذهب و اجتماع است و به همین جهت در مکتب وی مذهب کاملاً جنبه اجتماعی دارد. مذهب زاییده اجتماع است و درست منطبق بالگوی جامعه می باشد. هر گاه به واقعیتی اصیل تربه خواهیم دست یابیم، بایستی گفته شود که دیانت شکل ایده آلی و آرمان گرایانه جامعه است. تمامی جنبه های جامعه، از بهترین و زشت ترین جنبه های آن در دیانت منعکس می باشد و با تحقیقاتی که مدارش خارج از اجتماع نباشد، به سهولت می توان بر آنها دست یافته و آگاهی حاصل نمود^{۱۷}

۱۰ - اخلاق و دیدی دوستانه

اخلاق در جامعه شناسی، فلمندو اخلاق در مردم شناسی، وجه افتراق اخلاق در دودانش مورد نظر اخلاق ذرفلسفه، دووجهه متناد، نهاد گرایان و گردنده کان تکامل وارتفا، نظرات نهاد گرایان، عقاید پیروان نکمالی، بنیان این عقیده بر عقاید داروین

چه در دانش جامعه شناسی و چه در علم مردم شناسی درباره اشتراک و افتراق دوپدیده اخلاق و دین آرای یکسانی وجود ندارد. مردم شناسان بیشتر به اشتراک منشاً و مبدأ اخلاق و دین گرایش دارند و جامعه شناسان بالعکس به نوعی افتراق از لحاظ منشاً درباره دوپدیده فوق الذکر تأکید می ورزند. سعی و کوشش درباره

16- DURKHEIM EMILE Les Formes Élémentaires de la Vie Religieuse

^{۱۷} - در کتاب اول - تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب در جهان، وهم چنین در بخش ها و قسمت های گوناگون همین کتاب بسیاری درباره مطالعی همچون مباحث فوق سخن رفته است، بدآن جاها نگاه کنید. برای آگاهی های بیشتری نیز به کتاب «اصول روانکاوی، ترجمه نگارنده» - بخش سیزدهم مراجعه کنید.

جدا اندازی میان این دو عامل در حقیقت به وقین انجام نباید رفته و کاری بیهوده می نماید ، لیکن با این وصف کاوش و بحثی مختصر درباره ریشه های جداگانه این دو بی فایده بی هم نیست .

به شیوه بی کلی در فلسفه و مباحث روانی و اجتماعی درباره اخلاق ، ازلحاظ سرشتی بودن آن و بازگیری و اکتساب نظراتی است کاملاً متفاوت که به دو سو و جانب گرایش دارد : یارویی به عقل گرایی و روشن بینی دارد ، و یا تمايلی به تاریک گزی و تعبد . دسته نخست از زمرة تجربیون و دومین گروه از جمع نهاد گرایان به شمارند نهاد گرایان اصل و اصول اخلاقی را غریزی می دانند غیر اکتسابی که هر فردی آن را با خود به جهان می آورد و موافق با آن عمل می کند . این دسته بر آنند که آدمی به وسیله این نیروی غریزی است که می تواند تفاوتی میان حق و باطل ، وزشت و نکوهیده پازیبا و بر گزیده قایل شود .

کارلایل ، از جمله فلاسفه بی است که به این امر باور دارد و حسن اخلاقی را جزو ضمیر و غریزه بی نهادی می داند که از راه اکتساب تکوین نمی باید ، همچنین Batler نیز از جمله کسانی است که وجود اخلاقی را جزیی لایتك و جدا ناشدنی از طبیعت آدمی بر می شمرد . فیلسوفان بزرگی نیز هم چون Fichte ، و کانت Kant پیرو همین نظریه نهادی بودن وجود اخلاقی می باشند .

لیکن دسته بی دیگر درباره این موضوع ، یعنی احساس اخلاقی نظری داردند کاملاً متفاوت و مغایر با گونه بی که ذکر شد . این گروه که در واقع متأخر تر به شمار می روند ، بر مبنای علمی نظرات فطری بودن اخلاقیات را رد کرده و گفتند معرفت و شناخت انسان به خوب و بد ، همچون شناسایی اوست . نسبت به اموزی دیگر که جملگی از راه استمرار ، تکرار و تجربه به دست آمده است . یعنی شناخت و معرفت وی به آن چه در عرف و جامعه و گروه به خوب و شر تعبیر هنی شود ، در طول

زمان و به وسیله استمرار و تجریه و تکامل و نشوونما حاصل آمده است، نه آن که به شکل اصلی نهادی و هیراثی فطری از آغاز در طبیعت‌وی وجود داشته است.

تجربه است که می‌تواند ملاک و شاخصی بر سازد برای تمیز خیر و شر یا نیکی و بدی. تجربه نیز به مرور زمان و بر حسب امر تکامل حاصل می‌آید، به همین موجب عقاید این گروه از عقیده داران خود به خود بر امر تکامل و نشوونما رتقابنیان یافته و شکل می‌گیرد، چه نظریه نشوونما رتقابنیان اساس مبتنی است که اجسام تکامل یافته و عالیه، از مراحل فردینی ابتدا کرده و بر اثر تکامل بدین شکل عالی و فرازین باز رسیده‌اند. به همین اساس و نحوه، عقل و اندیشه آدمی نیز بر حسب تکامل از پست‌ترین مراحل و پایه‌های ادراک و شناخت به این مرتبه والا در اندیشه گری دست یافته است علمای اخلاق و بسیاری از فلاسفه و دانشمندان دانش‌های اجتماعی نظر داروین Darwin را پذیرفته و قوانین اخلاق را بر اساس بینش او بنا نهاده‌اند. از جمله کسانی که اساس کارهای خود را بر پایه نظرات داروین بنویشاند، بایستی از کارنری Karneri مل Mell، پین Pein، و اسپنسر Spencer نام برد. عقیده این کسان براین تحویل دارند که جانداران بازمانده نتیجه قانون وراثت و انتخاب اصلاح می‌باشند که در طول زمان انجام گرفته، انسان نیز همچنین از پست‌ترین مراحل راه ترقی و تکامل را پیموده است، و این نیروی اخلاقی که ملاک سنجش و تشخیص نیک و بد و خیر و شر است، و مارا هدایت و راهنمایی می‌نماید، تنها حاصل تجربه می‌باشد و رأی برخوبی و بدی اشیاعو کردار صفات، و یا زشتی و زیبایی چیزها بر اساس همان نیرویی است که بر اساس ممارست تکرار و تجربه به دست آمده. مداومت و به کار گرفتن این اصول اخلاقی که برای فراد در طول زندگی بر اثر تجربه و تکامل صورت پذیرفته است، در گروه و جامعه کم کم تثبیت گشته و به شکل سنن قومی در آمده و از نسلی به نسل دیگر به شکل

و ذیعه منتقل گشته است

البته هر گاه بر آن باشیم تا از ذیدگاه فلسفی درباره اخلاق و اخلاقیات به بحث و پی کری بپردازیم، نوشته به درازا خواهد انجامید، و تنها در این بند نظر بر آن بود که بدوجه افراق وجودایی در فلسفه از لحاظ تبیین این امر آگاهی به دست داده باشیم تا در قسمت های بعدی به کار آید

۱۱ - پیوند های دین و اخلاق

روابط میان دین و اخلاق، چکونگی پیوندها، ادبیات بزرگ و اخلاق، ریشه های جداگانه دین و اخلاق، اخلاق محصول تحول اجتماعی، جامعه شناسان و طرح این مسئله، اصالت و ریشه جداگانه اخلاق، و امکرفن مذهب اصول اخلاقی را، ترقی اخلاق در قلمرو دینات، عقاید مکاپور، نفکیک دین و مسائل مادرای طبیعی، دین اشاعه گز اخلاق

با یستی به این مطلب اذعان داشت که ممکن است میان دین و اخلاق روابط و پیوند های نزدیکی در قرار باشد، و در حدی قطعی - این روابط نزدیک در ادیان بزرگ بیش از مذاهب کوچک و ناگسترده قابل مشاهده و روئیت است. امام مسأله بی است که با یستی بدان نیز توجه شود و آن این است که روابطی که در زمان هایی بعد مورد توجه قرار گرفته، ملاک و عیاری راستین در برگیران حقیقت نمی توانند باشد، چون این پیوندها و بهم بستگی ها در زمان بعدی به وجود آمده است. به این معنا که دین و اخلاق هر کدام بنابر مقتضیات، اصول هم را مورد تأیید و حتا اقتباس قرار داده اند

به طور کلی جامعه شناسان بر آنند که دین و اخلاق دارای ریشه بی پاک تا نمی باشند، بلکه هر کدام دارای منشأ و اصلی جداگانه اند، شاید بتوان گفت که اخلاق دارای اساسی کهنه تن بوده و بعد های دین از این توشه باستانی سودهای سرشاری

برده است بهر انجام اکثر جامعه‌شناسان را نظر بر آن است که اخلاقی محصول تحول اجتماعی است و کسانی همچون سومنر Sumner، اسپنسر Herbert، وسترمارک Westermarck، لوتورنو Letournau، و فردیناند توئنیس Ferdinand Tonnies کتاب‌های شایسته و جالب توجهی نگاشته‌اند.

بنابر کاوش‌ها و تحقیقات این جامعه‌شناسان و گروه وابسته به آنان، اصول اخلاقی در طول زندگانی به آدمی بازرسیده است، لیکن به وسیله مذهب، بعدها و در طول زمان این اصول اقتباس گشته و این تصور و توهمندی را به وجود آورده است که مخلوق مذهب می‌باشد. اینکه هر گاه عطف توجهی به مطالب بندگنشته بنماییم، متوجه خواهیم شد که از لحاظ بینشی میان فلسفه و جامعه‌شناسان در این مورد توافقی موجود است، البته اگر آن دسته از فلسفه‌بی را مورد توجه قرار دهیم که اساس کارشان بر بنای تکامل و تجربه و نظر نشو وارتقا قرار دارد.

لیکن با تمام این احوال شک نیست که دین در پرورش و ترقی و تعالی و تثبیت این اصول اخلاقی نقشی به سزا و ارزش‌مند را ایفا کرده است. مذهب پس از اقتباس اصول اخلاقی و منضم کردن آن اصول را به خود، آن‌ها را به شکلی درخشنان تر و اصلی ترازائه کرده است، بدان شکلی که پذیرش میان توده قطعی تر و راسخ‌تر باشد. موافق باعقیده این جامعه‌شناسان، فرامین و اصول اخلاقی یهود که معروف به احکام دهگانه است، قبل از آن که جزو مبانی دیانت غیسوی و موسوی در آید، جزء آداب و رسوم همان اقوام بوده است، لیکن هنگام اقتباس مذهب، رنگی الاهی و خدایی یافت و گفته شد که این احکام از جانب خداوندگار نازل شده است، و به همین جهت احکام نیرویی بیشتر و صریحت و پذیرشی قوی تر میان جامعه پیدا کرد. همچنین است هصدق این امر در وعظ و خطابه رهبران مذهبی که از جانب خداوند

سخن می‌گویند، چون به کار گرفتن این امر از لحاظ تلطیف و تقویت اصول اخلاقی اثری بسیار شایان دارد.

لیکن عقاید جامعه شناسان تنها برابر از همین نظر، نظری که در بالا بدان اشاره شد هسته‌ی نمی‌شود، بلکه دائمه نظرات در این مورد به نسبت فراوان می‌باشد و این فراوانی تا اندازه‌ی نی، اکثر آن در تأثیر اصل اخلاق و تقدم آن می‌باشد.

جمعی از جامعه شناسان هم چون هربرت اسپنسر، و شارل بوگله Charles Bouglé و ریشه‌ی جدآگانه می‌باشند. اینان حتا از این حد نیز فراتر رفته و معتقدند که هرگاه اصول اخلاقی از مذهب تفکیک گردد، بسیار شایسته تر و بهتر پیشرفت کرده و مؤثر تر نیز می‌شود.

البته کسانی نیز هم چون ووبرت مک‌ایور Robert Mac Iver معتقدند که هیچ یک از این دو، یعنی اخلاق و مذهب بر یکدیگر اولویت و پیشین و پسین ندارند، بلکه هردو باهم پیدایی یافته و به موازات هم نیز پیش می‌روند، وی می‌گوید: «ما به هیچ روی و بر مبنای هیچ مدرکی نمی‌توانیم چنین ادعایی به نماییم که مذهب و اخلاق کدام یک پر هم پیشی و تقدم داشته‌اند، چنان‌چه به همین نسبت قادر نیستیم تا باز گوییم که آداب و رسوم مقدم بر اخلاق و قانون بوده است اصول اخلاقی با راهنمایی و تجویز انجام وظایفی چون احترام و تواضع ذر برای ساله‌مندان و کهنه‌گروه و جامعه و قبیله راهی می‌گشاید از برای نشر و اشاعه اندیشه‌های مذهبی.. اصول مذهبی نیز با وسائلی و توسل به تمہیداتی نقشی از مرحله اجرایی و مقام پذیرایی برای اصول اخلاقی فراهم می‌آورد؛ و آن عبارت است از جنبه‌ی خدایی پیشیدن به اصول اخلاقی و تعیین مجازات‌هایی مادرای طبیعی از برای منکران و ناپذیرایان و عمل ناکنندگان آن اصول. پس اصول مذهبی نیز با توسل به مواردی

فوق طبیعی، هم چون موردهایی که ذکر شد در تقویت اصول اخلاقی جامعه نقشی بزرگ بازی می‌کند.

بر مبنای همین اصل است که عقیده‌یی بنیان گرفت براین مبنای که کلیسا باستی یک عامل بازرسی اجتماعی شناخته شود. کسانی که براین نحوه گردایش کردند؛ یعنی شناختن کلیسا به عنوان عاملی از برای بازرسی اخلاق اجتماعی را، اساس کار خود در این قسمت معرفی نمودند –، بر آن شدند که دین و مذهب پیش از هر چیزی باستی مؤسسه‌یی باشد برای تقویت، سازمان دادن و اشاعه و ترویج اصول اخلاقی، و عوامل و اقدامات و کارهایی که به ارشاد و نیک بختی مردم در جامعه انجامیده و مبتهمی شود. گذشته از این، این دسته از دانشمندان و جامعه شناسان معتقدند که در دنیایی که توجه به مذهب و ایمان تعبدی روزبه روزبه دوام ترمی شود و نسبت به اصول مذهبی، بی‌اعتنایی و حتی مخالفت‌هایی ابراز می‌شود، مذهب جزاز این راه توانایی ندارد تا موجودیت و بقای خود را تأمین نماید؛ یعنی از راه تحول به یک مؤسسه اجتماعی جهت نیک بختی مردمان به وسیله ترویج و اشاعه اصول اخلاقی.

باتمام احوال جامعه‌شناسانی تیخت تأثیر تبعض مذهبی، صفاتی برای مذهب قایل شده‌اند که به همیچ و چه مبنای و منشأ راستیتی را شامل نمی‌باشد. در حقیقت اینان نیز هم چون نهاد گرایان فلسفی که جهت تیروی اخلاقی غریزه‌یی سرشنی قایلند، به اخسنای مذهبی باور دارند که جزء طبیعت انسانی می‌باشد^{۱۸} به همین جهت چه بسیارند جامعه‌شناسانی که عقیده دارند لازم است تفکنیکی میان مذهب و عقیده بوجود قوای فوق طبیعی به انجام آید و مذهب تنها در کادر معینی به نشر و تعلیم و اشاعه اصول اخلاقی پردازد، و خاستگاه پیدایش مذهب افسان دوستی Homanisme نیز از همین ره گذر است ..

۱۸- برای آگاهی از این مبحث، یعنی اخسنای مذهبی و قلمرو و چنگونگی آن نگاه

کنید به کتاب «آینده: یک پندار» اثر فروید، ترجمه: نگارنده.

۱۳- پیوستگی اخلاق و دین

پیشرفت جامعه‌شناسی و کوشش جامعه‌شناسان، درجست‌وجوی بنای مذهبی اخلاقی، نظرات او گرست کنت، بنای اخلاقیات، ریشه‌های جداگانه دین و اخلاق، عقاید هاب‌هاوس، ساختمان مذهبی بر اساس تعالیم اخلاقی مسیح، ارزش اخلاق

با پیشرفت داشت جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسان کوششی ورزیدند برای بهبود اجتماع و سودیابی از این دانش جدید‌الولاده از برای بازسازی اجتماعی نوین. از همان گاهی که جامعه‌شناسی از شکل کلاسیک خود و قالب دیرینش به روش نو می‌گرایید؛ یعنی کوشش می‌نمود تا از تجربیات و مشاهدات خودجهت سامان بخشیدن بهشون اجتماعی فناور دادن روش‌هایی نوین بنیانی گذارد، بحث و راه‌یابی و وضع تئوری‌هایی نیز جهت مسائله دیانت و حدود و قلمرو آن آغاز گشت.

از جمله کسانی که در این راه جهدهای ورزید، بایستی از او گفوت کنت Auguste Comte نام برد.^{۱۹} کنت دو واقع از جمله فلاسفه و نحسین جامعه‌شناسان به شمار است، وی یکی از جدی‌ترین مخالفان مذهب قشری به شمار می‌رود و عقیده دارد که مذهب بایستی تنها در قلمروی ویژه تکاپوداشته باشد و دارای صفتی معین نیز باشد، و آن ویژگی وصفت خاص راجب‌آله‌ای اخلاقی بر می‌شمرد: - دیانت لازم است به طور کلی شامل آموزش‌ها، تعلیمات و دستورهای اخلاقی باشد، و این دستورها که خاستگاه‌شان خارج از قلمرو مسیحیت نیست، در تعالیم مسیح بسیار یافت می‌شود پس مذهب که شامل مسائل اخلاقی می‌شود، لازم است از جانب عموم تقویت شود و به ویژه از حمایت علم برخوردار گردد. در حقیقت چنین مذهب پیراسته و انسانی می‌تواند مصدر خدمات شایسته‌ی گردد از برای جامعه.

۱۹- جهت اطلاع از چگونگی جامعه‌شناسی کنت فنگاه کنید به کتاب اول، بخش سوم، وهمین کتاب بخش پانزدهم.

کسانی که در این مودد با کنایت هم رأی می‌باشند، برآند که بایستی نوعی مذهب علمی بوجود آید که عبتنی و هنرمندی بر تعالیم مسیح باشد. البته این جامعه‌شناسان برای حقانیت و ارزش طرح و نظر خود نمی‌توانند دلایل علمی ارائه کنند، لیکن معتقدند و تأیید می‌کنند که از ایجاد و برقراری چنین مذهبی، نتایجی بسیار ارزش‌نده و سود رسان عاید خواهد شد. از جمله این عقیده‌هان و مبشران، هاب‌هاوس می‌باشد.

به عقیده این جامعه‌شناس و دانشمند، مذهب و اخلاق از یک دیگر جدا نیست زداشته و تفکیک ناپذیرند. آن چه که وی بیان می‌دارد، وعقايدش را برآن بنیان می‌نمد، عبارت از این است که مذهب همان اخلاق می‌باشد و جز آن نیست: مذهب دنباله و خود اخلاق است، هر گونه توسعه و نهضت و گسترشی در مذهب، وابسته به بازرسی، اعتلاب‌بخشیدن، نیرودادن و پیراستن اخلاق می‌باشد، منتها اخلاقی که بهره‌بی سرشار از غلطی و انعطاف داشته باشد. وی جمله مساوی‌لی را که راهی به‌ماوراء الطبیعه می‌برند، بی‌ارزش می‌داند، و جمله مکاتیب و روش‌های مدرسه‌هایی را که رنگی از اموزه‌فلسفی و غیراخلاقی و مبهمات غیرطبیعی ارائه می‌کنند، ارجی نمی‌نمد. در اخلاقی که هی خواهد سیستمی به عنوان مذهب برای جامعه و تمام افراد انسانی گردد، بایستی هر گونه قیاس خدا به بشر *Anthropomorphisme* و عقایدی هم چون وحدت وجود واقع شود، چون وی چنین عواملی را نه برآن که در خور مدنیت و طبیعی هر دود واقع شود، بلکه معتقد است مانعی بر سر راه پیشرفت اجتماعی می‌باشند. هاب‌هاوس مسیحیت تاریخی و قراردادی را رد کرده و معتقد است که این مسیحیت نافع به حال اجتماع نبوده و بیهودی وضع مردم را تأمین نمی‌کند، لیکن اصول اخلاقی زیانت مسیح را ستایش کرده و بر آن است که بر پایه این تعالیم و دستورهای اخلاقی

می‌توان مذهب موذ نظر را بنا کرد.

در چنین مذهبی بایستی نهایت دقت و انتخاب به عمل آید، ولازم است حاوی یک رشته اصول و تعالیم اخلاقی باشد که بر پایه عقل و منطق استوار بوده و به ویژه رعایت داشت روان‌شناسی و انطباق آن اصول و تعالیم با این روش در نظر گرفته شود. دیگر آن که هر گونه علایق خود پرستی و خود خواهی مبدل به روابط اجتماعی و گردوستی گردد. اصولاً رمز قبولیت و تعالی و موفقیت هر جامعه‌یی بررهیدن از نحوه‌های خود پرستی و پیوستن به شکل‌های دگردوستی بایستی استوار باشد، یعنی عاملی که اجتماع را بیش از بیش به هم پیوسته نموده و افراد نفع خود را درسود دیگران تشخیص دهند. هاب‌هاوس معتقد است که چنین نظری نا ممکن نیست و بایستی برای حصول بدان مدت زمانی طولانی صادقانه کوشش فرزید.^{۲۰}

۱۳ - اساطیر و محramات

دو عاملی که در تثبیت اخلاق مؤثرند، اساطیر و محramات، جنبه‌های مافوق طبیعی اساطیر، محramات و نابوها، طبع‌نهادی‌بشر، وجودان تاریخی و ترس از دیانت و خدا، تمکین بشر از مناهی و واجبات دینی، عقاید دینی پشتواهه اجرای اصول اخلاقی، دولت و مؤسسات دیگر از حمایت دین بی نیاز نیستند، بخشی درباره محramات، شواهدی میان قبایل و اقوام، محramات و نابوها ویشه اخلاق و قانون

دو عامل اساطیر و محramات نیز نقشی در برقراری اخلاق دارند، یعنی برقراری عاملی که هورد توجه ارباب مذاهب و ادیان می‌باشد. این دو وسیله که به موجب آن ها دین به حمایت اخلاق بر می‌خیزد، هردو وابستگی به خود دین دارند. اساطیر عاملی است که اعتقاد و باور به امور و تیروهای فوق طبیعی را در آدمی بر می‌انگیرد

۲۰ - برای تکمیل این قسمت نگاه کنید به کتاب اول - بخش چهارم؛ عقاید

وهمن گونه اعتقاد موجب برقراری اصول اخلاقی می‌شود، یعنی اصولی در اجتماع که کاهنان خواستار بقا و برقراری آن روش‌ها می‌باشند فردچون توقع آن دارد که به نعمات و شادی و سرورهای آسمانی دست یافته، واژعذاب و عقاب رهایی یابد، ناچار به محرمات، قبود و دستورهایی که اجتماع و بزرگان جامعه بر او فرض می‌کنند، تمکین نموده و سر قبول فرود می‌آورد

بشر طبعاً پاک دامن، فرمانبردار و مهربان نیست، و پس از ضمیر اخلاقی وجودان موروثی که در نتیجه فشارهای کهن برایش حاصل آمده، به هیچ عاملی چون ترس از خدا و خدایان تمکین نمی‌و دزد و تنها همین ترس و بیم و هراس است که وی را وادر به قبول و پذیرش و به کار گرفتن اصولی می‌نماید که جامعه برایش تعیین و تجویز نموده است.

بسیاری از قضایا و مؤسسات و سازمان‌های اجتماعی، هم چون مالکیت، ازدواج و برقراری محرمات، بقا و وجودشان وابسته به دیانت و برقراری اصول آن بوده است. همواره هر گاه که پایه‌های مذهب سنتی گرفته، این مؤسسات و نظم و نسق و برقراریشان نیز دست خوش ناقولی و درهم ریختگی و تشنیت شده است. در این گونه مواقع حتا دولت و قانون نیز که ساخته دست بشری است و آدمی به سختی از آن فرمان می‌برد، و کراحتی از گردن نهادن قوانینش دارد، نیز قادر به قراری محرمات نمی‌شود، به همین جهت دولت اغلب اوقات از تقوای دینی وارباب ادیان و کشیشان کمک می‌گیرد. این امری است که بسیاری از کسان و مردان جهانی آن را دریافتند و به همین موجب کسانی چون ناپلئون می‌گویند که هر وضعی تمایل بدان دارد که با دین سازگاری داشته باشد.²¹

پس اساطیر است که در حقیقت موجب پیدا آمدن عقایدی در باره بیروهای

فوق طبیعی را فراهم آورده و این امر نیز موجب اشاعه اخلاقیات می‌شود که مورد نظر ادیان و حمایت دیانت می‌باشد. اما دو مین موردی که دین به وسیله آن در برقراری اخلاق و اشاعه و ترویج آن می‌کوشد، مسئله محramات و یا آن چیزهایی است که در اصطلاح بومیان پولی نهضی Polynesi، به نام تابو Tabu نامیده می‌شده است. تابو در زبان بومیان استرالیایی، آفریقایی و بسیاری از اقوام بدیعی عبارت از آن چیزهایی است که به وسیله دین حرام شمرده شده است. در میان اقوام و گروه‌های ابتدایی که در حالت بدیعت به سرمی برند، این محramات همان جنبه و مقامی را دارد که در میان اجتماعات متمدن و پیش رفته قانون دارد. تابوها و محramات، بسیار گوناگونند و میان اقوام و قبایل گوناگون متفاوتند، و چه بسا موردی که در قبیله‌یی مورد تحریم بوده و تابو شمرده می‌شود، در قبیله‌یی دیگر جایز و تجویز شده باشد، و این نیز ریشه بسیار کهن نسبی بودن و نسبیت است به ویژه در مورد اخلاق.

تابوها و محramات شمولی بسیار دارند و به دو گونه تعبیر می‌شوند. تابوهایی که مقدس می‌باشند و تابوهایی که نجس شمرده می‌شوند، اما در هر صورت از لمس و ارتکابشان نهی شده است. موارد مقدس جمیعت آن که بر اثر هر گونه لمسی آلوده نشوند و موارد نجس به موجب آن که طرف به آلودگی نگراید. تابوهای بسیاری از صورت قبیله‌یی و بدیعی خود خارج شده و در ادیان بزرگ و قوانین کشوری نیز داخل شده‌اند. در دیانت یهود تابوت عهد از جمله محramات شمرده می‌شده و به همین جهت به موجب روایات عزی چون جهت جلوگیری از فروافتدان آن، لمس نمود، در حال به زمین فرو افتاده و به دست مرگ رفت. از این نوع زوایات بسیار آمده و هرودوتوس Herodotus در تاریخ خود مواردی نقل می‌کند. مصریان در قحطی عظیمی که هیچ چیزی برای سین کردن شکم خود نداشتند، ماهی را که به فور در نیل شناور بود، نمی‌خوردند. دیودوروس Diodorus نیز درباره مصریان مواردی

نقل‌هی کند، از جمله سال‌هایی را ذکر نمی‌نماید که مردم از قرط گرسنگی و بی‌قوتی دست به آدم خواری می‌زدند، لیکن حاضر نمی‌شدند از گوشت حیواناتی تغذیه نمایند که نزدشان به وفور دیده می‌شد ولی جنبه تابوی داشتند²²

گفته شد که دامنه این محرمات بسیار وسیع بوده است و دامنه‌یی بسیار وسیع داشته، هم چنان که قانون در این زمان بس وسیع و گسترده و شمول دارد. بسیاری از نام‌ها و اسماء جزو محرمات بوده و ادای آن‌ها حرام شمرده می‌شده است. برخی از کارها هم چون جنگ و آدم‌کشی و یا نزاع و خصوصت در فضول معینی جایز نبوده است. مرده، زن حایض، و میان برخی از قبایل داهاد، مادر زن، مادر شوهر و عروس جزو تابوهای خاصی قرار داشته‌اند. بسیاری از حیوانات، پرندگان و دامان در زمرة محرمات بوده‌اند گیاهان بسیاری تابو شمرده شده و لمس و تغذیه شان زوا نبوده است. به طور کلی تمام آگاهی و علم و اطلاع مردم ابتدائی در بازه خوراک و مسایل اخلاقی و بهداشتی از همین محرمات سامان و نظم داشته است.

در دانش مردم شناسی *Anthropologie*، مردم شناسان اغلب ریشه اخلاق را پیدا شده از همین تابوهای گوناگون دانسته‌اند، و مقدس شمردن یا دوری جویی از آن‌ها را پایه آداب و رسوم و اخلاق شمرده‌اند که بقایا و بازمانده‌های آن هنوز در آداب و رسوم و ادیان و حتاً قوانین این زمان تیز قابل ملاحظه و مشاهده می‌باشد. مثلاً نزد بسیاری از ملل و اقوام متعدد امروزی هنوز احترام به بعضی درختان و گیاهان و صور و تماثیل و چیزهایی دیگر دیده می‌شود که از زمرة بقایای همان تابوهایی باشند که بدانان بهارث بیار رسیده است.

تحول و تکاملی که در این مناهی و تابوها از دور ترین اعصار تا این زمان انجام

گرفته و ممتنعی به مسایل حلال و حرام در زمان ما گشته است، در حقیقت جزیی است از تاریخ دین انسان که در حال در همه ملل و اقوام و مردم موجود می باشد.

دانشمندان از این نیز گامی فراتر بهاده اند و کوشیده اند تا با گرد آوری مدارک و شواهدی، همانندی و مصدقای این امر را در حیوانات نیز بیابند، و در این راه موافقیت هایی نیز فرا چنگشان آورده است. میان حیوانات ملاحظه هی شود که برخی از آنها از خوردن هم نوع خود پرهیزو امتناعی ندارند، در حالی که برخی دیگر جدا از خوردن هم نوع خود دوری می جویند. برخی از جانوران بچه های خود را می خورند، در صورتی که بعضی نیز جدا از این امر احتراز می جویند. هم چنان که چنین امری میان اقوام بدیعی نیز قابل ملاحظه است. بسیاری از آدم خواران از قبایل بدیعی که به آدم خواری خوی دارند، از خوردن هم خون ها وهم توتم های خود احتراز می کنند و به هنگام آدم خواری می کوشند تا شکار خود را از قبایل دیگر که با آنها پیوند توتمی و خونی نداشته باشند انتخاب کنند. هم چنین است تابوهای فراوان جنسی و اصل تحریم زنای با محارم و مواردی بسیار دیگر که لازم است در مبحث «توتم و تابو» مورد مطالعه قرار گیرد.

به هر انجام این موضوع صحیح است که دین بیان و شالوده اخلاق نمی باشد و اخلاق به شکلی که گفته شد، دارای ریشه بی جدأگانه و مستقل است، لیکن بدان کمک ویاری فراوانی داده و در مقام خودش با جنبه بی عملی نیروی تثبیتش بخشیده است لیکن بسیار نیز رخداده است که بدون وجود نوع و شکلی از دیانت، اخلاق جدا گانه و مستقل وجود داشته و بی دست یاری مذهب به بقای خود ادامه داده است. حتا در برخی از جوامع اخیر وهم چنین اقوام و قبایل بدیعی مشاهده شده است که اخلاق نسبت به دین استقلال کاملی داشته و اصولا هریک از دو عنصر اخلاق و دین کاری داشته اند متضاد هم و به حال تعارض . البته در چنین مواردی دین شکلی جدا از ادیان

بزرگ و قابل اعتنا داشته است، و از زمرة آن کیش‌ها و آیین‌هایی بوده که به راه و رسم اجتماعی و اخلاقی وزندگانی و رفتار شخصی توجهی معطوف نمی‌داشته است و کارش منحصرآ در امور سحر و جادو و آداب قربانی بوده و در این گونه موارد و موقعيت‌ها کسی دارنده ايمان و دين دار بوده که آداب دينی را دقیقاً عمل می‌نموده و در مراسم قربانی‌ها حاضر شده و حقی را که لازم بوده می‌پرداخته است.

به طور کلی اغلب اديان باستانی، وهم‌چنین کیش‌های بومیان بدروی و سیاه پوستان جنگل نشین آفریقایی و سرخپوستان دشت نشین آمریکایی و استرالیایی‌ها و بومیان و جزیره‌نشینان آسیای جنوب‌شرقی و شکل‌های بسیاری دیگر که میان ملل متعدد جهان باستان رایج بوده است، مراعات خیر مطلق را نمی‌کردند، بلکه تنها متنظرشان مراعات و اجرای آداب و مراسmi بوده که بنا به ضرورتی اقتصادی یا اجتماعی ساخته و پرداخته شده بود و با از میان رفتن آن ضرورت، هم چنان‌پایی بر جای مانده و در زمرة سنن و آداب ملی حفظ می‌شده است. به طور کلی دین نیز هم‌چون قانون و حقوق به زمان گذشته روی دارد و به همین جهت‌هنگامی که اوضاع و احوال تغییر می‌پذیرد، و اخلاق خود را با این تطور و تحول هم آهنگ می‌سازد، دین اغلب بر حسب جزئی بودنش عقب می‌ماند. مثلاً مردم یونان باستان بر حسب تحولات اجتماعية و تکامل اخلاق و مدنیت با پیشرفت زمان به حالی در آمده بودند که زنا وهم خوابگی با محارم را بسیار مکروه و حرام می‌شمرده‌اند، در حالی که اساطیر آنان لبریز بوداً مده و ستایش خدایانی که با محارم خود نزدیکی و روابط جنسی داشته بودند؛ وهم‌چنین مسیحیان عملاً به شیوه تک همسری سلوک دارند و اصولاً در باره چند همسری بانوی انججار و اشمیزار یاد می‌کنند، در حالی که در انجلیل چند همسری و تعدد زوجات مباح شمرده شده است. هم‌چنین است جرایم سنگینی که در بعضی اديان از برای قتل، زنا، دزدی، روزه‌خواری، رباخواری

و هواردی بسیار دیگر وضع شده است ، لیکن امروزه نه بر آن که این جــراـیـم موقعيت اجرایی ندارند ، بلکه حتــا در باره وضع چــنــین مجازاتــها و کــیــفرــها نوعــی فــکــر تــوــحــش و بــی قــمــدــنــی در اــذــهــان رــاهــمــی يــاـبــد . هــم اــمــرــوــزــکــلــیــســا مــی کــوــشــدــتــا زــقــوــانــیــنــ اــخــلــاـقــی کــه شــکــل زــنــدــگــی صــنــعــتــی اــیــجــاـبــ کــرــدــه است و بــرــحــســب آــنــقــوــانــیــنــ قــدــیــم رــاـکــدــ وــنــقــضــ شــدــه است جــلــوــگــیــرــی بــهــعــمــل آــوــرــدــ ، لــیــکــن ســرــانــجــام تــحــوــلــاتــی روــیــمــی دــهــدــ ، تــحــوــلــاتــی کــه خــاـســتــگــاـهــشــان هــمــیــن زــنــدــگــی صــنــعــتــی است وــاـیــنــ تــحــوــلــاتــ ، قــوــانــیــنــ وــرــوــشــ هــایــی بــهــوــجــوــد مــی آــوــرــدــ وــاـخــلــاـقــ خــوــدــرــاـکــمــ کــمــ باــتــازــهــهــایــ اــقــتــصــادــی هــمــ آــهــنــگــ مــی ســازــدــ آــنــ گــاهــ دــیــنــ نــیــزــ بــهــ جــنــبــشــ مــی آــیــدــ تــاـ خــوــدــ رــاـ بــاـخــلــاـقــ جــدــیدــ وــفــقــ دــهــدــ . بــرــای نــمــوــنــه مــی تــوــانــ گــفــتــ زــنــدــگــی صــنــعــتــی باــکــوــشــشــ ، ســعــیــ مــی وــرــزــدــ تــا اــزــ تــوــالــدــ وــتــنــاـســلــ جــلــوــگــیــرــی بــهــعــمــل آــوــرــدــ وــکــلــیــســا [=دــیــانــتــ] نــیــزــ رــفــتــهــ رــفــتــهــ درــرــاهــ قــبــولــ آــنــ استــ .

بخش پانزدهم :

- SUMNER W AND KELLER *Science of Society*
SMITH , W ROBERSTON *The Religion of the Semitics*
SUMNER, *Folkways*
BRUHL, LEVY *Les Fonctions Mentales Dans Les Société Inférieures*
DURKHEIM , EMILE : *Les Formes Élémentaires de la Vie Religieuse*
MARETT, ROBERT, RANULPH , *The Threshold of Religion*
DURKHEIM, EMILE *Les Rrgles de la Methode Sociologique*
GOLDEN WEISER *History, Psychology and Culture*
HARISON , J *Prolegomena to the Study of Greek Religion*

بخش شانزدهم

- LANG ANDREW :*The Making of Religion*
LANG ANDREW *Magic and Religion*
MARETT ROBERT RANULPH: *Threshold of Religion*
GRAVLEY ALFRED ERNEST: *the Idea of the Soul*
BASTIAN ADOLF : *Der Mensch in der Geschichte*
Tylor Sir Edward Burnett . *Primitive Culture*
SUMNER KELLER : *Science of Society*
LINTON RALPH : *Tree of Culture*
BENDICTE, R : *Patterns of Culture*
SUMNER : *Folkways*
SMITH ROBERSTON : *Lectures on the Religion of the Semites*
FRAZER SIR JAMES : *The Golden Bough*
LIPPERT JULIUS : *Evolution of Culture*
DURKHEIM EMILE : *Les Formes Élémentaires de la Vie Religieuse*
RATZEL *History of Mankind*
DIODORUS SICULUS : *Library of History . Loeb Classical Library*

بخش هفدهم :
فرازین گاه افسانه‌ها
و مسئله آفرینش

۱-آفرینش

کاوش‌های فراز در این قسمت ، پیروی از اس‌میت ، روش فراز ، تحقیق ازل‌حاظ نسورات ، عقیده فراز درباره تحریف کتاب مقدس ، آفرینش آدم از خاک میان اقوام و مملکوت‌نگران ، آفرینش سامی و پیمان‌کهن ، نگاهی به افسانه‌گبل کمش و آفرینش بابلی ، مار جاودانی وابدی ، مار پرستی و منشأ آن ، چیزگونی‌گی جاودانگی مار ، افسانه‌هایی از مملکات اقوام ، افسانه‌های افریقا و آفریقایی‌ها ، افسانه پرمعبایی دیگر

مسئله‌یی که در مردم شناسی ، و در درجهٔ فرودین قری در جامعه شناسی هورد بحث و علاقه است ، موضوع آفرینش و همانندی‌هایی است در این باره که میان عقاید اقوام و مملکات جوامع گوناگون ملاحظه می‌شود در این باره کاوش‌ها و مطالعه‌های بسیاری انجام گرفته است که برای نمونه اندکی و موردی چند ذکر و آورده می‌شود . البته برای آگاهی‌های بیشتری در این قسمت باستی به قسمت‌های مربوطه‌وادیان و مذاهب در کادر کامل و تعریفی شان رجوع نمود . در این مورد کارهای فراز *Frazer* بسیار جالب توجه می‌باشد . وی که در آغاز کاوش‌هایش را در تورات شروع کرد ، به‌زودی بر حسب معمول دامنهٔ بحث را بسیار گسترده و تحت عنوان «فولکلور در تورات^۱» کتابی نگاشت که محتوی آرا و موارد و کاوش‌های بسیاری بود در زمینهٔ آفرینش . فراز خود ادعا داشت که بدین نحو می‌خواهد بنا بر روش و سیستم استاد خود

را برستون اس هیت، عمل نماید. هر گاه به تعبیر و تفسیر وی از داستان آفرینش و رانده شدن آدم و حوا از بہشت توجه نماییم، در حقیقت بر اثر این توجه به شیوه‌وی در مورد این نوع تفسیرها آشنایی پیدا خواهیم نمود. وی ابتدا به موارد متفاقضی که در تواریخ درباره مسأله آفرینش آمده است اشاراتی نمود، و متذکر گردید مطابق با اولین روایت ابتدا جانوران آفریده شدند، واز آن پس آدم و حوا آفرینش یافند. اما در روایت دوم نخست آدم خلقت یافت، پس از آن جانوران و آن گاه حوا از دنده چپ آدم آفریده گشت. فراز رگفت روایت اول صحیح تر و به فولکلور بسیار نزدیک ترمی باشد، در صورتی که در روایت دوم آثار دست برد و جرح و تعديل کشیشان نمایان می‌باشد. آفرینش انسان از خاک در واقع عقیده‌بیی بود که ریشه‌هایی قدیم ترداشت و میان بابلی‌ها، مصری‌ها و یونانی‌ها و قبایل واقوام ابتدایی وهم چنین قوم بنی اسرائیل عقیده‌بیی شایع بود. در بخش گذشته، تحت عنوان می‌تولوزی و افسانه‌ها از آفرینش یونانی به وسیله پرومئه‌تھیوس Prometheus بحث شدو هم چنین برای بحث‌هایی درباره آفرینش از دیدگاه پیمان کهن [عهد عتیق] به «تاریخ تحلیلی ادیان» رجوع نماید.

فراز ر هم چنین اشاره کرد که موضوع آفرینش آدم از خاک میان بـ و میان نیوزیلند، تاھی‌تی، استرالیا داشت نشینان سرخ پوست آمریکای شمالی واقوامی دیگر را ج داشت. وجه مشابهی میان این آفرینش‌های خاکی وجود داشت و آن این که اغلب خاکی که آدم از آن ساخته و خلق می‌شد سرخ رنگ بود. در زبان عبرانی کلمه «آدم» قرابتی داشت با واژه «آدماء» که به معنای زمین بود و هم چنین همانندی دو کلمه فوق با واژه «آدوم» که به هر چیز سرخ رنگی اطلاق می‌شد امری بود بسیار قابل توجه

موردی که بسیار جلب توجه فراز را می‌کرد، موضوع در کنار هـ بودن

درخت زندگی و درخت فهم در عدن بود، و این نکته در حقیقت تارانده شدن آدم و حوا از بهشت نادیده و مکتوم می‌ماند. اما تنها پس از وقوع وحادث شدن امر، یعنی اندیشه دست درازی به درخت زندگی بود که خداوندان را از جنت بیرون می‌راند تا به میوه درخت زندگی دست اندازی نکرده و عمر جاویدان نیابند. فراز در مورد این نکته گفت که شاید این دراصل تحریفی باشد در مطالب تورات، و در حقیقت شاید به جای دو درخت فهم و دانش و حیات وزندگی، دو درخت زندگی و مرگ بوده است.

برای دست یا بی به اصل مقاهم سامی و منشأ درست و حقیقی آفرینش سامی و تورات، فراز سخت و کوشای جست وجودی موارد مشابهی پرداخت. در حماسه سومری و بابلی **گیل‌غمش Gilgamesh**، مار گیاه جادویی را که محتوی زندگانی جاودانی بود می‌رباید. پس از این ربايش، قهرمان افسانه بر زمین نشسته و ندبه و زاری سرمی دهد. به هر انجام مطابق با این روایت کهن‌آدمی از حیات جاودان محروم گشته و مار به آن موهبت نایل آمده است. بسیاری از اقوام و جوامع بدیع مار را صاحب عمری جاودان می‌پنداشتند، چون مار پوست می‌انداخت.

البته این جاودانگی بودن اصلی شد از برای تقدیس و ستایش مار، ایکن ستایش و پرستش مارهور دیگر نیز داشت که بسیار شایان توجه می‌بود. قربانی‌هایی که در یوفان در ضمن جشن‌هایی به نام دیاسی **Diasia** یا ظاهرأً برای زهاؤس خدای خدایان انجام می‌شد، در حقیقت برای مار مقدسی بود که در دل زمین مأمن داشت. این مار را برای اهمیت بخشیدن بیشتری نیز به نام زهاؤس خوانده و پرستش می‌کردند. مار را از این جهت می‌پرستیدند که هم دارای عمری جاویدان بود و هم رمز و نشان تولید مثل و از دیاد نفوس به شمار می‌رفت. مار پرستی در یونان از سکره‌قهه [کرت] آغاز شد و پس از تحولات و دیگر گونی‌هایی به شکل پرستش آته نه

Athéne در قرن پنجم پیش از میلاد تغییر شکل داد . مار مقدس در معبد آتش زده در آکروپولیس Akropolis مقام داشت . مراسم نیایش واهدای هدایا به این مار مقدس بدین گونه بود که در هر ماه به روز معینی برای تقرب جویی و جلب رضایت وی مراسmi به جای آورده و نان عسلی مقدسی تقدیمش می کردند . هاری سون Harisson این مورد را تذکر می دهد که در بسیاری از نقاشی های یونانی ، در پیرامون چهره هرمس Hermes و آپولون Appolon و آسکله بی یوس Asklepios شکل ها و تصاویری از مار به نظر می رسد ^۲ فی دیاس Phidias مار بزرگی را تصویر کرده بود که تاجی از گل آن را زینت می نمود . ^۳ تصویر آتش زده فارقه سه پوشیده از مار است ^۴ . یونانیان مار را خدای نگهبان پرستش گاهها و خانه ها می شناختند ^۵ و چون در گورستان ها به فراوانی دیده می شد ، به این پندار گرویدند که مارها ارواح مردگان می باشند

فراز وهم چنان که به مطالعات خویش ادامه می داد ، متوجه شد که دو پایه واصل اساسی در روایاتی درباره آفرینش وجود دارد . یکی مسخ و دگر گونی پیام خدا درباره جاودانگی ، و دیگر پوست انداختن مار . از جانبی دیگر در افسانه ها و فولکلور اقوامی دیگر ، جانورانی دیگر حامل پیام عمر جاودانی بودند . در افسانه های

2- HARRISSON Prolegomena to the Study of Greek Religion

3- RODENWALDT Die Kunst der Antike

4- SOPHOCLES Philoctetes

۵- در فولکلور و خرافات ایرانی و به طور کلی ملل و اقوام خاور زمین افسانه های بسیاری به شکل های گوناگون درباره مار وجود دارد . هم چنین مار که در یونان باستان خدای نگهبان خانه ها به شماره رفت ، در ایران و جامعه معاصرها نیز به همین عنوان شناخته می شود

آفریقایی خرگوش‌ها و سگ‌ها حامل پیام عمر جاودانی بودند، اما نیمه راه پیام را دگرگون و تحفه محتوی جاودانگی را نابود می‌کردند. این حاملین میان زولوها عبارت از دومارمولک بودند. بدین گونه که خدا دومارمولک را با پیام در مردم عرض جاودید نزد آن‌ها فرستاد. مارمولک نخستین پیام الاهی را به زولو رسانید، اما دومین مارمولک تحریفی در پیام وارد آورده و آدمی زادگان را فریفت و بدین وسیله بشرها موجوداتی فانی ماندند. علت تنفس زلزله از مارمولک نیز بر مبنای همین افسانه می‌باشد.^۶

در آفریقای شرقی میان بومیان، افسانه‌یی درباره جاودانگی مار وجود دارد. به این سان که روزی خداوند به زمیز نزول کرده و خطاب به تمامی جان‌داران گفت: «کیست که میل جاودانگی در زندگی داشته باشد؟» به هنگام این خطاب جمله موجودات جز مار به خواب بودند، پس مار تمایل خودرا به این خطاب ابراز کرد و به همین جهت از زندگی جاودانی بهره ورگشت و به وسیله پوست انداختن همواره زندگی را از نو آغاز می‌کند. در سلب نیز افسانه‌یی مشابه با مورد فوق وجود داشت با این تفاوت که مارمولک به جای مار از زندگانی جاودانی سرشار می‌شد. در جزیره ساموآ Samoa نیز افسانه‌یی وجود داشت که قابل توجه بود. مطابق با فولکلور این بومیان، خدای آفرینش هنگامی که تقریباً از کار آفرینش فراغت یافته، و خلق‌ت بشر را به انجام آورده بود، گرسنه شده و برای سد جوع مقداری موز خورد و این بسیار جای افسوس بود - چون هرگاه به جای موز

۶- ملل واقوامی دیگر نیز هستند که از مارمولک تنفس وحنا ترس دارند. میان برخی از جوامع کشن این جانور بدشگون بوده و کراحت دارد در فولکلور ایرانی نیز این تنفس و ترس از مارمولک آمیخته با افسانه‌های بسیاری ثبایع است. میان اعذاب جاهمی نیز افسانه‌ها و خرافاتی بسیار درباره مارمولک داشته است.

خرچنگ را که حیوانی جاودانی و پوست انداز است تناول می نمود ، جمله افراد
بشر و جان داران دیگر دارای زندگی جاوید می شدند

افسانه پرمعنای دیگری نیز در این باره از بومیان آفریقای شرقی در دست است
که از لحاظ سمبولیک و اخلاقی ارزشی خاص داشته و از لحاظ تطبیقی سبjet قابل
مالحظه است به موجب این افسانه خدا پرنده بی را حامل پیامی ساخت تا آدمیان
را بشارت دهد که از جاودانگی زندگانی برخورداری یافته و دیگر مرگ به کامشان
نخواهد کشید ، بلکه به وسیله پوست انداختن هر بار حیوانی از سر گرفته و جاودان
خواهند ماند پرنده در راه خود به ماری بر می خورد که مشغول خوردن و تغذیه
از مرداری می باشد پرنده که مدت هایی بود آرزوی لقمه بی از آن خوراک تقرت
انگیز را در دل می پروراند ، به مارالنما می کند که او را نیز در خوراک خود انباز
و سهیم نماید . لیکن مار از این امر استنکاف ورزیده و دریغ می نماید پرنده که آز
وهوس خردش را تباہی داده بود ، می گوید : «اند کی از گوشت این مردار به من
ده تا پیام خدایی را برایت فاش سازم .» مار از این پیشنهاد نرم شده و طعام خود به
پرنده می سپارد و راز جاودانگی را دریافت می کند . خدا را از این عمل شرم آگین
پرنده خشم فرا می گیرد ، پس برای مجازات پرنده شکم پرور - مقررمنی دارد که
مبلا به شکم درد مستمر گشته و دایماً بر فراز درختان ناله زند و گوشت مردار را به
شکل خون بالا آورد

فرادراین مورد ، معتقد بود که خاستگاه داستان آفرینش از این خاستگاه
نشأت یافته است ، منتها در قسمت مطالعاتی درباره تورات معتقد بود که موارد بعدی
از افزوده های سامیان می باشد و دیگر گونی هایی که در این داستان رخ داده تا به
شکل فعلی در پیمان کهن در آمده از کارهای اقوام سامی است که به دست فویسند گان .
عهد عتیق تحقق و فعلیت یافته است .

۳- نگاهی به آفرینش‌های بدوى

آفرینش استرالیابی، آل چه رین‌گا، آفرینش دشت نشینان کالی فورنیابی، آدم و حوای جزیره ماری، افسانه آفرینش اینکاهای پرو، خدایان آفریننده و فرستگان او، آفرینش بومیان جنوب شرقی استرالیا یا تان‌گارین‌ها، افسانه‌بی همانند آفرینش یونانی و موارد سامی و مسیحی، یکتا پرستی میان اینکاهای سرود بزرگ آنان درستایش خدایی یکتا، آفرینش از دیدگاه بومیان استرالیابی، آفرینش جنگل نشینان آفریقایی

برای آگاهی به گسترده‌گی و اهمیت موضوع، به ذکر مواردی از افسانه‌های آفرینش مبادرت می‌ورزیم. این افسانه‌ها چه متعلق به ملل بزرگ باشند، و چه خاستگاهشان از میان قبایل کوچک و کرانه نشین‌های بدوى باشد، از لحاظ داشن مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی سود‌های فراوانی در برخواهد داشت، به ویژه که موضوع پژوهش درباره ادیان و اصول عقاید باشد. این افسانه‌ها گاه در کادر اساطیر، و گاه در قسمت فولکلور؛ و بعضی اوقات صرفاً رنگی از اصول عقاید دارند. اما آن چه که مهم است این موضوع می‌باشد که جملگی بیان‌هایی است درباره آفرینش که بی‌شك باقیستی در قسمت دیانت مطالعه شوند. حال این داستان‌ها گاه دارای موارد مشترک و همانند فراوانی می‌باشند، و برخی اوقات بسیار بایکدیگر متفاوتند و با مطالعه‌یی که در این موارد انجام شود به شکل شایسته‌یی به مفاهیمی بسیار آشنا‌یی خواهیم یافت.

در قسمت اساطیر و می‌تولوزی درباره آفرینش استرالیابی سخن به نمیان آمد، و در این قسمت نیز به ذکر همان روایت که با اندکی تغییرهایان بومیان همان ناحیه رایج است پرداخته می‌آید. به موجب اساطیر بومیان، آفرینش هم چون معتقدات سامیان در باغ عدن انجام نیافته، بلکه در همان سرزمین و ناحیه مسکونی هر گروهی به وقوع پیوسته است. در آن زمان‌های دور که آل چهارین گلا *Alcheringa*

نامیده می‌شد، و آن نیاگان دوری که به همین نام نامیده شده و نه انسان‌هایی بودند و نه حیواناتی – نه مرد بودند و نه زن و نه شکل و اندام نمایان و مشخصی داشتند، همه جا سرگردان می‌گشتند و در برخی نقاط که مورد توجه‌شان قرار می‌گرفت معجراتی انجام می‌دادند، و در جاهایی دیگر نیز ارواحی از خود باقی می‌گذاشتند که آن ارواح به شکل آدمیان و جانوران درمی‌آمدند

این شیوه وجه اشتراکی داشت میان قبایل کالی فورنیایی . مردم این قبایل نیز معتقد بودند که آفرینش در هر سرزمینی جدا از جاهایی دیگر انجام گرفته است. هر فردی از این بومیان می‌توانست بر نقطه‌یی ایستاده و نشان دهد که آفرینندۀ عالم هر یک از اعمال آفرینش را در چه جاهایی به انجام آورده است هر قبیله‌یی در این ناحیه، محل مسکونی خود را مرکز هستی می‌پندشت و خارج از این مرکز عالم را هیچ‌مايل نیود که بشناسد.

در بخش اساطیر از آدم و حوای جزیره ماری بحث و سخن به میان آمد و ملاحظه کردیم که چگونه آدم - حوارا از خاک بیافرید ، و این آفرینش به راستی وجه تفاوتی بسیار پرمعنا با داستان‌هایی دیگر دارد. میان اینکا Inka های پرو نیز درباره خلقت افسانه‌یی است که هنوز میان آن‌ها کم و بیش روایی دارد. به موجب روایی درباره این خلقت ، خداوند بزرگ تخت خودش را آفرید . پس از به وجود آوردن ذات خودش ، خورشید واژ آن پس آدمیان را آفرید. خداوند برگ را ویراکوچا Viracocha ، که به معنای مقیم آسمان‌ها است می‌نامند، و فرشتگان او را به نام‌های . گان Con ، و ایلا Illa به معنای نور و قیس سی - Tiesi به معنای جوینده، و پاچایاچاچی Pachayachachi - یا پاچا کاماک Pschacamac به معنای مقدس می‌شناسند. ^۷

۷- ممکن است این امر توهمند آن را به وجود آورد که اینکاها مردمی موحد و یکتا پرست بوده‌اند . اما باستی به این نکته توجه داشت که میان برخی از قبایل و اقوام این

افسانه‌یی دیگر مر بوط به بومیان جنوب شرقی استرالیا، و ساکنان کرانه

گونه خدایان بزرگ وجود داشته‌اند، اما این‌ها خدایانی بوده‌اند بزرگ‌تر و مهم تراز دیگر خدایان، نه این‌که تنها یک‌تا خدای آن قوم و قبیله بوده باشند. میان آئینه‌ای Ainu های ژاپونی نیز خدای بزرگی به نام کامویی Kamui مورد پرستش می‌باشد که هم‌چون اینکاهای روش پرستشان بسیار به توحید نزدیک است. میان اینکاهای پرستش مظاهر طبیعی و تکاره‌های آسمانی، هم چون خورشید، ماه، ستارگان، رعد و برق وغیره رواجی بیش از آن خدای بزرگ داشته است که آن‌ها را به نام **هوآکاس Huacas** می‌شناختند هم چنین میان برخی از قبیله‌های آن‌ها هم چون آیل‌لوس Ayllus‌ها پرستش حیوانات مختلف معمول بوده است. به رانجام اینکاهای ساکن پرسودی دارند درستایش ویراکوچا Viracucha خدای بزرگ خود که ازلحاظی کلی، شباهتی فراوان دارد باسرود باعظمت ایخناتون Ichnaton در باره خدای یک تایش، و مزمور شماره سد و چهارم، منسوب به

داوود اینک به نقل آن سرود می‌پردازیم -

وسرانجام بدان‌ها بازخواهند رسید
هر چه که هست و هر چه که خواهد شد. اراده تو اس
و تو خود بدان‌ها آگاهی داری؛
اینک آوازی مرا بشنو،
ای خداوند گار راستین،
بگذار تامن از برگزیدگان تو باشم،
دل آزره ده مباش،
از آندوه فراوان من
واز مرگ زودرس من.

بیا به سوی من، ای خداوند گار بزرگ!
به فراختنای بھشت،
ای خدای زمین،

ای ویراکوچا، ای خداوند گار جهان،
که کاملی - وزمانی مرد وزمانی زن هستی.
تو - فرمان روای دل‌هایی،
تو - خداوند نسل‌هایی
آیا جاودانگی را موجود یتی هست؟
و آیا می‌توان منزلگه ترا در بی کران باز شناخت؟
هر گاه ازما دوری - به کجا بی؟
آیا در فرازین آسمان‌ها مأوا داری؟
و یا در فرودین زمین‌ها مسکن گرفته‌یی؟
ای صاحب نشان خداوندی،
آوازی مرا بشنو، که چه سان فرودین است.
از بارگاه مینوی که متعلق فرازگاه آسمان‌ها است،
از زرفای دور دریاها،

های رودخانهٔ هور رای Murray می‌باشد. این افسانه را در دو قسمت خواهیم نگاشت، و هر دو قسمت از لحاظ تطبیق و مقایسه با مواردی مشابه بسیار بسا اهمیت می‌باشد. قسمت اول شباhtی دارد با کارهای پرومته ته یوس Prometheus و افسانه او با زه‌اووس Zeus؛ و دومین قسمت دربارهٔ خلقت انسان اول همانندهایی را می

ای آفریننده همه چیز،
ای هستی بخش بشر،
همواره درستایش و نیایشت دیرپایی خواهم بود،
شیدا و مدهوش،
بادیدگان فروزانم که در سایهٔ مژگانم پنهان است،
ترا می‌جویم،
وبرآنم که همواره زیبایی و شکوه تورا بنگرم.
هم چونان رودخانه، آرام و خروشان،
همانند بهار، تندر و شکوفان،
از تو، ای خداوندگارمن. آرامش و صفاتی طلبم.
پای بسته به بخشایشت امیدوارم،
دستم فراگیر و باریم ده، ای پروردگارمن.
نالهٔ خروشان را بلند می‌کنم،
تا چون غباری به آستانت فرشش کند،
با فرآخوانی جملهٔ نیر و هایم، مدح و ثناوت می‌کنم.
اندیشه‌ام جمله به تواست، تا توجه خواهی،
تا فرازین کارهایم، همان را انجام دهم
از آن پس شاد و مسرور خواهم بود.
از آن پس آسوده خیال خواهم زیست
این سرود نیز آشکار است که ترا ویده طبیعی حساس و جوان و یک تا گرای است هم چون
ایخناتون و دا وود. البته جای سخن دربارهٔ تحلیل و تفسیز و مقایسه این سرود بسیار است
که به جای خود از آن بحث و گفت و گو خواهد شد.

از هرجای گذه هستی،
توای آفریننده دنبا،
ای به وجود آورنده آدمیان،
ای خدای خدا یان،
تنها به تو،
بادیدگانی فروافتاده،
و با آرزوی شناسایی تو؛
به توروی می‌آورم.
به توروی می‌آورم که ترا بشناسم،
و تواناییت را درک نمایم.
ای خداوندگاری که مرا مشاهده می‌نمایی،
ای آفریدگاری که مرا می‌شناسی،
آفتاب و ماه،
شب و روز،
بهار و زمستان؛
جملگی گذرانند؛
و این بی‌گانه از مشیت توفیست.
آنها از جایگاههای شناخته‌خود،
به سوی هدف‌گاه خویش روانند،
این سرود نیز آشکار است که ترا ویده طبیعی حساس و جوان و یک تا گرای است هم چون
ایخناتون و دا وود. البته جای سخن دربارهٔ تحلیل و تفسیز و مقایسه این سرود بسیار است
که به جای خود از آن بحث و گفت و گو خواهد شد.

رساند باموارد سامی . بایستی تذکر داده شود که افسانه و داستان این بومیان خود ترکیبی است از اجزای دو گانه محلی و مسیحی چون بومیان داستان‌هایی را که مارسلین پارسا Saint - Marceline سال‌های قبل برایشان باز گو کرده بود ، باداستان‌های محلی آمیخته و افسانه‌یی به وجود آورده بودند بهموجب این افسانه در سالیانی پس دور سلطانی بسیار بزرگ و باقدرت زندگی می کرده که دارای دو زن بوده است همسران او در ماهی گیری چیره دستی داشته و عمر را در شکارماهی به سر می برند . روزی دوماهی صید کردند : یکی کوچک و نحیف ، و آن دیگری بزرگ و پر گوشت . ماهی بزرگ را برای خود برداشته و ماهی کوچک و نحیف را برای سلطان پرند سلطان چون به‌این نیرنگ آنان آگاهی یافت ، نخست پن آشفت و بر قوم خود خشم گرفت و گفت که بایستی تمام تان گمارین Tangarin ها] بومیان کرانه نشین رودخانه‌مودرای [انتقام این اهانت و نیرنگ را پس دهند . به این ترتیب هقدرت داشت که از آن پس بیماری و جنگ و ارواح خبیثه و شیاطین بر قومش مسلط شوند ، تابدان جا که جملگی را مرگ فرا گیرد

این پادشاه که نامش نی رون دهره Nyrundere و یا به روایتی نی رون دهربی Nyrunderi بود ، بر اثر این حادثه - جمله دانش‌هایی را که به قوم خود آموخته بود ، باز پس گرفت و پس به آسمان‌ها رفت پس تان گارین‌ها سخت به نادانی و جهل دوچار شدند . زندگی شان پستی گرفت و مانند چهار پایان کور در مزبله‌های گذراندن زندگی عمر می گذاشتند . این وضع مدت‌هایی چند هم چنان ادامه داشت تا سرانجام منجی بی ظهور کرد . این نجات دهنده‌مردی بود به نام ویون گمار Wyungar که از درخت با کره به دنیا آمد پس دانش‌ها و روش‌های از دست رفته را به مردمان آموخت و به آنان یاد داد که چگونه به وسیلهٔ جادو و افسون به زندگی مسلط شوند . به این گونه ویون گمار رستاخیزی به وجود آورد و قوم را به ترقی و

تعالی سوق داد . پس از انجام چنین کارهایی نی رون دره وی را به آسمان نزد خود فراخواند و اکنون وی به شکل خداوندی دومین برآسمان‌ها فرمان روایی می‌کند هر گاه یکی از بومیان به دست مرگ رود، و یون‌گار با نفوذی که نزد نی رون دره دارد، روح وی را به بعثت برده و برایش شکارگاه بسیار خوبی فراهم می‌کند .

این بود قسمت نخستین افسانه که تأثیرات مسیحی در آن به آشکارا بی‌ملاحظه می‌شود و نخستین حوادث نیز هم‌چنان که تذکر داده شد همانندی‌هایی دارد با حوادث و اسطوره‌هایی که درباره پرومته‌یوس و زه‌اووس در می‌تولوزی یونانی آمده و در قسمت‌های گذشته درباره آن سخن گفته شد .

قسمت دومی که در این مورد، یعنی عقاید تان‌گارین‌ها به میان می‌آید، پندار آنان است درباره آفرینش نخستین انسان . به موجب اساطیر پونجیل Punjil آفرینش‌جهان از تنه درختی با چاقوی ویژه‌اش دو قطعه چوب را جدا کرد . از آن دو تکه چوب به وسیله تراش دادن، دو مجسمه سیاه درست نمود . آن گاه گلی را که قبل از این کار آماده نموده بود بر روی مجسمه‌ها انداز نمود . آن گاه پس از آن که از این کار فراغت حاصل نمود گرد دو مجسمه چوبین و گل انداز رقصیدن آغاز کرد . از آن پس از زیشه دو گیاه برای یکی از مجسمه‌ها می‌بینی تا بدار و برای آن دیگری می‌بینی صاف فراهم آورد و چون دگربارا نتیجه کارش خوشنود گشت، باز گرد مجسمه‌ها رقصیدن گرفت . آن گاه دگرباره پس از فراغت از پای کوبی، مجسمه‌ها را صاف بھروی زمین خوابانید و درینی ودهان آن‌ها دمید تا به جنبش آمد و جان گرفتند . پس برای سومین بارو باز پسین مرتبه گردشان رقص کرد . سپس به آن‌ها شیوه‌براه رفتن، حرف زدن و کارآموخت تا کارش بدین گونه کامل شد .

میان بومیان جنگل نشین آفریقایی نیز افسانه‌هایی درباره چگونگی خلقت رواج دارد . یکی از این افسانه‌ها شکلی شنگفت دارد و حاکی از آن است که زندگی

قبل از آن که به روی زمین وجود داشته باشد، زیرزمین جریان داشته و در اثر حوادثی زندگی از زیرزمین به روی زمین منتقل شده است. هم چنان که در داستان سامی پرهیز از درخت زندگی تجویز شده و در داستان‌هایی دیگر متعلق به اقوامی دیگر پرهیز از چیزهایی دیگر تا کید شده است. در این داستان نیز مورد پرهیز آتش است. بهموجب این افسانه قبل از آن زندگی بی به روی زمین وجود داشته باشد، حیات و عصر طلایی زیرزمین موجودیت داشته، در آن ژرفای زمین نه خورشیدی وجود داشته و نه ماه و ستار گانی. روشنایی ویژه‌بی همواره پرتو افگن بوده و مردمان با خدای خود به نام کانگ Kang زندگی آسوده‌بی را می‌گذرانیدند. نه هر گز گرسنه می‌شدند و نه به خوراک نیازمندی داشتند و نه از چیزی هراسی. زبان جانوران را در کرده و با حیوانات در یک خط و مرز مشترک زندگی می‌کردند.

آن گاه کانگ در صدد آفرینش به روی زمین برآمد و بر آن شدت‌تا شگفتی‌هایی دیگر به سطح زمین پدید آرد. نخستین کارش فراز گاه زمین آفرینش درختی بود که به‌زودی بالیده و آن چنان نمود که تمام روی زمین را گرفت. از آن پس کانگ به حفر سوراخی بزرگ از کنار درخت پرداخت، و این سوراخ تا جهان پر جنب و جوش زیر زمین فرو رفت. پس از آن کانگ نخستین بشری را که بایستی به روی زمین زندگی کند فراخواند و به موجب این فراخوانی نخستین مرد مردان جهان از سوراخی که از کناره درخت تا به دنیا زیرین راه داشت بالا آمد واز دیدن خورشید و روشنایی آن، و آن همه شگفتی‌ها به عجیب آمد. پس زیر درخت نشست و به نظاره پرداخت. کانگ چون از این امر فارغ و آسوده بال شد، نخستین زن جهان زیرین را از دنیا زیرین نداداد. پس اولین زن زنان و مصاحب مرد اولین نیز از آن سوراخ به بال آمد، و او نیز از آن همه زیبایی‌ها و شگفتی‌ها سخت متوجه شد. پس از آن نخست زنان و مردان تک تک و آن گاه دو و سه و بیشتر به

جهان بالا فرا آمدند. جانوران نیز به هم چنین پس از آدمیان به روی زمین نقل مکان نمودند. جملگی به فرمان کانگ زیر درخت مقدس نشسته و به تماسا و نظاره پرداختند. میان آدمیان و جانوران حدفاصل و خط ممیزه‌یی وجود نداشت. انسان‌ها زبان جانوران را درک می‌کردند و با صفا و خوشی کنار هم زندگی داشتند. روزی که انسان‌ها و جانوران زیر درخت بزرگ گرم گفت و گو و سرور و خوشی بودند، کانگ خدای بزرگ بر آنها پدیدار شده و گفت: «من شما را از جهانی به دنیا یی بهتر آوردم، دوستی و رفاقت میان شما و حیوانات برقرار کردم تا زبان هم را فهم کنید و می‌خواهم که همواره در این نشاط و سرور و تفاهم جاویدان بهمناید؛ هنگه‌ای از شما می‌خواهم تا از یک کار پرهیز نمایید و آن آتش افزایشی است. گرد هم باشید و به یکدیگر مهر ورزید، و بر حذر تان می‌دارم که مبادا روزی آتشی بیغروزید، چون هر گاه به چنین کاری مبادرت ورزیدید. بلاعی بر شما فرود خواهد آمد».

کانگ پس از ایراد این نطق به آسمان‌ها رفت و از نظرها ناپدید گشت دیگر آدمیان و جانوران وی را نمی‌دیدند و بعضی معتقدند که کانگ همواره میان زمین و آسمان در رفت و آمد می‌باشد و برخی دیگر را عقیده آن است که کانگ در نقطه‌ای از آسمان فرانشته و از آن فرازین گاه، کارها و اعمال جانوران و آدمیان را نظارت می‌نماید. اولین کار کانگ در آسمان این بود که خورشید را امر داد تا از جای خود حرکت کرده و لختی هم به زیر زمین پنهان شود. پس به هنگامی که خورشید به زیر زمین می‌رفت شب واپسی آن روز می‌آمد و این کار از همان آغاز شروع و هم‌چنان دوام دارد.

لیکن در همان نخستین روز روزها که خورشید به آسمان حرکت کرد و به زیر زمین فرورفت، چون مردم به تاریکی و ظلمت خوبی نداشتند، سخت به وحشت و هراس دوچار شدند. هم‌چنان که از لحظات نخستین تاریکی می‌گذشت هوا روبه

سردی می گذشت و چون بدن انسان‌ها را همچون جانوران پوستی نپوشانیده بود احساس سرما می کردند. هرچه تاریکی پرتوش‌تر می گشت، سرما نیز فروزن‌تر می شد، واین امر تا بدان جا ادامه یافت تا آدمیان به فکر چاره‌جویی پرداختند.

پس نخستین هرد مردان گفت بیایید تا آتشی برآفروزیم، چون هوا سخت سرد است و بی‌شک گرم بودن بهتر از لرزیدن و تحمل سرما می باشد. پس گرد هم آمدند و به وسیله سایش دو تکه چوب جرقه‌یی و آتشی افروختند و در پرتو آن گرم شدند و چهره‌ای یکدیگر را مشاهده کردند،

جانوران با مشاهده شعله‌های آتش رهیده و هزینمت کردند. آن‌ها به کوه‌ها و جنگل‌ها پناه بر دند و پس ازاندکمدتی وحشی شدند. آدمیان نیز قدرت در کوفهم زبان جانوران را از دست داده و چون کم کم از شناختن هم عاجز ماندند، به‌هم بی‌گانه شده و دشمنی آغاز کردند. آدمیان به تلاش و تکاپو برای معاش پرداختند. جنگل‌ها و بیشه‌ها در قلمرو حیوانات قرار گرفت و گذران زندگی برای جانوران و آدمیان سخت مشکل شد - واین از آن زمانی بود که آفریدگان از اطاعت آفریننده خود سر باز زدند.

۳ - افسانه‌یی شگفت از قومی بدوی

موارد همانندی در افسانه‌های بدوی، آن‌چه که منطقی و دارای اصالت است، مژروح افسانه‌یی که متعلق به بدویان استرالیایی است، آغاز آفرینش، روان‌بزرگ، جلوه‌ها و کارسازی‌های خورشید، نخستین کام آفرینش و خلقت گیاهان و درختان، دومین کام آفرینش جانوران، واپسین مرحله خلقت بشر، نظری به اصالت و شکل افانه

میان اقوام و قبایل ابتدایی، گاه در یک مورد افسانه‌ها و روایات بسیاری در باره یک موضوع و مقال به نظر می‌رسد، واین مورد را در باره بومیان استرالیایی

وساکنان جزایر اقیانوس کبیر به خوبی ملاحظه می‌نماییم. در مورد آفرینش از دیدگاه بومیان استرالیا به ذکر دارد و روایت مباردت ورزیدیم و اینکه گفت و گودرباره سومین افسانه که در حقیقت مهم‌ترین این افسانه‌ها از نظر گاه بومیان استرالیایی است دست‌می‌یازیم. آنچه که درین افسانه‌های بدوى مهم و قابل ملاحظه می‌باشد، اصل فلسفی شگرفی است که دراکثر آن‌ها رعایت شده و آن دوری گزینی از مسأله ابتدا کردن به ساکن می‌باشد. در اغلب این داستان‌ها ملاحظه می‌شود که آفرینش یک باره و بدون علت و یا موارد قبلی صورت نگرفته است. ماده اولیه و انسان‌های نخستین به شکل هایی گوناگون وارواحی خفته و با جریانی در زیرزمین و یا نطفه‌هایی در حجاب‌ها و لفاف‌هایی در ابتدا وجود دارند و کار آفرینش از آن‌ها آغاز می‌شود و در حقیقت تکامل و جنبشی به وجود می‌آید، نه آفرینشی که مستلزم موجودیت یافتن از نیستی به هستی باشد و این مسأله‌یی بسیار عمیق و درخور توجه است.

لیر و مندزاده

به موجب این افسانه استرالیایی، در آغاز تنها شب بود، شبی در از و جاودانی، همه‌چیز به حال سکون و جدا از جنبش و حرکت خفته بود. تاریکی و ظلمت بر همه‌جا سایه گسترده وارواح جمله جان داران در سکونی عمیق خفته بود. نه جان داری حرکت می‌کرد و نه گیاهی می‌روید و نه جویا وی جاری بود و نه رنگی وجود داشت. حتا خورشید بزرگ و شکوه مند نیز در جایی ساکن و چشم فرو بسته بود. در میان این سکون و خواب شگفت تنها پدر روان‌های بی‌شمار به خواب شده بیدار بود و حتا او خود نمی‌دانست که این شب در از چه مدت پاییده است. اما سرانجام پدر روان‌ها از سکوت و سکون و خواب در ایزی که جهان را فرا گرفته بود، به ملال آمد. پس خورشید را ندا داد که: سراز خواب بردار دخترم، که بسیار خوابیده بیی، خورشید بر اثر این آوا، دمی ملایم برآورد که هوای ساکن اطرافش به ملایمت لرزشی برداشت آن گاه چشمانش را باز گشود و بر اثر آن روشنایی به

در دن تیر گی راه یافت و همه جا را جلوه‌یی طلایی بخشید. پس در حالی که منتظر فرمان پدر جمله ارواح بود سر به زیر کرد تازه‌مین را بنگرد. تهی گاهی یافت خالی از زندگی و جنبش که در آنجانه گیاهی وجود داشت و نه انسانی، نه جانوری می‌بود و نه جویبار و مرغزاری.

آن گاه پدر ارواح جهان، یعنی آن روح بی همنای بزرگ خطاب به خورشید گفت دخترم اینک به زمین برو، و روان‌هایی را که ذرا شکاف صخره‌ها و غارها و گاهایی دیگر خفته‌اند بیدار کن. زمین را به سبزه‌ها، گیاهان و درختان زینت ده و پرندگان و حیوانات و جانوران گوناگون را بیافرین.

پس خورشید به سوی زمین سرازیر شد. از مغرب حرکت کرد و هر جا که قدم می‌گذاشت از پای گاهش درختان و گیاهانی بسیار می‌رویدند. آن اندازه رفت تاد گر باره به جای گاه نخستینش بازرسید. پس رو به سوی شمال کرد و آفرینش را آغاز نمود و آن قدر رفت تاد گر باره به جای اولش بازرسید. خورشید این گردش را بارها تکرار کرد و آن اندازه گرد زمین گشت تا سراسر زمین را از درختان و گیاهان و سبزه‌ها و علفزارها پوشانیده ساخت.

چون خورشید اوامر روح بزرگ و جاودانی را انجام داد، برای استراحت در فراغتی دشته بزمین نشست. اما اندکی نگذشت که دگر باره سروشی نداش داد که دخترم! دگر باره به زمین اندرشو و روان‌های خفته را که در غارها و شکاف‌های صخره‌ها و مکان‌هایی دیگر به خوابند بیدار کن. پس خورشید دوباره به تکاپو آمد. به زمین در غاری فر و رفت و حرارت و روشنی و جنبش را با خود به درون برد. روان‌های خفته سراسیمه آرزخوت به درآمده و جانوران و حشرات و خزندگان و پرندگان نیز به تکاپو آمدند، و چون خورشید از غار به درآمد جنبش حانداران بزمین آغاز یافته بود.

آن گاه پدر ارواح نزد خورشید آمد و از کارهای او بسیار رضامند و شاد شدو چون کارها را تمام و بروفقی مراد دید، روی بر تافت و به نقطه نامعلومی رفت. پس خورشید ندایی در زمین سرداد که به موجب آن از جمله آفرید گان خود دعوت کرده بود تادر جایگاهی معین گرد آیند و سخنان مادر خود را بشنوند. چون همگی جان داران دعوتش را پذیرفته و گردش جمع آمدند، روی بدآنان کرده و گفت: فرزندان من، به فرمان پدر روان‌های عالم، من به شما زندگی پخشیدم، زمین را از زندگی و جنبش سرشار ساختم، رودها، دریاهای، درختان و گیاهان، جانوران و پرندگان را برای رفاه و آسایشتن فراهم آوردم. بد شما گرما و روشنی و زندگی پخشیدم. اینکه به آسمان می‌روم، پندتان می‌دهم که با مهر و عطوفت درهم بیامیزید. بانیوهای سرشار تان از زمین بهره گیرید، چون زمانی فرا خواهد آمد که دیگر وقتی از برای این گونه کارها ندارید. تن‌های شما بار دیگر به خواب می‌روند و به خاک بر می‌گردند. اما روان‌های شما جاودانی و سرمدی می‌باشند و هم چون تن‌هایتان به دست مرگ تباھی نمی‌گیرند. جدا از تن هم چنان زندگی می‌کنند و دگرباره به خواب می‌روند تا دوباره به هنگام خود تن‌های نوی یافته و در آن تن‌ها حلول کنند. اینکه فرزندان من، از نزدتان به آسمان خواهیم رفت، باشد تا پنهایم را آویزه گوش سازید.

چون خورشید به آسمان بالا رفت، در مدار گردش خود قرار گرفته و کم کم به سوی مغرب خرا مید تا بدان جا که پنهان شد و تاریکی زمین را فرا گرفت. پس جانوران جملگی به بیم و هراس در افتادند، چون نخستین شب زمین آغاز می‌یافتد، آنان چنین می‌پنداشتند که دنیا به پایان رسیده و مادرشان خورشید از آنان روی بر نافته است. اما این بیم و وحشت چندان زیادگی نیافت، چون از مشرق کم کم سپیدی‌یی نمایان شد و خورشید خرامان آشکار گشت. جانوران به شادی پرداختند و

انوار تابناک مادر مقدسشان را تقدیس و ستایش کردند.

دومین شب و سومین شب و پس از آن به توالي روزان و شبان بر گذشت تا اين که جانوران بدان خوي گر شدند شب را برای آسایش و روز را برای جنبش اختصاص دادند و بدین ترتیب زندگی سامان یافت جملگی جان داران با صفا و صمیمه‌یت کنار یکدیگر با مهر و عطوفت زندگی می‌کردند اما این روال چندان نپایید. چون جانوران نسبت بهم آغاز رشك ورزی نهادند به چیزها و صفاتی که دیگران داشتند و خود فاقد آن بودند بهانه گرفته و کم کم کار این رشك ورزی بالا گرفت تا بدان جا که به ستیزه و جدال انجامید پس چون خورشید کار را بدین منوال دید، بار دیگر از آسمان به زیر آمد و تمامی فرزندان و آفریدگان خود را گرد آورد و چنین گفت - ای آفریدگان من، آیا به شما زندگانی نبخشیدم و وسائل معیشت و معاشران را فراهم نیاوردم؟ آیا باز ناخشنودید و پاس این موهب را نمی‌دارید؟ پس اینک شمار به خود بازمی‌گذارم تا به هر صورت و شکلی که به خواهید درآید. اما پرهیز تان می‌دهم که پشیمان خواهید شد اگر نون به آسمان بازمی‌روم تا هر چه که بر آن باشید انجام دهید

از آن پس جانوران به دگر گون کردن خود پرداختند. بسا ماهیانی که در آرزوی پروبال بودند، پس بال در آوردند و پرواز کردند. و پرنده‌گانی که در آرزوی جهش در آب بودند و ماهی شدند و موشان بسیاری که به شکل خفash درآمدند و ماهیانی که تیغک‌هایی بر نده پییدا کرده و در دریاها به شکار ماهیان پرداختند؛ و سر انجام در اثر این تغییر شکل‌ها جانورانی شگفت و عجیب پدید آمدند. جانوران و آفریدگانی که چنان در صفا و یکرنگی زندگی می‌کردند، سخت خصم و دشمن هم شدند. بهم می‌شوریدند و هم را کشته و می‌خوردند. خورشید از فراز گاه آسمان به این اغتشاش و ناامنی می‌نگریست و از شماتت و بازخواست پدر ارواح در بیم بود

پس تمہیدی زد و آن دیشید که بایستی آفریده‌یی بر تربه سازم و از خرد و آندیشهٔ خود
بارورش سازم تا از جملهٔ جانوران برتر باشد

آن گاه خورشید از وجود خود دو کودک زیبا به وجود آورد که هم‌چون خودش
کامل بودند: اینان یکی‌شان خدایی بود و دیگری زن خدایی. خدا ستارهٔ بامدادی
وزن خدا ماه از این دو خدا، دو کودک دیگر به وجود آمدند و خورشید آنان را
بر زمین فرستاد تا از دیاد نسل کنند و اینان نخستین زن و مردی محسوب می‌شوند که
نیاگان راستین‌ها می‌باشند

پس چون اینان زیاد گی گرفتند، روزی خورشید به زمین آمد و بدانان گفت:
ای فرزندان من! شما را از پیکرۀ خود آفریدم و برترین موجودات می‌باشید،
پس هم چون جانوران تخواهید و آرزو مکنید که دگر گونی یابید می‌خواهیم
هر کدام تاروزی که به روی زمین زنده‌اید وزندگی می‌کنید، به هم مهر ورزید و
چون هنگام مرگتان فرا رسید به شکل روان‌های مجردی درآمده و آن گاه به
شکل ستارگان در آسمان جاودانه خواهید زیست

به راستی که این افسانه‌یی در بارهٔ آفرینش می‌باشد که بسی شگفتی انگیز
است. اجزای داستان با چنان شکل منطقی تنظیم یافته و مقدم و مؤخر قرار گرفته‌اند
که مار او دار به ستایش آندیشه‌های بدویان درمی‌اندازد و این نشانی است از اصالت
فکری بشری که در تمام ادوار و مراحل و موقعیت‌ها حالت خود نمایی و جلوه
سازی دارد.

۴۰- جزیره گردان

افسانه‌یی از جنگل نشینان سرخ پوست، نخستین جانوران، نخستین زن آسمانی، ساختن جزیره‌یی برپشت سنگ پشت، تاریکی و ظلمت، آفرینش خودشید و نگاره‌های آسمانی، دو کودک خدازاد، شرونیکی، آفرینش‌های شرونیکی، تعارض این دو، برد آنان، پیروزی نیکی، تبعید شربه زیرزمین، تفسیر رمزی افانه

با زمین داستانی که از اقوام بدوي نقل می‌شود، افسانه آفرینشی است متعلق به جنگل نشینان سرخ پوست آمریکایی به نام ایر و کواویس Iroquois، که در بخش‌های گذشته درباره آنان مطالبی گفته شده است. به موجب این افسانه، که وجه اشتراکی با افسانه‌های نقل شده دارد - پیش از آن که زمینی و انسانی باشد، بر فراز آسمان سر زمینی زیبا بود که خدایان در آن جا می‌زیستند. فرودین منطقه آسمان را دریا هایی بی کران فرا گرفته بود که نخستین جانوران آبی در پنهان آن‌ها زندگی می‌کردند. این جانوران عبارت بودند از: سنگ‌پشت‌ها، سگان‌آبی، غول‌ها و قوها - و اینان از جمله جانوران سال دارتر بوده و نیروهای شگفتی داشتند.

روزی که دو قو بر فراخنای آب‌های بی کران شناوری می‌کردند، مشاهده نمودند که ذنی از سقف آسمان به جانب دریاها سقوط می‌کند. پس برای این که آن زن آسمانی آسیبی نمی‌زند بهم پهلو دادند و زن به پشت آن دوفروافتاد. آن گاه به چاره جویی اندر شدند، که این زن آسمانی را چه کنیم؟ پس از رای زدن بر آن شدند تا مجلس مشورتی از جمله جانوران دریایی فراهم آورند، تاراهی پیدا شود.

سنگ‌پشت گفت من نگاهداری زن آسمانی را می‌پذیرم، به این شرط که یکی از شما آن قدر گلی فراهم آورد تا من پشتم را از آن پوشانیده و زن آسمانی بتواند بآن زندگی نماید. جانوران قبول نمودند و یکان یکان به زیر آب شدند تا از کف دریا گلی فراهم آورند. هیچ یک فوایق نشدند تا آن که غول‌به زیر آب رفت و ماندنش

به درازا انجامید. پس از آن که سراز آب به درآورد، دهانش پر از گل بود. جانوران دیگر آن گل را به پشت سنگ پشت اندودند و سطح فراغ فرازین گاه سنگ پشت آماده شد.

آن گاه حادثه‌یی شکفت رخداد، و گلی که بر سنگ پشت اندوده کرده بودند زیاده شده آن اندازه زیاده شد که به شکل جزیره‌یی در آمد. پس غوکان به کنار جزیره شنا کرده و پهلو گرفتند وزن آسمانی از پشت آنان قدم بدان جزیره گذاشت و آن جا را مسکن خود بر گزید. جزیره هم چنان روز به روز بزرگ تر می‌شد و به همین نسبت پشت سنگ پشت هم گستردگی و فراخی می‌یافت تا بتواند آن جزیره را حمل کند. سنگ پشت که از حمل این بارستگ و سنگین، گاهی چیرگی ماندگی و خستگی را درک می‌کرد، لختی می‌ایستاده و تکانی به خود داده و آن گاه است که زمین لرزه اتفاق می‌افتد.

اند کی نگذشت که جانوران دریابی متجه فقدان روشنایی و نور در جزیره شدند و مشاهده کردند که زن آسمانی به سختی راه خود را در تاریکی جزیره بازمی‌شناسد. پس بار دیگر به مشورت و رای زدن گرد هم آمدند. سنگ پشت کوچکی حل این مشکل را تقبل نمود و منتظر فرصت نشست تا ابرسیاهی آسمان را برپوشاند و از آن رعدی و برقی برخاست که به سطح دریا در غلبه شد. سنگ پشت کوچک خود را به توده ابر در آویخت و به آسمان فراز رفت. آن گاه در آسمان از ابر رشته برقی بیرون کشیده و به هم در نور دید تا به شکل گوی روشنی در آبردهش، پس آن را به سقف آسمان آویخت و بدین قریب خورشید به وجود آمد.

این بار نیز نقصی در این آفرینش بود. چون خورشید که بر نقطه‌یی ثابت در آسمان بود، آن چنان مداوم بر جزیره تابیدن گرفت که جزیره به شکل زمینی خشک و بایرد گرگونی یافت و زن از گرمای زیاد به فغان آمد. دگر باره جانوران دریابی

به کنکاش شدند و تصمیم گرفتند که بایستی به خورشید جنبش بخشید تا در آسمان به گردش درآید. پس سنگ پشت کوچک برای دومین بار خود را به توده ابری در آوینخت و به آسمان بالا رفت و به خورشید جنبش بخشید تا در آسمان به حرکت آید. پس از این عمل بزمین آمد و سوراخی بر زمین ایجاد کرد، که گذرگاهی بود سخت ژرف، و این کار را برای آن کرد تا خورشید از جانبی فرو شود و از جانبی دیگر به درآید.

به این گونه بود که روز و شب پدید آمدند. زن آسمانی روزها به کارهای پرداخت و نور آفتاب راهنمایش بود، و شبها که تاریکی قسلط داشت به آسایش می‌پرداخت؛ سنگ پشت کوچک همسری نیز برای خودشید به نام ماه آفرید تا به هنگامی که خورشید در حفره ژرف زمین فرو می‌رفت در آسمان، چراغ شب باشد و نرم بر زمین به تابد از ماه و خورشید کودکان بسیاری زاده شدند که ستارگان باشند و پهنانی فراغ آسمان را زیبایی بخشیدند.

پس از آن که آسمان بدین ترتیب سامان و نظامی یافت و ستارگان و ماه و خورشید آفریده شدند، بخروی جزیره نیز زن آسمانی دو کودک زاد. دو کودکی که زمینی نبودند و از نسل خدایان بودند و قدرت و نیروی خدایان نیز در آنان بود. این دو برادر به هیچ روی همانند هم نبودند؛ یکی نیک اندیش بود و دیگری بداندیش، و هردو با کوشایی جهد ورزیدند تا جزیره را برای زندگانی مردمان آینده آماده کنند. توأم‌ان و هم‌زادان به آفرینش پرداختند. هر چه برادر نیک اندیش می‌ساخت، برادر بد اندیش ضد آن را می‌آفرید و عملش را خنثا می‌کرد. برادر نیک اندیش بیشه‌های سرسبز، جوی بازهای فراوان، دشت‌های پر گل و ریحان ساخت – در صورتی که بداندیش کوههای عظیم، پر تگاهها و دیزهای مخفوف و کویرهای خشک و سوزان پدید آورد. نیک اندیش دریاها و دریاچه‌های پر لطف و صفا ساخت، و بداندیش

مرداب‌های عفن و بیماری خیز فراهم آورد. نیک اندیش نسیم‌های خنک تابستانی و باران‌های ملایم بهاری ساخت و بداندیش بادهای سخت و سرد زمستانی و توفان‌های مهیب. برادر نیک اندیش بوته‌ها، گیاهان و درختان سود رسان و پر باز و پر به وجود آورد، و برادر بداندیش درخت‌های بی‌ثمر و بوته‌های پر تیغ و خار فراهم کرد. برادر نیک اندیش جانورانی پدید آورد که به کار آدمیان می‌آمدند، مانند: پرنده‌گان و چارپایان مددکار. و برادر بداندیش جانوران زهردار و درنده آفرید. هرچه این یک می‌رشت – آن دیگری پنهان می‌کرد. هر گاه از همان روز گارنخستین برادر نیک اندیش تنها می‌بود و به کار خود ادامه می‌داد، امر و زجهانی بود پر از روشانی و فروع نیکی. جهانی که بدی وزشتی را در آن راهی نبود.

سرانجام بر اثر این افعال، میان دو برادر ستیز و جنگ در گرفت و قرار بر آن گذاشتند که بایکدیگر آنقدر نبرد کنند تا یکی شان پیروز شود. این جدال شد و مدت‌ها به دراز انجامید. اما هیچ‌یک پیروز نمی‌شدند. پس از مدت زمانی مديدة، سرانجام برادر نیک اندیش فایق آمد. اما چون برادر بداندیش از زمرة خدا ایان بود، مرگ را بازنمی‌شناخت. ناگزیر برادر بد اندیش به زیر زمین تبعید شد و برادر نیک اندیش بر آسمان‌ها مقر یافت. هنوز گاه گاه که از زمین آتش زبانه‌می‌کشد و یا کوه‌ها غرش می‌کند و زمین می‌لرزد. یاد برادر بداندیش در خاطره‌هارند می‌شود که در رزفای زمین می‌غرد

همان گونه که تذکر داده شد، در این داستان نیز از نابود، چیزی بود نمی‌شود. خمیره نخستین و ماده اولیه موجود است و خلقت از آن‌ها آغاز می‌شود. زمین بر پشت سنگ پشتی قرار داشتن، کنایه از حرکت زمین است. عصر طلایی از جانوران دریایی آغاز می‌شود، و این اولویت آب در فلسفه ازل‌حاظ‌عنصر نخستین بیگانه نیست. شاید بتوان رمز وجودی انسان نخستین را که زنی است آسمانی - به مقام زن در

جوامع نخستین و یا سازمان‌های مادر شاهی پیوند داد . دو کودکی که همزاد توأم متولد می‌شوند و از نیروی خدایی برخور دارند، به شکل آشکاری نشانی ازدو گانگی و ثنویت دارند . جنبه خدایی دو برایر خیر و شر ، رمز و کنایه از موازات و ابدی بودن نیکی و بدی است که هیچ گاه پیروزی مطلق از آن یکی شان نمی‌شود . هبوط شر به زیر زمین نیز سمبول آرمان خواهی و نشانی از روش ایده‌آلپستی آن قوم است، واين همانندی است از ثنویت عالی و خوش فرجام ایرانی که در بندھای بعدی مورد مطالعه قرار می‌گیرد .

۵ - غولان یخ زاد و خدایان نیکی

ثنویت نکته مشترکی دیگر ، افسانه آفرینش مردم اسکان‌بناوی ، قبل از آفرینش مغالک خاموشی ، دو جایگاه در دوسوی مغالک خاموشی ، منطقهٔ بخش و ظلمت ، منطقهٔ آتش و گرما ، بی میر نخستین آفریده و غول بزرگ ، ماده کاویزدگ که دومین آفریده ، چکونگی پیدا آمدن او دین خدای بزرگ‌نیکی ، نسل خدایان ، پیکارخونین خدایان نیکی و غول خدایان بدی ، شکست غولان ، آفرینش جهان به وسیله او دین و خدا زادان دیگر ، آفرینش نخستین زن و نخستین مرد ، سفر خدایان به آسمان ، آس کارد با خانه خدایان

در اینجا به نکته مشترک دیگری بر می‌خوریم که اصل دو گانگی و ثنویت می‌باشد اصلی که از دورترین اعصار و قدیم‌ترین ایام بر فکر بشر ، و تراوش‌های اندیشه او چیرگی داشته است ، و مبنایش نیز طبیعت بوده - به این معنا که حوادث و فعل و اتفاقات و ساخته‌های طبیعی که اصل تناقض را به همراه دارند ، خود خاستگاه این ثنویت گشته‌اند . در افسانه‌یی هر بوط به دشت نشیمان سرخ پوست آمریکای شمالی که در بند گذشته درباره آن سخن گفته شد ، به این ثنویت پی بر دیدم و به همزادی نیکی و بدی ، یاخیر و شر آگاهی به دست آمد . اینک درباره افسانه‌یی

دیگر هر بوط به جریان آفرینش از نظر مردم اسکا زدیناوی می پردازیم. به هوجب این افسانه که در کتاب کهن‌شعری به نام ال دراهد Elder-edda آمده، آن گاهی که زمان آغاز شد، جز بی شکلی و نابستگی چیزی وجود نداشت. نه دریا یی بود و نه زمینی، نه آسمانی وجود داشت و نه درختان و گیاهانی او نه جانوران و آدمیانی. در پنهانی بی انتمایی هستی وادی بی تیره و ناپیدا قرار داشت به نام جیمن- نونگ - گما - گماپ *Ginnung-ga-gap*^۱ در دو سوی این وادی، جای گاه سردی و تاریکی بود که نیفلهیم *Niffler-heim* خوانده می شد، و کوههایی سترگ و فرازین سای از یخ و برف بادرهایی ژرف و تاریک آن را پوشانیده بود. در سویی دیگر مکان گاه موس - پل - هیم *Mus - pel - heim*، قرار داشت که پوشیده از کوههای آتش زا و گرما بخش بود و حرارت خود را پیوسته به جانب کوههای یخینی که در منطقه نیفلهیم واقع بودند می فرستاد و یخها را آب می نمود و به این ترتیب چشممه سار شور و نمکینی در آن منطقه جاری می ساخت. از این چشمهسار، دوازده رود جدا می شد که پراثر پیش رفتند در آن منطقه سرماز، دگرباره تبدیل به یخ گشته و با غرشی سهم ناک در وادی جیمن - نونگ - گما - گماپ فرو ریخته و به شکل تل عظیمی انبار می شدند.

در ضمن این فعل و افعال هم چنان از کوههای آتش زای موس - پل - هیم، اخگرهای فروزان و تودههای عظیم آتشین در میان تودهها و تل‌های یخ و برف فرو می ریخت. در اثر این امر، در آن وادی ژرف و تیره ایزهای سهمگین با بارهای نمک به بالا بر می خاست، و دگرباره، به شکل یخ و برف و باران بر جای گاه خودانبار و انباشته می شدند. سرانجام بر اثر این احوال، وادی تیره را ابر و میخ و یخ و باران و برف فرو پوشانید و تخته سنگ‌های عظیم و سترگ را ورقه‌بی از نمک فرو پوشاند آن گاه هم چنان که یخ و آتش در هم می جوشید، در آن زمان‌های دور دستی

که کسی به قاریخشان شناختی ندارد ، امری اتفاق افتاد بسی شگفتی آور و خارق العاده . به این معنا که در توده یخها و نمک های یخ زده آثار جنبش وحیات پدیدار شد تکه هایی عظیم از یخها به هم برآمد و از آنها غول خدایی زاده شد به نام **Ymir** که آهسته آهسته شکل گرفت . بی میر میان توده های یخ و ابرهای تیره و آتش های فروزان سر گردان شد . نه قوتی بود که شکمش را سیر سازد و نه کسی که با او سخنی به گوید . اما زایش آغاز یافته بود ، وهم چنان که . غول خدا سر گردان بود ، از توده های یخ ماده گاوی بسیار بزرگ نیز زاده شد . بی میر از این مصاحب نخستین سخت به شگفتی آمد ، و چون مشاهده نمود که چهار جوی شیر از زیر شکمش جاری می باشد ، به شگفتی اش افزوده تر گشت . پس شکم فراخ خود را از شیر گاو انباسته و لبریز کرد ، و چون از این عمل فارغ شد ، بی تخته سنگی به خفت به هنگامی که خفته بود ، غولان بسیاری از اوزاده شدند و تبار غولان زیاد گی گرفت . ماده گاو درشت پیکر نیز که سخت به گرسنگی دوچار شده بود . تخته سنگی یخین را لیسیدن گرفت تا به نمکی که میان آن گرد آمده بود ، دست یابد . اما دگر باز شگفتی بی روی داد واز یخی که ماده گاوی لیسید ، سر مردی نمودار شد چون دومین روز نیز گاو لیسیدن آغاز کرد ، سر مرد شکلی گرفت و نمایان شد و در پایان سومین روز آفریده بی کامل از سنگ پدید آمد ، و آن مردی بود بسیار زیبا . او خدا بود ، خدایی بر قر و بهتر از بی میر . چون قلبی گرم و مهر بان داشت نامش **Buri** و از زهره نخستین خدایان خیر و نیکی بود .

بی میر ، آن غول خدای بزرگ پیکر ، از همان لحظه نخستین احساس کرد که تعارضی میان او و بوری در خواهد گرفت که به کش مکشی سخت منجر خواهد گشت . اند کی نگذشت که خدا زاد گان بوری پدید آمدند ؟ دختری و پسری ، و از آن پس سه نواده بوری به نام های **Odin** ، **Vile** و **Veoh** با

استمرار و گذشت زمان تبار غولان یخ زاد فزونی می گرفتند ، و به همان نسبت نسل خدایان نیکی نیز زیادتی می یافتد و هر چه که زمان پیش تر می رفت ، بیگانگی و گریزندگی این دو گروه نیزارهم بیشتر می شد .

سرانجام زمان پیکار و نبرد فرا رسید و میان غول خدایان یخ زاد و خدایان خیر و نیکی نبردی سهمگین در گرفت اودین ، ویله ، ووه ، سه نواده بر جسته بوری ، یی هیلر را به خون کشیدند و چندان ازاندام وی خون روان شد که جمله یخ زاد گان نا بخرد و تیره دل را غرقه ساخت - و از این میان تنها غولی با جفت خویش جان به دربرد و گریخت .⁸

آن گاه خدایان خیر و نیکی ، لاشه عظیم و کوه و شیوه هیلر را کشان کشان بر پر تگاه جین - نونگ - چا - چاپ ، بر کشانیدند ، و در آن وادی سرنگوشن ساختند : از گوشتش زمین را ساختند ، واژخونش دریاها و زودخانه ها و آبشارها را به وجود آوردند ، واژموها ییش جنگل هارا پی افگندند ، واژ استخوان های کوچک و ناخن ها و دندان هایش سنگ ریزدها و شن ها را آفریدند ، واستخوان هایش را به شکل کوه هایی در زمین برپا داشتند ، و ابروها ییش را نیز چون دیواره هایی عظیم گرد زمین افراشتند .

از آن پس خدایان فاتح کاسه سر یی هیلر را تهی ساخته و از آن سقف آسمان را بر ساختند . چهار گورزاد را مأموریت دادند تا چهار گوشہ کاسه سر را به دوش های خود استوار سازند گورزادی که در جانب مشرق بود او ستره *Austre* نام داشت ، و آن که در مغرب بود و ستره *Vestre* ، آن که در شمال بود نوردره *Nordre* و آن که در جنوب مقام داشت سودره *Sudre* ، نامیده می شد . از آن زمان ، این چهار

گورزاد گنبد آسمان را بردوش داشته و تا این زمان نیز هم چنان سنگینی آسمان را بر پشت های خود دارند.

خدازادان نیکی آن گاه به اندیشه آفرینش اندر شدند. پس سنگ های آتشینی را که از کوه های آتش زا در وادی تاریک وابر آلود فرومی ریخت بر گرفتند واز آن ها گوی های فروزانی ساخته و به سقف آسمان پرتاب کردند. بزرگ ترین این گوی ها خورشید و پس از آن ماه، و کوچکین ها نیز ستار گانی شدند برداشت نیلی آسمان. روز گارانی دراز گذشت. زمین پوشیده از سبزه زارها، علفزارها، بیشه ها، جنگل هاو گیاهان شد، اما انسان هنوز آفریده نشده بود، و خدایان در اندیشه این مهم بودند. روزی آنان؛ یعنی او دین، ویله و وه از بیشه زاری نزدیک دریا گذر می کردند، پس همانجا تصمیم گرفتند تابه آفرینش انسان دست یازند. دو تنہ درخت - یکی از نارون و دیگری زبان گنجشک فراهم آورده و سر گرم کنده کاری و تراش آن ها شدند. تنہ نارون به شکل پیکره چوبین زنی. و تنہ زبان گنجشک قالب اندام مردی را آشکار ساختند. آن گاه او دین آن خدای بزرگ، به آن دو جنبش زندگی ودم حیات بخشدید و آن دو آدمیانی سرشار از زندگی گشتند. ار آن پس ویله و وه نیز کار آفرینش را تمام ساختند. به آن دو خرد بخشدیدند تا به نیک و بد معرفت داشته باشند، چشم دادند تازی بیانی های طبیعت و هم را مشاهده کنند، گوش دادند توانهای طبیعت و آوای پرندگان و صدای هم را بشنوند؛ وزبان دادند تا حرف به زند. آن گاه خدایان مردرا آسک Ask، وزن را امبلالا Embala نام کردند، و تبار آدمی از این دو پدید آمده است.

چون خدایان کار خود را بر روی زمین به انجام رسانیدند، به آسمان عزیمت کردند تا در آن جا بیاسایند. پس برای این کار، در آسمان خدا خانه بی ساختند تا در آن زندگی نمایند و آن جای گاه را آسگارد Asgard نهادند. میان آسگارد

درختی رویید بسیار عظیم که نامش ییگ - دراس - ایل *Ygg - drass - il* ، بود این درخت شاخ و بر گش در سراسر آسمان پخش شد و خانه خدایان را پوشیده داشت و ریشه هایش در سراسر زمین رخنه و خانه کرد . ییگ - دراس - ایل ، که از چشم ساری جاویدان جاری و سیراب می شود ، همواره سر سبز و خرم و پر آب است و خدایان وزن خدایان در آس گارد بر نشسته واژ سایه آن به زمین می نگردند تا از خلال روز گاران ، آفرید گان خود و افعال و کردارشان را زیر نظر داشته باشند .

خدای خدایان ، او دین برای رفت و آمد خدایان و زن خدایان به زمین میان آس گارد و زمین ، پلی از آتش و آب و هوا ساخت به نام بی - فروست *Bi - frost* البته خدایان همواره جدا از آدمی زاد گان ، و در آسمان زیسته اند ، اما گهگاهی نیز نیازی دارند تا به زمین آیند و بدین وسیله آفرید گان خویش را از باد نبرند .

اما غولان یخ زاد و بدسرشتی که از پیکار با خدایان نیکی جان به در بر دند ، اینک در پشت دیواره ها و کوه های عظیم و ستر گی که گردا گرد زمین کشیده شده است در بند اسارت و زنجیر ند و جمله در این اندیشه اند تاروzi بگریزند و با خدایان نیکی نبردی سخت آغاز کنند اما او دین خدای خدایان و پدر تمامی خدایان و خدازادان و آدمی زاد گان نیز همواره جنگاورانی بسیار در اختیار داشته و مقصد است که در صورت رهایی غولان برای نبرد آماده باشد .

۶ - فراز و نشیب یک حماسه

خصوص اساطیر نیوتونیک، اصل دیانت، ثنویت واولویت شر، تزلزل و ناپایداری خدایان، چگونگی آس کارد یا خداخانه، بهشت ارواح قهرمانان، ناپایداری بهشت و جنگ با غولان، یک حماسه، اجزای اساطیری، عشق و پهلوانی، جادو و صحری، سیکورد و برین هیلد، موقفت سیکورد، جادوی کریم هیلد، ازداج سیکورد، سفر مجدد به حصار آتش زا، آغاز خیانت، کشته شدن قهرمان، سرانجام و تفسیر افسانه

اساطیر نیوتونیک یکی از سرشارترین اساطیری است که از لحاظی موقعیتی خاص داشته و جلب نظر بسیاری کرده است به همین جهت در اینجا که از افسانه آفرینشی که متعلق به این اقوام است یاد شد، از چگونگی اساطیر و خدایان آنان نیز بحثی خواهیم کرد. در قسمت وبخش هی تولوژی و افسانه شناسی به تفصیل از اساطیر یونان سخن به میان آمد، وهم چنین ملاحظه شد که اساطیر و افسانه های دینی اقوام و مللی دیگر چه وجود همانندی بی با یکدیگر دارند. در این جانیز در باره اساطیر اسکاندیناوی گفته های کوتاهی خواهیم آورد تا از لحاظ مقایسه اهمیت آن روشن گردد، وهم چنین از اساطیر قومی که افسانه ها و دیانت آنان در جامعه شناسی و مردم شناسی موقعیتی ممتاز دارند یاد شده باشد.

اصل دیانت میان این قوم، مبارزه و ستیزی است بی امان میان غول خدایان و خدایان نیکی. در واقع ثنویت و دوگانگی در این جا رنگی خاص دارد از لحاظ فلسفه، اصالت واولویت باشر و بدی 'جهل و تاریکی است. هر چند بنابر مقتصیاتی شر و بدی شکست خورده و در حصار مانده است، امانیکی و شایستگی نیز مقامی وقت دارند ترس و بیمهی دامنه دار بر خدایان نیکی فرمان رواست. مقامشان هوقتی، زندگی شان ناپایدار، و خانه و جای گاهشان خالی از سرور و خوشی و نشاط است - چون غولان در پس دیواره های عظیم زمین مترصد فرنقتی هستند تا بر آنان حمله بزده و قتل و عامشان کنند، همچنان که آنان نیز زمانی غولان را بی

درین قتل عام کردند، همچنان که نخست غولان پدرشت آفریده شدند، بهمان سبب نیز سرانجام پیروزی با آنان خواهد بود. این است رمز تشویش و بدینه‌ی صرف جنبه‌های منفی و اندوه آور و مرگ زای اساطیر این مردم.

آس گارد Asgard یا خدای خانه این قوم بزرگ همانندی و وجهتشابهی با هیچ یک ازملکوت‌های اقوام دیگر ندارد. آس گارد هم چون گورستانی سرد و خاموش است که خدایان در آن جا چون جوکها و مرتابانی دم فرو بسته سربه غم دارند. آنان منتظر مرگ و نابودی هستند. برخلاف اصل سنتی در دیانت‌های کلی و عمومی، خدایان جاویدان و بهره‌مند ارزش‌گی مستمر نیستند، بلکه خدایان و خدازادانی هستند به انتظار مرگی فجیع و دردزا، چون روزی خواهد رسید که آنان جملگی خواهند مرد. پیکار میان رشتی و نیکی که زمانی میان آنان و غولان یخ‌زاد در گرفته و به پیروزی شان انجامیده بود، تمام نشده و دنباله داشت. هنگامی که خدایان قومی این چنین باشند، آشکار است که چنین نحوه‌یی با نیرو و قدرتی فراوان تر بر قهرمانان افسانه‌ها و اساطیرشان نیز چیرگی دارد. افسانه‌ها جمله با درد و اندوه شروع گشته و به مرگ و ناکامی پایان می‌یابند. قهرمانان و پهلوانان که همگی می‌دانند با صبر و شجاعت و بردازی و فرزانگی نمی‌توانند در نجات جاودانی خود توفیق یابند، با این همه با شجاعت می‌جنگند و با اعمال قهرمانی و مقاومت‌های شگرف، نقش‌هایی جاودانی بر نام خود حک می‌کنند. ارواح چنین کشته‌شدگان و شهیدانی به غرفه‌هایی ویژه در بهشت منتقل می‌شوند. اما بهشت نیز بهتر از روی زمین نیست، آن‌جا نیز سکه‌یی و نشانی از موقتی بودن دارد. در آن جا نیز هول و هراس از مرگ و کشته شدن بر ارواح تسلط دارد، چون مبارزه میان نیکی و بدی پایان نیافته و نیروهای اهریمنی خود را برای جنگ و نبرد آماده می‌کنند، و چنین ارواحی در آن روز بایستی در رکاب خدای بزرگ خود اودین،

به جنگید و کشته شوند.

همان گونه که گفته شد اغلب افسانه‌های این قوم غم انگیز و اندوه آورند. این اسطوره‌ها و افسانه‌ها در باره مردان وزنانی است که در جریان زندگی و گسترش حماسه، به سوی مرگ می‌روند، مرگی که خود آن را با خوش رویی پذیرامی باشند و برخی اوقات با آگاهی‌های قبلی که از نوع و شکل مرگ دارند، بازگریزش نشان نمی‌دهند. در این داستان‌ها، یا اسطوره‌ها و افسانه‌ها – اصل اساسی دیانت و فلسفی‌شان، که همان ثنویت است؛ ثنویتی که اولویت آن باشر و سرانجام آن نیز بابدی و خیانت پایان می‌پذیرد، نظر گیر است. اینک یکی از افسانه‌های کهن را که اضالقی راستین دارند، نقل می‌کنیم تا نمونه‌یی از اساطیر و نحوه بینش شمالی نشینان اروپایی به دست آید.

بنابر روایات - برین‌هیلد، شاهزاده خانم زیبایی که از فرمان خدایان سر بر تافت، محکوم به خوابی بس دراز می‌شود، و این خواب بنابر پیش‌بینی خدایان بایستی به دست یلی نامدار رشته آش گستته شود. شاهزاده خانم از درگاه خدایان خواهش می‌کند که دریابنده او بایستی پهلوانی ممتاز باشد و برای فعلیت یافتن این امر، از خدایان درخواست کرد تا گرداند خواب گاهش حصاری از آتش هایی شعله زا بر کشیده شود تا جز پهلوانی شایسته و نیرومند واندیشهور نتواند به بیداری او دست یابد؛ و خدایان خواسته‌اش را اجابت کردند.

زمان‌هایی بر می‌گذرد تا پهلوانی پیل تن و نامدار به نام سیگورد فرزند سیگمورند قصد بیدار کردن برین‌هیلد، شاهزاده خانم خواب شده را می‌نماید. پسر بر اسبی اصیل بر نشسته واز حصار آتش بالاندیشه گری، ولادوری می‌گذرد و شاهزاد خانم را بیدار می‌کند. برین‌هیلد را که از این شجاعت واندیشه وری سخت خوشن آمده، خود را به پهلوان تسلیم می‌کند. سیگورد نیز چند روزی در حصار آتشین ا

آغوش شاهزاده خانم زیبا عشق ورزی و کام روایی کرده و سرانجام وی را در حصار آتش گذارده و از پی کار خود می‌رود.

سیگورد پس از مسافرتی به خانه گیو-کونگز از سرداران بزرگ رفته و با گونارد پادشاه آن منطقه پیمان برادری می‌بنند گریم‌هیلد مادر سلطان که از سیگورد سخت خوش آمده، تصمیم می‌گیرد تا وسائل ازدواج پهلوان را بادخترش گودرون فراهم آورد - و از جانبی به عشق سیگورد نسبت به برین‌هیلد نیز آگاهی دارد . پس تمہیدی می‌کند و دارویی که خاصیت فراموشی دارد ساخته و به خورد پهلوان می‌دهد . به همین جهت سیگورد گودرون را به ذنی می‌گیرد. آن گاه گریم‌هیلد دست به یک سلسله نیرنگ هایی می‌زند که موجب پایان شوم و درد انگیز داستان می‌شود. بداین شکل که براثر سحر و جادوی گریم‌هیلد - سیگورد به شکل و شمایل گونارد - درآمده و مقدماتی می‌چیند تا برین‌هیلد تسليم گونارد گردد . پس سیگورد با شکل و شمایل گونارد بار دیگر از حصار آتشین گذشته و خود را به برین‌هیلد می‌رساند. این بار نیز چند شبی نزد وی به سرمهی برد، اما با شاهزاده خانم زیبا هم آغوشی نمی‌کند، بلکه شمشیر خود را به عنوان وفاداری به همسرش و پادشاه یا برادر خوانده‌اش، میان خود و برین‌هیلد قرار می‌دهد . پس ازانقضا وسپری شدن سه شب، برین‌هیلد را از حصار آتش زا بیرون آورده و به خانه گیو-کونگز می‌رود در آن جا سیگورد بدون این که برین‌هیلد آگاهی یابد به شکل اصلی خود باز می‌گردد . برین‌هیلد به این گمان که سیگورد به وی خیانت ورزیده و با ذقی دیگر ازدواج کرده و نزد عشق باخته است - با گونارد که خیال می‌کند نجات بخش اوست و با پهلوانی ورشادت از حصار آتشین گذشته ازدواج می‌نماید.

از همینجا است که جنبه درد انگیزو خصیصه اساطیر قیوتونیکی در داستان فراز می‌گیرد . در نزاعی که میان برین‌هیلد و گونارد در می‌گیرد ، برین‌هیلد

برای انتقام ستانی از سیگورد، و به تشویش و غم و ندامت در انداختن گونارد - نقشه‌یی طرح می‌کند. به این گونه که به گونارد می‌گوید سیگورد عهد تورا شکسته‌ودر آن سه شبی که نزد وی آمده شمشیری میانشان قرار نداشته است، بلکه هر سه شب باوی هم آغوشی کرده و اینکه دیگر حاضر نیست نزد او به ماند، تا او که شوهرش می‌باشد، انتقام این اهانت را از سیگورد به وسیلهٔ کشتن او باز گیرد. گونارد به واسطهٔ پیمان برادری که با سیگورد بسته است، نمی‌تواند وی را به کشد، پس برادر کهترش را فرمان می‌دهد تا در خواب پهلوان را به قتل رساند. آن گاه صبح گاهی که گودرون از خواب بر می‌خیزد، پیکر شوهرش را غرقه به خون می‌بیند.

برین هیلد بادیدن پیکر غرقه به خون سیگورد، برای نخستین بار خنده‌ید، خنده‌یی کیم توزانه که از ژرفای دلش نشأت می‌یافتد. آن گاه به شوهرش چنین گفت، که: جز به یکی دل نباخته‌ام، و هیچ گاه نیز در این عشق و دلدادگی قصوری نخواهم ورزید. پس از سر خشم حقیقت را بر شوهرش فاش ساخت، و گفت که سیگورد به او خیانت نورزیده و در آن سه شب شمشیری میانشان قرار داشته‌است: دریک بستر با هم خفتم، نفس گرم او نوازش می‌کرد، اما شمشیری میانمان قرار داشت، و به آن می‌ماند که برادری با خواهی خفته است.

پس در آن بحبوبهٔ خشم و ناامیدی با دست خویش سینه‌اش را درید، و در آن واپسین دم‌های زندگی که فروغ حیات از رخش پرده بر می‌داشت، در خواست گرد تا اورا کنار معشوق جاودا نش سیگورد به خاک کنند.

گودرون کنار اندام به خون آلوده شوهرش، زاران و گریان می‌نشیند. زمانی نمی‌گذرد که شدت غم و درد، زبان آوری را ازوی بازمی‌گیرد: - سکوت‌ش آن چنان دردزا بود که، زنان برای پیش گیری هر گش، از بزرگ ترین و درد انگیز ترین آلام خود سخن گفتن آغاز کردند. گفته‌ند و گفته‌ند که آن گاه پس از مدتی

گودرون سر از زانوی غم برداشت و عقدہ اش گشوده شد. نگاهی به رفان حون آلود سیگورد کرد، و به چشم‌مانش که فروغ زندگی در آن‌ها مرده بود نگریست، آن‌گاه دوباره سر بر زانو نهاد و دانه‌های اشک بسیار فرو ریخت.

۷- خدايان اسكندريناوي

وضع آس کارد خانه خدايان، قیاسی با سایر ملکوت‌ها، زهاؤس خدای خدايان یونان، او دین خدای خدايان اسكندريناوي، وضع روحی و سلوک او دین در کاخ طلابی، گرگان و کلاغان، کلاغان سیاه، داشت خواهی او دین، سفر او دین به قلمرو غولان و آموزش خط، پیوند داشت درازای یک چشم، سفری دیگر به قلمرو غولان آمیز شعر، ملازمان و فرشتگان او دین او دین با آدمی زادگان، معجون سحر آمیز شعر، ملازمان و فرشتگان او دین

همان گونه که آس گارد Asgards، یعنی خانه خدايان مردم اسكندريناوي به دیگر خدا خانه‌ها ماننده نیست و شبهه‌تی ندارد، خدايانش نیز در این وجه تفاوت عظیم شرکت دارند. هر گاه بر آن باشیم تا مقایسه‌یی که از لحاظ شناسایی راهنمایی باشد به دست آوریم، باستی این قیاس را میان ملکوت یونانی، یعنی اولومپوس Olympos، و خانه خدايان اسكندريناوي، یعنی آس گارد به انجام آوریم. هم چنین مصدق این امر را بر خود خدايان و اسطوره‌هایی که در باره آن زبانزد است گسترش دهیم. قدرت خدايان مورد نظر بسیار محدود و انسانی است. همان گونه که هرگ برای آدمی زادگان امری طبیعی است، خدايان نیز به انتظار هرگ هی باشند. قرس از غولان نشاط و سرور زندگانی را از آن‌ها بازگرفته - غولانی که در شماره - بسیار فراوان و در قدرت پرمهابت و در اندام ستراگ و بزرگند. غولانی که خود را نخستین آفریدگان می‌دانند و اطمینانی به فتح نهایی دارند. خدايان نیز خود براین امر آگاهی دارند، و به همین جهت است که دائماً در غم و آندوه به سر می‌برند.

او دين *Odin*، در مقام هم چون زه او س *Zeus*، خدای خدايان است و بر خدايان دیگر سلطه می ورزد، اما این امر تنها از لحاظ مقام است نه چیزهایی دیگر.

او دين خدایی است فکورو ترند که دائم در فکرو فارا حتی به سرمی برد زندگیش بر کنار از لذات و سرور و شادمانی است، حتا در موقعی که خدايان در قصر زرین جشن می گیرند و بر آن می شوند تا بساط عیش و شادمانی بگسترانند، او دين خدای بزرگ در جایگاه خویش فکور می نشینند و از خوراکی که برایش می آورند - امتناع ورزیده و آن را به دو گرگ در زندگی که همواره زیر پایش پاس داری می کنند، می پخشند. دوپیک، یعنی دو کلاع سیاه به شانه هایش بر نشسته اند. این دوپیام آورا حوالات و افعال زمین نشینان می باشند. صبح گاهان به زمین رفته و تمامی اخبار را از احوال آدمی زادگان گرد کرده و شامگاهان دگر باره بازگشته و اخبار کسب شده را برای خدای بزرگ بازمی گویند، و آن گاه او دين در این مورد به فکر و اندیشه می پردازد.

او دين به شیوه بی کلی خدایی است شگرف و جدا از خدايان دیگر. خدایی است غمخوار آدمی زادگان، صوفی هنش، حکمت آموز و اندیشه پرداز وی بر آن است که انهدام عمومی جهان را که به زودی عملی می شود به تأخیر افگند. وی هم چون خدايان ملل و اقوامی دیگر سخت طالب و خواهان حکمت و دانش است وهم چون نیست که دانش را با خود داشته باشد، بلکه بایستی آن را به دست آورد از روایاتی که ادبیات کهن اسکاندیناوی به دست می دهند، متوجه خواهیم شد که وی برای طلب و کسب دانش به تحمل چه درد ورنجی تسلیم شده است.

محافظ و خدای وا دانش بی *Mir Ymir*، یعنی یکی از غول خدايان یخ زاد است که دشمنی ژرفی با او دين و جمله خدايان نیکی دارد. او دين برای طلب دانش به آن وادی سفر می کند از بی هیچ طلب قطره بی از آب دانش می کند. غول خدا در مقام معاوضه یک چشم او دين را می خواهد. خدای بزرگ نیک دل و دانش دوست

نیز بی اذیشه بی این امر را پذیرفته و یک چشم خودرا باز می دهد تادر عویض از قدره بی دانش بر خوددار شود.

یکی دیگر از غولان بداندیش دارنده اسرار رونس Runes، یعنی خط جادویی است که آموزش آن نیرویی سحر آسا به دارنده اسرار آن می بخشند. او دین برای آموزش آن به آن دیار نیز سفر می کند و پس از تحمل دردها و شکنجه های بسیاری، به اسرار آن خط واقف می شود. پاره هایی از سروده های اسکاندیناوی که به جای مانده است، پاره بی از شکنجه هایی را که این خدای بزرگ تحمل کرده، از زبان خودش نقل می کند

شباني بسيار دراز، بر فراز درختي بر گذر گاه باد.

با تحمل درد و زخم جان کاهی بر تن،
فراز گاه آن چنان درخت رعب آوری که کسی را از آن آگاهی نبود،
تنها و تنها، بادرد و هراس به سر بردم.

او دین در مقامی هم چون پرومۀ ته یوس دوست آدمی زاد بود. ثمر رنج و کوشش خود را بی دریغ بدانان می آموخت تا تکامل و آسایش یابند. دانش و شیوه نوشتن را که بدان گونه با ازدست دادن چشم و درد و رنج فراوانی کسب کرده بود، به آدمیان آموخت تا از آن بهره بر گیرند. بارها به قلمرو غولان شبیخون زد و اسراری به دست آورد. باری دیگر نیز خود را سخت به خطر درانداخت و از غولان شیره و انگبینی را که نوشیدنش نیروی سرایش و شعر گویی را به وجود می آورد به یغما برد و از آن به خدایان و آدمی زاد گان نوشانید، و بدین ترتیب شعر آسمانی پدید آمد. خدمت و کارسازی او دین را فرشتگانی که سمت ملازمت وی را نیز داشتند، عهده داری می کردند. اما کاراصلی و عمده این فرشتگان، نظارت بر امور جنگی و جنگاوران زمینی بود. اینان در نبرد گاهها و میدان های کارزار گردش کرده و کارشان این بود

که کسانى را که بایستى کشته شوند، و پیروزشوند گان رامعین سازند، وجسد کشته شد گان را به او دین، در تالاری که به نام خانه کشته شد گان نامیده می شد باز برده و آن دام بی جان جمله پهلوانان و یلان را در آن جا گرد آورند، در بارهاین دوشیز گان آسمانی در ادبیات اسکاندیناوى چنین آمده:

فرشتگانی که در نهایت زیبایی بودند،

با جوشن‌هایی زرین، سوار بر اسبانی سپید گون،

خرامان و به ژرفای اندیشه فرو رفته،

در نبرد گاهها جلوه می یافند، و با انگشتان سپید خود

پهلوانان را و پیروز گران را نشان می زندند.

بهشت اسکاندیناویان نیز بهشتی ویژه بود. ارواح پهلوانان و یلان از تالار کشته شد گان، بد فرمان او دین و به وسیله فرشتگان به بهشت منتقل می شدند. اما در بهشت نیز همه چیز موقت و گذران بود و در حقیقت منطقه‌یی محسوب می شد بزرخ هاند میان شکلی ارزندگی و مرگ راستین. ارواح پهلوانان در این بهشت با هر اس در انتظار جنگ بودند. جنگی که سرانجام دیر یا زود میان خدايان و غولان درمی گرفت و آگاهی داشتند که فتح نهایی از آن غولان است و پهلوانان نیز بایستی به هنگام در رکاب خدايان به جنگند و کشته شوند.

۸- افسانه بالدر

رؤای بالدر درباره مرگ خودش، اقدامات فری‌کا برای پیش‌گیری، سفر او دین به دیار مردگان، کفته‌های هلا خداوند جهان زیرین، نفس می‌سلتو یا گیاه بوسه، رویین تن شدن بالدر، شوختی‌ها و تغیریخ خدایان، خشم لوکی بر بالدر، توطئه برای مرگش، مرگ بالدر سوزانیدن جسدش، مکافات لوکی، سفر هرمه‌ولد به دیار مردگان برای بازگرداندن بالدر، عدم موفقیت او، خدایان دیگر شمالی، مقایسه افسانه‌ها و اساطیر، شعایر و جشن‌ها

اسطوره‌هایی درباره بالدر Balder که یکی از محبوب‌ترین خدایان محسوب می‌شد، موردی بود بسیار قابل توجه که روایتی مختص درباره آن در بخش‌های گذشته نقل شد و در اینجا نیز به بحث و گفت‌وگویی مفصل‌تر اقدام می‌کنیم. مرگ این الاه در حقیقت نخستین فاجعه‌یی بود که در مجمع خدایان روی داد و تأثیری عمیق میان خدایان و آدمی‌زادگان بخشد. به موجب این افسانه :-

شبی بالدر گرفتار کابوس دهشت‌انگیزی شد، و در خواب واقعه مرگ خویش را مشاهده نمود. چون مادرش فری‌گما Frigga، که همسر او دین، و خود از زمرة خدایان بود، از این راز آگاهی یافت - بر آن شد که هوسایلی برانگیزد تاوی را از پنجه مرگ رهایی بخشد. پس وجود بالدر را مورد پرهیز [Tabu] تابو قرار داد و در سراسر آسمان و زمین، جمله موجودات را سوگند داد تا به فرزندش آسیبی نرسانند. اما گیاه ناچیزی را به نام می‌سالتو Mistletoe [= گیاه بوسه] از یاد بردا و بر آن به واسطه ناچیزی و حقارتش اهمیتی قابل نشده و سوگندش نداد. اما او دین، خدای بزرگ به این تمثیلات فری‌گما قانع نشد و هم چنان از شایعهٔ فاجعه مرگ قریب الوقوع بالدر دل در هر اس داشت، پس عزم سفر به نیفل‌هیم Niffleheim، یعنی دنیای مردگان که هلا Hebla، خدای مرگ بر آن فرمان روایی داشت کرد در آن سرزمین مرگ خیز درب الموع مرگ را در لباس جشن

و شادی مشاهده کرد ، وهم چون بود که منتظر تازه واردی اصل مند می باشد . آن گاه از زبان یکی از سرفشیمان آن جا شنید که « نیفل - هیم » در انتظار الاهه بالدر می باشد و نوشابه مرگ برای وی آماده شده است

او دین دیگر بر مرگ قطعی بالدر اطمینان داشت و با اندوه به جایگاهش سفر کرد . اما خدایان دیگر به اقدامات و قدرت فری **گما** مطمئن بودند و یقین داشتند که با اقدامات او ، الاهه باروری از مرگ رهایی می یابد . این امر برای خدایان وسیله بی شده بود جهت سرو و تفریح . به این گونه که گرد می آمدند و با انواع جنگ افزارها بدن بالدر را هدف قرار می دادند ، اما تیرها ، زوبینها ، شمشیرها و دیگر چیزها به کناری می افتاد و بر بدن بالدر کوچک ترین خراشی نیز بر جای باز نمی گذاشت . این نیز از آن رهگذرن بود که فری **گما** جمله موجودات و اشیاء را سو گند داده بود که به بالدر **گزن** ندی فرسانند و به همین جهت وی رویین تن شده بود جمله خدایان از این که بالدر رویین تن شده وا زدام مرگ باز رهیده است خوش حال بودند و به وی احترام می گذاشتند جـزلوکی *Loki* ، مظہر آشوب و فتنه انگیزی **لوکی** تبارش به خدایان نمی رسید و از غولان شریر بود که با او دین پیمان برادری بسته و در مجمع خدایان آزادانه رفت و آمد داشت . در رهگذارش بدینه و آشوب ایجاد می شد و وجودش موجب رنج و زحمت بود **لوکی** خدایان را دوست نمی داشت و نسبت بدانان رشك و حسد داشت ، و این امر به ویژه در باره بالدر بسیار عمیق و پر دامنه بود . به همین جهت به این اندیشه افتاد تا راه نابود کردن بالدر را بازیابد . برای نیل به این منظور خود را به صورت پیروزی درآورد و نزد فری **گما** رفت . با تمیید هایی زیر کانه از هر دری سخن گفت تافری **گما** را خود را بر او فاش ساخت و گفت که جمله موجودات را سو گند داده ، جز **گبا** ناچیز می سلتورا

لوکی بر آن چه که خواسته بود ، دست یافت ، پس شاخه‌ی از آن گیاه را که خاری سخت در آن بود فراهم آورده و به مجمع خدایان که مشغول و سرگرم تفریح بودند نرفت . در آن جا جملگی سلاح‌ها و چیزهایی به بدن بالدر پرتاب کرده و شادی می‌کردند . لوکی نزد هوتیر Hothre برادر نابینای بالدر که بسی کناری اندیشناک ایستاده بود رفت ، و بدو گفت که تو چرا چیزی پرتاب نمی‌کنی ؟ هوتیر در جواب گفت که چیزی ندارم و فاقد راهنمایی هستم ! پس لوکی هدایتش کرد و شاخ گیاه خاردار را بدو داد و دستش را نشانه گرفت . هوتیر گیاه را پرتاب کرد و خار آن بر میانگاه قلب بالدر فرورفت و ناگهان مرده بر زمین نقش شد .

فری‌گما مادرش تسليم این مرگ نشد و از مجمع خدایان خواست تا یکی از آنان به دیار مردگان رفته و بادادن توان ، جان بالدر را بازخرد . هرمو داد Hermod ، یکی از پسرانش استقبال این مهم را نموده و رهسپار دیار مردگان گشت تا پیام خدایان را بازرساند .

در مجمع خدایان نیز آشوب و شوری بود کشتنی شکوهمندی فراهم ساخته و سکویی مجلل در آن بنا نهادند . آن گاه اندام بی جان بالدر را نیز فراز آن سکو جای دادند نانا Nana همسر باوفای بالدر برای واپسین دیدار به روی سکورفت . ذاری کرد و سر بر سینه خونین شوهرش نهاد . از فرط غم و اندوه ، جان لطیفش تاب نیاورد و اندامش سردی گرفت . پس جسد زن را نیز کنار شوهر نهاده و کشتنی را آتش زدند . کشتنی در فراغت آب‌های بی کران شعله کشید و آتش جسد بالدر و همسرش را به کام کشید

از آن سوی هرمه دیگ خدایان به سر زمین مردگان رفت و پیام خدایان را به هلا Hela ، خداوند گار آن دیار بازسازی کرد . ههلا در جواب گفت هر گاه آشکار شود که در همه جا همه کس در مرگ بالدر سوگوار و اندوهی می‌گین پاشند ، وی را

یاریش خواهد داد. هر مود تزد خدايان باز گشت و جواب بازرسانید. خدايان نيز پیکهای فراوانی به همه جا فرستادند تاجمله موجودات را به سوگ بالدر تحریص کنند. در همه جا، همه کس در مرگ بالدر محبوب به عزا نشستند. هنگامی که پیکها بازمی گشتهند تا این خبر موقتی آمیزرا به خدايان به رسانند، به ماده غولی برخوردن از تبار شریران یخ زاد، که خصم خدايان نیکی بودند. ماده غول از این دعوت سر پیچی نمود و گفت هیچ گاه برای رهایی خصم اقدامی نخواهم کرد و از دید گانم اشکی فرو نخواهد ریخت. پس اقدامات خدايان و آدمیان به هدر رفت و بالدر مقیم جاودان دیار مردگان گردید.

لوگی نیز در این میان بی نصیب نماند. خدايان بر او خشم گرفتند و در مفاکی ژرف و تیره به بندش کشیدند. ماری عظیم نیز مأموریت یافت تا دائمآ زهرش را به چهره او بپاشد. اما همسر لوگی به یاریش شناخت و با فنجانی که جلو دهان مار می گرفت، مانع ریزش ذهر به صورت شوهرش می گشت، اما باز در فرو اصلی که فنجان را تهی می کرد، هقداری ذهر به چهره لوگی پاشیده می شد و اوی به دردی پس جان کاه دوچار می آمد.

خدايان شماليها بسیار فراوان و در درجات بالا و پایین قرار دارند. Thor، خداوند جنگ نیز وابهت فراوانی داشت، Freyr، محافظ و سرپرست میوه‌ها و دانه‌های زمینی بود. لوکی Loki، خدای تنظیم فصول و هایدال مال Heidmal، نگهبان پلی بود که رهگذر خدايان از آس گارد به زمین و بالعکس بود. فرهیا Freya، الاهه عشق و زیبایی بود. اما شکفت این خاست که این الاهه در تقسیم ارواح و کشته شدگان با او دین مشارکت داشت و نخست اومی باستی به میدان‌های کارزار رفته و سهم خود را انتخاب نماید و به همین جهت بود که والکیری Walkyrie ها یا فرشتگان در میدان جنگ فریاد می کشیدند و جنگاوران را به جنگ ترغیب و

تحریص کرده و کشته‌های آنان را در بازوی خود به آسمان حمل می‌کردند
میان خدایان شمالی از لحاظ روش تحقیق، این نکته در خور توجه می‌باشد
که بعضی از خدایان گاه به دو و حتا سه نام و عنوان شناخته و نامیده می‌شوند، و در
این ضمن کار، هیأت و مسئولیت آنان نیز تغییر می‌نماید. خدایی در منطقه‌یی الاهه
عشق و زیبایی است و در منطقه‌یی دیگر الاهه نگهبان مردگان خدایی در ناحیه‌یی
خدای جنگ و پیکار است و در جایی دیگر خدای رعد و توفان. مثلاً ووتان
و اوادین Odin، هر دو یکی هستند و هم چنین فره‌یا Freya، و
فریگا Friyga نیز در یک مفهوم و معنایند.

موارد مشابهتی میان افسانه‌های مذهبی و اساطیر شمالی نشینان اروپا، باملل
و اقوامی دیگر وجود دارد. از لحاظ انسان دوستی و نحوه دست یابی به این کار،
میان اوادین و پرومته‌تله‌یوس پلی کوتاه است، اوادین Odin، ویله Vile و وه،
بی‌میر Ymir، را می‌کشند و از لاشه او زمین را می‌آفیرند. هردو که Mardukh
تی‌سامت Tiamet را کشته و دنیا را از جسد خون آسود او خلق می‌کنند
خدایان شمالی در زمین درختی بسیار بزرگ می‌کارند که ریشه‌ها یش در ژرفای
زمین، تا سر زمین غولان بد اندیش فرورفته و شاخه‌ها یش سایه گستر آس گوارد
خانه آسمانی خدایان می‌باشد. نظیر همین افسانه میان دشت نشینان سرخیوست
امریکا نیز شایع است.

میان خدایان و آدمیان، وجوداتی نیز هستند فرشته مانند که هم چون
مفهوم هم زاد را افاده می‌کنند. این موجودات نگهبان آدمیان و محافظین مخفی
آن محسوب می‌شوند پس از آفرینش زن و مرد بود که این موجودات پدید
آمدند. اینان هزاران موجود خوشحال و سرشاد و یا متحزون و یعنی دل بودند که
خدایان درجه دوم محسوب می‌شدند و با بال‌های رنگارنگ و کلاه‌های مخصوص

پوستی - در جنگل‌ها، رودخانه‌ها و مرداب‌ها همچون ارواحی مسکن داشتند او از این قبیل‌اند: کوبولد Kobolds، ملکه رودخانه‌ها و نیکس Nixes، و توتمت Tomtes

انجام بسیاری از امور مذهبی میان اقوام شمالی بدون دخالت کاهنان که در مصر و بابل و جاهایی دیگر مرسوم بود، انجام می‌گشت برای اهدای قربانی و هدايا، هر فردی صلاحیت داشت که خود این کار را انجام دهد. هنگامی که برخی از اقوام متخاصل متجدد شده و واحد بزرگ‌تری را تشکیل می‌دادند، مغابدو پرستش گاههای عظیمه‌ی فراهم آورده و خدایان و تصاویر و اشیاء مقدسشان را احترم آن‌ها قرار می‌دادند اول پسال Upsal یکی از باشکوه‌ترین این مراکز، و در حقیقت شهر بزرگ مذهبی شمالیان بوده است که از اطراف واکناف برای پرستش و انجام شعایر دینی بدان جامی آمده‌اند. جشن‌هایی نیز بر گزار می‌شده که ارتباطی با تقویم مذهبی‌شان داشته‌است. ماه‌اکتبر جشن کشت کاری و ماه‌زانویه جشن میوه، و در آوریل جشن بسیار باشکوهی برای تعظیم ارواح و مردگان برقا می‌گردد.

۹ نبرد خدایان و اهریمنان

چه کونکی اساطیر ایرانی، اساطیر مشترک اقوام هندواریانی، اساطیری در باره توافق و آتش، مقایسه‌بی میان اساطیر هندو ایرانی، منابع اساطیر ایرانی، تمثیل ثنویت، نبرد خدایان و اهریمنان، اسطوره‌هایی درباره توفان و ابرباران زا، اساطیر و دایی، ایندر افرشته‌بی در اساطیر هندی، وضع ایند را در اساطیر ایرانی، کیاه‌هوم و سرگذشت پر استعاره آن، افسانه‌های دیگر، مبارزه دیو خشکی و قرشته باران، تشریف‌همند رایومند، مبارزه با ایه‌اوشه، تحلیل این اساطیر

اساطیر ایرانی از جمله منابع و سرچشمه‌های زاینده‌بی محسوب می‌شوند، است از برای اساطیر، افسانه‌های مذهبی و قهرمانی ملل و اقوامی دیگر نفو-

مستقیم و روش می‌تولوژی ایرانی در ادیان یهودیت، مسیحیت، اسلام، و هم‌چنین معتقدات مللی دیگر هم چون یونان، روم؛ بین‌النهرین و بسیاری از ملل و اقوام کوچک و بزرگ آشکار و قابل ملاحظه است. آن نوع دو گانگی که مایه و شالوده‌منی تولوژی و کیش ایرانی را شامل است در عمق فرهنگ نیمی از جهان خانه کرده است. اصولاً تاریخ اساطیر هندوان و ایرانیان تصور چنگ میان روش‌نایی و تاریکی را گستردگی بسیاری پخشیده، واين امر ناشی از بازگشتی و تکامل افسانه‌هایی است که به‌دوران زندگی مشترک قوم‌هند و اروپایی منجر می‌گردد.^۹ این افسانه‌هایی صرفاً جنبه مذهبی دارند و از خلال آن به حقایق بسیاری می‌توان دست یابید. بالطبع این اساطیر با افسانه‌ها و تمثیل‌هایی درباره آفرینش ابتداء می‌شود که از لحاظ تطبیقی و قیاسی سودهای سرشاری را جهت پژوهندگان تاریخ ادیان و اساطیر فراهم می‌آورد.

البته این که تذکر داده شد که تأثیر اساطیر این‌انی، یا هندو و ایرانی بر نیمه از جهان محرز و مسلم است، و اساس این اساطیر هم‌چون آینه ایرانی بر پایه ثنویت و دو گانگی مبتنی است، نبایستی این توهم درباره اصالت اساطیر یونانی به وجود آید، چه هندیان و ایرانیان در این مورد تأثیری بسیار از اقوام همسایه دارند که با تطبیق و مقایسه داستانها و زمانها این امر روشن می‌شود.

اساطیری در پیرامون توفان و آتش و افسانه‌هایی در مورد آفرینش میان اقوامی بسیار کم و بیش به نسبت همانند است. در داستان‌هایی درباره توفان یک فرشته - غول و یا اژدهایی را که در روز فای ایرها نهان شده است به قتل می‌رساند، و براثر این امر، چندی نمی‌گذرد که آب بر زمین فزو می‌ریزد. این افسانه‌ها وجود و شکل های متفاوتی دارند، هنلا در افسانه‌هایی هریبوط به هرالکس Herakles و گه ری یو

نهیوس *Geryoneus*^{۱۰} و «هدرالکلس و کاکوس *Kakus*^{۱۱}» و یکی از خدايان گاوهاي اپر را که در کوهستان و یامغا کی زنداني هستند، از چنگ عفریت پلیدی رهایی می بخشند.^{۱۲} داستانها و افسانه هایی درباره آتش نیز همین روش و مفهوم را دارند، آتش ایزدی که تنها در آسمان وجود دارد توسط يك پرنده ویتا مردی می پروا و جسور هم چون پرومتهیوس *Prometheus* به زمین آورده می شود. حال هر گاه به عمق این افسانه ها به پردازیم، مفهوم دو گانه گی را در خواهیم یافت: جمله این داستانها حاکی از نبرد علیه نیر و های ظلمت برای کسب روشنایی و خنثی در قلمرو نور و تابندگی است و منظور جصول باران و نعمت می باشد. این داستانها خود به خود تاریخ پسیار زیادی استعداد آن را داشت که در قلبی شنوی بجای گیر و مفهوم گرد دو این کار را اندازه کمی هندیان و به نسبت فراوانی ایزدانیان انجام دادند. در این مقام بر آن نیستیم تا تأثیر همسایه گان را بر اساطیر هندوان و ایرانیان باز گو کنیم. اما یافته های باستانی و کشفیاتی که در «بغاز خوی»^{۱۳} [واقع در ترکیه]^{۱۴} و دیگر نقاط خاور نزدیک در این اوخر انجام شده است نشان می دهد که هندوان و ایرانیان در زمان هایی بسیار کهن با فرهنگ آشور و بابل در تماس بوده اند

۱۰- گهربونهیوس *Geryoneus* دیوی است سه پیکر در اساطیر یونانی که به دست

همرالکلس *Herakles* [هر کول] قهرمان یونانی و مظہر نیر و قدرت کشته می شود.

۱۱- کاکوس *Kakus* نام راه زنی است معروف که به موجب اساطیر یونانی چهار

گاونر و چهار گاوماده هدرالکلس را می رباید و سرانجام به دست وی کشته می شود

۱۲- برای نمونه های چنین افسانه هایی نگاه کنید به

BRÉAL, M. «Hercule et Cæcus» Dans «Mélanges de Mythologie

et de Linguistique»

BRÉAL, M. Mythology of All Races

لز بجانبی ادیگر دلایلی نیز در دست است که نفوذ معتقدات دینی همسایه گان را در اساطیر و افسانه های مذهبی ایرانیان نشان می دهد در این باره هرگاه به آن دسته از خدایان که در هند به نام آدیتا Aditas معروفند و نگهبانی قانون و اخلاقیات را به عهده دارند توجه کنیم، امر بیشتر روشن خواهد شد.¹³

همان گونه که خواهیم دید این شنویت در اساطیر مللی دیگر چون سومریان و بابلیان نیز وجود داشته است اصولاً دو گانه گی اصل حیات است که در افسانه های پیغمبریش و آفرینش باحدت و تنیدی افزومن تزی خودنمایی می کند در افسانه های آشوری و بابلی سخن از نبرد تی یامت Tiamat و مردوک Marduk در میان است اساطیر اسکاندیناوی که همانندی شگرفی با افسانه ها و اساطیر ایرانی دارد خارج از این نهض فوی پاشد

در اساطیری دیگر، بهویژه آن قسمت که بمر پوط به توفان است، توفان به صورت گاوی درمی آید و این تجسم از تصور هندو ایرانی که تا بر توفان زما را مظاهر گاو یاما ده گاوی می پندارد، بی شباهت نیست، همچنین است زما یانی رب النوع توفان به شکل پرنده بی اساطیر ایرانی نیز از آن بی گانه نیست، چون در اساطیر ایرانی به موجب روایت عقابی را می شناسیم که آتش ایزدی یا آذرخش را به زمین می آورد. این نیز بی شباهت به اسطوره بی بابلی نیست در اساطیر بابلی به پرنده بی مواجه می شویم به اسم زو Zu که می کوشد تا دفترچه تقدیر را از آن - لیل En-lil به رباید طی نبردی که در آسمان در گپر می شود «زو» توفیق یافته و به دفترچه تقدیر دست می باد و باز پس گرفتن آن تنها از عهده مردوک بر می آید، ذهن نیز هم چون از دهای بی که گاوها را در مغاره ها نهان می سازد، در کوهستانی

سخت و صعب در بیغوله‌یی غیر قابل تقویت‌امان می‌شود. برای دست‌یافتن بجهه او از رعن Ramman یاری خواسته می‌شود و من که رب النوع تندر و صاعقه است با سلاح خود مامن «زو» را ویران ساخته و بن او چیزه‌یی می‌گردد
دامنه نیزد میان خدایان و اهریمنان بسیار گسترده و از لحاظ تمثیل ارزش فراوانی دارد. اساطیر هندو ایرانی که برخوردار از دیشه‌مشترکی هی باشند نمونه‌های بسیار شایان توجهی را در این مورد به دست‌می‌دهند، و در واقع شاید بتوان آن‌ها را کامل‌ترین نمونه تولید پاران و یا اسطورة اپر توفان زیادانست به موجب این اساطیر آیندرا Indra با جنگ افزار ویژه خود و جر Vagar یا صاعقه، ورتر Vartra یا انسداد و سرانجام اهی Abi یا مار را به قتل می‌رساند. اپن نبرد در آسمان واقع می‌شود و آن‌چنان سهم گین و پرهیبت است که هستی را به سختی می‌لرزاند. آیندرا ازدها را که به کوهستان گردیده است می‌کشد و این های در بند شده را آزادی می‌بخشد و به مناسبت همین پیروزی است که به لقب ورترهن Vartrahan، یعنی «کشنده ورتر» شناخته می‌شود.

در اساطیر هندی مبارزه‌یی دیگر این چنین سترگ و سهم گین به آیندرا منسوب است که در واقع بایستی آن را به تری‌ته Trita پسر آپتیه Aptya وابسته‌دانست. این قهرمان ازدهایی سه‌سون و شش چشم به نام ویش و هرمه Vishvarupa را می‌کشد و سپس گاو‌هایی را که در قاره و سیله‌اودر بند بودند رهایی می‌بخشد. این غار نیز جز سمبول و کنایه‌یی ازابر بیش نیست، چون به موجب روایت تری‌ته که جنگ افزارش صاعقه است به وسیله بادها یاری می‌شود مامن و مأواهی تری‌ته در آسمان است و در واقع همان آتش ایزدی و آذخیز فروزانی است که از آسمان بر آتش زمینی [آگنی Agni] بدمیده می‌شود. در اثر فروزش‌ها و شعله‌هایی که بر نمی‌انگیزد هم چون ذوب گری به قلب گیری می‌پردازد. تری‌ته قهرمانی است

که آتش را از آسمان به زمین آورده و نوشابه سکر آوری را که زندگی جاودان می بخشد؛ یعنی **سوما Suma** را که نیرو فرزانده ایندر است هی پردازد.

لیکن این اساطیر، قهرمانان و خدایان در اساطیر ایرانی رنگها و نقش‌های دیگری را جلوه‌مند می‌دانند که حاکمی ازد گرگونه‌گی‌هایی در وضع تفکر، مذهب، اوضاع اجتماعی، وضع طبیعی، بیش‌های فلسفی و جریان‌های دیگری است که بر اثر جدایی میان قومی پدید آمده که در دونقطه متفاوت از لحاظ وضع اقلیمی و طبیعی و جغرافیایی ساکن شده‌اند در اساطیر ایرانی ایندر را رامشاهده می‌کنیم که از گروه فرشته‌گان را نده شده است و اصولاً کمتر از او یادی می‌شود، و جز به عنوان یکی از دست‌یاران **اهرمن** از روی نشانی نمی‌یابیم؛ لیکن تری ته عنوان و مقامی بس جالب‌تر و لرزنده یافته‌است از نخستین فرشتگان مقربی است که برای اولین بار گیاه مقدس **هه‌اومه Haoma** = همان سومای هندوان [را تهیه کرد و به همین مناسبت در اساطیر آز او به عنوان نخستین شفابخش، دانا و پهلوانی که مرگ و بیماری را برانداخته است یاد می‌شود]

۱۴- جریان مبارزه وهم چنین جزیان تهیه‌گیاه مقدس هه اومه **Haoma** به شکلی دیگر و تجربه عنوان قهرمانانی دیگر در یسنای نهم آیده‌های هفت و هشتم بیان شده است. اما در واقع پایستی جریان پیدایش و سیر اساطیری و افسانه‌ی این گیاه را در تمام قطمه‌های یسنای نهم جست و جو کرد. در قطعه سوم زرتشت از هه اومه [هوم] پرسش می‌کند که برای نخستین بار چه کسی تورا بفشد و شیره‌ات را به دست آورد؟ هوم نخستین کس را وی و نگهان معرفی می‌کند که در این نیک کاری پسری به نام جمشید بدو از از ای شد. آن گاه در قطعه ششم زرتشت می‌پرسد که «چه کسی تورا ای هوم دومین بار برای جهان مادی بفشد؟» پس هوم پاسخ می‌دهد که «دومین کس آبتنی بود [که] مرا برای جهان آخشیجی بفرشد، برای این فیکو کاریش ... این سود به اورسید که اورا پسری زاییده شد. فریدون. چلر

گذشته از نبردهایی پیرامون سپیز با آژیده‌الک ذرا وقتاً، آنچه که در بر دارندۀ جنبه‌های شاعرانه و اساطیری شیوا تری است، هماناً ماجراهای برد و پیر فرزی تیش تریه *Apausha* بر آپه اوشه Thishtrya دیو خشکی است و این سمبولی است از خشکی و بی آبی در فلات آیران و کوشش‌های اساطیری و مذهبی خشت تولید باران خشکی و کم آبی از روز گاران باستان یکی از مشکلات و آفات ایران زمین بوده است و ایرانیان چنین می‌پنداشتند که تیش تریه [تشتر]، ستاره قلب السد پدید آورندۀ باران‌های سودمند در تابستان است، در خالی که «آپه اوشه» دیو پلیدتی و خشکی آب‌هارا زندانی ساخته و رهایی و گشایش آن‌ها جز از عهده تیشتر بر نمی‌آید، به همین جهت است که در پیش‌تیشتم قطعه از چهار و پنج چین سایش و تیایشی نسبت به وی از جانب پارسایان به عمل آمده است «تشتر ستاره رایومند فرهمند را می‌ستایم که نطفه آب در بر دارد». آن خوانای بزرگ نیز ممند دور بیمده بلندپایه زبر دست خاندان». و در قطعه هشتم جریان مبارزه فریدون چیره و دلیر است با آژدی دهالک بدین سان: «آن که زد آژدی دهالک سه پوزه سه کله‌ش چشم هزار نیز نگ دیو گمراه کننده بسیار زورمند را پلید زیان آور برای جهانیان را. آن قریثتار بسیار زورمند را و دشمن جهان آخشیجی را که اهریمن فراساخت برای مرگ جهان راستی [آن چنان (جهان زانی) که از آن تو اهورا مزدا است.» در قطعه نهم از شومنین فهنازندۀ سوال می‌شود و پاداشن، و در قطعه دهم جواب داده می‌شود که: «سومین کن تری تای نیکوکارترین از خاندان سام‌مرا برای جهان مادی بفسردم. برای این نیکوکاریش اورا دوپسرزاده شد. اور واخشیه و گرساسب. آن یکی داور دین دار، آن دیگری هم جوان پر کار پیچیده گیسوی گرزدار.» پس یه چهارمین کس، یعنی پدر زرتشت می‌رسم. در قطعه دوازدهم از چهارمین کس پرشش می‌شود و در قطعه سیزدهم جواب چنین داده می‌شود «چهارمین کس پور و شب [بود]، مرا برای جهان آخشیجی بفسردم برای این نیکوکاریش... این مود به اورسید که تو برای او زاییده شدی، توای زر قشت درست کار دور از دیو اهوندا کیش از خاندن پور و شب.

خاندان». و در قطعه هشتم جریان مبارزه فریدون چیره و دلیر است با آژدی دهالک بدین سان: «آن که زد آژدی دهالک سه پوزه سه کله‌ش چشم هزار نیز نگ دیو گمراه کننده بسیار زورمند را پلید زیان آور برای جهانیان را. آن قریثتار بسیار زورمند را و دشمن جهان آخشیجی را که اهریمن فراساخت برای مرگ جهان راستی [آن چنان (جهان زانی) که از آن تو اهورا مزدا است.» در قطعه نهم از شومنین فهنازندۀ سوال می‌شود و پاداشن، و در قطعه دهم جواب داده می‌شود که: «سومین کن تری تای نیکوکارترین از خاندان سام‌مرا برای جهان مادی بفسردم. برای این نیکوکاریش اورا دوپسرزاده شد. اور واخشیه و گرساسب. آن یکی داور دین دار، آن دیگری هم جوان پر کار پیچیده گیسوی گرزدار.» پس یه چهارمین کس، یعنی پدر زرتشت می‌رسم. در قطعه دوازدهم از چهارمین کس پرشش می‌شود و در قطعه سیزدهم جواب چنین داده می‌شود «چهارمین کس پور و شب [بود]، مرا برای جهان آخشیجی بفسردم برای این نیکوکاریش... این مود به اورسید که تو برای او زاییده شدی، توای زر قشت درست کار دور از دیو اهوندا کیش از خاندن پور و شب.

را کسی را که چار پایان خرد بزرگ و مردمان منتظر ند چه وقت از برای ما تشنر رایومندر همند طلوع خواهد کرد؟ چه وقت سرچشمهای آب به قوت اسبی دگر باره روان خواهد شد؟...» این نیاپش و مناجات مورد قبول و خوشنودی تشنر واقع می‌شود و عنگامی که از هدايا و قربانی‌های پارسایان و مؤمنان مسرور شده است، به‌شکل اسبزیبای سپید‌گونی، با گوش‌های زرین و زین ولگام زرنشان به دریای «فراخکرت» فرود می‌آید. لیکن در این میان اپهاوش، یعنی دیو خشکی نیز بی مقابله نمی‌ماند وی نیز هم‌چون اسبی مهیب با یال ودمی هراس ناک به کنار دریای فراخکرت فرود می‌آید. پس مدت سه شب‌ان روز دیو خشکی و فرشته باران به نبردی سهم گیرن می‌پردازند، نبردی که به‌شکست فرشته باران و پیروزی دیو خشکی می‌انجامد و تشنر هزار گام از دریا عقب می‌نشیند. آن گاه است که در ماتم و نالش، فرشته رایومند فر همند چنین به در گاه اهورامزدا می‌خوشد: «وای بر من ای اهورامزدا، بدانه حال شما ای آب‌ها و گیاه‌ها. محنت به تو ای دین یستنا اکنون مرا مردم در نمازی که از من نام برد می‌شود نمی‌ستایند اگر مردم در نماز از من نام برد مرا بستایند، من نیروی ده‌اسب، نیروی ده گاو، نیروی ده آب قابل کشتی رانی خواهم گرفت». ^{۱۵}

خروش تشنر، پارسایان و مؤمنان را بر می‌انگیزد که قربانی باشکوهی به‌موی تقدیم دارند و بر اثر این چنین رویدادی فرشته رایومندر همند باری دیگر به صورت اسبی سپیده گون با گوش طلایی وزین و لگام زرنشان به دریای فراخکرت فرود می‌آید. دیو خشکی نیز به‌هیأتی مهیب برای مبارزه به عرصه گاه نبرد می‌شتابد. مبارزه‌یی دیگر با تاب و نیروی فزون‌تری درمی گیرد تا شر انعام در نیمروز دیو خشکی مقهور و شکست یافته هزار گام واپس می‌نشیند فرشته باران یانگ شادمانی

برهی آورد و این ماجرا دریشت هشتم، قطعه بیست و نهم چنین آمده: «خوشا به من ای اهورا مزدا خوشا به شما ای آب‌ها و گیاه‌ها، خوشا به دین مزدیسنا، خوشا بدشما ممالک، آب‌جوی‌های شما بدون مانعی به طرف محصول بادانه‌های درشت و چراگاه بادانه‌های ریز و بسوی جهان مادی روان گردد»

پس تشنتر پیروزمندانه به دریای فراخکرت فرو می‌ریزد. دریا به جنبش و تلاطم در آمده و بخارهای پارانزا از دریا به سوی بلندی‌های کوه هند که میان دریای فراخکرت قرار دارد بر می‌خیزد. این وفه تولید می‌کند، پخش می‌شود و هم‌چون باران و تگرگ به مزارع و کشتزارها ودهات اطراف فرو می‌ریزد.

این افسانه به شکل‌های گوناگون در اساطیر ملل و اقوامی دیگر وجود دارد، و رمز و کنایه‌یی است از شدت توفان و ذمیت و برکت و موهبتی که به زمین ارزانی می‌شود، و این گونه اساطیر به هر نسبتی که در سرزمین و میان ملت و قومی، کشاورزی اهمیت بیشتری داشته باشد، رنگ و آب فراوان تری را دارد. تشنتر فرشته‌محبوب باران سیر انجام در طول زمان به هیأت جوانی نیکوچهر، فرزانه، رایومند پانزده ساله‌یی در می‌آید که پناه گاه، محلیاً و باری دهنده مردمان می‌شود از برای دارا شدن کودکان ذکور دریشت هشتم، قطعه سیزدهم پانزده ساله‌گی سن میتوی و بهشتی نموداری شده است و به عین جهت است که تشنتر به شکل یک مرد پانزده ساله در خشان با چشم‌هایی روشن، اندامی بلند، بسمیار نیرومند و قوایق جلوه گر شده است.

در اساطیر و افسانه‌های مللی دیگر، به ویژه اقوام ابتدایی از اسطوره‌ها و عقاید و خرافه‌هایی در باره تولید باران، علل بارش، اساس خشکی و چاره گریهای آن سخن گفته شده و خواهد آمد؛ اما آن‌چه که دل‌انگیز تر است، شکل منطقی، شاعرانه، پرمغز و زیبای اساطیر ایرانی است در این مورد دو گانه گی و شتویت در اساطیر، دیانت، روش زندگانی ایرانی ماجرای صحیح و منطقی تکوین و انتخاب

اصلح است . اين آن دو گانه گي و ثنويت راستين و شکوه مندي است که در داخل و خارج انسان ، در نفس و طبيعت همواره جريان داشته و دارد و از اين جريان ، نبرد ، سرير و جنگ و برخورد است که زندگاني ، نيسکي ، خوبی و فرهمندی می زايد و می بالد و ارزشها تعیین می شود .

به هر انجام ، بعدها افسانه مربوط به باران که عنصر اصلی ژندگانی کشاورزی ايرانیان بود ، به صورت يكى از داستان های ازلی و مهم اساطیری در آمد و دامنه گفمان و وهم و آرمان خواهی ايرانیان ، اصل اساسی ثنویت را بیشتر در آن تعمیم داد ، پس افسانه بدین صورت در آمد که اين بازان از پيش از دوره های پيدا يش انسان به تندآسایی به زمین فزو ریخته است تا آفریده گان پلید اهریمن را که در بر ابر آفریده گان اهوزامزدا خلق شده بودند ، يکسره تباہ و نابود سازند . در این نبرد و متفاوت : بهمن و امشاسپندان و هومن - تشنر را ياری کردند و قوى سه بار که به سه شکل در آمد ، هر بار هدن دهشبان روز باران فرو ریخت . برخی را گفمان آن است که اين روزها اشاره است به روزهای قلب الاسد که تعداد آنها سی بود اين بازانها بسیار پرهیبت نوفرانخ بوده اند ، به گونه ای که هر دانه آنها به درشتی گویی میانه بود و برازش گرد آمد گی آنها به روی زمین آب به بلندی قامت آدمی فراهم شدو آفریده گان اهریمنی را جمله گئی نابود ساخت .

تاریخ اساطیر ایران اذ آن جایی که دارای مایه بی نیرومند از ثنویت است ، خاطره نبردهای بسته ای دیگر را نیز بر جسته و تمايان ساخته است و مهم ترین اینها عبارتند از : ماجرای تسلط آریانهاک بر جمشید پادشاه عصر طلائی - ، کشته شدن نخستین گاو فر به دست هیترا [میثرا - Mithra] ، نبرد میان اهورا مترزاد او اهریمن در دوران نخستین آفرینش ، نبرد زدتشت پیامبر علیه آیین دیوان و سر انجام واپسین تبردی که در پایان جهان توسط خاتم فرستاد گان مذهب زرتشت «سو شیانت» آغاز

می‌گردد، مهم‌ترین این نبردها جنگی میان دو آفرینش است که یکی از دلکش‌ترین مباحث تاریخ اساطیر و نحوه‌های مذهبی است که از آن سخن می‌گوییم.

۱۰ - منشأ دوگانگی در افسانه‌های آفرینش

اصل وارزش ثبویت در آفرینش دو اساطیر ایرانی، همانند هابی از اساطیر ملل دیگر، اهورا مزدا و اهریمن در اساطیر، نبرد نیکی و بدی، پیمان اهورامزدا و اهریمن، دوران نهزار ساله در پیمان، نخستین دوره آفرینش فرشته کان نیکی و فرشته کان بدی، آفرینش آسمان‌ها و نگارهای آسمانی، بیداری اهریمن از خواب گران، جنگ فرشته کان نیکی و بدی در آسمان، پیروزی فرشته کان نیکی، آفرینش آب‌ها، اسطوره‌هایی در باره‌دریا و در بیان‌ها، فرشته‌ناهید و بخشی در باره‌او

انعکاس با شکوه و فر ثبویت را در افسانه‌های آفرینش ایرانیان باز می‌توان یافت. این افسانه‌ها همانندی بسیاری دارند با افسانه‌های شمال اروپایی و اقوام اسکاندیناوی. این جریان چنین است: اهورامزدا به گونه‌یی جاویدان در قلمرو روشنایی و دور بر فرازین گاه آسمان مسکن دارد، در حالی که اهریمن به عکس در ژرفای زمین و انتهای ظلمت و تاریکی مامن دارد. اهورا مزدا پس از آن که آفرینش خود را به حیطه انجام درآورد، چنین مقرر داشت که مردمان مدت زمانی معادل با سه هزار سال در کالبد معنوی، به طور مجرد و بدون اندیشه و تفکر و آن که لمس پیشوند باقی مانند در چنین هنگامی غول‌زشنی و بدی از ژرفای ظلمت سر به در کرد و چون طبعش با نیکی و روشنایی تباین و تضاد داشت، بر آن شد تا جهان پاکیزه اهورایی را با بدستگالیش برهم زند. آن گاه چون خود را در بنابر فرشته نیکی ناتوان وضعیف یافت، به قعر زمین باز گشت و عده بسیاری از دیوان پلید و ارواح شر بر زرا جهت دست یاری خود آفرید و برای نبرد باز گشت. این بار چون اهورامزدا سپاه سهم گین و تیاهی زای اهریمن را نیرومند یافت بر آن شد تا از در صلحی موقتی

در آید و به اهریمن پیشنهاد کرد ای دیو بدی! به آفریده گان من باری و درود و شناگو تا به پاداش آن آفرید گان تو جاودان و فتانا پذیر شوند لیکن اهریمن نیز هم چون شیطان در اساطیر سامی سر ازثنا و بزرگ داشت آفرید گان اهورایی باز زد و گفت آفرید گان تو را درود و ثنا نمی‌گوییم و می‌کوشیم تا تمایل آن‌ها را به خود و آرمان‌هایم جلب کرده و سایل دشمنی و بی اطلاعی و بی‌مهری آنان را نسبت به تو برانگیزم. اهورامزدا پیشنهادی دیگر کرد و گفت پس موافقت کن که دوره نبرد نه هزار سال باشد، چون آطمیان داشت که در طی این مدت می‌تواند بر نیروهای اهریمنی پیروزی یابد. اهریمن این پیشنهاد را پذیرفت و از سر سبک مغزی خوشدل و خوش حال شد. این نه هزار سال چنان تقسیم شد که خواست اهورامزدا در سه هزار اول برآورده می‌شد، و پس از آن سه هزار سال دیگر خواست اهورامزدا و اهریمن شواماً انجام می‌گرفت و در سه هزار سال چنان واپسین اهریمن و نیروهای او ناتوان و در مانده می‌شدند و اهورامزدا یک باره سلطه و چیره گی خود را گسترد و دیوبدی را بر می‌انداخت پس از عقد قرارداد و موافقت؛ اهورامزدا سرودی خواند^{۱۶} که اهریمن از اثراین سرود به هر اس درآفتاد و به اعماق زمین گریخت و پس از طی سه هزار سال، آفرینش کنوبی انجام نیافت.

نخستین آفرینش اهورامزدا و هومنه [نیکنها] بود و اهریمن اکه منه [بدنها] را آفرید به همین نسبت هنگامی که اهورامزدا سایر امشاسپندان را خلق کرد^{۱۷}، اهریمن نیز دیگر دیوان بدی را آفرید. آن گاه هنگامی که امشاسپندان یافرشته گان از جانب اهورامزدا و دیوان از طرف اهریمن

۱۶- سرودی هم‌چون کلماتی که بند بیزدهم از سناهی بیست و هفتم با آن شروع می‌شود:

MILLS. L. H. Journal of the Rayal Asiatic Society, P 57-68

۱۷- نگاه کنید به کتاب سوم [پیدایش قلسه]، قسمت کیش و فلسه ترجمه شده

آفریده شدند، مراحل دیگر آفرینش جهان به ترتیب زیر انجام گرفت: آسمان، آب، زمین، گیاهان، حیوانات، مردمان.

آفرینش آسمان ها همراه با غیردی سخت و طولانی است که به شکست و هزینه دیوان می انجامد. در آفرینش آسمان اهورامزدا نخست گوی آسمان و ثوابت و منطقه البروج را خلق کرد. این ستارگان که هم چون سپاهی می ماند به چنگ دیوان ویژه گی دارد. تعداد شش میلیون و چهارصد و هشتاد هزار ۶/۴۸۰۰ آسمان آفریده ستاره کوچک به وجود آمد و ستارگانی بزرگتر نیز در چهار گوش آسمان آفریده شدند که چهار ستاره بزرگتر سروری آنان را به عنده دارند به نام های قیش تریه Thishtrya یا شعری یمانی در مشرق، هپ تو لکرینگ Haptok Ring، هفت اورنگی یادب اکبر در شمال، سه تو اس Sataves، یادب ان در مغرب، و تند در جنوب، از آن پس اهورامزدا ماه و آن گاه خورشید را آفرید Vanand به چنین هنگامی اهریمن در ژرفاؤدل تاریکی به خوابی گران بود، پس Jahi که ماده دیوی بدسرشت بود دست به نیرنگ هایی زد و اهریمن را از خواب گران پر خیز آن د تا به معارضه با اهورامزدا به پردازد. اهریمن در آغاز بیم داشت اما جهی دلیری کرد و اهریمن خود را به صورت جوان برنا و نیرومند پانزده ساله بی در آورد و بگال جهی در او جای گرفت، پس به اتفاق دیوان هم پیمان خود به آسمان رفت. افلات روش و تاب ناک به هراس و ترس دوچار شدند و اهریمن هم چون پرنده بی گران بار از زشتی و ظلمت بر فراز آسمان به گردش در آمد و جهان را که به سان نیمزوزی روشن و درخشان بود، به شبی سیاه و ظلمتزا بدل ساخت. آن گاه سیارات را جهت تضاد و مقابله با ثوابت که آفریده اهورامزدا بودند آفرید. سیارات اهریمن آفریده با گوی آسمانی تصادم کرد و وضع ثوابت محمل شد. خروج اهریمن و وسوسه جهی، آن ماده غول بد کنش چنان آفرینش نیک را بر هم زد و

تاریک کرد که جنگ و نبرد در ظلمتی مطلق ادامه یافت. جنگ و نبردی سوم گین و ترس آور به مدت نه شب و نه روز میان امشاپیندان و گروه ایزدان در گیر شد و سرانجام دیوان مغلوب و منکوب از قلمرو اهورامزدا رانده شدند و مأمن گاه آسمان دگر باره آنسان آفریده شد که دیوان را به آن راهی نباشد و اهریمن که دگر باره راهی برای نفوذ در آسمان نیافت به قلمرو تاریک خود باز گشت.

دومین مرحله تکوین جهان، آفرینش آب‌ها بود به وسیله اهورامزدا، و در قطعه سیزدهم «بندهش» به این امر اشاره شده است. در این جریان آب‌هایی بسیار به سوی دریای فراخکرت که یک سوم زمین را در قلمرو داشت و در حد جنوبی البرز کوه مکانش پود نرساند. این دریا چنان عظیم و مترگ است که آب یک هزار دریاچه را دربر دارد و هریک از این دریاچه‌ها ویشه‌گی‌هایی دارد. سرچشم‌گراندۀ آب‌ها از چشم‌هایی است به نام اردوی سوده آناهی ته Ardvi Sura Anahita [چشم‌های زاینده وزلال باختری] که در راه گذر آن یک سدهزار آب و زرین تعییه شده و آب گرم و زلال از این مجاری گذر کرده و به سوی کوه بلند هو گز Hugra روان می‌گردد. در فراز نای این کوه دریاچه‌یی قرارداد دارد به نام اورویس Urvis و آب‌ها پس از آن که کاملاً در آن جا تصفیه شدند، از راه گذرهای زرین دیگری خارج می‌شوند. در بلندی‌یی معادل با قدیمی‌هزار هرده، یک آب روم‌ مجرای زرینی با کوه اوپین دوم Ausindom و دریایی فراخکرت از تباط دارد، از آن جا است که آب‌ها به دو قسم تقسیم می‌شوند. بخشی برای تصفیه دریا به سوی آن روان شده و بخشی دیگر تبدیل به باران گشته و بر همه‌رویه زمین‌می‌بارد تا آفریده گان اهورامزدا از خشنگی و بی‌آبی آسوده خاطر باشند.

از این گذشتۀ اسطوره‌یی است در بارۀ دریاها و دریاچه‌ها. به موجب همین اساطیر پیغمبَر و شیخ دریاچه و دریایی شور نیز وجود دارد که سه‌تای آن‌ها دریاها بزرگی است که

فراترین شان دریای پویاتی که Puitike [خلیج فارس] می باشد که آرامش و تلاطم و جزر و مدش پیوندی دارد با ماه . ماه همواره زاینده دو وزش است : یکی فرود باد و دیگری فراز باد نامدارد و از این دو باد است که جزر و مد ، یا بالا آمده گی و فرو روزی آب در دریا پدید می شود .

[Anahita] آناهیته مهم ترین و جالب ترین اسطوره ها ، در باره چشم مه ناهید می باشد که هم چون فرشته بی مورد پرستش قرار داشته ، یشت پنجم سرودی است در ستایش این فرشته که از او به عنوان نیرو بخش زندگانی ، بالش گر جان داران و چار پایان ، توان بخش گیاهان و رستنی ها و چشم مه بر کت بخشی که به همه سر زمین ها نعمت و فر او ای ای می دهد یاد شده است لیکن این فرشته تنها حامی چار پایان و نیرو بخش گیاهان و نعمت فراینده زمین ها نیست ؛ بلکه حامی مردمان ، به ویژه زنان است نطفه مردان را بی آلایش و زهدان زنان را پاکی می بخشد ؛ زنان را در زادن کومک می کند و پستان هاشان را از شیری گوارا انباشته می نماید و به همین جهت در حقیقت حمایت گر کودکان نیز می باشد و آن چه که مهم تر است ، ناهید حامی پهلوانان ، جنگاوران و ذلیلان ادوار نخستین است ناهید همواره کومک و یاری تموذه تا دلیران و رزم جویان بر دشمنان خود از ذیوان و ماران و همچنین گنده روه Gandareva [زرین پاشه پیروز] شوند .

دریشت پنجم و جاهایی دیگر از این فرشته چنان تصویر پر شکوه و زیبا و فریبایی مشاهده می کنیم که تصویری از یک زن بر جسته و زیبا ، در حد کمال و اخلاقی دوذهن آدمی نقش می بندد : « به حقیقت بازویان زیبا و سپیدش به استبری شانه اسبی است بازیشت های باشکوه و نازنین و بسیار نیرومند و روان . به صورت دختر زیبایی بسیار برومند ، خوش اندام ، کمر بشد در میان بسته ، راست بالا ، آزاده ثرا د و شریف ، او از قوزک پا به پایین کفش های درخشان پوشیده و با بندھای زرین] آن

هارا [محکم بسته ... یک جیه پر بهای چین دار وزرینه در بزدارد ... با یک گوش واره چهار گوشۀ زرین جلوه گر است . [آن] ناهید بسیار شریف یک طوقی به ذوزر گلوی نازنین خود دارد . او کمر بندی به میان می‌بندد تا سینه‌اش تر کیب زینابه گیرد و تا آن که او دل پسند واقع شود . در بالای [سر] ناهید تاجی با سدستاره آراسته گذارد ، [یک تاج زرین هشت گوشۀ بفسان چرخ ساخته شده و با نوارهای زینت یافته . [یک] تاج زینابی خوب ساخته شده که از آن چنبری پیش آمده است ناهید خامه از پوست به بردارد ، از سه سد بیری که چهار بچه زایند .]

البته یک چیز آشکار است و آن این که چنین وصف شاعرانه و دقیقی در این ان که بن از فرشته گان معمول نبوده است و ممکن است این توصیفی باشد این خوردار از تأثرات بابلی و احیاناً ملل و اقوام دیگر اما آن که برخی از محققان را بن مقایسه‌هایی میان ناهید و ایش تار Ishtar فرشته باروی سامی‌ها برآنگیخته بدو اقع تصویری است بنادرست ، چهدر باره ناهید همچ گونه از آن نوع افسانه‌ها و استطوره‌های شهری و خلاف اخلاق و روپی زنانه ایش تار باز نمی‌باشد و هر گاه خواسته باشیم تنها از در مقایسه پرآییم ، باستی ناهید را همانند نین‌اوهله Nin Ela خداوند گار آب‌ها و بانوی پاک زاد سامی‌ها به دانیم که از لحاظ معنا نیز نام او ، یعنی نین‌اوهله معادلی است دقیق با اردوی سوره آناهی ته Ardu Sura Anahita (چشمۀ زانده و زلال باختری) .

لیکن عکس العمل و واکنش دیو پلیدی و بدی در این جانیز انگیخته شده و او په اوشه Apausha ذیوخشکی زابرای جنگ با قشیر فرشته پخش آب مأمور کرد و بمیشکلی که در صفحات پیشین ملاحظه شد پس از نبردهای سختی اهریمن شکست یافته و پیروزی بهره فرشته اهورامزدا گشت .

۱۹ - آفرینش زمین ، گیاهان و آتش

آفرینش زمین ، رقابت اهریمن پیدایش کوهها ، البرز کوه و قله آن آفرینش گیاهان و عکس العمل دیو پلیدی ، آفرینش خارها و گیاهان زهرآلو ، گیاهان و درختان ، درخت همه تخم ، افسانه هایی درباره این درخت ، عکس العمل اهریمن و نبردی بی انجام در زرفا دریاها گیاه هوم و کرامات آن تحلیلی از این گیاه ، همانند هایی در افسانه های اقوام دیگر ، آفرینش آتشها آتش های پنج گانه ، کار و فعل آتشها ، نفوذ در تلمودی ها

پس سومین مرحله، یعنی هنگام آفرینش زمین باز رسید و این دوران بعد از فرو باریدن باران های بسیار بر زمین انجام گرفت به وسیله این باران ها که سراسر زمین را فرا گرفت موجودات پلید و ناپاک بر افتادند و چون آب فرونیست از ا نوع سی و سه گانه زمین پدید آمد که به سه بخش تقسیم شدند یکی در میانه قرار گرفت و دو بخش دیگر تشکیل هفت کشور زمین را دادند.

چون اهورامزدا این نیکی را انجام داد و زمین را آفرید ، دیو پلیدی نیز به منظور رقابت زمین را شکافت و در زرفای آن مقام گرفت بر اثر این رویداد زمین به لرزه اندرا افتاد و کوهها از سطح زمین سر بر کشیدند نخست البرز کوه (هدهر بهره از این اتفاق) و دیگر سلسله جبال پدید آمدند ، و در واقع البرز کوه رشته تناوری بود که سایر کوهها جمله گی از ریشه آن بودند این جبال چون درختی تناور است که از بلندی سربه ابرها می ساید و قله آش به آسمان می رسد قلل آن مرکز اساطیری است بر جسته و جالب : یکی از قلل به نام تهاده *Taera* بر آمدن گاه خورشید و ماه و ستار گان است، و قله بی دیگر به اسامه و کهای ریه *Hukairya* رفیع شد گاه آب چشمہ نایید است و گیاه ها و از *Hauina* نیز در همین قله می روید؛ گیاهی که جنبه ایزدی و زبانی داشت و مستی و نسکرش هیجان و شوقی زوحانی بر می انگیخت

آن گاه امه ره تات Ameretat امشاسبندی که نگاه دارند و نیز و بخش

گیاهان بود به کار پرداخت. تجربت آن‌ها را به قطعات خردی پخش کرد و با آبی که تشمیر فراهم آورده بود در آمیخت و شعری یمانی [تیشتریه Thishtrya] [بارانی فراوان بر زمین ریخت که در اثر آن گیاهان بسیاری هم چونان موبی که برس آدمی روید، سطح زمین را فرا گرفت این گیاهان ده هزار ویژه درمان بودند که بر انداز نزدۀ درد و بیماری محسوب می‌شدند، وده هزار دیگر را دیوان فرو دست اهریمن آفریده بودند که درد و بیماری فراهم می‌کرد. از ده هزار روییدنی تختین سدهزار نوع نباتی با وجود آمد که اکنون در سراسر جهان پرا گشته است. از آن پس از این سدهزار ساقه، درخت همه‌تخت در میان دریایی فراخکرت روید که بیاری دهنده گیاهان و موجب رشد و نمو شان بود، آن گاه در کنار درخت همه‌تخت گه او که رهنه [گئو کرن Gau Kerena] یا «شاخ گاو» پدید آمد تا بیاری دهنده درخت همه‌تخت و نیروی مقوم آن باشد از پوسیدگی و فرتوتی. این درخت جهت سرمدی زندگانی جهانی و ادامه پاک یا زانه آن در ادوار بعدی پدید آمد، خوردن بر گش بخشندگی و زندگی جاودان به همراه دارد و به همین جهت سرور گیاه و بر گزیده درخت جهان است.

دامنه نبرد دیو پلیدی و فرشته نیکی جهت انهدام و حفاظت درخت گئو کرن در ژرفای دریایی فراخکرت در می‌گیرد. اهریمن سوسماری هر اس انگیز می‌آفریند تا در اعماق دریا درخت گئو کرن را نابود نماید. اهورامزدا نیز جهت مقابله ده ماهی کر kar می‌آفریند تا گرد درخت به حفاظت پردازند سوسمار و ماهی‌ها تغذیه‌شان از طریق معنوی است و تا پایان جهان در اعماق دریا به نبرد سرگرمند.

اما آن‌چه کیا همیتی پسپاردادار، تجلیل، اصل، منشاء، کرامات و همانندیهای این درخت است، چون آن را هداومه‌سپید نیز می‌خوانند و در واقع این درخت یکی از تجلیات بارز گیاه معروف هوم [هداومه] می‌باشد. زیشه تاریخی این گیاه را بایستی در اساطیر و افسانه‌های هند و ایرانی دانست آنان این گیاه مقدس را در انجام

تشریفات مذهبی به کار می بردند و بر آن بودند که به مردان و فرشته‌گان نیرو و توانایی می پختند و به همین جهت از آن به عنوان «هومزرین» یاد می شود سراسر پستانی نهم در بازه این گیاه و مراسم و تشریفات آن است که اندکی در صفحات گذشته از آن سخن رفت کرامات و یاری‌های انسانی این گیاه مقامی ارجمند برایش ساخت، چه ارزانی دهنده طول عمر، پخشاینده کودکان بذرگان و شوهران است. بهزادین گان پسران نامور، حنگاور، دلیر و پارسا عظامی کند و همچنین به آن دخترانی که همین زمانی پی‌شوهر نشسته‌اند، یک شوهر پیمان‌شناس عطا می‌نماید.

مُوافق بالاساطیر متوجه شدیم که این گیاه مقدس در یکی از قلل البرز کوه می‌رُوید و به وسیله پرنده‌هایی از آن را در جعبه‌یی گردآورده مورد استعمال مذهبی این گیاه در مراسم تبیاش است که تکه‌هایی از آن را در جعبه‌یی گردآورده و آن گاه موبد چندقطعه از آن را در فنجانی شویده و درهاونی خرد می‌نماید و آن را با وده Vara می‌پالاید و سپس شیره‌اش را بامايعان مقدسی دیگر می‌آمیزد.

این مراسم و تشریفاتی دیگر در بازه این گیاه مقدس از دیر باز رواج داشته است و چنان که گذشت نخستین موبدان و نگهبانان این گیاه وی و نگهونت Vivanghvant، آبتمن، تشور و پوروشسب بوده‌اند این اساطیر پیش از آن که میان ایرانیان این شکل و اشکالی دیگر به پذیرد، میان قوم هندو و ایرانی به صوری دیگر هر سوم و معقول بوده است که نمونه‌هایی از آن را در Veda کتاب مقدس هندوان می‌توان ملاحظه نمود این گیاه در آن کتاب به نام امر تمسمه Amrita Suma «سوم جاودان» نام برده شده که عقابی تیزپر آن را به کوه بلندی از آسمان می‌آورد^{۱۷} و چه گونگی راهیابی این پرنده، یعنی عقاب به قصر آهنه‌ی آسمان و نقل عنصری آسمانی وربانی به زمین در اساطیر جهانی همانندگان بسیاری

دارد، همچون آوردن صاعقه و یا آتش آسمانی به سیله پرنده بی به زمین در اساطیر ایرانی و آوردن آتش از آسمان به زمین توسط پرومته یوس Prometheus . در ضمن افسانه هایی نیز درباره نوشابه آتشین زمینی که همان نوشابه الکلی است نیز به این روش در دست است

هم چنین است نظیر این گیاه در اساطیر و افسانه های بابلی در سرگذشت اهنه Etana پهلوان بابلی به این گیاه مواجه می شویم که در کوه ها می روید واز آن به نام « گیاه ولادت » نام برده می شود . هنگامی که همسر اهنه پهلوان بابلی از درد زایمان به خود می پیچد . اهنه دست نیاش بـ سوی ششم Samash پرمی دارد قامکان گیاه ولادت را برای رهایی همسرش از درد جانکاه بدونشان دهد : « ای شرور ، بگذار دهانت فرمان دهد ، پنهان گـه گیاه مقدس را بهمن بنمای ، فرزند را رهایی بخش واوری حمایت کن » ، و در چنین هنگامی است که عقابی شاید به توسط شـه مشـه اهـنه را دریابـش گـیاه ولادـت کـومـک مـی كـند¹⁸ و مـاجـراـی زـادـهـشـدن فـرـزـنـدـ اـینـ پـهـلوـانـ نـیـزـ شـبـاهـتـ بـسـیـارـیـ بـهـزـادـهـشـدنـ وـسـتـمـ درـ اـفـسـانـهـ هـایـ اـیرـانـیـ دـارـدـ .
به همین انجام اهریمن پلید نیز برای مقابله ، گیاهان و بوته ها و درختان را به خارها و ناهمواریها و پوست هایی بر آراست و شیره برخی از آن ها را به زهر آلوه ساخت تامرد مان پس از خوردن آن ها به مرگ دوچار شده و یا بیمار گونه شوند .

آنچه که دامنه اساطیر ایرانی را بسیار می گستراند ، آفرینش آتش و داستان هایی است درباره آن : همان گونه که می دانیم آتش نزد ایرانیان بسیار مقدس بوده و آن را گرامی می داشته اند . به عقیده ایرانیان آتش مظہر و نشانه بیعی است بخدا یی به روی زمین که در جانه هر زمان پارسا و بالکل مسکن می کند . در عهد باستان برای آتشی که پاچوب و عطر در آتشکده ها نگاه داری می شد احترام فراوانی قایل بودند

و این آتشکده‌ها دونوع بود: یکی آتشکده بزرگ برای آتش بهرام یا آذر بهرام، و دیگری آتشکده کوچک یا آدران Adaran یا آذران Darmes تهتر teter درباره آتش بهرام که تهیه آن یکسال به درازا می‌انجامد و از شانزده نوع مختلف آتش به دست آمده و گوهر و روح کلیه آتش‌ها را در خود دارد و همواره فروزان است به تفصیل سخن گفته است.^{۱۹} هم چنین در اوستا در باره آن یک نیز نشان‌ها و قرایینی در دست است که روش، کار و مورد استعمال و نیایش آن را نشان می‌دهد^{۲۰}

در اساطیر ایرانی نیز هم چون افسانه‌های هندی از چند نوع آتش نام برده می‌شود به این ترتیب به ره زئی سه و نه Berezisavanh یا «بسیار سودمند» که نام کلی آتش بهرام، یعنی آتشی است که همواره نزد اهورا مزدا روشن‌می‌باشد. وهو فریانه Vohu Fryana یا «نیک یار» آتشی است غریزی که در بدن مردمان و چارپایان فروزان است و آن‌ها را همواره گرم نگاه می‌دارد. اوروازیش ته Urvazishta یا «شادی افزایش» آتشی که در گیاهان اشتعال دارد و در نتیجه سایش شعله می‌انگیزند و ازیش ته Vazishta یا «آتش برق» که آسمانی و برقی است که گنبد نیلی را به پا کی می‌گرایاند؛ و سرانجام سپن جفریه Spenjaghrya، آتشی که دیوپلید را نابود می‌کند و سپه‌نشیش ته Spenishta یا «بسیار مقدس» که در میتووجهان برابر اهورا مزدا پرتو می‌افکند.

حال این پنج آتش و ظایفی دارند یانه و اگر باری به عerde شان هست چه می‌باشد، موضوعی است که افسانه‌ها بدان پاسخ می‌دهند و کنایاتی هستند از حقایق واوهام. وهو فریانه آتشی که در بدن مردمان و چارپایان می‌سوزد، آتشی است که می‌سوزد و

و تغذیه می کند. اور واژه اش ته آتشی که در گیاهان اشتعال دارد می نوشد ولی تغذیه نمی کند. دو آتش دیگر که معمولا در جهان مورد استفاده دارند تغذیه می کنند ولی نوشند آتش باز پسین نه تغذیه بی دارد و نه می بوشد و آن به موجب «بندھش» وائیشته Vaishta نام دارد.

دارفس ته قبر معتقد است که تلموزی ها در قرن دوم میلادی این تقسیم بندی را از ایرانیان اخذ کردند و بدان اهمیت بسیاری نهادند. اما آتش هایی که در افسانه های ایرانی بدان بر می خوریم منحصر به این پنج آتش نیست. در اوستا از آتشی دیگر یاد می شود به نام نهایریو سانگک هه Nairyosangha، این آتشی است از دودمان خسروانی و یاد آور واژه نهداشمه Narashamsa است که در هند از آن به عنوان صفت آگنی Agni یا آتش زمینی یاد شده است نهایریو سانگک هه نیز هم چون نهداشمه پیک میان مردمان و خدایان است و چون شاهان بر خوردار از فر اپزدی می باشند به همین جهت نزد آنان سکنا می گزینند به موجب روایت «بندھش»^{۲۱} آتش در نخستین هر احل پاک و تاب ناک بود، اما هنگامی که اهریمن بدان برخورد، تاریک و دود آگین شد

در اساطیر ایرانی و همچنین هندی، آفرینش آتش و گیاهان وابستگی به هم دارند و علت آن ناشی از این جهت است که این دو قوم عادت داشت آتش را از سایر دو قطعه چوب به یکدیگر حاصل کند^{۲۲} و به همین جهت است که در ودا Veda، آمده: آتش از چوب می زاید و نطفه روییدنی ها و در آن پرا گنده است. اما این مسئله مانع از تصور منشأ ربانی آتش نمی شود، چون قوم هند و آتش را پسر رب النوع آسمان دیوس Dyaus می پندارد و بر آن گمان است که آتش در آغاز

در آسمان پدید آمده و سپس به زمین آمده یا آورده شده است. افسانه هایی دیگر بر آن اشاره است که هنگام آذر را باستی در آب آسمانی جست و جو کرد. نظر به همین جنبهٔ ربانی است که در هند اگنی یا آتش زمینی را دارای ویژهٔ گی های سه گانه می دانند و آن را تریشد شته *Trisadhashtha* یعنی دارندهٔ سه مأوا می خوانند، زیرا این عنصر مقدس وزندگانی بخش مکانی در آسمان و مأوابی در زمین و جایگاهی در دل آبها دارد. به هر اضیح این عنصر تنها میان قوم هند و ایرانی مورد احترام و ستایش نبود، در یونان باستان تحت عنوان **هستیا Hestia** و در روم به نام **وستا Vesta** مورد پرستش و احترام بود. در هند آتش **عمر هله پهنه** *Gṛhapatī* یعنی سرور چانه غام داشت و هندوان آتش را **اتی ثی Atithi** یعنی « مهمان » در خانه می پنداشتند، چون آتش عنصری است جاودانی که نزد مردم فانی سکنا گزینده است و نمونه این چنین تصویری را در افسانه های ایرانی مشاهده نمودیم. هم چنین باز اصطلاح **ویش پهنه Vispati** است نزد هندوان از آتش به معنای « سرور ساکنین » که آتش را دوست و رهبر خود می دانند و به طور کلی به **گفتہ ملک دونال Macdonal** آتش خویش نزدیک ویاور هر بان و همراه صدیق بشر است.²³ موجودات پلیدرا گرین می دهد و شبانگاه آنان از حمله به مأوابی مردمان باز می دارد و مهم تر آن که پیک و رابط خدایان و آدمیان است، چه آتش هدایا و قربانی های جهانیان را نزد خدایان می برد، در هند آتشی را که طی مراسم اهدای هدایا و انجام تشریفات قربانی می افروزند نهاده شم سه *Narasamsa*²⁴ یعنی ستایش مردمان می خوانند

23— *MACDONELL, A. A.: Vedic Mythology*, P. 88

24— *KEITH, A. B Indian Mythology*. 44, 45

۱۲ - آفرینش چارپایان

همانندی میان آفرینش گیاهان و جانداران، وجه تشابه گاو نخستین و درخت گنو کرن، گاف نخستین آفریده پاک، شراره اهریمنی و مرگ گاو، درخواست روح گاو از اهورا مزدا، پیدایش گیاهان و حیوانات از جسد گاو نخستین، افسانه‌ی دیگر، زاده شدن میثرا، میثرا کشنه گاو نخستین، تحلیل وجه گونگی این افسانه‌ها

آفرینش گیاهان نیز همانندی و نظیره‌ی است از خلقت گیاهان. همان گونه که مشاهده کردیم در آفرینش گیاهان از مادر درخت گئو کرن Gau kerena یا درخت همه تختم یاد می‌شود، اذر خلقت چارپایان نیز به گاوی اشاره می‌شود که تختم چارپایان و خنا برخی از گیاهان را با خود همراه دارد. این گاو تنها آفریده زنده جهان بوده و حیوانی به شمار می‌رفته نیز و می‌بینیم که غالباً از آن به عنوان گاونری سخن رفته، بجز در مواردی نادر که به عنوان ماده گاو نامیده شده است.

هنگامی که دیوبدی و پلیدی قصد این حیوان اهورایی را نمود، اهورامزدا گیاهی آفرید به نام بی ناک Binak تا گاو نخستین را حفظ نماید، لیکن چاره اشگیریش به ثمر نمی‌رسید و گاو بیمار و نزار گزدید و در لحظات مرگ چنین گفت چارپایان بایستی آفریده شوند و کاروتیمار آنان تعیین گردد روح گاو «گه اوش» اورون Geush Urvan ^{۴۰} هنگامی که از کالبدش برخاست، به اهورا مزدا

۲۵ - نگاه کنید به افسانه‌ای اسکاندیناوی در همین بخش «بخش آفرینش» کلمه «گه اوش Geush» دارای معانی چندی است در زبان اوستایی - والبته این معانی هنوز به طور مسلم درست به نظر نمی‌رسند. برخی برآورده که «گه اوش» که به کسر حرف اول است، مشتق می‌باشد از ریشه «گاو»، به فتح حرف اول که به معنی جهان، زمین، مادر زمین، گاو و جاندار است. کان گما Kanga این معانی را در فرهنگ خود کم و بیش آورده است و ترجمه کننده گان ذرتشتی چون تاراپور والا Tarapurvala دیگران برخلاف خاور شناسان از این کلمه معنای بزهین وجهان و گیتی و مام و میم را مفهوم کرده‌اند. اما آن‌چه که دیگران از این کلمه اراده و مینا می‌کنند؟ ترجمه «زوال گاو» است که از لحاظ افسانه‌ای

چنان یانگ برداشت که گویی یک باره هزاران مردبانگ بر آورده اند و گفت اکنون تیره گی وزشی بر زمین چیره گی پیدا کرده است و آبها و گیاهان و چارپایان در معرض خطر واقع شده اند، محافظت آفریدگانی که به روی زمین آمدند با کیست؟ و کجاست آن مردی که به ظهورش و عده داده بودی تا تیمار گر چارپایان و هدایت گر مردمان باشد و آنان را به حمایت حیوانات بر گمارد؟ اهورا مزدا در جواہش گفت که تو به آفت اهریمنی دوچاره شده بی، پس بدان که هر گاه زمان پیدایی آن مرد موعد فرار سیده بود، اهریمن را یارای پیداد گری نبود، این سخنان به مذاق گهاوش اوروان خوش نیامد، به گنبد نیلی گون رفتود گر بازه بانگ بر زد تا یانگ او به ماه و خورشید رسید. در این جا کالبد معنوی [فرهوشی Fravashi] زرتشت به او نمودار شد و اهورا مزدا و عدمداد تا اورا به پیامبری جهت تحریک مردم به تیمار چارپایان بیانگیز اند، گهاوش اوروان را از این امر رضایت حاصل شد و پیمان بخشت تا آفرید گان اهورایی را سر پرستی و حیوانات را حامی و محافظت باشد، آن گاه از هریک از اعضای گاو نخستین پنجاه و پنج نوع دانه دوازده نوع گیاه شفا بخش روزیده و شکوه وبالنده گی خود را از نطفه گاو نخستین کسب کرد. آن گاه آن نطفه به ماه باز سپرده شد تا تقطیر و پاک شود پس از لختی از این نطفه بالوده دو گاو پدید آمد یکی نر و دیگری ماده و از آن پس دویست و هشتاد و دو چفت از هریک از انواع

در باره آفرینش و همانندیها بی درمی تولوژی اقوامی دیگر درست به نظر می دسد. به طور کلی هر گاه با ژرفای عمق بیشتری به مسئله بنگریم در جاهای مختلف اوستا، به ویژه در دو قطمه اول ازیستای بیست و هشتم و بیست و نهم بایستی همان روان جهان، روان آفرینش تراجمه شود، منکر در جاهایی که صریحاً از افسانه ایی مربوط به نخستین آفریده سبیانی، یعنی «گاو» اشاره شده است. البته چون اینجا جهت بحث و سیعی درباره این و از و ریشه و وجه اشتقاق و موارد استعمال آن اشتباه باشد، به همین جهت برای آگاهی های بیشتر و مستند به قسمت «ایران» و آینه زرتشت نگاه کنید:

حیوانات در روی زمین پدید آمدند و چنان سامان بخشی یافت که چار پایان روی زمین «پرندگان در دل هوا و ماهی‌ها در آب زندگی کنند».^{۲۶}

در اساطیر ایرانی افسانه‌ی دیگر نیز هست که بهموجب آن قتل گا و نخستین به وسیلهٔ هیتره Mithra [میتر] انجام شده است. اساطیر و افسانه‌هادر بارهٔ هیتر اچنین است که وی از تخته سنگی که در سایه گاه درخت انجیری قرار داشت زاده شد، درحالی که خنجری آبدار به دستی و مشعلی فروزان که تا اعماق پرده‌های ظلمت گون راهیاب بود به دستی دیگر داشت. نخستین گاه برای خود از بزرگ‌های درخت انجیر پوششی ساخت و بر آن شد تا با چیزی که بهموجودات و آفریده‌هایی که پیش از اواز وجود آمده بودند سروری جوید. برای این منظور با خورشید پیمان دوستی و هودت بست، واین نیز باطیع و طبیعت او که رب‌النوع پیمان است هم آهنگی دارد. پس آهنگ گاو نخستین را نمود و اورا که در چراگاهی کوهستانی پنهان یسر گرم بود، بهدام انداخته و بر پیشش جهید نبردشان مدتی ادامه یافت و هنگامی که گمان می‌رفت میتر را پیروزی یابد گاو نخستین گردید و به چراگاهی کوهستانی پناه برداش نهانگام خورشید شاهین را به عنوان یاوری جهت هیتر اهم پیمانش به زمین گسیل کرد. میتر اگاورا دنبال کرد و هنگامی که چیزی نمانده بود تا در غاری دست نارس پنهان شود، با خنجر آبدارش پهلو گاه او را دریده و دنباله افسانه همان است که گذشت، یعنی از اعضا و جوارح او کلیه گیاهان و چار پایان پدید شدند²⁶

از لحاظ تحلیل این افسانه‌ها و مقایسه با اساطیر هند و اروپایی و مقایسه‌هایی میان آنان تناقض بسیار سودمندی به دست می‌آید. به ویژه بحث دربارهٔ پرندگان،

۲۶- برای مقایسه و هماقندی نگاه کنید به افسانه‌های ایسلندی و اساطیر تیوتونیکی

وهم چنین به اساطیر بلی و قتل تی‌یامت Tiamet وحوادث پس از آن.

26-CUMONT.F The Mysteries of Mithra, P. 131

حیوانات و چارپایان اساطیری نیز در ادبیات و اساطیر ایرانی موردی جالب است که بسیاری از رمزهای مذهبی را می‌گشاید و معرفتی فرا راه شناخت درست اساطیر و افسانه‌های مذهبی نمایان می‌سازد که از آن در قسمت ویژه خود سخن خواهیم گفت.

۱۳ - فرازین گاه آفرینش

نخستین بشر با گی مره تن ، اسطوره‌هایی درباره‌اد ، سنج با اهریمن مرگ او ، پیدایش فلزات ، طلا نطفه گی مره تن به روی زمین ، داستان مشیه و مشیانه با آدم و حوا ایرانی ، نمودارها و همانندهایی از این داستان در اساطیر ملل دیگر ، زاده شدن مشیه و مشیانه باز درخت ، زندگی آنان و فرمانبری از اهریمن ، عقوبت و شکنجه‌شان ، اساطیر ملل دیگر ، دوران سرگردانی ، رحمت اهورامزدا ، زادن مشیانه و پیدایش نوع پسر ، منشأ اساطیری نژادها

به طور کلی در اساطیر و افسانه‌هایی درباره آفرینش میان اقوام و ملل ، خلقت انسان شکوه ، شگفتی ، فریبندگی و اهمیت بیشتری دارد . بهموجب روایات مذهبی ایرانی نخستین بشر گی مره تن Gaya Maretan (زندگی بشری) بوده است دریشت سیزده ، بند هشتاد و هفت درباره او آمده است «نخستین کسی که به گفتار اهورامزدا گوش فرازد و ازاواهورا مزدا خانواده ممالک آریا (ایران) و نژاد آریارا به وجود آورد .» گی مره تن نخستین بشر بود ، همچنان که سوشیانت Saoshyant آخرین آدمی خواهد بود : «فروهرهای مردان پاکرا می‌ستاییم و فروهرهای زنان پاک را می‌ستاییم ، همه فروهرهای نیک توانای مقدس پاکرا می‌ستاییم از آن فروهر گیومرهث تا سوشیانت پیروز گر^{۴۲} .» بهموجب بند هش [۷۰، ۳۰] در روز رستاخیز گی مره تن از همه زودتر برانگیزانده خواهد شد . در آغاز روان او به مدت سه هزار سال زمان تسلط اهورامزدا جنبه معنوی داشته و با روح گاو نخستین به نیک چاگدران

داشته است. آن گاه بهموجب بندesh (۱، ۲۴) اهورامزدا او را به خوی خود، و به صورت جوان پانزده ساله‌یی پیکر و کالبد بخشید^{۴۸} اما در چنین هنگامی اهریمن و دیوان پلیدی که در خدمت او بودند جهان را به تباہی و تاریکی کشیده بودند. گی مره‌تن جهانی یافت عرصه نبرد، تاریک و پر جنبش اهریمنانه در چنین هنگامی اهریمن آهنگ وی کرد که آفریده اهورایی بود، پس هزار دیو بهسوی او فرستاد. لیکن مقرر بود تا او سی سال زندگی کند به نبرد برخاست و ازه زوره Arezura دیو مهیب را هلاک و سپاه اهریمنی را به عقب زد. در اینجا دگرباره جهه‌ی Jahi آن‌ماده دیو بدسرشت از سر کار سازی اهریمن را راهنمایی کرد و وی را بر آن داشت تا در بدن نخستین انسان زهر پدیدآورده وبار نیازمندی، گرسنه‌گی و تشنه‌گی و بیماری را بر روی مسلط گرداند و بوشیس ته Bushyasta دیو تنبلی و اس توویزو تو Sto-Vidhotu دیو مرگ را بر روی برانگیزاند به موجب این چاره‌انگیزی‌های اهریمنانه گی مره‌تن از جهان رخت بر بست و پیکرش به برج مذاب تبدیل شد و از اعضا پیش فلزاتی چون آهن، طلا، تقره، قلع، سرب، جیوه و الماس پدیدآمد. اما طلا نطفه اصلی گی مره‌تن بود که در زمین به ودیعت گذاشته شد و به حمایت فرشته سپنة آرمه ئی تی Spenta Armaiti [سپندارمذ] حامی و موکل فلزات قرار گرفت بهر انجام این داستان، یعنی پیدایش فلزات از پیکره بی جان بشر نخستین، شbahت کاملی داشت با پیدایش و خلق گیاهان و چارپایان از لاشه‌گاو نخستین پس از چهل سال جفت بشر، یعنی ماشی به Mashya و ماشی یوئی Mashioi [مشیه و مشیانه] از نطفه گی مره‌تن به شکل گیاه ریواس با یکساقه و پانزده برگ پدید آمدند^{۴۹}

- مقایسه شود با روایات سامی و اساطیر عبری

- ۲۹ - مینوخزد - ۲۷ - ۱۸ - هم چنین :

گفته شد که همانندی شگرفی میان افسانه گاو نخستین و بشر نخستین موجود است و شگفت این که بهموجب روايات اوستایی و پهلوی نخستین گاو و نخستین بشر یک جا ذکر شده اند³⁰ همچنان که ذکر شود در جای خود در قسمت اساطیر اسکاندنی ای و نیز گذشت گاو نخستین اوذ بلا Audhubla هم زمان با غول نخستین، یعنی یمیر Yamir آفریده شد³¹. با توجه به اساطیر تئوتونیکی این تصور پیش می آید که غول نخستین بی شک مبدی دارد هندواروپایی، چهارشمال اروپا تا ایران و از ایران تا هندوستان و همچنین به شکل هایی میان سو مریان و با بلیان رواج داشته است. بنا به روايات هندوان در نخستین دور پوروشه Purusa در جهان تنها بود، اما چندینی نگذشت که نخستین جفت بشر به صورت زن و مردی از پیکر او پیدایی یافتد. گذشته از این هیان هندوان افسانه بی دیگر نیز هست که شباهت بسیاری با اسطوره ایرانی دارد. بهموجب این افسانه نخستین بشر مهنو Manu پسر ویوسونت Vivasvant یا یمه Yama پسر ویوسونت می باشد. یمه و خواهرش یمه Yami هم زاد و توأم بودند و یمه و سایلی برانگیخت و برادرش را وادرار بهم خوابه گی نمود و از آن دو فراد بشر پیدایی یافتد. به شکلی که خواهد آمد در ایران نیز تظیر این داستان در باره مشیه و مشیاذه به نظر می رسد و از این گذشته یمه و یمه در ایران به صورت یی ماک Yimak و یی ملا Yima ذکر گوئی یافته اند و در این دگرگونه گی به شکل جفتی سلطنتی از آنان یاد شده است. یی مه پسر ویونگهونت Vivanghavnt است که همان ویوسونت Vivasvant هندوان را بهیاذ می آورد. آن چه که در این وجه شباهت موردنظر و قابل توجه است آن که ویوسونت و ویونگهونت هردو از راهبانی هستند که سوما Suma [یاهمان هوم، گیاه مقدس را به خدا یان عرضه نمودند پر خیی از حققان و کاوش گران را نظر پر آن ابست که این هردو رمز و کنایه بی از آسمان روشن سحر گاهان و یا خورشید فرزان بهمارند و همچنین

آن دورا موجوداتی الاهی می دانند که باستاره سحری و ستاره شامگاهان (اش وین Ashvins) رابطه دارد. چنین به نظر می رسد که در این داستان نیز هم چون اغلب داستان های آفرینش بشر ، کوششی شده است تا برای آدمی دودمانی الاهی وربانی در نظر گرفته شود .

در این داستان ها آن چه که بیشتر جلب نظر می کند، همانندی هایی است که با داستان ها و اسطوره هایی درباره توفان موجود است . در اساطیر مانوی در پیرامون آفرینش به افسانه هی برمی خوریم که شباهتی بسیار به اساطیر سومری و بابلی و نبرد هردوک Marduk و تی یامت Tiamet دارد به موجب این افسانه سوراخ دادی بهشت نخستین آفریده انسانی را برای نبرد با ظلمت آفرید و به پنج جنگ افزار شکننده مسلح اش کرد : باد گرم ، تند باد ، روشنایی ، آب و آتش پس دیو ظلمت برای نبرد و کارزار پا به صحنه گذاشت و نبردی سخت در گرفت که مدت بیست سال دوام یافت و سرانجام به پیروزی نخستین بشر انجامید که فروع و روشنایی را از خصم ربود و تحت فرمان خود درآورد .

به هر انجام آن چه که در افسانه هایی درباره پیدایش نخستین بشر از گیاه و یا گیاهان و منشأ گیاهی آدمی مورد توجه است ، همانندی هایی بسیار از این مسئله است در اساطیر اقوام و مللی بسیار از مردم و فرازد Frazer در سیستم گیاهی خود بسیاری از این مسئله سخن رانده است که به جای خود از روش او گفت و گو شده است .³² وندیش من Windischmann نیز در کتاب خود که درباره

30- WINDISCHMANN.F Zoroastrische Studien, P. 216

نیشت ۱۳ ، ۸۶ ، ۶۸ ، ۲۲ - ویسپر ۲۱ ، ۲۰

31- DARMESTETER : Ormazd et Ahriman , P. 159

P. D. Chantepie de la Saussaye, Religion of the Teutons

32- FRAZER SIR JAMES The Golden Bough

ذو دشت^{۳۳} است از این همانندی‌ها ذکر کرده است در یونان گوری بانت‌ها kory bantes^{۳۴} ها، یا راهبان سی بهله Cybélé^{۳۵} رب النوع زمین و آسمان از درختی پدید آمدند به موجب روایاتی دیگر آت تیس^{۳۶} Attis زاده درخت لیمو و

33-WINDISCHMANN. F Zoroastrisch Studien

۳۴- گوهر به Combe دختر رب النوع رود آزوپوس می‌باشد. مطابق با روایت‌های فرزندان متعدد داشت ولی اقوال درباره تعداد آن‌ها یک سان نیست و فرزندانش را تا یک سد نفر شمرده‌اند. اما معمولاً از هفت فرزند او که به Corybantes D'eubee معرف شده‌اند یاد می‌شود به نام‌های پریمنه Primnee، می‌هاس Mimas، آکمون Idaeos، دامنه Damnee، اوکی توس Ocythos، آی‌داوس Acmon، ملیس ملیسیه Melissee.

۳۵- سی بهله Cybele رب النوع بزرگ فریزی می‌باشد، وی را غالباً «مادر خدا» نامیده و قدرت‌اش در سراسر طبیعت پراگنده و معروف نیروی رستنی‌ها بود. عشق‌هایش با آت تیس مشهور است و مطابق روایت اوراگاهی معشوق و زمانی مصاحب آت تیس معرفی کرده‌اند.

ایهمیتی که سی بهله دارد، بیشتر به واسطه جشن‌هایی است بسیار باشکوه که در ضمن آن شادی و عشرت و بی‌بند و باری جنسی به حد افراط و جنون می‌رسید و این گونه جشن‌ها حتا تادوره امپراتوری روم نیز دوام و رواج داشت. تجسم او معمولاً با صورت واندامی ذی‌با وشهوی و آراسته با تاجی از گل به شکل برج بود که چند شیر در التزامش بوده‌اند و یاد در اراده‌یی که به وسیله شیرانی چند کشیده می‌شدند نمایانده می‌شده است.

۳۶- آت تیس Attis یکی از خدا‌یان فریزی و مصاحب یا به روایتی عاشق‌یامعشوق سی بهله «مادر خدا» بوده است. وی را پسر آژدیس تیس Agdistis و یکی از الاه‌های یادخترهای رودخانه سان گاری یوس به نام زان Nana می‌دانند. آت تیس که سخت‌مورد علاقه آژدیس تیس بود از ظرف او به جنون مبتلا شد و تحت تأثیر او تخدرا از مردمی محروم

آدونیس *Adunis*^{۳۷} از درخت «مر» تولد یافته است. ویرژیلی بوس *Virjilius* نیز روایتی در همین رهیمه درباره پیدایش نژاد ایتالیایی ذکر می کند^{۳۸}

کرد وعده بی از پرستندگانش نیز این کار را کردند. اما ریشه این عمل مربوط است به صحنه هایی که واقعاً میان پرستندگان سی بهله در آسیا رواج داشت. آتیس پس از این عمل زندگی را پدرود گفت.

اما اوید *Ovide* روایتی دیگر نقل می کند که به موجب آن در پیشه های فریزی جوانی بود در تهایت حسن و شایسته گی که در خورد و سزاوار عشقی پر شور و پاک بود سی بهله ^{لتضمیم} می گرد وی را از آن خود سازد و نگاه بانی خاص معبده را به او بازسپرد اما با وی پیمان نمی بندد که همواره پسر و دست ناخورده باقی به ماند. آتیس نمی تواند به این پیمان استواری نشان دهد چون دل به یکنی از الاهه ها به نام *Sagaritis* تیس می بازد سی بهله که از این پیمان شکنی خشم گین شده بود درختی را که جان آن الاهه به آن بسته گی داشت تباہ می سازد و آتیس را نیز دوچار جنون می کند. آتیس که به ثومندی گراییده بود دریک بحران خود را از مردی محروم می کند، اما بعد سی بهله به او رحمت آورده و به خدمتش می گمارد

- ۳۷ - سرگذشت آدونیس *Adonis* که منشأ آن از افسادهای سوریه بوده است، بیان گردد و جه رمزی و سمبلیک رویش نباتات و اصل فصول است. مطابق با روایات تهای دیان پادشاه سوریه دختری داشت به نام میرا *Myrrha* که بر اثر خشم آفرودی ته خواهان آمیزش جنسی با پدرش می شود، پس با کومک دایه خود هی پولی ته دوازدهم تهای دیان براین راز آگاهی یافته و قصد کشتن دخترش را می نماید. میرا به خدا ایان پناه می برد و خدا ایان نیز او را به شکل درخت مر [Myrrhe] در می آوردند. بعد از گذشت دو ماه پوست درخت شکافی برداشته و پسربی که آدونیس نام گرفت از آن زاده شد که در افسانه داستان جالبی دارد.

اینک به اصل و دنباله داستان مشیله و مشیانه می پردازیم. هنگامی که این جفت فرماده بشری به وجود آمدند، همچون دوساقه ریواس بهم پیچیده از خاک سر به در کردند. آن چنان بهم بز پیچیده و چسبیده بودند که تمیزشان مقدور نبود آن گاه چهره بشری یافتهند و روح درشان زمیده شد. پس اهورا مزدا مورد خطابشان قرار داده گفت: «شما بشرید و سردو دمان جهان. من چو نان شما را خلق کردم که به پرهیز گاری خوی داشته و در کمال پارسا یی به قوانین تمکین داشته باشید. پس بآن باشید تا همواره نیک بیندیشید، نیک سخن گویید و نیک رفتار کنید. پس از این تذکر مشیله و مشیانه قدم به جهان گذاشتند و نخستین سخنانشان تقدیر و تحسین آفرینش اهورایی بود. زمین و آسمان، ستاره‌گان و ماه و خورشید، رویدنی‌ها و آب و چارپایان و چیزهای دیگر را که از آفریده‌های اهورا مزدا بودند تقدیس کرده و آن امور را آفرینشی از روی مهر انگیزی و محبت یاد کردند. اما زمانی براین نگذشت که دیو دروغ و وسوسه‌هاین یعنی دراندیشه‌شان کار گرفتاد و آن آفریده‌های اهورایی را از اهریمن دانستند. دیو دروغ از این جریان خوشنود گشت و آغاز ضعف مشیله و مشیانه آغاز شد و سرنوشت شان بدان گونه رقم خورد که تا پایان جهان اسیر و دربند دروغ باشند. سی روز بدون خوراک و غذایی با پوششی گیاهی سرگردان بودند. پس به وحشی گری گراییدند و هنگامی که بز سپیدی یافتهند با ولع شیرش را دوشیدند. پس مشیانه گفت قبل از تو شیدن این شیر خوش بختی داشتم، اما اینک که طعم خوش آن را در نیافتم خود را خوش بخت تر می‌یابم.^{۳۹} به مناسبت این

۳۹ - بداآ چنان به نظر می‌رسد که فوشیدن شیر بز گناهی نباشد که عقوبتش در پی داشته باشد. اما با استی توجه داشت که مشیله و مشیانه پیمان کرده بودند تا آفریده‌گان اهورا مزدا را محترم داشته و پاسشان به دارند، لیکن با آشیدن شیر و غذای حیوانی نقض عهد کردند و مستوجب عقوبت شدند.

گفتار پلید به عقوبی سخت دوچار شدند که به موجب آن طعم غذارادر نمی یافتد. سی روز دیگر سر گردان و گرسنه پرسه زدبند تا گوسفند پروار سپیدپوزه بی یافتد، پس آن حیوان را کشته و گوشتی را کباب کردند، اما پیش از خوردن مقداری از آن را به آتش افگشند تا سهم آتش باشد و سهمی نیز به هوا پرتاپ نمودند تا بهره خدایان گردد و کرکسی نیز در این هنگام حصه بی از آن را ربد

آن گاه دوران پوشالک و ابزار سازی فرار می‌سید. برای خودشان پارچه بافتند و با حفر چاهی به استخراج آهن دست یافته و از آن ابزارهایی برای چوب بری و خانه‌سازی و شکار بر ساختند. با پیشرفت صنعت و وضعیت زندگی کارشان به بدفتر جامی کشید. آنان که با نقص پیمان اهورامزدا در بارهٔ تیمار چار پایان در شمار پیروان اهریمن در آمدند بودند به تزاع وستیزه جویی باهم پرداختند و هم رامی آزردند دیوان که چنین دیدند از اژدر فای ناپیادای تاریکی بانگ برآوردند که: ای مردمان به نیایش وستایش اهریمن به پردازید تا به شما آسایش بخشند. پس بر اثر این آوا، مشیانه از گاوی مقداری شیر دوشید و آن را درجهت شمالی آسمان پرا گند، چون اهریمن در شمال مأوا داشت. بر اثر این پذیرش چنان به اسارت اهریمن در آمدند که به مدت پنجاه سال بر اثر بیماری ورنج و اندوه، حتاً به فکر هم خوابه‌گی نیز اندر نشدند. آن گاه پس از گذشت سالیان دراز آتش هوس و خواهش و تمایی جنسی در مشیه سخت برانگیخته شد و از اینکه به مدت پنجاه سال از این وظیفه قصور و کوتاهی ورزیده تأسف خورد. پس از نه ماه مشیانه وضع حمل کرد و دو کودک بذاد، دوستی و محبت‌شان به کودک نوزاد بدان اندازه بود که یکی را پدر و دیگری را مادر بلعید. اهورا مزدا را بر آن‌ها رحمت آمد، پس از مشیانه هفت‌جفت کودک نز و ماده دیگر پدید آمد که طی پنجاه سال از آن‌ها کودکانی زاده شدند و سرانجام آن دو درسن سدساله گی زندگی را بدرود کردند.^{۴۰}

باتوجه به این که این افسانه گرفته شده از ادبیات متأخر پهلوی است، می توان به نفوذ تصورات مذهبی و سنت اقوام سامی محتملا در آن اشاره کرد. اما در اینجا بیزموضوعی است که نقش اصیل سامی را نقض می نماید، چه تأثیری که در این قسمت به نظر می رسد و شاید مقتبس از یهودیان و سنت آنها باشد خود تأثیراتی است از سومری‌ها که به وسیله میانجی گری بابلیان به اقوامی دیگر، از جمله یهودیان بازرسیده است و می‌دانیم که سومریان از اقوام سامی نبوده‌اند.

به هر انجام از درختی که مشیه و مشیانه زاده شدند ده نوع مردم اساطیری دیگر نیز به وجود آمدند که برخی از آنان مانند مردمان دیگر و برخی یک‌پا، گوش و یا چشم درسته، و گروهی هم چون خفاشان جهنه و بالدار و پاره‌یی نیز هم‌چون جانوران جنگلی در نده خواهند امشان پوشیده از پشم بود، اما جفتی از آن هفت جفت که از مشیه و مشیانه زاده شدند نهشات Siyakmak و سی‌ناشک Nashak بودند که از آن‌ها فرهواک Fravakain و فرهواکهاین Fravakain زاده شدند. آن گاه از این دو پانزده جفت زاده و به وجود آمدند که به نوبت هفت نژاده مردمان را به روی زمین پیدا کردند و از آن پس نسل بشر به روی زمین کامل شد و آدامه یافت. مدت زمانی که گذشت، گروه مردمان زیادتی گرفت و افزایش یافت و بر اثر این حادثه، نهضت از پشت گاو سرسه‌اونک Sarsauk در آمد و به آن سوی دریایی فراخکرت سفر کردند. شش نژاد دیگر در خوهنی رس Khvaniras [کشور مرکزی] باقی ماندند، و از آن میان جفت تاز و تازهک Tazhak - Tazhak به دشت عربستان سفر گزیدند و به همین روی است که ایرانیان اعراب را تازی می خوانند، و ایرانیان از بازماندگان هوشنگ و گوزک Guzhak می باشند. سرانجام از این مرحله است که قسمت دوم اساطیر ایرانی درباره پهلوانان ابتدا می‌یابد.

۱۴ - آفرینش سومری و بابلی

آپسو و تی‌یامات نخستین خدایان ، فروتنی‌یافتن تبار خدایان ، ناراحتی آپ‌سوار خدازادان ، توطنه اد برای انعدام نسل خدایان ، آما - خدای دوراندیش ، مردوک پسروری ، قتل آپ متودر خدای بزرگ پهدهست اه آ - کین گوونی‌یامات در صدد انتقام ، مردوک در راه سروری یافتن به خدایان ، جنگ مردوک‌وتی‌یامات ، کشته شدن تی‌یامات ، آفرینش زمین و آسمان از لاشه تی‌یامات ، آفرینش نخستین زن و نخستین مرد از خاک و خون کین گو ، تبار آدمیان

سومریان افسانه آفرینش را نخست باد آفریدند ، و بابلیان آنرا پرداختند .

سومریان کهن‌ترین قوم متمدنی هستند که تا کنون شناخته شده‌اند و لوحه‌های بسیاری از آنان بر جای مانده که شامل انواع و اقسام نوشت‌ها می‌باشد ، و داستان آفرینش جزئی از آن است . کوتاه و فشرده شده از این داستان ، مواردی نقل می‌شود .

به موجب هنر لوحجه‌ها نخست نهازمینی بود ، و نه آسمانی - نه در فراز گاه آسمانی وجود داشت و نه در فرودگاه گاه زمینی بود . اهنوز تجزیه‌یی به عمل نیامده و چیزی از چیزی جدایی نداشت تنها در ژرفای آب‌های بی‌کران . آپسو Apsu خدای آب‌های شیرین و تی‌یامات Tiāmat خدای آب‌های شور در خر کت بودند . آپسو و تی‌یامات نخستین پدر و مادر آن چه که هست ، می‌باشند . آن گاه مدت‌هایی بسیار بر گذشت و خدایان و خدازادان بسیاری از آن دو به وجود آمدند . هر نسل‌توی از خدایان ، از لحاظ اخلاق و کردار و اندام و جثه کامل شر می‌شد . روز گاری آمد که خدازادان به کارهایی دست می‌زدند که موجب ناراحتی آپسو پدرشان می‌شد ، تیز از رفتار فرزندانش سخت ناراحت و غمگین بود ، اما هر دو چاره‌یی جز تحمل نداشتند .

سرانجام آپسو ، را صبر بلمس آمد ، پس بازدیدم خود هوممو Mummu نزد تی‌یامات ، به شکایت آمد و گفت که از این‌همه شور و غوغایی به تنگ آمده و نیازی

به استراحت و آسایش دارد. آن گاه پیشنهاد کرد که جمله فرزندان و نوادگانشان را از میان بردارند. تی یامات، را از این پیشنهاد خشم گرفت و از قبول آن سرپیچید. پس موممو، و آپسو، که بی فرجام شده بودند بازگشته و به کنکاش پرداختند تا نقشه‌بی مخوف طرح کرده و نسل خدزادان را براندازند.

خبر دسیسه و نقشه نابه کارانه آپسو، به زودی میان خدایان و خدزادگان پخش شد و بیم و هراس فرا گرفت. میان خدایان، خردمندترینشان اه آ Ea، بود که در افسون گری چیره گی فراوانی داشت و تنها او بود که توانایی درافتادن بانیای خود را داشت. پس طلسی بس کاری ساخت، و با حادو، افسون‌هایی بر آن دمید و طلس را در آب‌های بی کران غرقه کرد. آب‌ها بهم برآمدند و آپسو، نخستین پدر را در خوابی ژرف فرو کردند اه آ، تاج خداییگانی را از سر آپسو بن گرفت و بر سر خود نهاد. آن گاه دستورداد تا موممو، را نیز باریスマانی محکم به بندند و چندانش بگذارند تا من گش فرا آید، و خود آپسو، را نیز در بند کردن تایه مینمید. آن گاه پیروزمندانه تخت گاهی بر لاشه آپسو، بنا نهاد و با همسرش دام کنی نا. Damkina، زندگانی پرشکوهی را به منزله خدای خدایان آغاز کرد. از این دو کودکی زاده شد مردوک Marduch نام، که روزگاری از جمله بزرگترین خدایان محسوب گشت. او چهار چشم و چهار گوش داشت و به وسیله آن‌ها از همه چیز آگاهی می‌یافتد.

اما قتل آپسو، پدر نخستین نیز بی‌صدانماند. چون بسیاری از خدایان بی خبر براین امر آگاهی یافته و به خشم آمدند، پس بارهبری کین گو Kingo، نسبت به برگزیدگی اه آ، سربه شورش برداشتند. کین گو، که از جمله فرزندان مورد نظر تی یامات، بود نزدی رفته و خبر قتل آپ سورا به او بازرسانید. خدایان شورش گرفت. تی یامات را گفتند که هر گاه در صدد انتقام برخیایی، حق مادر خدایی را فرو گذاشته

وبه‌ما بی‌مهری ورزیده بی‌تی‌یامات، آن‌مادر خدای نخستین تهییج گشت و آهنگ انتقام کرد. پس عصیان ورزان را گردآورد و سپه‌سالاری آنان را به‌کین‌گو، فرزند برگزیده‌اش سپرد. وی را افسون‌دمید و نیر و بخشید تا بر آه آ خدای غاصب پیروز آید و لوح سر نوشت را به‌سینه‌اش آویخت. تنها به‌این اکتفان کرد، بلکه سپاهی گران از جاتوران مهیب و گزند گان بد. هیبت نیز برای کین‌گو، فراهم آورد: مارهای ست‌گ پانیش‌هایی بران و زهر ریز، اژدرانی خوف‌ناک و توفنده، سُن‌تور Centaur [اسپی] که از میان گاه به‌بالا به‌شما می‌انسان است] هایی عظیم و غول‌پیکر، شیران و سگانی بی‌شمار، و کشیده‌انسانی سرشار از زهرهای کشنیده ایسن سپاه دومین را تشکیل می‌داد.

آه آ چون از این بسیج عظیم آگاهی یافت، سخت به‌هر اس درافتاده و به‌اندوه فرو رفت. اندیشه‌هایش ثمری به بار نیاوردند، پس جهت چاره سازی نزد پدرش ان‌شار Anshar رفت و جریان باز گفت: ان‌شار، به‌خشمنی و حشیانه اندوه شد و غریب‌لش گرفت چاره‌یی اندیشه نساخت، پس به فرزندش گفت: پسرم تو بسیار نیرومند و دلاوری، تو آپسو، پدر نخستین و ندیم وی هوم‌مو، را کشته‌یی. اینک نیز دلیر باش؛ به‌استقبال تی‌یامات، برو. ولی با او نبرد منکن و به‌کوش تا آرامش کنی. به‌موی به‌گو که تو هنوز سرور ما و نخستین مادر ما بی و بسیار گرامیت‌منی داریم گفتارهای پسر در اه آکاری افتاد. پس بستافت تا تی‌یامات، را بیابد، و چون به‌موی باز رسید از دیدن چهره‌اش جمله دلیری خود را فراموش و گم کرد. آن‌گاه از سر حقارت شتابان نزد پدرش شنافت که دیدن روی اورا نیز یارا ندارم، چه به آن که باوی به‌جنگم یاسخن بدارم. ان‌شار، را از این حقارت پسر خشم در گرفت. مدتی سکوت کرد و در این سکوت به‌آشکاری درک کرد که او و حیدایان هم‌دستش به‌هیچ روی یارای مقابله باشی یامات را ندارند. اما سزانجام آن چهرا

که بایستی یافت . تنها کسی که جرأت مبارزه با تی یامات را داشت - مردوك فرزند فرزانه و دلاور اه آبود ، پس ان شار وی را نزد خود خواند و پیشنهادش کرد . مردوك پذیرفت - تنها بهیک شرط که پس از پیروزی سرور و بزرگ خدايان باشد و بر آنان فرمان بدراند .

ان شار و اه آب رای جلب رای و رضامندی خدايان به سروری مردوك ، جشنی عظیم فراهم آوردند . خدايان را از شراب مستی بخش سرشار ساختند و آن گاه مشکل بزرگ را باز گوشان ساختند . خدايان جملگی سروری مردوك را درازای نابودی تی یامات پذیرفتند . به تخت گاه سپهسالاري خدايان برشانیدندش و تاج بزرگی و عصای دیاست را به سر و دستش نهادند .

پس مردوك ، از میهمانی خدايان بهدر آمد تاساز و بر گنبد را فراهم آورد کمانی ساخت فرانخزه و پیکان هایی استوار تهیه کرد . چهار باد را به بند کشید و فرمان داد تا بر چهار سوی آب های ژرف پاس داری کمند تا تی یامات نگریزد . توری از بافت های محکم ساخت تا مادر خدای نحسین زا بدان گرفتار کنم . توفان را با بادهای مهیب تهییج کرد و خود به پنهانه بی کران آب های ژرف بربال های توفان نشست . به توفان نیز چهار اسب بر پست ، تیز تک ، جان گیر ، سخت دل و کین جو . آن گاه گیاهی شفابخش نیز به دست گرفت تا زهر را درمان کند و شرپوشی محفوظ نیز بر سر نهاد .

دو سیاه - در میدان گاهی عظیم بهم بردند . خوف تی یامات ، بر دلها چیره گی داشت . خدايان جانب مردوك ، هر انسان بودند . پس وی تی یامات را خطاب کرده و سرزنشش کرد از این که سکین حکوم را به خدایی و سپهسالاری بر گزیده است ، چون لیاقتی ندارد . و گفت که تو ، ای تی یامات ! از سر غرور و نخوت فرزندان را گرد خود بزای جنگ فراهم آورده بی و از شکوه و جلال و چیرگی

دروغین، هاله‌یی به‌خود بربسته‌یی . اینک به میدان آی تا نبرد کنیم .
تی‌یامات از فرط خشم لرزان و غران شد . خواست دهان به‌افسون گشاید ،
اما افسونش را اثری بر مردوك نبود . مردوك تور خود را گسترد تا مادر خدای
خشمنگین را به بند کشد ، گرددباد را فرمان داد ، و تاتی‌یامات دهان زا باز گشود
گزد باد در دهانش توفید و مردوك که متفهز این فرصت بود تیری ساخت از کمان
کشیده‌اش رها کرد و قلبش را پاره کرد .

سپاهیان تی‌یامات ، چون سرور خود را به مخاک و خون درافتاده دیدند؛ پای
به گرین بستند . اما مردوك ، تور پهناور خود را باز کشید و جمله آنان را گرفتار
ساخت . کین گو را به بندی سخت کشید و لوح سرنوشت را از سینه اش برداشته
و بر سینه خود آویخت .

آن گاه مردوك لاشه تی‌یامات را به دو نیم کرد ، از تیمی آسمان را
ساخت و ستون‌هایی بر آن قرار داد تانگاهش دارند و فرازتر از آسمان ، جایگاه
خدایان را ساخت . ستارگان و ماه و خورشید را آفرید ، روز و شب و ماه او سال
را نظام پختشید . از نیمه دیگر لاشه مادر خدای نخستین زمین را آفرید؛ از
استخوان‌ها کوه‌ها و صخره‌ها و از خون‌ها دریاها و رودها را پر زمین پرید آورد .
آن گاه که مردوك از این کارها بازآمد ، بر آن شد تا به جای گاه خدایان
باز گردد . پس بر مسند بزرگی بر نشست و پنجاه تن از خدایان گردش جمع آمده
و در بزمش شر کت کردند . اوجای گاهی داشت والا اتر از جمله خدایان . پدرش
اه آ ، توری را که سپاهیان تی‌یامات با آن گرفتار شده بود ، به خدایان دیگر
می‌نmod ، و کمانی را که بدان قلب تی‌یامات دریده شده بود به حاضران نشان داده
و قدرت و کاردانی پسرش را بستایش می‌کرد .

در لحظه‌یی مردوك ، خدایی که سروری پیدا کرده بود ، خدایان دیگر را

مخاطب ساخته و سخن گفت گفتن‌هایی از کارهای کرده شد اما تذکرداد که این کارها کافی نیست، چون مهمی در پیش است - و گفت ما نیازمند کسانی هستیم که ستایش و عبادت‌مان کنند وهم چون خدمت گزارانی فراوان - به آنان میاهات ورزیم . اینکه بر آنم تا آدمیان؛ یعنی مرد وزن را بینا فریم تا کار شتمو کشت بیناموزند و زمین را برای ما آبستن و بار ور سازند تا به آسودگی از دست رنجشان به خوریم و بیاشامیم

آدمیزادگان را از خاک حواهم آفرید ، از خاک و خون خدا یان - چون بر آنم تا خون خدا یان در تنستان جاری باشد آکنون که را از میان خود برای قربانی بر گزینیم ؟ آن که طغیان کرد و شورش برانگیخت آیا تی یامات را که بهستیز و پیکار واداشت؟ اورا نزد من آورید

آن گاه سکین عمود را بازویان ذر بسته ثرذ وی آوردند به قرمان هردوک یکی از رگهای اورا بریده و با خاک در آمیختند و از آن گل سخونیم ، دو پیگره از زن و مرد بر ساخته و بد آنان روح و جان دمیدند . به این ترتیب نخستین زن و نخستین مرد جهان حلقه یافتند

بی شمار سالیانی گذشت تبار آدمیان بسیاری یافت . آنان ششم آموختند و کشت زمین را بنیاد نهادند . مردابها را خشک کرده و درختان و سبزه ها کاشتند ، کلبه هایی با چوب های درختان و آندود گل بنادردند ، و خشت سازی آموختند شهر بزرگ بابل را بنانهادند و در میان گاه آن پرستش گاهی عظیم برای خدا یان ساختند پرستش گاهی که از نظمت سر به آسمان می سود و در غرفه های مجلل آن خدا یان میأوا و آسایش یافتند، هر یکی از آدمیزادگان خود را هلو آشامیدند ها و هدایای بسیاری در آن معبد نثار خدا یان می کردند .

۱۵ - پان کوی گورزاد

افسانه چینیان ، مشابهت‌هایی با افسانه شمال اروپا و آفرینش بابلی ، تا او نخستین علت بی شکل ، بین و یانگ عناصر آفرینش ، تکوین جر ثومه حیاتی در پوسته یی ساخت ، در آمدن پان کوی گورزاد از پوسته بنت و سنگ شکاف او ، آفرینش آسمان و زمین و رودها و کوهها و در راهها و درختان و گیاهان ، آفرینش ماه و خورشید ، هیجده هزار سال کاریان کو ، مرگ او ، آفرینش راستین از لاثه پان کو ، پیدا آمدن آدمیان ، تفسیری از افسانه

افسانه آفرینش چینیان از دو قسمت اصلی ساخته شده که سخت بهم وابسته‌اند ، شکلی در قالب معقول و فلسفی ؛ و شکلی دیگرش در صورتی افسانه‌آمیز و مورد قبول طبع افسانه پرداز آدمی . البته در کتاب جدا گانه بیی که از دیانت چینیان و ژاپونیان در آن سخن رفته ، به تفصیل از هر دو مورد همراه با تفسیرشان یاد می کنیم . و در این قسمت از لحاظ مقایسه و تطبیق با همانندهایی دیگر به جریان آفرینش چینیان مبادرت می‌ورزیم :

قبل از آن که زمینی باشد و آسمانی بر فراز آن سرنگون . پیش از آن که زمان ابتدایی یافته ، و هستی موجودیتی یافته باشد ، چیزی وجود نداشت جز علت نخستین . و آن علت اولین که سرچشم‌گزاینده همه چیزها بود تا او Tao ، نام داشت . به مرور همه چیز از Tao ، پدید آمد ، همه‌جا را فرا گرفت ، به همه چیز نیرو و توانایی بخشید ، Tao نیرویی فراوان وزاینده داشت ، می‌توانست بر همه چیز فرود افتاده و مسلط باشد و از همه جدا و منتفعک

تا او در صبح گاه کارش ، دو عنصر یین Yin و یانگ Yang را آفرید . این دو عنصر قابل رویت و نه دست خوش شناخت هستند . اما آن چه که مهم است ، این که فعالند و بسیار پر ارجح . هر چه پدید آمده و آن چه که فعلیت یافته ، به وسیله همین دو عنصر انجام گشته است . این دو عنصر در حقیقت ضد یک دیگرند . یانگ

هر داست و فعال، و یین زن است و آرام. یانگ در جنبش و تلاش است، و یین در سکون ور کود. یانگ آسمان است و یین زمین. یانگ چون گل شکوفان است و یین برگ خزانی. یانگ هم چون زندگی یافتن است و یین بهسان زندگی ازدست فرو گذاشت. این هردو در نیکی و شایستگی هم پایه‌اند. نه یانگ را بزیین برتری است و نه یین را بر یانگ اولویتی.

بدین‌سان در آغاز یین بود و یانگ بود. آن‌ها ضد یاک‌دیگر بودند و سخت به دنبال هم گردان و چرخان بودند. هم‌چنان که دور می‌گشند نیروی حیاتی آنان ذره ذره بهم می‌پیوست تا آن که نیرو و حیاتی واحد را تشکیل دادند. این نیروی واحد آهسته آهسته به‌خود بالید و رسید کرد، تا آن که پوسته‌یی گردنش محافظت شد. دوران‌ها و سالیانی بسیار گذشت. زمان‌هایی آن‌چنان دراز که در فکر گنجایی ندارد. تا آن که سرانجام چرثومه حیاتی در آن پوسته به اندازه کافی رشد و بالندگی یافت. آن گاه از درون آن پوسته صدای کوشی پرسخاست و پس از آن گو و زادی کوچک اندام با هیبتی رشت، در حالی که پتکی به دست داشت، پوسته را شکافته و بیرون جست گورزاد پان‌کو Panco، نام داشت و هم‌چون خرسان تنش از پشمی ناهنجار پوشیده و دندان‌هایی برآمده و خوف ناک داشت. به دستش پتکی و دردست دیگر شنگ شکافی استوار بود.

پان‌کو، چون از پوسته به درآمد، به یین، و یانگ؛ پرداخت و از آن دو اشکال گونا گونی پرداخت نخست به زمین پرداخت و سطح آن را ساخت و سبک‌ساخت و فراخناکی از آب، هم چون تالابی عظیم در آن پدید آورد. آن گاه به پرداختن آسمان دست یازید و آن را معلق فراز گاه آسمان استوار ساخت. پس از آن با پتکش بر زمین به کار آغازید. صخره‌ها را متلاشی کرد، کوه‌ها را برآفرانشت و دره‌هایی ژرف پدید آورد. بر زمین بستر رودها را کند و آب را فرمان داد تا در آن‌ها جریان

یابند پاپشت آوین ودم خود که حر کت داد ، نسیم ها و بادها را بر پینه زمین وزان ساخت . و سراجام چون چشمان خود را گشود ، روشنی به همه جا نفوذ یافت روزهایی بسیار بزرگ شد و پان کو هم چنان سرخستا نه مشغول و سرگرم نظام بخشیدن و سامان دادن زمین و آسمان بود . هر روزی که سپری می شد هفت و جب به اندامش افزوده می شد و به همان نسبت آسمان هم هفت و جب بالا می رفت . مجموع اوقاتی را که پان کو ، بدین گونه کار کرد ، هیجده هزار سال بود و برخی آن راه است سد هزار سال بر آورد کرده اند . هنگامی که پان کو ، از کار آسودگی و فراغت یافت دیگر آن گورزاد کوتاه اندام نبود ؛ بلکه از زمرة بزرگ ترین غولان بود . آسمان بی نهایت بلند و عظیم و رمین بس فراخ و بزرگ شده بود .

لیکن کار پان کو به همین جا پایان نپذیرفت و این آغاز کار بود ، شگفتی هایی بسیار دیگر بود که می پایستی هستی بینند ، پس دو دستش را فرا گرفت - به کف یکی نام خورشید و بر کف آن دیگری نام ماه را نوشت . پس هر دو دست را به آسمان سود - نخست نام خورشید را به زبان راند و آن را هفت بار تکرار کرد تا خورشید بر آسمان آفرینده شده - از آن پس نام ماه را برد و هفت بار تکرار کرد تا ماه خلقت یافت ، چون از این جزیان نیز بیا سود - ستار گان بی شمار را آفرید تا روشنی بخش وزینت فزای آسمان گردند . دیگر کارش به پایان آمده بود ، پس بر زمین به خفت و به مرد . چون به مرد ، کار آفرینش دوچار و قله و بسازماندگی نشد ، بلکه باشدت بیشتری دنبال گشت از سرش کوه ها پیدایی یافتند و از نفس و دمش بادها و صدایش تندر شد . از رگ ها و خون تنش رودهای عظیم جاری شد و از گوشتش زمین پدید آمد . پوست و مویش گیاهان و درختان را حاصل دادند ، و اشتبخوان ها و دندانها بشکل سنگ های گران به و گوهرها و سایر کانی ها گشتهند ؛ و از خوی و عرق تنش باران تولید گشت آن گاه واپسین و بزرگ ترین امر خلقت انجام شد ، و این پیدایش

آدمیان بود که از شپش‌های تن پان‌گو پیدایی گرفتند. این آدمیان که در آغاز پسین اندام و خقیر بودند، در بستر زمان‌هایی بسیار بالندگی یافته و شیوه عشق و تولید مثل را آموخته و تبارشان بسیاری گرفت

اینک هر گاه تعمقی بنماییم و در این گونه افسانه‌های آفرینش بازرسی نگاه کنیم، متوجه نکات و موارد مشابه آن‌ها خواهیم شد. همواره مادهٔ نخستین آفرینش وجود داشته، واژلیت دار بوده است. هیچ گاه از عدم چیزی در ضمن این افسانه‌ها به وجود نمی‌آید. برخی اوقات زندگی نیز خود وجود داشته است، منتها به اشکال مختلف— مثلاً به‌شکل کاملی در زیر زمین که حاصل افسانه‌های دشت نشینان سرخپوست امریکایی است. و یا به‌شکل نطفه‌یی نخستین در پوسته‌یی بهم بسته در افسانهٔ استرالیاییان!— و یا نزدیک به اندیشه‌های قابل قبول علم— به‌شکل غولان بزرگ پیکر و مهیب که آدمی‌زادگان از تبار آنان پیدا آمدند

۱۶ - الاہه خورشید والاہه ماه

مواردی نو و کهن در افسانهٔ ژاپونی، چنین رمزی افسانه، دو کتاب کهن، قبل از آفرینش، آمیختگی و بی‌شکلی عناصر، پیدایش حیات در جرنومه هستی، آفرینش آسمان و اقیانوس پهناور، رویش نهالی از اقیانوس پهناور، خدایی آن‌نهال، فروتنی باقین خدایان، ای زاناگی و ای زانامی دو خدای و اپسین، ای زاناگی و آفرینش جزیره‌های هشت‌گانه، فرود آمدن دو خدا بدری زمین و آفرینش آنان، آماهه راسو و توکی یومی دودختر خدا، آماهه راسو الاہه خورشید، توکی یومی الاہه ماه، سوسانو— و خدای توفان و رشتی، آفرینش و تبار آدمیان.

آنچه که در این بخش جای گفتگو است، افسانهٔ ژاپونی آفرینش، و فلسفة هندی تکوین و آغاز هستی است. در افسانهٔ ژاپونی «ای زانامی، و ای زاناگی» هم موارد نوی یافته می‌شود، و همانندهای کهنی، و افسانه از شکل بیرونی‌اش،

این زمان ساخت جنبه سمبولیکی و رمزی آن را می‌رساند. دو کتاب کهن ژاپونی به نام‌های گوجی کی Cojiki و نی‌هونگی Nihongi، این افسانه را باز آورده‌اند، بهموجب این افسانه

در آن زمان‌های دور و ناشناس که چینی پیدایی داشت، آب و خاک و هوا چنان در هم آمیخته بودند که به شکل عنصری واحد و مجرد بودند و بهسان رزده و سفیده تخم مرغ زده شده همان گونه که زمان‌های بسیار درازی که در وهم نگنجد، بر هی گذشت. هسته اصلی زندگی در نهانگاه این توده نامشخص و عظیم نیرو و تکامل می‌یافتد. تابدان مرحله که موجب حرکت و جنبش آن توده عظیم گشت. زمان‌هایی دیگر بر گذشت تاعنصر شفاف تخم مرغ از بخش متراکم و غلیظ آن جدایی یافته و بالای آن قرار گرفت، و آسمان شد. بخش متراکم و غلیظ نیز بر جای ماند و هم‌چون اقیانوس عظیمه از گل‌ولای شد.

در آسمان فعل و اتفعال‌هایی به وقوع پیوست. (نگین کمانی پس زیبا در زمینه ابرهایی پنهان‌نش ن نقش بست و تا زمین هم چون پلی میان آسمان و اقیانوس پر گل و لای کشیده شد. از میان اقیانوس گلین ولاین نیز نهالی سر بر زد و آن چنان نهاد رویشان یافت که به شکل ساقی بس بلند، شاخه‌هایش در آسمان مأوا یافت. آن گاه نهالی با چنان عظمت، نیرو و خواستی در ش پدید آمد و آن میل خدایی بود؛ و شگفتی این که آرزویش بر آورده شد، و ساقه‌بلند خداشد.

خدای نوپا چون خود را تنها و بی‌صاحب دید، بر آن شد تا خدایانی دیگر بیافریند تا کسالت تنها بی فرانگیر دش. پس خدایانی بسیار آفرید و در اندک زمانی نسل خدایان فزونی یافت نامی ترین این خدایان پسر خدا و دختر خدایی بودند که پس از جمله خدایان پیدایی یافتند. پسر خدا ای زانگی Isanagi، و دختر خدا ایزانامی Isanami، نام داشتند. این دو خدا که میان جمله خدایان الگتی

سخت به هم داشتند، زمان‌هایی زیاد به روی پل شناوری که از رنگین گمان میان آسمان واقیانوس پر گل ولای بربسته شده بود، به منطقه زیرین نگاه می‌کردند و شایق بودند که در آن جایگاه زیرین چه می‌گذرد. پس زمانی ای زاناسکی، آن پسر خدای برجسته نیزه سحرآمیز خود را در اقیانوس فرو برد، فرو برد و در ژرفای گلین اقیانوس آنرا چرخش داد، و چون، بیرون آوردش، تکمه‌هایی چند از گل، از نیزه جدا شده و بر سطح اقیانوس فروافتد و پس از بهم آمدن و گذشت زمانی چند، از آن نخستین سرزمین جهان، یعنی یکی از جزاین هشت گانه ژاپون پدیدآمد.

آن گاه از رنگین گمان، هردو به جانب آن سرزمین تازه فرود آمدند و از آن همه زیبایی به شگفتی آمده و شاد و سرور شدند. یکی از جانبی و یکی از سویی باز رفته تا تمام آن سرزمین را باز بینی نمایند و پس از مدتی در نقطه‌یی به هم رسیدند. چون هم را دیدند به وجود آمده وزیبایی یک دیگر راستودند و به همدل بستند و زن و شوهر شدند.

پس شروع به آفرینش و پدید آوردن شگفتی‌های بسیار شدند. جزایری دیگر به وجود آورده و اقیانوس را بدان‌ها زینت بخشیدند. جزیره‌ها به هشت رسیدند و بن آن‌ها رودها و کوه‌ها، دریاچه‌ها، گل‌ها و درختان بسیاری ایجاد کردند. آن گاه ای زاناسکی و ای زانامی، با غرور به شگفتی‌هایی که پدید آورده بودند نگریستند و گفتند: ما کشور هشت جزیره را با تمام کوه‌ها و دریاها و رودها و گیاهان و درختانش آفریدیم، پس چرا پسران و دخترانی به وجود نیاوریم تا بر پنهان آن سرور ورزند و بر آن فرمان به رانند!

و چون تبارشان از خدایان بود، آرزوشان برشکفته شد. نخستین فرزندشان دختری بود سخت زیبا، که چون چهره‌یی فروزان و تاب‌نالک داشت، او را آماته

راسو A materasu ، یعنی فروغ بهشتی نام نهادند ای زاناگی ، وای زانامی اندیشیدند که دختر شان زیباتر از آن است که در زمین باشد . پس وی را از پسل رنگین کمان گذرا داده و به آسمانش بردنده و پر فراز گردون جایش کردند وی همان الاہه خورشید است که هنوز برآدمی زادگان و زمین می تابد .

دو میهن فرزندشان نیز دختری بود که زیبایی هلالیم و محیی داشت . همچون آماته راسو ، بود که فروغ زیباییش چشم را بر زند اما سخت زیبا بود و او را **تسوکنی یومی Tsuki-yomi** نام گذاشتند . آن گاه اورانیز همچون کودک نخستین شان از پل شناور عبور داده و در آسمان ، فراز ابرهای پنبه گون جایش دادند . وی نیز همان الاہه ماه است که هنوز بر انسانیان و زمین می تابد . اما - آماته راسو و تسوکنی یومی در آسمان هینانشان اختلاف افتاد و بساهم نساختمند . آماته راسو که بزرگتر و نیز وحدتمندتر بود به خواهر کهترش تسوکنی یومی - گفت که دیگر همین آئی را ندارم که دور روی تو بینگرم . پس از هم قهر کرده وجودایی گرفتند از این رهگذر است که خورشید روزها به تنها بی درآسمان گردش کرده و شبها آسایش می یابد . و هناء هم شبها توز را فشنانی کرده و روزها پنهان می گردد .

شومین کودکشان پسری بسود که سوسانو و وو Susano-wovo نامش گذاشتند . بوی خدایی شده شرور و بدسرشت و توفانی ، او رویی داشت سخت تیره و قرش وای زاناگی وای زانامی ازیم آن که هبادا این خدازاد توفانی آسیبی به جزیره های هشت گانه بزرند ، مقرر داشتند تا همیشه بر دریاها بهمایند اما این تمهدات مؤثر نیفتاد . چون سوسانو و وو بخوبی داشت نافرمان و بدسرشت پس از دریا توفان هایی ساخت بزمی دمید و جزیره ها را دست خوش سیل و بلا می ساخت . از دریا به زمین آمد و بادم گرم و سوزانش روییدنی ها را می خشکاند و بحاصل کار خواهرش - آماته راسو - الاہه خورشید را بر باد می داد .

سر انجام روزی از پل شناور گذشته و مخفیانه به آسمان رفت . خواهرش در آن هنگام در غرفه مخصوص خدایان نشسته و ازابرها و رشته‌های طلایی جامه می‌بافت . سوسانو - وو . چیزی درشت را از سوراخی که بر آسمان ایجاد کرده بود بر خواهرش ، الاہه خورشید پرتاب کرد . آماته راسو ، ازاین حرکت سخت خشم گین شد و پس از تأملی تصمیم گرفت تادامن بر چیده و خود را از شر شرارت برادر قند خویش بر کنار دارد . پس از پل شناور آسمان پایین آمده و در غاری ژرف فرو رفت و سنگی عظیم را بر درغار حایل ساخت

بانهان شدن آماته راسو - زمین و آسمان را ظلمت و سیاه گونگی فرا گرفت . خدایان سخت دربیم افتادند و برآشتفتد آن گاه گردهم آمده و رای زدند که با انگیزش چهوسایلی الاہه خورشید را از بیرون شدن غار تشویق کنند . پس هشت میلیون خداوزن خدای زمین و آسمان بر درغاری که آماته راسو - در آن پنهان شده بود گرد آمدند . درختان و گیاهان بسیاری در آن جا کشتفند و بر آنها هدایایی بی شمار آویختند . شمشیرها ، جامه‌ها ، آویزه‌های گردن و گوهرهای گران بها

خروس‌هایی با خود آوردند و خروس‌ها با خواندن به الاہه خورشید اعلام داشتند که هنگام برآمدن است . آتش‌های بسیاری افروختند و ترنم موسیقی با افزارهای طربی که آورده بودند شوری برپا کرد . آن گاه یکی از خدایان که در کارقص سخت چیره واستاد بود ، به رقص و پای کوبی پرداخت . رقصش آن چنان هیجان و شوری داشت که هشت میلیون خداوزن خدای زمینی و آسمانی را به جنبش و حرکت واداشت . آنها جست و خیر می‌کردند ، می‌خندیدند و غریو می‌کشیدند ، آن چنان که زمین به لرده درآمد .

این همه هیاهو و جنبش و غریو آماته راسو را تحریک کرد تانگاهی به این مجمع پر شور و شر خدایان برآفگند . پس به ملایمت گوشة سنگ را به کناری

راند و نگاهی کرد . پرتوش به بیرون تراوید و خدايان را متوجه ساخت . پس عزم کرد تا سنگ را به جای نخستینش به گرداند . اما یکی از جمله خدايان که در زور مندی و توانایی انگشت‌نما بود . سنگ را نگاه داشته و به کناری راند تا دهانه غار بازشد . پس خدايان گرد آمدند و آماته راسو را بالا به و درخواست و اداشتند تا بار دیگر از پل شناور گذر کرده و به آسمان بالارود - الاه خورشید را نیز چاره‌یی نبود پس به آسمان بالا شد و بار دیگر به پرتو افگنی پرداخت . از آن هنگام تا کنون الاه خورشید روزها والاهه‌ماه شب‌ها دائماً بر زمین و آدمی زادگان تابیده اند و پس در طی زمان ، الاه خورشید دارای کودکان بسیاری شد که خدايان و زن خدايان بسیاری میان آنان بود و یکی از این جمله ، انسانی فانی بود که نخستین امپراتور جزیره‌های هشت گانه ژاپون شد ؛ و از آن زمان تا به حال امپراتوران فرزندان آماته راسو . الاه خورشید محسوب شده‌اند و جز آنان کسی بر جزیره‌های هشت گانه سر زمین آفتاب فرمان نرانده است .

۱۷ - شرنگ برهمنی

آفرینش از نظر برهمنان ، وداها ، ریگ‌ودا ، سرود آفرینش ، از دیاد خدايان و نسبت آفرینش به آنان ، فلسفه اوپانی شادی ، آفرینش از نظر نویسنده‌گان اوپانی شادها ، تفسیر این آفرینش

آفرینش بر همنان هندی در کتاب عظیم *Veda* ها به شکل مبهم و پیچیده‌یی که رنگی از فلسفه دارد ، آمده است . این زمان از وداها بیش از چهار تا باقی نمانده است نخست ریگ‌ودا *Rig-veda* ، دوم ساما‌ودا *Sama-veda* ، سوم یاجور‌ودا *Yajur-veda* ؛ چهارم آثارا ودا *Athara-veda* ، کهن‌ترین و با ارزش ترین این چهار ودا ، ریگ‌ودا یا سرودهای ستایش است که سرود آفرینش در آن

قرار دارد، و بهموجب آن:

در آن هنگام، نابودن نبود، بودن وجودنداشت،
نه آسمان روش پیدایی داشت، وزه گنبد واژگون در آن بالا گستردہ بود.
چه چیز بود که همه را می پوشاند، و چه بود که حیات داشت؟
آیا در آغاز فراختنای بی کران آب بود و گرداب های هول آور؟ این
ها چه بودند؟

نه مرگی وجود داشت و نه زندگی بی، هیچ چیز نه از لیت داشت و نه ابدیت،
و جاودانگی معنایی گم بود.

غباری تاریک و مهی پر توش به همه جاسایه گستردہ بود.
از نطفه ازلی، که در تهی قرار داشت،

برادر نیروی تپش، یک وجود هستی یافت.

میان روز و شب مرزو شاخصی وجود نداشت
یک به تنها بی و با نیروی خویش دم بر می آورد وزنده بود،
بیرون ازاو چیزی وجود نداشت

تاریکی بود، و همه چیز در زرفای ظلمتی بی کران ناپیدا اقیانوسی بود
بدون نور - جرثومه حیاتی هنوز در پرده راز پنهان بود،
طبعیت یک تارا از درون گرمای سوزان به در آورد.

آن گاه عشق به جنبش آمد، وازان پس تفکر و عقل عیان گردید.
شاعران و سراییند گان، سرشار از ذوق، در دل های خود جست و جو کردند، و
پیوند نابودن، و بودن را به فراست دریافتد.
از او پرتواند شهادت در خشید
این آرزو از فراز آمده و در همه جا تفوذ کرده، یا از زمین بود؟

آن گاه نیر و های سازنده و بس عظیم وجود یافت.
دیگر گونی و طبیعت در زیر، و یکسانی و قدرت در بالا بود
اما کیست که براین راز آگاهی داشته باشد، کیست که بتواند به گوید منشأ
آفرینش از کجاست و از چه مرز آگاهی سرچشم مگرفته است؟

خدایان بدان هنگام پدیدار شدند که آفرینش پایان گرفته بود،
پس کیست که بتوانند نشانی از مبدأ بدهد، و کیست که براین کارزار آگاه باشد؟
اصل وجود کجاست؟

آفریده کسی است، شاید هم چنین نباشد
او که عالی ترین مظاهر است و در آسمان برترین - شاید آگاهی داشته باشد
وشاید که این راز حتا بر او نیز فرو پوشیده باشد.

همین سرو داست که بعد هامورد الهام نویسنده گان اوپانی شاد *Upanishad*،
قرار گرفت و رنگی از فلسفه و دیانت و عرفان بدان زده و آمیخته شگرفی به حاصل
آوردن. در دیانت هندی آفرینش با مسئله فراوانی واژدیاد فوق العاده خدايان،
امری مهم گشت. این در حقیقت موضوعی مشکل بود که بتوان اتحاد و اتفاقی
مشاهده نمود درباره این مهم که کار آفرینش، حاصل کار کدام یک از خدايان است.
امر آفرینش زمانی به آگنی *Agni*، و گاهی به اندر *Andra*، وقتی به
سوما *Soma*، و سرانجام زمانی نیز به پراجاپاتی *Prajapati*، نسبت داده می
شد. دریکی از اوپانی شادها، امر خلقت به خدایی کهن و قهرار نسبت داده شده است:
اویکی بود، یکتا و تنها که نه سر و رو شادمانی داشت، و نه غم و اندوه. آن گاه
در او میلی زنده شد، میل به یک جفت. در حقیقت به اندازه زن و مردی که یک دیگر
را در آغوش گرفته باشند بزرگ بود. پس موجب شد تا آن نفس به دو قسمت
 تقسیم شود. آن هـا مرد - پاتی *Pati*، وزن پاتنی *Patni*، شدند. از همین
خاستگاه است که وجود هر کسی نیم پاره بیش نیست و این نیم پاره با وجود همسر
پر می شود. پس او بازن نزدیک شد و آدمی زادگان به وجود آمدند زن با خود

تجوا کرد : « چگونه با من جفت خواهد شد ، در صورتی که هرا از خودش آفریده است ؟ پس چه نیک است تا در نهان گاهی اندر شوم » زن ماده گاوی شد و مرد گاوی نر او باز هم جفت گیری کرد و از آن عمل گاویان پدید آمدند . زن مادیان شد و مرد اسب . زن ماده خری شد و مرد خری نر ؛ و شگفتا که باز ؟ او جفت شد و نسلی پدید آمد . زن بز ماده شد و مرد بز نر زن میش شد و مرد قوچ گردید . به راستی که از تجانس آنان گوسفندان و بزان پیدا شدند . بدین گونه او همه و هر چه درجهان وجود دارد ، حتاً مور چگان را آفرید . او می دانست که « در واقع آفرید گار هنم ، چون هر چه هست از وجود خودم پرا گنده ام . »

در این نوشته عظیم هسته اصلی وحدت وجود و تنازع به روشنی آشکار است . آفرید گار و آفریده شده و تمام اشیا باهم یکی و متعدد هستند . البته این شکل و این نوع فکر در عصر و داهای هنوز به این نمایانی و شکل داری نبوده و تنها نویسنده گان اوپانی شادها از آن اصل ، این فلسفه را پرداخته اند .

۱۸ - روايتها نو

آفرینشی کهن و آفرینشی نو ، ارزش های قیاسی درباره کنه ترین و نو ترین روايات ، کتاب مرصاد العباد روایت نجم الدین رازی

در این بند با یکی از نو ترین افسانه های آفرینش ، مبحث را پایان می دهیم ، و این خود از لحاظ مقایسه و تطبیق ارزشی خواهد داشت . تاریخ سرایش سرودهای ریگ و دا به دوهزار سال قبل از میلاد می رسد و شیخ نجم الدین رازی در سده سیزدهم میلادی « مرصاد العباد » را تألیف کرده است . پس با این بعد عظیم زمانی ؛ یعنی فاصله بیست و سه قرنی ، داستانی دیگر با یستی جالب باشد . اینک روایت نجم الدین رازی :- بدان که قالب انسان را سرای خلیفه خواست بود و در چهل هزار سال به خداوندی خویش کار می کرد . چون کاربه خلقت آدم رسید ، چه بیل را فرمود برو

واز روی زمين مشتی خاک بردار و بیاور . . [جبریل و میکایل و اسرافیل هر یك رفتند و ناامید باز گشتند] عزرا یل را فرستاد و گفت اگر به طوع ورغبت نیاید به اکراه واجیار بر گیر و بیار . عزرا یل به قهر چهل ارش خاک بیاورد میان مکه و طایف بریخت . عشق حالی دوابیه می آمد و در وی می آویخت . اول شرف که خاک آدم را بود ، این که ناز می کرد . جملگی ملایکه در آن حال انگشت تعجب بر دندان تحریر مانده که آیا این چه سراست که خاک چندین نازمی کند و ... این همه حضرت بهتر ک اونگفت . حکمتربوبیت به سر ملایکه فرو می گفت معذورید که شمارا با عشق سروکاری نبوده است ، شما خشک زاهدان صومعه نشین از کرم روان خرابات عشق چه خبر دارید ؟ روز کی صبر کنید تامن براین یك مشت خاک ، دست کاری چند قدرت بنمایم چهل هزار سال میان مکه و طایف با آب و گل آدم دست کاری قدرت می رفت . چون بوبت بدل آدم رسید ، گل دل آدم از ملاط بهشت بیاوردند ، و به آب حیوانی ابدی به سر شتند و به آفتاب سی سد [سی سد] و شست نظر به پروردند . عدسی سدو شست از کجا بود ، از آن جا که چهل هزار سال بود که تا آن گل در تخمیر بود ، و چهل هزار سی سد [سی سد] و شست اربعین باشد بهر هزار اربعین که بر می آورد مستحق یك نظر می شد . چون سی سدو شست اربعین بر آورد - استحقاق سی سدو شست نظر یافت . هیچ کس از ملایکه مقرب آدم را نمی شناخت آدم به زیر لب آهسته می گفت : اگر شما مرا نمی شناسید ، من شما را می شناسم . تا ابلیس یك بار که گرد او طوف می کرد و بدان یك چشم اعورا نه بدو می نگریست ، دهان آدم گشاده دید . گفت : این سوراخ فرو روم به بینم چه جای است چون فرورفت از هر چه در عالم بزرگ دیده بود آن جا نموداری دید . اما چون به دل رسید هیچ راه نیافت . بر دور همه جهان گشت ، ملایکه با حضرت عزت گشتند گفتند باما به گو این چه خواهد بود ؟

خطاب در رسید - : در زمین حضرت خداوندی را نایبی می آفرینم . [ملایکه گفتند] خلافت به کسی می دهی که ازاو فساد می آید آتشی از سر ادقات جلال وعظمت در آمد و خلقی از ایشان به سوخت ، بیت :

چراغی که ایزد پر فروزد هر آن کس پف کند، ریشش به سوزد
 پس روح پاک را در ممالک انسانیت بر تخت قالب به خلافت بنشاند و در حال جملگی
 پیش تخت او به سجده در آمدند جریل را بر آن در گاه به حاجبی بهداشتند و
 میکایل را به خازنی، هر کسی را بین در گاه به شغلی نصب کردند و خواستند تا تمیز
 قاعده و سیاست کنند و یکی را بردار کشند تا کسی دیگر دم خلاف نیاورد. آن مزور سیاه
 گلیم را که در زدیده به قالب آدم در رفتہ بود به تمیز دزدی بگرفتند و به رسن شقاوت بر بستند
 تا وقت سجود جمله ملایکه سجده کردند و او توانست کرد چون که به رسن آن روزش
 بستند. چون روح به قالب در آمد خانه بی تنگ و تاریک دید چندین هزار حشرات
 و موذیات هر یک بر او حمله می برد؛ روح پاک در حال از آن وحشت آشیان بر گشت. مر کب
 تقخه طلب کرد نیافت. نیک شکسته دل شد. با او گفتند ما از تو این شکستگی
 می طلبیم. آهی سرد بر کشید، گفتند که ماترا از هر این آه سرد فرستاده ایم بخار
 آن آه به بام دماغ او بر آمد در حال عطسه بر آدم افتاد. حر کت در روی پیدا شد و
 دیده بر گشاد. هم چنان که اطفال را به چیزهای رنگین یا آواز زنگله و نقل و میوه
 مشغول کنند، آدم را به معلمی ملایکه و به خود آشیان و بردن بر آسمان و بر بند کردن
 و گرد آسمان‌ها گردانیدن و بدان قصص‌های معروف مشغول می کردند.

چون وحشت آدم کم نمی شد از نفس او حوا را بیافرید و در کنار او نهاد. آدم
 چون در جمال حوا نگریست، به شاهد بازی در آمد. صفت شهوت غالب شد. انس
 حضرت نقصان پذیرفت. چون ابتلاء شجره در میان آمد ابلیس اور افریفت. در حال
 غیرت حق تاختن آورد که نیم روزت در این بهشت بگذاشتم و حجب فرو گذاشتم،
 به غیر من مشغول گشتی. از شجره به خوردی. اگر خود یک روزت تمام بگذارم
 یک بارگی مرا فراموش کنی و مارا یاد نیاری: ای آدم از بهشت بیرون -. وای حوا
 ازوی جدا شو، ای تاج از سر آدم برخیز، ای حله از تن آدم دور شو، ای حوران
 بهشت آدم را بر دف دور وی بهزندید. *

بخش هفدهم

- FRAZER SIR JAMES , *Folklor in the old Testament*
HARISSON *Prolegomena to the Study of Greek Religion*
RODENW ALDT *Die Kanst der Antike*
SOPHOCLES *Philoctetes*
CHANTEPIE , *De la Saussaye Religion of the Teutons*
KEITH . A B , *Indian Mythology*
BRÉAL , M "Hercule et Cacus" Dans "Mélanges de Mythologie et
De Linguistique"
BRÉAL , M *Mythology of all Races*
MILLS . L . H . *Journal of the Rayal Asiatic Society*
MACDONELL . A . *Vedic Mythology*
MACDONELL . M . *Religion of Babylonia and Assyria*
DARMESTETER , *Zand - Avesta*
SHRADER. O : *Arian Religion in Encyclopadia of Religion and Ethics*
CUMONT . F : *The Mysteries of Mithra*
DARMESTETER . J *Ormazd et Ahriman*
WINDISCHMANN . F , *Zoroastrische Studien*
FRAZER SIR JAMES *The Golden Bough*
PIERRE GRIMAL : *Dictionnaire de la Mythologie Grecque et Romain*

فهرست

بخش دوازدهم :
کهان و سحر پیشکی

۱- از جادوگاری تا دیانت ۴۹۹ - ۴۹۷

طرح مسایلی مقدم بر روش‌های نخستین افسونگرانه، معرفت‌های نخستین، میستم غیر عقلی و پایداری آن، خرافه‌های نخستین و دین اولین، افسونگری، سهم افسونگری در دین

۲ - نخستین پیش‌گاهان ۵۰۰ - ۵۹۹

دوران افسونگری، افسونگران نخستین، کاهنان و نقش آنها، جهان پر اشباح، شیوه‌های نظری و عملی، شعایر دینی و نقش‌های افسونی، چه گونگی نکوبین مراسم

۳ - درمان‌گری دینی ۵۰۸ - ۵۰۰

مقام افسونگر در ادوار پیشین، کاهن فرمانروای عمومی جامعه، شعایر دینی و روح مقوم افسون، روش سومری‌ها و کاهنان پیشکی، شیوه پیشکی مذهبی و کارخدايان، تنویت و تباخت سومری، اشباح وارواح، روش یونانی، افسون و علم دین، معابد اسکله بیوس، زایران و بیماران، نتیجه و حاصل

۴ - روح شعایر دینی ۵۱۱ - ۵۰۹

منشاء سحر و جادو، پیدایش شعایر دینی، ستیز انسان و طبیعت، سرچشم‌های دینی، دیانت و تسبیح طبیعت، نفوذ در تیروها برای فرستن، تشخض یافتن نیروها و عناصر طبیعی، نفوذ سحر و جادو در شئون فرهنگی، اولویت جادو بر دیانت

۵ - اصالت سحر و جادو ۵۱۴ - ۵۱۱

در باره نقدم سحر و جادو، عفاید جامعه‌شناسان، تحقیقات فرازه، تعریف او در باره دیانت، وضع فکری بشر قبل از دیانت، اصالت و تقدم سحر و جادو، نتایج حاصله بعد از دوران جادویی، آغاز

دیانت، کاوش‌های مارت و مخالفت با فرازره، احالت دیانت، درباره مانا، تحقیقات دیگران، کراولی و کاوش‌های او، نتیجه و حاصل

۶ - دیانت و سحر پزشکی

شمون‌ها و حکیم‌باشیان، اصل دیانت و سحر، تداوی‌های جادویی، درمان‌مذهبی میان ایران‌کوی‌ها، جراحی میان بومیان فی‌جی، مراسم بلوغ و درمان دیانتی بومیان آردنتا، مراسم توتمیک و تابوها و درمان کری، مراحل تصفیه و تزریق جوانان تازه بالغ، آمیختگی عجیب سحر و دیانت در استرالیا، افسانه‌بی اساطیری درباره پزشک و طبیب، سحر در مقام‌های عشقی، مراسم سرخ پوستان بلاکفت

۷ - دیانت و شکل‌های جادو

تقدیم سحر و جادو، منشأ افسون و سحر، فرازرو طرحی از شناسایی جادو، کیاه‌زین و شاخه‌طلایی، خواص جادویی این کیاه تزدیسی‌جان، کیاه بوسه در بر تانی، سوئد، یک افسانه اسکاندیناوی، مرک الاهه بالدور، کسرش جادویی این کیاه در ادوار باستان؛ روابط آن با دیانت

۸ - تقسیم سحر و جادو

منشأ جادوی تقلیدی، عوامل موجود، طبیعت و انسان، دست بر در طبیعت، دید بشر ابتدائی درباره طبیعت، جلب کمل ارواح و خدایان، چگونگی روش تقلیدی، نظیره سازی، بستگی زندگانی انسان با طبیعت، عقاید فرازره، کارش‌های مانهارد، تقلید از کارهای طبیعت، جادو در فصل‌ها، جادو کر دایاک، شفای بیماران، تولید باران در جزیره ساموا، تولید باران میان کافرها، کودک وزنان کودک‌خواه، آبستنی تقلیدی در قبیله دایاک، تعایش حاصل خیزی و هرج و مرچ جنسی، جادوی مسری و نمونه‌های آن

۹ - جادوگر- کاهن - سلطان

مراحل تطور و نکمال جادو، واکنش ذهن آدمی، تقدیم اعتقاد، پیدایش شعایر، کارنخستین جادو کر و کاهن و کارآنها، سحر و جادو نوع اولیه دیانت، جادو کر در لباس کاهن، از کهانت نا سلطنت، تغییر مرام ساحری به دیانت، هم‌کامی افسون‌گر، مراحل میانگین ساحری و کاهنی

۱۰ - کار و مقام کاهن

سحر و جادو منشأ علوم و دانش‌ها، عقیده دوران، تفسیر و تعریف فرازراز علم و جادو، تکاپو و ارزش جادو کر در شناخت واقعیت، از سحر تا علم، کاهن نخستین، وجه اشتراق جادو، پیچیدگی شعایر دینی و پیدایش طبقه‌بی جدید، وجه ارتباط ساحر و کاهن، فدرن کاهنان و تعارض با دولت

۱۱ - روش یک طبقه دینی

دواج پیدایش ارباب انواع، پیچیدگی تقدیم نذر و قربانی، میانجیان انسان‌ها و خدایان، علل

پیدایش طبقه روحا نیون، بسط قدرت و نفوذ آنان، دین دست افزار کاهن، بی نقشی کاهن^۱ در پیدایش دین، اصول فطری و کار توده انسانها، کاهن گسترنده خرافات، نقش و ارزش نسبی طبقه روحا نیون

بخش دوازدهم

دیانت و هنر

۱- منشأ مذهبی هنرها

دیانت منشأ نخستین هنرها و جنبه‌های رمزی هنر اقوام بدوى ، دیانت منشأ نقاشی ، نظرات اوئیس می‌سون درباره هنر سرخ پوستان ، نقاشی در خدمت جادو و دیانت ، مبانی مذهبی در هنر کنده کاری ، پیکره‌ها ، نظرات هدون درباره دیانت و هنرها ، هنر و شیوه تو تیسم ، هنر و تقلید از طبیعت ، تصاویر غارها و منشأ جادویی آنها ، نظرات هربرت رید ، نیلور و هنر در حیطه اصالح جان ، فروبه نیوس و فرضیه نقاشی غارها ، منشأ تصویری هنرها ،

۲- رقص و موسیقی در خدمت دیانت

رقص و موسیقی جزء لاینفلک دیانت ، سه نوع رقص ، رقص‌های ورزشی ، رقص‌های تقلیدی تونمیک ، رقص‌های جذبی و مذهبی؛ رقص‌های مذهبی و داهای سیلان ، رقص ارواح ، رقص نیاپرستی ، جشن مذهبی خرمن چینی میان بومیان تروبریاند ، رقص‌های مذهبی کواکیوتل‌ها ، رقص جادویی و مذهبی و لوف‌های آفریقا غربی ، رقص ارواح بومیان^۲ هایی‌تی ، رقص‌های تقلیدی و مبانی تونمیک ، بومیان استرالیا و رقص‌های تونمی ، شاعر و تشریفات رقص بازو عقاب ، رقص تقلیدی و جانوری سرخ پوستان ، رقص گاوی میش ، مراسم و رقص شکار آهو ، رقص مذهبی بومیان داهومی

۳- مراسم استرالیایی

۹

مراسمی دیگر از بومیان استرالیایی ، مراسم آنگ وارا ، موعد اجرای این مراسم ، شیوه عملی و انجام مراسم ، تزیین نور تون‌جا؛ چه گونگی تزیین؛ آرایش با خون آدمی ، حمل نیزه مخصوص و تشریفات آن ، آوازها و مراسم نوحه کری ، حمل علم و کتل ، مراسم و شیوه پایان آن

۴- دیانت و هنرها مصور

انگیزه نخستین معماری و پیکر تراشی اصل دیانت است ، مفترسازی و گور ، مجسمه سازی افزاری مذهبی ، دوران تعارض مذهب و مجسمه سازی ، نقاشی و دیانت ، نقش مجسمه سازی در بت پرستی و بتکتاب پرستی ، خدای دوران بتکتابی ، خدایان و چند کانه پرستی ، مجسمه سازی و نقاشی ، تخطی به قدرت خدای بگانه ، پیکر تراشی و خدایان یونانی ، تحریر و سازش مسیحیت با نقاشی و پیکره سازی ، مسیح و مریم پیکر تراشان ، نقش مجسمه سازان در قوام مذهبی ، باز پسین نمونه هنر مذهبی

۵ - نخستین ساخته‌های مذهبی ۵۸۳ - ۵۸۶

ساده‌ترین نمونه‌های معماری، نخستین ساخته‌های دینی، دلمن‌ها یا کورهای اولیه، ترس از مردگان و مقابر، نمونه‌های ابتدایی ترین هنرهای مصور، کورهای باستان، قبرهای بحرین، زیکورات‌ها یا پرستش گاهها، زیکورات چوغغازنبیل، نقش معابد در تمدن‌های ابتدایی، رابطه شناخت هنر و مذهب، نمودارهایی در مصر

۶ - مصر ۵۸۶ - ۵۹۲

مقایسه هنر یونان و مصر، سبک حجاری و عقاید دینی، معبد کارناک در مصر، معبد پارته نون در یونان، پیوندمستقیم هنر و مذهب مصری، هنر مصر در خدمت احیای جهانی دیگر، مقبره‌ها و آثار هنری، فلسفه هنر و تزیین و مومیایی در مذهب مصری، مذهب و هم‌آهنگی طبیعت و خوی انسانی، تحولات مذهبی و دگرگونی هنرها، دین ایخناون و تأثرات هنری

۷ - بین النهرين ۵۹۳ - ۶۰۰

مقایسه و وجود اختلاف مذهب مصر و بین النهرين، تأثیر در هنر دو منطقه، عقاید سومریان در باره جهان دیگر و اثر مذهبی در هنر، نقاشی بابلیان، مقایسه محدود میان هنر و دیانت، سختی و خشونت در مذهب آشوری، هنر آشوریان، زندگانی مادی و خدا بیان، چگونگی ساختمان معابد، هنر من گک و هنر زندگی، معابد بابلی، برج‌ها و زیکورات‌ها، شکل فنی زیکورات‌ها، دستگاه سلطنت مادی در معابد، هنر و مذهب آشوری

۸ - هنر و دیانت ایران ۶۰۰ - ۶۰۶

وجود سیبیلیک و اثرات مذهبی، آثار مفرغی لرستان، نقش بر جسته مذهبی در کوران گون، آثار کیش زردهشتی در هنر ایرانی، مقابر مادها، سط اسکندر و تأثیرات یونانی، هنر و دیانت اشکانیان، چگونگی مذهب و روش پارسیان، آثار زردهشتی در هنر اشکانی، آزادی مذاهب، کونا گون، هنرها، تأثیر دیانت یونانی در هنر اشکانی، سفال کاری و تابوت‌های سفالین، تدفین اشکانیان، هنر ساسانی، وحدت مذهب در زمان ساسانیان، مانی و هنر نقاشی، تأثیر هنر ساسانی در جهان

۹ - دیانت و هنر یونانی ۶۰۶ - ۶۱۳

چگونگی دیانت و مذهب یونانی، از روش‌های غیر انسانی تا دیانت انسانی، نیاپرستی، آثار هنری در مقابر، دیانت در کرت و موهنهای و مقایسه با یونان، روابط متقابل، خدا بیان یونانی، مجسمه بازاری و نقش بر جسته‌ها، روش تدفین و تابوت‌های سفالین، نقاشی، روش نخستین معماری و ساختمان معابد، خدا بیان تکه‌بیان شهرها، طرح ساختمانی معابد، مقبره‌ها و نقش بر جسته‌ها، انگیزه‌های اعتلای هنر یونانی

۶۳۰ - ۶۳۱**۱۰ - هنر والهام دینی**

خلق هنری آفرینشی دینی است، فن والهام، لزوم اصل الهام، هندوستان و آیین برهمی، پیدایش کیش بودا، تعالیم بودا، بودیسم سرچشمہ زاینده هنرها، حماسه هاوس و دهای مذهبی، وظایف هنرمندی، دیانت و هنر، تکنیک هنری، دیدروئی هنرمند، بی ارزشی مشاهده عینی، اختصاصات هنرمندی، مجسمه سازی و دیانت، معماری و معابد، نقاشی ها و نقش برجسته ها در مزهای مذهبی

بخش سیزدهم

فلمر و جامعه شناسی و مردم
شناسی و مسئله آنی میسم

۶۳۱ - ۶۳۲**۱ - نفی فطریت**

اجتماع و طبیعت عامل احساس دینی، نفی مفاهیم فطری، شیوه های متفاوت و مختلف در افکار، از افلاتون تالیب نیست، لاک برهم زننده اساس فطریت، عقاید و دلایل لاک، لزوم مراعات روش علمی در تحقیق ادیان و مذاهب، نقش عوامل طبیعی و اجتماعی، تشابه و تضاد در اصول فطری

۶۳۲ - ۶۳۳**۲ - در قلمرو فلسفی**

جان لاک و نظر اتنی درباره نفی فطریت، کتاب لاک به نام تحقیق در فهم انسانی، تشریح موضوع، فطریت ابتدایی، اختلاف عقاید در اخلاقیات، راه شناخت، طریق مشاهده و تجربه، علل مشابهت عقاید و آراء، مظاهر فطریت در کودکی و نفی آن، نشانه ای از مرام و عادات، نتیجه بحث لاک

۶۳۳ - ۶۳۴**۳ - مراحل تطور ادیان**

شیوه هایی در تفسیر ادیان، لزوم دخالت عوامل طبیعی، طرد ایده آلیسم در تفسیر، اصل دو ای، نش جامعه شناسی و مردم شناسی، نظرات دانشمندان وابسته به این دو داشت، شیوه هایی درباره تقسیم ادیان، روش کلی جامعه شناسان و تقسیمات کلی

۶۳۴ - ۶۳۵**۴ - مراحل تکامل ادیان**

لوبوک و اصل پدرشاهی، تأثیر شیوه فکر او در توجیه دیانت، پنج دوره در مراحل تطور و تکامل دیانت، دوران بی خدا بی و لامذهبی، عهد تو تبسم و توجیه و تفسیر آن، طبیعت پرستی، آنی میسم، شیائپرستی، روح مردگان، نیاگان پرستی، دوران شعنیسم، شمنهایا حکیم باشیان و افسونگران، میانجیان خدایان و بشرها، عهد بت پرستی و چگونگی خدایان، پیکتایپرستی و اخلاق

۶۳۵ - ۶۴۴**۵ - تکامل، بازگشت، انتشار و اشاعه**

سه شیوه در تفسیر فرنگ و تمدن، فرضیه تکاملی و نحوه کار آن، بازگشت یا سیر قهقهه ای واصل

انحطاطی وایده آلیستی آن، تقابل مذهبی، عقایدزوزف مایستر و مخالفت او باروسو، عقاید هویتی، مخالفت نیلور با سیر قهرا بی دلایل او، نیلور واصل اشاعه و انتشار فرنگ، تفسیر دو بازی پانولی و پارچی زی، روش کاوش در مکتب اشاعه و انتشار، پیش رو این مکتب، لزوم و مراعات مکتب های فوق در تفسیر فرنگ و دیانت

۶ - آنی میسم یا فرضیه جان پنداری ۶۴۷ - ۶۴۴

جان پنداری از مراحل مهم دیانت، نیلور و شیوه آنی میسم، کاوش گرانی دیگر، آنی میسم سرچشمه مسایل روحی، نیلور و کاوش های اور داین زمینه، شواهدی از آنی میسم یا نصور جان در اشیاء میان اقوام ابتدایی، پدیده هایی که منشأ تصور روح و اصالت جان بوده اند

۷ - ارواح مردگان ۶۵۰ - ۶۴۷

مردگان و ارواح آنان، پیوند با آنی میسم، عقاید این سر، مانیسم او، گفتة دوران، شواهدی از اعمال زندگان درباره مردگان، وجود روح در اشیاء و طبیعت، عمل آن، روح پس از مرگ و تأثیر در زندگی زندگان، شیوه تدفین و سرگردانی ارواح، پندارهای قبایل و اقوام گوناگون، مشابهت با اسپری تیسم

۸ - روح و حلول و احضار آن میان بدوبان ۶۵۳ - ۶۵۰

عقيدة شاله درباره مشابهت نظرات اسپریت ها با بدوبان درباره روح، تأثیر روش بدوبان در اندیشه کتونی، اندرولنگ مردم شناس روح کرای، نقد عقاید نیلور و آرای لنگ، کوشش برای اصالت ماوراء الطبيعه از طرف اندرولنگ، درباره ارواح و آنی میسم، باز پسین کوشش های او و

۹ - پس از مرگ ۶۵۶ - ۶۵۳

روح و دوپندار اصلی درباره آن، بقا و اصل جاودانگی، تناسخ شکل پندار اول، تناسخ میان اقوام ابتدایی، تناسخ هندی، اسکیموها و قبایل بوریا، الگون کواین ها، آندرولنگ و فرضیه روحی او، زندگی پس از مرگ، شواهدی از پندارهای اقوام ابتدایی، رابطه این دو با آنی میسم، دوزخ وجهانی دیگر، سفر به جهان زیرین و بازگشت مردگان، شواهدی از یونان و سومر

۱۰ - سفر به جهان های زیرین ۶۶۳ - ۶۵۶

دی یونی سوس و منشأ اساطیزی او، نسل دوم خدایان، کیفیت زادن دیونی سوس، سفر وی به دوزخ برای رهایی مادرش، سفر او رفه به جهان زیرین جهت رهایی همسرش، نمونه های سفر به جهان زیرین در اساطیر سومری، داستان زیبای ان لیل و نن لیل و سفر شان به جهان زیرین، سفر اینانا به جهان زیرین و ماجرای دموزی خدای شبانی، حماسه کیل گمش و سفر ان کیدو به جهان زیرین، نمونه هایی در پیمان کن و پیمان تو

